

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَتَقَدَّرُ عَلَيْهِ الْأَنْعَامُ

الْمُحَرَّرُ مِنْ غَلَاظِ الْهَوَا وَالْهَوَا

سُكُونُ مَحْفُوفٍ

تَحْقِيقُ الْفَيْزِ الْخَيْرِيِّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ

بِرَأْهِيقِ قَاطِعِ

الْمَالِ الْفَرِيدِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ

مُطَبَّعٌ فِي كَرْدِيدِ
رَدِّهِ مُحَمَّدٌ لَا هُوَ مُطَبَّعٌ



داخله نمبر	۹۷۱
فن نمبر	۲۵
کتاب نمبر	

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی فضل و کرم نبیا محمد صلی اللہ علیہ وسلم علی سائر الانبیاء و اختار بحض فضلہ و عنایتہ کہ صحابہ ابا
وہدیانہ و اختارنا و خلفاء و فہد لہوا جہد ہم و طاقت ہم فی تعلیمیہ و تہذیبیہ فہم حلے الکفار اشد و تصرفوا امور الہم
و اولاد ہم فی تشیہ قواہد بنیالین الاسلام فکانوا علی کافہ الاسلام رخصاء و صدار و اکثر ہم للفقوز الی
المشوبات الاخر و تہ فی سبیل اللہ شہداء و کانوا بدخول الجنۃ و الوصول الی مراتب العالیۃ البقیۃ کما و ہما
قال فی شانہم بعد ہم اہل البیع و الاہواء و براؤ فضلہا رب و سلم علیہ ذلک البیۃ البعوث صلوة و سلاما بلا انتہا
و علی الالعظام المتخثرین فی انہار اخلاقہ و شمائلہ بنیات الدرا تہ و الاوار و صحابہ الکرام المقربین من
مشاکاتہ اقوالہ و افعالہ انوار الہدایت و الاستدلاء بعد از سیاس و ستائش ملک السلام و دور و زمانہ و درجہ
انام بر ذوی الافہام مخفی نیت کہ مکلف را بعد از تصدیق بوجہ نیت الہی تصدیق نبوت حضرت رسالت
پناہی صلی اللہ علیہ وسلم و تکمیل ایمان لادبت از حقیقت امت و خلافت خلفاء اربعہ رضی اللہ عنہم و فضائلہ
کلمات ایشان و ما یعلق بر از ابطال سخنان مخالفین و مذہب حق و غیر ذلک چنانچہ طامی در کتب اصول و
کلام ابن مہر قوم کردہ اند اما کتابی علیحدہ کہ شملہ جمیع مسائل انیم طلب بودہ باشد یافتہ نشد الا آنکہ در مکہ معظمہ
راۃ اللہ شرفا و تعظیما افضل التاخرین و اکمل العلما المتبحرین قد وہار باب التقی و اسوۃ الشایخ و النقا العجیز الکی
حافظ احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم الشیخ شہاب الملک و الدین احمد الشہید بن حجر الباشم الکی مادر کہ
ابن بطریق علی کتاب صمدی محرقہ فی الفیضۃ و البدعہ تصنیف فرمودہ بامید ہایت بعضیہ کہ از
اہل نہر شرف شدہ بود و نہ چنانچہ در غرر تصنیف کتاب مذکور چنین برآوردہ کہ مزید مدت قبل ازین

مخبره طالب تالیف کتابی است که در بیان حقیقت خلافت ابوبکر صدیق و جمیع ائمه و اهل بیت
ازین میسرود و من بنابر سرعت در خدمت آنجناب اجابت نموده بود و چون شریعت اسلام کشف
نوشتم باز در شهر رمضان در سنجیدین و تعالیه التماس نمودند که آن تالیف را در اشرف بلاد در مسجد الحرام
نزد خلق بجا آورند و بواسطه کثرت شیعه و روافض و مانند ایشان در مکه معظمه که شریف بلاد اسلام است پس باید
پدایت بعضی که از راه اسلام برگشته بودند قبول این معینه نمودم باین خاطر رسید که آنرا زیاد و گروانیده بیان
حقیقت خلافت امیر ارجح رخصه الله تعالی عنهم و فضایل ایشان و آنچه لائق است با و ائیل را در آخر نامیم
پس بعد از تمام کتابی شد خود جامع و مطلا و در زویر در صاتی و تحقیق ساطع و سیف شد بر دلائل مطهرین
و اعیان اهل بیت و مقیدین گمراه را قاطع بواسطه هشتمال بر این مقلید و دلائل و خود حق و نفی سیه که
توقل نماید آن را عالم متبحر و انکار آن نکند مگر آیات حق تعالی را منکر لیک کن چون قادر باشد
و هر سببناط مسائل اهر بنا علی ذلک در ایام سلطنت اعلی حضرت خورشید عدالت و دستگاه
پناه سایه لطیف آل ملک القاب الامم مرجع صنادید العرب و العجم باسط بساطه الامن و الامان ناشر مناشیر
البحر و الاحسان ما حی آثار الکفر سجاد و قاطع رسوم الجور بقوه کفیه و سداد طراز رایت کفیه
اتیش انا فتنناک فتحاً یبیدنا و نقش و الای لکجه انتباه کسور یتضرکت الله کفیه
خبر نیکو اهری السادات و العلما بنظر اسماء الحسنی منظر کلمات الله علیا المؤمنین السما النضر
علی الاعدا و محمد بنو الشیخ البین مجبور و رسوم عاظم السلاطین المنصور بنصر الله تعالی المؤمنین
المستعان لخلق المستعین بجایه الله المؤمنون خلیل الله النضر اکبریم عادل شاه خلد الله تعالی خلال جلال
السلطنته و عظم البرایمن جوده و کرمه و یافت در زمانی رتق و ترق جمیع بلاد و قطع فضل بهام عباد و قرضه
قدرت عالی حضرت متعالی مرتبت شایسته منقبت اصحف صفات طایک سمات صاحب التفه
القدسی و الریاسته الانسی و ستوده عاظم نور راه اهلجا افانم الامم که هفت خوهن و عوام مخصوص بوجوه ملک
العلام ذوالسیف و القلم مرجع علماء العرب و العجم کما سرش الکفره و حاسم عادات الفجره قاطع علام البسم
والاوهاء و رافع لواهی شریعت احمدی جامع فنون سیردی مجتهد بیسان عدالت و انعام شایسته
قوانین قواعد دین مظهر اسلام ناصر جوش اهل سنت و الجماعه و تقوی قلوب اهل الصلاح و الطاهره حکمت الدلالت
المنیحه السلطانیه قرب النضر العلیه الخاقانیه بیت اسی همه را صورت یکین نه تو به زینت درگاه
سلاطین نه تو به اعنی منطو نظر اکره مغر الاسلام و السالمین و لا و رخا ن عادل شایسته مدخله
العالی محمد و با و بر آنکه آنحضرت در تعظیم ادا و ادوات و اعلا و عالم دین و حیای کمر بسم شریع
ستین تعمیر قواع و مساجد و ترتیب سادات و علمای ساعی جمیل مرعی میراث شایسته و بیت عالی انتیشن و ریج
نیز هست اهل جماعت میگماشت و اکثر اوقات تشریفش با وجود کثرت مشاغل امور مملکت صرف صحبت علماء

بطلان و مباحثه علی میشد درست صحیحین و شش مایه ابن قلیل البضا و کمال الدین بن فخر الدین هروی با
 و در ساحت با کتب مذکور و از زبان فارسی نقل است و تا فایده عام باشد و فارسی زبانان را نیز از آن بزرگان
 بدی که کامل باشد و این ضعیف با وجود فقره مال و تشتت احوال و تطویر رایج و قلت متاع امتثال بر هر
 اطاعت امر را واجب دانسته بعد از تمجید و تحاریر عنان غریت بجانب امور بدیهه و ساختن در آن شهر و عم
 و دوم و بی تفسیر و تبدیل در وضع و ترتیب کتاب آن را با فارسی نقل کردیم بے آنکه چیزی اصل کتاب را
 نقصان کنیم یا زیاده ننماییم مگر ترجمه آیات و احادیث و بیان الفاظ مشککات از روی تفسیر معتبره و
 روح احادیث ثقات مشهوره استخراج نمودیم و احیاناً تائید و تقویت دلیل از تفسیر کلمات قاضی و
 تفسیر و جامع البیان و مجمع البحار و مسلم و آنچه مناسب مقام بود در دست کردیم و این کتاب را بر این
 اطوار و ترجمه صوغ حق محقق موسوم گردانیدیم تا خوان از کارم اخلاص اولوالالباب انجا که بوسه یا
 فی الطایع یا بنید بظرف اصلاح در آورند و الله الموفق للتدوایه المرجع والمعاد قال الشیخ فی الاصل و
 نیت علی مقدمات و عشرة ابواب و حاشیه یعنی این کتاب را مرتب ساختیم چند مقدمه و بی مقدمه اول
 و ذکر احادیثی که در باب اهل بدعت و شیعه و ردافض وارد شده و مقدمه دوم در بیان وجوب نصب
 م. مقدمه سوم در اثبات امامت باب اول و در بیان خلافت ابوبکر صدیق و بی مقدمه و بی استدلال
 یقیناً آن بدلائل عقلیه و نقلیه و ذکر شش بابی شیعه و ردافض و جواب از آن و غیر ذلک از مسائل که این
 تعلیق است و در آن چند فصل است باب دوم در اخبار اکابر اهل بیت رضوان الله عنهم وارد شده از
 بزرگان تاریخین رضی الله عنهم باب سوم در فضیلت حضرت ابابکر صدیق بر تمام امامت با علم بر این
 از حضرت علی بن ابیطالب رضی الله تعالی عنهم اجمعین و در ذکر فضیلت ابوبکر رضی الله عنه آیات و اسنادی
 در شان وی وارد شده و در آن چند فصل است باب چهارم در خلافت عمر بن الخطاب و در آن چند فصل
 است باب پنجم در فضل و فضائل و خصوصیات سایر ائم و در آن چند فصل است باب ششم و در آن
 ثمان و بی مقدمه در فضل و در خلافت و آثار و بعضی از حالات امیر المومنین علی بن ابیطالب که امام است
 این ششم در مالک حضرت علی رضی الله عنه و بعضی آثار و فضایل و بی مقدمه در بیان خلافت
 حضرت امام حسن رضی الله عنه و فضائل او و در آن چند فصل است باب هفتم در فضل
 و اهل بیت النبی صلی الله علیه و سلم و در آن چند فصل است خاتمه بیان اعتقاد اهل
 سنت و جماعت در شان صحابه رضی الله عنهم و در قتال حضرت حاویر با امیر المومنین که امام است
 و در بیان اختلاف علماء در کفر و یدلید و اختلاف در لعن بر و غیر ذلک مقدمه اول و بی
 باعث بر تالیف و این باب اگر چه قاصر بودم از ذکر حقائق آنچه در نی مقام است حدیثی بود که
 منسوب بغدادی و در جامع و غیره از ثتب روایت کرده از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود -

اذ اظهرت الفتن لوقال البدع وابتدت اصبحت فليظهر العالم علمه من ان يعقل ذلك
 نعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله صرطانا لاعدائنا ان كان ظاهره رور
 متباين يافقت بدعتهاى وسب كروه شوندا صاحب من بايد كه ظاهر ساز و عالم علم خود را پس اگر چنین نكند
 يعنى علم خود را ظاهر ساز و پس بروى ست لعنت خدا و فرشتگان و مردم دال جميعا و قبول سخت خدا
 تعالى مر او را نه صرطنه و نه عدله و نه توبه از وى قبول كنند و نه فديه و نه نقل از وى قبول كنند و نه فديه
 بدعت و در لغت چيزيت كه بنيا و نونهند پوش از من نبوده باشد و بعضى لعنت چنين فرموده اند
 بنقولست كه بدعت نزد يك اهل بيت دوست تر است از محبت ظاهره زيرا اگر از محبت ظاهره توبه كنند
 اما از بدعت توبه نميكنند بوطه انكه متبدع مى پندارد كه نيك عمل مى كند پس تند و در اصل لعنت
 خداخته باشد و حضرت بد بخوان سر ايت مى كند و نزد يك بعضى از علماء بدعت دو قسم است عجم
 عنه و بدعت سينه بدعت حسنه است كه در شريعت نهى ظاهر از ان وارد نشده باشد و در كرون
 ان صحت هم و هم خاصه يا عامه است مثل حضرت عمر بنى كه مردم را جمع كرده نماز تراويح را در مسجد مجامعت
 ندادند بعد از ان گفتند نعم البدعة هذه يعنى نيكو بدعت است اين وجه تسميه اين عمل
 بدعت ابو سلطان بود كه پسر مسلم بن ابي بكر رض نماز تراويح را بنظر نيكى كه نكرد و ايشان كرده بود
 افى الحقيقت اين بدعت مخالف شريعت نبوده است بديل عليه كه بسنت و سنت خلفاء
 لرشددين المهديين اما آنچه در حديث ديگر وارد شده كه كل محدث بدعة و كل بدعة ضلالة هر امرى
 كه محدث است بدعت است و هر بدعتى كه است ضلالة است و كلى است محمول بر چيزيت كه مخالف
 شريعت باشد و موافقى است بدعت نبوت كذا فى نهايه الجزى و بدعت سينه است كه در شريعت
 ظاهر از ان وارد شده و مر از اين بدعت و دين حديث و احاديثى كه بعد از ان خوانند آلمين قسم دوم
 و الله تعالى علم و حديثى ديگر كه مرويت بر و ايت حاكم از ابن عباس رض كه رسول صلى الله عليه وسلم فرمود
 ما ظهر اهل البدعة الا اظهر الله فيهم حجة على لسان من شاء من خلقه ظاهر ميشود و اهل بدعت
 مگر اگر ظاهر كنند خدا يتوالى در بيان ايشان برهان خود را از زبان سى كه خواهد از مخلوق خود و ديگر
 مرويت از ابو نعيم كه پسر نبير فرمود صلى الله عليه وسلم اهل البدع شر الخلق و الخليفة اهل بدع بدتر از
 مخلوقات اند بعضى گفته اند كه خلق و خلقه هر كدام يك معنى دارند و بعضى گفته اند مر از خلق بيايم اند
 و مر از خلقه انسان كذا فى النهايه و مرويت برويت ابو حاتم خراسانى كه حضرت صلى الله عليه وسلم
 فرمود اصحاب البدع كلاب النار اهل بدعتى همان دو مخ خوانند بود و بدعت رافعه مرويت
 كه فرمود عمل قليل فى سنة خير من عمل كثير فى بدعة عمل انك و سنتى از سنت بهتر است
 و عمل بيار و بدعتى و طبرانى روايت كرده من و قرصا اهل البدعة فقد اعان على هدم الاسلام

[illegible]

که سبب دفعه ایشان کنند پس اگر شما التوفیق را در یابید با ایشان مجامعت کنید و میباید با ایشان در
 محضر یاری ایشان و منا کحت کنید با ایشان و در رویت بردیت نجوی و طبری در معرفه و این حکا که احیای
 انصاری که بنی صلوات الله علیه فرمود و حفظونی فی صحابی و اصحابی حفظنی فیهم حفظه الله
 فی الدنیا و الاخره و من لم یحفظنی فیهم تحلی الله تعالی مند و من تحلی الله تعالی مندی و شکان
 یاخذنا بجمده شتی من کسید و ربایان من و اصحاب من پس هر که در باب ایشان بگردد شتی نکند و در باب او
 خدا تعالی بگردد شتی کند و در دنیا و آخرت و یکدیگر بگردد شتی من بگردد در حق ایشان خدا تعالی فارغ و بری شود
 از و یکدیگر جدا نمائید از وی بری شود و در جزای او را خواهد داد و ابو ذر هر وی مانند این حدیث از انجا بگوید
 حسن بن علی و ابن عمر رضی الله عنهم روایت کرده و ایضا ابو ذر هر وی و زبیری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده
 کرده اند که فرمود و یکون قوما فی اخذ الزمان یستحبون الرافضیه یؤمنون بالاسلام و یدعون
 است من قومی در آخر الزمان که نام ایشان رافضیست و در نفس کنند اسلام را یعنی ترک اسلام کنند و در
 از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و سیاقی من بعدکم لهم
 بنید یقال لهم الرافضیه فان اذکتم فاقتلوهم فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله
 ما العلامة فیهم قال یفیطونک بما لیس فیک و یطعنون علی السلف بعد از من قومی خواهد آمد
 هر ایشان را اندک است یعنی ایشان اندک باشند گفته شود و ایشان را رافضیه یعنی لقب ایشان رافضیه است پس
 اگر ایشان را در یابی بقتول ساز ایشان را زیرا که مشرک اند حضرت علی رضی الله عنه میگوید گفتیم یا رسول الله
 علامت ایشان چیست گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثنائان ایشان است که در حق دو صفت کنند
 مرتزاجی که در توان باشد و طعن سبب ملامت میکند و در آقطنی نیز از طریق دیگر از طرف ایشان میزنند
 این روایت کرده از علی و علی رضی الله عنه و درین روایت آنکه فرمود و یفخلون حُبنا اهل البیت و لیسوا
 کذلک و ایتذ لک انهم یستون ابابکر و عمر رضی الله عنهما یعنی دوستی که اولی تمیم خود نسبت
 میدهند و حال آنکه دوست نیستند و علامت بعد دوستی آنست که سبب شجین رضی الله عنه نمائند
 و در روایت ابو موسی و حافظ قزوینی آنکه حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود و نشان ایشان چیست رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و علامت ایشان است که جمعه و جماعت را فرض نیدانند و شتم ابو بکر و عمر
 میکند و در آقطنی نیز از فاطمه الزهرا رضی الله عنها چنین طریقی رساند و از حضرت ام سلمه رضی الله عنها
 این حدیث روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و من سبب اصحابی فعلی الحسن
 الله و الملائکة و الناس اجمعین هر کس که سبب اصحاب من میکند برویت ائمت خدا تعالی و در شکان
 و آدمیان جمیع و طبرانی از حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر فرمود و صلوات الله و سلامه
 و علی آله من سبب الانبیاء قتل و من سبب اصحابی جلد یکدیگر سبب پیغمبر ان کن حکم او کشتن است و

اولیک سب اصحاب سب کت حکم از وزن ست و تفصیل حکم انجیریت که درین مقدمه مذکور است موافق اصحاب
 مذہب او و در خاتب این کتاب خواهد آمد انشاء اللہ تعالیٰ و قلمی از انس رضی اللہ عنہ روایت کرده کہ فرمود صلے
 اللہ علیہ وسلم اذا نادى الله ببجل من امتی خیر القرب اصحابی فلیب ذلک خیر الخدی تعالیٰ بحسب انزمت من
 خیر خواہ محبت اصحاب من در دل او بیندازد و ترمذی از عبد اللہ بن مسعود روایت کرده کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم فرمود اللہ فی اصحابک اللہ فی اصحابک لا یخذلکم و هم غرضاً من بعد من اجابتم فبعتی اجمعہم
 من البغض فبغضی ابغضهم و من اذا هم فقد اذنی و من اذا نی فقد اذی اللہ و من اذی اللہ
 فین شک ان یلخذہ یترسید و بر پیغمبر از خدای تعالیٰ در حق اصحاب من ایثار یافت نمید و تیر لامت من نیاز
 پس من پس هر که دوست دارد ایشان را پس بسبب دوستی من دوست داشت ایشان را و هر که دشمن دارد
 بدستیک از دشمنی دشمنی داشت است ایشان را و هر که ایشان را بر بخاند پس مرا بر بخانیدہ باشد و هر که مرا بر بخانیدہ
 خدا تعالیٰ را بر بخانیدہ باشد و هر کس خدا تعالیٰ را بر بخانید زود عقاب خواهد نمود و او را خطیب از بن عمر روایت
 کرده کہ فرمود صلے اللہ علیہ وسلم اذا نادى یتیم الذین یسبون اصحابی فقولوا لعنة الله علی شکر ذلک انما یسبون
 بہا متی را کہ سب اصحاب من می کنند بگویند ایشان را کہ لعنت خداست تعالیٰ بر شر شما باد و آن مدعی از
 عایشہ رضی اللہ عنہا روایت کرده کہ تضرع صلے اللہ علیہ وسلم فرمود ان شرا و اعنت اجرا هم علی اصحابی بدستیک
 بدترین است من کہ است کہ کسی بر اصحاب من زیاد کند و این ماجرا عمر رضی اللہ عنہ روایت کرده کہ آن
 حضرت صلے اللہ علیہ وسلم فرمود احفظونی فی اصحابی ثم الذین یلوونهم یجحدون من یسبون رب
 اصحاب من با جمعی که بعد از ایشان اند یعنی جماعت تابعین و تبع تابعین از علمای صحیحین و ائمہ متدین رضی اللہ عنہم
 عنہم اجمعین شیریازی و القاب از ابو سعید رضی اللہ عنہ روایت کرده احفظونی فی اصحابی و من حفظنی
 فہم کان اللہ علیہ حافظ و من حفظنی فہم تحلی اللہ منہ یوشک ان یلخذہ فحلت
 و تجحدت کنید مرا در باب اصحاب من کہ تجحدت کن کہ در باب ایشان بر دواز جانب خدا
 تعالیٰ خطیبی که حافظ وی کند و هر کس کہ خدا تعالیٰ از او بری شد کہ خدا تعالیٰ او را عقاب کند خطیب
 از جابر و داود عظمی و افراد از ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما روایت کرده ان الناس یکثرون و صحابہ
 یقلون فلا تسبوا اصحابی فمن سبهم غلبه لعنة الله بدستیک مردمان بسیار میشوند و صحابہ
 من کم میشوند یعنی بویست اگر کسی از اصحاب وفات یافت بدل او یافتہ نشود و اسناد غیر اصحاب
 بسیار میشوند پس اصحاب را سب نکنید کہ ایشان را سب میکنند برویت لعنت خدا تعالیٰ
 و حاکم از ابو سعید خدری رضی اللہ عنہ روایت کرده انہ لا یدرک قوم بعد کم صاعک
 و کلام کہ آگاہ باشید و بدینکہ کہ قومی بعد از شما خواهد بود و ای اصحاب نخواہد یافت صاعک شما را و
 شما را یعنی خیر و بیکت و حسن علی کہ شما دارید بعد ازین با خطیقی نخواہد بود و قرن شما بهترین قرن

ما کتبہ لک و نشان ایشان

وعلیٰ شہر بہترین اعمال و صلح چار بہت و دیکھ تل عراقی ست نزد شامی رحمۃ اللہ علیہ الیٰ ہجاز و دودہ تل ست نزد
ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ و نزد اہل عراق صلح پنجہر تل و ثلث تل ست نزد شامی و دودہ تل نزد ابو حنیفہ
و بعضے گفتہ اند کہ تہری دو کف ست کڈانے ہناتہ الجزیری بروہیت احمد بخاری و ابو داود و ترمذی از ابو یوسف
و مسلم و ابن ماجہ ابو ہریرہ سفہ روایت کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ لا تسبوا اصحابی فوالذی نفسی
بیدہ لو ان احدکم انفق مثل احد ذہباً ما بلغ متلاحدہم ولا تھیف سب کنید اصحاب مرا سونہ
بخدا کہ جان من در قبضہ قدرت است کہ اگر یکے از شما اندک کوہ احد تصدق نماید بمذہبیکے از ایشان نصف
ان غیر سیدی علی بسیار شامہا بربری نمیکند بحال اندک ایشان چنانچہ یکے از شما اگر کوہ احد مذہب نفقہ کند
این مقدار فضیلت نماید کہ ایشان مدی یا نصف مدی نفقہ کنند بروہیت احمد و ابو داود و ترمذی و ابن
مسعود و سفہ روایت کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ لا یبلغنی احد عن احد من اصحابی شیئاً فانی
احب ان اخذ لیکم وانا سلیم اللحد رہن غیر سیدی حتیٰ یخیرا از یکے اصحاب من بہر سببیک
من دوست دارم انجھہ میردن ایم بیوے شما حال انجھہ گوی کہ سیدم صدر باشم خوشی و کدہ در ستے از یکے
دل من نباشد و احمد از انس سفہ روایت کہ وہ کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ عولے اصحابی فوالذی
نفسی بیدہ لو انفقتم من مثل احد ذہباً ما بلغت اعمالکم مجازید از برائے من اصحاب مرا بخدا
کہ جان من بقبض قدرت است کہ اگر یکے از شما مثل کوہ احد طلا نفقہ کند بحال ایشان غیر سید و از قبضہ
روہیت کردہ من حفظہ فی اصحابی و رد علی الحوض و من لم یحفظنی فی اصحابی لم یرک علی الصخر
و لم یرنی لیکم مجتہدستی من کتب بر اصحاب من بر حوض من حاضر خواب بود و کسی کہ محمد شتے من کتب
در باب ایشان بر حوض نزد من حاضر خواب آمد و طہر لے و حاکم از عبد اللہ بن بسر روایت کردہ کہ فرمود کہ
طوبی لمن رانی و طوبی لمن رانی و طوبی لمن رانی و طوبی لمن رانی و طوبی لمن رانی و طوبی لمن رانی
و حسن اب خشی و لذت و جنت یا درخت طوبی باو ہر کس را کہ دیدم و ایمان آوردن کسی را کہ دیدم
و ایمان آوردن خوشی و لذت و بہشت باو مرا انشا از انیکو جائے بازشت و این بشارت بحسن خاتمہ
سبب وصول بہ رجات جنت است و فوز رضای حمیم و حسن و عبد بن حمید از ابو سعید و ابن ابی
از واکہ روایت کردہ طوبی لمن رانی و لمن رانی و لمن رانی و لمن رانی و طوبی لمن رانی و طوبی لمن رانی
روایت کردہ فرمود لعن اللہ من سب اصحابی لعنت خدا بر کسی را کہ اصحاب مرا سب کرد و روایت
کرد ترمذی و ضیاء ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ پیغامبر فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ما من اصحاب یحیی
ما راض الا یبعث قائد و فی کل یوم القیامت یخرج از اصحاب من در زمین وفات نیافت مگر انکہ
بر انجختہ شود و حال گوی کہ راہ ناپیشہ اے باشد و نور سے باشد مرا ایشان را روز قیامت و ابو علی
از انس روایت کردہ کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود مثل اصحابی مثل اللحم فی الطعام ولا یصلح

وہ کہ محمد شتے من کتب

[illegible]

انحضرت صلی الله علیه وسلم در این مرتبه فرمود و الاذین اتبعوا هم بالمعصان انما هم متابعت سابعی که در بیان
 و طاعت علی و ائمه صحابه اندادها جبر و انحصار و گفته اند که هر کس متابعت ایشان را در ذریه است گذرد و از نه
 متابعت است رضی الله در ضواعت و شش و شد خدا تعالی اندیشان را بقبول طاعت ایشان و خوشنود
 ایشان از خدا تعالی در آنچه یافت از نعمت و تبار و آخرت و بعد از طاعت جبر و منعتنا الامان الله
 که در خدا تعالی از برای ایشان بهشت بود است اما که می رود و در میان در میان جودهای خالدين فیها الله
 با ویدایشند و آن بهشت را شنبه قال الله العظیم است لی و زی بزرگ و میدان تمام مراد است و در
 که هر یک طاعت و طاعت علی از قرع و کذب و شکیلی و غیره ای که در خطبه صاحب کبار رضی الله عنهم کرده اند
 بنا بر بعد از این سال شش ماهی جواب از آن فصل در باب اول این کتاب خواهد آمد از خدا تعالی و بریزد از آن که گفته
 در حق صاحبش چرا که اختیار کرد خدا تعالی از برای محبت اهل افضل نیست ای خود را کمال و فضل و از باقی است و در قول
 خدا تعالی گفته خیر الله المخرج للناس بیان کردیم و دلیل بر کذب شهادت رفته آنچه هم نیز نقل کرده اند
 بهشت تا که در وی آن علوم بوده باشد تا تعالی آن توان آن تو هم نمود و بکنج خنثی انسانی برستان و در طاعت
 ایشان است بگذارد خود را از آنچه می گذارند و در حق تعالی چه رویت و در حق تعالی که در الله و چه بزرگ
 است رضی الله عنهم خواهد آمد بعد از این در باب تعلیم و توقیر خلوص ابوبکر و عمر و عثمان و باقی عمره و شش ماهی
 عنهم و دیگر کتب هم بر شد و بر صواب است آن روایات و کافیت و کیک از غرض نبوت یا از متابعت آن
 روان ایشان است چگونه جائز است همان روایات او را که در اول کند از آنچه امام ایشان امام المتقین و دیگر
 حضرت علی رضی الله عنه فرمود خیر هذه الامانة بعد بینها ابوبکر ثم عمر بنی است بعد از
 پیغمبر ایشان ابوبکر است بعد از عمر رضی الله عنهما و در افضل نگار این حدیث از امیر المومنین علی رضا بر سبیل تقییه نمود
 چنانچه در بیان جلالت تقیه خواهد آمد انشا الله تعالی و خواهد آمد بدانکه این اعتقاد فاسد است و غیره و بعضی شایع
 کمال که راس و ریس ایشان بود برین اعتقاد داشت که بجز امیر المومنین علی رضی الله عنه رویت کرده اند و گفت
 که وی را که در او بر او بر کفر ایشان نابراین کافر شد خود را به من نه الا اعتقاد فی حق رضی الله عنه و گفت
 الله الله فی اصحاب بنیکم صلی الله علیه وسلم و حتی بعد یعنی بهر بهرید و
 بر سید از خدا تعالی در شان اصحاب پیغمبر خود بدرستی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصیت فرمود و تعظیم
 و توقیر ایشان علیه السلام رضوان مقدمه صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اجماع کرده اند
 بر آنکه نصب امام بعد از انقطاع زمان نبوت واجب است بلکه آنرا از امر واجب است و گفته اند اینست
 شد از قرن رسول صلی الله علیه وسلم و اختلافی که در میان بوسط تعیین امام متعشده در و جمیع
 تقصیر نمیکند بنابرین حمت و حسیست بهیت بود چون رسول صلی الله علیه وسلم وصیت فرمود و بگویند
 رضی الله عنه بر خاست و خطبه بخواند چنانچه خواهد آمد و بهایست که بهر بهرید و

4

پدرستی محمد رسول الله از عالم حلت فرمود و هر که بندگش خدایتعالی میسر کرد خدایتعالی جلش از غر ستمنده است
که هرگز نمیرد این علم خلافت را تا جا رسد از کسی که بان قیام نماید که درین امر نظر کند و آنچه را که شمارین باب
فرموده و بان که نماید صاحب گفتند درستی درین امر مشورت خواهم نمود و و کسی را با علم خلافت تفر
خواهم ساخت باز و جواب زد که اهل سنت و جماعت ایم و نزد اکثر معتزله بهمست یعنی از جهت تو از
اجماع مذکور و بسیاری از علمای گفته اند که وجوب بعقل است و جهت آنکه امر فرمود با جبر حدود و طریق
مخوف و تمیز و تمیز نشکر از جهت جهاد و محافظت تقیله سلام و غیر ذلک و این امور تمام غیثه و وثیقه نیستی
پذیر و در نصب امام و چیز دیگر و وجوب طلاق تمام غیثه و دیگران نقد و درست آنچه وجوب است و
و دیگر آنکه در نصب امام چنانچه منافع و دفع مضار بشمار است و هر امری که چنین باشد آن وجوب است
اما حضرتی بر آن وجهی که در شرح مقاصد است نزدیک بان است که بدیهات محض شود بلکه بشمار است
آنچه می بینیم از گفته و ساز و شکست امور عباد بجهت موت امام و اما کبری ثبوت آن اجماع است نزد ما و همه
بعقل است پس کسی که قائل بوجوب از معتزله مثل ابی الحسین و حافظ و قسبی اما مخالفه خوارج و مانند ایشان در وجه
معتد نیست زیرا که مخالفت ایشان مثل تبدیه موجب ظن و شکست در اجماع غیثه و دخل در کفر فایده است
از قطع حکم مجمع علیه راه نمی یابد و دعوی آنکه در نصب امام ضرر است ازین جهت که لزوم ساختن مبنی حضرت را که
که مثل من است باشد بقول او ضرر است بان شخص و تحریف بقتله می انجامد و دیگر دعوی آنکه معصوم
نیست از کفر فوق و اگر عزل نکند او را ضرر بر مردم میرسد و اگر او را عزل کند او را بهر جهات قتل میشود و عظم
و جیب است ایشان ضرر بلکه بر تبتایت که نسب میان ایشان نمی بخشد و هرگاه که دو چیز با یکدیگر معارضه کنند
وضع ضرر عظم و جیب است امتناع شدن احوال مردم غیر امام چنانکه بعضی گفته اند بحال است بحسب عادت
چنانچه دیده و گذشته شده است در وقت موت و لایه و حکام مقدمه سووم بد آنکه امامت ثابت
نمیشود و الا بار ضمای از جانب امام بر خلافت شخصی اهل بیت است یا اقرار اهل حل و عقد از براس
که اهل این باشد چنانکه بیان آن در اول بعد ازین خواهد آمد یا غیر اینست چنانچه در کتب تصحیح شده و دیگر
باینست نصب مفضل بد آنکه مفضل بوده باشد از و دلیل آنکه علمای اجماع کرده بعد از خلفا بر بعضی از
قریش و دلیل آنکه حضرت عمر رضی الله عنه خلافت را شور می گردانید میان شش تن از عشره مبشره و از اهل
یکه عثمان و سیکه علی بود رضی الله عنهما و ایشان فضل اهل زبان خود بودند بعد از عمر پس اگر فضل عثمان
بودی هر آنکه عمر عثمان و بحضرت علی حسین می ساخت پس این عدم تعیین دلالت میکند بر آنکه نصب
غیر عثمان و علی رضی الله عنهما جایز بوده است با وجود ایشان و معنی نصب غیر مفضل با وجود فضل است
آنچه از فضل مفضل است که قدرت او بر تمام مصالح ازین زیاد است و بر تدبیر مملکت و اگر در زمان خلافت او
بعیت و اقل تر است در دفع فتنه و با و تمام بیشتر از فضل و اما شمر طعنه است و اما هم بودن

و در کتب معتزله و غیره که در این باب است و در کتب معتزله و غیره که در این باب است

بودن او با شمس بطور مجزوه که صدق او از ان علوم شود و جمیع از غرافات و کذب ایشان شیع و جعل ایشان مست چنانکه
 بعد ازین خواهد آمد که حقیقت خلافت حضرت ابو بکر صدیق و عمر و عثمان رضی الله عنهم مشهور است پس مست است با
 انکه این مشهور و در میان ایشان موجود و بنود و از انچه حالات شیع است که غیر معصوم را خاتم میگویند و شال
 او میداند قول خدا تعالی که اینال حکم الظالمین یعنی نزد خداست که امامت است ظالمان را تو مگر
 و عال آنکه چنین نیست که ایشان زعم کرده اند زیرا که بحسب لغت ظالم کسی را میگویند که وضع چیزی و غیر
 جائز خود کند و بحسب شرح ظالم را با معنی اطلاق میکنند کسی که غیر معصوم است گاه است که محفوظ است
 و گناه از او صادر نشده باشد و گاه است که گناه از او صادر شده باشد و در حال تو بوضع کرده است
 پس این شال او نباشد بلکه متنازل نمیشود و گویا آنکه عهد و ریت همچنانکه احتمال دارد و که مراد امامت
 غلطی باشد و نیز احتمال دارد که مراد آن نبوت یا امامت در دین باشد یا امتداین از مرتب کمال و این حالت
 که از ایشان صادر میشود و اختراع کرده اند که از برای آنکه شیع سازند براسی بطالان خلافت غیر امیر
 المؤمنین کرم الله وجهه بیاورد و عناد و نادانی و گمراهی ایشان خواهد آمد انشاء الله تعالی باب اول
 کیفیت خلافت صدیق رضی الله عنه و استمدال حقیقت آن بدلائل عقلیه و نقلیه
 در پنج باب است و درین باب چند فصل است فصل اول در بیان کیفیت خلافت و روایت کرده اند شیخین
 بخاری و مسلم و صحیحین خود که اصح کتب اند که بعد از قرآن با جمیع مشایخ است که عمر رضی الله عنه در زمانی رجوع
 از بدر خطبه گفت که من جنین رسیده که فلا ن از شما گفته است که عمر بنی چون بمیرد بطلائی بیعت خواهیم نمود
 پس عمر و نشود یکی ز شما آنکه گوید بیعت ابو بکر فحاجه واقع شده و آگاه باشید که این جنین بنود الا انکم
 خداست مبارک و ناله از سران نگاه داشت و امر و در میان شما کسی نیست که قطع از جانب او شود
 منعی کسی نیست که سبقت کند در جمیع خیرات بر همه کس مثل ابو بکر
 صدیق رضی الله عنه تحقیق که او بهترین است هر ویت از عمر بنی در زمانی که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 رحلت فرمود حضرت علی و زبیر رضی الله عنهما و جمیع دیگر که با ایشان بودند در خانه فاطمه زهرا سلامه علیها
 کرده و همچنین انصار از آنجا که رسیده ساعد که دانه و مهاجرین بجانب ابو بکر رضی الله عنه
 شتافتند پس گفتند ای ابو بکر یا برادریم بجانب ما در آن خود از انصار پس بجانب ایشان قصد کرده روان شدیم و در
 آسای راه دوم و مصالح یعنی عویم بن ساعده و عیسی بن عدی با وفات شدند و از شورشی که قوم کرده بودند در
 باب خلافت ما خبر کردند و اندر باز پرسیدند که کجا میرید ای گروه مهاجران اگر شما هم خود فیصل میدیدید ز دنیا
 بر دیدر شما جری نیست گفتیم خدای سوگند که پیش ایشان سیر ویم بعد از ان روان شدیم تا برسیدیم بقیفه
 بنی ساعد دیدیم که انصار همه گرد آمدند در میان ایشان خلی یعنی فردی که خود را بنوب پیچیده در میان
 ایشان مست و تکیه کرده گفتیم این مرد کیت گفتند سعد بن عباد است پرسیدیم که حال او چیست جواب

وادید که هر نفس است پس چون در جمیع شصت خلیف ایسان برخواست خدا سے را گفت آنچه اول است و
 و گفت اما بعد انصار خاتم و لشکر عظیم اسلام و شما ای معاشر مهابران بطی انالید و حال آنکه آمدند قور
 از شما که استعداد او بزرگ کنند بیا و میخواستند که منقطع میان شما را از امام خلافت و خود بان مغر و بشوند و
 چون ساکت شد تعجب شدم و مقاله و نفس خود ترتیب کرده بودم و میخوایم که انابویم و حضور حضرت ابوبکر
 و حال آنکه من همیشه مدارا و در فو غلبه غضب و عطیت در دین از ابوبکر مسلم میسر و علم و وقار و از من زیاد
 بود پس ابوبکر صدیق منم منع کرد و گفت علی و سلاک یعنی شتابی کن و بتائی و وقار خود باش و چون از
 من اطمینان بود که ده دهم که او را در غضب آوردم بنابرین ساکت شدم بجای سوگند که پنجم در خاطر خود میگرد
 بودم یک کلمه از آنها ترک نکردم و تمام آنها را در بدیه گفت باز یادتی بعد از آن گفت اما بعد آنچه ماند که بر داشتند
 از بنی کوی سراداران هستند لیکن مردم عرب را خلافت را طاعت نمیکنند مگر آنکه قبل سید قریش باشد زیرا که
 ایشان بهترین عرب اند از روی حب نسبت و دار یعنی که من رضی شدم بر آن خلافت شما یکی ازین دو
 مرد هر کدام که خواهید است یار کنید و دست عمر و ابوعبیده جراح را گرفت پس امیر المومنین عمر فرمود گفت که جمیع
 کلمه ای که ابوبکر گفت کرد و طبع من نبود و غیر ازین کلمه خدای سوگند که اگر کسی مثل من آمدی و گردن من
 میزدی تا مادام که گنا سے که من لاحق میشد دوست تو بود و نزد من از آنکه امیر باشم بر قومی که ابوبکر و زید
 باشد بعد از آن ای که از انصار و آن جناب بجای همه و مضموم و با موصوفه این منکر بود و گفت منم صاحب
 رای و تدبیر که مردم در جمیع حوادث براس و تدبیر عمل میکنند و از آن ایشان را شفا حاصل میشود و خصوص
 این با ده رکن چنانست که از این که از شما ای معاشر قریش ای که باشد عمر گفت بسیار شد اختلاف و اختلاف
 و بلند شد و از آن زمان که ترسیدم که مبادا در میان قوم خلافتی و جنگ و سرش پدید آید گفت من ای ابوبکر
 خود را بکشی پس او دست خود را کشاد کرد پس بحیث که دم با و بحیث که دند مهابران با او از انصار
 بحیث بجای سوگند نیانتم در آنچه من حاضر بودیم امرے را که موافق تر باشد و مخالف از آن کمتر باشد از
 سباحت ابوبکر رضی الله عنه ترسیدیم که اگر جدا شویم از قوم و بحیث شده باشد شاید که بعد از آن بحیث
 بکنند کسی که با او رضی نبودیم با آنکه مخالفت ایشان می با لیت کرد و بر تقدیر و از آن فساد می شد و در
 روایتی آنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه غلبه کرد بر انصار بخیالائمه من قریش آنکه خان بهترین از قریش اند و
 این حدیث صحیح است که دارد شده از جهت طریق استناد از جانب چهل صحابی و روایت کرد ابوبکر علی
 و حاکم صحیح که از ابن سعد که گفت چون رسول الله صلی الله علیه و سلم حلت فرمود و انصار گفتند از ما میرے
 پس عمر فرمودند و ایشان و گفت با جماعت انصار بنیدند که رسول علم امر کرد و ابوبکر فرمود اما آنکه ماست مردم
 کنند و کدام یک از شما خوشحال میشود از آنکه مقدم شویم بر ابوبکر فرمود و روایت کرد و سعد و حاکم و یحیی از
 ابی سعید خدری رضی الله عنه که چون اصحاب جمیع شدند در دار سقیفه بنی ساعده و در خانه بن عباده

ایران ایشان بود و خطیبان انصار و غیره مستند برین سخن ایشان گفتند ای معاشر مسلمانیان
بود که رسول علی علیه السلام از آن کسی که از شما خطیبان و دیگران است و در میان شماست و در میان شماست
شخصی را از مخالفت شوی که بخواهی آن را از این هر یک که شده بهین طریق بگفتی بعد از این نیز بهیچان نرسد
گفت ای معاشر میدانید که رسول مصطفی علیه السلام از شما ایران بود و ما از انصار و رسول هم بودیم پس ایشان
انصار رسول هم بودیم انصار خلیفه رسول هم بودیم ابوبکر صدیق رضی الله عنه برگزیده این انصار
شماست پس عمر رضی الله عنه بیعت کرد و بعد از او مهاجران و انصار بیعت کردند ابوبکر صدیق رضی الله عنه
منزله نظر و قوم کرد و بر سر راند بعد از آن او را طلب کرد آمد گفت گدای زبیر تو یگویی که چه میگوید
و مخصوص آن است که مرا ده داری که شش حصا سلمانان کنی می بخوای که مفارقت کنی حاجت سلمانان را
زبیر گفت که تائب سرزنش و طاعت کن مرا بگناه ای خلیفه رسول الله جده برخواست بیعت کرد و
نظر در وجه قوم کرد علی رضی الله عنه را ندید او را طلب نمود آمد گفت ای علی تو این عمر رسول الله علیه السلام و در
آنحضرتی بخوای که شش حصا سلمانان مرا ده مفارقت سلمانان داری علی گفت که تائب یعنی هر زنی
کن مرا در هالوقت بیعت کرد و در وقت این احقاق از دهری انسانها که چون بیعت ابوبکر صدیق رضی الله عنه
شده در سقیفه روز دیگر بر منبر نشست و عمر برخواست پیش از او نکرده و حمد و ثنای خدا تعالی بجا
گفت خدای تبارک و تعالی جمع کرده امیر ایشان بهترین صاحب سول الله ثانی چنین از هانی انصار بر خیزید
باو بیعت کنید پس مردان بیعت کردند بعد از بیعت سقیفه ابوبکر بنم نکرده و بعد از حمد و ثنای
خدا تعالی گفت ای مردمان تحقیق ولی شدم بر شما و حال آنکه نیتم بهتر از شما پس اگر نیکی کنی کم مدد و یاری
کنید و اگر بدی کم بعد و بدستی در آید مرا راستی است و دروغ خیانت است و ضعیف و پیران
شما قوی تر است از من یا اگر روشو در و حق او اگر خدا تعالی حق از خود او و قوی شما در میان شما
ضعیف است با آنکه گرفته شود و ترک نکن قومی چهار در راه خدا تعالی اگر خدا تعالی بدلت و حوار
ایشان را مبتلا سازد و شائع و فاش نشود اعمال فاحشه در قومی هرگز که اگر نگردد فتنه سازد و خدا تعالی ایشان
بیلای که عام باشد و همه ایشان طاعت کنند پس اگر عصبیان کم خدای رسول او را بیعت است
بر شما بر خیزید بر شما تا جماعت کند خدا تعالی شما را بدست کرد موسی بن عقبه در عقاده و حاکم و صحیح کرد
از عبدالرحمن بن عوف رخ گفت ابوبکر صدیق نه خطبه خواند و گفت سوگند بخدا که هر کس از من
بر امامت ندر روزی و شبی هرگز و نه بودم رغب بدان و طلب نکردم از خدا تعالی ندر ستر و نه در علانیه و نکر
تریدم از فتنه و نیت مرا و برین امارت را فتنی که تحقیق ترکب شده ام و مرطوب است مرا فتنی و
قوتی بر آن که بقوت خدا تعالی بعد از آن علی و زید گفتند رضی الله عنهما غضب نکرده ایم با هر کس
آنکه موخر باشند از ما از مشورت و ما میبایستیم که ابوبکر بنم ندر ازترین مردم است بر خلافت و دوست صبا

فار و شرف و نیکو که رسول الله صلی الله علیه و سلم امر کرد و او را که نماز کند با مردم در حالتی که خود زنده بود و در وقت
 که در این مسجد از ابراهیم شمیسی که عمر بن عبدالمطلب اول بجانب ابو عبیده آمد که بیعت با او کند و گفت تو این منی برسان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو عبیده گفت ندیده بودم مثل تو ضعیف رای از ابتدای تا این زمان مگر همین گفتم
 که گفتی ای سعید بن مسکنی و حال آنکه در میان شهادت صدیق ثانی شهنین و روایت کرد این سعد بن مسکنی ابو بکر سف
 شنید که عمر بطرف ابو عبیده میل دارد ابو بکر بعد گفت رضی الله عنهما دست خود بکشتا تا با تو بیعت کنم ثم گفت تو
 افضل ازین پس ابو بکر جواب داد قوت تو از من زیاده است و این سخن را مکرر کرد و ایندند بعد از آن عمر گفت
 قوت من تر است باز یابی فضل پس از آن بیعت با ابو بکر کرد رضی الله عنه و روایت کرد و احمد که ابو بکر رضی الله
 عنهما چون خطیبی که در روز سقیفه ترک نکرد چیزی را که در باب انصار نازل شده بود و آنچه رسول صلی الله
 علیه و سلم گفت لوسلک وادی و سلک الانصار وادی السدک وادی الانصار لکب جمیع مردم
 بودی و دیگر روند و همه روند انصار در دادی و دیگر هر آینه تا نیز سلوک بود و انصار خواهم که در تحقیق پیدا
 ای سعد که رسول صلی الله علیه و سلم گفت در زمانی که نوشتی بودی قدیش و لا هکذا الا امر خیر
 الناس فبذل الناس تبع لآبهم و فاجهم تبع لآجهم قریش و لایان این مغلط اند که بهترین مردم
 اند و نیکان و متقیان تابع مردم متقیان ایشان اند زیرا که ایشان در ایمان و اطاعت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم بر همه کس سابق اند و عاصیان و گنهگاران ایشان اند زیرا که در دعوت رسول علیه السلام با دیگران
 سابق اند و دیگران تابع ایشان اند بعد از آن سعد گفت سبقت گفتی ما وزیران ایم و شما امیرانید و ازین گفته
 اند قول ضعیف ابن عبد البر که میگوید سعد بن عباد از بیعت ابو بکر باکر و از آنکه فوت شد در روایت کرد
 احمد از ابی بکر رضی الله عنه که عذر از قبول بیعت چنین گفت که ترسیدم از فتنه که بعد از و روت می باشد
 و بر وایتی ابی حنا و غیره و آنکه سائلی گفت ای ابو بکر سف چه چیز تر برین دشت که دلی مردمان شوی و حال
 آنکه نمی سکردی ما را از آنکه بر و کس را پیشوایم ابو بکر سف گفت ما را ازین چاره نیست که هست محمد رسول الله
 علیه و سلم متفرق گردند و خلافت در دین و روایت کرد که ابو بکر سف بعد از یکماه اند که در مردمان که بیدار
 الصلوة جامعته و آن اول نمازی بود که در آن ندا کرد و این لفظ باز خطبه کرد و گفت ای مردمان و
 دوست میدارم که قایم مقام شود درین امر و دیگر کسی غیر من و اگر مرا کسی گیرید بپشت پیغامبر صلی الله علیه
 و سلم طاقت آن ندارم زیرا که پیغامبر معصوم بود از شیطان و نازل میشد بروحی از آسمان و روایت این
 سعید چنین است که ابجد من و ابی این امر شد من این امر را کاره ام بخدای سوگند که دوست میدارم
 که بعضی از شما مثل من قایم مقام باشد و اگر تکلیف کسی نمیدم بلکه عمل کنم در میان شما مثل عمل رسول صلی الله
 علیه و سلم با آن اقامت نمیتوانم که رسول صلی الله علیه و سلم بنده بود که خدا تعالی او را بوحی گرامی مکتوب بود و او را
 موفقت ملین و نیتیم که شری مثل شما و بهترین تم از یک شما بر علایت من نمید و زمانی که برستی و درستی

در شان ایشان گفته بود که انصار جمیع از آنکه در سقیفه بنی ساعده که سال اول هجری بود و در خطبه

از اول از حکایت اجماع صحیح نشده باشد و اما زمانی صحیح شد که از این سه وصحت یافت که حکایت اجماع صحابه
 اینست توهم صلا میشود و خصوصاً امیر المؤمنین علی بن ابیطالب نیز از آن کسانی است که حکایت اجماع باین
 امر کرده اند چنانکه خواهد آمد بعد از این روایت از او که چون بصره آمد از آمدن او سوال کردند که آیا این امر
 بعد از آنکه از اجابت غایب شد و یا آنکه برای خود کرده است پس تقریب آن ذکر جواب ذکر متابعت خود
 و بانی صحابه ابو بکر نمود و آن دو کس درین امر خلافت نکردند بلکه تمام متفق بودند و روایت کرد و از زعفران
 که گفت شنیدم از شافعی حمزه بن عبد الله علیه که گفت اجماع کردند مردمان بر خلافت ابو بکر و باین اجماع از آن جهت بود که
 سلف طریقت بعد از رسول صلی الله علیه و سلم دنیا یافتند در زیر آسمان بهترین از ابو بکر صدیق رضی الله عنه
 پس او را ولی ساختند و روایت کرده است اسد السنان از معاویه بن خفره که گفت نبود صحابه رسول صلی الله علیه
 علیه و سلم شکوه که از خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه و بنی ناسبتا و از آنکه خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم و اتفاق
 و اجماعی که کردند ایشان مگر بخلایقی و برضالیتی و دیگر دلیل آنکه است اجماع کرده اند بر حقیقت امامت یحیی از سه
 پس ازین و بعضی ابو بکر مطلق نزاع نکردند و بیعت با او کردند پس تمام شد باین دلیل اجماع بر بیعت چنانکه اگر امامت
 او حق نبود با او نزاع میکردند چنانکه نزاع کرد حضرت علی با معاویه با آنکه شوکت معاویه را ملاحظه نکرد و با او نزاع
 و با ابو بکر مفا بعد م شوکت او نزاع نکرد و این مخی دلیل است بر آنکه احترام کرده است تحقیق خلافت او و
 و شکر آنکه حضرت عباس رضی الله عنه ارادت بیعت با علی کرد و الله وجهه کرده و علی قبول شجاعت نکرد و می دانست حضرت
 علی اگر از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم در باب او خلافت وارد شده بود قبول میکرد و خصوصاً آنکه زبیر بن عوف
 صاحب شجاعت نبود و ششم و غیر ایشان با او بودند و تقویت او میکردند و دیگر قبل ازین گذشته که انصار مکه و
 داشت بیعت ابو بکر ایشان را از هم ساخت بخیر لایم امت من قدش بنابرین اطاعت و انقیاد کردند
 و حضرت علی از روی شوکت و عذر و استعلا و شجاعت قوی تر بود و ایشان پس اگر وی رضای
 میبود و درین بنابر امت اولی بود و سزاوارتر بود با جاست از دیگر و اما تاخیر علی و زبیر و عباس مدتی
 در بیعت قصور کرد اجماع نمیکند بچند وجه و اول آنکه ایشان چنین دیدند که امر اجماع تمام شد بحضور کسی که
 امیر بود در آنوقت از محل عقد ثمانی آنکه چون آمدند در تاخیر بیعت معذرت کردند علی و زبیر رضی الله
 عنهما آنچه گذشت از چند طریق است و اما اینکه تاخیر از بیعت نه از جهت تصور در خلافت صدیق بود بلکه
 از آن جهت بود که ایشان را درین مشورت حق بود و ایشان را موقوفه داشتند با آنکه محتاج بودند این امر مشورت
 تمام و بنابرین از عمر بن خطاب صحیح چنین گذشته که این بیعت فجاءه واقع شد لیکن خدیجه ابی بنجد شتر
 آنرا و موقوفت کرد و آنچه گذشت از اعتدال حضرت علی و زبیر مفا که دار قطنی روایت کرده است از طرف
 بسیار و آن نیست که حضرت علی و زبیر مفا گفتند در آن وقت بیعت که ابو بکر مفا را سزاوارترین مردم بر
 خلافت میدیدند تحقیق که او صاحب غایت است و ثمانی بنشین رسول الله صلی الله علیه و سلم است و می دانیم که

اور انا انکو مخرج دہشتندہ از مشورت و در آخر آن حدیث است کہ ابو بکر رضی عنہ حضرت ایشان کو ہستہ می گفت
 سجای سو گند کہ من جریں نبودم بر امارت روزی و شبی ہرگز ز غیب نبودم و از خدا تعالی طلب نمودم نہ ہر
 دنہ در علانیہ لو کہین تر رسیدم از قندہ نیست مراد امارت راستہ و مرکب امر عظیم شدیم تا آخر حدیث چنانکہ
 کہ نشت بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علی و زبیر رضی اللہ عنہما سخنان ابو بکر رضی اللہ عنہ پسندیدہ و معذرت اورا
 قبول کرد و در ویت کرد و بخاری از عایشہ رضی اللہ عنہا نقل کرد کہ حضرت فاطمہ کسے راز د ابو بکر فرستاد و طلب میراث خود از
 اموال مدینہ و فدیہ بانی تخریب کرد کہ از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مانده بود و ابو بکر رضی اللہ عنہ در جواب آن
 گفت کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم بود انا معاشرہ کاتبیہ کاندث و کانورث ما ترکناہ فہو صدقہ
 انما تا کل ال محمد من ہذا کہ اموال امیراث تمییز ہم و امیراث برہہ نمیشویم پشیم ترا کہ گذشتہ
 ایم پس آن صدقہ ہست جز این نیست کہ آل محمد زین ال یعنی آل خدا تعالی میخورند و زیادہ از خوردن ایشان روا
 نیست و بخداے سو گندم کہ تعمیر صدقہ رسول اللہ از آن حالتی کہ سہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود
 نمیکند و بطریقہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در آن عمل میکرد و عمل خواہم کرد و چون ابو بکر رضی اللہ عنہ از آن کہ خبر کسے
 از آن آل اموال بغاوت کرد فاطمہ رضی اللہ عنہا غضب کرد و برابرہ حدیثی رضی اللہ عنہا بجزرت کرد و ظلم نہ کرد تا زانو کہ
 حضرت فاطمہ الزہرا رضی اللہ عنہا حیات بود بعد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شش ماہ بزیست و چون وفات یافت حضرت
 امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ در مدت حیات فاطمہ الزہرا رضی اللہ عنہا بیت کرد و وہ بود و لیکن در اخرے و جاے
 بوسطہ حیات حضرت خیر النساء زہرا زہرا دمان بود و چون حضرت فاطمہ وفات یافت حضرت علی از روی مردمان
 انکار نمود و عزلت اختیار کرد و کسے با و آمد شد نہ کرد و درین اشارات متابعت و مصالحت ابو بکر رسید
 رضی اللہ عنہ کہ وہ شخص را با و فرستاد کہ بمنزل ثمان شریف بیا و در و با تو کسے دیگر نباشد و غرض این بود
 کہ عمر رضی اللہ عنہ حاضر نباشد چون ابو بکر رضی اللہ عنہ قبول نیمنے نمود بعد از آن عمر رضی اللہ عنہ با ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت کہ تنہا ہی سجاء ایشان
 نباید رفت ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت چاندیشہ داری بمن چہ خواہد کرد و بخدای سو گند کہ خواہم رفت بپون بمنزل علی
 رفت علی کرم اللہ وجہہ حمد و ثنای خداے تبارک و تعالی سجا آوردہ گفت ای ابابکر یا میلہم فضائل ترا بچہ
 خدا تعالی تبوعطا کردہ از خیر من حد نہ کردہ ام لیکن منفر د شدی بامر یعنی مشورت را تنہا کردے و ما را دخل
 نہادے و بوسطہ قرابتہ بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم و درین بغیہی و دشمنی بن فرخ سخنان نیت تمیز می گفت تا کہ ابو بکر
 صدیق بغیرہ آمد و ہمک از پیشہ سارید بعد از آن ابو بکر رضی اللہ عنہ ظلم کردہ گفت بن خدیج جان من بید قدرت
 اوست پیوستن منکی با قارب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہ خودی قہر نہ کردم خلافت نہ در میان نہ است
 جو سلطان ہوا و واقعہ من دین مرا زنجیر تقصیر نہ کردہ چہے من سب بدیدم وین امر بصر علی
 دیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در آن عمل میکرد و بہ غرضی جس امر بدیدم نہ در میان نہ است و در میان نہ است و در میان نہ است
 و تو زہراے بیت وقت عطلت بر مسجد و چون نہ رسید نہ کہ بہجت نہ ما نہ بدیدم نہ در میان نہ است و در میان نہ است و در میان نہ است

و ابو بکر رضی اللہ عنہ در جواب آن گفت کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم بود انا معاشرہ کاتبیہ کاندث و کانورث ما ترکناہ فہو صدقہ انما تا کل ال محمد من ہذا کہ اموال امیراث تمییز ہم و امیراث برہہ نمیشویم پشیم ترا کہ گذشتہ ایم پس آن صدقہ ہست جز این نیست کہ آل محمد زین ال یعنی آل خدا تعالی میخورند و زیادہ از خوردن ایشان روا نیست و بخداے سو گندم کہ تعمیر صدقہ رسول اللہ از آن حالتی کہ سہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود نمیکند و بطریقہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در آن عمل میکرد و عمل خواہم کرد و چون ابو بکر رضی اللہ عنہ از آن کہ خبر کسے از آن آل اموال بغاوت کرد فاطمہ رضی اللہ عنہا غضب کرد و برابرہ حدیثی رضی اللہ عنہا بجزرت کرد و ظلم نہ کرد تا زانو کہ حضرت فاطمہ الزہرا رضی اللہ عنہا حیات بود بعد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم شش ماہ بزیست و چون وفات یافت حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ در مدت حیات فاطمہ الزہرا رضی اللہ عنہا بیت کرد و وہ بود و لیکن در اخرے و جاے بوسطہ حیات حضرت خیر النساء زہرا زہرا دمان بود و چون حضرت فاطمہ وفات یافت حضرت علی از روی مردمان انکار نمود و عزلت اختیار کرد و کسے با و آمد شد نہ کرد و درین اشارات متابعت و مصالحت ابو بکر رسید رضی اللہ عنہ کہ وہ شخص را با و فرستاد کہ بمنزل ثمان شریف بیا و در و با تو کسے دیگر نباشد و غرض این بود کہ عمر رضی اللہ عنہ حاضر نباشد چون ابو بکر رضی اللہ عنہ قبول نیمنے نمود بعد از آن عمر رضی اللہ عنہ با ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت کہ تنہا ہی سجاء ایشان نباید رفت ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت چاندیشہ داری بمن چہ خواہد کرد و بخدای سو گند کہ خواہم رفت بپون بمنزل علی رفت علی کرم اللہ وجہہ حمد و ثنای خداے تبارک و تعالی سجا آوردہ گفت ای ابابکر یا میلہم فضائل ترا بچہ خدا تعالی تبوعطا کردہ از خیر من حد نہ کردہ ام لیکن منفر د شدی بامر یعنی مشورت را تنہا کردے و ما را دخل نہادے و بوسطہ قرابتہ بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم و درین بغیہی و دشمنی بن فرخ سخنان نیت تمیز می گفت تا کہ ابو بکر صدیق بغیرہ آمد و ہمک از پیشہ سارید بعد از آن ابو بکر رضی اللہ عنہ ظلم کردہ گفت بن خدیج جان من بید قدرت اوست پیوستن منکی با قارب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہ خودی قہر نہ کردم خلافت نہ در میان نہ است جو سلطان ہوا و واقعہ من دین مرا زنجیر تقصیر نہ کردہ چہے من سب بدیدم وین امر بصر علی دیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در آن عمل میکرد و بہ غرضی جس امر بدیدم نہ در میان نہ است و در میان نہ است و در میان نہ است و تو زہراے بیت وقت عطلت بر مسجد و چون نہ رسید نہ کہ بہجت نہ ما نہ بدیدم نہ در میان نہ است و در میان نہ است و در میان نہ است

حدیثنا خدا تعالی بجا آورد و فضایل و شرف حضرت علی رضی الله عنه را قدا و نمود و مختلف اواز و بیعت و عذر را در این طریقی
که گفت بود بیان نمود و استغفار کرده فرو داد باز حضرت علی رضی الله عنه بر منبر رفت بعد از حمد و ثنای حق تعالی
اتعظیم و توقیر در حق ابوبکر بیان نمود و گفت از من واقع شده از تأخیر در بیعت نه از بیعت حسد و بغل بر ابوبکر
بود و نه از بیعت انکار چیزی که خدا تعالی او را تفضیل داده است لیکن ظن این بود که ما را دشواری نصیبیست
و او در آن عمل را داخل نداده و بنا برین غضب کردم در نفس خویش و بیرون شدم پس سلمانان باین بیعت
تو شغال شدند و از اصولی استند و مردم در وقت مراجعت علی کرم الله وجهه با من معرفت بوی نزد یک
میشدند پس تامل کن عذر را و در قول او آنکه منکر نشدم چیزی را که بآن تفضیل یافته است و حسد و بغل نکردم
برای چیزی پس بیکه خدا تعالی او را عطا کرده است و غیر اینها از آنچه حدیث شریف است بر آن تأییدی خود را برین و تمبر
از آنچه روایت شده و مانند ایشان با و نسبت میکنند قاتلهم الله باز بدانکه در حدیث تصریح است تا تأخیر بیعت علی
تا موت فاطمه پس منافی میشود چیزی را که از ابی سعید گذشت که علی وزیر رضی الله عنه از اول امر بیعت کردند لیکن این
حدیث ابی سعید را این جهان و غیر او صحیح کردند و بیعتی چندین گفت که حدیث مسلم از ابی سعید نقل کرده است که
در بیعت علی بعضی از بنو هاشم تأخیر شد تا موت حضرت فاطمه رضی الله عنها ضعیف است زیرا که او بیعت ثانی از زهری موصوف
نیت و هناد با ابی سعید نه کرده و روایت اول از ابی سعید که دل است بر آنکه ایشان اول بیعت کردند از
موصول است پس صحرا باشد آهسته و پر و وار میشود و آنکه میان این حدیث اصح و میان خبر بخاری که از عالیه
صدیق رضی الله عنه گذشت منافات است زیرا که سبکی دلالت بر تقدیم بیعت میکند و دیگر بر تأخیر جمع بین
حدیثین بعضی چنین کرده اند که علی در اول امر بیعت کرد و باز از بیعت ابوبکر رضی الله عنه جدا شد پس سها آنکه واقع شد
میان حضرت فاطمه زهرا بنت رسول الله و حضرت ابوبکر رضی الله عنه در باب میراث حضرت صلی الله علیه و سلم بعد از
وفات حضرت فاطمه رضی الله عنها و دیگر کرد و یک در باطن ازین امر و وقت نشد تو هم کرد که خلف و از بیعت او و آنچه
خوشتند گفتند و از بیعت که رفع این شبهه شود و حضرت علی رضی الله عنه اظهار بیعت بعد از وفات حضرت فاطمه
بالای منبر کرد و چنانچه در فصل چهارم از فضایل علی رضی الله عنه خواهد آمد که علی رضی الله عنه در بیعت خواهد کرد و ابوبکر رضی الله عنه
مطابق این حدیث گفت آیا کرده دایمی امارت ما را گفت کرده دایم و لیکن سوگند خورده ام که روگردانم و دشمنم
مگر برای نماز و خیریه تا جمیع قرآن فارغ شوم از آنجا که کرده اند که علی رضی الله عنه قرآن را بر وفق شریف نوشت پس
معلوم شد از آنچه تقریر کردم جماع صحابه و دیگر که بعد از ایشان است بر حقیقت خلافت صدیق رضی الله عنه و اهل بیت
او درین امر همین قدر کفایت در استدلال بر تقدیر سبکی که نصی نیز باشد بلکه اجماع قویتر است از نصی که متواتر
نرسیده باشد زیرا که اجماع علم قطع حاصل میشود و از و مخصوص غیر متواتر علم ظنی بهم میرسد چنانکه خواهد آمد حکما
که زانام نووی با سانی صحیح از سفیان ثوری که هر کس گوید که حضرت علی کرم الله وجهه بود و سزاوارترین خلافت
بود بمقتضا و اینست که ابوبکر مهاجرین و عمر رضوان الله تعالی علیهم اجمعین نظر کرده اند درین امر و سبکی که مقتضا

از اسطوخارین که از کوفی و از بیعت

خطا و حق یجماعت داشته باشد گمان نمی برم که عمل از اعمال او باستان برند بر بهیت دره قطعی از عمار بن یاسر
و مانند این فصل سوم در نصوص سمعی که ولایت می کنند بر خلافت ابوبکر از
قرآن و حدیث رسول صلی الله علیه و سلم انما انت سران از بجز قول خدا تعالی یا ایها الذین
امنوا من یدتد منکم عن دیند فسوف یاتی الله بظلم یجهم و یحبونه اذکة عمل المؤمنین اعترفا
علی الکفرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلک فضل الله یؤتی من
من یشاء و الله واسع علیم و ای کسانیکه دیدند بخدا سر بر گردان و از شما از دین خود پس زد و هلاک شد و
و بفرستد خدا تعالی بر ایشان قومی را که خدا تعالی دوست دارد و ایشان را دوست دارد ایشان خدای تعالی
و شفق و متوضع باشند بر مؤمنان و تحت غالب باشند بر کافران و جدا کنند در راه خدای تعالی و ترسند
از سب و لامت کنند و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و این صفتهای فضل و محبت خدایت میباید که هر کس را که بخواند
و الله واسع علیم خدایت فراخ عطا دانا است بکسی که تحقیق دارد و روایت کرد بهیچ از حسن بصیری خدایت
که گفت بخدا سر که مرا و بانیقوم ابوبکر است و صحاب رضی الله عنهم تا آنکه چون عرب مرتد شدند جدا
کردند ابوبکر و صحاب او تا آنکه باز آورد و ایشان را با سلام روایت کرد و یونس بن کثیر از قتاده که گفت چون پیامبر
صلی الله علیه و سلم از عالم رحلت فرمود بعضی عرب مرتد شدند پس ابوبکر قتال با آن جماعت کرد تا آنکه با سلام
آورد و گفت با هم سخن بیکر دم تا آنکه این بیت نازل شد در شان ابوبکر رضی الله عنه فسوف یاتی
الله بظلم یجهم و یحبونه و شرح این قصه نیست که دوسری روایت کرد که چون وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مشهور شد و در نواحی مدینه طائف بسیار از عرب مرتد شدند و منع زکوة کردند ابوبکر صدیق رضی الله عنه
اینان برخاست عمر بعضی دیگر از صحاب گفتند صلاح در نهنت که دست از قتال ایشان باز داری ابوبکر
گفت بگو که که تقصیر نکنم در عقالی و عثمانی که آنچو در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم میدادند از من منع
می کنند و ادای آن نمی کنند بر اینینه مقابل با ایشان خواهم کرد و در منع آن بعد از آن عمر من گفت چگونه
بر ایشان قتال میکنی و حال آنکه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اهدت ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله
الا الله و ان محمدا رسول الله فمن قالها عصم منی ماله و دمه الا بحبها و حسانه
ماور شد مقابل مردان تا زمانیکه بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و هر کس که این کلمه گفت منع کرد
و حمایت کرد از من مال خود را و خون خود را الا بر حق انیقولن بر حق مال یادم و مسالیه بر خدایت تعالی است
یعنی بیکه گفت لا اله الا الله و انما اسلام کرد و مقاتله او را ترک میکنم که مخلص است یا مخلص نیست چه اگر
حسابی است که خدایت تعالی است ابوبکر گفت بگو که که مقاتله خواهم کرد بیکه در میان صلوة و زکوة فرست
کند چه اگر زکوة حق است و حال آنکه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و لا یجتمعون فی غیره گفت بخدا سر که
که نیافتم کسی و دیگر را اگر خدا تعالی منشرح ساخت صد ابوبکر رضی الله عنه رقیق الی جماعت و عدو و شیخ و حویر

بدر وقتان سالان حضرت ایشان

در وقتان سالان حضرت ایشان

حکایت ابو بکر و اصحاب میگفت است برادر و در و اسب و دیگران چون ابو بکر و عمر بن الخطاب و
آن جماعت و سبب آنی بخیر رسید تمام عرب گردیدند باین بعضی اصحاب علی بن ابی طالب و
گردانیده شد و برایشان نام زد کردند و چون باز گردیدند بن خالد بن ولید را بهر ساخته فرستادند و خود بازگشت
و روایت کرد و در قطعی از زبان عمر بن خطاب را اول گرفت و گفت که ای خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله
تو آنچه تو در روز احد با رسول الله گفتی شنیدی خود را در خلافت کن و عمر بن خطاب و در دناک سازان را بفرست
بازگرد و بهرینه بجای سوگند که اگر در دناک میشوی همان جهت تو تنویش بخورم و سلام هر که منتظر خواهی
چو و بعد از آن خالد بن ولید را بقبیلہ بنو اسد و عطفان فرستاد و خالد بان قبایل رسید و جمع گشت
از آن بگشت و جمع دیگر را اسیر کرد و بآن رجوع پس سلام کرد و در روز پنج خالد بن ولید را فرستاد و قبایل
مسکینان و چون فریقین بیکدیگر رسیدند شروع در قتال نمودند و در قتال مسلمانان در قتل و غنایم بسیار
چند روز ایشان را محاصره کردند و آخر الامر مسلمانان در دست و حتی که قاتل حمزه بود کشته شدند و در سال دوم
از خلافت بنابر آنچه اهل بحرین بعد از فوت حضرت رسول شب در دل ایشان پیدا شده و مرتد شده
بودند و علامه حضرت را بجانب بحرین بدفع انجماعت فرستاد و در موضع جونا نامی شدند و بعد از آنکه
بسیار مسلمانان نصرت یافتند و اهل عمان نیز چون مرتد شده بودند و عکرمه بن ابی جهل را با جانب فرستاد
و مهاجران است را با انکه مرتدین نامزد فرمود و همچنین زیاد بن ابی ساریه را با جماعتی دیگر از
اهل اترک فرستاد و آن جهت است که روایت کرد و بدین معنی و این حکایت از ابو هریره که گفت سوگند بان
خدا تعالی که بخیر او خدای نیست که اگر ابو بکر بنی خلیفه نبودی مردم بندگی خدا تعالی را بجای می آوردند
مرتبه سوم این سخن را که رسالت بعضی گفتند ساکن شوای ابو هریره بر بنی الله عنهم بعد از آن ابو هریره
گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم انصاهم را به قصد کبریا و روم و شام فرستاد و چون در موضع
نزدی خبث فرود آمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود و اعراب حوالی مدینه مرتد شدند و صحابه رسول
جمع شده گفتند اسامه باز گردان زیرا که او جبهه ندارد و اعراب حوالی مدینه از دین مرتد شده باشند و
مالش را خود را به روم بفرستیم ابو بکر رضی الله عنه گفت آن خدای که غیر او خداست نیست که اگر قلت مردم
ممرتبه باشد که در مدینه بچاکش باشد و سگان پانهای از دین پیغمبر کشته باشند لشکر که بپنجاب
صلی الله علیه و آله و سلم متوجه بجای ساخته باشد خواهی که و پس و علم که رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بسته
نخواهم کشود پس اسامه روان شد و پیغمبر قبیله از قبایل که اراده از دنا و دشته بودند بگذشت و اکثر
گفتند که این جماعت را اگر قوتی نبود که این لشکر را از خود جدا نداشتند و بجانب روم نمی
فرستادند و باین سبب از دنا و موقوف میشدند تا خبر قتال اهل اسلام با روم معلوم نمیداد
چون مسلمانان مقاتلان اهل روم که در ایشان را مقهور و مغلوب ساختند و فتح نموده سالها و فغانا

و اگر در سنت رسول چیزی بنیاد یافت ایمان و شرافت و اختیار الناس را جمع میکرد و بایشان نشود
 می نمود و اگر بر یک استفق شدند همان حکم میفرمود و عمر رضی الله عنه چنین میگوید که اگر شکل میشد که از قرآن
 و یا از سنت نیاید ملاحظه میکرد که ابو بکر رضی الله عنه را درین قضیه حکم است یا نه اگر او میباید آن عمل میکرد و الا
 رؤس مسلمانان را طلب مینمود و آنچه اتفاق بر آن مینمود حکم میکرد و از جمله آیاتی که دلالت بر خلافت ابو بکر
 میکنند این آیتی است قل للخلفین من الاعراب بگوای محمد باز ماندگان از اعراب باید استعد عون
 الی قیوم اولی بامر شد پدیدار و دست که خوانده خواهید شد بحرب گروهی صاحبان کارزار سخت
 تقاتلون هم اولی سلمون مقاتله کنید ایشان و کجشید ایشان را یا مسلمان شوند فان تطیعوا
 یؤتکم الله اجرًا حسنًا پس اگر اطاعت و فرمانبرداری کردند و داعی را بدهد خدایتعالی شمارا فردی نیکو که
 غنیمت در دنیا و جنت در آخرت است و این متولوا کما تولیتهم من قبل یعنی بکم عذابا آتیا
 و اگر برگردند و پشت بروای کنند چنانکه گردیدند پیش ازین در سال صبیحه عذاب خدایتعالی شمارا عذاب
 در دنیا که مقرر گردید در تفسیر مریضی وی آورده که مخالفون از اعراب قبیل سلم و حبشیه و مزیه و غفار بودند که
 با حضرت وعده کردند که رفیق حضرت باشند تا آنکه در سال حدیبیه بعد از آن خلافت وعده کردند با موال اهل
 خود مشغول شدند آنگاه رسالت کرد و این چنانچه از جزیه که مرد و قوم ادلی بایس بنو حنیفه بودند و از محبت این
 اهل حاتم و این قبیله و غیر ایشان گفتند که این آیت جنتیت بر خلافت صدیق زیر که وی مردم را بقبال
 انقوم خواند و شیخ ابو الحسن الاشعر عی رحمه الله علیه که امام اهل سنت و جماعت است گفت از ابو العباس
 بن شریح شنیدم که میگفت خلافت صدیق از قرآن درین آیت است گفت از برائے آنکه اهل علم اجماع
 کرده اند زیرا که بعد از زوال این آیت قتالی بنمود که خوانده شوند باز مگر خواندن ابو بکر رضی الله عنه و دیگر مردان
 را بقبال اهل ردت و کسانیکه منع زکوة کردند گفت پس این آیت دلیل است بر وجوب خلافت ابو بکر رضی
 الله عنه و انقضای طاعت او زیرا که خدایتعالی خبر داد که اگر برگردند و فرمان نبرند ایشان را عذاب الیم خواهد بود این خبر
 میگوید که هر کس که تفسیر کرده است قوم را با آنکه اهل فارس و روم اند پس صدیق تجزیه کرده آن طایفه بنی تاد
 و تمام کار جماعت بدست عمر و عثمان داد و ایشان هر دو دفع صدیق اند پس اگر گوی که ممکن است که مرد و داعی
 در آیت رسول ایضا حضرت علی کرم الله وجهه باشد گویم این احتمال ممکن نیست چرا که خدایتعالی فرمود قل لن
 تتبعون و این خبر است چنانچه یعنی بگوای محمد صلی الله علیه و سلم مخالفین از اعراب که بایع مشوید و با بایر
 میباید و بنابراین جماعت به هم محاربه خوانده نشدند و حیات رسول الله صلی الله علیه و سلم اجماعا چنانچه گذشت
 و امام علی رضی الله عنه را در ایام خلافت خود قتالی از جهت اسلام اتفاق نیفتاد و ملائکه جمیع مقاتله وی رضی الله عنه
 جهت طلب امامت و حقوق خود بودند اما جمعی که بعد حضرت علی رضی الله عنه بودند از ما انجماعا بایع بودند و شیعه و
 مثال ایشان کافر اند پس معین شد که این دوم که متابعت او موجب اجر باشد و عصبیان و منافقانی او

موجب غلبه الیم کرد و یکی از خلفا آنست که رضی الله عنہم و درین هنگام حقیقت لازم آمد بر هر تقدیر زیر آن
حقیقت خلافت عمر و عثمان فرع حقیقت خلافت ابوبکر است بواسطه آنکه خلافت ایشان را بر دو از خلافت او
ناشی شده و بدان سبب است و از جمله آیات داله بر خلافت ابوبکر قول خدا تعالی است و وعد الله للذین
امنوا و عملوا الصالحات و هذه که خدا تعالی کسانی را که ایمان آورده اند و عمل نیکو کرده اند لیست خلفاهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم که بر آئینه است ایشان را که خلیفه و موصوف گردند و در وی
زمین و مرد و این جماعت که خدا تعالی ایشان را وعده داد و مباحران اند و مفسرین چنانچه موصوف گردند
کسانی را که پیش ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل را که بعد از نوح قطبیان در مصر و شام خلیفه شدند و بعد از آن
طهم الذی ارضی لهم و هر آینه استوار و ثابت دارد و از برای ایشان پسندیده و معتقد ایشان را یعنی
اسلام و لیست خلفاهم من بعد خوف امتنا یعبدون لا شریک لکون فی شئنا بر آئینه بدل و بدان آن بعد از
ترسل ایشان از دشمنان پستی از ایشان که برستند مردان خلافت و شریک ذکر دهند من چیز برای غیر
جاه و بزرگی ایشان از عبادت و توحید باز ندارد و این کتب غیر گفته که بیت منطبق و مثل است بر خلافت صدیق
اکبر رضی الله عنہ و ابن ابی عمیر و تفسیر خود از عبد الرحمن بن عبد الحمید السدی روایت کرده گفت که خلافت ابوبکر رضی الله عنہ
در قرآن بقول خدا تعالی و وعد الله الذین امنوا الا ان یتثبت است و از جمله آیات داله بر خلافت صدیق
قول خدا تعالی است للفقراء المهاجرین الذین یعنی قسمت ال بر ایتیمان و مسکینان و فقر المهاجر است
الی قوله اولئک هم الصادقون یعنی آن گروه مهاجران است مانند یعنی درست گویان و به دلالت بر
خلافت صدیق است که خدا تعالی مهاجران را صادق خواند و کذب از هرگز صادق نخواهد بود پس لازم آید در
چیز به اتفاق جمیع مهاجرین و غیر هم طلاق بر ابوبکر رضی الله عنہ و از خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میخیزد
صادق باشند پس بنابرین مقدم بر این بیت نص باشد بر خلافت ابوبکر مگر خطیب این دلیل را از ابوبکر ابن
عباس نقل کرده که این استنباط نیکو است چنانچه ابن کثیر تفسیر باین معنی کرده و از جمله آیات داله بر خلافت
صدیق اکبر رضی الله عنہ قول خدا تعالی اهدنا الصراط المستقیم بما آرا راه است صراط الذین انعمت علیهم
راه بکسیانکه انعام کرده بر ایشان نعمت نبوت و رسالت و صدق و شهادت و صلاحیت انعام فرمود
الذین رازی گفت این دلیل است بر خلافت ابوبکر رضی الله عنہ زیرا که نعمت قبل ازین گفتیم که تقدیر چنین است و خدا
تعالی بیان کرده است و رحمت دیگر که الذین انعمت علیهم چنانکه و قول خدا تعالی فاولئک هم
انعم الله علیهم من النبییین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین یعنی این گروه آنهایی
اند که انعام کرده اند تعالی بر ایشان از پیامبران و درست گویان که اول صدیق است پس اگر داند که شکان
راه خدا تعالی و مستودکان در اعمال و احوال و هیچ شکی نیست که سر و صدیقان و رئیس ایشان است
ابوبکر صدیق است پس چنانچه باشد که خدا تعالی هرگز و طلبی بر او نکرده و ابوبکر رضی الله عنہ و تمام صدق

در کتب استخلاف و احادیث

و ابو بکر اگر خاتم بودی جایز نبود ای امّی بوی پس ثابت باشد با آنچه لغتم و المالت این است بر ما است ابو بکر
 و اما انصوحی که از رسول صلی الله علیه و سلم وار شده بسیار است و در بعضی از آن تصریح بجلافت ابو بکر صلی
 است و بعضی دیگر اشارت بآن حدیث اول روایت کرد بخاری و مسلم از جیمین بن طهم که گفت زنی
 پیش رسول صلی الله علیه و سلم آمد یعنی منی و آنحضرت م اورا مکرر که با زنی بدی ما بعد از آن گفت اگر بیا تم و
 شمارا نه منیم و این قول او کنایت بود از فوت آنحضرت م انگاه آنحضرت م فرمودان لم یجدک
 فأتانی بکری یعنی اگر مرا نه منی نزد ابو بکر رف بیا و آن عسا که از ابن عباس خبر روایت کرد که گفت زنی نزد
 پیغمبر آمد و گفت اگر بیا تم و شمارا نه منیم یعنی تعریض آنحضرت م فوت کرد و انگاه رسول فرمودان جنت
 فلم یجدک فأتانی بکری فانه الخلیفة من بعدک اگر بیا می و مرا نیایی نزد ابو بکر رف بیا که او خلیفه خواهد بود
 بعد از من این حدیث روایت میکرد ابو القاسم بخوی بسندی حسن تبر و جکر که نزدی گفته است که در سنن
 کسی هم کذب و فسق و غفلت نباشد یعنی راویان او مستور العیالت نباشد نیز باید که شایسته
 و از وجه دیگر مثل این هر دو گفته باشد و حدیث حجت است همچون صحیح از عبد الله بن عمر رف که گفت
 از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود یکون خلفی اثنا عشر خلیفة ابو بکر کلا یلیث الا فلیلا
 جدامن دوازده خلیفه خواهد بود ابو بکر رف و زنگنه کند گر اندک علماء و محدثین گفته اند صد این
 حدیث اجماع شده است بر حجت آن و از طریق متعدد وار شده و بخاری و مسلم و غیر ایشان روایت کرده
 و از جمله بطریق است که آنحضرت م فرموده که لا یزال هذا الامر عزیزا نصرون علی من عاداهم
 علیما اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش همیشه این امر سلام غالب و نصرت می یابد بر هر کسی ایشان
 زبانی میکند بر ام خلافت تا دوازده خلیفه که جمیع ایشان از قریش باشند چنانچه عبد الله بن احمد
 بسندی صحیح روایت کرده صحیح است که اسناد متصل باشد بقل عدله ضابطه از مثل خود که سالم باشد
 از شد و ذلت و مراد اتصال سند است که بسوچ بقطوع نباشد و مراد بعد از آنکه مشهور العیالت و مراد
 بضابطه حافظ و تصفی باشد سلامت از شد و ذلت را و مع مخالفت روایت کند و سلامت از
 علت مراد است که در حدیث اسباب خفیة فامط قاده نباشد و در حدیث میجه متفاوت است حسب
 قوت شرط و از جمله طرق چنانچه احمد روایت کرد که لا یزال هذه الامم صالحا همیشه امر مردم بصالح مقرر
 است لا یزال هذا الامر صالحا همیشه این امر خلافت نافذ است یعنی ما دام که این دوازده خلیفه باشند
 و از جمله طرق سلم روایت کرده که آنحضرت م فرمود لا یزال امر الناس ما خیرا ما لی لهم اثنا عشر رجلا
 و از جمله ان الامر کان ینقضی حتی یغی فیهم اثنا عشر خلیفة این امر خلافت منقضی نمیشود تا آنکه بگذرد
 در میان ایشان دوازده خلیفه و از جمله لا یزال الاسلام عزیزا منیعاً الی اثنا عشر خلیفة همیشه
 اسلام قوی و غالب باشد تا دوازده خلیفه و از جمله روایت بر است که لا یزال امتی قائما حتی یغی اثنا

و این حدیث از ابو بکر روایت شده است

و جمیع ایشان از قریش است

و این حدیث از احمد روایت شده است

خلیفه کلهم من خلیش و زیاده کرد و ابو داود و دیگر رسول صلی الله علیه و سلم چون بمنزل خود بازگشت قریش
 و پرسیدند که بعد از خلیفه چه حالت خواهد شد حضرت فرمود شد مکنون الطیج یعنی بعد از آن قتل و فساد خواهد بود
 و از جمله روایت ابو داود و دست لایزال الذی قائم حتی یکن علیک اثنا عشر خلیفه کلهم یقتل علیهم
 الا منه جمیع این دین قائم است و او را که بر شاد و از ده کس خلیفه است که است بر جمیع ایشان مجتمع گردود
 این خود رضی الله عنه بنده حسن که از وی سوال کردند چند خلیفه است که امر این است خواهند شد گفت از رسول
 صلی الله علیه و سلم پرسیدم فرمود اثنا عشر کعد و نقیای بنی اسرائیل یعنی خلیفه و از ده کس خواهند بود
 مثل حد و نقیای بنی اسرائیل قاضی عیاض گفت شاید که مراد بعد از ده کس که درین حدیث و از این مذکور شده
 که ایشان خواهند بود و در دست عزت خلافت و قوت اسلام و مقامات امور مسلم و جمیع است بر سبب
 بامر خلافت نماید و این یافته شد و در کسانیکه اجتماع کردند جمیع مردم با آنها تا از نیکو امر نبی امیه و در خطر اب انجاد
 و فتنه و در میان واقع شد و در ایام ولید بن یزید و این فتنه در میان مردم ماند تا وقتیکه دولت خلفای عباسیه
 قائم شد و دست آنها صلح نمودن و خبری از ایشان که اسلام بن حجر در فتح لیاری که ششم جمیع بخاری است چنین گفته
 که کلام قاضی کوتر خلاصی است که در حدیث گفته اند و از جمیع اقوال است زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم در
 بعضی طرق کلهم یقتل علیهم الناس مقوی است و مراد اجتماع الناس از انقیاد و اطاعت جمیع
 است و نیکو اجتماع هم مردم بر و شده است خلفای شش است رضی الله عنهم باز حضرت علی تا زمانیکه امر حکمین و این
 شد و صفین و از آن روز بجای وید هم خلیفه طلاق کردند باز اجتماع مردم بر و شد و در وقت صلح جگر گوشه
 رسول صلی الله علیه و سلم حضرت امام حسن بن علی و یزید بن علی رحم و ام حضرت یثیث بن شد و امام حسین بن علی
 نیافته قبل از اجتماع جمیع مردم بروی شهادت با چون یزید بر مردم مختلف شدند تا نیکو بعد از ملک اجتماع
 کردند بعد از آنکه عبداللہ بن زبیر رضی الله عنه اجتماع مردم بر چهار پسر عبدالملک شد اول ولید بود از و سلیمان
 بعد از یزید بعد از و شام و خلافت عمر بن عبدالعزیز در میان سلیمان و یزید بود و چنانچه بعد از خلفای شش
 رضی الله عنهم این فتنه گس زد و گور شده بودند و از و هم این جماعت ولید بن زید بن عبدالملک بود و شام
 بن عبدالملک که مراد بود فوت شد و قریب چهار سال اجتماع مردم بر و شد باز برخاسته ویران شدند و
 فتنه منتشر شد و از آن روز مردم تغییر شد و اتفاق شد که بر یک خلیفه اتفاق نمایند و هر فتنه که میان بقیة کجا
 شد و در ایام بنی عباس نیز اقصی غرب از تصرف ایشان بنابر تعصب و اینان بر اندیش برآمد و برین فتنه
 و جمیع مراد و دست ایشان بماند با آنکه ایشان را خلیفه گردیدند باریان امر خلافت منتقم شده و از و
 باقی ماند و گرامی بعد از آنکه خطبه بنام عبدالملک میخواندند و جمیع بلاد مشرقی و غربی و بنی و شام که در
 تصرف مسلمانان آمده بود و بر سر طبعه از بلاد مسلمانان در طراد که متوکلانی مارت نبود و دیگر خلیفه و بعضی
 گفت اند که مراد و بر و و از و خلیفه در جمیع حدت اسلام را و روز قیامت که عمل کن میگرد و باز شد اگر چه

و از و
 و از و

و از و
 و از و
 و از و

متوالی و متعاقب یکدیگر بنامند و میباید در مقوی ثبوت قول بقرینه آنکه گفت تمام ایشان محکم است بر هدایت و دین حق
از ایشان دو کس باشند از اهل بیت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بنابرین قول مراد بهرج که در حدیث واقع شده
نقشه هاشمی بزرگست که در جال باشد و آنچه بعد از دوست مراد از حضرت امیر المؤمنین امام حسن و معاویه و عبد الله
بن زبیر و عمر بن عبد العزيز رضی الله عنهم بعضی گفته اند که احتمال دارد که ضمیم یا ایشان امام مهدی عبا
را زیر نگه او در بنی عباس شل عمر بن عبد العزيز بود و بنی امیه و طاهر عباسی بود و سبط علالت و دو کس است نظر اند
و بنو زبیر دانسته اند یک از آن دو کس است که زیر نگه او از اهل بیت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
و بعضی از محدثین حمل کرده اند حدیث سابق را بر کسی که بعد از مهدی بیاید و دلیل ایشان رد نیست
ثانی ابی الاحمر بعد ده اثناعشر رجلا ستة من ولد الحسن و حسنة من ولد الحسين و الخ و من
غیرهم بازوالی ام خلافت شوند بعد از مهدی و دوازده مرد و شش زن و دوازدهم از اولاد حسین
و یکی دیگر از غیر ایشان خواهد بود ولیکن خواهد آمد در کلام بروایت دوازدهم از اهل بیت که این روایت
و ابی حمزه علیه نیست حدیث سوم روایت کرده اند احمد و ترمذی گفت حدیث حسن است و این ماجه و
عالم گفت حدیث صحیح است از حذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتدوا بالذین من
بعده ابی بکر و عمر امام پیشوای شما از دید این دو کس که بعد از من اند ابو بکر و عمر رضی روایت انجیدیش کرد
طبرانی از حدیث ابو درود او عالم از حدیث ابن مسعود روایت کرده اند احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان
در صحیح خود از حذیفه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انی کاد ادری ما قد و بقائی فیکم
فاقتدوا بالذین من بعدکم ابو بکر و عمر و تسکوا بهما عمار بن یاسر و ما حدیث ابی حمزه
فضله فقه گفت تحقیق بنیاد ثبوت بقای خود را در میان شما پس اقتد کنید باین دو کس که بعد
از من اند از صحاب بن ابو بکر و عمر رضی و تسک جویند بهدیه عمار رضی و غیره عمل کنید و بوصیت ابن مسعود
دست زنید و محبت خود سازید و توریستی در شرح مصابیح چنین گفته که هشید انبأ انت که اراده
کنیم از جمله این مسعود خلافت را زیر که اول کسی که گواهی داد وصیت و تقاضای خلافت ابو بکر و
اقامت دلیل بر آن اوست و گفت چرا رضی بنائیم بر او نیا بچسب که رسول الله رضی شد با و از و این
آنچه مقوی بنیاد است مناسب اول حدیث و آخر حدیث است باینکه دیگر در اول وقت و بالذین من بعد
ابی بکر و عمر رضی در حدیث تسک و بعد ابن مسعود پس اگر اراده کنیم از جمله خلافت اول و آخر حدیث
بهم بر بوط میشود و در تفسیر بام خلافت او و از این حدیث نیست حدیث چهارم روایت کرده اند
و سلم از ابو سعید خدری که رسول صلعم خطبه کرد و در میان آنکه ان الله خیر عبد الله الی الدنیا و الدین
ما عند الله فاختار ذلك العبد ما عند الله فبکی ابو بکر و قال بل نفعیک یا ابا بکر و اماننا
فحجنا البکاء ان یحیی رسول الله صلی الله علیه و سلم من عبد خیر الله مکان رسول الله

بحسب الله علیه و سلم هو الخیر و کان ابو بکر اعلمنا فقال رسول الله ان من امن الناس علی فی صحبته و
 ماله ابوبکر و لو كنت متخذاً خلقی غیری فی لا اتخذت ابابکر خلیلاً و لكن اخوة الاسلام و موثقه
 لا یفتقن باب الا سدا ابابکر و فی لفظ لهما لا یفتقن فی المسجد خوفاً لا خوفاً فی بکرو
 فی الخلد عبد الله ابن احمد ابوبکر صاحب و موسی فی الغار سدا و اکل خوخته فی المسجد غیر
 خوخته ابی بکر و فی اخر النجاشی ان الناس احداً امن علی فی نفسه و ماله من ابی بکر ابن ابی
 قحافة و لو كنت متخذاً اخلیلاً غیر ابی لا اتخذت ابابکر خلیلاً و لكن خلیلاً الاسلام افضل
 من سدا و علی کل خوخته فی هذا المسجد غیر خوخته ابی بکر و فی آخر لابن عبد سدا و اهله الا بوا
 الشارعة فی المسجد الا ابابکر و طرقه کثیرة یعنی خیر ساخت خدیجاتی بنده رادریان و نیا و میان
 آنچه نزد خدیجاتی است پیش تیار کرد این بنده چسبنا که نزد خدیجاتی است بعد از ان ابوبکر گریه کرد و گفت
 بگو یاد مان داد ان خود را فدای تو می سازیم پس تعجب کردیم از گریه ابوبکر که رسول صلی الله علیه و سلم خبر داد ان
 بنده که خدیجاتی خیر ساخت و بنده انتم که مراد ازین بنده کیست که معلوم شد که آن بنده میسر رسول الله بود
 و ابوبکر رضاً از ما بهتر نیست پس رسول صلی الله علیه و سلم فرمود باذل ترین و سخی ترین مردان بن در صحبت مال
 ابوبکر است و اگر من فرار کنم خلیله را یعنی کسی که امتیاجی و عمادی با و نیستم غیر خدیجاتی هر آینه میسر نمی شود
 از خلیل خود و لكن میان ما داد اخوت و صداقت و دوستی اسلام است بیچ و در که از دور می آید که بر جد است
 بخدا وید و همه تنهار بر بنده دیگر در که از جانب ابوبکر است و در لفظی دیگر از بخاری و سلم ابی بکر از دید و بر کعبه
 یعنی در کعبه یا در کعبه که خوخته ابی بکر و در لفظی دیگر که از عبد الله بن احمد است ابوبکر صاحب من و بنی است
 و در فارسیه خوخته ابی بکر و در لفظی دیگر که از بنده است نیست نیست در مردان
 که میسر تر و باذل ترین بن و نفس و مال خود از ابی بکر بن قحافة و اگر فرار کنم از ابوبکر غیر خلیل خود می سازم
 و لكن خلیت اسلام افضل است مسدود بازید همه خوخته ابی بکر و در لفظی دیگر از ابن عدی است
 مسدود سازید در امی این جد که در می که از جانب ابوبکر رضاً است و طرق انجید بسیار است و از جمله آن
 روایت از خدیجه و انس عایشه و ابن عباس و معاویه بن اصفیان و علمای جمیع ائم فرموده اند و بنده است
 اشارت است بخلاف صدیق غزیر که محتاج است که مسجد نزدیک باشد چرا که است یا چرم دم باد و مسجد
 بهیت نماز و غیر آن بسیار است و بنی همه ابواب ائم فرموده الا ابابکر او تا نماز است و دعا است و شوار باشد
 حدیث پنجم روایت کرد عالم و صحیح خود را از انس که گفت بنی مطلق مرافق تا که از رسول صلی الله علیه و سلم
 سوال کند که صدقات خود را بعد از تو کدام یک از صحاب یا یم نگاه خیرت رسول صلوات الله علیه و سلم
 فرمود که ابوبکر بعد از من است صدقات بکنید و در سده بنی است که گفت بنی مطلق مرافق تا که از رسول صلی الله علیه و سلم
 متولی اخذ ضبط و قبض صدقات است پس سی و نه و بنی مطلق مرافق تا که از رسول صلی الله علیه و سلم

لازم هست که عیسی باشد حدیث ششم و هیت که مسلم از عایشه صدیقہ نقل کرد رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
در مرض الموت ادعنی الی البک و الخال حتی اکتبنا با فانی اخاف ان یخفی تمکن او یقول قایلک اما او
و یالی اللہ و اللہ منون الا ابابکر و فطلب کن بر حسن بدو و برادر خود را از شیعہ بنویم چرا که خوف اہنت کہ کسی
از روی کند از روی کند و طلب خلافت کند و گوید ولی خلافت منم و حال آنکہ راضی نمیشود خلافتی حالے
و رضی نمیشود و مومنان خلافت کسی گیرایے ابوبکر رضی ر و هیت بہین حدیث کردہ است احد و غیرہ از چند
طرق و سناد و در بعضی روایات آنکہ عایشہ صدیقہ نعمت کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم در مرض موت چنین
فرمود ادعنی الی عبد الرحمن بن ابی بکر حتی اکتب لابی بکر کتابا لا ینخلف علیہ احد ثم قال عیسی
معاذ اللہ ان ینخلف اللہ منون فی ابی بکر بنو ان سبوس عبد الرحمن بن ابی بکر را تا از جہت ابوبکر رضی
بہ بنویم کہ کسی مخالفت او نمکند باز فرمود بگذارد او را ای عایشہ ہم معاذ اللہ کہ مومنان و خلافت ابوبکر ہم مخالفت
بجندہ روزی دیگر از عبد الرحمن بن احمد آمدہ یالی اللہ و اللہ منون ان ینخلف علیک یا ابابکر راضی نمیشود
خلافتی و مومنان با کہ مخالفت تو کنند ای ابوبکر حدیث ہفتم و هیت کہ در بخاری و مسلم از ابوبکر
اشعری کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم رضی شد و عرض شتاد یافت انگاہ فرمود و عترت با بکر فلیصل
بالناس بروید ابوبکر رضی را بگوئید تا نماز بچند بام و ان بعد از آن عایشہ رضی گفت یا رسول اللہ ابوبکر مرا
رقيق القلبیت قوت و تطاعت آن ندارد کہ در جاسے تو ستادہ امامت مردم کند و نماز باز رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و ہ ابابکر فلیصل بالناس فعاذت فقال ہ ابابکر فلیصل بالناس
فان کن صول الحب یوسف فانا ہ الرسول فصلی بالناس فی حیات رسول اللہ امر کن
عایشہ رضی ابوبکر را تا نماز کند بام و ہم بر تحقیق شامش صاحبات یوسف اید یعنی در فریب دادن مثل آنها اید
و از جنس ایشانید و میخواید کہ در تغیر اے من رسید درین باب انگاہ رسول فرستاد و زوالی بکر رسول
آدم حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بوی رسانید بعد از آن ابوبکر رضی و حیات رسول صلعم امامت کہ وہ بام و ہم
نماز میکند و در و هیت دیگر آنکہ چون عایشہ رضی سخن خود را احادیث کرد و نوشتے دیگر گفت رسول صلی اللہ
و سلم معاودت و مراجعت بقول و نمود و انگاہ عایشہ با حنفہ گفت رضی اللہ عنہا کہ تو رسول صلی اللہ علیہ وسلم
را بگو عمر رضی اللہ عنہ را مامور ساز و تا آن کہ بام مردم نماز گذارد و چون حنفہ رضی اللہ عنہا این سخن گفت رسول
صلی اللہ علیہ وسلم باز فرمود یعنی راضی نشد و بہتر بہ کمال غضب فرمود و گفت ان شئ اوان کن او کان شئ
صاحب یوسف فرمود ابابکر و دید آنکہ این حدیث متواترست زیر آنکہ وارد شدہ است از و هیت عایشہ صدیقہ
رضی اللہ عنہا و ابن مسعود و ابن عباس و ابن عمر و عبد اللہ بن زود ابوسعید و حضرت علی و حنفہ رضی اللہ
عنہم و جمیع طرق این حدیث از عایشہ رضی و هیت کہ گفت درین مراجعت و معاودت بسیار بار بار رسول
صلی اللہ علیہ وسلم کہ دم را امامت قوم را بگیرے امر فرماید و عرض ازین کثرت مراجعت و معاودت این بود

کرد و خاطر منی است و آنرا اینچنین بخود و بنیت انتم که هر دم دوست دارند بعد از رسول صلی الله علیه و سلم
 که در جای اقامت باشد و اینست هر دم که در بابک بنگین من این بود که میگفتن تا مقام حضرت م نشو و
 الا با آنکه هر دم با دشان نماندند و بداند تا برین خیمه است که رسول صلی الله علیه و سلم این امر را از ابو بکر فرمود باز
 بگرداند و بدینچنین رجوع کند و در حدیث ابن عمر چنین وارد شده که صحاب را امر کردند تا در آن وقت
 عمر پیشتر شده نماز گذارد و آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم بنی کرد و فرمود یا ای الله و المسلمون ایها
 یا مامنه ابی بکر یا ای الله و المسلمون الا یا مامنه ابی بکر فصلى بالناس شیخ نمیشود و قد
 و مسلمانان مگر با است ابو بکر و بنی قول مگر ساخت بعد از آن ابو بکر نماز کرد و با هر دم و در و دیت دیگر
 از این زود و دیت که رسول صلعم او را گفت که بیرون رو و ابو بکر فرمود با آنکه نماز کند با هر دم آنگاه او بیرون آمد و
 نماز رسول الصخر را با جمعی دید و ابو بکر نبود بعد از آن عمر بنی را گفت نماز با هر دم کن و او از عمر بلند بود چون
 شروع در نماز کرد و بیکم گفت پنجاه صلی الله علیه و سلم آواز شنید فرمود یا ای الله و المسلمون الا یا مامنه
 سید و در حدیث ابن عمر چنین وارد شده که چون عمر بنی را گفت رسول صلعم بکبر و در شنید و سید مبارک
 بیرون کرد و از روی غضب تمام فرمود این بن تحافه کجا است یعنی سپر ابو قحافه گفته اند که حدیث و ضح ترین
 و لاتی بکرم صدیق اکبر بنی و فضل است از جمیع صحابه رضوان الله علیهم صحیح علی الاطلاق و شریف ترین ایشان
 بخلافت و اولی است از ایشان با است قال الاشعری رضی الله عنه معلوم شده بدینچنین حال رسول صلعم صدیق
 رفرا فرمود که نماز کند با هر دم با آنکه حاضر بودند مهاجر و انصار و با آنکه خود فرموده است یوم القوم افترام
 هم بکتاب الله است قوم کند کسی که اعلم باشد بقرآن پس از این امر با است دلیل است بر آنکه صدیق اعلم از باقی
 اصحاب بقرآن بودند و بهترین استدلال کرده اند صحاب رضی الله عنهم بآنکه ادعاست بخلافت و از جمله است
 یکی که ابن الخطاب است و در فصل بابیت کلام گذشت از آنجمله علی بن ابی طالب است چنانچه روایت کرده اند
 این معانی که فرموده او که در رسول صلی الله علیه و سلم ابو بکر فرمود که نماز کند با هر دم و من حاضر بودم و غائب نبودم و
 مرضی و بیماری بدیستم پس بنی شدیم از براس که دنیا و خود گویی که رضی شد رسول صلعم با و از براسه دین با
 و عطا گفته اند که ابو بکر بنی معروف بود با ولایت است و زمان رسول و روایت کرده و او بود و او و غیر اینها
 از سبیل ان سعه که میان بنی عمر و بنی عوف تقابل و محاربه بود و این خبر رسول صلعم رسید و بعد از نماز ظهر آمده
 آنصالحات بدو ایشان را بیکدیگر آنگاه فرمود آن حضرت صلعم یا بلال از حضرت الصلوة و لمات فمض
 ابابکر فلیصل بالناس ای بلال چون وقت نماز برسد و من نیامده باشم پس ابو بکر بنی را بگو تا نماز کند با هر دم
 چون وقت نماز عصر شد بلال قامت گفت و ابو بکر با است با هر دم نماز گذارد و آنچه سابق مکر شده از
 اگر تقویم ابو بکر جهت صلوة چنانکه گفته اند از شارت یا صریح است یا حقیقت و بی بخافت اول است و شری
 است که تقصود و انذار است از نصب امام عام قامت امارت و علامت دین است بر وجهی که امور پیشند

از امامی و فاضل و واجبات و ترک محرمات و احیای سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و برطرف ساختن چنانچه
 در غیر ذلک اما موردی و بدیهی و بر آن مشکایست قیاسی احوال و جمیع که در آن و رسانیدن آنست چنانکه و بدیهی علم
 از مظلومان و انتقاد آن قصود و بالذات نیست مگرین مورد از جهت آنست که مردم را فراخ خاطر حاصل شود و با مورد
 دین پر و دزد زبیر اگر این فرغت خاطر بے آنکه امر حاشی تنظم میشود و بر نفس مال خود دین باشند و حق هر
 کس بیا جان حق حاصل نشود پس از جهت که اصل و عمده و سبب الیامت بطلیم است مخصوص بالذات از نصب
 امام اقامت آن امور است پنجاهم صلی الله علیه و سلم ابو بکر بن ابی بکر است صلوة مقدم دهشت تا خلافت و امور دنیا
 با منتظر غر و دونا بتر آنکه اقامت که اصل است از جانب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بوی رجوع شد صاحب کرام
 رضوان الله علیه همین نیز و خلافت که فرع آن امامت است اجماع کرده بر آنکه بگوید منقوض ساختند
 چنانچه قبل ازین مذکور شد روایت کردی از ابی بکر بن عیاش مخ گفتم که در آن روز شیدا را گفت
 ای ابو بکر بن عمر مردمان چگونه با بے بکر از خلافت مقرر گشتند گفتند ای ابی بکر بن عیاش سکوت اختیار فرمود
 خدا و رسول الله صلی الله علیه و سلم ساکت شد و مومنان ساکت شدند و در آن روز شیدا گفت و
 اینم بقول تو پیغمبر صلوات الله علیه و سلم نشد و زیاده و زکوة چهل مرتبه گفتند ای ابی بکر بن عیاش رسول الله صلی الله علیه و سلم شست
 روز بسیار شد و بلال بخدایت دی آمده گفت کلام صاحب را امور بسیار بی که با مردم نماز گذارد و اقامت
 ایشان کند رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر بن عمر را تا با مردم نماز گذارد و آنگاه در آن شست روز ابو بکر را
 کرد و در آنوقت وحی از خداوند بر رسول صلی الله علیه و سلم نازل میشد پس ساکت شد یعنی هیچ صاحب
 نفرمود که امامت کند بواسطه سکوت خدا تعالی و ساکت شدند مومنان بواسطه سکوت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم آنکه در آن روز شیدا بن تحن گفت باریک الله فیک حدیث هشتم روایت
 ابن جبار از سفینه که چون رسول صلی الله علیه و سلم بنای مسجد میکرد و تنگی در آن بنا بے نماند و باقی
 گفت که ضحج جمل الجنب جری ثم قال جری ضحج جمل الجنب جری بکرم قال العثمان ضحج
 جمل الجنب جری ثم قال هو کما الخلفاء بعد اے ابو بکر بن عمر خود را در پیکوننگ
 نه و باز بعمر بن عمر گفت ننگ خود را در پیکوننگ ابو بکر بن عمر بنصب کن باز عثمان بن عمر گفت که ننگ خود را
 در پیکوننگ عمر بن عمر آنکه فرمود که این جماعت بعد از من خلیفه خواهند بود و ابو بکر بن عمر گفت در آن
 این حدیث تصور کن نیست و حاکم درست کرد روایت این حدیث کرده است و گفت که صحیح است
 و بیستی در دلائل نیز روایت کرده اگر گوی محتملست که وضع این احجار اشارت باشد بقبور ایشان
 چنانچه بعضی زعم کرده اند بخلافت گویم احتمال تمنی ندر و بواسطه آنکه عثمان بن عمر دین امر و خلعت و حال
 آنکه او خارج است از قبر رسول صلی الله علیه و سلم و تخمین از عمر او تا پس از شارت بقبور نباشد تا آنکه آخر
 حدیث معنی مولای من بعدی صحیح است و درین که مراد ترتیب خلافت است حدیث هشتم

رویت کرد بخاری و مسلم از ابن عمر رضی اللہ عنہما در حدیثی که روایت کافی ازین حدیث بود بکبره ای و بکبره
الکاف علی قلب ای بیدار نمودن و بکبره فزع ذلک یا ای فزع العجوة دل امتیته مآد و
قریبه من صلیته و ذنوبین نزاعاً ضعیفاً والله یغفر له ثم جاء عمر فاستسفی فاستحالت
غزای ای دلو اعظیماً فلما رعبقراً ای مر جلاً قویاً شدیداً من الناس یفتری فزیته
یعنی علم حق روی الناس و ضربوا بطن و البطن ما تناخ فیها لابل اذا ویدت
دیدم در خواب خود را بر جا که می کشیدم از آن چاه بدو بکره انگاه ابو بکر رضی اللہ عنہ و دلوئی یاد و دلوئی کشید
کشید یعنی ضعیف استیعالی او را بیا مرزد و ذنوب بقم زال میجو دلوئی پر از آب است و وقتیکه خالی شد
ذنوب میگویند بعد از عمر رضی اللہ عنہ که مردم را آب دهد بعد از آن دلو در دست متقلب یعنی به عظیم
و من ندیدم از مردان مردی توانا با قوت که عمل کند مثل او آب کشید تا وقتیکه مردم سیراب شدند و
شتران نیز سیراب شدند در میان آب پیانند و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم بقول نبی انا انما نمد
و انبتنی علی قلب علیها دلو فزعتم منها ما شاء الله ثم اخذها ابن ابی قحافة فزعها
ذنوباً و ذنوبین و فزع ضعفه الله یغفر له ضعفه ثم استحالت غزایاً فاخذها عمر بن
الخطاب فلما رعبقراً من الناس یزع ترع عمر حتی ضرب الناس بطن و در زمانی که در خواب
بودم دیدم خود را بر جا که بران دلو بود پس کشیدم از آن چاه از پنجه خدا تعالی میخوست با از آن چاه و آمد
و یک دلو کشید و در کشیدن او ضعیف بود خدا تعالی سبب مرزد ضعف او را با ازین دلو ملو متقلب سبب عظیم
و گرفت آن را ابن خطاب کشید پس دیدم از آن مردان مردی قوی که بکشد دلو را از چاه مثل کشیدن عمر تا
وقتیکه مردم و شتران سیراب شدند و در عین موضع شتران ایشان است در آب دفته و در روایتی
دیگر از بخاری و مسلم بیند انا علی بن ابی طالب فزع منها اذ جاء ابو بکر و عمر فاخذ ابو بکر الدلو
فزع ذنوباً و ذنوبین و فزع ضعفه الله یغفر له ثم اخذ ابن الخطاب من یدا
بکبره استحالت فی دلو غزایاً فلما رعبقراً من الناس یفتری فزیته حتی ضرب الناس
بطن و در روایت دیگر از بخاری و مسلم فلما یزل یزع حتی تونی الناس و الحوض تنهجا
یعنی بیش میزد آن دلو را از چاه تا اگر سیراب شده برگردیدند و آب از حوض بیرون میرفت
و در روایتی دیگر فانی ابو بکر فاخذ الدلو من یدک لیدیخی انگاه ابو بکر رضی اللہ عنہ و دلو از دست
من گرفت که مرا هست و دلو آسوده شوم و در روایت دیگر آمده است وایت الناس لجمعوا
فقام ابو بکر فزع ذنوباً و ذنوبین و فی نزاع ضعفه لیس یعنی دلو را دیدم زگر گرفته شده
بودند نگاه ابو بکر رضی اللہ عنہ فاست یک دلو یاد و دلو بزرگ کشید و در کشیدن او ضعیف بود تا آخر حدیث
انام نووی در کتاب تهذیب چنین آورده است که علما گفته اند که در حدیث اشارت بخلاف است

در حدیثی که روایت کرد بخاری و مسلم از ابن عمر رضی اللہ عنہما در حدیثی که روایت کافی ازین حدیث بود بکبره ای و بکبره الکاف علی قلب ای بیدار نمودن و بکبره فزع ذلک یا ای فزع العجوة دل امتیته مآد و قریبه من صلیته و ذنوبین نزاعاً ضعیفاً والله یغفر له ثم جاء عمر فاستسفی فاستحالت غزای ای دلو اعظیماً فلما رعبقراً ای مر جلاً قویاً شدیداً من الناس یفتری فزیته یعنی علم حق روی الناس و ضربوا بطن و البطن ما تناخ فیها لابل اذا ویدت دیدم در خواب خود را بر جا که می کشیدم از آن چاه بدو بکره انگاه ابو بکر رضی اللہ عنہ و دلوئی یاد و دلوئی کشید کشید یعنی ضعیف استیعالی او را بیا مرزد و ذنوب بقم زال میجو دلوئی پر از آب است و وقتیکه خالی شد ذنوب میگویند بعد از عمر رضی اللہ عنہ که مردم را آب دهد بعد از آن دلو در دست متقلب یعنی به عظیم و من ندیدم از مردان مردی توانا با قوت که عمل کند مثل او آب کشید تا وقتیکه مردم سیراب شدند و در میان آب پیانند و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم بقول نبی انا انما نمد و انبتنی علی قلب علیها دلو فزعتم منها ما شاء الله ثم اخذها ابن ابی قحافة فزعها ذنوباً و ذنوبین و فزع ضعفه الله یغفر له ضعفه ثم استحالت غزایاً فاخذها عمر بن الخطاب فلما رعبقراً من الناس یزع ترع عمر حتی ضرب الناس بطن و در زمانی که در خواب بودم دیدم خود را بر جا که بران دلو بود پس کشیدم از آن چاه از پنجه خدا تعالی میخوست با از آن چاه و آمد و یک دلو کشید و در کشیدن او ضعیف بود خدا تعالی سبب مرزد ضعف او را با ازین دلو ملو متقلب سبب عظیم و گرفت آن را ابن خطاب کشید پس دیدم از آن مردان مردی قوی که بکشد دلو را از چاه مثل کشیدن عمر تا وقتیکه مردم و شتران سیراب شدند و در عین موضع شتران ایشان است در آب دفته و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم بیند انا علی بن ابی طالب فزع منها اذ جاء ابو بکر و عمر فاخذ ابو بکر الدلو فزع ذنوباً و ذنوبین و فزع ضعفه الله یغفر له ثم اخذ ابن الخطاب من یدا بکبره استحالت فی دلو غزایاً فلما رعبقراً من الناس یفتری فزیته حتی ضرب الناس بطن و در روایت دیگر از بخاری و مسلم فلما یزل یزع حتی تونی الناس و الحوض تنهجا یعنی بیش میزد آن دلو را از چاه تا اگر سیراب شده برگردیدند و آب از حوض بیرون میرفت و در روایتی دیگر فانی ابو بکر فاخذ الدلو من یدک لیدیخی انگاه ابو بکر رضی اللہ عنہ و دلو از دست من گرفت که مرا هست و دلو آسوده شوم و در روایت دیگر آمده است وایت الناس لجمعوا فقام ابو بکر فزع ذنوباً و ذنوبین و فی نزاع ضعفه لیس یعنی دلو را دیدم زگر گرفته شده بودند نگاه ابو بکر رضی اللہ عنہ فاست یک دلو یاد و دلو بزرگ کشید و در کشیدن او ضعیف بود تا آخر حدیث انام نووی در کتاب تهذیب چنین آورده است که علما گفته اند که در حدیث اشارت بخلاف است

ابو بکر رضی اللہ عنہما وکلمت فترم وکلمہ رسولہم وکلمت فترم رضی اللہ عنہما کی کہتے اند وکلمت فترم
 غیر از تہذیب چنانچہ آوردم کہ این خواب حضرت رسالت پناہ عبارتست از ظهور آثار صالحہ و منافع و قوائیم
 دینی و دنیاوی کی خلیفہ اولی و ثانی رضی اللہ عنہما ببردہم رسانیدند و تمام این امور از حضرت رسالت پناہ
 کہ صاحب الامر است خبر گرفتند چنانکہ در بدو احوال حضرت صلعم قواعد دین را مضبوط ساخته قرار داد و خوبان فطرت
 نمودگارترین قیامی و بعد از آن ابو بکر رضی اللہ عنہ خلیفہ وی شد و با بکر بدین مثالہ نمود و در ایام او در اسلام
 گشاده گشت و اہل اسلام بسیار شدند پس تشبیہی کہ در اہل اسلام را با بکر ہے کہ در آجیات است و صلاح
 ایشان است و تشبیہی کہ در مسلمانان را با بکر ہے کہ آب از آبان چاہیرون می آورد و جهت ایشان و در آنچه فرمود
 کہ ابو بکر رضی اللہ عنہ دلو از دست من گرفت کہ مرا رحمت و بشارت بخلاف ابو بکر رضی اللہ عنہ بعد از وفات
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیرا کہ موت رحمت است از آن جناب کہ چون ابو بکر رضی اللہ عنہ از شقت و تعب
 و شدت مردم قبول کرد گویا کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم را از آن امر رحمت و آسایش داد و آنچه فرمود کہ در زخم
 دلو ابو بکر رضی اللہ عنہ ضعیفی بود اخبار است از حال طاعت و کون ہے ایام خلافت ابو بکر رضی اللہ عنہ و خلافت عمر رضی اللہ عنہ چون بطول
 و بختی رسید مردم بسیار شده و دایرہ اسلام وسیع گشت بوسیله کثرت فتوح بلاد و کفر و بنای شهرهای اسلام
 و فخر و غیر ذلک و در آنچه فرمود کہ خدیجی الی پیام زد ابو بکر رضی اللہ عنہ مقتضی گناہ ہے و ذنوب در
 شان ابو بکر رضی اللہ عنہ نیست کہ بعد از عہد و رنگہای کہ از وصایا و ارشادہ باشد و رسول صلی اللہ علیہ وسلم طلب
 آمرزش دی کردہ باشد بکاین کلید و وقتی کہ بہتمام و ہفتا نشان امری باشد میگویند پس درایتان کیست
 قصور نباشد بک بختی نشان و بختی امر وی و ولایت میکنند رضی اللہ عنہ روایت کردہ اند احمد
 و ابو داود از حضرت شہر بن جبند کہ مردی گفت یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در خواب دیدم کہ دلوئی
 از آسمان فرود آمدہ بود و انگاہ ابو بکر رضی اللہ عنہ آمد و آنرا گرفت و بیاشامیدہ شد و بکینی ضعیف پیر عمر آمد
 پس گرفت آن دلو را و نوشید از آن چند تا کہ از کثرت شربت پہلوی و طہرات خود کوشید باز عثمان آمد
 بہچنان کہ دلو را ز علی خواہد پس آمد بکر و پیچید از آن آب بر و پاشید شد حدیث دوم
 روایت کرد ابن عباس کہ از حضرت رضی اللہ عنہما کہ گفت رسول صلی اللہ علیہ وسلم را ہر گاہ مریض میشدے
 مقدم میداد ابو بکر رضی اللہ عنہ را انگاہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ گفت لست انا اقدم و لکن اللہ
 قد امدہ چنین نیست کہ مقدم دارم ابو بکر رضی اللہ عنہ را لیکن خدا تیا لے اورا مقدم بہشت بہت حدیث ثانی
 روایت کرد واحد از سفیہ ہم از صاحب بن نیز روایت کرد و حدیث صحیح سیفیت آنرا ابن حبان و غیرہ
 قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول الخلفاء بعدی ثلاثون عامًا ثم یكون
 بعد ذلك الملک و فی رواية الخلفاء بعدی ثلاثون سنة ثم یصیر ملکًا عضواً
 راوی گفت از رسول صلی اللہ علیہ وسلم شنیدم کہ مدت خلافت سی سال است بعد از آن قتال میکنند

بجای حضور یعنی کسی که مدعی نباشد یعنی بعضی از ایشان بعضی دیگر را اصل چنین گفت اند که تا سه سال بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم کسے خلافت نکرد و خلافتی ابرو و حضرت امام حسن رضی الله عنه وجه دلالت این حدیث بر حقیقت خلافت
 ابوبکر کفر باینکه خلافت از وی و امام دین و دین مدت سی سال است و آنچه بعد از من ازین سی سال است
 حق نیست و درین هنگام قول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم دلیل روشن است بر حقیقت خلافت هر یک
 از خلفای ابرو یعنی الله غفرم و خلافت ابوبکر رضی الله عنه از پنج است بلکه اصل جمله است پس این دلیل حقیقت ثابت است
 و سعد بن - مان را گفتند که نبی امیه زعم این دارد که ایشان خلیفه اند و کسی گویند که خلافت در میان ایشان
 جوامع و او که دروغ گفته زبور ز قاطب ایشان ملوکند از بدترین ملوک اگر گوی از غیر که خلافت بعد از من سی سال
 است منافی خبر سابق است که فرمود بعد از من و از ده خلیفه بودند گوئیم هیچ منافی با خبر سابق ندارد و زیر که گفت
 و امام و خدیث از برای کمال است یعنی خلافت کامل بعد از من سی سال است و آن منحصر است و خلافت خلفا سه
 ابرو و خلافت امام حسن و کامل فتح سی سال است و آنچه درین حدیث سابق است که و از ده خلیفه بنحویں بعد بود و امام
 بآن مطلق خلافت است اعم از آنکه کامل باشد چه اگر در قول اول از اقوال ثلاثه سابقه یعنی حدیث سابق گذشت
 که از جمله و از ده کسی که یزید بن معاویه است و بر تقدیر سه که طلاق خلافت بروی کنند که کامل نبوده است
 و اما توجیه این حدیث نسبت بقول ثانی از اقوال ثلاثه سابقه در حدیث سابق است که کمال خلفای ابرو و حضرت
 امام حسن را حاصل بود باقی خلفائے مذکور را حاصل نشد پس بنایت مرتبه از مرتب کمال و آن سی سال بود
 و الله اعلم بحقیقه الحال حدیث دوم روایت کرد و از قطعی و خطیب ابن عساکر از حضرت ابی ایوب السخلمی
 علی کرم الله وجهه که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مرا سالک الله ان یقلد ملک ثلاثا فانی
 علی الاقلاق لیمالی بکوارضای تبارک و تعالی در خواست نمودم سه مرت که مقدم تر از او در بر مرتبه
 بالا کرد و در حق نشد مگر بتقدیم الی بکر رضی الله عنه حدیث سیزدهم روایت کرد و ابن سعد از حضرت امام
 حسن الی بکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله همیشه در خواب چنینم که قدم در محال تقضا حاجت مردم می خرم رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم تعبیر فرمود و لتکون من الناس بسبیل تو خواهی بود از جهت مردمان را بے یعنی
 خلیفه من خواهی شد و مردم را بتو آید شد و رجوع خواهد بود و قدم در مجلس ایشان خواست بناد و جث بهم
 گذاری ایشان نگاه گفت مثل دور قم دیدم و رسیدن خود و رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مستان
 یعنی خلافت تو دو سال خواهد بود حدیث چهاردهم روایت کرد و در این حدیث حسن از عبید بن جراح
 که امین این است است که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اول حینکم بان یؤمنوا لا
 و رحمة ثم یکن خلافت و رحمة ثم یکن خلافت و رحمة ثم یکن خلافت و رحمة ثم یکن خلافت و رحمة ثم یکن خلافت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و یجئین ظاهرا شد اول زین شهادت حال نبوت درست و از عقب آن ایام خلافت
 و رحمت خواهد بود بعد از آن ملک نه خواهد بود و وجه دلالت این حدیث بر حقیقت خلافت ابوبکر کفر

سی سال خلافت تو دو سال خواهد بود

که رسول صلی الله علیه و سلم خلافت در دست فرمود مثل نبوت و رحمت پس خلافت ابو بکر رضی الله عنه است و از آنکه
 از حقیقت او خلافت خلفا سے دیگر و در ویت کرد این ماکر از ابی بکر که گفت سیدت عمر رضی الله عنه در ویت
 که جمعی نزد او نشستند و بطعام می خوردند آنگاه چشم خود بجا پیش شخص انداخت که آخر نشسته بود گفت چه چیز
 یافتی در سابق این از کتابهای که خوانده آن شخص گفت ای افتخار که خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم صدیق و یار
 و در ویت کرد این ماکر از محمد بن الزبیر که گفت عمر بن عبد العزیز مرا از حسن بصری فرستاد که سوال کنم از او
 چه چیز را از آنکه نزد او آمده گفت خبر ده مرا از آنچه مردم مختلف اند که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم خلیفه خود ساخت
 یا نه بعد از آن حسن درست گفت گفت پدر بباد ویرا که درین شک دارد بانی خدا سے که بخوار و خدا
 نیست که رسول صلی الله علیه و سلم او را خلیفه خود ساخت و اگر او را امر خلافت کرده بودی پس مرگ او زیرا
 بودی از آنکه حال ز دنیا برود حال ای که او علم بود بخدا سے و بر این کار تر بود از همه صحابه رضی الله عنهم و هم
 فصل چهارم در بیان آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم نص بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه
 کرد و این نص بر خلافت او در گردید آنکه علماء و دین خلافت دهر کسی که اهل تفکر نیست کند و اما حدیثی که قبل
 ازین مذکور ساختیم از آنکه آن حدیث یافته بشود که رسول صلی الله علیه و سلم نص بر خلافت فرموده است در خلافت
 و برین نص از بعضی از محدثین دین حق است و نیز به طور این سنت و نیز در ظاهر و در خارج است که رسول صلی الله علیه و سلم
 شخص را بیکس نکرد و بعد از وفات ایشان ست حدیثی که روایت کرد و نیز بر سر خود از خلیفه رضی الله عنه
 گفتند یا رسول الله آیا خلیفه من بعد از من کسی را بر رسول صلی الله علیه و سلم فرموده ای ان استخلف علیک گفتند
 خلیفه ینزل علیکم العذاب یعنی اگر خلیفه سازم بر شما کسی را پس عاصی شوید و خلیفه من اطاعت و
 نکیه عذاب بر شما نازل شود و در روایت ابو سعید خدری که روایت کرد است عالم دوستی که لیکن در سند او
 حدیث دیگر بخاری که روایت کردند از عمر رضی الله عنه که گفت در وقتی که زخم خورده بود فرمود که گفت پیغمبر
 خلیفه گردم بر شما تحقیق خلیفه گردانم آن کسی را که نزد من بهتر باشد یعنی ابو بکر و اگر بگذردم شما را خلیفه بگذارم بر
 شما تحقیق گردم بر شما کسی را که بهتر نزد من باشد و ابو بکر بود رضی الله عنه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و روایت
 کردند احمد و یحییٰ بن سعید حضرت امام حسن رضی الله عنه از حضرت علی رضی الله عنه که در روز جنگ غایت یا ایها الناس تحقیق
 رسول صلی الله علیه و سلم عجم و عوتی با در باب امارت فرمود تا آنکه راسه ما بر همه برین قرار گرفت که ابو بکر
 را خلیفه سازیم پس ابو بکر باین امر خلافت یافت نمود و سلام را بر پائے دشت و بر آن ثابت بود تا آنکه
 او گذشت در وقت رحلت را که او برین قرار گرفت که عمر رضی الله عنه را بر عمر خلیفه گردانند پس عمر رضی الله عنه بعد از ابو بکر
 عمر سلام را بر پائے دشت به تقاضا در آن نمود تا آنکه دین قرار گرفت ثابت ماند و حدیثی دیگر که
 حدیث کرد امام بن ندیم که صحیح آنکه حضرت علی رضی الله عنه را گفتند که کسی را بر ما خلیفه خود پس گردانی فرمود که چون
 سیدنا رسول صلی الله علیه و سلم بر خلافت معین ساخت من نیز تعیین خلیفه نخواهم کرد لیکن اگر خدا چالے

خیر خواسته است بر دامن خود ایشان را صبح خوابد کرد بعد از من یک کسی که بهترین ایشان باشد چنانچه بعد از پنجاه سال
 صبح کرد ایشان را بهترین ایشان و حدیث دیگر که روایت کرد از ابن سعد از علی بن ابی طالب که گفت که چون رسول صلوات
 رحلت فرمود لوطی خطا هر خود کرده دیدم که رسول صلی الله علیه و سلم مقدم دشت ابوبکر رضی الله عنه و سلم و علقه انگاه را
 شدیم ما حجت دینا بر کسی که را ضعیف شد با و رسول خدا صلی الله علیه و سلم حجت دینا بر ابوبکر رضی الله عنه و سلم
 مقدم گذشته و آنی هر خود کرده دیدم و چنین مویده قول قالدین بعد از آن اختلاف قول بخاری که در تاریخ خود گفته
 است و استدلال کرده است با خود عمر و عثمان و علی بن ابی طالب که گفت که رسول صلی الله علیه و سلم اختلاف
 با کسی که در دیگر در میان حدیثی که نقل کرده است از ابن حبان و از سفینه که رسول صلی الله علیه و سلم با ابوبکر رضی الله عنه و سلم
 و عثمان بن عفان گفت هکذا الخلفاء بعد از من کسی بعد از من بنیفا خواهد بود و بخاری گفت برین
 حدیث شایع نیست یعنی دیگری غیر ازین را وی نیست که روایت کرد از تهر کلامه و قبایل ازین گفتند که کلامه و
 قبل ازین چنین نگویید و ما خود را حدیث هکذا الخلفاء بعد از من صحیح و بیعی منافاتی نه در دو و سه منافات
 میان است اختلاف در میان یک بعد از آن اختلاف چرا که هر دو کسی که نفی اختلاف میکنند است که در وقت وفات
 تعیین بکنند و اختلاف و یک اختلاف است اختلاف میکنند مراد شایع است که رسول صلی الله علیه و سلم قبل
 ازین نهی کرد و بر است اختلاف اشارت بر آن کرده و سه شک نیست که بعضی بر اختلاف پیش را نگذاشته و وفات
 نزدیک شود و حال در آن راه می یابد و ازین جهت است که جمهور نفی اختلاف در شان عمر و عثمان
 و علی کرده اند و مویده و قوی اینی است قول بعضی محققین از متاخرین علمای اصول که گفته اند که بعضی
 علیها احد که در عبارت قوم واقع شده است که امر بخلافت نکرد کسی را نه آنکه نفس کعبه کرد و تا آنکه از
 حدیثی که بخاری از عثمان بن عفان نقل کرده و فرامی توان گفت که خلافت ابوبکر رضی الله عنه و سلم بر او است و آن
 حدیث بعضی است از حدیثی که بخاری در حجت حبشه از عثمان بن عفان روایت کرده و آن بعضی است که گفت
 مصاحبت کردم با رسول الله صلی الله علیه و سلم و حجت با حضرت من نمودم بخدای سوگند که عصبان
 با و نکردم و دل من با و صاف بخش بود و کدورتی از و ندیدم تا آنکه خد تعالی او را متوفی ساخت
 بعد از آن آنکه اختلاف کرد و ابوبکر رضی الله عنه و سلم را بخدای سوگند که با و عصبان نکردم و غش و کدورتی
 با و ندیدم تا آنکه خد تعالی او را متوفی ساخت پس اهل کن در قول عثمان بن عفان که گفت خد تعالی او را نصیحت کرد و ندیدم
 در شان عمر که از خلیفه ساخت تا بیای و بر تو روشن شود دلیل بر آنچه گفته اند که رسا ختم از نص
 بر خلافت ابوبکر رضی الله عنه و سلم و چون قول عثمان بن عفان رضی الله عنه و سلم در مقام دشت میکنند بر نص خلافت ابوبکر رضی الله عنه و سلم
 که قبل ازین مذکور شد از عثمان که بخاری استدلال بر آن کرده است است بعد از آن جمع
 میان قول علمای در نص و عدم نص و هشتم آن کلام عثمان بن عفان رضی الله عنه و سلم بر من مویده و قوی آن جمعیت
 است که اقبل ازین ذکر کردیم و با حجت رسول الله صلی الله علیه و سلم با علام الهی میداد است که بعد از و

تقصیدی امر خلافت کیست و منع ذلک نامور شده بود که انص بر یک شخص مین در وقت موت باست یا نه
و وارد نشد بعضی احادیث ظاهره از وصلی علیه و سلم مگر از برای آنکه دلالت کند بر آنکه او باعلام الهی نیست
است که خلافت بعد از وی حق بود که دست و پا نرودم خست یا که ده است چنانچه گذشت و هرگاه که رسول
صلی علیه و سلم باعلام الهی گشته خالی نیست از آنکه امری واقع که موافق حق است و در قوس الامر دانسته
است و بر هر تقدیر اگر مبایعت غیر او بر سر برست و واجب بود هرگز این مبالغه میکرد و پیغمبر صلی علیه و سلم در
رسانیدن این امر و واجب باست باین طریق که نفی ظاهر دین باب بیان کند که از نقل کنند و مشهور شود
در میان امت و بمیان ایشان برسد و چون نقل چنین نیست با آنکه دو آبی نقل بسیارست و نیز دلالت
میکند بر آنکه از حضرت رسول صلی علیه و سلم انص وارد نشده و اما آنکه تو هم کرده اند که نارسانیدن این امر
باست بوسیله آن بود که میدهند که است اطاعت و قبول این امر خواهند کرد و فایده باین مترتب خواهد شد
باطل است زیرا که علم اینکه ایشان اطاعت نخواهند کرد و وجوب تبلیغ از پیغمبر صلی علیه و سلم ساقط نمیشود
و همچنین سائر تکالیف احادیث میرسانند با آنکه عالم بود باینکه اطاعت نمیکنند پس علم رسول صلی علیه
و سلم بعدم اطاعت ایشان ساقط نمیشود از وی و وجوب رسانیدن را اگر کسی تحمل است که امر است
خفیه یک شخص را به شخص رسانیده باشد پس طریق نقل کرده باشد گویم این احتمال فایده ندارد زیرا که طریق
مثل این نوع امری شهرت پرست تا بوسیله تعدد و تبلیغ و کثرت مبلغین امر مشهور شود و اگر این
امر خلافت امری مهم است و مصالح دین و دنیا باین تعلق است چنانکه گذشت با آنکه درین شهرت تبلیغ
قلقه نیزست پس شهرت لازم باشد احتمال است که تبلیغ کرده باشد شهرت منقول شده باشد یا آنکه نقل کرده
باشد اما در عصری که بعد از عصر رسول صلی علیه و سلم تبلیغ آن بعضی شهرت نیافته باطل است باست
که نقل کنند چنانچه سائر فرائض را نقل کرده اند پس آنکه در اعیان و طالبان نقل تمام دین بسیار اند
پس شهرت در نیقحام لازم وجود بعضی است و چون شهرت نیست بعضی این محلی که قبل ازین گفتیم نشده در شان
علی و نه در شان غیر او پس ازینجا لازم آمد بطلان اکاذیب حاکم اشیع و غیره ایشان نقل کرده و کاغذهای
را بآن سیاه ساختند مثل انت الخلیفه من بعدی یعنی تو بعد از من خلیفه خواهی شد و بخیل
علی علیه السلام المؤمنین سلام میداد علی بملکت مومنان و غیر این اخبار چنانکه خواهد آمد زیرا که آنچه
ایشان نقل کرده اند و در اصل وجود نداشته و چیزی که در اصل وجود ندارد و عدم شهادت نباید و حال آنکه
منقولات ایشان بدرجه حدیث احادیثی که دران لحین کرده اند نرسید و اگر بآن مرتبه رسید بود
البته علم بآن حدیث که حریص بودند بقتیش از احوال حدیث تحقیق آن میرسد و همچنین آنکه علم حدیث
متصل شد با پیغمبر از حدیث که حکم بضعف ایشان کردند چگونه بحیثیات جایزست که این جماعت منقول
شوند بعلم حدیث این حدیث احادیث با آنکه اینان متصف نشده بر روی هرگز نرسیدند بصحبت محدث و نیز چگونه

قرنهاست و آن است بازان زمانی که پسروی ایشان است و نیز عشره مبشره در آنوقت هر طایفه بودند و از آن جمله
 ابو عبیده جراح که این است چنانچه از طریق اسناد صحیح شده پس زمانی که ایشان بان صفات طلبید
 باشند توهم این نمیشود که ترک کرده باشند عمل به وصیت امیر المومنین علی (علیه السلام) دلیل راجح که معتقد علی باشد معاذ
 شجره اینست که اندام است از ایشان بر طرف میشود و در جمیع آنچه نقل کرده اند از قرآن و احکام و جزم و رجوع
 از امور دینی نمیشود و اگر حصول و فروغ دین به ایشان منقول است قطع ذلک نسبت کتمان و تخلف و غیره
 امیر المومنین علیه السلام بغایت نقصان است در شان او زیرا که ازین لازم می آید که اگر شیخ ناس نیت
 که منسوب به س و ظلم میازند و بنا بر همین توهم بعضی از طاعده خدا هم الله تعالی تکبیر او کرده اند چنانچه خواهد آمد
 پس معلوم شد که از جمیع آنکه مذکور ساختیم که هیچ کس به امیر المومنین علی (علیه السلام) نیت و وارد نشده حتی آنچنانکه
 بان نشده و اما در باب ابو بکر پس نفی سنا بقدر صریح خلاف است معلوم شد و بر فرض آنکه نص بر او
 باشد آرد اجماع صحابه رضوان الله علیهم جمیع بر او استثناء از آن نص حاصل میشود و چرا که آن اجماع قطعی است
 و در لول خبر و ادعای است و اما تخلف که مثل امیر المومنین علی و عباس بن ابی تراب و امیر المومنین علی (علیه السلام) است
 عقیده به حصار ایشان کسی فرستاد و بعد از آن که حاضر شدند باصحاب گفت این حضرت امیر المومنین
 علی (علیه السلام) وجه است و وجیت من در گردن او نیست او را چنانکه ساختیم درام خود بیک صبیح شمار آورده
 که با من کرده او اختیار ساختیم پس اگر شما بغیر از من بر خلافت کسی قرار می یابید من اول خواهم بود که وجیت
 کنم نگاه حضرت امیر المومنین علی (علیه السلام) وجه گفت ما غیر از این امر شایسته نمیدانم و وجیت ابو بکر
 تمام آنها که مخالفت کرده بودند بعد از امیر المومنین علی در همان ساعت بجیت گردید و فضل
 در ذکر شایسته و در فضل و مثال آن و بیان بطلان آن شبهه باطله و آنچه ظاهره شبیه اول
 آنکه ایشان زعم کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر را رضی الله تعالی عنیه را قاضی قوائین شرع و
 سیاست و در آن عمل پس این اولی ناساختن و لالت میکند بلکه قوائین شرع و امر سیاست خوب
 نیست و هر که این عمل خوب نداند است او صحیح نیست جواب این شبهه آنست که این آن عم
 کرده اند که حضرت صلی الله علیه و سلم ابو بکر را والی بر عمل ساخته باطل است زیرا که بخاری بعد و صحیح خود از
 حضرت سلم بن الاکوع نقل کرده است که گفت غر اگر دیدم با رسول صلی الله علیه و سلم در وقت غر او را لشکر
 که نام و فرمود میفرستاد و در غر خود به و ن و قیم و در آن غر خود بیک و فو ابو بکر را با امیر المومنین بود
 و ب و فو سار بن زید بن سار را میبرد و میگرداند آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن تم و او را امیر جلی ساخته
 که خطبه را داد آنکه بنام او فرستاد و اما آنکه زعم کرده اند که امر سیاست و قوا عکس شرع خوب
 است آن نیز با است چه که امیر المومنین علی (علیه السلام) را با ابو بکر رضی الله تعالی عنیه را شیخ صحابه است دلیل حدیثی که در
 که در روایت حدیثی از حضرت امیر المومنین علی (علیه السلام) که گفت تا خبر نسیدم که اگر شیخ ناس نیت قوم گفتند

و چون امیر المومنین علی (علیه السلام) را با ابو بکر رضی الله تعالی عنیه را شیخ صحابه است دلیل حدیثی که در

یا علی ایمن ناس توئی لغت من مبارزت و مقامی کنی نعم محسنی طراکم استغفای داد خود و دوست نام و یلین جبر
 کشیدم که اشج ناس کسیت گفتند بیندیم حضرت علی رضه فرمود اشج ناس ابو بکر رضه است چه کار در روز جنگ بدر
 جبت رسول الله صلی الله علیه و سلم عریشی کمرش کرده بود و دیم نگاه با هم گفته بودیم کسیت از شما و از ما که با رسول
 صلی الله علیه و سلم بوده باشد و محافطت او کند تا چاکش شکرین به حضرت صلی الله علیه و سلم نیت که فری کوب
 رسانند پس بخدا سوگند که چاکش از ما نزدیک رسول الله صلی الله علیه و سلم نبود و اگر ابو بکر رضه که شمشیر دراز و
 بیرون کرده بر بالای سر مبارک رسول الله صلی الله علیه و سلم نهاده بود و هر کس از شکرین که بجانب رسول
 صلی الله علیه و سلم خود را می انداخت ابو بکر رضه او را از حضرت صلی الله علیه و سلم رفع میکرد پس ابو بکر رضه اشج ناس
 و هم حضرت علی رضه فرمود که رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیدم در حالتیکه قریش او را گرفته بودند و کسی را بدخلت
 و در کشتی میکرد و کسی بجنبشید و او را سیفقتی نامی که یک از گردن است حضرت علی رضه فرمود و بجای سوگند
 که نزدیک ز فتنه هیچ یک از ما که ابو بکر رضه کپش رفت یکس را میزد و دیگر را بجنبش دو میگرد و میگفت خدا
 تعالی بکشد شما را اقتتلون و جلا ان یقول الله جلای ایامی کشیدم دیدم که میگوید که پروردگار من
 خدا تعالی است نگاه حضرت علی رضه بروی صلی الله علیه و سلم دو آ که ابو بکر رضه پوشانیده بود و در پشت و گردن
 بسیار فرمود تا آنکه لجز مبارک او از آب چشم تر شد بعد از آن فرمود آیا من من آل فرعون بهتر بود یا ابو بکر
 ساکت شدند علی المرتضی گفت جواب چنانی رسید بخدا سوگند که ساعتی ابو بکر بهتر است از ایام آل
 فرعون زیرا که من من آل فرعون مکر بود که ایمان خود را بنان داشتند و ابو بکر رضه الله علیه ایمان خود را ظاهر ساخته
 و آشکارا کرده و دیت کرد بخاری انور و بن زبیر که گفت عبد الله بن عمر بن عاصم را پرسیدم از انبیا
 شکرین که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده بودند چگونه بود ابو العاص گفت دیدم عقبه بن اسیطه که آمد بر
 و او در نماز بود و در واد گردن مبارک او بسیار سجید و نشرو نگاه ابو بکر رضه آمد و از وضع کرده گفت
 اقتتلون و جلا ان یقول ربی الله و قد سبوا کما بالبیتات آیا مقتول میازیدم و سزا
 که میگوید پروردگار من الله تعالی است و حال آنکه آیات ظاهرات و معجزات بشمار آورده است اند
 پروردگار شما و رویت کرد این عساکرا از علی کرم الله وجهه که فرمود که در روز جنگ بدر ملائکه گفتند
 که ایامی بینید ابو بکر صدیق را در عریشی که در هجوع است با رسول الله صلی الله علیه و سلم و رویت کرد
 احمد ابو یعلی و ما که از علی المرتضی رضه گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که گفت در روز بدر
 مرا ابو بکر رضه را مع احد کما جبرئیل و مع الاخر میکائیل ای که از شما جبرائیل است و با دیگر
 میکائیل علیا السلام و بعضی علمای فتنه انداز جمله که لی که دست بر آنگاه ابو بکر رضه اشج است است که در
 صلی الله علیه و سلم اخبار کرده بود حضرت علی رضه را که توبه دست این لجم مقتول خواست شد و بنابرین هرگاه
 چنین میگفتند که وقت سر مردی هم در خون خوابی که همیشه میفرمود که انا من منت

چنانچه خواهد آمد در ترجمه آخر حدیث و لہذا ہر گاہ کہ در حربے داخل می شد و خصم خود را می دید و نسبت
 کہ این خصم من است اورا بر قتل من قدر تے نیست پس او در جنگ مثل آن بود کہ بہ کراش خواہیدہ انحصار
 اندیشہ نمیشد و اما ابو بکر رضی اللہ عنہ اخبار بقتال او شدہ بود و گاہیکہ بموجب دخل میشد میبہت کہ شہد خواہد
 یا نہ ہر گاہ کہ کسی بر قتل قاتل خود و قہنیت در حرب بمقتت کردن و جہسنع فرغ و زدن با و ہر
 شخلاف یکیک قاتل خود را میداند و در وقت جنگ کو یا بر فراش خودست والا از مقامات و عقب الہ
 حربت و قہنیت انتہ و از جہ شجاعت ظاہرہ ابو بکر رضی اللہ عنہ است آنچه در قتال ہل ہقت واقع شد و روایت
 اسماعیل از عمر رضی اللہ عنہ کہ چون رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از عالم رحلت فرمود کثیر سے ان عرب فرزند کشند نماز
 نمیگذاریم و ذکوۃ نمیدہیم بنابر ان ابو بکر رضی اللہ عنہ بقتال انجماعت ام فرمود و انگاہ نزد وی آمدہ کہ تمام ای خلیفہ سید
 این مرد مرا الفت دہ با سلام و بایشان رفیق و مدارا کن چرا کہ ایشان بمنزل اجدیانات وحشی اند ابو بکر رضی اللہ عنہ گفت
 ای عمر میبہ نصرت داری حالانکہ اندہ نزد من بچہ سزیکہ در آن خدا لان و عدم نصرت مست تو در ایام
 جاہلیت تہار بودی حالانکہ زمان اسلامت صحیفہ دست امیشوی میگوئی بچہ چیز ایشان را
 الفت دہم بشعرے کہ انشاے کہ وہ ام یا لہجرے کہ اکثر کہ وہ ام بہیات بہیات کہ چہیزے مثل انہا
 بودہ باشد رسول صلی اللہ علیہ وسلم از میان او رفت و وحی الہی منقطع شد خداے سوگند کہ جہا و
 خواہم کہ در بایشان از ہیکہ شمشیر و دست من است اگر چہ بہت منع حقانی بودہ باشد عمر رضی اللہ عنہ گفت یا نعم
 ابو بکر رضی اللہ عنہ کہ امر او از من قدر تے و در جہات و دلیرے از من زیادہ بود و در ایام خلافت
 خود سلوکے نمودہ بود و را مورد مر دم کہ بسیار از نونات ایشان برین تہان شد و تو کہ والی امر شد
 پس سلوک شد یا بچہ بقدر کہ ویم از عظم شجاعت ابو بکر رضی اللہ عنہ و رسول صلی اللہ علیہ وسلم میبہت و بچہمان و جہا
 کرامہ و اللہ عنہم نیز شجاعت او ثابت بود و ابو بکر رضی اللہ عنہ را در کارهای مدبر میبہت تنگنا برین تقدیم ابرہ
 از مدبر عظیم بر ایشان لازم شد چرا کہ امامت را این دو امر سے باید و اسہمست از باقیے امور خصوص بر
 وقت استیلاج بمقتالہ و غیریان و دلیل بر شجاعت و ثابت بود ان ابو بکر رضی اللہ عنہ و امور نہت
 کہ در حدیث صحیح ثابت شدہ است کہ زمانے کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در مدینہ قرآن صلح داد و عروہ بن
 مسعود الثقفی کہ از غار بکہ بود گفت چنین می بینم کہ من تو خواہم بود و تمام اصحاب خواہند کہ بخت و ترا
 خواہم گذشت ابو بکر رضی اللہ عنہ از رسول غضب و استبعاد این سخن با گوشت کہ امصل نظر اللہات سخن
 نفرستد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کیہ با شظیرہا و موصدہ مفتوحہ و ظاہر ہیکہ گمہ رفت
 او است کہ بعد از آنکہ زمانہ خشنہ میسند و در فرج ایشان باقی میماند ولات نام بتے است از
 بہتہاے ایشان و عرب این لفظ و عرض دم میگویند یعنی از نوشت پار و فرج بیت را با لہان کبہ
 با شظیرہ زدن و سخت یاد را خواہم گذشت عدلے لغتہ اند کہ مبالغہ است از ابو بکر رضی اللہ عنہ

و این حدیث صحیح است

و این سخن را بنابر آن گفت که نسبت فرار صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده بود پس ملاحظه کن که حدیثی که در این باب
 چگونه این سبب که نزدیک عرب زیاده این سبب نباشد و آن کافر شدید القوت با سببیت و صلاست یا
 که قوت و برتری او بر تیره بود که رسول صلی الله علیه و سلم را از داخل کوفه منکر کرده بود و این شتم مخالف است
 و از قوت شوکت ازان کافر صلا اندیش را بخاطر خود راه داده و بلکه نسبت فرار صحابه کرده بود آیا
 بچکارم از ایشان نتوانستند که یک کلمه نسبت او بگویند بغیر ابو بکر رضی الله عنه که او را با بنی قریظ
 داد و اندیشه نمود پس معلوم شد که صحابه از باقی صحابه بود و چنانکه گذشت در روایت از علی کرم الله وجهه
 از جمله شجاعت ابو بکر رضی الله عنه که در جنگ کربلا کشته شد و عمریت بر آن کشته شد چنانچه در فصول سوم و چهارم
 گذشت و درین فصل نیز اشارت آن می باشد و از آنجمله بود قتال با مسلم بن عقیل و قتل او و در فضیله بر تقدیر یک
 در شان آن قوم نازل شده چنانچه هرگز ازین خبری که در هر سوره و کلمه آنجمله است گفته اند و نیز از آنجمله است
 ما ندان او بکار خود در وقت مصیبت عظیم که مقول صحابه رضی الله عنهم زائل شد چنانچه بخاری و دیگر روایت کرده اند
 که در هشت و چهارم روز وفات آنحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر دم استیلا یافتند و در هشت و چهارم
 که در اثبات قدم گئی باونی که با وجود آنحال جزم کرده یا اگر رسول صلی الله علیه و سلم فوت شده و همیشه خود
 از خلاف بیرون کرده می گفت هر کس که بگوید رسول صلی الله علیه و سلم متوفی شده او را گردن خواهیم زد و او فاش که
 ابو بکر رضی الله عنه از منزل خود که در حواله مدینه بود بر نی صلی الله علیه و سلم و اخلص شده و بحشف حال بر قوم از روی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم انداخت و روی آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بر سر داد و گردید و گرد و بعد از آن بگوید
 آمد مسیب النونین عمر رضی الله عنه فرمود که فلان روز نشنیده بودی که هیت نازل شد انک متبت
 و انهم متبتون عمر رضی الله عنه را آرام خاطر شد و عمر را از آن سخنی که گفته اند خوش ساخت با آنکه تا
 ترک سخن آن مینمود و بوسیله نصح و شتی که او را حاصل بود و چون صحابه عادت در شان و دفعست و تقدیر
 ابو بکر رضی الله عنه دیدند خطبه تبلیغ در ثناء خدا تعالی و صلوة زیکیات بر سر و زبانی خود گفته اند
 هر کس که بنده گئی میگردم و محمد صلی الله علیه و سلم تحقیق محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم عالم جلست فرمود و ذکر
 که بنده گئی و پرستش خدا تعالی را بیکر و تحقیق اگر از زنده است هرگز نمی میرد و این است بخود و ما
 محمد اکاد رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم
 الا لایة و هیئت بنده ستوده من مگر فرستاده از جانب خدا بر شتید گذشته پیش از روی فرستادن
 آیا پس اگر بپیر و این رسول صلی الله علیه و سلم یا کشته شود باز میگردید بر پاشنه پاے خود یعنی ترک جواد
 می کنید یا مردان و بعد از آنجا میت تصدیق کردند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم جلست فرمود
 است و ذکر ازین میگردید که بگوید که و بهشتیانی نیست و حیرت این میت نشنیده بودند برین خبر
 حدیث معلوم شد که تحکام رک ابو بکر رضی الله عنه از باقی صحابه زیاده بود و عهش از بیکار میگردید

و این سخن را بنابر آن گفت که نسبت فرار صحابه رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده بود پس ملاحظه کن که حدیثی که در این باب چگونه این سبب که نزدیک عرب زیاده این سبب نباشد و آن کافر شدید القوت با سببیت و صلاست یا که قوت و برتری او بر تیره بود که رسول صلی الله علیه و سلم را از داخل کوفه منکر کرده بود و این شتم مخالف است و از قوت شوکت ازان کافر صلا اندیش را بخاطر خود راه داده و بلکه نسبت فرار صحابه کرده بود آیا بچکارم از ایشان نتوانستند که یک کلمه نسبت او بگویند بغیر ابو بکر رضی الله عنه که او را با بنی قریظ داد و اندیشه نمود پس معلوم شد که صحابه از باقی صحابه بود و چنانکه گذشت در روایت از علی کرم الله وجهه از جمله شجاعت ابو بکر رضی الله عنه که در جنگ کربلا کشته شد و عمریت بر آن کشته شد چنانچه در فصول سوم و چهارم گذشت و درین فصل نیز اشارت آن می باشد و از آنجمله بود قتال با مسلم بن عقیل و قتل او و در فضیله بر تقدیر یک در شان آن قوم نازل شده چنانچه هرگز ازین خبری که در هر سوره و کلمه آنجمله است گفته اند و نیز از آنجمله است ما ندان او بکار خود در وقت مصیبت عظیم که مقول صحابه رضی الله عنهم زائل شد چنانچه بخاری و دیگر روایت کرده اند که در هشت و چهارم روز وفات آنحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بر دم استیلا یافتند و در هشت و چهارم که در اثبات قدم گئی باونی که با وجود آنحال جزم کرده یا اگر رسول صلی الله علیه و سلم فوت شده و همیشه خود از خلاف بیرون کرده می گفت هر کس که بگوید رسول صلی الله علیه و سلم متوفی شده او را گردن خواهیم زد و او فاش که ابو بکر رضی الله عنه از منزل خود که در حواله مدینه بود بر نی صلی الله علیه و سلم و اخلص شده و بحشف حال بر قوم از روی آنحضرت صلی الله علیه و سلم انداخت و روی آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بر سر داد و گردید و گرد و بعد از آن بگوید آمد مسیب النونین عمر رضی الله عنه فرمود که فلان روز نشنیده بودی که هیت نازل شد انک متبت و انهم متبتون عمر رضی الله عنه را آرام خاطر شد و عمر را از آن سخنی که گفته اند خوش ساخت با آنکه تا ترک سخن آن مینمود و بوسیله نصح و شتی که او را حاصل بود و چون صحابه عادت در شان و دفعست و تقدیر ابو بکر رضی الله عنه دیدند خطبه تبلیغ در ثناء خدا تعالی و صلوة زیکیات بر سر و زبانی خود گفته اند هر کس که بنده گئی میگردم و محمد صلی الله علیه و سلم تحقیق محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم عالم جلست فرمود و ذکر که بنده گئی و پرستش خدا تعالی را بیکر و تحقیق اگر از زنده است هرگز نمی میرد و این است بخود و ما محمد اکاد رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم الا لایة و هیئت بنده ستوده من مگر فرستاده از جانب خدا بر شتید گذشته پیش از روی فرستادن آیا پس اگر بپیر و این رسول صلی الله علیه و سلم یا کشته شود باز میگردید بر پاشنه پاے خود یعنی ترک جواد می کنید یا مردان و بعد از آنجا میت تصدیق کردند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم جلست فرمود است و ذکر ازین میگردید که بگوید که و بهشتیانی نیست و حیرت این میت نشنیده بودند برین خبر حدیث معلوم شد که تحکام رک ابو بکر رضی الله عنه از باقی صحابه زیاده بود و عهش از بیکار میگردید

تمام داین مساکر که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اتانی جبریل فقال ان الله یأمرک ان
تشتیر ابابکر جبریل نزول من آمد و گفت که خدا تعالی امر می یابد که شورت سکتی با ابوبکر در کارهای
رویت کرده اند بطریقه و ابونعیم و غیر ایشان که چون رسول صلی الله علیه وسلم اراده آن فرمود که معاذ را
بجانب یمن روان سازد و مشورت با بعضی اصحاب که از آنجا ابوبکر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سید بن جحش
رضی الله تعالی عنهم همین بودند و هر یک از اصحاب بقتضای رخصت خود سخن گفتند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود ما ترے یا معاذ راے تو درین باب چیست یا معاذ گفت راکسن را ابوبکر بفرست بعد
از آن رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ان الله ینکره ان یخطأ ابوبکر خدا تعالی کرده است که خطا صحت
شود و از ابوبکر رخصه الله کند که او است که در طریق بندی که رجال و ثقات اند که رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود ان الله تعالی ینکره ان یخطأ ابوبکر و این دلیل و حجرت و رعایت قوت بد آنکه ابوبکر را
اصحاب از روی عقل و درک و اعلم ایشان است بلا شک و شبیه این دلایل مذکور و عظیم شجاعت
و کمال عقل و درک و ثبات قدم اثبات شد و ازین جهت است که علمای گفته اند که ابوبکر را در جهت
رسول از زمانه که کلمان شد تا ایام وفات بود مفارقت از او نکردند و در حضور و در غیبت
آنحضرت و ادراک و ذوق سائمه باشد در خبر و حکمت یا غرض در تمام غرور و با رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود و با او محبت کرد و عیال و اولاد خود را لذت از محبت و رغبت او که بنده و رسول صلی الله
علیه وسلم بود در موضع بسیار نصرت رسول صلی الله علیه وسلم قیام نمود و در روز احد و حنین که مردم
همه گیر شدند و ثبات و زید و آثار و خصال جمیل بسیار است و این کتاب گنجایش آن ندارد و باز
صفات که مذکور ساختیم چگونه که نسبت عدم شجاعت و عدم ثبات قدم با او کند خود با اینها بلکه
شجاعت و ثبات در امور که آثار حمیده و صفات پسندیده اولی نهایت است شایسته دوم
آنکه زعم کرده اند که رسول صلی الله علیه وسلم چون ابوبکر را والی ساخته ثبوت برات را بیکه برده بود
بنخواند و بعد از آن ابوبکر رضی الله عنه را عزل کرد و علی بن ابی طالب را والی ساخته و این دلیل است بر عدم محبت
درام خلافت جواب این شبهه است که آنچنان زعم کرده اند که او را عزل فرموده آن نیز باطل است
چرا که علی را بعد از ابوبکر فرستاد که قرأت برات نماید بواسطه آنکه عادت عرب آنست که گاه از یک عهده
را بر طرف می کنند آن شخص خود متولی آن امر میشود یا یکی از بنی اعمام او و چون فرستاد آن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب را مخصوص بود بقره فقط و بهیچ وجه بود ازین جهت ابوبکر را
از دست هیچ معزول ساخت و همان امارت او بر حال خود باقی گذاشت و حضرت علی بن ابی طالب را در غیر آن وقت
با ابوبکر بر سر بود و با وجود این حال حضرت علی بن ابی طالب را در اعلام برادره متفرق و بود بلکه ابوبکر در آن امر
این در اصل بود چنانکه در صحیح بخاری روایت کرده است که ابوبکر برادره را گفت که ابوبکر فرستاد مرا در آن

محبت بام و مانی در روز و در میان هم بود تا یونیه که بعد ازین سال هجدهم شتر سے چوتن و طواف بیت الله
 کیکه عریان باشد حمید بن عبد الرحمن گفت که دین جبارت که رسول الله صلی الله علیه و سلم علی بن ابی طالب
 ساخت و ام فرمود که اعلام بسورت برات نماید یعنی چون سورت برات نازل شد کافران را از حج کردن منع
 و ابو هریره نقل گفت در روز و در میان با علی اذان کرد و بسورت با آنکه حج کنند بعد ازین سال شتر سے چوتن
 نکند و بسورت ابی بن حنیف علی بن ابی طالب کن درین حدیث تا بر تو ظاهر میشود که حضرت علی بن ابی طالب اذان نکرد و اگر با مودن
 ابو بکر رضی الله عنه و از آن پس نیز بصرح است با آنچه ذکر کرده ایم نیست که زمانی که ابو بکر صدیق رضی الله
 مودن خود را عزل نکرد و دین عدم عزل و شریک ایشان ساختن با علی بن ابی طالب دلیل است بر آنکه
 حضرت علی بن ابی طالب در حجت و قیامات عرب چنانچه قبل ازین گفتیم در حجت عزل ابو بکر و اگر چنین نبود
 ابو بکر نمی توانست با مودن ظاهر و واضح شد با آنچه گفتیم که شیعه در دفع و دشمنی ایشان را به حج دلیل نیست که دلالت
 کند بر مدعای ایشان غیر مذکور و عباد و جهل شایسته و هم نیست که بیگویند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و رایام مرض ابو بکر رضی الله عنه را بامت صلوة امر کرد و بازا در اعزل شد و جواب آنکه آنکه ادعای منکر
 شدن ابو بکر رضی الله عنه را بامت صلوة مخفی است و اقرار است از ایشان خدا هم الله تعالی چرا که در حدیثی میفرماید
 انا عادیث صحیح متواتره و الله بر خلاف است ابو بکر رضی الله عنه مذکور ساختن صحیح است و آن که باقی بود بر اامت تا وفات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بخاری امر و بسورت از ان نقل گفت در وقتیکه مسلمانان در نماز بودند و در وقت
 صبح روز و شب ابو بکر صدیق رضی الله عنه ایستاد و نماز میکرد و رسول الله صلی الله علیه و سلم برده که بر وجه و یا
 صدیق رضی الله عنه ایستاد بود و بر پشت نظر مبارکش بصفوف مسلمانان افتاد و چشم فرمود و نگاه ابو بکر بر مسلمانان
 میکرد و رسول صلی الله علیه و سلم را در تیر و آن جهت نماز دارد و بنابرین میل کرد که در نماز بقیب آید و
 متصل شود بصف انهم گفت که مسلمانان عزیم کردند که قطع نماز کنند و مفتون شوند و در نماز خوشحالی آنکه
 پیغمبر دنیا نگاه رسول صلی الله علیه و سلم بدست ایشان فرمود که نماز خود را تمام کنید و برده اندخته در حجره
 داخل شدند در نماز و وقت چاشت از عالم علت فرمود پس نال کن در حاقات و جهالت آنقوم که با وجود
 انکه اامت صلوة ابو بکر رضی الله عنه بجلالت رسول الله صلی الله علیه و سلم صحیح است از جانب او و از جانب ایشان
 و انکار این معنی نمیتوان کرد و در دعوی عزل او از اامت بیایمانی حجت ندارد و در کتب اربعه و این پنج قرا
 غیظ است و عظم میان بر رسول صلی الله علیه و سلم میشود و ما فاما الله منها از این عباس صلی الله علیه و سلم
 خلف احدی من اصحابه لا خلف ابی بکر و لا فی الحدیث انه صلی الله علیه و سلم خلف علی رضی الله عنه از آنجا
 بر بره رضی الله عنه و خواهر و دیت که رسول صلی الله علیه و سلم در نماز وقت را بهیچیک از صحاب خود نکرد و اگر
 با ابو بکر و در سفر در یک رکعت نماز وقت که بعد از حمان بن عوف رضی الله عنه نماز کرده باشد و گفته
 است کسی برگز که حضرت نماز خوانده است خلف علی بن ابی طالب بر دیت ابو بکر رضی الله عنه مخصوص است بنین

این جناب علم و کرامت کبریه شبیه چاه رحمت است که زخم کرده اند که ابو بکر غم امر که سوختن کس را
 گرفت مسلمانم و دزدی را بقطع دست چپ امر کرد و میراث جده توقف کرد تا انکار دم رویت کرد و میراث
 جده سدس است این قریح و تصور اوست در خلافت جواب این شبیه است که در قریح و حق و حق
 در خلافت اوست باطلت هر که قریح در قریح میتوان کرد که ثابت شود که اولیست بشما و ندار دو حال اگر این
 چنین نیست بلکه او را که بر عهدین است و علم است علی الاطلاق از جمیع صحابه بدلائل آنکه از کمال حدیثی که کار
 و غیر در رویت کرده اند که عمر بن خطاب و صلح حدیبیه از رسول صلی الله علیه و سلم پرسید که چرا این عادت مذکور
 میکنم و درین خود انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم جواب داد بعد از آن که بجا ابوبکر غم آمده سوال کرد که
 از رسول ام کرده بود از ابو بکر غم که در جواب عمر بن خطاب گفت که رسول ام فرموده بود در جواب او بے
 زبانت و بی نقصان چنانچه در عایشه جواب بیان کردیم و از جمله دلائل حدیثی رویت کرده است ابو
 القاسم شافعی و ابو بکر غم در فوائد و ابن عباس که از عایشه صدیقه کرامت که چون رسول ام وفات کرد و در میان
 اتفاق بر کفایت و عرب مرتد شدند و انصار در یکجا جمع شدند و در آنوقت غوغا برخواست بر پدر من
 علم که نازل شده اگر بگوید نازل میشدی بر خاک میاشد می و تفرق می شدند و خلافت نکردند بجا
 و غم که اگر سابق شد پدر من بر همه کس در میان تفصیل کرد و از جمیع گفتند که آیا رسول علیه السلام را کجا دفن
 کنیم و همگی یک از اصحاب عالم بنو دنا بن تا آنکه ابو بکر غم گفت شنیدم از رسول علیه السلام که میگفت ما
 من فی قبض الا ید فر تحت مضجع الذی مات فیہ یومئذ من فی انبیاء من قبض الا ید فر تحت مضجع الذی مات فیہ یومئذ من فی انبیاء من قبض
 دفن کردند و در همان موضع که ارجح او قبض شد و خلافت کردند در میراث او نیز هیچ یک از اصحاب
 این بنو دنا آنکه ابو بکر غم گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت انما معاشرا لانبیاء الا و دفن
 ما ترکناه صدقة تحقیق کرده است یا ایم از امیر اثنی بر و آنچه اندیشیم صدقه است بعضی علم گفته اند
 که اول آستانی که در میان اصحاب و ام است در دفن حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بود بعضی گفته اند
 که در دفن میکنیم که سوره بنشاد می اوست و بعضی گفته اند که در سجده دفن کنیم و بعضی گفته اند که در قبضه بعضی گفته اند
 و بیت المقدس که دفن است دفن میکنیم تا آنکه ابو بکر غم خبر داد از علم که خبر داشت و این را بخوبی گفت
 که این خسته است که صدق منفر دست تا زنهاجران و انصار درین باب همه رجوع باور کردند و کوفه
 قبل از خبریث اتانی جبرئیل فقال ان الله یا هر ان تستبوا ابابکر یعنی جبرئیل آمد و امر را
 گفت تحقیق که الله تعالی امر کند ترا که در امور مشورت کنی با ابو بکر غم و حدیث ان الله یکره ان یخطا
 ابو بکر یعنی خدا تعالی کرده و میدارد که از ابو بکر غم خطا صادر شود و سخنان حدیث صحیح است و همچنین
 اندیشه حدیث لاینبغی لقوم فیهم ابوبکر و قوم غیبه سزاوارتیت قرآن قومی را که ابو بکر
 در میان ایشان باشد و غیر او است ایشان کند و در افعال فصل سوم است انه و عمر کما فیما

در این باب از حدیث
 روایت شده است

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رأيتني ارددت غنما سوكتا ثم اردت فتهافتا
 يعني حتى ما يورى السواد فيها شيئا من فرمود صلى الله عليه وسلم و خواب دیدم که گوسفندان سیاه در
 پیش میشدیم باز این گوسفندان سیاه در پیش گردانیدم و گوسفندان سفید از عقب آمدند لیکن گوسفندان
 سفید بسیار بودند بمرتبه که گوسفندان سیاه پیدا نبودند آنگاه ابو بکر رفع گفت اما گوسفندان سیاه عربست
 که مسلمان خواهند شد بسیار خواهند شد و بیایمی شوند و اما گوسفندان سفید اهل عجم اند که مسلمانان میشوند و اکثر
 ایشان بمرتبه باشد که عرب برتری نشوند از کثرت و میان ایشان بعد از آن رسول الله علیه و سلم فرمود
 كَذَلِكَ عَجَلُ الْمَلَائِكَةِ سَمْعُهَا اَمِنْ كَيْفَ تَقْبَلُ الْغَيْبَ كَرِهِي فُرْشَةَ تَقْبِيرٍ كَرِهِي فُرْشَةَ تَقْبِيرٍ كَرِهِي فُرْشَةَ تَقْبِيرٍ
 او چه بدست پس در سوزانیدن آن شخص عیسی با و لاحق نمیشود و زیرا که آنم که بوضوح او امر فرمود و زندیق بود و
 در قبول توبه زندیق اختلاف است و آنست که از سوزانیدن که وارد شده می تواند که از نری با و نرسید باشد
 و احتمال دارد که رسیده تا دلی کرده باشد بر غیر مثل زندیق و بسیار از دلائل باشد که چون بجهت بدین
 برسد آن را تا دلی کند بوجهی علم که ایشان را حاصل شده دلیل دیگر بخلاف آن کیسه که جاهل است بشیرت
 آنکه آن معنی بیناید و اما آنکه امر بقطع بسیار در دین و دنیا اند بود که این امر در مرتبه سوم بوده باشد از دزدی
 سارق و در مرتبه اول چون در وقت سوم دزدی کرده بنا برین امر بقطع دست چپ و کشته
 و احتمال آن نیز دارد که خطا از جلد شده باشد نه از امر و بر تقدیر یکجهت تنزل کنیم و مسلم داریم که ابو بکر رفع در
 مرتبه اول امر بقطع دست یا از فرموده است آیه قرآنی شامل آنچه او کرده است پس محتملست که اجتماع
 بینین شده باشد که طلاق محتملست بر خود باقی است و آنکه رسول الله علیه و سلم امر بقطع دست
 است شخصی فرموده در وقت اول از دزدی آن شخص بسبب وجوب نبوده بلکه اهل عجم درین امر خیرا
 و بر غیر خیریه که اجماع درین مسئله شده باشد بقطع یعنی محتملست که این اجماع بعد از آن کرده باشد اگر در مثل این
 حکم اجماع منعقد شود و اما آنکه خلاف نیست درین چنانچه در اصول کتب مذکور است و اگر گوئیم
 تراست این مسعودی یا بنام صحیح است و نیز گوئیم احتمال دارد که این قنارت نرسیده باشد و جمیع تقدیر پنج
 اعتراض بر متوجه میشود و بیستم وجه از وجه و از جمله این احتمالات اول حق است و واقع است دلیل آنکه مالک
 روایت کرده از قاسم بن محمد که مریدیکه یک دست و پاسبی او بریده بودند از اهل یمن آمده در منزل ابو بکر رفع و
 کرده و از عامل پیش شکوه کرده که بر من ظلم کرده است و اوقات که در اینجا بود نماز شب میکرد و در عبادت محو
 ظاهر میکرد و بنا برین عبادت ظاهر ابو بکر رفع در شان او گفت مَالِيكَ بَلِيلٌ سَارِقٌ يَسْبِي
 دزد و این شبی که تو بر دزد آوری و این عبادت که تو کردی شب دزدان نمواند اتفاقا درین دنیا
 که آنم و در آنجا بود علیه از سبب نیست عیسای زوجه ابو بکر صدیق نه بود تا پدید شد و اهل آنجا آن علیه
 میکردند و آنم و قطع نیز بر ایشان همراه بود و فخر می نمود و میگفت با رغبت یا تو ظاهر سادات کس را که از

اطمینان حاصل کردی که ده مال ایشان را برده انگاه انی حلیه پیش زبردگر می ظاهر شد و آن زبردگر گفت که این
 مرد قطع نزد من آورده و آن قطع اقرار کرد و احترام نمود که من زبردگر و او هم یا با گواهان با وثاقت شدند باین
 ابو بکر رفت فرمود که دست چپ او قطع نمایند چرا که دست و پایی است او هم با او هم و زوی بد و دفعه بریده شده
 بود و ابو بکر رفت گفت بخدا می سوگند که دعا می کنم بر نفس خود که در برین سخت تر بود و از دزدی ای پس دلیل
 و خشم شد بر اهل شایسته عاقدان و اما توقف ابو بکر رفت و در سله جده تا آنکه خبر با و در سلباق حدیث او را آورد
 چرا که درین توقف در عترت اخص قهر خیزانست و طبع رومی چنانچه صاحب سن را بر وجه مالک آن قبضه دست که در
 اند که جده نزد ابو بکر صدیق رفت آمد و سوال میراث خود کرد و ابو بکر رفت گفت در کتاب التبعین میراث تو نیست
 و در سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز میراث بر دن تو برین ظاهر نیست کیفیت و کیت آن حاکم است
 حالا بر و لحظه دیگر برین بیات من از مردمان سوال کنم نگاه درین باب از صاحب تفسیر نمود و در غیره برین
 شجب گفت من درین قضیه نزد رسول خدا می حاضر بودم که سید مال بجده عطا فرمود ابو بکر رفت گفت کسی
 دیگر درین قول نیز با تو شریک است گفت محمد بن سلمه انگاه محمد بن سلمه به خواست پیش از این شجب گفته بود
 نقل نمود بنا بر آن ابو بکر رفت بر رضای و ایفا حکم رسول الله کرده شش یک میراث از بر او جده بقر
 داشت پس در سیاق اینکلامه تامل کن تا کمال احتیاط و دشنام صدیق سفر بر تو روشن گردد که اول نظر
 در کتاب الله و در محفوظات خود از سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم کرد و در اینجا چیزی نیافت باز
 مشورت نمود و درین باب با مسلمانان که آنچه از رسول صلی الله علیه و سلم درین دوده یا در دست ظاهر شد
 پس نیز به آنچه میداشت ظاهر گردانید و باز جهتیا طریقه میراث طلب تا نقلی و دیگر کرد و با وجود آنکه در روایت
 تعدد و شریعت پس محمد بن سلمه ظاهر گردید ازین تحقیق توفیق شام در آن سله حکم فرمود و درین
 حدیث مزید و تقوی کلامی است که قبیل زین مذکور شد که صدیق زامه که خصمان نزد او حاضر میشدند
 و در بار حال نظر در قرآن می نمود و باز در محفوظات از سنت و اگر بعد عا می خود ازین دو نمیدانست با
 مسلمانان مشورت میکردی و این قاعده مجتهدین است و ازیشان باین نیست که در مدارک احکام و
 مسائل بحث کنند و تحقیق نمایند و روایت کرد تا من بن محمد که یک جده مادر و یک جده پدر
 هر دو نزد ابو بکر رفت آمد و میراث خود طلب کردند صدیق میراث بجده مادر که رجوع کرد و انگاه عبدالرحمان
 بن سہل انصاری گفت میراث پدر می بکسی داده اگر مرده بود می این مورث از وی میراث
 نمی برد می آنکه صدیق میراث جده که سدی بوده باشد میان جدین قسمت فرموده پس تامل کن
 و تدبر فرما که صدیق اما آن نعمت و حالت او چه طریق غنی شخصی که زوی که یک ترب و دشمنیده جو
 سبب نمود و از دست شکاف نفرمود ششم آنکه زعم کرده اند که عمر رفت نزد ابو بکر رفت کرد و سید
 مثل عمر رفت و او را دست کرد و خلافت نداد و جوانی این شایسته است که من زعم بخش نذب ریت

از ایشان زیرا که از عمر بن خطاب پیشتر است که هرگز دست ابو بکر نه مکرده است بلکه آنچه از او واقع شده است
 که همیشه شناسای ابو بکر نه کرده و تصریح نموده که کمال محابه است از روی علم و رایس شجاعت چنانچه در قصه
 مبايعت و غیر آن مذکور شد چگونگی او را ندانست کند و حال آنکه عمر بن خطاب بعد از ابو بکر نه متصدی امر خلافت شد
 پس اگر دم او کند پس نعم نفس خود کرده باشد و اگر قبح در خلافت او کند در خلافت خود کرده و آنکار کرد
 عمر بن ابوبکر صدیق سمعیت آن بود که خالد بن ولید مالک بن نویره را که مسلمان شده بود کشت و کلام
 زوجه او کرده و در همان شب دخول کرد قبل از انقضای عدت و چون عمر بن خطاب بنیعی اطلاع یافت
 با صدیق گفت خالد بن ولید بدین علی که کرده حق قتل است ابو بکر نه تامل فرمود پس ابو بکر را دم کرد
 باشد و الحاق نقصه با و نه کرده که در خلافت او قصور کرده باشد بلکه از عادت مجتهدین است
 که در بعضی موارد اجتهادی بر یکدیگر انگار میکنند چنانچه طریق سلف این بود و این معجزه انقضای
 نمیدانستند بلکه حق این بود که خالد بن ولید کشته شد چرا که مالک بن نویره را بدین و هط کشته بود که او
 از دین مرتد شده بود و بعد از وفات رسول صلی الله علیه و سلم و قوم را منع کرد از زکوة دادن و نیز زکوة
 که گرفته بود با ایشان رد کرد و در ثانی الحول برادر مالک نیز عمر بن خطاب بنیعی اعتراف کرد و این که از
 زن کرده می تواند بود که عدت او منقضی شده باشد در همان روز بوضع حمل یا آنکه این زن مجبوسه بوده
 باشد نزد مالک بن نویره بعد از انقضای عدت از او واجب بر عادت جاہلیت و بر هر تقدیر تقوی
 خالد زیاده بود که ظن این نوع چنانکه که از ادلی مونی صادر نشده که در حق او میکنند و حال آنکه رسول
 صلی الله علیه و سلم او را سیف الله المسلول علی اعدائک خوانده بود و چون حق عدم قتال خالد
 پس جناب ابو بکر نه حق باشد و موید و تقوی بنیعی است آنکه چون عمر بن خطاب مقتدرای خلافت
 گشت بهر اعتراض خالد نه کرد و درین باب یک کلمه که منقصل او نگشت پس معلوم شد که در ثانی الحول
 حقیقت فعل ابو بکر بر عمر بن خطاب بود و الا در وقت تشکال با عمر خلافت خالد را نمیکند است و بر بیم
 او از خدا تعالی زیاده ازان نه بود که مدارا و مدد نه کند با کسی در دین خدا و عزوجل شبه
 ششتر آنکه عمر رضی الله عنه که بیعت ابو بکر رضی الله عنه بقتل بود و پس که خد تعالی شر از آنجند
 و بر کسی که باز کرد و بمثل آن بیعت و آن نوع بیعتی فاجه کند بخشید او را بنا برین زعم کرده اند که این
 لغزش عمر بن قح و طعن است در حقیقت خلافت ابو بکر رضی الله عنه جواب آنچه زعم کرده اند
 از عناد و جبل ایشان است زیرا که قول عمر بن خطاب دلالت نمیکند بر آنچه مدعا است ایشان است از قح و
 شک در خلافت بلکه معنی کلام عمر بن خطاب است که می باید که کسی که تکیه بنیعی ستمی شود اگر ممکن باشد بفرار
 مشاورت بیعت نماید چنانکه پس تکیه ستم و سالام اندام خلافت عادت و این ستمی من از نیت
 محبت دست از خوف فتنه بود و چنانچه گذشت در فصل مبايعت ششتر بهر آنکه زعم کرده اند

شعید و رؤف که ابو بکر رضی الله عنه فاطمه رضی الله عنها را که در کعبه می نشست از پدر کرد و منصرف شد
چنانچه انا معاشره الانبیاء و الانبیا ما نکرناه فخصصنا قده و دلیل و قیاس و نیز که در آن محتاج
بشخص واحد است و معارضه بابت و خبر واحد چون مفید من است معارضه بابت هواریت که سفادار
قطعه است نمیکند چنانچه مقرر است نزد هویلیین و نیز زعم کرده اند که خیر النساء فاطمه معصومه بود و خبر انصاف
بیرید الله لیداهب عنک الرحیل لعل البیت جز این نیست که بخوابد خدا تعالی تا برادرش آنگاه
ای ام ای بیت رسول الصلی الله علیه و سلم و دلیل حدیث فاطمه بضعة منی تا آخر یعنی رسول الله
علیه و سلم معصوم است پس فاطمه نیز از هر فعلی الله عنها نیز معصوم است و چون معصوم است لازم که در
در دعوی که صادق باشد جواب ازین شبهه اما از اول آنست که ابو بکر نعم حکم کرده است بخیر
واحدی که مخالف است بلکه حکم کرده است بحدیثی که خود از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده و آن حکم
نزد وی قطعی است ساعدی شد بابت هواریت و قطعت من و اما آنکه حکم کرده است بحدیثی که در آنجا
از حدیث فهمیده است نیز بابت بنا بر آنست که احتمالی آنست که ممکن است آن راه یابد در نقل از حضرت صلی
علیه و سلم جمیعاً متیقناً است بقرینه حال در مقام یعنی ابو بکر نعم میسر کسی خود از زبان رسول
صلی الله علیه و سلم شنیده و احتمالی دیگر غیر این ندارد پس این حدیث نزد ابو بکر نعم دلیل قطعی شد که مختص
بابت هواریت است و جوابی از آنست که از اوج پیغام نیز جمله ای است الله معصوم
نیست بابت اتفاق علماء پس ای بلبیت نیز معصوم نباشد و اما حدیث بضعة منی مجاز است قطعا پس
تقریر عصمت بیده النساء فاطمه الزهرا نباشد و نیز تساوی بعضی با جمیع احکام لازم نیست بلکه
ظاهر آنست که او مانند بضعة منی است یعنی بضعة من است در چیزی که راجع شود بشفقت و رحمت
و اما آنکه حضرت فاطمه و دعوی که کرد که رسول صلی الله علیه و سلم فدک را بخشید و تملیک او کرد باین
حضرت علی و ام ایمن و آنکه شهادت کرد و بصحت نرسیده و در تقدیر و وقوع دعوی تملیک بشهادت
علی و ام ایمن جهت ادا آن شهادت چون نصاب بینیه که دوم است یا چهار زن با تمام
نرسیده بود بنا برین ابو بکر نعم در حکم اهل فرموده و آنکه در قبول شهادت زوج از برای
زوج خلائی میان علمای است و آنکه بیک گواه و قسم حکم کرده است بنا بر آنست که بسیار
از علماء برین زورفته اند و آنکه بعد از شهادت یک کس فاطمه الزهرا طلبت یمن نکرد و بنا
شد و آنچه زعم کرده اند که حسن و حسین و ام کلثوم ابیت رسول الله صلی الله علیه و سلم گواهی دادند
آن زعم باطل است با آنکه شهادت فرمود و صغیر مقبول نیست و بعد ازین خواهد آمد روایت زید بن
امام زین العابدین بن حضرت شیخ الاجعین سید الشهداء امیر المومنین امام حسین رضی الله عنهم که
ابو بکر نعم درین باب جواب آنست و گفت اگر بجای ابو بکر نعم من بودیم حکم میکردیم بهین طریق

و فرمود که فاطمه الزهرا را از هر فعلی الله عنها نیز معصوم است

چون معصوم است لازم که در دعوی که صادق باشد جواب ازین شبهه اما از اول آنست که ابو بکر نعم حکم کرده است بخیر واحدی که مخالف است بلکه حکم کرده است بحدیثی که خود از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده و آن حکم نزد وی قطعی است ساعدی شد بابت هواریت و قطعت من و اما آنکه حکم کرده است بحدیثی که در آنجا از حدیث فهمیده است نیز بابت بنا بر آنست که احتمالی آنست که ممکن است آن راه یابد در نقل از حضرت صلی الله علیه و سلم جمیعاً متیقناً است بقرینه حال در مقام یعنی ابو بکر نعم میسر کسی خود از زبان رسول صلی الله علیه و سلم شنیده و احتمالی دیگر غیر این ندارد پس این حدیث نزد ابو بکر نعم دلیل قطعی شد که مختص بابت هواریت است و جوابی از آنست که از اوج پیغام نیز جمله ای است الله معصوم نیست بابت اتفاق علماء پس ای بلبیت نیز معصوم نباشد و اما حدیث بضعة منی مجاز است قطعا پس تقریر عصمت بیده النساء فاطمه الزهرا نباشد و نیز تساوی بعضی با جمیع احکام لازم نیست بلکه ظاهر آنست که او مانند بضعة منی است یعنی بضعة من است در چیزی که راجع شود بشفقت و رحمت و اما آنکه حضرت فاطمه و دعوی که کرد که رسول صلی الله علیه و سلم فدک را بخشید و تملیک او کرد باین حضرت علی و ام ایمن و آنکه شهادت کرد و بصحت نرسیده و در تقدیر و وقوع دعوی تملیک بشهادت علی و ام ایمن جهت ادا آن شهادت چون نصاب بینیه که دوم است یا چهار زن با تمام نرسیده بود بنا برین ابو بکر نعم در حکم اهل فرموده و آنکه در قبول شهادت زوج از برای زوج خلائی میان علمای است و آنکه بیک گواه و قسم حکم کرده است بنا بر آنست که بسیار از علماء برین زورفته اند و آنکه بعد از شهادت یک کس فاطمه الزهرا طلبت یمن نکرد و بنا شد و آنچه زعم کرده اند که حسن و حسین و ام کلثوم ابیت رسول الله صلی الله علیه و سلم گواهی دادند آن زعم باطل است با آنکه شهادت فرمود و صغیر مقبول نیست و بعد ازین خواهد آمد روایت زید بن امام زین العابدین بن حضرت شیخ الاجعین سید الشهداء امیر المومنین امام حسین رضی الله عنهم که ابو بکر نعم درین باب جواب آنست و گفت اگر بجای ابو بکر نعم من بودیم حکم میکردیم بهین طریق

چون معصوم است لازم که در دعوی که صادق باشد جواب ازین شبهه اما از اول آنست که ابو بکر نعم حکم کرده است بخیر واحدی که مخالف است بلکه حکم کرده است بحدیثی که خود از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده و آن حکم نزد وی قطعی است ساعدی شد بابت هواریت و قطعت من و اما آنکه حکم کرده است بحدیثی که در آنجا از حدیث فهمیده است نیز بابت بنا بر آنست که احتمالی آنست که ممکن است آن راه یابد در نقل از حضرت صلی الله علیه و سلم جمیعاً متیقناً است بقرینه حال در مقام یعنی ابو بکر نعم میسر کسی خود از زبان رسول صلی الله علیه و سلم شنیده و احتمالی دیگر غیر این ندارد پس این حدیث نزد ابو بکر نعم دلیل قطعی شد که مختص بابت هواریت است و جوابی از آنست که از اوج پیغام نیز جمله ای است الله معصوم نیست بابت اتفاق علماء پس ای بلبیت نیز معصوم نباشد و اما حدیث بضعة منی مجاز است قطعا پس تقریر عصمت بیده النساء فاطمه الزهرا نباشد و نیز تساوی بعضی با جمیع احکام لازم نیست بلکه ظاهر آنست که او مانند بضعة منی است یعنی بضعة من است در چیزی که راجع شود بشفقت و رحمت و اما آنکه حضرت فاطمه و دعوی که کرد که رسول صلی الله علیه و سلم فدک را بخشید و تملیک او کرد باین حضرت علی و ام ایمن و آنکه شهادت کرد و بصحت نرسیده و در تقدیر و وقوع دعوی تملیک بشهادت علی و ام ایمن جهت ادا آن شهادت چون نصاب بینیه که دوم است یا چهار زن با تمام نرسیده بود بنا برین ابو بکر نعم در حکم اهل فرموده و آنکه در قبول شهادت زوج از برای زوج خلائی میان علمای است و آنکه بیک گواه و قسم حکم کرده است بنا بر آنست که بسیار از علماء برین زورفته اند و آنکه بعد از شهادت یک کس فاطمه الزهرا طلبت یمن نکرد و بنا شد و آنچه زعم کرده اند که حسن و حسین و ام کلثوم ابیت رسول الله صلی الله علیه و سلم گواهی دادند آن زعم باطل است با آنکه شهادت فرمود و صغیر مقبول نیست و بعد ازین خواهد آمد روایت زید بن امام زین العابدین بن حضرت شیخ الاجعین سید الشهداء امیر المومنین امام حسین رضی الله عنهم که ابو بکر نعم درین باب جواب آنست و گفت اگر بجای ابو بکر نعم من بودیم حکم میکردیم بهین طریق

که ابو بکر رضی الله عنه کرد و ابو بکر رضی الله عنه در آن روز که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمد به مدینه
پس خمره سیده النساء فاطمة الزهراء و ابو بکر رضی الله عنه آمد و رخصه الله عنه آمده گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فدک عین طایفه
فرمود ابو بکر گفت که شاید من درین باب است انگاه علی که هم الله وجهه و امام من گواهی دادند بعد
از آن ابو بکر گفت که بشهادت مردی در آن ستمگر این نیکوئی منقول است از بهر او در زیارت حضرت
امام محمد باقر که او پرسیدند که ابو بکر و عمر در حق شما چه میگویند که در آن گفت من بخدا ای که فغان نازل گردید
که در آن جبر مردی از حق آگذرند که در آن در حق آظلم نکردند باز زید رخصه الله عنه گفت که اگر نعمت
این امر نزدیک من بود و حکم میکردیم با آنچه ابو بکر گفته که ده است در وصیت و از طغنی که از او پرسیدند که حضرت
علی رضی الله عنه در سهم ذوی القربی چه میگوید که در آن عمل میکرد و بنوعی که ابو بکر و عمر عمل میکردند و کرده
میباشند که مخالفت ایشان کنند و اما عذر فاطمه رضی الله عنها و طلب میراث با آنکه ابو بکر رضی الله عنه حدیث روایت
کرد و گفت که سیده النساء فاطمة الزهراء رضی الله عنها باین بوده باشد که خبر واحد مخصوص قرآن نیت چنانچه
گفته اند پس چون عذر ابو بکر رضی الله عنه در نعم معلوم کردی و عذر فاطمه و طلب نیز و هم شد اشکالی که درین باب
بست و رفع آن بر تو آسان است تا کن درین توجیه که امر مهم ضرورت حدیث بخار که درین مقام
چون مثل است بر کلمات نفیسه که در شهادت قاضی از آن میشود توضیح آنچه بیان کردیم میکنم و آن حدیث را
بخاری نقل کرده از زهری گفته که مالک بن اوس بن الحدثان البصری بمن چنین خبر داد که عمر بن الخطاب
مرطوب بود و بمنزل خود و درین انشای حاجب او بر تار آمد و گفت عثمان بن عبد الرحمن و زبیر بن
رضی الله عنهم آمده اند و از آن در دخول میطلبند عمر گفت ایشان را طلب کن انگاه داخل شدند و سر زد
و با آنجا زدنگ کردم باز میان حاجب آمد و گفت علی و عباس رضی الله عنهما میخواستند پس چون داخل شدند
عباس با عمر گفت رضی الله عنهما ای حکم کن میان من و علی رضی الله عنه و چه چیزیکه خدایتعالی بر رسول رجوع
کرده است از اموال منی بنفیر و حضرت امیر المومنین علی و عباس رخصه الله عنهما نماز عت میکردند و درین
اموال انگاه حضار مجلس گفتند ای امیر المومنین حکم کن میان ایشان و خلاص کن ایشان را از یکدیگر عذر رضی
گفت با رفیق و مهربانی باشد سوال میکنم از شما بآن خدا که آسمان و زمین با و قائم است شما میدانید که
رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که کسی از ما میراث نمیبرد و چه چیزیکه از ما میماند صد است اصحاب گفتند این سخن
رسول صلی الله علیه و آله و سلم است میدانیم باز عمر رضی الله عنه بجانب علی و عباس متوجه شد و گفت سوگند میدهم شما را به
بخدا تعالی که سیدند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنچه حدیث فرموده است گفتند بل میدانیم بعد از آن گفت باز
این امر چنان است که خدایتعالی مخصوص ساخته است رسول خود را صلی الله علیه و آله و سلم و عباس این مال و سکه را با و
شریک ساخته است و این بیت بر خواند ما افاء الله علی رسول من من قبله فاما وجفتم علیه من خیل
و لا در کباب و لکن الله بسلطه رسوله علی من یشاء والله علی کل شیء قدیر یعنی آنچه باز کرده اند

خدا ایتعالی بر رسول خود ازال و ملک ایشان و نصیحت و فی سائنیه پس جاری ساختند و تحصیل اوج
و زشتی یعنی پیاده باین حصار آمدید و جنگ بسیار شد که شمار کشته رسیده باشد و لیکن خدا ایتعالی
بنصرت خود مسلط میآورد و رسولان خود را بر هر که میخواست و خدا ایتعالی بر جمیع چیزهای تواناست از نصرت پناهنده
و غیر آن باز عزم گفت پس بن خالص نشاند از برای رسول صلی الله علیه و سلم خبر آن سوغند چنین بود
که این خانم نبی انصیر را رسول الله صلی الله علیه و سلم خود بخیر و دشمنانند بر آنکه در محله کس را بر شما انصیر کند
بلکه شما اعطای این اموال کرد و منقسم ساخت در میان شما تا اگر این اموال مخصوصه از جمله انبیا باقی است
رسول صلی الله علیه و سلم نفقته سالانیه بیت خود را از این میداد و باقی را میگرفت و در هر صفت مال الله
خرج میکرد و در جمیع ایام حیات بهین طریق عمل نمیکرد تا از اینک ازین عالم رحلت فرمود و بعد از او ابو بکر رض
گفت من مالی بجا نماند رسول الله صلی الله علیه و سلم و با این طریق که او عمل کرده بود و لیکن من اموال قبض کرده عمل کرد و در آن آنچه
رسول صلی الله علیه و سلم کرده و شما نیز هر روز فاکل ای که ابو بکر رض و دین مال با این طریق عمل کرد و خدایتعالی کفر
با او و دین امر بطریق راستی و بخیر و متابعت عمل میکرد بعد از آن والی رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابو بکر رض
دو دو سال این اموال را گرفت و حال آنکه خدایتعالی عالم است با آنکه من دین قول صادق ام مدین امر درست
ام و کما بخیر و متابعت حق بجا آوردم باز شما هر روز دین آمدید سخن شما یکجمله بود و متفق بودید با هم و فو دیگر
تواندی ای عباس میگفتی این مال تصرف دار و در دین و احوال جواب شما داده ام که رسول صلی الله علیه و سلم
فرموده است انا معاشرا لا نسیا ولا نودث ما نرکناه صدقه امیر است که در خیر و عزم آنچه مال دینیم
صدقه است باز در ثانی الحول زمانی که بظاهر من رسیده که این اموال تصرف شما دهم گفتم آنکه ای سید که تسلیم
شما کنم عهد و میثاق خدایتعالی بر شما باشد که عمل کنی بخیر که رسول صلی الله علیه و سلم و ابو بکر رض در آن عمل میکردند
و بطریق آنکه من دین سال عمل میکنم بنابرین شرط این اموال تسلیم شما دهم حال آنکه شما طلب قضایایی چه چیز از من
میکنید که در میان شما بچون عمل کنم قسم بان خدایتعالی که آسمان و زمین امر و قیامت باین حکم که هر
کس ایم عمل کند در آن محو و بگریختن خود که از قیامت قایم شود و اگر عاجز آید از آنکه با این طریق صرف نماید
ز کسبید بمن تا هم شمارا کفایت کند ازین مال را وی زهری گفت که انخیزت بمرده بن زبیر نقل کردم عده
گفت ابوبکر بن اوس راست گفت که من شنیدم از عائشه صدیق رض که گفت از وراج پناهنده رسول صلی الله علیه و سلم
سالم حضرت عثمان را رض فرستادند نزد ابو بکر رض و من خود طلب کردند از نالی که خدایتعالی بر رسول خود
رجوع کرده بود و من آن از وراج را باز رسید ششم ازین طلب و گفتم آیا شما ازین طلب از خدایتعالی نمی شنید
آیا نمیدانید که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده که انودث ما نرکناه صدقه انما یا کل ال محمد من
هذا المال امیر است برده نمیشویم آنچه گذشتیم صدقه است و هر اوش از خیرش نفس خود بود و زیاده ازین
این است از آنکه از وراج پنجم رسول صلی الله علیه و سلم پنجمی که من شنیدم داده ام از آن طلب است که شما

در عهد حضرت علی و عباس صدقه در دست او بود بعد از او در دست امیرالمؤمنین حسن
 بن علی رضی الله عنهما بود و بعد از آن در دست خود میسر می‌انید باز در دست امیرالمؤمنین حسین رضی الله عنه بود و بعد از
 صدقه رسول الله صلی الله علیه و سلم در حضرت خود صرف میکردند و بخاری این خبر را در روایت کرده که سیده
 النساء خاتمه الزهراء و عباس رضی الله عنهما نزد ابوبکر رضی الله عنه آمدند و میراث خود را از زمین فدک در حقش
 که از رسول صلی الله علیه و سلم مانده بود طلب کردند آنگاه ابوبکر بفرمود گفت که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم
 که میگفت که انورث ما ترکناه صدقه انما یا کل آل محمد هذا المال بخداے سوگند که
 پرستش در میان نمودن بقربانت خود است تا لکن در حدیث و حدیث سابق تا معلوم شود حقیقت
 آنچه ابوبکر فرمود درین ماده بغنیصل آورده است بنابر آنکه تاریخ امیرالمؤمنین علی و حضرت عباس رضی الله عنهما
 و بنا بر ایشان هر دو متفق بودند درین که این مال غیر میراث است و الا اگر چنین نبودی با هم محاصمت میکردند
 چرا که عباس و اسهم خود بود و حضرت علی و اسهم خود بطریق میراث و بنابر این احتیاج در دستند پس صحبت
 ایشان جهت آن بود که مال صدقات بود و بر یک از ایشان میخوردند که مثولی آن امر باشد لهذا عمر فرمود
 اصلاح کرد میان ایشان بعد از آنکه مبین ساخت از برای ایشان و تمام احضار مجلس که از آنجا بر عیبه
 منتهی بود و در حدیث کلا نورت ما ترکناه صدقه حضرت علی و عباس رضی الله عنهما قائل شدند و اعتراف نمودند
 باینکه از رسول الله صلی الله علیه و سلم این حدیث شنیدم که آنگاه عمر فرمود بعد از آنکه اثبات کرد که میراث نیست
 تصرف ایشان و او ثابت رسول الله صلی الله علیه و سلم دست ابوبکر رضی الله عنه در آن عمل کرد
 و ایشان باین طریق قبول کرده تصرف شدند و نیز عمر رضی الله عنهما مبین ساخت که ابوبکر باین طریق عمل نموده و آن
 صواب و نیک خواه و تابع حق بوده است و جمیع صحابه رضی الله عنهم که حاضر بودند خصوصاً حضرت علی و حضرت
 عباس رضی الله عنهما تصدیق و می‌نمودند و بعد ازین بیان و فهم کرد درین احادیث که مذکور شد منکر ادوات
 که هیچکس بر این نیامد پس اگر در عمر گمنی که هنوز در عدم ارث است باقی است گوئیم اگر این عقیده داشتند
 باشی که این اموال میراث بوده و صدقه نبوده لازم میشد بر تو از تعجب حضرت علی بر عباس رضی الله عنهما
 و در تصرف جمیع آن بلا مشارکت عباس آنکه اثبات ظلم کنتم از برای علی رضی الله عنه زیرا که بر تقدیر میراث
 بوده باشد عباس رضی الله عنه معین خواهد بود از آن اموال و هرگاه که معین بوده باشد حضرت علی رضی الله عنه
 چگونه جایز است که جمیع را تعجب کند بر عباس و از وی تا زمان وفات تصرف نشود و بعد از آن
 در دست اولاد و بطن بعد بطن بوده باشد و در دست عباس رضی الله عنه چیز ازین اموال نبود
 باشد و چون جایز نیست که ظلم از حضرت علی رضی الله عنه متصور نیست پس تصرف ایشان درین اموال مخصوص
 بمشارکت نبی و عباس رضی الله عنهما و غیر از این حکم صحیح است بر اینکه اموال صدقه است ارث نیست و الا لازم می
 آید عصیان و فتنه بر حضرت علی و حال آنکه ایشان اتقی و اظهر و محصور اند از آنکه این نوع نیست

با ایشان توان کرد و حاشا ششم حاشا من ذلک بلک ایشان نزد در و نهض و نحو هم معصوم اند و هم از ایشان
 متصو نیست ازین جماعت پس حضرت علی و ذریت او چون بکسی این احوال مخصوص نشدند و عباس بنی امیه عنه
 و ذریت او را وصل نداد. معلوم شد که ایشان قائل اند درینکه این احوال صدقه است میراث نیست و این عزیز
 مدعی است و ویسلی دیگر برین مدعی آنکه ابو بکر صدیق بمجمیع از وراج رسول الله صلی الله علیه و سلم
 مانع کرد ازین مخصوص نبود این شیخ بحضرت سیده النساء طاہرہ الزہراء و عباس بنی امیه نهاد اگر غرض او
 این بود که ملاحظه جانب کسی کند بعضی از مخصوص و ممتاز سازد بدین احوال طایفه اولی واجب بود چون او را
 مخصوص ساخت اصلاً چیزی از اذن احوال او عطا نکرد معلوم شد که او بر حق متصرف شده است و از اذن
 بهم طاعت کننده بنی امیه رضی الله عنه و ایضا مال کن در تقریر عمر مر علی و عباس را و حضرت علی را
 بحديث الانورث و تقریر عایشه رضی الله عنها مر اجماعات مؤننین را همین حدیث و آنکه هر یک را از ایشان گفت ایامینید
 یعنی شما نیز علم باین حدیث دارید و این از عبارات ظاهر شد که ابو بکر رضی الله عنه نسبت بر ویت این حدیث بلکه
 امهات مؤننین را و عباس و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد رضی الله عنهم همین بر ویت است که رسول
 صلی الله علیه و سلم این حدیث فرمود لیکن فرمود شد باینکه اول آن حضرت را خبر شد و باینکه ابوبکر صدیق
 ابوبکر منصرف شد و دانستند که ابوبکر از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده اند پس صحابه بمعمل بر ویت ابو بکر رضی
 تنها نگردیدند اگر چه همین قدر کافی است و کمال کفایت دارد بلکه مملو شده اند باین بر ویت و آنچه منتظم شد
 بآن علم فاضل و اکابر ایشان چنانچه مذکور ساختیم پس بنابرین تقریر ظاهر شد حقیقت آنچه ابو بکر رضی الله عنه
 کرده هیچ وجه در آن شک نیست و آنکه این حکم صحیح است که چه شایسته و تعجب و محال است
 بآن نیست که کسی مخالفت این می کند و او را درین امر منسوب بخلاف سازد آن کس یقیناً کاذب و معاند
 و حق و محال است و خدا تعالی اتمامی بشان او و قبول او و دیگر داند و او را محافظت بخوابد که در دهر و او
 نخواهد زد و ملاک شود همیشه که حق تعالی همه را سلامتی در عقل و دین و روزی کند بمنزله اگر کسی گوید که
 ابو بکر امهات مؤننین را در حجره پاک داشتند ایشان گذشت و حال آنکه منرا و ازان بود که صرف فقر و کسالت
 فک و صرف فقر میکرد و دیگر آنکه چگونگی تجویز کرد و ابو بکر رضی الله عنه را با رسول الله صلی الله علیه و سلم فرزند
 کنند که خدایتعالی فرموده است کانت خلایا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و دنیا ید و رفاه با
 پیغامبر گر آنکه اذن داده شود و دیگر آنکه ابو بکر رضی الله عنه چنانچه مشهور است پیغامبر صلی الله علیه و سلم حضرت
 علی را و آنکه می گفت که این احوال صدقه است و بر حضرت امیر المؤمنین علال نیست و دیگر آنکه ابو بکر
 عمر رضی الله عنه سال ده هزار در سهم بجائید و خصمه میدادند و عطای این مبلغ بجائید و حضرت رضی الله عنه منرا
 کرده اند که بطریق جانب و در خود خصل و از انانی و در شایسته بطریق زیادتی از انفعالتی که در تشریف
 صلی الله علیه و سلم از مال ذلک و غیر آن از برای هر کس ترتیب و تقنین نموده بودند و بر تقدیر نظر بغیر

این حدیث در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است

اعتدال مرعیست تا ند جواب از سوال اول آنکه این مجرای ملک ایهات مؤمنین بود ایشان
اختصاص یافته بقول خدا تعالی وَ قَدْ كُنْ فِي بَيْتٍ يُكُونُ فِيهِ مَا يَرِىْدُ اَيُّ زُنَانٍ يَبْعَثُ رَسُوْلًا عَلَيْهِ سَلَامٌ
در خانه های خوش یا آنکه رسول الصلی الله علیه و سلم در ایام حیات خود تقسیم کرده باشد این مجره ها یا بازواج خود
بنابرین اخراج از خانه های خود و تجویز کرده چنانچه فاطمه رضی الله عنها را مقرر داشت در ساحتخانه و تجویز اخراج
او نه کرد با کمال صحت و وقت آن بود که این خانه را در دست دے بود و دلیله دیگر آنکه ازواج رسول
صلی الله علیه و سلم در حکم زنان بودند که عدت از و اج مے دارند چرا که حرام بود ایشان را بعد از رسول
صلی الله علیه و سلم تزویج بلکه چنانچه زنان مے و در عدت از و اج باشند حرام است مزاجبت ایشان بجای
هرگاه که ایهات المؤمنین در حکم عدت بوده باشند اخراج ایشان از مسکن جائز نیست بنابرین رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود ما ترکته بعد نفقة نسائی و مؤنن عیالی فهو صدقة آنچه گذشتیم بعد از
نفقة زنان از شوهر و کات صدقه است شش نفقة صحیح است و آنچه نفقة جواب از سوال دوم آنکه
مجره عائشه صدقه بخون ملک او بود و مخصوص با و ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه از و از آن حکایت
و صیت کردند که ایشان را در آن جادفن کنند و بنابرین عمر بن با آنکه در ایام حیات از عائشه صدقه
نخواست و صیت کرد که بعد از موت من یک نوبت دیگر از عائشه سه خصلت طلب نماید چرا که محترم
در ایام حیات من از من چنانموده باشد و رضا داده باشد و نیز میگویم همچنانکه راوی رسول صلی الله
علیه و سلم در حین حیات قرار گرفته بجز در باب حج و خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم ترا بعد از آن پس
که در آن باب همان صلحت بدین پس حکم آنکه ایشان منصفی در آن دیده باشند که خود را انجام دهند
تا دفع وزن ظلمه و مثال ایشان از آن مکان شریف شود و باصلاح دیگر درین بوده باشد که مانند منم یا
آنکه رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را رخصت داده باشد در ایام حیات یا اشارت مے بآن کرده
باشد و مثل قصه پیر ارس و نهادن سنگهای سجد قبا و غیره یا چنانچه بآن اشارتی شد و نیز رسول
صلی الله علیه و سلم اشارت فرموده است با آنکه مکان ابوبکر و عمر از همه مردان بنزدیکترند علامت
و مکان و ازین جهت علی بن ابد بر عمر زمانیکه بر سریر بود گفت یا رسول الله انی کنت
لا ارجو الله ان یجعلک مع صاحبیک کافی کنت کثیرا اسمع من رسول الله یقول
کنت انا و ابوبکر و عمر و ذهب انا و ابوبکر و عمر یعنی رحمت کند خدای تعالی ترا امیدان
دارم که خدا تعالی ترا بار رسول الله و ابوبکر رفیق گردانند هر آینه بسیار شنیدم از رسول صلی الله علیه و سلم
که میگفت بودم من و ابوبکر بنف و عمر بنف و از من و ابوبکر و عمر منم پس امید دارم که خدا تعالی ترا رفیق
ایشان گرداند و لیس و دیگر برین جواز آنکه حضرت حسن رضی الله عنه وصیت کرد که مرا در دفن رسول
صلی الله علیه و سلم نزد ایشان دفن کنی و نگاه مردان و غیر آن منع کردند اگر جائز نبودى حضرت امیر

بجز بزرگوار و سید این جوابی که ایشان از جانب امام حسن جواب میدهند جواب است جواب
از سوال سی و نهم آنکه ابو بکر رضی الله عنه شمشیر و شتر بطریق صدقه بعلی المرتضیٰ داده بود بلکه رسول
الله صلی الله علیه و سلم وصیت کرده باشد و قتال است که بطریق عاریت با داده بود یا جیست آن داده
باشد که در جهاد آن استعانت نماید و او از دیگران امتیاز نمود و بواسطه زیادتی بر غیر جماعت عظمی
و محملست که دیگری خریده باشد و منتقل شده باشد بحضرت علی کرم الله وجهه یا اگر صدقه تقبله بر حرام
نموده آبروی که در دست خلفای بود از مشرکات صلی الله علیه و سلم بود بلکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
آنرا بحسب بن زبیر بخشیده بود که تصدیقه بآنست سعاد و روح آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته بود و
معاویه از کعب بن زبیر خرید نمود و خلفاء از ابی بکر بر دو جواب این سوال چهارم آنکه تعلیم
حرمت امهات مؤمنین رضی الله عنهن واجب است و جواب آن بر امام بطریق اولی است و این
اقرارش وقتی برایشان می آید که عایشه و حفصه از میان سایر امهات مؤمنین مخصوص می سازند و
حال آنکه چنین نبود بلکه ابو بکر و عمر رضای از براس هر یک از امهات مؤمنین همین تقدیر بعلی تعیین کرده بودند
آنکه هر یک از این دو نفر بطریق اولی فرمود پس چنان بایشان عتباری متوجه شود و حاشا هم الله
ذلک بلکه عایشه رضی الله عنها در ایام خلافت حضرت علی رضی الله عنه طلبی دادی نمود و از وی التماس کرد که از اجابات ما
باین قدر وفا نمیکند در رعایت این چیزها زیادتی کن حضرت علی گفت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما میداده اند
بر آن چیزها زیادتی نکنم و قویترین دلیل که دلالت بر آن که حضرت علی رضی الله عنه تقاضا داشت که مشرکات
پیغامبر صلی الله علیه و سلم میراث داده باشد و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما ظلم کرده اند است که چون علی رضی الله عنه بخود جلوس
فرمود و مشرکات پیغامبر صلی الله علیه و سلم از اراضی و غیره آن تمام در دست او بود و تخیر فرمود بین چیز
از آنچه ابو بکر و عمر رضی الله عنهما داده بودند و همه آنها را همان قاعده قرار داده بود و از براس او داد و عباس و
امهات مؤمنین، چه چیز از این اموال مشرکات تعیین نداشت و از جهت فرزندان خود از فاطمه الزهرا
بطریق میراث حصه و نصیب از آن اموال قهر رند داشت پس حضرت علی رضی الله عنه موافق بوده است به عقیده
ابو بکر و عمر رضی الله عنهما درین باب همچون باقی اصحاب رضی الله عنهم و بدینکه قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
نحن معاشر الانبیاء کالتورث معارضه نمیکند بآن قول خدیجه علی و و سرش سلیمان آورد
یعنی میراث برادر سلیمان از داد و علیها السلام و بنقول ظاهر مناقص قول رسول است که فرمود
اجماعت بجهنم بران میراث برده نمیشویم و خدیجه علی فرموده است و در سرش سلیمان را و در من
الوافه بیان میخورد است که قول خدیجه علی و در سرش سلیمان را و در معارضه حدیث رسول نیست بزرگوار
مرا دان و درست آنست که امثال آنست بپای آنکه سلیمان هم مخصوص شد بمراث با آنکه نوزده برادر و دیگر
داشت و اگر مرا ازین وارثان بود و سلیمان مخصوص نشدیدی بلکه همه بر او دان تقسیم میکردی

سلیمان از فاطمه زهرا داشت و سرش سلیمان

و سوف کلام علمنا منطلق الطیر و او تینا من کل شے مشعر است بر آن چرا که سنی است که بنوعی
 شدید گفتار مرغان را و عطا کرده شدیم هر چیز که محتاج بودیم آن و این دلیل ظاهر است بر آنکه
 که مراد وارث سلیمان بنو و مر ملک را بلکه علم است و در چند آیات از آیات قرآنی وارث علم است از آنجا
 قول خدا تعالی است ثم اوردنا الكتاب الذین اصطفینا یعنی تاخیر کردیم نزول قرآن
 را از کتب سابقه که میراث دسیم بنندگان برگزیدگان خود را از اول صحاب تو و کسی که بعد از ایشان
 باشد از هست تو و از آنجا که خلف من بعد هم خلف و در ثلث الکتاب یعنی از عقب صلحا و ابد پس
 آیند چنان که میراث گرفتند تو نیست یعنی علم آنرا یا موافقت از پدران خود و همچنین حدیث معارضه نیست
 با قول خدا تعالی فلبی منزلک و لیتایر شیخ زیر که حق است راجع است که ذکر یا از حق تعالی
 استدعای نمود که عطا کن بمن فرزند که متولی آور دین باشد از روی استحقاق میراث علم و هست
 بعد از من پس مراد باین وارث علم است و هر گاه مراد علم بوده باشد معارضه بنی حدیث نمیکند و دلیل آنکه
 مراد از میراث علم است قول خدا تعالی در صدر بنی است وانی خفت الموالی مژ و دلش
 که حکایت از ذکر یا می کند که میگفت من می ترسم از بنی اعمام و عصبیات خود که بعد از من ضلوع
 سازند علم و دین را و دلیل دیگر برین دعا بقیه است و میراث من ال یعقوب یعنی تا آنکه فرزند
 یعقوب میراث برد و ال یعقوب پسران یعقوب اند که نبی بودند صلوات الله علیهم و علی بنی و وارث
 از ایشان غیر نبوت و علم چیست و بچگونه بوده یا آنکه از ذکر یا علیه السلام کس حکایت نکرد که او را
 مالی بوده و طلب ولد از براسه این کرده که از و میراث ال برد و اگر مسلم داریم که او را مال بوده
 میگویم نبوت این معنی را با می کند زیرا که غرض از ولد را حیاء و نام ولد است و ذکر او بدعا و کثرت سودا
 است و لیکه طلب ولد از براسه چیز که دیگر غیر ازین مذکور است کند بدعای اگر او را ولد حاصل
 نشود می باشد طول و مذموم پس باین دلایل و محشده که مراد ازین میراث درین آیات مذکور میراث
 علم و نبوت است نه مال و آنچ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که از نبیای کسی میراث خبر دهم و ازین میراث
 مال است نه علم است پس این است باین حدیث معارضه نمیتواند کرد و الله علم بالصواب شکی نیست
 زعم کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم نص اجمالی کرد در خلافت علی کرم الله وجهه و میگوید که می بینیم
 بعد از کلمه که نص علی ظاهر بوده باشد اگر چه باین سیب یا شد آن نص زیر که عادت رسول الله صلی
 الله علیه و سلم این بود که هر گاه که از مدینه بیرون میشد که را خلیفه می ساخت تا مر دم بی ترس و حاکم
 باشد و هر گاه که در حال حیات بی خلیفه مردم را می گذاشت بعد از وفات بطریق اولی جواب
 این شبیه بی سوط گذشت و بعد از آن و از آنجا که جواب است که رسول صلی الله علیه و سلم
 بعد از حدیث معین است زیرا که این است که صحاب رضوان الله تعالی عنهم اجمعین هر قیام خود نمیکند

و مبادرت بان خواهند کرد چنانچه ایشان مصوم بودند از خطائی که لازم می آید از عدم قیام ایشان
 باین امر و ازین جهت بود که در بسیار از مقامات نفی نفرموده و بر آن مجتهدین صحابه و فاضل ساخت
 یا آنکه میگویم که عدم نفس حلی معلوم است قطعا و یقینا چرا که اگر نفس بودی پنهان کردن آن ممکن نبود
 بود بلکه خواهند که نقل میکرد چرا که از نفس و زیات دین بود و دیگر اگر نفس حلی و راده حضرت علی بن ابی طالب
 بان نفس منع غیر میکرد همچنانکه ابو بکر با آنکه ضعیف بود از علی بن ابی طالب را میگردید و بخیار کلامی
 من قدرش و نهضت اطاعت او کرد و ترک امامت و غیره کرد و بدو هر دو از خبر واحد
 پس چگونه متصور است نفس حلی و باب خلافت علی و حال آنکه علی بن ابی طالب در میان قومی بود که اطاعت
 خبر واحد نکرد و در امر امامت و در صلابت در دین بمرتبه اعلی بودند بدلیل آنکه نفس و دل خود را
 در راه دین صرف میکرد و در هاجرت از وطن و دل خود می نمود و در فرزندان و پدران و برادران
 خود از جهت نصرت دین قتل میرسانیدند و اگر نفس حلی بودی هر جهت نیست ساخت با آنکه هیچکس از مهاجران و انصار
 در وقت نزاع و امامت نیگفت که چرا در امامت نزاع میکنید و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فلاس فی این مبین ساخته است اگر کسی زعم کند که علی رضی الله عنه با اصحاب گفت و نفس ظاهر ساخت
 اما اصحاب اطاعت آن نکردند گوئیم بخش که این نعمت کما جابل و یا اگر اوست و یا کاذب معاند که منکر بهیست میشود
 پس سخن و الفتفات نباید کرد و اما حدیثی که بعد از این خواهد آمد در فضل و فضائل امیر المومنین علی رضی الله عنه که در
 و خدا تعالی را حمد و ثناء کرده بعد از آن گفت سوال میکنم و سوگند میدهم بخدا تعالی کسانی را که حاضر بودند
 روز خیم غدیر که بر خیزد و گوئیم و بدین خدا تعالی و بر خیزد از جای خود کسی که بخیر داده شد و یا چنین
 بمن سید بلکه کسی بر خیزد که شنیده باشد از رسول الله صلی الله علیه و سلم و فهم کرده باشد از کلمات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم انگاه بفرموده صحابه و در و آتی منی صحابه بر ناستند بعد از آن حضرت امیر المومنین
 علی فرمود که آنچه در آن روز شنیدید بگوئید صحابه جذبی که بعد از این خواهد آمد و بهیست کردند از جمله آن حدیث
 این بود من گفتم مولا فیه لمؤکده حضرت علی بن ابی طالب تصدیق آن نمود و فرمود و این را هم انجید
 بگفت که بعد از آنکه خلافت او منتقل شده بود و غرض او از حدیث این بود که مردم بان شکر شدند و
 نصرت و معاونت او بفرمودند و آنکه این حدیث میفرمود در وقتی که مهاجر و انصار در خلافت سخن
 میگفتند و دلیل بر آنکه حضرت علی بن ابی طالب خلافت خود را بر مردم و بهیست از فضل است
 چنانچه از احمد و نزار ثابت شده که امیر المومنین علی بن ابی طالب در میان مردم و صحابه کرد و گفت سوال میکنم و سوگند میدهم
 بخدا تعالی کسانی را که روز غدیر حاضر بودند تا آخر حدیث چنانچه گذشت ششم آنکه زعم کرده
 اند که نفس تفصیلی بخلایف حضرت علی بوده و انقول خدا تعالی است و الولا رحمہم و ولی
 بعضی چنانکه اسنی این بیت نیست که اتر با و خویشان میراث بر ند بعضی از ایشان از بعضی

تأیید از حدیثی که در آن است
 کلمات حضرت علی بن ابی طالب

اولی و تنب اند و میراث بر دین از بیگانگان و این آیت عامست در خلافت و در غیر خلافت و حضرت
علی از انقاری رسول الله است پس خلافت اولی است از دیگران جواب این شبهه منع عموم است
یعنی این آیت عامست در خلافت و غیر آن بلکه مطلق است پس این خلافت نباشد و فرق بسیار
میان مطلق و عام زیرا که عموم مطلق بر سبیل لیهست و عموم عام بر سبیل عموم است و بهر جهت که زعم
کرده اند که از جمله نقل تفصیلی که مخرج است خلافت علی رضی الله عنه قول خدا می شود و اما ولایت که الله
و رسول و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون ترجمه آیت
است که جز این نیست که درست است اما بحقیقت الله تعالی و فرستاده او و آن کسانی که ایمان آورده
اند آنانی که با سبب میدارند نماز را برین اند که و هم را کون حال است از یوتون یعنی زکوة میدهند و در
مالیات نماز غایت حرص که در احسان یا در دعای زکوة دارند شلعه و در فرض زعم کرده اند که ولی
باینجه اولی تصرف است مثل ولی هبی یعنی دوست و یاری کننده در لعنت هیچ معنی دیگر غیر ازین
دوستی ندارد و در تیهام ناصر که یاری رسیده باشد مراد نیست چرا که نصرت عامست هر مومنی را نصیر
قرآن که میفرماید و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء لبعض یعنی مومنان مردان و
زنان بودند بعضی از ایشان نصرت میدهند بعضی دیگر را و چون عامست مراد جمیع مومنان را نصیر
میباشند که منحصراً بشد بر مومنان موصوف بصفت مذکوره پس تعیین است که ولی در تیهام
مستصرف را بود باشد و آن امام و اجماع اهل تفسیر بر نیست که مراد به یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم را کون حضرت علی است و غیر نیست زیرا که سبب نزول آیت است که سیاقی سوال
کرد و علی المرتضی را ولی المرتضی در رکوع بود و انگاه خاتم خود را سیاقی داد پس آیت نص است در اهت
علی رضی الله عنه جواب این شبهه آنکه جمیع ایشان را میگویند ممنوع و دلیل برین مدعا ندارد و
این قول از ایشان محض تخمین و گمان است زیرا که معنی ولی اصر است و اگر بمعنی اولی تصرف در
امور باشد مگر کم لازم می آید که حضرت علی در زمان حیات رسول الله اولی تصرف باشد و در بیان
اینجه هیچ شک نیست و اما آنکه زعم کرده اند که اجماع شده است بر آنکه مراد بالذین امنوا آنرا غیر
علی است نه ابو بکر آن نیز کذب و افسوس است چرا که ابو بکر هم در خلافت در جمیع الذین امنوا و یقیمون الصلوة
بوسط آنکه چون جمیع درین آیت گم شده است حمل بر واحد کرد و مشکل منقول آیت در حق علی
منافی آن نیست که شامل غیر او نباشد از زمانی که جایز است مشارکت ایشان با علی المرتضی درین
از دعوی اجماع مفسرین بر آنکه این آیت در حق علی نه باطل است زیرا که حسن بصری که جلالت و امانت
او در میان بهترین ظاهر است برین رفته است که این آیت عامست در میان جمیع مومنان و
موافق آن معنی است آنچه روایت کرده از حضرت امیر المومنین علیه السلام رضی الله عنه که از رسول کرده

این است در همان حضرت علی رضی الله عنه و در شان غیر او فرمود حضرت علی از جمله مؤمنان است و بعضی از مفسرین را قوی است درین که مراد به الذین الامنوا هم ابن اسلام و صاحبان دست و بعضی دیگر ایشان توکی دارند که مراد عباده بن صامت است که نیز از بنی حبت از بنی بنو کندهان خود از یهود و عکرمه گفته که حافظ علوم و مولای نرجهان قرآن عبد الله بن عباس بود و گفت که است نازل شده در شان ابو بکر پس در هر کس اجماع که درین باب کرده اند باطل باشد و دلیل دیگر بر آنکه ولی یعنی ناصر است آنست که اگر حل کنم بر ایشان زعم کرده اند آنست با قبل و بعد خود مناسب نیست و زیرا که ولی در قول خدایتعالی لا تتخذوا الیهود والنصارا اولیاء که بعد از است حضرت است بعضی حضرت است پس حلی است که در میان رویت است یعنی امر کرده اند که اولی آخر کلام مناسب و ملائم یکدیگر است و در معنی نیز خلل نشود و شایسته از و هم زعم کرده اند که جمله تفصیل صریح است بخلاف است امیر المؤمنین علی که رسول صلی الله علیه و سلم در وقتیکه از حجة الوداع بازگشت و رسید بغداد رخ که موضع است و بعضی میقات اهل شام است صاحب جمع فرمود و گفت السمت اولی بکرم من انفسکم ثلثا ایاسن شبا و و نیز از انفسهای شما و این را اگر ساخته نه نوبت فرمود و صاحب تصدیق کرده گفتند بی یا رسول الله دست علی رضی الله عنه و اینده گفت من کنست مولا فعلی مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و لخذل من خذله و اذ الحق مع حدیث ذات هر کس که من مولا ای اویم علی رضی الله عنه مولا ای دوست بار خدا را نصرت ده کسی را که او نصرت دهد علی رضی الله عنه را و عداوت کن کسی که او عداوت کند او را و دوستداری را که او دوستی او را و غضب و خصم کن کسی که در غضب کند او را و نصرت ده کسی را که او نصرت دهد او را و خوار کن کسی را که او خوار کند او را و حق را با و گردان ساز و در هر جای که بوده باشد پس نعم شیعه و روفض آنست که معنی مولا نصرت است و هر ولایتی که رسول را صلی الله علیه و سلم بر مؤمنان است حضرت علی رضی الله عنه را نیز نصرت بدیل قول رسول صلی الله علیه و سلم السمت اولی بکرم من انفسکم و اگر معنی ولی ناصر بودی احتیاج نبود که صاحبان جمع کنند جمل اینکار را این دعائی از براس علی کرم الله وجهه چرا که مولا یعنی ناصر کسی میباشد پس در این نوع دعای حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده مگر بر اسامی محصور که اطاعت او فرضی باشد پس این نص صریح صحیح باشد در خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جواب این شبهه که قوی ترین شبهه های ایشان است محتاج است بمقدمه و آن مقدمه بیان حدیث و رواة آنست و بیان آنکه حدیث صحیح است و مشکوک در آن نیست و جمعی کشید از محدثین مثل ترمذی و نسائی و احمد بن حنبل روایت کرده اند شانزده صحابه و دیگر روایت از احمد بن حنبل که سی صحابه این حدیث را از رسول

در این حدیث از مفسرین را قوی است درین که مراد به الذین الامنوا هم ابن اسلام و صاحبان دست و بعضی دیگر ایشان توکی دارند که مراد عباده بن صامت است که نیز از بنی حبت از بنی بنو کندهان خود از یهود و عکرمه گفته که حافظ علوم و مولای نرجهان قرآن عبد الله بن عباس بود و گفت که است نازل شده در شان ابو بکر پس در هر کس اجماع که درین باب کرده اند باطل باشد و دلیل دیگر بر آنکه ولی یعنی ناصر است آنست که اگر حل کنم بر ایشان زعم کرده اند آنست با قبل و بعد خود مناسب نیست و زیرا که ولی در قول خدایتعالی لا تتخذوا الیهود والنصارا اولیاء که بعد از است حضرت است بعضی حضرت است پس حلی است که در میان رویت است یعنی امر کرده اند که اولی آخر کلام مناسب و ملائم یکدیگر است و در معنی نیز خلل نشود و شایسته از و هم زعم کرده اند که جمله تفصیل صریح است بخلاف است امیر المؤمنین علی که رسول صلی الله علیه و سلم در وقتیکه از حجة الوداع بازگشت و رسید بغداد رخ که موضع است و بعضی میقات اهل شام است صاحب جمع فرمود و گفت السمت اولی بکرم من انفسکم ثلثا ایاسن شبا و و نیز از انفسهای شما و این را اگر ساخته نه نوبت فرمود و صاحب تصدیق کرده گفتند بی یا رسول الله دست علی رضی الله عنه و اینده گفت من کنست مولا فعلی مولا اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و لخذل من خذله و اذ الحق مع حدیث ذات هر کس که من مولا ای اویم علی رضی الله عنه مولا ای دوست بار خدا را نصرت ده کسی را که او نصرت دهد علی رضی الله عنه را و عداوت کن کسی که او عداوت کند او را و دوستداری را که او دوستی او را و غضب و خصم کن کسی که در غضب کند او را و نصرت ده کسی را که او نصرت دهد او را و خوار کن کسی را که او خوار کند او را و حق را با و گردان ساز و در هر جای که بوده باشد پس نعم شیعه و روفض آنست که معنی مولا نصرت است و هر ولایتی که رسول را صلی الله علیه و سلم بر مؤمنان است حضرت علی رضی الله عنه را نیز نصرت بدیل قول رسول صلی الله علیه و سلم السمت اولی بکرم من انفسکم و اگر معنی ولی ناصر بودی احتیاج نبود که صاحبان جمع کنند جمل اینکار را این دعائی از براس علی کرم الله وجهه چرا که مولا یعنی ناصر کسی میباشد پس در این نوع دعای حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده مگر بر اسامی محصور که اطاعت او فرضی باشد پس این نص صریح صحیح باشد در خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه جواب این شبهه که قوی ترین شبهه های ایشان است محتاج است بمقدمه و آن مقدمه بیان حدیث و رواة آنست و بیان آنکه حدیث صحیح است و مشکوک در آن نیست و جمعی کشید از محدثین مثل ترمذی و نسائی و احمد بن حنبل روایت کرده اند شانزده صحابه و دیگر روایت از احمد بن حنبل که سی صحابه این حدیث را از رسول

صلی اللہ علیہ وسلم شنیده اند و گواهی داده اند در امام خلافت علی کرم الله وجهه زمانی که بوضع حق خلافت و بسیار
از همانند این حدیث صحیح است حسن و قول آنست که میگوید که این حدیث صحیح نیست و آن کسی که روایت
انجدریث میکند باین طریق که حضرت علی در آنوقت درین بود طاعت الیه نیست زیرا که ثابت شده که حضرت
علی درین بازگشته بود در آنوقت و حج بار رسول صلی اللہ علیہ وسلم گذارد و همچنین قول دیگر که گفته اند
اللهم وال من وکلاه درین حدیث زیاد است است از قول مردود و موضوع است لیکن آنچه شیعه
ازین حدیث زعم کرده اند که در نص خلافت علی است از چند وجه مردود است و بیان این وجه چون
محتاج الیه است نخواهم کرد و اگر بطول انجامد از مائل در آن غافل مباش و جاهل از وجه آنکه فرقی بین
متفق اند بریک چیز یک است لال خلافت و امامت بآن میکنند می باید که این متواتر باشد و حال آنکه این
خبر متواتر نیست بلکه در صحت این حدیث چنانچه گذشت خلاف کرده اند و طاعتان در صحت آن جمیع از عدل
مراجع الیه اند از آنکه حدیث مثل ابی داود و سجستانی و ابو حاتم رازی و غیر ایشان پس انجدریث با آنکه از احادیث
در صحت آن نیز اختلاف کرده اند پس چگونه جایز است ایشان را مخالفت چیز که متفق اند بدان از شرط
تواتر و احادیث است نمایند و حدیثی که با اتفاق همه صلاحیت حجت ندارد و بواسطه عدم تواتر حجت خود
سازند و از کتاب این مخفی نمودن نیست که تناقض و شکم که هیچ چیز از اسباب ترجیح بآن نیست وجه
دوم از وجه رد آنکه مسلم ننیدارم که معنی امام و مولی تصرف است بلکه معنی او دوست و ناصر است
زیرا که مولی شتر اک دارد و میان چند معنی محقق و متحقق و تصرف در امر و ناصر و محبوب و در هر یک این
معنی حقیقت است و تعیین بعضی از معانی مشترک را بلیک که مقتضی آن باشد حکم معتد نیست و تعیین
در جمیع مفهوم نیز جایز نیست زیرا که مشترک لفظی است باین طریق که وضع او متعدد شده بحسب و معانی پس
در او خلاف است و نزد مجرور و صولین و علماء بیان و در استعمال نهضای نیز آنست که عام در جمیع معانی
نیت با آنکه تعیین مائل شویم چنانچه مذکور است جمعی دیگر است یا بنا بر آنکه مشترک معنوی باشد باین طریق که وضع
باشد از برای قدر مشترک و آن قرب معنوی است و ما خود از ذولی بفتح داد و سکون لام بواسطه
او هر یک از معانی مذکور با وجود این حال در صورت که از ما سخن نیست تعیین حاصل نشود زیرا که
متفق نیست اراده هر یک از متفق و متحقق و چون این اراده متفق است متعین اراده بعضی است و
چون ما و ایشان هر دو متفق ایم صحبت اراده حب بکسر حاجت دوست چه که حضرت علی سید حبیب
است پس اراده این مخفی متعین باشد لا غیر با آنکه مولی معنی امام معنویت و نیاده است و لغت
در در شرح ظاهر است و اما آنکه در لغت نیاده زیرا که بحکس از آنکه عربی ذکر کرده است که متعلق
انفعاله باشد و قول خدا تعالی ما ویکم اللادھی موکلمه بمعنی مقرریم معنی جاس قرار گرفتن
شما ای کفار نارست ای مولای شما بمعنی ناصر کم و این مبالغه است و معنی نصرت یعنی جاسی شما

انش و سب و دوستی و معاودت نذر اید غیر شش که حمد و معاونت شما خواهد بود و چنانچه در باب مبارک میگویند
 اگر کسی بگوید تو شش شکر است که بی زاد و بی تو شش است و نیز استعمال آن است از آنکه فعل یعنی افعال او باشد
 چرا که در استعمال علی بن کذا میگویند و مولی بن کذا میگویند و همچنین در اضافت اولی الرعین میگویند
 و مولی الرعین میگویند آنکه قبل ازین گفته که از جمله معانی مولی یک تصرف در امور است نظیر بر و است
 است که بعد ازین خواهد آمد یعنی من کنت ولیه و لفظ مولی در استعمال و باین معنی منظور نیست پس حضرت
 رسول صلی الله علیه و سلم از انس بر روایت حضرت علی قناب از جنس و دشمنی با دوست و باین عبارت
 اول فرموده تا دلالت بر شرف علی زیاده شود و در مصدر حدیث است اولی کم سه نوبت فرمود تا
 شوق و رغبت ایشان بر قبول زیادت شود و از جهت همین مصدر به ماساخت و دلیل بر آنکه ما
 اکتیم است که رسول صلی الله علیه و سلم درین خطبه رغبت بر محبت المہدیت و تشکک ایشان بدلیل
 عموم فرموده باین حدیث و بر حضرت علی بدلیل خصوص و لفظ که ابتدا در حدیث بآن فرموده است
 نیز شعر باین معنی است و لفظ حدیث نزد طبرانی و غیر او بنده صحیح است که در خم غیری در زیر و زنا چند
 خطبه فرموده گفت ایها الناس انه قد بنانی اللطیف الخبیر انه لم یعمد نبی الا انصف
 عمر الذی یلیه من قبله و انی لا ظن ان یوشک ان ادعی فاجیب فانی مشولون
 فماذا انتم قائلون قالوا نشهد انک قد بلغت و جمعدت و نصحت فجزاک الله
 خیرا فقال الیس تشهدون ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و ان حجة
 حق و ناره حق و ان الموت حق و ان البعث بعد الموت حق و ان الساعة آتیة لا
 ریب فیها و ان الله یبعث فی القیور قالوا بلی نشهد بذلك قال اللهم اشهد ثم
 قال یا ایها الناس ان الله مولائی و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم فمن
 کنت مولا فهذا مولا یعنی علی اللهم و ان من و لایه و عاد من عاداه ثم قال یا ایها
 انی فرطکم و انکم واردون علی الحوض حوضی اعرض ما بین یمی و صغیرا
 فی عدد الغنم قد حان من فضته و انی سائلکم حین تردون علی عن الثقلین
 فانظروا کیف تلحفونی فیما الثقلین اکبر کتب الله عزوجل و سبب طرفة بید الله
 و طرفة باید یکم فاستمسکوا به و لا تضلوا و لا تبدلوا و عترتی اهل بیتی فانه بنی
 اللطیف الخبیر انهما ان ینقضیا حتی یردا علی الحوض ای هر دان تحقیق خبر داده است
 که بخنیا و جلیات امور خبر دار است و داناست آنکه عمر بر پیغامبر نصف عمر آن پیغامبر است
 که قبل از وی بود و پیوسته و من چنین گمان میسر هم که نزدیک آن رسید است که خوانده شود پس
 داعی را بابت کتم تحقیق که من سوال کرده خواهم شد از شما و شما نیز سبیل خواهید بود از من بعد از

چه جواب خواہید گفت اگر صحابہ صلی اللہ علیہ وسلم گفتند ادا سے شہادت خواہیم نمود کہ آنحضرت نازل شد بر رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم و کمال جد و جہاد و سجا آوردے و مواعظ گفتی خدا تعالیٰ ترا خیر و بد باز رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم فرمود آیا گواہی بخوہید داد کہ نیست محبوب حق مگر خدا تعالیٰ و آنکہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 و فرستادہ اوست و آنکہ حجت و ناسبت و موت و بعثت حق است و آنکہ روز قیامت خواہد آمد و
 هیچ شبہ و شکلی در آن نیست و مردمان از قہر و کجختہ خواہند شد و صحابہ گفتند بلی جمیع مذکور است پس ہم
 و گواہی خواہیم داد و بعد از آن رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود بار خدایا گواہ باش باز فرمود یا ایہا
 الناس تحقیق خدا تعالیٰ ناصر من است و من ناصر من ناصر من و ادا لے بایشانم از نفسہائی ایشان پر
 یکیک ناصر وی ام علی ناصر دیت بار خدایا دوست باش یکیک اعلیٰ من دوست دار و دشمن دار کسی
 کہ علی را دشمنی کند باز فرمود یا ایہا الناس من سبقت خواہیم گرفت بر شما در روز و در حوض و شما خیر
 شدہ نمود بر من و حاضر خواہید شد و عرض حوض من زیادہ خواہد شد و زیادتی از عرض بامین
 بقصرے و صنعا و در آن حوض بعد ستارہ قدما از فقرہ خواہد بود و زمانی کہ بر من وارد
 شود بہ حوض سوال خواہم کرد و شمار از ثقلین پس نظر کن سید کہ بعد از من در شان این ہر دو
 تعظیم آن چہ نوع بلوک خواہید کرد و ثقل اکبر کتاب اللہ است و آن جملے است کہ بطرف او بندہ قدرت
 اللہ تعالیٰ است و طرف دیگر بہ ست شماس است آنرا نگاہ دارید و تمسک جوئید بآن گمراہ نشوید و
 ہر چہ چیز بدل آن بکنید و یکے از دعوت ظاہرہ اہل بیت عترت من است و بہ تحقیق کہ خبر داد
 مرا خدا تعالیٰ کہ عالم جنیات و جلیات امور است بآنکہ کتاب اللہ تعالیٰ و اہل بیت من نقصای نیابند
 و از ہم جدا نمیشوند یعنی زایل نمیشوند حکم تعظیم و تمسک بایشان ہر دو وادامی کہ دنیا باقی است تا آنکہ وارد
 شوند بر بعضی من و نیز دلیلے بر آنکہ مراد از امر بمولات حضرت امیر المؤمنین و علی جنتاب از بغض
 و عداوت آنحضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم است کہ حافظ شمس الدین جزیری رحمۃ اللہ علیہ روایت
 کردہ اند کہ باعث خطبہ خواندن رسول صلی اللہ علیہ وسلم و سبب ذکر این حدیث آن بود کہ بعضی
 از صحابہ کہ در محبت امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ بجانب من رفتہ بودند غمی بہت حضرت امیر المؤمنین
 گفتہ بودند چون رسول صلی اللہ علیہ وسلم از ہم فارغ شدہ ارادہ فرمود کہ تنہی کند مردمان را بر قدر
 مرتبہ علی رضی اللہ عنہ و رد کند بر آن کس کہ در باب و سخن گفتہ بود یعنی بریدہ چنانچہ بخارے روایت
 کردہ است کہ بریدہ و ملازمست حضرت علی بجانب من رفتہ و از علی رضی اللہ عنہ ناخوشی دیدہ و آنرا نزد رسول
 اللہ از ان حکایت متغیر شد و فرمود اے بریدہ آیا من بمؤمنان اولیٰ نیستم از ایشان ہفتہائی
 خود بریدہ گفت بلی یا رسول اللہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود من کننت مولا فاعلم
 مولاہ اما روایت بریدہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود لا قطع یا بریدہ فی علی فاعلم یا

۸
 و از بیان بیست و دو وقت که در ابونعیم از زید بن حسان که سفیان ثوری رحمة الله علیه در اول حال اعتقاد او
 مثل اصحاب او بود و اناهل کوفه که علی بن ابوبکر و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و زید بن حسان و ابی بن کعب
 رجوع نمود و تفصیل میداد ابوبکر رض و عمر بر علی رضی الله عنهم اجمعین و چه میگویند آنکه این حدیث اگر فرض بر
 است علی بود چگونه در وقت قمر خلافت که محتاج الیه بود حضرت علی و عباس بنک و غیر ایشان از اصحاب
 هیچکس این حدیث را محبت نداشت و اظهار این معنی نکرد تا آنکه علی رض در ایام خلافت خود محبت سلطنت
 اصحاب را بآن مذکور ساخته و استشهاد از ایشان نمود و چنانچه در جوابش به ششم گذشت بسیار است
 حضرت علی رض از محتاج این حدیث تا زمان خلافت خود و لیلیه قاطعت نزد کسی که اندک فهم و
 عقله دارد از کلمه الحق است تکلف نمی نماید زیرا که علی رض عالم بود تا آنکه در حدیث رضی در باب خلافت
 او عقب فوت رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست هیچ نصی در باب خلافت صادر نشد و نشان دیگر
 چنانچه خواهد آمد و حدیث خروج حضرت علی و حضرت عباس رضی الله عنهما از خلافت از نزد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم در بخاری و غیر آن از کتب حدیث مطبوعه مذکور است صریحا و اگر رسول الله صلی الله علیه
 و سلم در وقت رحلت از دنیا نفس بر امامت هیچکس از اصحاب نفرموده و بعد از اناهل در حدیث هر
 عاقل مسلم داند که من کننت مولا فی نفس در امامت علی بن ابی طالب و الا محتاج نبودند حضرت علی و
 حضرت عباس بر محبت رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانچه در وقت وجود علامت موت در بشیره
 رسول الله صلی الله علیه و سلم عباس آن علامت یافته بآنحضرت علی رض گفت بیایا از حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم سوال کنیم که اگر خلافت در میان ما خواهد بود بدانیم و اگر غیر ما باشد معلوم کنیم که کس است
 و از وی اتماس کنیم تا در حق بایان و صیحت فرماید حضرت علی رض در جواب گفت بخدا سوگویم که اگر
 سوال کنیم از خلافت و اما از آن منع کند مردم بعد از حضرت با نخواهند داد و از رسول الله صلی الله علیه و
 ابن سوال کنیم و دنیا نمی طلبیم با آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم از روز غدیر خم تا ایام مرض موت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم قریب بدو ماه بیشتر نگذشته بود و تجویز کسان برین تمام اصحاب که خبر روز
 غدیر خم شنیده بودند و حال آنکه ایشان از ازل و کما و قطننت و عدم تفریط و غفلت بودند و آنچه
 از رسول الله صلی الله علیه و سلم می شنیدند محال عادت است و هر عاقل بر بدیهه عقل میداند که اصحاب را
 رضی الله عنهم و برین باب بایان و تفریط واقع نشده بود و در حال حیات ابوبکر مذکور این حدیث
 بوده اند و عالم بکنیز این حدیث نیز بوده اند با آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی دیگر بعد از روز غدیر
 غدیر خطبه خوانده و در باره ابوبکر رض حدیثی که بعد ازین در فضایل او در حدیث بی حد و سیوم خواهد
 بیان فرمود در آن نظر کرده در معنی قابل کن و نیز بعد ازین در نهیت چهارم که در فضایل الطبیعت مذکور
 است : حدیثی خواهد آمد که رسول الله صلی الله علیه و سلم مرض موت ترغیب بر مسودت و محبت و اتباع الطبیعت

فرموده و در بعضی از احادیث است که آخر کلام که رسول الله صلی الله علیه و سلم آن کلام فرمود این بود خلفی
 فی اهل بیت یعنی محبت و ملازم و تابع اهل بیت من باشد و ملاحظه بجانب اس من هر یک را بدو این در
 شان اهل بیت فرموده و فرق میان وصیت که رسول صلی الله علیه و سلم در شان اهل بیت فرموده و میان
 خلافت بسیارست و زعم شیعه و روافض آنست که صحاب کرامی و غیره از اهل بیت نبوی صلی الله علیه و سلم
 بودند و اطاعت نکردند عناد و مکابره باطل است چنانچه بیگویی آن کردیم و آنچه گفته اند که حضرت علی
 بن ابی طالب ترک خلافت و ترک استدلال با نبی شد که در آن نیز کذب و افتراء است بدلائل که گذشت
 مبطل و از جملان دلائل یکی این بود که حضرت علی را شوکت و شجاعت در میان قوم خود بود و شوکت
 شوکت و شجاعت که داشت احتیاج تعدیه داشت و از کسی نمیتوانست سید و ابو بکر را شوکت و شجاعت
 بنیدشت و از کسی نمیتوانست رسید زبانی که نصار گفتند از امامیه و از شما امیر بجدید شد
 اکامته من قدش استدلال کرد و جمیع استدلال او قبول کردند با آنکه این حدیث عام بود و جمیع
 قریش و یکس از اصحاب گفت که نصیرا است حضرت علی خاص دارد شده در ویت اگر چه
 از ابو حنیفه رحمه الله علیه که گفت اصل عقیده شیعه در ویت نصیل صحاب است نه تنسبه که
 ابو حنیفه رحمه الله علیه بر شیعه بود بلکه آنکه خوش شیعه در عقیده اکثر است از ویت که نصیرا است
 میگویند که ایشان عناد کردند در ترک علی بن ابی طالب در امامت علی الرضی الله عنه بلکه زیاده کرد و ابو کمال
 که از رؤسا و روافض است بخیر علی رضی الله عنه و زعمش آنست که حضرت علی اعانت و مدد کرد و کفار را
 بر کفر ایشان و پنهان ساختن نصیرا است و پوشیده داشتن چیزی که دین تمام نمیشود و دیگر را بقوت
 ایشان نمودن و این اعتقاد فاسد و مذموم باطل ابو کمال خذله الله تعالی و علیه عنة السداسی چنان
 قباح شده که آن هرگز از علی نه وارد نشده که نصیرا است خود ساخته باشد بلکه از ویت
 رضی الله عنه بتواتر رسیده که فرموده است که فضل این است ابو بکر و حمزه و عمر و چون او را
 در شور و غل نمودند قبول کردند و از این معنی ابان فرمود و بنابرین آن کاتب استبانه نموده
 که علی الرضی و در کتمان نصیرا است که و در صحاب با اعتقاد فاسد او کافر شدند پس معین کننده کافر
 باشد پس بنابر کلام ابن قیال کذاب ملاحده که طعن در دین و در قرآن کرده اند و بمیز اعلام را
 لازم ملک الزم که متصدی در کلام ملاحده گردیده و کلام روافض رجعت خود ساخته و در دین طعن
 زننده را جواب گویند که با جرم خود نمیدانند و از جمله آنچه ملاحده گفته اند آنست که چگونه خلافتی است
 فرماید که خیر امت را خرجت للناس بتیسه سنانیکو ترین گرویی که از خلوت نماز منیب
 بیرون شده اید از برای مردمان و حال آنکه بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم ایشان
 شدند که شش تن بعد از آن نماندند از تقدیم ابو بکر بر حضرت علی که وصیت در حق او شده بود

پس نظر کن در محبت این واحد که عین محبت با حق است قاتلهم الله بکلمه حضرت این کرده و توفیق و در
 حدیث از امیر و نصاری و سایر فرق و مذاهب زیاد ترست چنانچه حضرت علی بن ابی طالب فرمود
 بقول خود تعالی و هذا کلامه علی ثلاث و سبعین فرقة اشتها من يتحل حبنا و یفادق امرنا
 یعنی این محبت به خدا و سید فرق خواهد شد بدترین آن فرقها فرقہ است که فرط محبت با بخود بر بندد و
 مخالفت امر را میکند و در جهت کمال و تصاف این جماعت زیادتی ضرر دین است که بواسطه افترا و اغیار
 و بدعتهاست بقول ایشان ملاحدہ تسلط یافتند و طعن در دین می نمودند بلکه قاضی ابوبکر با قاضی
 رحمتہ اللہ علیہ گفت که در آنچه رو فیض زینت اندر بطلان میسر اسلام است زیرا که در ممکن بودن اجتماع جمیع کتب
 لغرض ممکن است اتفاق ایشان بر نقل کذب از جهت غرضی از اغراض نفس ممکن باشد که تمام حادیث
 که نقل کرده اند کذب و بہتان است و نیز ممکن باشد که قرآن معارض شده باشد بخبرے که انصاح است
 و صحابان را بہتان کرده باشند چنانچه ادعای یهود و نصاری و مجوسین سایر ائمہ نقل کرده اند از پیغمبران
 صلوات اللہ علیہم و از محمد صلی اللہ علیہ وسلم جایز باشد کذب و بہتان و ہمت چہ اگر زمانی کہ درین محبت
 کہ بہترین ایمان است تجویز میکنند تجویز کردن در باب حق ایشان اولی بہت پس اہل کن درین مقام
 کہ بر قول قاسم رو فیض مترتب میشود و در بہت کہ در ہیبت از شافعی رحمتہ اللہ علیہ کہ گفت ہر فرقہ از فرقہ
 بدتر و ہولناکتر و در شبہات زور و بہتان بہتر و در فیض سید بلکہ ایشان بہتر و فرمودہ است
 زیادتی می کنند درین باب راوی گوید کہ ہر گاہ شافعی رحمتہ اللہ علیہ ذکر اجتماعت مینمود ایشان را
 میکرد و سخت ترین عیبی و بیش ششم از وجوہ رد آنکہ بیچ مانع نبود از آنکہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 در خطبہ سابقہ در روز خیم غدیر تصریح فرمود کہ علی بن ابی طالب بعد از من خلیفہ است پس عدول صلی اللہ علیہ وسلم از
 تصریح با حق خلافت بحدیث مذکور کہ مولا و خلیفہ علی بن ابی طالب است تا بہر اگر امر از حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
 و اہمیت خلافت نبودہ بلکہ در او شدہ پسندید کہ راویان این ہمہ مقبول اند چنانچہ در ہیبت گفتہ از نظر
 متعددہ از حضرت علی کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم را گفتند کہ یا رسول اللہ بعد از امر خود امر خلافت مقرر
 برای کہ خواہی ساخت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ان تا بعد الا با بکر تجدد و امینا ز اھدا
 فی الدین اعبا فی الاخذہ وان توھر و اعمر تجدد و قویا امینا کلا یخاف فی اللہ لومۃ کلا
 ان توھر و اعمر انا تجدد و فایده فی الدارین وان توھر و اعلیا ولا اراکم قاعدین تجدد
 ہادیامہد یا یاخذ بکم للطریق المستقیم یعنی برائے شما مقرر است این امر اگر ابو بکر مقرر
 امین خود سازید خواهید یافت اورا امیر قرار داد و نیاز در غیب و آخرت و اگر عمر را امیر خود سازید جوایز
 یافت اورا صاحب قوت و امانت کہ خوف نمیکند در راہ خدایتعالی از طاعت ہر طاعت کنندہ و
 ترسد و اگر عثمان را امیر خود سازید فایدہ ہر دو جهان یابید و اگر علی مقرر را بر خود امیر سازید حال آنکہ

حال انحراف سے بچنے کے لئے انما فعل خود انیدی یا پیداوار اگوسے راہ صحیح کہ شمار راہ درست نماید و نیز روایت
انحراف بندی کہ رواۃ ان تعد اند چنانچہ بیہیہ گفت پس انحراف دلالت ہی کست برانگاہ است
موقوف شد بحکیم مسلمانان با وجہیت کنند و بر مردم نص در شان امیر المومنین علیؑ و مقوی ہو
کہ جمعہ کثیر مثل احمد بن حسن و امام احمد و غیر ایشان سند قوی چنانچہ زب سے گفت روایت کردہ اند
از حضرت اسد بن مگر کہ چون با وجہیت شد گفتند کہ کسے را بر شما خلیفہ خواہم ساخت بلکہ چنانچہ
رسول صلی اللہ علیہ وسلم شمارا گذشتہ برین نیز شمارا بہا نظر حق خواہم گذشتہ برہ کو نیز روایت کردہ از
ابن مگر کہ رجال اور رجال صحیحست از علی کہم اللہ وجہ کہ فرمودہ و ما استخلف رسول اللہ
علیکم و لا استخلف علیکم یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کسے را بر شما خلیفہ نہ
کردہ ہم بہین حدیث روایت کردہ از قطنی نیز از حضرت امیر المومنین علیؑ و بعضی طرق اسناد او زیادتی
ست کہ دخلنا علی رسول اللہ فقلنا یا رسول اللہ استخلف علینا قال لا ان یعلہ اللہ
فیکم خیرا ولی علیکم خیر کم فقال علی فعلہ اللہ فینا خیرا ولی علینا ابابکر و خلیفہ
بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم و فقیہم یا رسول اللہ خلیفہ تعین فرما یا فرمودہ و تعین خلیفہ نخواہم کہ دیگر ہیکہ
خدا تعالیٰ در شاخیں کلمی بنید بہترین شمارا ولی میسازد و بر شما پس حضرت علیؑ فرمودہ خدا تعالیٰ را
نیرے دید کہ بہترین مارا ولی گردنید پس باین دلیل ثابت شد کہ حضرت علیؑ تہجیر کردہ با کس رسول اللہ
نص بخلافت فرمودہ در شان یکس مگر در شان ابوبکر و روایت کردہ مسلم از حضرت علیؑ کہ فرمودہ من
ان عندنا شیئا فخر اخیر کتاب اللہ و ہذا الصحیفۃ فیہا السنان کالابل و شی
من الجراحات فقد کذب ہر کس کہ زعم کرد کہ نزد ما چیز ہے بہت کہ میخوانیم از اخیر کتاب اللہ
و این اوراق کہ در ان ہستان اہل ہست یعنی در ان کمیت و بیان ہنات ہست ان ہست کہ روایت
بر قائل لازم میشود و چیزے از جراحات یعنی حکم تحریم قتل مسلم بکافر و غیر ذلک از حکام قصاص ان زعم
کاذبست و بیان انحراف ہست کہ جماعتے از شیعیہ زعم کردہ اند کہ نزد طبیعت خصوص حضرت علیؑ
چیزے چند از وحی ہست کہ چنانکہ ایشان را بان مطلع نشدہ غیر طبیعت بنا برین ابو جحیفہ و غیرہ از حضرت
علیؑ سوال کردند کہ یا نزد شما چیز ہے غیر انکہ در قرآن مجید ہست یا نہ انکا امیر المومنین در ہنای
خطبہ بر ابائی مہر فرمودہ کہ دانشہ نزد ماچیز از وحی غیر کتاب النبیست و این چند ورق کہ در قرآن
منست و از ابیرون آوردہ و بر مردم مہر و در ان احکام و مقادیر و ہنات ہست ان بود کہ در روایت نقل
بر قائل لازم میشود و بعضے از حکام قصاص مثل تحریم قتل مسلم بکافر و کافر و کافر و غیر ذلک کہ انہ
رسول صلی اللہ علیہ وسلم شنیدہ یا انکہ خود از کلام اللہ استنباط نمودہ بود و اللہ علم و روایت کردہ از جمہ
مثل دار قطنی و ابن عساکر و سہی و غیر ایشان از حضرت علیؑ چون بجانب بصرہ عزول فرمودہ و ابن الکونین

میں نے اپنے اس بھائی کو اپنے گھر سے دور کیا اور اس کے لئے ایک اور گھر بنوا دیا۔

ایک جگہ پر
میرزا شمس
نور علی خان

وقيس بن عباد بر خاسته از حضرت سوال کرده گفتند که خبر ده مرا از این آئین خود که آیا محبت طلبه بر من واجب
 یا ایام است یا بعد است که از جانب رسول صلی الله علیه و سلم است یا از آن خبر کن که تم تا در وقت
 اخبار تو درایم و میداریم که چه حق و صدق است نقل خواهی فرمود و نگاه حضرت علی فرمود اما آن یکی
 عت که عهد من نیست عهدی که فی ذلک فلا والله لئن کنت اول من صدق به
 فلا اکون من کذب علیه ولو کان عهد من عهدی فی ذلک ما ترکت اخا بنی یتیم
 بن حرمه و عمر ابن الخطاب یقومان علم منبره و لقا تلما سیدک و لو لم احذ الابرار فی هذا
 و لکن رسول الله لم یقتل قتله و لم یحیی حیاة و مکث فی مرضه ایا ما ولیالی یا یتیم
 اللوذین او بلال یؤذنه بالصلوة فیا ابا بکر فیصلی بالناس و هو یرى مکانه
 و لقد ارادت امرأه من نسائه ان تصرفه عن ابی بکر فابی و غضب و قال یأثم
 صواحب یوسف مرن ابا بکر فلیصل بالناس فسلم ما قبض رسول الله نظرانی امرنا فاضرب
 لدیننا من رضیه رسول الله لدیننا و کانت الصلوة اعظم شعائر الاسلام و قوام
 الدین فبا یعنا ابا بکر و کان لذلك اهلا و لم یختلف علیه منا اثنان و فی روایت
 قام بین اظهنا الکلمة و لحداه و لا امر واحد لا یختلف منا علیه اثنان و فی روایت
 فاخترنا لدیننا من اختاره رسول الله صلی الله علیه و سلم لدیننا فادیت الی الخ
 حق و عرفت له طاعت و غروة معه فی جنوده و کنت اخذ اذا اعطانی و غروة
 اذا اغرانی و اضرب بین یدیه الحد و دسوی فلما قبض و لا هاجر فاخذها سبعة
 صاحبها فبا یعرف من امره فبا یعنا علیه یختلف منا اثنان فادیت له حق
 و عرفت له طاعت و غروة و معده فی جوشد و کنت اخذ اذا اعطانی و غروة
 اذا اغرانی و اضرب بین یدیه الحد و دسوی فلما قبض تذکرت فی نفسی
 قرابتی و سابقتی و فضلی و انا اظن ان لا یعدل بی و لکن خشی ان لا
 یعمل الخلیفة بعده شیئا الا الحق فی قبره فاخرج منیا نفسه و ولده و لو کانت
 محاباة لا ترو له بها و یرى منها الرهط انا احدهم و ظننت ان لا یعدل لوالی فبا
 عبد الرحمن بن عوف مر اشیقنا علی ان نسمع و نطیع لمن و لا الله امرنا ثم یالعی
 عثمان فنظرت فاذا طاعتی قد سبقت بیعتی فاذا امیثالی قد اخذ لغيری فبا
 عثمان فادیت له حق و عرفت له طاعت و غروة و معده فی جوشد و کنت اخذ
 اذا اعطانی و اغر و اذا اغرانی و اضرب بین یدیه الحد و دسوی فلما اصیب
 نظرت فاذا الخلیفتان اللذان اخذا بها بعهد رسول الله بالامامة و الخلافة

وقد مضى وهذا الذي اخذ له ميثاق قد اصاب فيما يعنى أهل الحرمين وأهل هذه
للمصيرين البصرة والكوفة فوثب فيها من ليس مثله ولا قرابته كقرابتي ولا علمه
كعلمه ولا سابقته كسابقتي وكنت احمق بها منده سينه انما انكر ان رسول الله
ورين باب بين عمده وصيته كرويه باشد چنین ثبت و اگر وصیت و عهدی در امانت در میان من
شده بودی اول سبک تصدیق دئی از و کردی من بودم و کذب بان و ترک من میکردی و بگویند اگر
که ابو بکر بن تحاف و عمر بن الخطاب رضی الله عنهما بر سر رسول الله رونا و ایتا دهند و با ایشان مقاتله میکرد
و اگر چه من جز غیر این ندیدی که پوشیدم که با من نه بودی و لیکن رسول الله صلی الله علیه و سلم نشد
و فحاشه و دقت نیز وفات نکرد بلکه من اولی الله علیه و سلم چند روز بعد از آنجا می آمد و علامت
نه زیاده در رسول صلی الله علیه و سلم ابو بکر را فرمود که مالکیت با من درم کرده نماز گذارد و مکان مرا سبک
و میزدنت و منی از ازواج رسول الله صلی الله علیه و سلم میخواستند که امر صلوة از ابو بکر برگردانند رسول
الله صلی الله علیه و سلم ازین معنی ایاز فرمود و غصب فرموده گفت انان حو لاج یوسف من انان
فلیصلی الناس و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم ازین حالت فرمود نظر کردم در امر خود اختیار
کردم از برای دنیا چه کسی را که رسول خدا صلی الله علیه و سلم از برای دین ما باور داشته شده و حال
آنکه صلوة عظم شهادت است و دین بان قائم است پس بحیثی که دم با ابو بکر رف و نیز بهیست این امر
و نیت و دو کس را درین باب مخالفت او نه کردند بلکه تمام متفق بودند با او دین امر و در آن وقت
و دیگر آنکه فرمود و اقامت با من خلافت کرد و در میان ما با هم متفق بودیم و کسی از ما بر و مختلف نشد و قال
هر دو عبارت یکیت اگر چه بحیثی لفظ مختلف است و در وایت و دیگر آنکه فرمود اختیار کردیم از
برای دنیا کسی را که رسول صلی الله علیه و سلم از برای دین خیر کرده بود پس حق ابو بکر صدیق را
در امر خلافت نمودی ساقیتم و اطاعت او کرد و لازم الزم و دستیم و غیر آنکه دیم با اتفاق و شکر
که او بود و سرگاه که عطای مال و غنیمت بر من سبک بود و دیگر آنکه اگر از برای رواد و دیگر و غیر آنکه
و نیاز با خود چراغی او محدود و در حضور او بودیم و بعد از آنکه او فوت شد عمره عمل نمود
و آنچه با حال او و وقت بود پس بعد بهیست کردیم و بعد از آنکه او فوت شد عمره عمل نمود
با اختلاف و محروم از ادای حقوق حق خلافت او کردیم و اطاعت او نمودیم و غیر آنکه او کردیم در
آنکه بی که بود و اگر میبایدی میگردیم و اگر برای رجوع میگردیم و در حضور و سه و خون
اجری محدود بر من سبک بودیم با اینچنین خیرت توفی شد و ابته خود رسول صلی الله علیه و سلم
و سبقت خود و در سده و فضل خود و با هر سبک که گمان من بود و دیگر آنکه در من خنبا
کنند لیکن ترسیدم که خلیفه او را عمل نکند و بال و بقیر و حق متو بتا بین من خود را و در خنبا

بان امر حضرت اول سید شتم ملاحظه تمام و برین باب خود این امر بر اے چند کس مضمون میساخت که من
 یحیی انا بن ابی بوم و گمان من این بود که من دیگر سے خود ابر که دو عبد الرحمن بن عوف با من یو اثنی عشر
 کراعات یحیی کلم که خدی تعالی ادر اوال امر سازد و انگاه بعیت اجتمان من که دم من ملاحظه نمودم که
 اطاعت کردن سابق برین شد بعیت کردم و من ادر حق ادر خلافت ادر که ده اطاعت کردم
 همراه او خرا کردم و در لشکر اے که ادر بود و عطای نالی که سینو و میگرفتم و گویو بهتر ایشد و غیر فتم
 و بیو خود و در اجرا اے حدود بر مردم میگرددم تا آنکه عثمان شهید شد انگاه من نظر در برین
 امر کردم دیدم که دو خلیفه که بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم در امامت مصلو و خلافت کردند گذشتند
 و این خلیفه ثالث که بعد و میثاق برای من گرفته بودند و نیز وقت پس ایل که دیدیم و ایل این دو
 شهر که کوفه و بصره باشند بن بعیت کردند و برین اثنای یکیک خود مثل و نیت و قرب او مثل
 نیت با من امر بر خاسته ادر عای خلافت دار و بیعنه معاویه و مالیکه من ادر و اولی خلافت
 و رویت که در نجابت مذکور ه سحاق بن اسودیه از چند طریق دیگر و غیر ایشان نیز از طریق
 دیگر رویت کرده و قتی گوید بطریق انجید بعضی مقوی دیگر است و مع نظیر رویت حمیل
 بن علی است در ان رویت آنکه چون حضرت علی را گفتند که انام خود خبر ده مرا که آیا بعد شما
 رسول الله صلی الله علیه و سلم در شان شما امر کرده است یا آنکه بر اے خود شکندی این امر شده اید
 با جتهاد خود و رویت کرده اصحاب حضرت امیر المؤمنین علی که روز جعل گفت لم یعهد الینا رسول
 الله عهدا انخذ به فی الامارة ولیکن بشیء و ایناه من قبل انفسنا و امر خلافت
 بهیچ احدی با وصیتی از رسول الله صلی الله علیه و سلم نشده که بان عمل کنیم یا امر بود که بر اے
 اجتهاد خود و رویت کردند بروی و در طینی انانند انجید یا انانی جمیع طرق انجید متفر
 ست از علی المرتضی کرم الله وجهه بر نفی نفس امارت و علمای غیر بر نفی متفق اند چنانچه ابو نعیم از حسن
 عقیلی بن حضرت حسن بطلر رضی الله عنه رویت کرد که چون با و گفتند که خبر ده من کنه فعلی که
 نفس امارت است گفت حضرت علی جواب داد که اما والله لو کان الاخر من النبیه صلعم بذلك
 الامارة والسلطان لافهم لهدیه فان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اخصم
 الناس للمسلمین و یقال لهدیه یا هیا الناس هذا ولی امرکم والقائه علیکم
 بعدی فاستمعوا و اطیعوا فوالله لا ینک الله و رسول الله اختار علیا لهذا الامر و اقام السلی
 بعدی اما کان من هذا شیء ثم تراث علی اموا الله و رسول الله ان یقام به او یعد ذفیه الی
 المسلمین لکان اعظم الناس خطیئة فاذا تراث اموا الله و رسول الله و حاشاه من ذلک
 یعنی انگاه یا شید بخدا اے سوگند که اگر مراد رسول ازین حدیث

و هرگاه که براسے کسے اوسے از مومنان جائز باشد جواز آن برای ائمه و شرف ایشان محسوب
 هم بحسب عقل بطریق اولی است پس مصحوبیت و امامت علی المرتضی عقب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ازین
 و حال لازم نمی آید چنانکه ابوذر هر سے رویت کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در شان عمر فرمود که
 عمر مع وانا مع عمر و الحق بعد کما مع عمر حدیث کان عمر عمر باسن است و من با طهر حق با عمر بعد است
 از سن هر جا که باشد و در حدیثی سچ و دلاستی را با است عمر عمر عقب فوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیست
 و بیعت است و نیز دلاستی نمیکند و باز اگر مراد ایشان از عصمت مصمتی که برای انبیاء ثابت است آن باطل
 است و اگر مراد ازین عصمت می نطف است آن برای اولی کسی از مومنان جائز نیست خصوصاً اگر بر
 علی و دعوی آنکه وجوب عصمت امامی بر یکم است و عقل آن دعوی و آنچه منی بر نه است باطل است آن
 چند وجه در میان آن وجوه قاضی ابوالکر با قاضی در کتاب در بیان امامت نموده است بیایم
 تمام کرده و حاکم بسندی صحیح و غیر آن بسند امام حسن از حضرت امیر المومنین علی رویت کرده اند که فرمود
 یصل فی محبت ما یفرط فی بغضه و یصل فی بغضه ما یفرط فی محبت و یصل فی بغضه ما یفرط فی محبت و یصل فی محبت ما یفرط فی بغضه
 بهستی بمالین و پاک میشوند و باب من دو کس یک دوست مغضی که روح و وصف میکنند مراب
 چیزیکه که در سن نیست و دشمنی و دروغ گوی که بغض من او را برین میدار و که برین بهتان بند
 بهیزیکه که در سن نیست قتال و امامت که معصیت فلا طاعت کا حد فی معصیت الله
 باز فرمود امام بنیکم شما را در بغض رانی خدا تعالی و اگر شما را بمعصیت امر کنم من اطاعت نیست اصلاً و معصیت
 خدا تعالی پس علوم شما این دلیل که حضرت علی اثبات عصمت از برای نفس خود فرموده آنکه عصمت و امام
 شرط نیست و همیشه آنکه ایشان در امام عصمت شرط میکنند که می باید که امام افضل است باشد
 رجال آنچه بشهادت حضرت علی که نزد ایشان وجوب العصمت است ثابت شده است که افضل این
 است ابو بکر است و بعد از او عمر رضی الله عنهما پس صحت امامت این هر دو ثابت شده بقول حضرت
 علی رضی الله عنه و بانقاد اجماع چنانچه گذشت شد و و از و هم آنکه زعم کرده اند که از جمله
 تفصیل بر امامت حضرت علی حدیثی که از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی که بغزوه تبوک میرفت و
 علی الله را بر مدینه خلیفه گردانیده فرمود انت منی بمنزلة تهارون من منی الا
 الله لا نبی بعدک تو از من بمنزله هارونی از موسی الا آنکه بعد از من نبی نخواهد بود و شیعه در دفع
 استدلال با تجدیدش کرده میگویند که جمیع منتهی که بود ثابت هارون را از موسی علیهما السلام غیر نبوت
 علی بن ابی طالب است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چرا که اگر جمیع منازل بر علی ثابت نباشد ایشان
 بمنزله تهارون است و آنچه ثابت بود و هارون را از موسی علیهما السلام استحقاق خلافت بعد از
 موسی و اگر هارون زنده میماند بعد از موسی زیرا که در حیات خلیفه بود و اگر موسی هارون بمنزله تهارون

خلیفه و معنی بود بواسطه نقص او بود و حال آنکه نقص بر بسیاری جا نیست پس استحقاق خلافت بعد از رسول صلی الله علیه و سلم از برای حضرت علی ثابت و نیز از جمله منازل بارون از موسی علیه السلام است که با او در رسالت شریک بود و اگر بعد از موسی نیز نبیست اطاعت او بر مردم لازم بود پس طاعت حضرت علی نیز بر مردم لازم و واجب است که منتهی بر امامت بعد از رسول صلی الله علیه و سلم بنا برین عمل بلیل نهایت آنچه ممکن است جواب این شد آنکه بر تقدیر که این حدیث صحیح باشد چنانچه از حدیث گفته اند و قول ایشان متحد علیه است خصوصاً آنکه در جمیع این حدیث وارد شده جواب آنست که حدیث امام است شیعہ و در فضیلت حدیث احاد و ادرام است محبت نمیدانند و تقدیر یکی از این دلیل نیز تنزل کنیم میگویم که عموم در جمیع منازل از برای حضرت علی ثابت نیست بلکه مراد بر وجهیکه ظاهر حدیث و امامت میکند آنست که حضرت علی بن خلیفه بود از رسول صلی الله علیه و سلم و در مدینه منوره غیبت او از تبوک چنانکه بارون خلیفه بود از حضرت موسی علیه السلام و غیبت موسی کبارون گفت یعنی خلیفه در قوم زمانی که از برای مناجات رفته بود و حکام غلطی فی قومی که موسی علیه السلام بهارون گفت یعنی خلیفه من باش در قوم من عمومی و در آن قول نیست که تقاضا کند اگر در جمیع منازل حیات و معات خلیفه او بوده باشد بلکه بقا در آن قول نیست که خلیفه او باشد در غیبت او فقط و این خلافت بارون از موسی موم شامل بعد وفات موسی نیست بر تقدیر یک نیست بواسطه قصور لغطی است و در ادای آن معنی نه بواسطه نقص بارون دم و معزول شدن دوست و این اصل آنست که تصریح خلافت او کند در زمان معین و بر تقدیر که مسلم داریم که لفظ شامل بعد موت است و عدم بقا خلافت او بعد از موسی بواسطه عزل دست ازین عزل نقص بهارون لاحق میشود بر تقدیر یک زنده بودی بعد از موسی علیه السلام بلکه این مستلزم کمال او بود زیرا که با تقدیر یک بعد از موسی در امر استقبال رسالت میشود از جانب خدا تعالی و انچه تبارک است از آنکه خلیفه در ام باشد یا شریک باشد و در رسالت اگر مسلم داریم که حدیث عام در جمیع منتر است که او را بود لیکن عام مخصوص است زیرا که از جمله منتر است بارون آنست که نبی بر ادبی بود عام مخصوص و ربانی محبت نکر شود یا آنکه محبت میثود لیکن ضعیف است بر ختمانی که در میان علماء است درین و امر بارون بعد از وفات موسی علیه السلام بر مرض حیات بارون بنودگر از رکن نبوت از جهت خلافت ز موسی و حال آنکه در مقام نبوت نیست زیرا که محال است که حضرت علی بنی باشد پس طاعت و و نفاذ امر او نیز واجب و لازم نباشد و ازین بیان معلوم شد که مراد از حدیث با آنکه از احاد است با جماع مقاومت نمیکند بچهارم و پنجم نیست مگر اثبات بعضی از منتر است که بارون را از موسی علیه السلام حاصل بود بر آن حضرت علی از جانب رسول صلی الله علیه و سلم و میثاق حدیث و بسبب حدیث

بیان میکنند چنانچه پیش گذشت که رسول صلی الله علیه و سلم حضرت علی را در مدینه خلیفه خود ساخت و خود
 بنفس نفیس متوجه غزوه تبوک شد آنگاه حضرت علی این بازگذاشت خود را منقضی دانست و منقرض بارش
 صلی الله علیه و سلم گفت بنابرین رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت الا ترضی ان تکون منی
 بمنزله هارون من موسی یا ارضی منی که باشی تو از من بمنزله هارون از موسی یعنی و قتیکه شوی
 طور شد با هارون گفت که خلیفه باش در قوم و نیز خلافت حضرت علی در مدینه لازم نمی آید او نیز
 او خلافت بعد از رسول صلی الله علیه و سلم از جمیع کسانی که در آن عصر بودند و نه بر سبیل نوب بلکه از خواص
 می آید ائمت بر خلافت است فی الجمله و ایان قائم و وسیله بر عدم لزوم اولویت خلافت بعد از رسول
 صلی الله علیه و سلم آنکه چند مرتبه در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و سنن ترمذی آمده است مثل ابن ام مکتوم خلیفه از رسول صلی
 و بسبب این خلافت لازم نیست که اولی خلافت و امامت باشد بعد از رسول صلی الله علیه و سلم و شیعه
 پیغمبر و پیغمبر و زعم کرده اند از جمله خصوص تفصیل که در خلافت حضرت علی است بر رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود که لعن الله انت اخی و وصی و خلیفه و فاضی دینی و انت سید
 للمسلمین و امام الملتزمین و قائد لغیر الجاهلین و قوله سلموا علی علیه مائة الناس
 اسی علی تو را در منی خلیفه و وصی و فاضی دین منی بحسب زوال بهله و تو سید مسلمانی و امام مقتدای
 پیشواست آنکه اینک از اثر صلوة پیشینهای ایشان نوزانی خواهند بود و در روز قیامت و آنکه گفت
 که سلام کنید بر علی بر امیر مودن او مردمان را جواب ازین شبهه مبدوط گذشت در
 فصل چهارم در اینجا این بود که گفتیم انجیدیت کاذب و باطل است و بر رسول صلی الله علیه و سلم افترا
 کرده اند الا لعنة الله علی الکاذبین و یکس از انجیدیت گفته است که این بر مرتبه احادیث
 ضعیف رسیده باشد بلکه جمیع انجیدیت متفق اند بر آنکه انجیدیت کذب و افتراست پس اگر زعم
 این جاثلان کذاب که بر خدا و رسول او و ائمه سلام افترا میکنند انجیدیت نزد ایشان غیر از
 بصحت رسیده گوئیم این محال است بحسب حدیثی که از آنکه نمی تواند بود که این جماعت با آنکه
 تصدق بر دایته نشده اند و بصحت محدثی هرگز نرسیده اند و منفر و دشوند باین روایت
 و این همه حدیث اجماع باین روایت نسبت دهند و حال آنکه سایه از انجیدیت و سابقان دین
 علم تمام عمر خود وقف کرده اند و سافت بعد از جهت طلب کثیر و قلیل از روایات نموده اند و
 تحقیق و تفتیش کرده و هیچ را از سقم جدا کرده و در کتب نوشته اند با وجود آنکه احادیث موضوعه
 از تصدیق تجاوز است و هیچ جمیع آنها را دانسته اند و بسبب و باعث بر وضع و افترا بر رسول
 صلی الله علیه و سلم نیز معلوم نکرده اند خدا تعالی ایشان را جزا خیر نماید و اگر حسن ضعیف و شفقت
 ایشان و دین نبود که هر آینه سلطان و متهردان مفسد بر دین استیلا یافته تغییر شریف

و معالوم دین می نمودند و مخلوط می ساختند حق را با باطل خود تا اگر حق از باطل و صدق از کذب متمیز
 نمیشد و مردم را نیز مثل خود گمراه میکردند لیکن چون حق تعالی شریعت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
 محافظت نمود از تبدیل و تغییر و از اکابر است در هر عصری طایفه را بر شریعت برگماشت تا
 حق را از باطل و صدق از کذب متمیز ساختند بنابراین دین پسین ترین محفوظ و مصنون ماند از
 تصرف این جا همان کاذب باطل و از جهت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود تو گفت که
 علم اللله تلو اخذ البیضاء لیلها کله اذها و لها اکل لیلها لای ذیغ عنها بعد
 الا هالک گفت ششمین بار بطی واضح روشن که شب آن چون روز است و روز آن چون
 شب است میل نمیکند و گدازان ملت بعد از من مگر کسی که باطل را بداند و از حلال امور و حرامی این بهال
 شیعیه ورد افضل آنچه هرگاه که استدلال میانیم با او بی میسر میسر و البر خلافت ابو بکر و عمر رضی الله
 عنهما حدیث اقتدا و بالذین من بعدک ابو بکر و عمر و غیره و غیر این از احادیث که نص
 بر خلافت ابو بکر نیست چنانچه در فصل سوم بیان کرده شد در جواب ما میگویند که این حدیث
 خبر احد است و مفید یقین نیست و در امر امامت علم تقنینی و بیادیت و ولایت بر خلافت و امامت
 کند و هرگاه که ایشان خود میگویند که استدلال کنند بر آنچه زعم ایشان است نص بر خلافت
 حضرت علی کرم الله وجهه بآنست که خبری روایت میکنند که بر زعم ایشان دلالت نمیکند
 حدیث من کنیت و کلاه حدیث انت منی بمثل زعم هارون من موسی با اگر در حدیث
 احادیث یا اگر اخباری باطل که یقین البطلان و ضم الوضع و البهتان است نقل میکنند که در
 احادیث ضعیفه که ادنی مراتب احادیث احادیث نیز سید پس ثانی کن در مناقض صریح و
 جمل قبیح این جماعتی که بواسطه کثرت عناد و میل از حق در چیزی که موافق مذنب فاسد
 ایشان است زعم تو اتر میکنند اگر چه جمیع اهل حدیث بر آن شده باشد که موضوع متعلق است
 و در آن مخالف مذنب ایشان است زعم احادیث میکنند و اگر چه ثمة حدیث اتفاق نبوت آن
 و تو اتر روایت کرده باشند و این معنی از ایشان نیست مگر حکم و عناد و میل از حق نفوذ باشد منها
 شب چهارم و پنجم آنکه زعم کرده اند که با بکر بغایت ابلت بدشت و گفت نفع نیست
 مگر بنید چه اگر شخص را که بیعت کرد و ندان بیعت خود از خود و در میکند و طلب نسخ آن می نماید
 مگر زمانه که ابلت آن گذشته باشد جواب این است که آنکه آنچه میگویند که فسخ بیعت
 نمیکند کسی مگر و فقیه ابلت آن بدشت باشد و خضر میدانند و این که آن خضر ممنوع است چرا که
 میتواند بود که بواسطه فرع و تقوی و زهد بوده باشد چنانچه بسیاری از سلف و خلف و رع
 زهد کرده اند از امور که استحقاق و ابلت آن بدشت اند یا زانی و بی حقیقت و بی علم

نیز سید مکر با عرض از غیره که معرض الطیت کند داشته باشد در صورت اعراض و جبست
 اگر نه بدست یا اگر سبب این اقاله و فتح از ابو بکر بنه بان بود که اندیشه نمود که میباید استیفا المور
 بر وجهی که لایق بحال باشد بفعل نیاید یا اگر غرض او از طلب اقاله بحیث آن بود که بر ظاهر شود
 که در میان قوم کسی است که عزل او را در دست میدارد و یا نه بنا برین باین طریق شکست
 اینست نه بدست بر ظاهر شد که جمیع قوم با اقامت او قائل اند و عزل او را در دست نیندازند یا اگر
 چون ثابت شده بود از رسول صلی الله علیه و سلم که لعنت کرد بر امام قومیکه اتقوم امامت او را
 کرده میدارند و ابو بکر بنه اندیشه کرد که میباید او را در قوم کسی باشد که امامت او را کرده میباید
 و در تحت آن حکم داخل شود بنا برین گفت بحیث هر فتح کنی تا معلوم کند که بحیث او را کار
 هست یا نه و چون کسی مرکب اقاله و فتح او نیست برور روشن شد که در میان قوم کسی
 کاره بحیث او نیست و خاطر ازین مخرج نمود و حاصل جواب آنکه خیانت و جرم و حمل اقامت
 هر کسی را که گوید این اقاله بود پس عدم الطیت بود با وجود این احتمالات ظاهره که مذکور شد
 شب پانزدهم آنکه زعم کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بعد از تنوع در امر خلافت مکر
 حجت آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم او را وحی کرده بود که بعد از وفاتش واقع شود
 شمشیر از خلافت بیرون یار و جواب ازین شب آنکه این کذب و اقرار است و بیست و یک
 کمال حجالت و نهایت عناد مترتب میشود و بواسطه آنکه زعم ایشان آنست که رسول صلی الله علیه و سلم
 حضرت علی را بعد از خود امام و ولی ساخت بر مردم و با خیال بچگونه امر فرمود که بعد از شمشیر کشید
 کسانیکه از قول حق امتناع نمایند این متناقض است بر کلام حضرت رسول صلی الله علیه و سلم که
 بصیت فرمود که شمشیر بکش بعد از او اگر میجو بپوشد بایستی که بکشد و در جنگ صفین و غیر آن شمشیر کشید
 و حال آنکه در آن مرتب نفس نفیس خویش و الطیت و توابع و لواحق خود جمیعاً مقتل نموند و چندین هزار
 کشته شدند از جانب ایشان و از معاویه و نیز بچگونه متصور است با اعتقاد و بیجا است که حضرت
 صلی الله علیه و سلم فرماید بعدم مقاتله با کسی که بزعم فاسد ایشان کافر شدند بواسطه آنکه بصیت رسول الله
 صلی الله علیه و سلم عمل نکردند و حال آنکه خدا تعالی و جبب گردانیده است جهاد با مثال این نوع بجهان
 که اطاعت خدا و رسول آنکه نند و بعضی از ائمه اهل بیت نبوت و عمرت طاهره رضی الله عنهم و بعضی
 بقیعتی اند که در کلمات طایفه شیعیه در و افضال کرده دیدیم و دستیم که بواسطه چشمهای ایشان
 پوشیده است بنا برین هر فساد که بکلمات ایشان مترتب میشود از آن پاک نمیدارند
 آیمانی مبنی که میگویند که عمر بن مسعود در حائل سیف علی همدان زده ویران کشید و نیز الفار فاطمه را
 رختی الله عنهما را در خانه حبس نموده که ترس برده صحتی لایانته فرزند که با نام حسن بود و از

اس وقت شدہ اہل ایمان میں عزت و عظمت رکھنے والے ہیں۔ یہی ان کی نسبت کہ ہر دم بصرہ
 طہرت کنند و از دستہ شریف شوند و عامل شوند از نسبت عجز و ذلت و عاری گردانی و محض برائت
 تصور است با انگریز کے دہنات و شجاعت و ہیبت و شوکت و کثرت انسانی حمایت و بہت کلام
 و دوند و نیز مگوئی از اسباب کبار و رضوان اللہ علیہم اجمعین نسبت اہل نبوت ان اہل نظر و رائد و اہل
 انگریز و رسیدہ است کہ غیرت ایشان بر لکے رسول صلی اللہ علیہ وسلم میرہ بود کہ بہر آن و پند
 خود قتل سائند و در طلب خدائی خدائی و رسول صلی اللہ علیہ وسلم و توہم راستے فقہ و سکوت پر
 باطلی اصحاب کبار کہ خدایتعالیٰ بواسطہ صحبت رسول صلی اللہ علیہ وسلم پاک و مبرا ساختہ اندازہر آن
 و نقصانی چنانچہ در کتاب و سنت یمن شدہ و داد و دل کتاب خود و مقتدر ماولی اہل ان گن
 نمیتوان کہ دیگر کسی کہ این نوع توہم در حق اصحاب رضی اللہ عنہم خدایتعالیٰ اور الگراہ ساختہ ترک عادت
 و نصرت اور کردہ باشد محل اوای و فقر اور در جنہم من القرآن فرمودہ کہ باشد و شیخ الاسلام و مجتہد
 شیخ سبکے رحمۃ اللہ علیہ مگوئی کہ در نظر و دوشنبہ شانزدہم ماہ جمادی الاول سنہ خمس و سبعین ہجری
 در جامع بنی ہیتہ بود کہ شخص از صفت مسلمانان و در شدہ و بامردم نماز گذارد و گفت گفت خدا
 بر آنکس ناکہ بر آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم ظلم کرد و چون کہ ابن حنن میگفت انگاہ اور از نزدیک اور وہ
 سوال کرد کہ آنکس کہ بر آل محمد صلی اللہ علیہ وسلم ظلم کردہ گئیست جواب داد ابو بکر و عثمان و
 و نیز یہ انگاہ ام کہ وہ کہ اور از برندان برند و غلے و در گردن او نہند بعد ازان قاضی الکی اور اگر فتنہ
 تا زیادہ چند برزد و انیکلہ صرہ میں نو ملک زیادہ میگفت کہ فلانی یعنی ابو بکر عد و نصرت و گفت
 گواہ نیز گواہ سے دادند یا مضمون باز گفت کہ اور یعنی ابو بکر ہم نیز غیر حق و در باب بیعت حضرت
 خاتون جنت ظلم کرد و دروغ گفت بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ منع بیعت از حضرت ابغضہ رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم اہل فاطمہ الزہرا کہ دو چون کلمات شیخہ از و طہار شد قاضی الکی و دیگر بارہ بزد
 او ام کہ در در ہمان روز و روز و دوشنبہ و مواجہ او ادائی شہادت کرد و جواب ہمین داد کہ
 اگر گفتہ خدا سے میدادند باز او را در مقام مقدرہ و داد و دہا و گفت کہ تو بہرین او در جواب گفت
 کہ از خود تو بیکردہ ام و ہر چند تو بہ از وی نمودند او در جواب ہمین لفظ میگفت تا آنکہ در مجلس ش
 کفر او و عدم قبول توہب و بطول بنجامید انگاہ نائب قاضی الکی حکم تقبل او کردہ اورا بقتل سائند
 و نزدن اُسران نمود قتل و ازان استدلال کہ کردہ بود و و صد و سن منشرح شدہ بود کہ حکم
 بخوار و بواسطہ سب بود و حکم تقبل و جبت تو بہ او نیا فتم کہے را درین استدلال سبقت کردہ
 باشد برین گرا نیچہ آمد در کلام نووی باضعف و ضعف گوید کلام سبکے رحمۃ اللہ علیہ دین باطل
 انجامید و من ماصل نیچہ او گفت ذکر خواہم کہ در باز یاد ستے بر آن اذ ان چہ سخریہ متعلق باہل

و قوله ان بود و باشد متعبد بکلمه نبرایسته که خود کرده ام بلفظ اس پس میگویم که بعضی ناس
از تامل کرده اند که این شخص را نصیحه بغیر حق مقتول شد و کشنچ کرد یکی در زانو بر مدی این امر عجب
آنکه بر ظاهر شده بود که مذہب خود ساخته بود و الا در مذہب با یعنی مذہب شافعی رحمة الله علیه
خواهی داشت که باینقدر کاف و غیر متوجه که گفت یعنی یکی که کس که میگوید که این شخص بغیر حق کشته است
کاذب است بلکه قتل و بخت بود زیرا که او کافر بود که هرگز کفر نبوده و علم محمد ویم کفر او را که بواسطه چند
امرا دل آنکه قول رسول الله صلی الله علیه و سلم و الله و اهل و عیال و اولاد و اجداد و ذریه و جمیع و حدیث صحیح
مذہب رجلا بالکفر او قال عد و الله و اهل و عیال و اولاد و اجداد و ذریه و جمیع و حدیث صحیح
و جمع علیہ هرگز نسبت کفر بجای و دریا گوید که او دشمن خداست چنین بوده باشد اگر امر چنین باشد
که او گفته است نبیا و الا ان قائل باز میگردد و بجهت یقین میگویم که ابو بکر رضی الله عنه موسس
عمر و انشیت پس این شخص آنچه در حق ابو بکر گفته است راجع بقابل میشود مقتضای این حدیث و بنا برین
حکم بر کفر او نمیگویم اگر چه عقاید کفر مذہب باشد که امام مالک رحمه الله جل احادیث بر خواجه که اعلام و شایع
و اکابر است را تکفیر میکنند که ده است پس آنچه بجهت متابذین حدیث که در موافقت است با آنچه
مالک نص کرده یعنی متابذین از حدیث موافق تواند مالک است نه بقواعد شافعی که با آنکه از کلامی
که بعد ازین خواهد آمد معلوم خواهد شد آنچه معتقد است نزوایشان درین باب و این حدیث اگر چه خبر
واحد است لیکن بواسطه آنکه میگویند و حکم تکفیر تکفیر ظنی است بلکه تکفیر منکر امر قطعی است و آنچه امام نووی
رحمة الله علیه گفته که حل کردن مالک این حدیث را بر خواجه ضعیف است و مذہب صحیح عدم تکفیر را
ست و در ثقیول نظر است زیرا که ضعیف حل مالک ع و قتی میشود که از خواجه سبب تکفیر غیر خبر
و قتال باشند آن صادر نشود لیکن گاهی که ایشان تکفیر کنند کسی را که متحقق الایمان بوده باشد و در
صورت نووی را نیز بد که حکم بضعف آن کند جواب از غیر حق یکی بر نووی چنین داده اند که کفر
شافعی به بضعف است که شهادت اهل بدعت و هوا قبول میکنند مگر خطای صریح است در آنچه امام نووی
گفته با گاهی نیز آن ساعدت میکنند و نیز تصریح نماید در باب خلج با آنکه تکفیر ایشان تکفیر است
در آنچه گفت نووی و نوید و قوی اوست قول اصولیین چنانچه گفته اند که تکفیر شیعه ورفض میکنند با
آنکه ایشان تکفیر کبار و خطای صحابه رضوان الله علیهم میکنند که رسول صلی الله علیه و سلم خرم
فرموده است که ایشان اهل بدعت اند میکنند و این تکفیر منکر مذہب رسول صلی الله علیه و سلم
از برائے آنکه شیعه و خواجه تکفیر اصحاب رضوان الله علیهم میکنند مگر منکر علم قطعی ندارد بدین
تقدیر ایشان همان ممانعت بدعت و معجزه تکفیر کنند و در صورت تکفیر شیعه و خواجه
میگویند زیرا که درین هنگام تکذیب رسول صلی الله علیه و سلم میشود و باین بیان معلوم شد که صحیح آنچه

بعد از آن که خواهد آمد از سبکی ایراد نکند و مگر آنچه متعارفاً درست و بیست بر غیر قواعد شافعیه می باشد
در جواب مولین مذکور گفته که ایشان نظر کرده اند در عدم نظیر آن دو فرقه با آنکه قول ایشان مستلزم
تکذیب رسول صلی الله علیه و سلم نیست و نظر کرده اند با توجه الفقیه که حدیث سابق دل بر کفر
و این دو فرقه و حال آنکه امام الحرمین و غیر او گفته اند که تفسیر مثل کما جنتهم منکم و اگر در دل خود بگویند
محکم و لازم نمی آید از آنچه در حدیث سابق تفسیر کفر بر کس که با سلماته گوید یا کافر بر هر که معز
آنچه با استدلال بان کردیم کسانی اند که ایمان ایشان مقطوع باشد و شک در ایمان نباشد مثل
عشره مبشره و عبدالله بن سلام و مانند ایشان رضی الله عنهم اگر کسی حکم بجز ایشان کند کافر است
بخلاف غیر ایشان از مسلمانان زیرا که در کلام رسول صلی الله علیه و سلم درین حدیث فرموده است
الآن کما قال و الارحمت علیه یعنی اگر چنین باشد که او باشد نه با و الا کفر راجع بقتل میشود و
اشاره تے به اعتبار این خلافت است و فرق میان عشره مبشره و مانند ایشان و بان مسلمانان
ایشان معلوم میشود بلی نزد من لاحق می شود باین مذکور است که اینک اجماع بر صلاحیت و امامت ایشان
شده مثل بن سبیب و حسن بصری و ابن سیرین و مالک و شافعی و مجتهد و اگر چه پیغمبر صلی الله علیه و سلم
کاین بعض در شان چه کسان وارد شده و سبب گفته اگر کسی گوید که کفر انکار ربوبیت یا رسالت
است و حال آنکه این مقتول ایمان بخدای در رسول و امامت نبی صلی الله علیه و سلم و بیاوردن
صحابه و اوست پس چگونه حکم بجز او می کند گوئیم که تخفیف حکم شرعی است و سبب آن انکار خدا
در رسول است یا قولی است یا فعلی که شارع حکم کند بظن آن و اگر چه انکار رسالت نباشد
واحد او که درین مسأله حدیث مذکور است و منضم میشود باین حدیثی که صحیح است منراذی
ولیا فقد اذنت بالحب یعنی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس که اذنی دوستی از
دوستان من میکند تحقیق اعلام و اخبار کرد و او را بجنب و حدیثی دیگر که صحیح است لعن
للمن کفتر رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس که لعن کند من و منی را مثل آنست که آن یهودی را
گفته باشد و حال آنکه ما میدانیم که ابو بکر بن عمر اعظم اولیای مومنان است پس این با خد جمته است که
بر من ظاهر شد در قتل شخص و اگر چه تعلیق است و حکم کردم و منضم ساختم بحجت با حادوث
سابق افعال این شخص را از ظاهر لعن و انذای و فترای نسبت با صحاب رسول صلی الله علیه و سلم
علیه و سلم و طار الناس و مصر بودن او بران و اظهار بدعت و تشبیه اهل بدعت و عیب و تحقیر
سنت و اهل آن و مجموع این امور درین ساعت که یاد کردیم و نگاه است که اجتماع چند امر که
حاصل میشود که حاصل نمیشود از هر یک این امور با نظر اذیت اقوال پاک که گفت حادث
میشود از براسه حکما بحسب آنچه حادث میشود و از ایشان مجوز نمی گوئیم که حکام متغیر میشوند و بر

بغیر زمان یکی با حکام مختلف میشود با اختلاف صورت و حادثه پس این نهایت این چیز است که منتشر
شد صدر من بآن در اقل این ریل و آهست تنها بر آن گذشت و خواهد آمد بعد از این بضمایح
آن و ایذای رسول صلی الله علیه و سلم آخری عظیم است لیکن محتاج است با کمره در آن ضابطه بود
باشد و الا جمیع معاصی هودنی است که رسول صلی الله علیه و سلم را و نیافتیم در کلام احدی از اصحاب
که سب مهابله موجب قتل میشود و الا آنچه خواهد آمد از آنکه بعضی اصحاب شافعی و اصحاب ابو حنیفه و غیر
الیه منها اطلاق کفر بر کسی که سب مهابله رسول الله صلی الله علیه و سلم میکند تصریح قتل مذکر کرده اند
چنانچه این لفظ گرفته که نمیدانم کسی را که واجب و اند قتل بر آنکس که سب اصحاب رسول صلی الله
علیه و سلم میکند البته نعم حکایت قتل از بعضی کوفین و غیر آن کرده اند بلکه از خیال از امام احمد بن
حنبل رحمة الله علیه روایت کرده و قتل و نزو من است که خیال غلط کرده اند درین است زیرا که
این قتل با فر گرفته اند از قول احمد بن حنبل که عثمان بن عفان زندقه است و سب بر گفته که نزو من است که احمد
را ده کرده است ازین عبارت که عثمان بن عفان زندقه است و الا زندقه نمیگفتند زیرا که انحر است
زندقه بلکه را ده احمد رحمة الله علیه در موضع دیگر از عمر و است و آن است که طعن در خلافت
عثمان بن عفان کردن طعن در جمیع مهاجر و انصار است یعنی چون عبدالرحمن بن عوف بن عمر که امر
شوری با و مفوض شده شبانروز توقف نمود و مشورت با جمیع مهاجر و انصار از مردم را
وزمان نمود و با هر کس علی بن خنیز خلوت کرده صلاحت دید تا آنکه اجماع کردند بر بیعت عثمان بن عفان
کلام احمد آنکه در ظاهر شتم اوست و در باطن تخطیب جمیع مهاجران و انصار است و تخطیب جمیع انصار
کفر است پیش شتم عثمان بن عفان زندقه باشد یا بن اعتبار و ازین عبارت فهم میشود که شتم ابو بکر و غیر
رضی الله عنهما کفر است پیش شتم عثمان بن عفان نیز قتل از احمد رحمة الله علیه کرده است پس هر کس که بگوید
احمد حل کرده است در قول او در شتم عثمان بن عفان ابو بکر کفر است و روایت کرده است از و
که سب ابو بکر و عمر بن کفر است و حکم آن قتل است غلط کرده در آن را وی روایت به ضابطه است
که شتم که قصد کند بآن ایذا را رسول الله صلی الله علیه و سلم چنانچه از عبداللہ بن ابی و احمده کفر است اگر
بآن شتم قصد ایذا را رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده باشد کفر نیست چنانچه از سلم و جمیعت واقع
شد در قطع آنکس نیست بعایشه صدیقہ رضی الله عنہا در حدیث صحیح است که استبوا اصحابی فوالله
نفسی بیده لو ان احداکم الف تم مثل احدا ذهب ما ادرك ما احدا هم ولا نصیبه
سب نکنید اصحاب مرا سوگند بآن خدای که نفس من بید قدرت اوست که اگر تصدق کنید یکی
از شما مثل کوه احد طلا نمی یابد بدی که از ایشان و نصف آن و در حدیث که رجال آن ثقات
اند اگر چه ترمذی گفته که غریب است الله الله فی اصحابی لا یقتل و هم غرما بعد کفین

لیکن

در حدیث

احبهم یحبونی احبهم فمن بغضهم یبغضون بغضهم ومن اذیهم فقد اذیهم
 ومن اذیهم فقد اذی الله ومن اذی الله یوشک ان یاخذہ بترسید از خلیع
 تعالی وحق من ایشان را بدست طاقت سازید بعد از من پس هر یک از اصحاب مرا دوست دارد و بدو
 من ایشان را دوست داشته است و هر کس که دشمن دارد ایشان را بدست من دشمن است و
 هر یک از ایشان کند مرا ایذا کرده است و هر کس که خدا تعالی را ایذا کند و زور باشد که
 جزای خوار داد او را تو کرم رسول الله صلی الله علیه و سلم اصحابی ظاهرش نیست که مرا و ازین صحاب
 کسانی اند که پیش از فتح مسلمان شده و خطاب با کسانی است که بعد از فتح باسلام در آمدند
 اندلیل تفاوت ایشان قال الله تعالی لا یتوے منکم من انفق من قبل
 الفتح وقاتل اولئک اعظم درجۃ من الذین انفقوا من بعد ترجیح مساوی نیست از
 شما ای مومنان هر که انفاق کرد پیش از فتح که اهل اسلام بے برگ بودند و کارزار کردند
 با دشمنان خدا تعالی و رسول او صلی الله علیه و سلم با کسانی که بعد از فتح که انفاق کردند و کارزار
 کردند چرا که مال بسیار بود و محتاج بمقاتله نبود و انفاق بسیار بود آن گروه نفق و مقاتل پیش از
 فتح که بزرگتر اند از گروهی که از آنکه نفق و مقاتله کردند بعد از فتح که پسینا چارست از آن که
 حدیث را تاویل کنند باین طریق یا طریقی دیگر تا اصحاب مخاطب باند و در حدیث غیر اصحابی باشند
 که رسول صلی الله علیه و سلم و حق ایشان وصیت فرموده است و مخفی حدیث صحیح باشد پس باین طریق
 مرا و بموجبی بهم کہا صحاب است و مخاطبین صفار ایشان اگر چه هم صحبت شامل مرجع است
 و گفت یعنی سبکی از شیخ خود عطاء الله تکلم صوفی است بر طریق شاذ و ایشینم که در وعظ مایه
 دیگر گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم را تجلیات بود که در آن تجلیات یکی بعد از او بود و شاید
 میفرمود و حدیث خطاب بیک بعد از او بود و شاید میفرمود و حدیث خطاب بیک بعد از
 رسول صلعم باشد و جمیع صحاب رضی الله عنہم پیش از فتح که بعد از او و آن اگر ثابت شود وصیت
 و حدیث شامل جمیع صحاب است و الا شامل کسانی است که قبل از فتح که شرف اسلام یافتند
 اند و کسانی که بعد از فتح در اسلام درآمدند از طعن انبیا ایشان و بر هر تقدیر حرمت است و ایضا
 است بهر یک از صحاب رضی الله عنہم یعنی کلام نووی و غیر او صریح است درین معنی باین کلام
 اگر درست بعضی از اصحاب و اب است بخلیغ شک و شبه نیست در آنکه کفر است و چنان است که
 یکی از صحابان حیثیت که صحاب است چرا که استحقاق باوست صلی الله علیه و سلم پس کفر باشد
 و برین معنی حمل آنکه لحاوی گفته است که سب بعضی جمیع صحاب کفر است و بغض بعضی از ایشان
 بهم بیج شک و آن نیست که کفر است و اسباب بغض بعضی از ایشان که از حیثیت

صحبت نباشد باک از رکنزد و دیگر بوده باشد کفر نیست چنانچه شیخین که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 که با دو وجه حکایت کرده است قاضی عدم کفر اگر سب یا بغض شخص یا دو شخص معین از صحابه
 گاه هست که بوجه ظاهر خاص است از هر دو جنبه یا از یوینجهون سب و بغض یا رافضی مر
 شیخین را رخ که ناشی شده از جیت و بغض و تقدیم حضرت علی بر ایشان و عقدا بر ایشان و عقدا در کفر
 شیخین ظلم کرده اند بر حضرت علی و حال آنکه ایشان ازین معنی بزرگ اند و حضرت نیز قطعاً و جزاً
 این عقدا و در حق ایشان نذر و و این کس که بوجه سهل که دارد عقدا در حق ایشان است که با این
 و کذب و عداوتی که با شیخین جعل می آوردند و نصرت و معاونت علی بن ابی طالب و سب و کذب و عداوت
 قرب بر رسول الله صلی الله علیه و سلم پس محض همین عقدا و که از جعل ناشی شده با این عبت با
 او را کفر نمی گویند و اما وجه کفر رافضی آنست که ازین سب و بغض و عقدا و ظلم در حق شیخین بغض
 در دین لازم می آید زیرا که ایشان بعد از رسول صلی الله علیه و سلم صلوات الله علیه بر او اقامت کردند
 و اطهار آن و جهاد با مرتدان و مهاذیان و از جیت ابو هریره گفت که اگر ابو بکر رضی الله عنه
 بنزدی بعد از رسول صلی الله علیه و سلم در مرتضی شد خد تعالی نمیکرد و ندی چنان ابو بکر
 اجتهاد و قتال با مرتدین و مانعین زکوة با وجود مخالفت اکثر صحابه آنکه قاسم کرد و بر ایشان اوله
 و شیخیه بر قتال مرتدین و ایشان را ملزم ساخته تا آنکه بر جمع بر قول او بنمودند و بان جماعت
 متفک که کردند تا آنکه خد تعالی بسبب ابو بکر و صحابه رضی الله عنهم این نعمت و بلائی از اسلام
 و مسلمانان زایل گردانیده و مرتدین و مانعین زکوة را منع و منع کرد و اسلام قوت یافت
 امر دوم یعنی امر دوم از امور داله بر کفر و قتل این شخص رافضی آنست که لعن شیخین رضی الله
 حلال و آنست باقر خود را بمنعنه و حال آنکه لعن ایشان حرام است و کسیکه حلال و انداخته
 خد تعالی حرام کرده است کافر است بلکه تحریم لعن و سب صدیق از معلومات ضروری است
 زیرا که حسن اسلام و افعال داله ایمان او و آنکه این معنی از و دایم بود تا زمان وفات ثبوت اترسید
 و سبیب و معلومیت و ضرورت آن نیست و اگر رافضی در آن شک کرده و انکار آن
 نمی کند لیکن شرط کفر با انکار ضروری آنست که نزد منکر ضروری باشد تا انکار و تبلیغ
 مکنذب رسول الله صلی الله علیه و سلم گردد و بنا بر آن مکنذب حکم بکفر او شود و حال آنکه رافضی
 اعتقاد تحریم لعن ندارد خصوصاً آنکه عقدا و ضرورت تحریم لعن پس این ضروری نیست
 تا از انکار آن کافر شود و خصوصاً آنکه از مطلق حکم آن جدا میتوان ساخت با نطر
 که تو اتر تحریم لعن و سب ابو بکر نزد جمیع خلق تاویل کشیده و رافضی و غلطت قلب او
 است که تو اتر معلوم شده است لغویاً از و این محال آنست که در آن جعل کنند و غلب

میل میکند بطایان بنقد را و دل شد از وی یعنی باعتبار آنچه بر سبکی رحمة الله ظاهر شده و اما
 تو اعد مذمت شافعی همه حکم میکند قبول اینقدر از روی عدم تمیز زیرا که این را فاضل باطل
 در طعن است که کرده اگر چه اوایل اوایل و عصبیت لیکن با تکفیر احتیاطی و مرعی باید داشت چنانچه
 مقرر شده است در محل خود **امیر** هم آنکه این نیست مجموعی از این شخص حاصل شده از
 آشکارا ساختن لعن ابو بکر و عمر و عثمان را از این مکتب و دشمنان اسلام اند و بعد از رسول الله
 صلی الله علیه و سلم دین تایم ساختند و طلال و لنتن او در حضور اکابر و علما و جمیع خدایان و
 لعن در دین است و طعن و در دین کفر است پس این سه دلیل است که با ظاهر شده و در قتل
 این شخص یعنی باعتبار آنچه بر سبکی ظاهر شده و الا فاضل شافعی رحمة الله نسبت که قبل از این معلوم
 شد **امیر** چهارم آنکه منقول است از علماء ما از مذمت ابو حنیفه رحمة الله نسبت که هرگز
 خلافت ابو بکر و عمر را رضی الله عنهما انکار کند کافر است و بعضی از علماء مذمت ابو حنیفه
 حکایت خلافت آن کرده اند و صحیح نیست که کافر است و اینک که کور است در کتاب هر دو
 و در فتاویٰ طبرسی و در اصل محمد بن حسن رضی الله عنه و در فتاویٰ بدیعیه و او قسیم
 کرده است رافضی را بکافر و غیر کافر و ذکر خلافتی در طوطی ایشان نیست و خلافتی که در باب
 امامت ابو بکر هم کریم و زعم نمودیم که صحیح نیست که کافر است و در محیط از محمد بن حسن رحمة الله
 نقل کرده که در نماز ائمه اسرار و فقه جایز نیست و گفت از برای آنکه منکر خلافت
 ابو بکر هم اند و حال آنکه صحاب کرام رضی الله عنهم اجماع بر خلافت او کرده اند و در خلافت چندین میگویند
 که هرگز که منکر خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه است کافر است و در محیط با بن عبارت
 منقول است که رافضی اگر غلو داشته باشد و خلافت ابو بکر را رضی الله عنه منکر باشد صلوة
 خلف او جایز نیست و در غنیانی چنین آورده است که کرده است صلوة عقب واجب
 بدعت و هوا و عقب رافضی جایز نیست باز گفت حاصل کلام آنکه اگر بواسطی وی بر تبت است
 که آن کافر میشود و در نماز ائمه اسرار و فقه جایز نیست که کافر است و در محیط با بن عبارت
 در شرح مختار چندین اختیار کرده است و بعضی یکی از صحاب رضی الله عنهم کفر نیست لیکن
 اگر است هرگز که اگر امیر المؤمنین علیهم السلام خود را تکفیر کرده است عبارت فتاویٰ بدیعیه
 نیست هرگز که امام است ابو بکر است کافر است و بعضی گفته اند که شیعی است و صحیح است
 که کافر است و همچنین تمام کس که منکر خلافت عمر هم و اما اصحاب شافعی و قاضی سید بن علی
 چنین آورده که هرگز که است نبی صلوة الله علیه و سلم علیه که کافر است و هرگز که است
 از صحاب فاسق است و اما آنکس که سب بخین یا خنین کند در آن دو وجه است یکی

ازین وجه است که کافر میشود زیرا که است اجماع کرده اند بر اینست ایشان وجه دوم است
که فاسق است کافر نیست و پس غلامی نیست و در آن که هر کس که حکم بکفر او نشده است از اهل بیوا
جزم بخود بودن ایشان بد فرخ نشده بود و جزم بدخول ایشان در دوزخ دو وجه است است
و قاضی سبیل مالک گفته که مالک در باب قدریه و سایر اهل بدعت گفته است ایشان را توبه دهند
اگر توبه کنند و الا بکشند ایشان را زیرا که از اهل فساد و بدعت اند و زمین چنانچه در باب
اهل جبهه گفت که فساد این جماعت و در مصالح دنیاست و در دین نیز داخل میشود و مثل قطع
طریق حج و فساد اهل بدعت معظم آن در دین است و گاهی در دنیا نیز داخل میشود و مثل دیار
مسلمانان عداوت می اندازند و قول مالک و شری در کفر قدریه و جمیع اهل بدعت مختلف است
و اگر در ترک کفر زفته اند قاضی عیاض گفت رحمة الله که کفر یک خصالت است که آن جمل
بوجود باری تعالی و وصف رسول صلی الله علیه و سلم ردیف برایش و طلاق لعن بر ایشان
و بر خوار و سایر اهل بیواست حجت جماعت است که کفر می کنند و جماعت دیگر از علماء
که تکفیر اهل بدعت و بیوائی نمیکنند جواب داده اند که الفاظ وارد شده بر سبیل تعلیظ از کفر
چون اگر کفر می باشد و شرک و دین شرک می باشد و قول صلی الله علیه و سلم در خروج قتل
قتل عا که حکم قتل ایشان فرمود و مثل قتل عا و تقاضای کفر میکنند بی جواب امید دیگر این
امر قتل حد است نه کفر قاضی عیاض گفت درست اصحاب علمای را اختلاف است و مشهور
ذنب مالک اجتهاد است و قال ادر ارجی رساند اما مالک رحمة الله گفت که هرگاه رسول الله
صلی الله علیه و سلم نداشتند حکم آن قتل است و اگر شتم اصحاب او کند حکم آن نداد نیست و گفت نیز
هر کس که شتم یک از اصحاب او کند یعنی ابو بکر و عمر و عثمان یا علی یا معاویه یا عمر بن العاص
و غیر هم اگر گوید که ایشان برضال کفر بوده اند آن کس را باید کشت و اگر شتم بغیر این کند آن کس
که مردم می کنند او را خدا بے سخت باید کرد و اما قول مالک بعد از حد است اگر نسبت بفضلال
و کفر سبک بند قتل و نیکو ست زانی که نسبت کفر یک از اصحاب او کند زیرا که رسول صلی الله
علیه و سلم گواهی داده است یا آنکه ایشان اهل جنت اند و هر کس که نسبت کفر ایشان دهد
مستحق قتل میشود به اعتباری که تذبیب رسول الله صلی الله علیه و سلم از آن لازم آید اما اگر نسبت
اصحاب بظلم دهند و در کفر چنانچه زعم بعضی رو فیض است در حکم قتل او محل تردد است
چرا که این نسبت بظلم از حیث صحبیت نیست و از جهت امری که متعلق به پیشانی نیست
بلکه این خصوصیات که بعضی صحابه متعلق است از روی تنقیض نیست و شکی نیست در آن
و نهض انکار با علم بالضرورت و اقرار بر اصحاب کنند لیکن اینکار از نشان مقتضی این نیست

که رسول صلی الله علیه وسلم را کذب کنند بلکه زعم ایشان این است که توافق رسول صلی الله علیه وسلم است که ایشان را کذب نمی گویند و دعوی توافق پس ملایم است و مستحق نشده تا ایشان چنین که مقتضای قتل این نوع گسان باشد که شان اودینیت که بیان کردیم و آبن حبیب گفت که هر کس که از شیعه غلو کند و بعضی دشمنان کفار را که از دست بری شود و او را بکشد شدید کنند و هر کس که زیاده کند و غلو ببرد که نقص ابو بکر و عمر را کند عقوبت بر دینا ده کنند و ضرب بر دگر رسانند و پس مملکت کنند تا زمانی که بمیرد و تبرقه قتل رسانند مگر در سب رسول الله صلی الله علیه وسلم و تحنون گفت هر که کذب یکے از صحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم کند او را الم ضرب رسانند و آبن ابی زید از تحنون روایت کرده است که گفت هر که شان ابو بکر و عمر و عثمان علی را نکند بگوید که ایشان برگز و ضلالت بوده اند حکم او قتل است و هر که شتم غیر این چهار یا از صحاب کند او را عذاب و عقوبت شدید کنند است که اقل آن یکس که تکفیر جدا یا صحاب کنند ظاهر است زیرا که خلاف جمیع است کرده است و اما تکفیر خلفای ثلاث و حضرت علی را تکفیر کنند درین باب تحنون تصریح نکرده است بیکس و کلام مالک رحمه الله که گذشت برین تصریح ترست روایت کرده اند از مالک که گفت هر کس که سب ابو بکر کند جزا تا زیاده نبرد و هر کس که سب عثمان کند او را بکشد و امام حنبل هم گفت در شان کسی سب صحاب کرده بود و او را قتل و شکنجه هر که از ان می ترسم بکشد و در این ترس زدن سخت و ابو یعلی حنبله گفت آنچه قتل است برین اند که در سب صحاب هم اگر سب با حلال و اند کافر است و اگر حلال نداند فاسق است کافر نیست و گفت حافظ از فقهاء کوفه و غیر ایشان حکم جرم کرده اند و قتل یکس صحاب کرد و تکفیر رافضیه محمد بن یوسف غریانی را سوال کردند از یکس شتم ابو بکر که گفت کافر است باز از دو سوال کردند که اگر بمیرد و بر دینا نکند یا نه گفت نه و از کسان که اگر تکفیر و افض میکنند محمد بن یوسف و ابو بکر را سب یکے از آنکه کوفه است گفت رافضی را شفقت نیست مگر مسلمانان را و ایشان سنان نیستند پس ایشان را شفقت نیست و گفت امام حنبل رحمه الله علیه بروایت ابو طالب که هر که شتم عثمان از دوی صادر شود و زندقی است و اسلحه کرده اند قائلین بعد م تکفیر بر کس که سب صحاب کند و آنحسانی که بوجوب قتل است ابو بکر و عمر بن زفته است عبد الرحمن بن البری الصحابی است و از عمر بن الخطاب بنقول آن اساده کرده بود که زبان عبد الله بن عمر قطع کند و زمانه که شتم مقداد بن سوسه کرده چون مردم در خواست و شفاعت از براس او کردند گفت بگذارید مصری قطع سان او بزم آید و فخر شتم احدی از صحاب رسول صلی الله علیه وسلم و در کتاب ابو ربیعان مذکور است

هم در سب کتبت که صحاب را سب کردن از کتب و غیره مذکور است

هر کس که در حق بیگانه صحبت کرد که کسی این را میگوید این صحبت سلمان است تا آنکه در
تزو بعضی از صحابه و صحابه را در بعضی بوسیله حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام و بعضی از صحابه
و بعضی از صحابه است بر دیگران چه که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده من صحبت
اصحابی فاجلده و اگر ما در این صحابه کافره بوده باشد تا آنکه از اقرار بر نیکو
در حقیقت است صحابی کرده است و از اولاد صحابی اگر کسی زنده باشد با جزا حد بر آن
تا آنکه قیام نماید و الا از مسلمانان هر کس که باین امر قیام نماید بر امام قبول کردن آن لازم است
زیرا که حقوق اصحاب مثل حقوق دیگران نیست بوسیله فضل صحبت رسول صلی الله علیه و سلم
و اگر امام خود بشنود و دست نهاده برین کند ولی قیام باین امر اوست و هر کس که است مانع
کند و در آن روز قول است بکسی که اگر او را بقتل رساند و قول تا آنکه مثل سائر صحابه است
او را محض است بر نیکوستان گفت من بقول آن قائم و رویت کرد ابو صعب از امام الک
که گفت هر کس با بدعت محمد صلی الله علیه و سلم کند او را بر نیکوستان است که در و تائب شود
و او را تشبیه نموده عیسای بنی اسرائیل گفت که اگر تو و خضر ابو بکر رضی الله عنهما را در روز طلاق خواهم داد
علیه السلام کرده است و ابو الزلفه فتوی کرد و بنا بر اینست که هر کس که رضی نیست که بنی
را سوگند بکشد و بنان زن گفت که اگر تو و خضر ابو بکر رضی الله عنهما را در روز طلاق خواهم داد
بنابراین آن شخص بوسیله آنکه بلی اولی کرد و درین نوع کلام نبی ابو بکر رضی الله عنه و هشام بن عمار
گفت از امام حجت علی بن ابی طالب گفت هر کس که سب ابو بکر و عمر کند او را مقتول سازند
و همچنین هر کس که سب عائشه صدیقہ کند زیرا که خدا تعالی در باب قذف و سب عایشه
میفرماید **لَعَنَ اللَّهُ الْفَاحِشِينَ الَّذِينَ يُنَادُونَ لِلْإِنسَانِ أَنْ يُسَبِّحَهُ عِشَاءً وَ يَمْدَحَهُ نَهَارًا** و خدا تعالی
شمارا آنرا که باز گردید از این سخن هرگز یعنی ما را می که زنده باشد اگر سب یا ایمان
آوردند گمان نمی آید که سب عائشه کند رضی الله عنها اما گفت قرآن مجید کرده و هر کس که
تألف قرآن مجید کرد و حکم آن قتل است و این حرم گفت از قول صحیح حجت جمعی که تکفیر شیعه و
خارج میکنند نسبت که شیعه و خوارج تکفیر اعلام و مشاییر کبار صحابه مینمایند و تکذیب رسول صلی الله علیه و سلم
میکند و آنچه جزم فرموده است بخلاف ایشان و در حقیقت و هر کس که تکفیر اعلام صحابه و تکذیب رسول
کند کافر است این اجتهاد صحیح است در میان کسی که بر ذلت شود که تکفیر اعلام صحابه کرده است
بعل ازین که اگر شد که آنکه حقیقت تکفیر نکرد خلافت ابو بکر و عمر نمیکنند و این کلام در نهایت و
غیر آن از کتب حنفیه و در اصل محمد بن حسن حجت علیهم السلام که در است و ظاهر است که ایشان از
امام خود ابو حنیفه رحمت الله علیه فر گرفته اند و ابو حنیفه اعلام بود و از دیگران بحال روفض زیرا که

او که سنی بود هیچ رخص و در بعضی کفر نیست و در بعضی سنی است و اندک کفر بعضی از این است
 و حبیب است و کفر بعضی دیگر و حبیب است پس هرگاه ابوحنیفه رحمه الله علیه حکم کفر یک سنی است
 صدیق است رضی الله عنه می کند حکم کفر یک سنی بر صدیق نمی کند نزد او اولی است اما
 ان یفرق یعنی که اگر زن میان کفر انکار امامت و کفر کتب چرا که سب کفر انکار است
 صدیق و غیر مخالفت اجماع است باینکه اگر کفر حکم جمیع علیه کفر است چنانچه نزد ما صدیق است بهر
 و امامت صدیق اجماع شده بر آن اذان می گویم که هر غم یا وصیت کرد و تا خیریت بعضی صحابہ
 صحت اجماع نمی کند بواسطه آنکه بعضی از وصیت ایشان چند روزی تا خیریت افتاد و وصیت
 ابو بکر غم خلافتی نه داشتند و لهذا عطایا که او بیکر می گرفتند و در امور حاکم و مراعات حاکم
 او رضی الله عنه نمودند و وصیت و اجماع بر روی کفر نیست بلکه وصیت چیریت و اجماع چیریت
 دیگر و از وجود اجماع و دیگر نمی آید و عدم احدی عدم دیگر لازم نمی آید پس
 درین تفرقه تامل و توهم آنرا که باری است اندر دم و درین باب غلط کرده اند اگر گوی که شرط کفر
 انکار جمیع علیه است که معلوم شده باشد بالضرورة بودن آن از دین گوئیم خلافت صدیق
 رضی الله عنه چنانچه زیر اگر وصیت اصحاب و ثابت شده است بتواتر است که گفته شده است
 بعد ضرورت پس خلافت مذکوره همچون جمیع علیه است که بعلم ضروری معلوم شده است و هیچ
 شک در آن نیست که در امام صدیق غم بچاکس ازین رو فاضل نبود و همچنین در ایام عمر و عثمان
 رضی الله عنهما ازین جماعت که نبود و بعد از آن حادث شده اند پس مقاتلا ایشان در بیکار
 بعد از اجماع معلوم حادث شده باشد و جواب ازین آنکه اطلاق خلافت از وقایع حادث
 است و حکم شرعی نیست و تکر ضروری وقتی کافر است که این ضروری حکم شرعی بوده باشد
 مثل صلوة و حج بواسطه آنکه مستلزم تذبیب رسول الله صلی الله علیه و سلم بجلالت خلافت مذکوره
 اگر که گویند که باین خلافت نیز احکام شرعی متعلق است مثل وجوب اطاعت و ثقل وجوب انقیاد و
 امثال آن قبل ازین از قاضی حین دوج مذکور ساختیم و باب سب تخلف و تخلف دیگر وجه ازین
 و وجوب حکم کفر بود و منافات ندارد و این حکم با حکم جزم او در وجه و دیگر بقیق شخص که سب
 کننده اصحاب کرام باشد و بقول ابن حنیف و غیر او که روایت کرده اند از شافعی رحمه الله در
 حکم بقیق این دو مسئله است حکم ایشان بقیق در حجر دست یکی از احاد و صحابہ اصغر ایشان است
 و حکم کفر مخصوص است بسب تخلف و تخلف رضی الله عنهم و چون این سب باشد و غلط
 است از سب یکی از اصغر اصحاب بنابرین وجه جاک ساخته اند و در آن حکم کفر و اما در باب
 که کفر ابو بکر غم و مانند او کند که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است بآنکه ایشان در حبیب اند

عبدالله بن محمد
محدث شده

۱۲۰۴

[illegible]

و بعد از این که رشد کرد و بخاری و عقیقه نمود و در ده که بعضی صحابه سحر کردند و او را در آن
 بجهت صحابه کشتند و استمال دادند که بر یک صحابه فرود آمد و او را کشتند و عقیقه صحابه دادند
 و در آن وقت صحبت رسول الله صلی الله علیه و سلم را آنکه حجر و بعضی صحابه بودند و او را کشتند
 است پس آن شخص فحشی و امثال آن که بعضی شکنج و دشمنان رفه دارند از آن صحبت صحبت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم است چه اگر ایشان امیر المؤمنین علی و جعفر بن ابی طالب و غیر ایشان از آن صحبت دوست
 میباشند بلکه سب اینها بعضی و هوای نفس و عداوت اگر بواسطه جمل دارند که عقاود کرده اند
 که خلفا و لشکر رضی الله عنهم در حق اوست ظلم کرده اند و بر ظلم نیست که اگر ایشان بر سب تمهید کردند
 و بخیر صحابه و انکار امری که اجماع بر آن شده باشد گفتند بخیر نمایند امری که از امور دین
 بر قتل این شخص آنکه ممکن است که متهم شویم در قتل و باین دلیل در مقامی که این شخص ظلم
 شده و امری که از او صادر شده باشد شک اندازد رسول الله صلی الله علیه و سلم کرده و در حد
 صلی الله علیه و سلم فرموده و در حق کسی که او را صلی الله علیه و سلم انداخته است من یکصد حد
 کیست که کفایت کند شتر شصت هزار که از من انکار کند خالد بن ابی لهب گفت یا رسول الله من غیر
 کفایت کنم بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم خالد را فرستاد و آن شخص را بقتل رسانید
 قبل ازین مذکور شد که هر ایزد موجب قتل نمیشود و الا حکم قتل عام میشود و در جمیع معاصی زیر که هر
 معصیت که از دست ما و غیر ما میشود از این بر رسول الله صلی الله علیه و سلم میرسد قال الله تعالی
 ان ذلکم کان یؤذی النبی فیتحیی منکم و الله لایستحیی من الحق الا لایه
 بدستیکه این نشستن شاید از طعام میرغاندنی را صلی الله علیه و سلم و شرم میکنند از شما که بگوید
 بیرون رود پس این دلیل معلوم شد که هر ایزد است موجب قتل نیست یا آنکه این شخص کور و زخم
 نقرت اوست کرده است بنا بر این زخم و قصد اید ای رسول الله صلی الله علیه و سلم مذکور شده است
 خواهد بود و بعضی پس این دلیل واضح نبوده باشد بر قتل و دامن دست و قذف عاثره رضی
 عنها موجب قتل است از برای آنکه قرآن شایسته بیبراده و باکی او بر قذف و تکذیب
 قرآن کفر است و یا از برای آنکه هر فراس رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و دم و قذف در
 حق یک فراس رسول الله صلی الله علیه و سلم تحقیق رسول الله صلی الله علیه و سلم کفر است و اما
 مذمت و افتراء و در شان بقیه امهات مؤمنین بنا بر دلیل دل که بیان کردیم کفر نیست
 و بنا برین دلیل ثانی که تحقیق رسول صلی الله علیه و سلم کفر است و انیقول اگر چه است
 نزد بعضی مالکیه سوال پس چرا رسول الله صلی الله علیه و سلم جمعی را که قذف و یا شیهه
 کرده بودند نکشت جواب بواسطه آنکه این قذف ایشان پس از نزول آیات قرآنی

بود در باب برات عائشه صدیقہ منہیں شخص مذہب قرآن نبود که موجب قتل بود از براس
 انکه این حکمی بود که نازل شد بعد از نزول آیت برآه و بنا برین حکم آن را قبل آن خطوط شد
 و امر قبل نفر بود اکثر شش ازین امور که قبل ازین حدیث مذکور شد که رسول صلی اللہ علیہ و
 فرمود که سب ۹ عاب من کنید و لگیکه ایشان از زمین دار و مردان و ششم است و هر کس که
 ایذا می ایشان کند مر ایدایه کرده است و این حکم جمیع صحابه است لیکن درجات و مرتبہ
 از صحابه زیادہ است از بعضی دیگر پس حکم ایشان درین باب تفاوت و درجات و مرتبہ است و
 چرینہ یادہ میشود و بنیاد سے گیکه با تعلق گیر و بنا برین اگر کسی صبیحت رضی اللہ عنہ کند قصدا
 بکلیہ نمیکند چنانچه در غیر او قصاص میکنند بر آن زیرا کہ این جلد بحر حق صحبت است و هر گاه که صحبت
 امور دیگر منظم شود که مقتضای تعظیم و احترام بوده باشد مثل نصرت دین و انفاق بر مسلمان
 و آنچه امر او را حاصل شد از فتوح بلاد و خلافت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و غیر ذلک هر یک ازین
 امور مقتضی زیادتی حق است و آن موجب یادہ عقوبت کسی میشود که بروی رضی اللہ عنہ دیگر
 کند و این نہ بود اہل حکم مجددی است کہ بعد از رسول صلی اللہ علیہ وسلم شدہ بلکہ ارجحیت
 کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم احکام بر شرع و ساخت و با سبب آن موقوف و مخلوق گردانیدہ
 تا تتبع آن سبب گردد کہ مرتب کمیا زیم و ہر حکم را بنیب آن حکم معلوم است کہ صدیق
 در ایام حیات مصطفیٰ حق سبق بہ سلام و تصدیق رسول صلی اللہ علیہ وسلم و قیام باین امور در راہ
 خدی تعالی و محبت التامہ و انفاق عظیم در نہایت وسع و امکان بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم و
 اصحاب او و نصرت تامہ و غیر این از خطایاں جمیلہ کہ درین کتاب و غیر ازین کتب مذکور است
 و نہت بعد از رسول صلی اللہ علیہ وسلم بر آن خصوصیات و فضائل و دیگر مرتب و مثنوی شد مثل نصرت
 امر خلافت کہ بکس را از نہت نمیرسد کہ بآن امر قیام نماید بعد از رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 مقامی او یا بل ردت و انعین زکوۃ و شجاعتی کہ درین باب از ورخی اللہ عنہ صادر شد
 کہ احدی درین باب دامن و پیروی نتوانست نمود کہ بآن امر خطیر اقدام نماید و ہر یک ازین حق
 و خصوصیات مذکورہ حرمت و تعظیم او را زیادہ میگرداند و نیز گیکه بر و دلیرے ولی باکی
 کند مستحق زیادتی عذاب نکال میگردد و چون صدیق اکبر نعم در مرتبہ عالی و مقام شہادت
 ازین دو نسبت کہ ہر کس کہ سب او کند طعن در دین کند و کردہ باشد یکس تحرق قتل شود
 چنانچہ گذشت و حال آنکہ خدی تبارک و تعالی بسبب قتل یحیی بن زکریا علیہ السلام بقا و
 ہزار کس را مقتول ساخت بعضی از علمای گفتہ اند کہ دینیت ہر پیغمبر علیہ السلام را بر
 این مقدار است کہ خدی تعالی وحی فرستاد و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ بسبب قتل یحیی

بن در کرایه علیها السلام بنهاد و هر کس را که شتم و کسب و قتل امام حسین پس از قتل و رضی الله عنهما
هم بنهاد و هر کس را خواهم گشت و همچنین خدمت جالی و تمار حق و حرمت صدیق رضی الله
فرموده باین که بسیار از روضه راضی و راضی و رسو اگر دانید لعنهم الله الذین اخذوا هم
بقتل هذا الراخذ و اگر از قتل این روضه غم میفرمود و کار اجتماعت بالا گرفت و موجب
فساد میشد صاحب ابو حنیفه رحمه الله تعالی گفت که تعزیر تقبل جائز است و حال آنکه دلیلی و جبر
این شخص راضی در مقام عالی که مقام صدیقین و خلفاء الراشدین درست و توبین بسیار است
که موجب تعزیر میشود که ترا و ابو یوسف رحمه الله تعالی از استیحا معلوم شد که قتل این شخص راضی
صحیح است و چرا عترت نیست بنابر مذکور باین حکم قتل و کرده چنانچه گذشت و همچنین حق صحیح
ست بنابر مذکور ابو حنیفه رحمه الله تعالی و بزرگوار شافعی رحمه الله تعالی و همچنین مذکور بنابر
و هر که مذکور شد مصنف گوید تدبر و تامل درین واقعه و در اینجا باین تقریب بیان کردم از کلام علما
زیر آنکه شمس است بر احکام همیشه فواید کثیره کم واقف میشود که این احکام و فواید در یک کتاب
جمع شده باشد باین طریق که من جمع کرده ام و واضح ساخته باطنی مرید و تعصب و عیب و در
کتاب من لقب با حکام در قواطع اسلام است مذکور ساخته ام چیزی را که توضیح آنچه در دنیا
کلام سبکی علیه الرحمته گفته ام و میکند چیزی که متفرع شود و قبول او در اختیار آنچه موافق با قواعده
مذکور باینست بیان آن از کتاب مذکور طلب کن پس بدستی که بچکس از این باب کفر است
کتابی علیه مفسلا ذکر مسائل و حکام آن در مذکور اربعه کرده باشد نیافته ام که تصنیف کرده
باشد و من درین مولف عظیم النظیر ندانم که سالم باشد از حسد و عناد و شقاق جمیع مسائل
که متعلق باین باب است با کلام هر یک ازین مسائل که کلمه در بیان شرح شده کرده ام متفق
خدا تعالی را با بآن مذکور است و در بار فضل و کرم خود اکتفا در وقت کدرید الدجیم
باب دوم در اینجا از روایات اکابر اهل بیت که وارد شده از مزید
فشانای شیخین سقا در آنچه مریدیت از اکابر اهل بیت رضی الله عنهم و درج ابو بکر صدیق
و عمر رضی الله عنهما معلوم میشود و پانچ ایشان آنچه زعم کرده اند شیعه و روضه که علی
المرتضی امر خلافت خود بعد از رسول صلی الله علیه و سلم میدهند لیکن تقیه کرده ظاهر نیست
باطلست زیرا که نال کن که در جواب اهل بصره ابن الکواد و قیس بن عباد چه فرمود و کرم الله
وجه چنانچه گذشت و باز روایت دار قطنی از ابو حنیفه رضی الله عنهم بضم آورده مال کن گرفته
چون بدین آدم از امام باقر رضی الله عنه از حال ابو بکر و عمر فرغ سوال کردم امام باقر
فرمود که رحمت خدا بر ابو بکر و عمر سه باد ابو حنیفه نگاه گفت و در عراق چنین میگویند که ترا

هذا اقول في السرد والعلانية فلا تسمع قول احد بعدى لثبته من هذا الذي
 يزعم ان حلياً كان مقبولا وان النبي صلى الله عليه وسلم امره بأمره بغيره
 فكفى بهذا الزورا منقضة ونقصا ناله كفت اورميان قبر ونبير رسول الله صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم حاضرهم بارخدا يا توميداني كه سخن بن تبت در سر و ملائذ و تو بعد از من افغان سخن بچسب را
 گوش کن پس گفت گيت انكه نعم كند كه حضرت امير المؤمنين علي مقبور شد در رسول صلى الله عليه وسلم اورا
 بامر منو ساخت و تو تبت كه امر رسول صلى الله عليه وسلم نافذ سازد و اگر کسی در او كرم بعد چه
 اين زعم كند كه او در اثبات امر و اجراء حكام شرعيه قصص و ضعف كرده است حاشا ثم حاشا
 عرض لك و نیز دارقطنی رویت كرده از پسر عبد الله كه كور كه لقب بزرگ بود كه او را چون از حالت
 ابو بكر و عمر رضی الله عنهما سوال كرد گفت عبد الله افضل من علي بن ابي طالب بهتر از انا و علي
 و رویت كرد و دارقطنی نیز از امام الحسن و الانس محمد باقر نعمه كفت اجمع بنو فاطمه رضی الله عنهم
 اجماع كرده اند فرزندان فاطمه بر آن كه نيكوترين قولي در حق شيخين ميگفته باشند و بشار و هيت كه
 دارقطنی از حضرت امام التقيين و الصادقين جعفر الصادق و او از پدر خود امام محمد باقر نعمه كرمي
 تر و پدر او حضرت امام زين العابدين بن سيد الشهداء امام حسين رضی الله عنهما آمد و گفت خبرم
 مر از حال و شان ابو بكر نعمه كفت از حال صديق نعمه سوال ميكني اين شخص گفت تو صديق ميگویی
 ابو بكر را نگاه سلطان العابدين نعمه كفت نكلك امك قد سماه صد يقاد رسول الله
 صلى الله عليه وسلم و المهاجرين و الانصار و من لم يستمه صد يقا فلا صدق الله
 عز وجل قوله في الدنيا والاخرة اذهب فاحب ابابكر و عمرا و او تو بغير زنده شود و صديق
 نام او كرده ام بلك رسول الله صلى الله عليه وسلم و جميع مهاجران و انصار صديق نام او كرده اند
 و هر كس كه ابو بكر نعمه را صديق خواند قول او را خدا تعالي در دنيا و اخيرت تصديق نخواهد كرد و بزرگو
 دار باش ابابكر صديق نعمه را و عمر نعمه را و هيت كه و ايضا انعمه بن عبد الله كه گفتند كه سوال كرويم از
 امام محمد باقر نعمه از حليه سيف فرمود كه باس به قد حلي ابو بكر الصديق رضی الله عنه سيفه قال قلت
 و تقول لك الصديق قال نعم هو الصديق نعم الصديق نعم للصديق فمن لم
 يقل الصديق فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة ارج ابك نيت چرا كه ابو بكر صديق
 سيف خود را حليه كرده بود و راوي گويد كه گفتم كه تو صديق ميگویی نعمه فرمود لي او صديق است
 و هر كس كه صديق او را نگويد خدا تعالي قول او را تصديق نخواهد كرد و دنيا و اخيرت و هر كس كه
 اين جوري در كتاب صفوة الصفوة رویت كرد و زياره كه در نيك از جای خود بر حديد و روي
 بقبله كرده گفت كه نعم الصديق نعم الصديق الى آخر الحديث و رویت كرد و از حضرت

امام الشافعی والصدوقین حضرت الصادق رضی الله عنه فرمود که ما ارجو من شفاعته علی شریک
 الا وانا ارجو من شفاعته ابی بکرم مثله وقد ولدته من تلک السید شفاعت از علی الرضی عنهما
 چیزی بگو اگر شل این چیز از شفاعت ابوبکر صدیق نه میسر آید و حال آنکه ابوبکر صدیق دو بار مرآتتوله
 ساخته است و ایضا روایت کرده اند قطعی از زید بن علی رضی الله عنه گفت با یکی از اشرافین قم تبرایمیکرد چون
 از و سوال کرد گفت اعلم بالله ان الدواعی من الشیخین الدواعی منع علی فیکدم او
 تلخ بدان سجده گویند که بیزار شدن از شیخین بیزار شدن از علی الرضی الله عنهما الغالب است
 پس در بیزار شدن هر یک از ایشان تقدیم و یا تاخیر کنی و بال آن تبو خواهد رسید میان شیخین
 رضی الله عنه و حضرت علی رضی الله عنه و حقاً بحقیقت و محبت ایشان هیچ تفاوتی نیست
 جمیع ایشان را دوست باید داشت و اگر یکی را از ایشان بری و بیزار شوی از همه ایشان بری شدی
 پیش و پس درین باب نیست و حضرت زید بن علی رضی الله عنه و بزرگ بود در شهر صفه نه اجدید
 و عشرین و مائت شهید شد و چون بر بنده برادر مدتی فریاد نه بود چون عنکبوت آمد و پرده خود
 بر صورت او کشید تا چشم مردمان بر درختند و باعث شهادت او آن بود که بدایع خلافت بیرون
 آمد و جمعی کشید از اهل کوفه بجهت با و کرده بودند آخر الامر شهید شد و بان این در باب و هم خواهم
 آمد انشاء الله تعالی و مرویت که وقتی بعضی از شیعه نزد او حاضر شدند و گفتند که تو از شیخین بر
 شوی یا تو بجهت کنیم زید رضی الله عنه از شیعه یا او تنایع نموده قبول نفرمود و جماعت شیعه
 گفتند انا نرفضک اتر ترک و رفض میکنیم نگاه امام زید فرمود اذهبوا فانتم
 الدوافضه بروید که شمار و فطاحله از آن نه انجماعت را رخصه میگویند و شیعه را زید میگویند
 و روایت کرده اند قطعی از شیعه که با امام زید گفتند که ابوبکر رضی الله عنه از فاطمه انزع نکرد زید
 گفت اینها کان رجیما و کان یکره ان یغیر ترکیه رسول الله فانت فاطمه فقلت
 له ان رسول الله اعطانی فذا فقال اهل لک بئینه فشد لها علی و امین
 فقال لها فجل و امرها تستحقها ثم قال زید والله لو رجعت الا فریها الی القضیت
 بقضاء ابی بکر بدستیکه ابوبکر رضی الله عنه و شخصه هر بان رقیق القلب و کرده میدشت که ترک
 رسول صلی الله علیه و سلم را از حالتی بود که تغییر نماید نگاه فاطمه رضی الله عنها آمد نزد او و گفت که رسول
 صلی الله علیه و سلم فدک را بمن داده است ابوبکر رضی الله عنه گفت آیا ترا شادان درین باب است پس علی
 و امیر بن رضی الله عنه گواهی دادند نگاه ابوبکر رضی الله عنه گفت مشبهات مردی در سنه
 مستحق آن میشوی باز زید رضی الله عنه گفت بخدا سوگویند که اگر این امر بمن رجوع شده بود
 هر آینه حکم میکردی بطریق که ابوبکر رضی الله عنه کرده است ایضا روایت کرده اند قطعی از ابن شعیبه

این روایت از ابوبکر صدیق و حضرت زید بن علی رضی الله عنهما
 در بیان شهادت حضرت زید بن علی رضی الله عنه
 در کوفه و مدینه و سایر بلاد
 و در بیان شهادت حضرت زید بن علی رضی الله عنه
 در کوفه و مدینه و سایر بلاد

از زید رضی الله عنه که فرمود و انطلقت الفجاءة فابصر تحت شجرة دون ابی بکر وعمر فسلم
یستطیعون یقولوا فیها شیئا فانطلقت انتم فظفرتم ای ولدتهم فوق ذلک فثبت
منهما فمن بقی فوالله ما بقی احد الا بکر ثم حوشته خراج فقتله وازیکر غیر ابوبکر وعمر
رضی الله عنهما بود بری شدند و دست طاقت آن نداشتند خراج که در حق این دو کس چیست بگویند
پیش از ای روغن فقیه و بالاتر جمید و نیستید شما فزون تر از مرتبه خجین پس نیز از شدید شما از آن
سر و پس کیست که باقی انداز من شما بخدای سوگند که چون نماند که شما از و نیز از شدید رویت که حافظ
مذکور و این عیا که از سالم ابن ابی جعد که با محمد بن عقیقه یغم گفت که ابوبکر صدیق نعم از جمیع قوم بیشتر
با سلام درآمد و گفت لا انکم پس بچه دلیل نام او بلند گشت و سابق بر همه شد حتی آنکه بچه دیگر را از کمر
نمیکنند غیر ابوبکر گفت لا تنکان افضلهم اسلاما ملاحین اسلام حتی حق ابوبکر
بود بر همه اگر او افضل بود از جمیع صحابیان زمانه که با سلام درآمد حتی سر و رگزار خود رسید
رویت کرد و از قطنی از سالم ابن ابی جعد بن الم اگر چه شیعه بود لیکن آنکه بود که گفت حضرت الامام
الامام الحنفی الانساری جعفر بن محمد بن علی را و الامام الصادقین جعفر الصادق بن الامام الحنفی الانساری
باقر رضی الله عنده از حال شیخین رضی الله عنهما سؤل کردم ایشان سر و گفتند یا سالم تو لهما
وابو اء من عدد و هما فانما کانا اما حی هکذا ای سالم بدوشی و یاری خود فراموشی خجین را
و از دشمنان ایشان بری و نیز از شوکر ایشان هر دو امام و راه نامی حق بودند رویت کرد
و از قطنی نیز از سالم که گفت دخل شدیم بر حضرت امام ابو جعفر یحیی بن محمد باقر نعم و در روایتی بر امام
المتقین و الصادقین جعفر الصادق بن امام الحنفی الانساری محمد باقر نعم آنکه گفت اللهم انی
اتولی ابابکر وعمر واجتبا اللهم انکان فی نفسه غیر هذا فلا نالتنی شفاعة
محمد یوم القیامة بار خدا یا فر اگر نعم ابوبکر وعمر را بدوشی خود دوست میدارم ایشان را
و اگر در نفس من غیر این بوده باشد شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم بمن نرسید باشد در رو
قیامت را وی گوید و انتم که بنا بر بیعت و شفقت این سخن بزن فرمود با عثم دیگر بنو دیر را
از سلمان را وی که گفت بر امام المتقین و الصادقین جعفر بن محمد رضی الله عنهما داخل شدیم
در حالتیکه مرض بود فقال احب ابابکر وعمر و تولهما اللهم انکان فی نفسه غیر
هذا فلا نالتنی شفاعة محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم ایضا رویت
کرد و از قطنی از وی که امام المتقین و الصادقین جعفر الصادق باسن گفت یا سالمت
الرجل حذبه و ابوبکر حذبه لا نالتنی شفاعة محمد ان لم اکن اتولیتما و ابوبکر
عن عدد و هما ای سالم ایام دم سب جد خود میکنند ابوبکر نعم حدیث است شفاعت محمد

صلی الله علیه وسلم بمن ترسد اگر من ایشان را نبهرت و دوستی نکر گیرم و اگر از دشمن ایشان برتر
 و نیز نباشم ایضا روایت کرد از قطنی از حضرت امام الصادقین جعفر صادق که با و گفت غامی
 زعم کرد که تو بیزاری حبسته ابو بکر و عمر رضی الله عنهما آنگاه فرمود بدی الله من فلان الحی
 لا رجوان ینفعنی الله بقرابتی من ابی بکر و لقد مرضت فاصیت لی خالی عبد
 الیوم بن القاسم بن محمد بن ابی بکر بنی ابراهیم باشد الله تعالی از فلان هر آینه بیدارم
 ایکنیقع دهر خدا تعالی مرا بقرابت از ابو بکر و بدرستی که وقتی بیمار شدم و وصیت کردم بید
 حال خود عبد الرحمن قاسم بن محمد بن ابو بکر یعنی او را وصیت خود ساختم روایت کرد ابو جعفر
 و عافیه عمر ابن شیبہ را گفت با ابو جعفر محمد بن باقر بن علی رضی الله عنهم گفتیم خبر ده
 مرا از آنکه ابو بکر و عمر در حق شما چیزی ظلم فرمود فقال و منزل القرآن علی عبد الله لیسکن
 للعالمین نذیرا ما ظلمنا من حقنا ما یذن حبه خردل سوگند آن کسی که قرآن نازل
 گردانیده بر بنده خود تا اهل عالم را بیم کند باشد که ظلم نکردند ایشان بپایان حق ما چیزی
 که بوزن دانه خردل بوده باشد آنگاه من گفتیم خدا تعالی مرا فدای تو کند پس ایشان تولا
 نم و دوست دارم ایشان را فرمود نعم یا کنسید تو لهما فی الدنیا و الاخرة قال و
 جعل لصلی عنق نفسه و یقول ما اصابک فبعنقی هذا انتم قال بدی الله
 و رسولہ من الخیر بنی سعد و بیان فانهما کذا باعلینا اهل البیت علی یا کنسید
 کن رد دستار ایشان را پس در دنیا و آخرت راوی گفت که امام ابو الصادقین جعفر محمد
 باقر رضی الله عنه دست بگردن خود سخت زد و گفت هر چیزی که تو رسید رد دوستی ایشان
 رسید باز گفت بیزار شد خدا تعالی از من غیره بن سعد و بیان که ایشان در رخ بسته اند
 بر اهل بیت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم اند و ایضا روایت کرد و از قطنی از ب
 بن میری گفت با ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه گفتیم چه بگوید در حق ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
 والله انی لا نقلاهما و استغفلهما و ما ادبرکت احدنا من اهل بیت الانبیاء و رسل
 هما سجد سوگند که من ایشان را نبهرت و محبت فرار کنم ایضا روایت کرد و از قطنی از ب
 از جعفر بن ابی طالب و کینا ابو بکر خیر خلیفه و امر محمد لنا و احباء علیتنا و فی دوایه
 نما و لینا احدا من الناس مثله و فی دوایه فاد اینا قطعات خیرا منہ و الی ام
 خور ساختم ابو بکر را که بهترین خلیفه بود از برای ما و مهربان و متفق تر بود بر ما و در یک
 آنکه سبک خلافت مثل دیکه و در واسطه دیکه آنکه ندیم هرگز که بهتر از او بوده باشد و ایضا
 روایت کرد و از قطنی از ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه که با و گفتند که فلان نقل میکنند از علی بن الحسین سف

در طلب آموختن ایشان را بپایان بیت که از آنکه در ایشان با دوستی از آنست

اگر گفت و نزد عتانی صد و دهم من غل در شان ابو بکر و عمر رضی و حضرت امیر المؤمنین علی
 نازل شده ابو جعفر باقر محمد رضی گفت والله انما الفهم انزلت قیل فایست غل هونیدا
 سوگند که این بیت در شان ایشان نازل شده پس گیت که در شان او نازل شود غیر
 ایشان باز از جعفر بن باقر رضی الله عنهما پرسیدند که این چغل است یعنی چه کینه است که خدا تعالی
 از سینه ما بیرون کرد و فرمود غل الجاهلیه ان بنی تیم و بنی عدو و بنی هاشم
 بینهم شیء فی الجاهلیه فلما اسلم هؤلاء القوم تقابلوا فاخذ ابو بکر الخاصه فجعل علی
 یسخر یدیه و یکمد بها خاصه الی بکر فنزلت هذا الایتیه فیهما کینه جالبه
 است که در میان بنی تیم و بنی عدوی و بنی هاشم در ایام جاهلیت چیزی کینه بود و چون این تمیزه در
 اسلام درآمد یکدیگر را دوست میداشتند و در روایت دیگر است که از ابو جعفر پرسیدم از
 حال ابو بکر و عمر رضی گفت من شک فیهما فقد شک فی السنه بر که شک در میان ایشان
 ایشان تحقیق شک ریب کرده است و در سنت و بعد از آن این خبر را ذکر کرد که میان آن
 قبایل خصومتی بود و چون باسلام درآمد و دوست میداشتند یکدیگر را و خدا تعالی آن خصومت
 و کینه از دلها بیرون برد و حتی آنکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه که در دشت و حضرت علی رضی
 خود را گرم کرد و بی وضعی که در دشت الید بعد از آن بیت نازل شد و روایت کرد و از قطنی از
 حضرت علی کرم الله وجهه که فرمود و نه الایتیه نزلت فی هذه البطون الشله ان بنی تیم و بنی
 و بنی هاشم انفقار روایت کرد و از قطنی از ابو جعفر محمد باقر رضی الله عنه که از سوال کردند که از اهل بیت
 هیچکس است ابو بکر و عمر کرده است فرمود معاذ الله بل یتولونها و یتغفرون لها و یتسبونها
 علیها پناه بخدا ازین حکایت که گفتی بلکه اهل بیت دوستی و یاری و طلب آفرینش ابو بکر و عمر رضی
 و میگفتند که رحمت خدا بر ایشان باد و انفقار روایت کرد و از قطنی از ابو جعفر حضرت محمد باقر و ابو جعفر
 از پدر خود امام سجاد بن زین العابدین بن سید الشهداء امام حسین رضی الله عنهما که گفت جماعتی را
 که در شان ابو بکر و عمر عثمان بن ابی طالب بنو قریظ سخنان می گفتند که انتم الیما جردون
 الذین اخبروا من دیا دهم اموالهم یتبخون فضلا من الله و رضوانا و ینصرف
 الله و رسول الله هم الصادقون و آگاه باشید خبر رسیدم ابا که شما اید آنسانیکم رحمت
 نمود و بیرون کرده شد از شهر ما خود که در مکه بودند و در افتدند از ماها خود و فعال
 آنکه میطلبند از خدا تعالی بخشش و خوشنودی رسول و یاری می کنند و این خدا را انفس
 و مال و نصرت یتمایند پیغمبر و ائمه را آن گروه رستانند بقول فعل یعنی زین العابدین رضی الله
 باجماعت که در شان ابو بکر و عمر رضی الله عنهما خوض باطل میکردند گفت که با من یک

اسی کی فکر در حق ایشان این آیت نازل شده ان شاء الله تعالی گفتند اما کسان پیغمبر و این آیت
 در شان انبیاست باز فرمود و انتم الذین تبوء الدار و الدیار و الایمان من قبلهم یحبون من ھاجر
 الیهم و لا یجدون عندهم حاجة مما سألوا و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
 و من یوق فھم نفسہ فاولئک هم المفلحون شأان کسان اید کہ جایی گرفته اید در سرای حق
 و در داریان یعنی اهل بیت پیش از هجرت مهاجران و دوست میدارند کسی را کہ هجرت کند بدین ائمه
 و او را جامی دهند و یاری کنند و بنیاد در دلهای خود حسدی و خد و دغده از او بچرخ عطا
 داده شده اند و ایشان بنیاد و مقدم میدارند ایشان را بر نفسهای خود یعنی باز میگردند و
 به مهاجران میدهند و اگر چه بست ایشان را حاجت بآن و یار آنجا ایشان بنیاد یعنی گروی که هر
 اند باین صفات مذکوره و بیت در حق ایشان نازل شده است شما ید قالوا لا قال انما انتم
 نقلا بربکم ان تکلونوا فی اخدھذین العذیقین و انما اشد انکم لستم من
 الذین قال الله تعالی فیہم اجماعت گفتند کہ ما ازین گروه کہ نیز این آیت در شان ایشان
 است نیستیم نگاه حضرت سجاد امام زین العابدین رضی اللہ عنہ فرمود آیا شما بیری شدید ازین
 فرقه من گویید کہ شما ازین دو فرقه نیستید کہ خدا تعالی در شان ایشان فرمود و لذلک
 جاؤا من بعدکم و انکم انیکم بعد از مهاجر و انصار یعنی تابعان صحابہ روز قیامت یقولون
 ربنا اغفلنا و لاخواننا الذین سبقتونا بالایمان انما انکم گویید ای پروردگار من پیام زارا
 و مر برادران ما را درین انما انکم میفرمایید گفتند بر با ایمان و لا یجعل فی قلوبنا غلا الذین امنوا
 و ربنا انک رؤوف رحیم و مگردان در دلهاست کہ این و حسد و خیانتی با شما نیکو یان
 اندیش از ما یعنی کہ این صاحب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در دل منند و بنا انک رؤوف رحیم
 پروردگار ما تو مهربان مالی دعای استجاب کن و بخشای ما را بر حمت خود و در زمره سابقان
 داخل کن مگر حم گوید پیش سہادۃ امام زین العابدین علی بن الحسین رضی اللہ عنہم اجماعت
 کہ باطل خویش در شان شخین رضی اللہ عنہما نموده است شخین میکنند و کینه کبار صحابہ رضی اللہ عنہم
 در دل دہشتہ ایشان بکفر و ظلم منسوب میسازند ازین سہ فرقه کہ این سہ آیت در شان ایشان
 است یعنی مهاجر و انصار و تابعان ایشان با ایمان و طاعت تا روز قیامت کہ شامل جمیع
 است چنانکہ در تفسیر ضیاء و مجمع البیان و غیر آن از تفاسیر مذکور است کہ خارج باشند
 و مؤید این قول است آنچه افضل المتأخرین و نقاد التفسیرین مولانا حسین کاشفی رحمۃ اللہ علیہ
 در تفسیر خود درین آیت نقل کرده است کہ گفته اند ہر کہ را کینہ در دل یکے از صحابہ باشد از اہل
 این آیت نیست و آنچه از صاحب انوار روایت کرده اینست کہ حق تعالی مومنان را

بسم قریم و آور دو مهاجر و نصاری و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاک طینت پس که
بدین صفت بودند از اقسام سومنان خارج افتد و احد علم و ایضاً رویت کرد و از وطنی از خیبر
بن مرزوق گفت شنیدم از ابراهیم بن الحسن بن الحسین گفت والله لقد عرفت
علینا الرافضه کما دقت الحمر و نبت علی علی بن محمد بن جنداسو گند که خرج نمودند برادر دهم
پچنانکه خروج کردند و برید بر حضرت امیر المومنین علی بن محمد بن جنداسو گند که در دست که در
ست در کوفه و ایشان طائفه از خراج اندک بر امیر المومنین علی بن محمد بن جنداسو گند که در دست که در
ابتدای خروج ایشان از آن دید بودند برین جماعت را بر و دید که این مقدمه شرح
بنجاری الشیخ ابن حجر رحمه الله علیه ایضاً رویت کرد و از وطنی از فضیل بن مرزوق گفت
از حسن بن حسین شنیدم که بامری از روضه گفت والله لئن امکننا الله منکم لنقطع
ایدیکم و ارجلکم من خلافت و لا تقبل منکم ثوبه بخدا سو گند اگر شکر ساز و خدا
تعالی ما را از شما یعنی اگر بار بار شما سلسله سازد بر آئینه دستهای و پاهای شما را قطع کنیم از خلافت
یعنی دست رست و پاهای چپ و قبول نکنم ثوباً از شما و ایضاً رویت کرد و از وطنی از محمد بن
خاطب که گفت کسی ذکر عثمان رضی الله عنه نزد حسن و حسین رضی الله عنهما کرد و ایشان گفتند
هذا امیر المومنین ای علی انیکم لان ان یخبرکم عننا ذبحاً علی قال الراقی
وما ادراکم عنهم یدکر و عثمان او سالا عنه فقال عثمان من الذین اتقوا
وامنوا ثم من الذین اتقوا واحسنوا والله یحب المحسنین بنیت امیر المومنین علی بن
مالیا خواهد و خبر بد شما از عثمان درین آشنای حضرت امیر المومنین علی بن محمد بن جنداسو گند که
که خود بنی فطیس شنید که ذکر عثمان بن محمد بن جنداسو گند که در دنیا نگاه گفت عثمان بن مرزوق
کسانی است که ثابت و ترمز بودند بر تقوی و بر سیرگاری خود و کارهای نیکو کردند و خدا تعالی
دوست میدارد و نیکو کاران را و ایضاً رویت کرد و از وطنی از محمد بن مخاطب از طرق کثیر روایت
کرده گفت که نزد علی بن محمد بن جنداسو گند امیر المومنین من اراده رفتن بجانب حجاز دارم
و مردم از من خواهند پرسید پس شما چه میگویید و در قتل عثمان بن محمد بن جنداسو گند که مردم از من
نکیده کرده بود و گفت یا ابن مخاطب والله انی لا دجوان الکون انا و هو قال الله تعالی
و نزعنا ما فی صدورهم من خلی الا یتدیعنه بدرستی که امید آن دارم که من عثمان
از جمله کسانی باشم که خدا تعالی از دلهای ایشان حسد و کینه دنیا برداشته و در بهشت ببرد
در حالتیکه پاداران باشند یکدیگر را و در هر بانی و دوستداری و موکب نیست آنچه مدعی
دیگر از عثمان بن محمد بن جنداسو گند که فرموده ای لا دجوان الکون انا و عثمان و طلحه و زبیر

اسید میدارم که من و عثمان و طلحه و زبیر رضی الله عنهم ائمان کسان باشم که خدیتعالی عجل از سینه ما
 ایشان ترم کرده در بهشت در نهند ایضا روایت کرد و از قطنی از انس ابن ابی الطفیل گفت -
 نشسته بودم نزد محمد بن الحنفیه رضی الله عنه و اهل مجلس فرشتان منم میکردند انگاه محمد بن الحنفیه
 منم کرد و گفت که خواصند باز دارند زبان خود را از مذمت عثمان باز روزه دیگر در خدمت
 او رفتم باز بازده از آن روز جزو منع کرد و گفت آیهایی نیکو دم شمارا از مذمت این مردورین نهاد
 ابن عباس رضی الله عنه نزد او نشسته بود و باو گفت ای ابن عباس ای داری که در روزی من از
 دست رست علی الرضی بودم و تو دوست حب انگاه از جانب مردی به تمام کلامی نمودن بارین رسول
 فرستاد که حقیقت آن معلوم نماید و رسول منوضع رفته باز آمد و خبر رسانید که این عاشق است که
 قاتلان عثمان منم را لعن میکند انگاه حضرت منم هر دو دوست مبارک خود بلند بر دشت و در
 دفعه یاسه دفعه بروی الید و گفت انا لعن قتله عثمان لعنهم الله فی السجده الجبل
 یعنی من نیز لعنت میکنم قاتلان عثمان منم لعنت خدا بر ایشان باد و هر مکانی که باشند را و من
 گفت بعد از آنکه ابن عباس تصدیق قول محمد حنفیه منم نمود محمد بن حنفیه بجانب اهل مجلس بودیم
 اقبال نموده گفت فی و فی هذا لکمه شاهان عادلان و درین سخن از بر او شاد و بگو
 عادل است یعنی من و ابن عباس از علی منم شنیدیم و دیدیم و و شاهد عادلان و درین سخن از بر او شاد و بگو
 کنید از طعن منم عثمان منم بلکه قاتلان او را ملاست و طعن کن که حضرت علی کرد منم و اختیار و بهت و در
 از حسین بن محمد بن الحنفیه منم گفت یا اهل الکوفه اتقوا الله عزوجل من المحرمات و اتقوا الله
 بکر و عمر مالید باهالن ابابکر الصدیق کان مع رسول الله فی الغار ثانی انین کان
 علی علیه السلام به الدین ای اهل کوفه سپر نیزید از آنچه خدیتعالی پر شما حرام گردانید و گویند در حق ابوبکر
 و عمر چیزیکه اهل آن نیستند بدرستی که ابوبکر بار رسول ثانی انین بود و در غار و بدرستی که عمر منم خدیتعالی
 با و درین را غالب عمر نیز گردانید و ایضا روایت کرد و از حذیب اسدی که قومی از اهل کوفه و حذیب
 نزد محمد بن عبد الله بن حسن رضی الله عنهم آمدند و سوال کردند از حال ابوبکر و عمر انگاه بجانب من
 ملتفت شد و گفت انظر الی اهل بلادک ایسا لونی عن ابی بکر و عمر ما عند فضل
 من علی ما خطه کن و بین مردم ملا خود را که سوال کرد و از قطنی از عبد الله بن حسن رضی الله عنهم
 اگر گفت والله لا یقبل قوبه عبد تداء من ابی بکر و عمر رضی الله عنهما و انما الیهم حضان
 علی علیه فادعوا لله لها اتقرب به الی الله قبول میکنید خدیتعالی توبه باز نموده که نیز از حذیب
 و عمر منم بدرستی که چون باطرامی آید بر عای میکنم بخدای تبارک و تعالی از بهت ایشان و حذیب
 ای بکر منم بخدای عزوجل باین دعا میخواند که ای خداوند عالم و دینا میخوانم دعا میخوانم خیر در حق ایشان

علم در دین بود

1779

آدمیہ علیہ
بین دنیا و آخرت دنیاوی بدست

سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

و این دعای خیر را سبب تقرب و نزدیکی بجهنم میسازم و ایضا روایت کرده اند فضیل از
 هر زوق که گفت از عمر بن علی بن الحسین سوال کردم که آیا در میان شما امامی که اطاعت او فرض
 بوده باشد که امر است و امر مخصوص با او اند و هر کس که او را امام زمان نداند و شناسد اگر غیر
 بزهان جاهلیت مرده است **فسمعه** و الله ما ذاك فینا من قال هذا فهو كاذب
 بخدای سوگند زبوره نیست در میان ما امامی باین صفت و هر کس که این میگوید یا کاذب است
 آنگاه من کفرم که شیعه در وهن میگویند که این منزلت حضرت علی دشت پدر اگر رسول صلی الله علیه و آله
 از برای او وحیست کرده بود و باز حسن بن علی را این منزلت حاصل شد زیرا که حضرت علی در حق
 او وصیت کرد و با نجیب بن علی باز بنابر وصیت حسین بن علی بن علی بن الحسین و در حق محمد بن علی بنی محمد
 باقر که با او عمر مذکور است وصیت نموده و نیز شیه و منزلت او را حاصل شد آنگاه عمر بن الحسین گفت
 خوالله ما اوصی الیه ابی جعفر این اثنین فکان لهم الله لوان رجلا اوصی فی صاله
 و ماتوا بجداه و یلهم ما هذا من الدین و الله ما هو کلا متاکلین بدلی خدای سوگند
 که پدر من بد و حرف وصیت نکرد و بر فرض وصیت اگر کسی در اموال و اولاد و مشر و کاسه
 که از او نماند وصیت کرد و این وصیت از امور دینی نیست بلکه شون این گروه بخدای
 سوگند که این گروه نیستند مگر متاکلان با بیعتی ظالم و دستند لیکن باطن شمن اند چرا که بواسطه
 غرض خود با فقرای می کنند ایضا روایت کرد از عبد الجبار سمرانی گفت و تو که میخوایم که از
 مدینه رحلت میکنم امام جعفر نزد ما آمد و گفت انکم انشاء الله من الصالحین فاذا ایلعتم
 مصرکم فقولوا لاهل مصر متی من یدعی فی خیار من الصلح بقی و عمر فانا
 منه بری و من نعم انی ابوء من الجبکد و عمر فانی مند بری بدستی شما اگر خدا
 خواهد از صالحان اید پس بوقتیکه بشهر خواهد رسید پس از من ایشان را پیغام برسانید که
 هر کس که زعم کرده است که من از ابو بکر و عمر بن ابی بکر و عمر بن ابی بکر و عمر بن ابی بکر و عمر بن ابی بکر
 که زعم کرده که من از ابی بکر و عمر بن ابی بکر و عمر بن ابی بکر و عمر بن ابی بکر و عمر بن ابی بکر
 الجبار که حضرت امامه الثقیین و الصادقین جعفر الصادق علیه السلام رسیدند از حال ابو بکر و عمر بن ابی بکر
 ابوء من ذکرهما الا الجبار بنی از من است از آن کسی که ذکر ابو بکر و عمر بن ابی بکر و عمر بن ابی بکر
 گفتند که شاید بشکلم و شاه بر تبتدیه و عا باشد و دور ن ذ من الشریان و ...
 شفعه علی محمد رسول الله و قدمت نقی بدستی من و ذیقات زشت ...
 یا شمر و شفاعت محمد بن زید اگر میگوید و بدست من ...
 عمرو و زینب از عبد الجبار سمرانی که گفت امام جعفر الصادق علیه السلام ...

اهل العراق يزعمون اننا نفتح في الحى مكد وعمر بنى الله عنهما واما بدرستى كذا بيان اهل
 زعم کرده اند كه سنيست و غيبت ابو بكر وعمر ميكنم و مال كذا ايشان والذين از اين سخن كه ماه حضرت
 امام جعفر صادق كه امام الصادق سنيست فرموده است قاسم فقيه بن محمد بن ابى بكر است و ماور فرود
 اسما بنت عبد الرحمن بن ابى بكر است از غيبت گفت كه ابو بكر مراد و بار متولد ساخت چنانچه كه است
 ايضا و او قلنى از ابو جعفر محمد بن باقر فرمود است كه در كه گفت من لم يعرب فضل ابى بكر ع
 فقد جهل السنه هر كيه فضائل ابو بكر وعمر رضى الله عنهما ندانست تحقيق كذا حالت بخت سني
 الصلى الله عليه وسلم و بعضه از اين اهل بيت نبوت گفتند كه ابو جعفر صادق است و من قبول بخداى سني
 كه ظاهر شده است اين بيت و جهالت از شيعه در و فتن مگر بوسطه جلال و اولى ايشان بخت و احاديث
 بنى جلالى الصلى الله عليه وسلم و رطوبت يات بندا ابو جعفر بن محمد از پدر وى على بن الحسين رضى الله عنهم مر ميت
 كه شخصى گفت با حضرت على بن ابي طالب كه شما در وقت خطبه خوانيد ميگويد الله صلي الله عليه و آله
 اصلحت به الخلفاء الراشدين المهديين و مراد از خلفا الراشدين المهديين كيه است نه
 انگاه اشك از چشمه هاى مبارك خود ريخته فرمود و ما حينئذ ابو بكر و عمر اما الله
 و شفا الاسلام و رجاء قريش للمقتدى بها بعد من صلى الله عليه و آله
 من اقتدى بها اعظم ومن اتبع ائادها هدا الى الصراط المستقيم و من تخلف
 بها و هو من حزب الله و هو دست ن اند ابو بكر و عمر اما ان باوى بودند كه مردم را
 بحق راه خود و شيخ وقتند اى امام بودند و در وقتند اسلم از قرش بعد از رسول
 صلى الله عليه وسلم و فرمود هر كس كه ايشان اقتدا كند محفوظ ماند از عذاب سلام شد از عذاب و هر
 كه متابعت و پيروى ايشان كند ياديت يافت براه رست و هر كس كه درستك بدين ايشان نرود
 او از لشكر خداى عز و جل است پس اين سخنان اكابر اهل بيت بوده كه انچه حاويت و حفاظ مستند عليه در
 معرفت حديث صحيح و تفسير صحيح از سقيم با ساني متصلا از ايشان رويت كه رو باين حال چگونه باشد
 كسانى را كه متمسك بحل المبيت شده اند و دعوى محبت ايشان ميكنند و حال آنچه خود و پيروان
 روند و آنچه اهل بيت بر آن رفته اند و در آنچه وصيت كرده اند بجهت و توقير ابو بكر و عمر اعتقاد و محبت
 خلافت ايشان و تصرح كرده اند انكه حاديت تكذيبى كه نقل كرده است از ان اهل بيت خلاف
 سخنان اهل بيت و سخن اهل بيت ميشوند بلكه خواهند كه بجهت بايسته نسبت ميدهند المبيت را كه ايشان
 بيزار باشند از ان زمانه است و عيب خود و حق دارند چنانچه زرين العابد بن على بن حسين فرمود
 ايها الناس حبوا حب الله و هم فواسقه و بخر به جرحه حتى جاهد عليه و اعداؤه
 و نريد حتى نقصوا الى الله اس امروان دوست داريد مر مثل دوستى اسلام عني ابن

دوستی کنید با کاه خدا و رسول خدا سے آن مرد کرده اند و از دوستی نگذرند بید که این دوستی با فرط
شما بمرتب رسید که عیب و عار شد بر او و در ویت و دیگر اگر دوستی بحد سے رسانیدید که
تقصیر دوم را کردید نزد مردم یعنی بسبب آنکه نسبت دادید با اهل بیت پیغمبر سے چند را
که ایشان از آن بری و عاری بود و از انقضای خود میدادند خانی بیان آنکه از ب که
بر آنکه طبعیت است اند که گذشت در همین باب پس محافل کثرت کن زبان خود را از آنکه کذب
و بهتان برایشان می بندید و میگوئی زیرا که کذب و بهتان برایشان موجب خذلان و طرد
او از رحمت رحیم رحمن خواهد بود و اعاذنا الله من الکذاب و الکذاب باب
سوم در فضیلت ابو بکر رضی الله عنه بر سایرین است باز عمر و عثمان باز حضرت
علی بن ابیطالب و در ذکر فضایل ابو بکر الصدیق غم که مخصوص وارد شده یا با خلفاء ثلاثه و غیره
و در آن چند فصل است فصل اول در ذکر فضیلت ایشان برین ترتیب و در تفسیر حضرت
علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین با فضیلت یحییٰ بن جریج است و بطحان آنچه شیعه و روفض زعم کرده اند
که صد و این تفسیر از امیه المومنین علی بسط قهر و قتیقه بوده است بدانکه طباق و اجماع اکابر است
و علمای است بر آن شده که فضل است صدیق و بعد از او عمر رض و قول علماء و را قی مختلف است
و اکثر علماء از آن جمله شافعی و احمد حنبل و مشهور از مذہب مالک است و علماء کوفه که در آن جمله
سفیان ثوری است جزم کرده است با تفضیل علی بر عثمان و بعضی توقف کرده اند در تفضیل عثمان
و علی بر یکدیگر و بر ولایتی از مالک این است که در تفضیل ایشان هر دو توقف کرده است چنانکه
حکایت کرده ابو عبد الله از زنی از مدینه که سوال کرد: از امام مالک حجت الله علیه که بعد از رسول
صلی الله علیه و سلم فضل الناس کیست گفت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و گفت آیا درین سے
ایست باز از او پرسید که در باب علی و عثمان چه میگوئی گفت از کسانیکه قتل کردند مردم
ایشان نیافتم کس را که تفضیل ایشان بر یکدیگر کنند سے و بدانکه آنچه امام مالک حجت الله علیه
گفت که در آن شک نیست م ادا و است که تفضیل بیکر باز عمر رض و جریج است قطع است
او هیچ شکی در آن نیست همچنان مذہب اشعری است و بیان خواهد داد و توقف است
در عثمان و علی و چنانچه قاضی عیاض زنه نقل کرده است که رجوع در توقف کرده و تفضیل
عثمان و علی و عمر و جریج است و در حدیثین با توفیق شده و گفت در حدیثین
او علی طعنون معارضه است و بعد از آن توقف کرده و میبایست از حدیثین سنت زنگنه
مالک و یحیی بن سعید قطان و یحیی بن جریج و دیده سبکبار و زنی و یحیی بن جریج و توفیق
موقوف نماید و بدانکه سبق و فضل بر حضرت علی کس نه است و جماعت است بهر

اقتصار بر عثمان کند فضل حضرت علی بدو اگر با شاک نه موم است و آنکه عبد البر زعم کرده که حدیث بر
اقتصار ثمانی که ابو بکر و عثمان رضی الله عنهم بوده باشد مخالف قول اهل سنت است زیرا که علی
افضل الناس است بعد از خلفاء ثمانی این زعم مردود است زیرا که لازم می آید از سکوت اهل سنت
در بنو قریظ از تفصیل علی عدم تفصیل او اما حکایت ابو نعیم و غیره از آنکه اجماع بر است
بر فضیلت عثمان رضی الله عنه بر علی رضی الله عنه آن مدخل است اگر چه بعضی حفاظ ائمه
از نقل کرده اند و بر آن سکت شده اند چه که قبل ازین بیان علماء از سیاحت گذشت
پس اجماع صحیح نباشد و ابو الحسن ع که که امام اهل سنت است این را نیز شده تفصیل است
و اختیار امام الحرمین در ارشاد همین است و همین خبر مردود است نه بر حدیث مسلم
مؤید و مقوی است قول عبد البر در استیجاب آنکه بعد از ائمه از ثمانی خبر کرده است
گفت اگر کسی بگوید که عمر افضل است از ابو بکر و او را ملاست شد میگویم و همچنین اگر شخصی بگوید
که علی افضل است از ابو بکر و او را ملاست میگویم زیرا که در کتب معتبره چنین خبری نیست
و دست دارد و با خیال آن اندیشا از انشای گوید و گفت این سخن را بولع نماند
تعجب کرد از حسن نقل و دو دست داشت و او را استیجاب و عمر را خطبه کرده است
ملاست تا آنکه نقل کرد آنکه تفصیل مذکور طریقی است نه قطع و مؤید قول صاحب فقه است آنچه
خطابی از بعضی مشایخ خود حکایت کرد و گفت ابو بکر رضی الله عنه اجماع خبر است و علی
مگر فضیلت زیرا که از خیریت ابو بکر هم خیریت از بعضی وجوه بخوبی و از فضیلت
و چه دیگر این محل خلاف نیست و این محل امر خاص ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و ام علی رضی الله عنه است و در
ابو بکر و عبیده مثل این نیز تواند گفت با این طریق که امانت که در ابو عبیده است و
رسول الله صلی الله علیه و سلم او را بآن مخصوص ساخته است و ابو بکر هم مخصوص بآن
مثل نیست پس از نبوه است مخصوص ابو عبیده و حاصل سخن آنکه و مفصل گاه
است که زیادتی یافته میشود که در فاضل نیست پس اگر نتیجی خطاب اراده نمینماید
که ابو بکر هم افضل مطلق از حضرت علی است از روی نسبت با رسول الله صلی الله علیه
و سلم زیادتی یافته میشود که در ابو بکر نیست این کلام اوضح و اگر اراده نمینماید
است کلام او در نهایت سقوط و بطلان و اگر بعضی نصرت کلام او را موجب بود چه
ساخت که قطع نمیدهد بلکه آن صلاقمه میشود و آنکه گوید آنچه قبل ازین مذکور شد
که اجماع بر فضیلت ابو بکر شده منافی قول عبد البر است لکن خیار کرده اند در تفصیل
و علی رضی الله عنهما و ایضا قبل ازین گفته است که از سلمان و ابو ذر و مقداد و جناب صاحب

و این خبر مردود است نه بر حدیث مسلم

و این خبر مردود است نه بر حدیث مسلم

والبوسید خدزی وزیرین اترم رضی الله عنہم مر ویت کہ حضرت علی اول کسے بود کہ باسلام و رسالت
 و بہین جماعت بر نشان مذکورہ حضرت علی را تفضیل میدہند و غیرہ جواب گویم آنجا حکایت
 کردہ اول سلف و تفضیل ابو بکر علی رضی اللہ عنہما اختلاف کردہ اند کہ آن کسی غریب است کہ جبہ
 بنقل آن فرہست و کہ انیکہ از وی حفظ و اطلاع بر احادیث او زیادہ اند از خلاف آن نقل کردہ اند
 پس قول او محتوم علیہ نیست چہنیں بنا شد و حال آنکہ صحابہ تابعین بر تفضیل ابو بکر و تقدیم ایشان
 بر سایر صحابہ جمعی را کار برانہ کردہ و از آنجا شافعی است چہنجا نگہ سقی و غیرہ از وی نقل کردہ
 مذکورہ حضرت علی و عثمان و بر تقدیم تنزل و گویم کہ او حفظ کردہ چیزے کہ غیر حفظ کردہ
 بہ پس این جواب میدہم کہ آنما از بعد از عمر اہل ازین عالم نگردہ اند مگر بوسطہ آنکہ مخالفت
 تفضیل ایشان بر غیر شاذ و قلیل است این شد و ذلت تصورے در اجماع نمیشود یا آنکہ
 از سبطہ آن کردہ کہ امر مخالفت بعد از اعتقاد اجماع حادث شد بنا برین در علم طرح و رد و استناد
 اعتقادے کردہ اند با آنکہ غہوم از کلام ابن عبد البر است کہ اجماع مستقر شدہ است تفضیل
 یحییٰ بن یسیر و آنجا سبکی رحمتہ اللہ اور طبقات کبرے از بعضے متاخرین تفضیل سنن نقل
 کردہ است از یحییٰ کہ پاره از جان پاک نصہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اند و منافاتی با این
 جماعت بر فضیلت ندارد و زیر کہ قبل ازین مذکور شد کہ بر فضول کاتبے بہت زیادہ است
 یافتہ میشود کہ در فاضل نیست با آنکہ این تفضیل بکثرت ثواب راجع نمیشود بلکہ بزیادت و باجر
 میشود پس و زوات حاضر بنیاب و لا رسول صلی اللہ علیہ وسلم شرف عالی است کہ در نہایت
 یحییٰ بن رضی اللہ عنہما نیست لیکن یحییٰ اکثر ثواب اند و عظم نفع از برکے سلام و سلامانی و چہنیز
 ترش یحییٰ رضی اللہ عنہما از خدایتعالی و تقویٰ ایشان از اعدا خود و از اولاد پاک
 مطہر رسول صلی اللہ علیہ وسلم بطریق اول از غیر اولاد رسول اللہ و احکامیت ابن عبد البر
 ثانی از آنجا مذکورہ مثل سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و مقداد بن اسود و حباب و ابوسعید
 وزیرین اترم تعاضداً اینمغنی میکنند کہ ایشان قائل شدہ اند با فضیلت حضرت علی بر ابو بکر
 بر سبیل اطلاق بلکہ زہبت تقدیم اسلام اوست بنا بر قول ایشان و بر تقدیم یا آنکہ مراد ایشان از
 تفضیل حضرت علی بر باقی بہت است غیر یحییٰ و عثمان رضی اللہ عنہم زیرا کہ دلائل صریحہ قائمہ
 است بر فضیلت خلفا ثلاثہ بر حضرت علی پس اگر گوئے مستند ایشان در اجماع بر این
 امر چیست گویم اجماع محبت است بر ہمے اگر مستندان را ندانند زیرا کہ خدایتعالی اسعوض
 ساختہ بہت ازین است را از آنکہ اجماع بر ضلالت کنند و پیغمبری لالت میکنند بلکہ تصریح بنقل
 خدایتعالی است و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین لہ الهدی و یتبع غیر

سبیل المؤمنین لؤلؤه مآلوی و نصله جهنم و هر کس مخالفت رسول صلی الله علیه وسلم کند بعد از آنکه ظاهر شود بر و راه درست و قوت بر معجزات و ظهور دلائل و پیروی کند غیر این که راه مومنان برانند یعنی اعتقادے یا علی غیر این اعتقاد و محل مومنان پیش بر و باز گذاریم او را در آن سیراے از راه اعتقادے و علی کفر و رد و در آیم او را در دو رخ مترجم گوید موبدین قولست آنچه صاحب کشف در تفسیر خود آورده است که این آیت دلالت میکند بر آنکه اجماع حجت است و مخالفت کتاب و سنت جایز نیست زیرا که خدا تعالی جمع کرد میان پیروے و غیر سبیل مومنان و میان مخالفت رسول صلی الله علیه وسلم و عید شدید بر آن مترتب ساخته است پس ازین هر دو امر جائز نباشد و هر گاه که این دو امر جائز نیست حرام است پس پیروے مومنان و حجت است مثل دوستی و متابعت رسول صلی الله علیه وسلم و در تفسیر برضیاءے نیز آورده است که این آیت دلالت بر آنکه مخالفت اجماع حرام است و محلل بین علت ساخته است که مذکور در قول صاحب کشف است البته و ایضا علماء و اکابر اجماع کرده اند بر استحقاق خلافت خلفاء اربعه بهین ترتیب لیکن این اجماع قطعی است نه ظنی چنانچه قبل ازین مذکور شد با دلائل آن مبسوطا یعنی در باب اول بیان این کردم اگر گوئے چرا تفضیل در میان ایشان بهین ترتیب قطعی نبوده باشد ایضا تحت نز و غیر اشعرے هم زیرا که اجماع شده است بر آن گوئیم اما میان عثمان و علی و خمر است بواسطه خلافتی که در آن کرده اند چنانچه گذشت و اما میان ابوبکر با بن عمر با بنی غیر ایشان اگر چه اجماع بر آن شده است لیکن درینکه اجماع حجت است قطعی است خلاف است و آنچه بر آن اکثر اندیشک اجماع حجت قطعی است مطلقا و مقدم است بر جمیع دلائل و سیر و وسیله و معارضه نمیکند صلا و مخالف اجماع کافر است یا مبتدع و کراه و امام فخر الرازی و ائله بر آنکه ظنی است مطلقا و آنچه حق است درین باب تفضیل است با بنی طریق که گوئیم آنچه معتبر بر اهل سنت بر آن اتفاق کرده اند قطعی است و آنچه خلاف در آن کرده اند مثل اجماع سکونے و اجماع که مخالفت آن نادر است ظنی است و حال آنکه معلوم شد از تقریریکه من کردم آنکه این اجماع را مخالفی از نادریست و این مخالف اگر چه معتد بنیست در اجماع بنا بر آن و حلی که در آن خلاف کرده اند در محل خود لیکن هم تباین اجماع را فرود می آرند از اجماع که او را مخالف نیست پس اجماع اول که مخالف غیر اشعرے گفته که اجماع درین مقام ظنی است راجح است و لائق با آنچه فرمودیم که نز و اصولین تفضیل مذکور است زیرا که اشعرے از اکثرین است که قائل با آنچه اجماع درین مقام مطهر است و وقت موبد قول با آنچه اجماع درین مقام ظنی است است که اهل اجماع ایشان خود

و مخالفت کننده اجماع کافر است یا مبتدع و کراه

و در طریقت و طایفه تائید مخالفت ندارد و ازین مخالفت

قطع و جزم با فضیلت مذکور مذکور و آنکه بجز وطن نقطه است چنانچه از عبارات و اشارات امریه
 مفهوم میشود و سبب اجماع این ملن آنکه این مسئله اجتهادی است و در اجتهاد و علم ظن کافی است
 و از جمله مستندات این اجماع آنکه خدای تبارک و تعالی این چهار شخص را جهت خلافت رسول
 الله صلی الله علیه و سلم و اقامت دین تین اجتهاد فرمود و این ظاهر است که منزلت و مرتبت
 ترتیب ایشان نزد او غر و علالت است که ترتیب ایشان در خلافت باشد ایضا دار و شده است
 و در فضیلت ابو بکر رفع و غیر او مثل حضرت علی انصوح متعارضه چنانچه در باب فضائل بطلان
 خواهد آمد و این انصوح مفید قطع و جزم نیست زیرا که اجماع این انصوح غلیظه الدلالة اند متعارض
 نیز نیست و اختصاص بکثرت اسباب موجب زیاده است و ثواب بطریق ظن میشود و زیرا که
 ثواب فضیلت از جانب خدا تعالی او را میرسد که ثواب بمطیع ندهد و بغیر مطیع دهد و امانت
 است اگر قطع است لیکن افادت قطع با فضیلت نمیکند بلکه غایت افادت آن ظن و گویا
 اینچنین نباشد و حال آنکه دلیل قطعی نیست بر بطلان است مفضلون وجود فاضل یک بلف
 رایافته ایم که تفصیل ایشان باین ترتیب داده و حسن ظن بلف حکم حاکم است با آنکه ایشان اگر
 اطلاع بر دلیل نداشته باشند و در باب اجماع نه کردند پس بر لازم است که کتابت و پیرو
 ایشان کنیم و تفویض آنچه حق است در باب تجدایتعالی ناکم و با و باز گذاریم آمد
 گفت محبت که اراده میکنند تفصیل اختصاص یک از دو شخص از و دیگر را با اصل
 فضیلت که در آن شخص دیگر وجود ندارد و مثل عالم و جاهل و یا زیاده است فضیلت بوسطه
 علیت مثلا و این معنی نیز در میان صحابه رضوان الله عنهم موقوف نیست زیرا که بجز فضیلت
 نیست که مخصوص یک ایشان بوده باشد مگر آنکه ممکن است از اختصاص بیان مشارکت
 غیر و در آن فضیلت و بر تقدیر عدم مشارکت ممکن است از اختصاص بیان فضیلت
 غیر ایضا پیچرات ترجیح کثرت فضایل نیست زیرا که جمال دارد که فضیلت واحد را
 بشد از بسیاری فضایل یا بوسطه زیاده است شرف آن یک فضیلت و نفس خود
 یا بوسطه زیاده است یک آن و بر تقدیر جزم فضیلت با ین معنی نیست حقیقت فضل
 آن فضیلت است که نزد خدا تعالی است و بغیر و حسی که بآن اطلاع ندارد و در آن
 ایشان و رزنده و مستحق نمیشود یافتن حقیقت این فضل نزد عدم دلیل قطعی از رو
 شانی و سبب مرکب آن را که زمان و حسی و احوال سول الله صلی الله علیه و سلم مذکور اند و آنرا
 حیثیت آن نزد ایشان حق نیست بلکه اخبار سمعیه یا سبده که موکد شده است نزد ایشان
 تفصیل باین ترتیب بوسطه افادت آن سمعیات صیرحاً استنباط چنانچه خواهد آمد و در

فضائل مطہر و مودید قول سابق است اذ لازم نیست از اجماع بر حقیقت بخلاف اجماع بر فضیلت
 زیرا که اصل سنت اجماع کرده اند بر آنکه عثمان بود بخلاف علی کرم الله وجهه آنکه خلاف کرده اند و این
 که کلامی که ازین سرود و فضل اندازید دیگر و بی مقام بر بعضی که حالی از فطنت اندیش شده و هم
 این کرده اند که اصل اصول بر کس که گفته که فضیلت ابو بکر رضی الله عنه نظیر ثابت شد و قطع
 قول آنکس دلالت میکند که خلافت او ایضا نظیر ثابت شده و حال آنکه چنین است که زعم آن
 بعضی است با آنکه جماعت از مومنین چنانکه تصریح کرده اند نیز بر آنکه خلافت او قطع است پیر
 و این بی شکام چگونه زعم آن بعضی حاصل شده باشد و نمیتواند بود که بگویند فضیلت
 ابو بکر بنم بر اصل قطع ثابت شد حتی نزد غیر اشعری نیز ثابری معتقد شیعه و در نفس زبیر که حضرت
 علی که نزد ایشان معصوم است و بر معصوم کذب جائز نیست وارو شده است آنکه ابو بکر
 افضل این است است و بی گویا این حدیث از حضرت علی علیه السلام تواتر رسیده و در ایام خلافت
 و قتی که در مملکت خود بر کسے خلافت بر جای حق مطلق بود و میان جمعی کشید از
 اتباع خود آن اسانید صحیح را بطعن نمود و گفت میگویند راویان حدیث از حضرت علی علیه السلام
 و دو سست و تعداد بعضی از آنها کرده گفت فقیه الله الراضیة ما اجمعهم الله
 اعلامه و از جمله چیزے که تقویت و تائید این حدیث میکند آنست که در بخاری از حضرت
 امیر المومنین علی رضی الله عنه روایت کرده که گفت خیر الناس بعد رسول الله ابو بکر و
 عبد الله و جلال الخیرین مردان بعد از رسول صلی الله علیه و سلم ابو بکر رضی الله عنه است باز هم
 باز مردے دیگر نگاه نبرد و خفیه گفت بعد ازین دو کس بهترین یاس توئی حضرت
 علی فرمود انما انا رجل من المسلمين جز این نیست که من مردے از مسلمانان ام
 و قبی و غیره این حدیث را از چند طریق دیگر تصحیح کرده اند از حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
 لفظ و در بعضی از طرق این لفظ است الا و انه بلغنی ان رجلا یفصلونی
 ما بین و جدته فضل علیها ما فهو مفتر علی ما علی المفترے
 یونکت جعلت خلیفه تقدمت فی ذلک لعاقبتک الا و انی اکره
 به ذیل التقدم آگاه باشد که من رسید که بعضی از مردم تفضیل میدهند ما بر
 و بر رضی الله عنه و بر کس که تفضیل و پدر ایشان آن دروغ گوئی است بر
 و بر کس که بر اقرار کنندگان و دروغ گوین است باز تشخیص خطاب فرموده
 به بنید هرگاه من مقرر میشدم خلیفه البته مقدم کرده میشدم و این یعنی درین
 شده می نمودم الا آنکه من کرده میدادم که عقوبت کنم کسے را پیش از تقدم

این امام یعنی از کسے امرے صادر میشود کہ خدا تعالیٰ حسین ندہشتہ باشد و زرقہ کردہ سید اہم
 کہ تفریح میکنیم و اہل علم بمراہ بصورت رسیدہ است از مالک جعفر صادق از پدر خود علی الباقی و نگاہ
 علی بن ابی طالب و اہل بیت علیہ السلام را بہر صورت در وقتیکہ اورا در مجلس حاضر ساختند و بروے کفن پوشیدہ
 بودند گفت ما اقلت الغبار و لا اظلت الخضراء احداً احب الی ان القی اللہ بحقیقۃ
 من ہذہ المسیحی بر نہشت کہ جابے و بد زمین و سایہ غیبہ خست آسمان آنرا کہ دوست
 تر باشد بمن آنکہ برسم سجداً تعالیٰ مثل نامہ و ازین شخص کہ در ثوب پوشیدہ است مترجم گویند
 اینست حدیثی کہ در بخارے و مسلم مذکور است کہ ابن ابی لیلیہ از ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت
 کرد و گفت در وقتیکہ عمر رضی اللہ عنہ بر سر پیر نہادہ بودند و مردم با و احاطہ نمودہ و عای
 و شناسی و طلب منہرت او میکردند قیل از آنکہ اورا بر وارند درین اثنا شخصی دست بردوش
 من زد و از عقب من چون لغفت شدم دیدم کہ حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ کونہ
 رحمت خدا با و بر ثوابے عمر ما خلفت احداً احب الی ان القی اللہ بمثل علامہ
 الحدیث انتہی و در روایت صحیحہ وارد شدہ کہ وقتیکہ عمر ثوب پوشیدہ شدہ بود
 حضرت علی گفت صلی اللہ علیک و دعا لہ یعنی دعا کرد بروے رضی اللہ عنہ
 راوی این حدیث گفت کہ امام الحسن و الحسن مجاہد قبر را گفتند کہ آیا چنین نیست کہ صلوات بر غیر نبیاً
 منہ عنہ است گفت چنین شنیدہ ام و بر یکلام سخن قائل وار و است پس توجیہ آن باین
 طریق کہ محکم است کہ حضرت علی رضی اللہ عنہ گرامت باشد بقبول رسول صلی اللہ علیہ وسلم و اگر و
 اصحاب و اہل بیت و از واجہ اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و ابی اوفی علی کردہ باشد و روایت ابو بکر
 الاجری از ابو حنیفہ کہ از حضرت علی رضی اللہ عنہ شنیدم کہ بر بالاد منبر کردہ و میگفت ان
 خیر ہذہ الامۃ بعد نبیہا ابو بکر و خیر ہم عمرہم و روایت کرد و حافظ ابو بکر
 ہروی از طرق تنوع و وارد قطعی و غیر ایشان از ابو حنیفہ ہم گفت بر حضرت امیر المؤمنین علی
 داخل شدم در خانہ او و با و گفتم یا خیر الناس بعد الرسول فقال محمداً یا اباجحیفۃ
 الا خبرک بخیر الناس بعد الرسول ابو بکر و عمر و یحک یا اباجحیفۃ لا یستہ
 حتی یغض ابی بکر فہم فی قلب مؤمن یعنی با علی گفتم اے بہترین مردان بعد
 از رسول انکاکہ حضرت علی گفت با و قار باش ابو حنیفہ آیا خبر کنی ترا بہترین ناس بعد از
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم آن بہترین ابو بکر و عمر است رحمت با و بر تو اے ابو حنیفہ جمیع میشود
 دوستی من با و منی ابو بکر و عمر در دل چہ نمون و بدانکہ انبیا بخیریت بخین از سارہست وارد
 شدہ و از حضرت علی بروایت ہروی محمد بن الحنفیہ رضی اللہ عنہما ایضا از و از طرق بسیار

نقل از
 ابن ابی شیبہ
 و ابن ماجہ
 و ابن کثیر

و ابن کثیر

و ابن کثیر

چشمه که کس که تیغ او کند جزم میکند به اگر بنقول از حضرت علی صادر شده و در نفس و مثال آن
چون انکار این نمیتواند کرد و بواسطه ظهور صدور بنقول از وی رضی الله عنه یحیی که منکر نمیشود و مگر
جالی نادان و بامبهوری چیران میگویند که بنقول از حضرت علی بن سبیل تقیبات شده
و قبل ازین گفتیم که گذشت و بعد از این ایضا خواهد آمد که بنقول از ایشان محض کذب و اقرار است
و حسن قول و در این مقام قول حق تعالی است لا اله الا الله علی الکاذبین رویت کرد و در آن
اگر ابو جحیفه علی الرضی را افضل است میدانست و شنید که مردم مخالف او میگویند ازین سخت
مخزون و پریشان بود و بعد از آن حضرت علی دست او را گرفته سجاده خود برد و گفت چه چیز ترا
مخزون ساخته است ابو جحیفه گفت خزن من بواسطه این معنی است که مذکور شد انگاه امیر المؤمنین
حضرت علی فرمود الا خبرك بخبرها ابو بکر نشسته عرض بعد از آن ابو جحیفه
گفت یا خدا خود عهد کردم بعد از آنکه بشاف از علی الرضی بخیریت شنید بودم که ای حکایت را
پنهان ندارم ما ولسی که زنده باشم و قول شیعه و رد فاض و مانند ایشان که میگویند اینجاست از
حضرت علی بن سبیل تقیه بوده است کذب و اقرار است و چگونه تو هم اینجسته کنی که صاحب
فهم عقلی بوده باشد و حال آنکه بنقول از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در خلوت صادر شده و در ایام
خلافت او رضی الله عنه و بر عمر کوفه نیز بالایی منبر گفت در وقتیکه از حرب اهل بصره فارغ
شده بکوفه درآمد قبل ازین بکوفه نیا آمده بود و آنوقت در کمال انفاذ حکم و قوت بام خلافت
بود بعد از مدتی از فوت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما و بعضی از اهل بیت نبوی صلی الله
وسلم که ذکر تقیه نزد ایشان نمودند گفتند که صدور آن از روی تقیه چگونه میتوان کرد که عقاید
اکثر اهل بیت نبوی را بآن فاسد کنند بواسطه آنکه اینجاست رضاء اهل کمال محبت و تعظیم می
کردند بر اهل آن اهل بیت و سادات اهل بیت یا اهل شدند بتقلید ایشان حتی اهل جهالت
از جماعت و سادات و شرفا می گفتند که کیست ترین چیزها در دنیا شریف سنی
ست و بنابر صدور این افعال و اقوال از ایشان حضرت بیا اهل بیت نبوت رسیده
و برایشان بادشان اولاد آخر آنست امام باقر رضی الله عنه نیز سبک و باطل ساخت این تقیه
در آن زمانی که از حال چنین از در رضی الله عنه ما سوال کردند فرمودانی انوکاها من
ایشان را محبت و بارے خود فر گرفته ام انگاه شخصی از حضار مجلس گفت شیعه و رد فاض
زعم کردند که روح تو لا یثخن از شما بسبیل تقیه صادر میشود گفت انما یخاف من الخیاف
ولا یخاف من الاشیاء فاعلمی الله بهتاهم بن عبد الملك کذا و کذا امر و آن
زندگانی میترسد و نه از مردگان خدا تعالی است نه از بهار و کس چنین و چنین کند

این تقیه را که در این کتاب مذکور است از روی تقیه است و نه از روی کذب و اقرار

روایت کرد و این حدیث را در اقطنی و غیر او پس نظر کن که چگونه این محبت و محرم و مبین شد ازین
 اقامت عظم ایشان که در بزرگ و فضیلت و جلالت او جمیع خلایق مستغرق اند بلکه او رضی الله عنه
 معلوم است باقتدار و اجتماع و قبول و حبب التصدیق است و مع ذلک او لا یصحح کرد
 بطلان این تقیة دستمال نموده از برای ایشان که رسیدن از یحیی بعد از فوت او
 و چه ندارد زیرا که درین وقت ایشانرا سطوت و غلبه نیست و ثانیاً بدعای که بر بشام کرد و نیز
 ساخت و قائم است نیز سرمه آنکه جای آن است که بواسطه شوکت و قهر و غلبه میسرند
 از مهوت که شوکت و شہامت و سطوت ندارد چگونه کسی ترسد و تقیة کند و زانی که
 حال امام محمد باقر رضی الله عنه چنین بوده باشد ظن تو چه خواهد بود و حضرت امیر المومنین علی مرتضی
 مناسبته نبود در میان او و محمد باقر و قوت و شجاعت و کثرت مردم و مهابت و جاه
 و بزرگی و عدم خوف و از اینجه ملامت ملامت کننده و باین تواتر رسیده از و رضی الله عنه
 یحیی و سایر یحییان رضی الله عنہما و آنکه ایشان بهترین این است اند و خیر صحیح مالک از امام محمد باقر
 از پدر خود و محمد باقر خود از علی رضی الله عنہم روایت کرده گذشت پس مالک کن درین که اعلی را
 چه احتیاج بود با آنکه یحیی بسل تقیة نیست بفرمیکرد و باقر نیز چه احتیاج بود که بسبیل تقیة
 روایت این حدیث از برای سیر خود از جعفر صادق میگردد و جعفر الصادق اینها را احتیاج
 داشت که از برای مالک بسبیل تقیة روایت این حدیث کرد و چگونه بخیر این معنی تواند کرد
 که این نوع اسناد را بگذارد و حمل بر تقیة کند بے دلیل صحیح و چگونه نیگوید گفته اند بعضی شیعه
 مثل عبد الرزاق که گفت تفصیل سیدیم یحیی را تفصیل امیر المومنین ایشانرا بخود و اگر علی رضا
 تفصیل ایشان را داده بود و من نیز میگویم ورنه این گناه را کافیه است که دعوی محبت
 امیر المومنین علی میگردد و مخالف قول او میگردد و از جمله آنکه تکذیب قول ایشان در دعوی میکنند
 است که در اقطنی روایت کرده که سفیان بنی حرب در وقتیکه مردم بابو بکر جنت میکرد
 با و از بلند حضرت علی گفت ای علی فروترین اهل قریش درین امر خلافت شد بر شما
 بخداے سوگند اگر خواهم بر سازم مدینه را از سوار و پیاده آنگاه علی رضی الله عنه
 در جواب او گفت یا عدو کلا سلام و اهلہ فمأخذک للسلام و اهلہ
 شیئاً انا دارینا ابا بکر طاهراً اهلہ اے دشمن سلام همیشه با سلام و اهل سلام و است
 کردی و ازین دشمنی تو هیچ حضرت با سلام نرسید اما ابو بکر رضا را بل این فرمودم معلوم
 شد باین دلیل بطلان آنچه ایشان زعم و اقامه کرده اند که حضرت علی مرتضی جنت نکرد و بسل تقیة
 و قهر و سنج میگویند که صحیح میباشند هر آنکه نقل میکردند و میگویند از علی که رضی الله تعالی تعالی تعالی

مستند است

کتاب

از کتاب

در این باب

دیر که با عیسی بر کلمان آن نیست بکات دار قطنی و غیره از طرق کثیره رویت کرده اند از علی
کرم الله وجهه گفت والدی فلک التجدد و بر الواسمیت لوعبد الواسع
لجاءت علیه و لولم اجد الا ردی و لما ترك ابن ابی قحافه یصعد حبرا
واحدة من منبر رسول الله و لکن دای موضع و موضع فقال له
قم فصل بالناس و ترکنی فوضینا به لدینا کما رضى به رسول الله
سجدای سوگند که دانه را بشکافت از جبت رویانیدن و ذی روح را آفرید که اگر از
جانب رسول الله صلی الله علیه و سلم عهد و وصیت درام خلافت بمن شده بودی هرگز نه جات
سعی و طاقت در تحصیل آن میدول میشدتم نیز نفیتم چیزی الا بر دای که بمن است و ابو بکر
را نیکو داشتیم که یکی زربان بالانگهی رسول الله صلی الله علیه و سلم میرود و لیکن رسول الله صلی
الله علیه و سلم جاسه مر او جاسه ابو بکر را دید پس باو گفت برخیز با مردم نماز گذار و مردم گذار
پس باو را از من شدید از برائے دنیا خود چنانکه رسول الله صلی الله علیه و سلم راضی شد
باو از برائے دین ما و در باب دوم و در جواب پنجم من کنت مولاه فخله مولاه
و غیر آن که گذشت بآن رجوع کن که بسیار است و از جمله فاسد موسی و قبایح عظیمه که لازم
مے آید از نسبت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام که علی بن ابی طالب از ایشان ترسناک و مقهور و عاجز بوده
باشد اعاذنا الله عند و حالانکه جنگها که در ایام خلافت خود کرد با اهل بخی و شجاعت که با
نفس نفیس خود میداشت بچندین هزار کس از ایشان نموده شهور و معروف است و هر کس
که تصور صد و آن امور از حضرت علی بن ابی طالب کند جزم خواهد نمود و کذب آنچه این جا طایان احمق باو
کرم الله وجهه نسبت میدهند با آنکه اهل شوکت بود یعنی در غایت قوت بود و بنو هبیه عظیم
قبایل قریش بودند از روی شوکت و کثرت هم در ایام جاهلیت و هم در زمان اسلام
و ابو سفیان بن حرب قبل از آنکه در اسلام در آید سردار لشکر کان بود و در جنگ احد و
احزاب و غیره ما و قوم ابو بکر و عمر که بنو تمیم و بنو عدی بودند با شهادت از ضعیف ترین قبایل
قریش بود و جواب ابو سفیان از علی بن ابی طالب یعنی که گذشت با کمال شوکت و ریاست او
بجلافت شیخین انجما الفین و در وقت خلافت بعنونه که مذکور شد مجموع آنها دلائل واضح
و قاطعه است بر آنکه کرم الله وجهه با حق همراه بود و در شجاعت و مرتبه اعلی بود از کسے تر
نمیداشت که بتقیه محتاج باشد و اگر وصیت از رسول صلی الله علیه و سلم باو کرم الله وجهه بود
آن وصیت را بجای خود رسانید اگر چه همیشه کننده بر سر او بودی کرم الله وجهه
درین نمیکند مگر کسی اعتقاد کند در حق حضرت علی بن ابی طالب که او ازین چیز بر سر و غیر از است

و قضای از نسبت ازین تفسیر مشهور علی رضی الله عنه و بر قول او کرم الله وجهه هرگز اتفاق نباشد زیرا که
 هر قول که از وصا و بر میشود احتمال آن دارد که مخالفت کرده باشند بنا بر خوف و تقیة و تنقیل
 از حجت الاسلام ابو حامد محمد غزالی مرویت و غیر غزالی دیگر گفته که قیصر تر ازین لازم می آید زیرا
 امثال ایشان گفته اند که بنابر صلی الله علیه و آله تعیین امامت نکردن از برای علی بن ابی طالب
 از آن منع گردانگاه بسبب تفسیر گفته که ابو بکر رضی الله عنه را بگویند که با مردم نماز کنند و بنا برین هر چه
 که رسول صلی الله علیه و آله از آن خبر داده شده است با و کرم الله وجهه احتمال در آن راه می یابند
 که بسبب تفسیر گفته باشند و در این هنگام اثبات عصمت رسول صلی الله علیه و آله میماند و میماند شود
 نفوذ باندین نده الاعتقاد و انضا مشهور و شائع از علی کرم الله وجهه که بر و اسے کسے
 نمیکرد و چنانچه پیغمبر رویت کرده که شافع را گفتند که مردم از علی بن ابی طالب بترسند و از جهت آنکه علی بن
 پرواسے کسے ندارد و نمیکرد و از کسے اندیشه نمی نمود و انگاه شافع می گفت زاید بود بدینا و
 اهل دنیا التفات نمیکرد و از آن بابا که بنیدشت و عالم از بچکس اندیشه ندارد و و شجاع
 بود و شجاع از کسے اندیشه ندارد و شریف از کسے نمی اندیشد پس اگر از علی کرم الله وجهه
 مدح شیخین رضی الله عنهما بسبب تفسیر صا و در شود آنچه ولایت او تقاضاے آن میکنند که متفق
 باشد و حال آنکه چنین نیست بلکه مدح شیخین از و کرم الله وجهه و در خلوت و در مجموع تاس و در مقام
 شوکت و قوت و عظمت بود و بر بالای منبر کوفه صا و در شده چنانچه گذشت و ابو ذر بر و
 و در اقطار از چند طرق اسناد رویت کرده اند که جمیع سبب شیخین رضی الله عنهما میکرد و در خصوص
 آنکه گذشت انگاه نزد امیر المومنین رضی الله عنه و گفت اگر این جماعت را گمان نبود که
 که تو بنیان میدار آنچه ایشان می کنند از سبب شیخین رضی الله عنهما و درین امر دلیری نمی توان
 کرد و آیدین درست و درست همین است که می کند انگاه امیر المومنین علیه السلام گفت ای ابو ذر
 منما و رحمهما الله و بر خاسته دست این شخص گرفته بمره خود مسجد بمره بالاسے منبر
 و لایمبارک خود را که سفید شده بود و بدست گرفته اشک از چشمهای او میریخت و پاک
 میکرد و چون مردم گرد آمدند خطبه بلیغ خواند از آنجا این بود که فرمود و ما بال قوام
 اید کردن اخوتی رسول و زبیدی و صاحبیه و سید قدیش و ابو السلمان
 انا ما ید کردن بدی و علیه معاقب صحبا رسول الله بالحد و وفاء فی
 فی امر الله تعالی یا اعران و بنیدیان و یقضیان و یعاقبان کایری رسول الله
 انما یمارایا و لا یحب کجهما حب المایری من عزهمافی امر الله تعالی و هو
 عنما راض و المسلمون راضون فما تجا و زانی امره و سیر تمام دی و سوره

واحدة في حياته وموته فقبضنا على ذلك رحمهما الله فولد الذي خلق الجنة وبرحمته
 النعمة لا يحبهما الا موفيا قتل ولا يغيظهما الا يخالفهما الا شقي مارق وحبهما
 حروق چسیت حال قحی چند را که بدی یادی کنند و در اوردن رسول صلی الله علیه و سلم را و دو وزیر
 و دو صاحب اورا صلی الله علیه و سلم و دو سیدی بزرگ قریش و پدر سالان را وین از آنچه آقا قویم میگویند
 نیز ارم و بران هوا خذه و عقاب خوارم کرد که ایشان مصاحبت کردند با رسول صلی الله علیه و سلم مجد و
 وفاداری با او کردند و در کار خدا تعالی سعی و جد نمود و امر و نهی میکرد و حکم در غنای و فقر و
 عقاب مینمودند و رسول صلی الله علیه و سلم را کسی دیگر مثل راسی ایشان نمیدانست و مثل ایشان
 کسی را دوست نمیدانست و بواسطه سعی و جد ایشان در اطاعت امر خدا تعالی و از عالم رحلت
 فرمود در حالتیکه از ایشان راضی بود و در امر و طریقت خود تاج و تزیین کردند از امر و راسی رسول
 صلی الله علیه و سلم در حیات و بعد از ممات او هم برین عنوان از دنیا رفتند خدا تعالی برای ایشان رحمت
 کند بخدا که محبوب را منشی ساخت از جهت رویانیدن و نفوس را آفرید و گویند که دوست
 ندارد و ایشان را اگر منشی فاضل و دشمنی ندارد و خلاف نکند مگر منافق شقی از طاعت خدا تعالی و از
 رسول او صلی الله علیه و سلم خارج و غافل است و وقتی ایشان موجب قربت و دشمنی ایشان موجب
 خروج از طاعت باز ذکر امر رسول صلی الله علیه و سلم آید بگویند که راضی اند به عین با امت صلوة
 و ذکر سعیت و تحلف عمر کرده بعد از آن گفت اولا لا یلیغ عن احدنا ان یغضبهما الا
 جلداته جلد المفاصل آگاه باشید که بمن نرسد که یکی از شما ایشان را دشمن دارد مگر اجرای
 حد بر وی کنم مثل حد که بر فقیری جاری میسازند و هیت دیگر آنکه شخصی با حضرت علی گفت که این
 جماعت از آنجکه عبد الله بن سباست برست چنین بگویند میکنند مگر آنکه بدعائی ایشان است
 که تو موافق ایشان هستی و عبد الله بن سبا بدین اول کسی بود که اظهار است کرد و آگاه حضرت امیر
 المؤمنین علیه السلام فرمود معاذ الله ان اخمروها ذلك لعن الله تعالى من اخمروها
 الا الحسن المجمل و تری ذلك انشاء الله تعالی پناه بخدا بگیرم از آنکه در خاطر من
 مذمت و بدی ایشان بوده باشد و لعنت خدا بر کسی باو که در خاطر او غیریکه ایشان
 بوده باشد و خواص دید آنرا اگر خدا تعالی خواهد آنگاه کسی نزد این سپاهم و دو فرستاد و او را
 اخراج کرد و بجانب مدائن و فرمود که در اینجا بماند و اگر ساکن نشود و بعضی آنکه گفته اند که
 این سپاه بودی بود که اظهار سلام کرد و بزرگ طائفه از روضه بود که حضرت امیر المؤمنین علیه
 السلام بیرون کرد و وقتیکه او عالمی الوهیت در حق او راضی اند کرده بود و ایضا
 مارق ظن و هیت کرده از چند طریق اسناد بعلی المرتضی رسانید که مردی عیب

این حدیث در
 کتاب
 مناقب
 حضرت
 امیر
 المؤمنین
 علیه السلام
 آمده است

شیخین کرد و نگاه او را حاضر ساختند و در حضور او تقریرین بحسب ایشان کرد که شاید که حضرت
 کند یا بنیضه و او را در عقاب فرمایند و در وقت یا بنیضه گشته اقراراف کرد و گفت اما و لکن
 بعث محمدًا بالحق ان لو سمعت منك الذی بلغنی اولکذا لبنت عنک
 او بیست علیک بالشهادۃ لا فعلن کذا و لکن آنجا ای تقدس که محمد صلی الله علیه و سلم را
 فرستاد و حق اگر دیگری باشند من رسید هست از تو یا ثابت شود بر تو بگو آن که
 بتو چنین و چنین خواهم کرد و چون این بنیضه ظاهر شد پس لائق بحال سادات و ولایت است
 که درین امر تابع سلف و اکابر خود باشند و اعراض نمایند از کافیه یک رو فضا و غلامه شیعه
 در خاطر ایشان در می آورند و میگویند از غایت جبل و عناد و در حق باید که حذر کنند از آنچه به
 ایشان القا می کنند مثل اعتقاد کفر در حق کسی که ابوبکر را از علی افضل نمیدانند زیرا که عرض
 رو فضا و غلامه شیعه از این است که قرار دهند که صحابه و تابعین و هر کس که بعد ایشان از آنها
 دین علماء و شریعت خاص و عوام اند و مکارند و غیر ایشان کسی مؤمن نیست و این بنیضه بود که
 میشود با آنکه قواعد شریعت از اصل مبدع میشود و عمل کند بکتابها و اهل سنت با آنچه از رسول
 صلی الله علیه و سلم وارد شده و از صحاب و اهل بیت روایت کرده اند که راوی جمیع آثار و
 اخبار و احادیث و ائمه و اهل بیت آن در هر عصری از وقت رسول صلی الله علیه و سلم تا قیامت
 صحابه و تابعین و علماء دین اند و مثال رو فضا را روایت و درایت نبود که فروع شریعت
 را بدان بدانند و نهایت امر ایشان است که در رجال بعضی اسانید بسبیل ندرت یک یا فضا یافته
 میشود و کلام در قبول نزد آئمه اثر و نقاد سنت مصروف است پس هرگاه طعن صحابه و تابعین
 و علماء دین کفر طعن در قرآن و حدیث کرده باشند و شریعت عن صلیا باطل گردود و امر محال
 یا بدیهیال پیروی که در زمان جاہلیت بود و قیاس را نیز سرمد که اعتقاد و سواد عظیم از دست محمد
 مصطفی صلی الله علیه و سلم بکفر کند با آنکه اقرار بشهادتین و قبول شریعت پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم میکنند و هیچ وجهی بکفر نبوده باشد و سلم داشتیم که فضل است از ابوبکر و یوسف و نفس الامر سبب
 آنست که ابوبکر را افضل میدانند بدلائل مصرح چایشان مجتهد اند و مجتهد بر تقدیر یک خطا کنند
 و راجعاً داد و اراک اجرت پس چگونه این جماعت حکم میکنند بکفر تابعین و فضیلت ابوبکر
 و حال آنکه کفر نیستی شد مگر با انکار امری مجموع علیه که بودن آن از دین معلوم باشد یا شرع
 مثل صوم و صلوة زمانی که انکار از وی عناد بوده باشد و ما چیز که محتقّق نزد است
 انکار آن کفر میشود و اگر چه اجماع بر آن شده باشد بخلافی که در آن واقع شده است
 و نظر کن بانصاف بمعاشرت اهل سنت و جماعت که خدا تعالی پاک است

از زبانی و جمالات و عناد و تعصب و عناد و کفر قائلین با فضیلت امیر المؤمنین علی کرم الله
 وجهه میگویند اگر چه مخالفان نیز نیست که اجماع بر آن کردیم در هر عصر از زمان امامان رسول صلی
 الله علیه و آله بر آن و می گوید باب اول گذشت بلکه از جانب ایشان عذری که مانع از کفر نیست
 میگویند و از علی است که ایشان را کفر میکنند نه بواسطه فضیلت امیر المؤمنین علی بلکه بواسطه
 دیگر امور از تنبیح که بان خشم شده است پس حضرت کن و بر سر از آنکه ملا و همه عقدا و گفته گلبانیک قلب
 ایشان معلوم است از ایمان انبار تعلید جمال گمراه و مثال کن در تفسیر حضرت علی و طاعت است
 شده فضیلت شیخین اگر چه این جمال محل بر تفسیر باطل میکنند اما اقل عذر اهل سنت و جماعت است
 و آنکه متابعت حضرت علی و طاعت کرده اند و در باب فضیلت شیخین هر که ایشان شوق قیامت
 نه کرده که طلاق بر زمین بر علی که مدح و ثناء شیخین را بسبیل تفسیر میکنند بلکه قرآن احوال و علم
 شجاعت و اقدام بر امور و عدم خوف او و فرار از راه خدا و عز و جل از غایت بیخاسته است
 و دلیل قاطع است بر آنکه تفسیر نکرده اند و اقل مرتبه نیست که صد و اقول از حضرت علی و طاعت او را
 شایسته است و جماعت دانند که مانع است از عقدا و کفر و حق ایشان سبحانه و تعالی هذا هت
 عظیم خاتمه سوال کرد از شیخ الاسلام محقق عصر خود ابو ذر از یک عتقاد فضیلت نیست
 بخلاف آنکه ابو ذر رخصه الله عنهم تیرت خلافت و اندکی محبت یک از ایشان را بیشتر از دیگران
 یا جواب محبت گاه بواسطه ارم و دین است و گاه بواسطه ارم و دین است اما محبت
 دین لازم فضیلت است پس هر که فضیلت محبت دین را با و بیشتر است و هر گاه که
 اعتقاد کنیم با فضیلت یک از ایشان و محبت غیر او بیشتر است تا بشیم از زمان قضا است بل
 اگر زیادتی محبت غیر افضل بواسطه ارم و دین بود باشد مثل قرآنی و حسان دانند
 آن درین هنگام مناقض نیست و متفق نیز نیست پس یک اعتراف کرد با آنکه فضل است بعد
 از رسول صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر است باز عمر باز عثمان باز علی یک حضرت علی محبت بیشتر
 دارد و از ابو بکر مثلا اگر محبت دین است یعنی ندارد و زیر اگر محبت دین لازم فضیلت
 ابو بکر است چنانچه اقرار کردیم و این شخص ابو بکر را افضل نمیداند مگر زبان اما بدل علی را فضیلت
 میدهد زیرا که محبت دینی خلافت دین شد و این جایز نیست و اگر محبت مذکوره محبت
 دین بود باشد بواسطه آنکه از ذریه امیر المؤمنین علی است یا بواسطه غیر این امور و دین درین
 صورت اتباع نیست جایز است فصل در ذکر آنچه در فضایل ابو بکر رضی الله تعالی عنده دارد
 شده است از آیات و احادیث قول تعالی واللیل اذا بکشی والهداد اذ یخجل
 و ما خلق الذکر و الاثنته ان سعیدکم لشتی فاما من اعطی و اتقی و صد

و ما خلق الذکر و الاثنته ان سعیدکم لشتی فاما من اعطی و اتقی و صد

فَسَيَسِيرُهُ لِلْيَسِيرِ سَوَكُنْدُ شَبَّ حِينَ يُوْشِدُ عَالَمُ الْاَهْلِيَّةِ خَوِيْشٌ وَسَوَكُنْدُ بَرُوْنِ حِينَ رُوْشُوْشِ
 شُوْشُوْشِ وَالْاَهْلِيَّةِ شَبَّ وَسَوَكُنْدُ شَبَّ سَيَاغِيْدُ الْاَهْلِيَّةِ سَيَاغِيْدُ الْاَهْلِيَّةِ سَيَاغِيْدُ الْاَهْلِيَّةِ سَيَاغِيْدُ الْاَهْلِيَّةِ
 وَمُوْنُثْ رَاوُجِيْعِ حِيُوَانَتِ جَوَابِ قَسَمِ مَنِيَّتِ كَمَا اَنْ سَيَكُنْ لَشِيْ بِدَرْسِيْكَ حِزْبِ سَيَسِيرُهُ
 شَادِرْ كَرُوْدَارْ هَاكُنْدُ پَرَاغْدِهْتِ بَعْنِيْ مُخْتَلَفْ اَقْتَادِهْتِ سَنَسَابِ عَلِيْ عَصِيْ رَاوُجِيْعِ كَزِيْهْتِ وَ
 جَمْعِ رَاغِيْبَاتِ لَمَسْتِ بَسْ سَيَاغِيْدُ اَعْمَالِ كَفْهْ وَپَاوُشِ اَنْ سَيَكُنْدُ وَبِيْغَرْ يَابِدْ فَا مَا مَنِ اعْطَى وَ
 اَقْتَى سِرْ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ خَلِيْقَتَاوَالِ وَبِرْ سِيْزْ كَرُوْدَارْ شَرْ وَكِبَايَرْ وَصَدَقْ بِالْحَسَنَةِ
 فَسَيَسِيرُهُ لِلْيَسِيرِ سَوَكُنْدُ شَبَّ حِينَ يُوْشِدُ عَالَمُ الْاَهْلِيَّةِ خَوِيْشٌ وَسَوَكُنْدُ بَرُوْنِ حِينَ رُوْشُوْشِ
 پَسْ زُوْشُوْشِ وَبَاشْدُ كَمَا سَيَاغِيْدُ زَمْرُوْشُوْشِ وَبَاوُشِ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ
 رَحْمَتِ وَرَاخِرْتِ وَرُوْشُوْشِ كَرُوْدَارْ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ
 يَا اَلِيْ بِنِ خَلْفِ خَرِيْدِ خُوْشُوْشِ وَبِرْ سِيْزْ كَرُوْدَارْ هَاكُنْدُ پَرَاغْدِهْتِ بَعْنِيْ مُخْتَلَفْ اَقْتَادِهْتِ
 اَيْنِ اَيْتِ فَرِشَادُوْشُوْشِ نَزَلِ سَاخِرْتِ وَبِرْ حَقِيْ كَفْتِهْ اَنْدُكْ وَرِصْفَتِ اَيْنِ بِنِ خَلْفِ وَبِرْ سِيْزْ
 اَنْدُكْ وَرِصْفَتِ اَيْنِ بِنِ خَلْفِ وَبِرْ سِيْزْ كَرُوْدَارْ هَاكُنْدُ پَرَاغْدِهْتِ بَعْنِيْ مُخْتَلَفْ اَقْتَادِهْتِ
 صَدِيْقِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ
 بَارِهْ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ
 وَكَلَاخِدِ عِنْدَهْ مَزِيْغَتِ خَزِيْنَهْ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ
 بُوْدُوْشُوْشِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ
 وَفَتِيْكَ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ
 عَذَابِ شَدِيْدِ سَيَكُنْ كَرُوْدَارْ بَرُوْشُوْشِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ
 اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ
 نَخْوِيْشِيْ بُوْشُوْشِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ
 كَرُوْدَارْ بَرُوْشُوْشِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ
 كَفْتِ جَمْعِ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ
 سَايَرْهَتِ وَاقْتَى اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ
 اَزْ بَانِيْ هَتِ وَكَمْنِ نَيْسِتِ كَرُوْدَارْ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ
 قَوْلِ تَعَالَى وَكَلَاخِدِ عِنْدَهْ مَزِيْغَتِ خَزِيْنَهْ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ
 اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ
 اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ اَلْمَرْكَرْ يَدَاوَالِ خُوْذُوْرْ رَاوُجِيْعِ

وَمُوْنُثْ رَاوُجِيْعِ حِيُوَانَتِ جَوَابِ قَسَمِ مَنِيَّتِ كَمَا اَنْ سَيَكُنْ لَشِيْ بِدَرْسِيْكَ حِزْبِ سَيَسِيرُهُ

وَمُوْنُثْ رَاوُجِيْعِ حِيُوَانَتِ جَوَابِ قَسَمِ مَنِيَّتِ كَمَا اَنْ سَيَكُنْ لَشِيْ بِدَرْسِيْكَ حِزْبِ سَيَسِيرُهُ

بر ابو بکر صدیق رضی الله عنه زیرا که اجماع شده است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله ازین دو شخص است
روایت کرد این ابی حاتم و طبرانی که ابو بکر بیست و هفت کس را از او کرد که جمیع ایشان را غلبه میکرد و زود در
راه خداست بعد از آن است و سیحنها الا فتی الذی یوفی ماله یتزکی الخ تا آخر
نازل شده است سیوم قوله تعالی ان تصرفه فقد نصره الله اذا خرج الذین
کفر و اثنائین اذ هاء فی الغار اذ یقول لصاحبها تعز ان الله معنا
اگر نصرت و ایسی میدهند پناهی را که محمدرست صلی الله علیه و آله و سلم زود باشد که خدا تعالی او را یار
کند و در استقبال و فرود گذارد و در زمانه که قصد بیرون کردن آنحضرت از کفار کرد و خدا تعالی
او را دستور بفرمود بیرون رفتن او در حالتیکه دوم و بود و نصرت او در وقتیکه دوم
بود یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر صدیق رضی الله عنه در غار ثور و ثور کوی است
در جانب یمن از آنکه قدر یک ساعت زمانه راه است و مروت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم
شب پنجشنبه غره بروج الما دل از کما از خانه صدیق رضی الله عنه بر فاق و بی بیرون رفت
بان غار ثور و چون بنموده و شب در آن غار بود و در ترجمه میگوید در تقییر ضیاء و چمن آورده
که روز دیگر مشرکان پنج نفر آنحضرت بیرون رفته بفرار غار آورده خدا تعالی غار را از نزد
ایشان پنهان ساخت که او را ندیدند و بعضی میگویند که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم
ابو بکر رضی الله عنه در غار رفتند خدا تعالی دو کبوتر را فرستاد و او را آغوشید و بخوابید و عنکبوت را فرستاد
تا در اعلا س آن پرده کشیدند و کفار از آن حالت متعجب غار شدند و گفت ایضا
مروت که وقتیکه کفار در فوق غار بودند ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم رفت
اگر یک کفار در زیر قدم خود نگاه کند یا خواهد دید آنگاه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اظن
بائین الله ثالثهما حیث گمان تو بود کس بلکه خدا تعالی سوم ایشان است چنانچه ازین
حال خبر رسید اذ یقول لصاحبها تعز ان الله معنا و فتیکه رسول صلی الله
علیه و آله و سلم مریار خود را که ابو بکر است گفت اندوه خور بدرستی که خدا تعالی با ما است بنگاه دست
از دشمنان و نصرت فانزل الله سکینة علیه پس خدا تعالی فرستاد من خود را که سب
سکونت قلب است بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و یار صاحب او یقول ان هر است زیرا که صدق
اگر مضطرب بود بر حال رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را میگرد و آید و بجنود که تر و ها و قوت
او خدا تعالی پناهی را که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بشکرت که ندیدند ایشان را یعنی ملائکه را فرستاد
تا در غار نگاه داشتند او کند یا مراد ملائکه منزله است در روز بدر و احزاب و برین تقدیر اجماع
آید و بجنود و حطوف است بر جمله نصره الله است و اجماع جمیع مسلمانان برین شده که مراد از

صاحب در اینجا بگوید که دست رخصه اند عذره و بنابرین که گفته اند که هر کس که منکر صحبت ابو بکر رضی
باشد او کافر است متهم به کفر بگوید که این قول در کتابان بهمنین عبارت آورده که گفته اند که هر کس که منکر
صحبت ابو بکر را تحقیق کافر است زیرا که انکار کلام الله کرده باشد و ما بقی صحایب اخیال نیست
و سم در کثافت آورده که مردیست که چون جبرئیل علیه السلام آمد و رسول صلی الله علیه و سلم
را امر کرد که از کبریا و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من بیخبر می باشد با من بیرون
خواید آمد جبرئیل گفت ابو بکر با تو بیرون خواهد آمد و در و هیت که و این ابی حاتم از ابن عباس سف
که ضمیر علیه و در قول خدیجهالی فانزل الله سکینت علیه ابو بکر صدیق است چنانچه در بیان جبر
آیت اشارت می باشد ضمیر آیه رابع است بر رسول صلی الله علیه و سلم و منافات با آن
ندارد زیرا که ضمیر هر یک را جو پیشو و پیغمبر است که لایق و مناسب آنست و جلالت علم و بزرگی
ابن عباس رضی الله عنه است با آنکه درین باب نصی نیافته بود و عمل این آیت نکرد و
با آنکه مخالفت ظاهر است چنانچه حضرت شیخ فرید الدین عطار و ریاض نزول سکینه بر صدیق
الکبر رخصه الله عنه فرموده خواهد اول که اول را دوست و ثانی چنین از بهای الفا است
چون سکین شد ز حق منزل بود و گشت شکلهای عالم حل بدو است چهارم
والذی جاء بالصدق و صدق به اولئك هم المتقون آنچه آمد سخن است
و آنکه تصدیق آن کرد و آن را رست شمر و اینها ایشانند که بر سر کار اند و در و هیت که دند
بزار و ابن عساکر که علی بن ابیطالب رضی الله عنه در تفسیر این آیت فرمود که الذی جاء به
هو محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم والذی صدق به ابو بکر است
بجای بالصدق لفظ حق وارد شده است شاید که قراءه علی کرم الله وجهه چنین بوده باشد
و اینهم متهم میگویند که اقوال مفسرین در تفسیر این آیت بسیار است بعضی گفته اند که مراد از متقین
بنسب اهل اسلام اند و مراد از تصدیق صحابه اند و در بیان مجاهد نقل کرده که مصدق
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب است و مراد از متقین صحابه اند و در تفسیر بر آورده بقوله و محمد روست حضرت
ست از بزار و ابن عساکر چنانچه گفته اند در قول خدیجهالی والذی جاء بالصدق و صدق
به از اول محمد رسول الله از دوم ابو بکر است و بنقول مردیست از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
و از نفسه بن قول ثمانی آنگاه او هر کس است که ایتقان با صدق کرده است انبیاء و
برای که اتباع بسیار کرده و محبت ثمالین با یقول اولئك هم المتقون است و با آنکه بیانات
تکمیل نمیشد مگر بعد از آن ارسال و مرسل و رسالت و مرسل الله و عرض از پس آنست
که مرسل الله قبول و تصدیق کند پس اول سیکه تصدیق کرد و سال با بیتام بود و

در حدیثی از ابن عباس رضی الله عنه است که هر کس که منکر صحبت ابو بکر رضی الله عنه باشد کافر است

و گفت که در بعضی منقبت وی شنیدم از بعضی عاقلان که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کردند
 که فرمود دعا یا ایکن فاند من تمته النبوة و عمره از صدق هر یک که موصوفت باین صفت
 باشد و بر هر تقدیر ابو بکر در آن خلافت است اما بر تقدیر اول دخول او در رضى الله عنه در آن خلافت
 زیر اگر این ادعا و سبق الناس است و تصدیق بر آن شده است که فضل و سبق ابو بکر است بر
 حضرت علی و حمل این لفظ بر ابو بکر او که است رضى الله عنه و علی در وقت بعثت حنفی بود
 و معلوم است که اقدام ولد صغیر که در خانه بوده باشد بر تصدیق قائده و زیادتی قوت و
 شوکت او در سلام نمیداد اما ابو بکر رخ چون که بکسر فی البیعة المنصب بود بنا برین اقدام او بر تصدیق
 موجب زیادتی قوت و شوکت و در سلام شد پس حمل این لفظ بر ابو بکر رخ کردن اولی است
 و اما بر تقدیر ثانی که هر دو بر کسی است که موصوفت باین صفت باشد ابو بکر رخ در آن
 خلافت است آیت پنجم قوله تعالی و لمن خاف مقام دبه جنتان هر کسی
 که ترسد از مقام حساب پیکر در و کار خود را در و بهشت یکی جنت عدن و یکی جنت نعیم
 یا اگر جنت خائف النبی است و یکی خائف جنتی را زیر اگر خطاب بهر دو فرقه است یکی
 اگر بوجه خوف الهی و دیگری بوجه اعتقاد آن مناسب با هر یک شمارد و جنت است یکی
 بوجه عقیده و دیگری براسی علی یک براسی ثواب و جزای و دیگری براسی عمل
 یا یکی براسی ثواب و جزای و دیگری براسی تفصیل ابو بکر رخ یا یکی جنت
 بر روحانی و شامانی نقل القاضی فی تفسیر روایت که ابن کثیر و ابن شوذب که این است
 در شان ابو بکر صدیق من نازل شده آیت ششم قوله تعالی و شاوهم فی
 الامور یعنی مشاورت کن ای محمد با اصحاب و را هر یک صلاحیت مشاورت داشته
 باشد و از حکم حق تعالی حکم بزم صادر شده است روایت کرد حاکم از ابن عباس رضى الله عنه
 و مقوی این حدیث که بعد از این خواهد آمد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدا
 تعالی امر ساخت مرا با اگر مشورت کنم با ابو بکر و عمر رضى الله عنهما آیت هفتم قوله تعالی
 ان تنووا الى الله فقد صغت قلوبکم و ان تظاھروا علیه فان الله هو وليه
 و جبرئیل و صالح المومنین و برین آیت خطاب باشد و حفصه رضى الله عنها است و
 بیان آن چنانچه در تفسیر کثافت و غیر آن از تفاسیر مذکور است بقول شهر اگر رسول صلی
 علیه و سلم در روز نوبت بنت عمر رخ حفصه رضى الله عنها با ریه قبطیه خلوت فرمود و حفصه
 بر آن طلع شده اظهار طلال کرد در رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اگر رضایتی دارید را بخور
 حرام گردانم گفت بلی راضی ام انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم او را بر بخورد حرام ساخت و

در بعضی منقبت وی شنیدم از بعضی عاقلان که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کردند که فرمود دعا یا ایکن فاند من تمته النبوة و عمره از صدق هر یک که موصوفت باین صفت باشد و بر هر تقدیر ابو بکر در آن خلافت است اما بر تقدیر اول دخول او در رضى الله عنه در آن خلافت زیر اگر این ادعا و سبق الناس است و تصدیق بر آن شده است که فضل و سبق ابو بکر است بر حضرت علی و حمل این لفظ بر ابو بکر او که است رضى الله عنه و علی در وقت بعثت حنفی بود و معلوم است که اقدام ولد صغیر که در خانه بوده باشد بر تصدیق قائده و زیادتی قوت و شوکت او در سلام نمیداد اما ابو بکر رخ چون که بکسر فی البیعة المنصب بود بنا برین اقدام او بر تصدیق موجب زیادتی قوت و شوکت و در سلام شد پس حمل این لفظ بر ابو بکر رخ کردن اولی است و اما بر تقدیر ثانی که هر دو بر کسی است که موصوفت باین صفت باشد ابو بکر رخ در آن خلافت است آیت پنجم قوله تعالی و لمن خاف مقام دبه جنتان هر کسی که ترسد از مقام حساب پیکر در و کار خود را در و بهشت یکی جنت عدن و یکی جنت نعیم یا اگر جنت خائف النبی است و یکی خائف جنتی را زیر اگر خطاب بهر دو فرقه است یکی اگر بوجه خوف الهی و دیگری بوجه اعتقاد آن مناسب با هر یک شمارد و جنت است یکی بوجه عقیده و دیگری براسی علی یک براسی ثواب و جزای و دیگری براسی عمل یا یکی براسی ثواب و جزای و دیگری براسی تفصیل ابو بکر رخ یا یکی جنت بر روحانی و شامانی نقل القاضی فی تفسیر روایت که ابن کثیر و ابن شوذب که این است در شان ابو بکر صدیق من نازل شده آیت ششم قوله تعالی و شاوهم فی الامور یعنی مشاورت کن ای محمد با اصحاب و را هر یک صلاحیت مشاورت داشته باشد و از حکم حق تعالی حکم بزم صادر شده است روایت کرد حاکم از ابن عباس رضى الله عنه و مقوی این حدیث که بعد از این خواهد آمد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که خدا تعالی امر ساخت مرا با اگر مشورت کنم با ابو بکر و عمر رضى الله عنهما آیت هفتم قوله تعالی ان تنووا الى الله فقد صغت قلوبکم و ان تظاھروا علیه فان الله هو وليه و جبرئیل و صالح المومنین و برین آیت خطاب باشد و حفصه رضى الله عنها است و بیان آن چنانچه در تفسیر کثافت و غیر آن از تفاسیر مذکور است بقول شهر اگر رسول صلی علیه و سلم در روز نوبت بنت عمر رخ حفصه رضى الله عنها با ریه قبطیه خلوت فرمود و حفصه بر آن طلع شده اظهار طلال کرد در رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اگر رضایتی دارید را بخور حرام گردانم گفت بلی راضی ام انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم او را بر بخورد حرام ساخت و

و با حضرت گفت که این سخن کسی گوئی و بقبولی اگر عمل نیز خود حرام ساخت و قبول اگر با حضرت
 گفت که بعد از من خلافت ابو بکر می خواهد بود و اما افشای این سخن مکن و حضرت قبول این سخن نمود و بفرمود
 از شما که طبعیت زمان است چون رسول الله صلی الله علیه و سلم بیرون شدند آن راز را با ما شایسته
 صدیق در نهادند و فرموده باور سازید و خداے تبارک و تعالی آن محمد رسول الله را از شما
 خبر داد و بعد از آن بعایشه و حضرت خطاب فرمود ان تقوا بالله الله اگر تو بکنید و باز گرد
 بخداے عزوجل در اظهار ستر حضرت صلی الله علیه و سلم شما را اختیار نماید فقد صحت
 قلوبکم پس تحقیق که درهاے شما میل کرد از صواب کافران ستر حضرت کردید فان
 تظاہر علیہ فان الله هو ولیہ و جبریل و اگر هم پشت شویید بحسب نزیکه رسول
 صلی الله علیه و سلم را خوش نیاید از غیرت و افشای ستر پس بدستیک خدا تعالی مایه و در دکان
 اوست و جبرئیل علیه السلام که رئیس گردبان است و صلح المؤمنین و صلوات بر محمد و آله
 یعنی صحابه رضی الله عنهم آیت که در بیت برویت طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما و ابن عمر رضی الله عنهما
 از صلح المؤمنین صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه و فاروق عظیم رضی الله تعالی عنه با وجود آنکه
 پدران عایشه و حضرت بوده اند لیکن معاونت و یارے آنحضرت هم بر معاونت فرزندان
 خود نیست یار کردند و ایشان را زجر و منع نمودند مجاهد گفت که صالح المؤمنین علی مرتضی
 است آیت هشتم هو الذی یصلی علیکم و ملائکتہ لیخرجکم من الظلمات
 الی النور و کان بالمؤمنین ایما ایدست خدا تعالی که در ورسید با عز و رحمت میکند
 بر شما و فرشتگان او در ورسید پس یعنی طایفه مرزش گناہان شما میکنند این جهت است
 که بیرون آرند شما را از تاریکی کفر و عصیت ابوے ایمان و بطاعت شقیق و در ورسید
 بر آن دست خدا تعالی ایمان آرند کان مهربان که خود رحمت میکند و ملائکه را بطاعت
 میفرماید و در ورسید که و عبد بن حمید از مجاهد که آیت ان الله و ملائکتہ یصلون
 علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیہ و سلموا بسلام ما نزل شد
 و ابو بکر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل ساخت بر تو چیزیست
 مگر آنکه شریک ساختار و این نگاه هو الذی یصلی علیکم لایة ما نزل شد آیت هم قول
 تعالی و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملتہ امه کرها و وضعتک
 کرها و حملہ و فضالہ ثلاثون شراحتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنہ
 قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التي انعمت علی و علی والدیه
 وان اعلم صلتی ارضیہ و اصلح لی فی ذللتی انی تبت الیک و انی

در بعضی از ایشان این نسبت میکنند که روه اند قاللهم الله انی یوفونکون آیت و و از و
 قول تعالی فرض الله و ترجمه این آیت در بیت سوم از آیات که مصنف بعد و ذکر کرده
 بیان کرده و روایت کرده و این عساکر از بن عیینه که گفت خدا تعالی کتاب فرموده جمیع مسلمانان
 در باب رسول صلی الله علیه و آله و ابوبکر صدیق را رضی الله عنه تنها که او از محاببت بیرون رفت پس
 الا انصره و تا آخر بخواند و اما حدیث رسول صلی الله علیه و آله و فضال ابوبکر صدیق رضی الله عنه بسیار
 و مشهور تر است و در فصل ثالث از باب اول چهارده حدیث از آنما ذکر شد بنا بر آن که
 مذکور و ولایت بر خلافت شان و فضائل جمعی دیگر را پنجست بنا بر تعداد احادیث فضیلت
 بر آن نموده گفتم حدیث پانزدهم روایت کرده بخاری مسلم از عمر بن العاص که او سوال کرد از
 بنی که دوست تر آن مردمان نزد تو کیست رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عایشه را از همه کس دوست
 میارم پس آنکه من گفتم از مردمان و دوست تر نزد یک تو کیست فرمود ابوبکر یعنی پدر عایشه که صدیق
 بود باز گفتم بعد از او کیست فرمود عمر بن الخطاب و تعداد بعضی مردمان فرمود و در روایت دیگر
 آنکه عمر بن العاص گفت از اهل تو سوال نمیکند یا رسول الله بک از صحاب
 میگویند حدیث شانتر و هم روایت کرده بخاری مسلم و صحیح خود از ابن عباس نقل کرده گفت در زمان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هیچکس را از صحاب برابر ابوبکر نمیدانستند مگر با عمر یا عثمان رضی الله عنهم
 و دیگر تفصیل در بیان باقی از احباب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمیکند و هم ترجمه میکند قول صحاب
 و در حدیث است که بعضی از علما گفته اند که مردمان از بن عمر ایشان است که در حدیث مذکور شایخ
 اصحاب است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در امور بیکه حادث میشد ایشان شورت میفرمود و
 همیر المؤمنین کرم الله وجهه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شاب بود در سن پندار که مرد او و عدم
 فضیلت علی بن ابیطالب کرم الله وجهه باشد زیرا که عدم فضیلت او نمیکند مگر جاهلی و معاند
 و الله اعلم و در روایت بخاری نیز اخراج کرده است که گفت خبر بگیردیم میان ما س در زمان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی میگفتم که کدام یک از صحاب بهتر اند و ابوبکر را بهتر و هشتم با عمر
 رضی الله عنهما و در روایت دیگر که ابوداود و او را اخراج کرده است که ما میگفتم در زمان آنکه
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حیات بود که فضل است بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر یا عمر
 یا عثمان رضی الله عنهم و طبرانی زیادتی کرده که این خبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید
 آنکارا یعنی فرمود و بخاری ایضا از محمد بن الحنفیه روایت کرده که گفت از پدر خود طبرانی
 کرم الله وجهه پرسیدم که کدام یک از مردمان بهتر است بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت
 ابوبکر گفتم بعد از او کیست گفت عمر فرمود و از ترس آنکه سب او عثمان بگوید گفتم یا علی کرم الله وجهه

بعد از و تو خواستی بود گفت نیت من مگر مردی از مسلمانان انصهار و هیت کرد این عا که
از ابن عمر که تفضیل دادیم ابو بکر عثمان و علی را رضی الله عنهم و حال آنکه رسول صلی الله علیه و سلم
در میان بود و انصهار و هیت کرد و از ابو بکر برده گفت مگر ده اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم
بسیار میبودیم و میگویم افضل این هیت بعد از رسول صلی الله علیه و سلم ابو بکر است باز عمر از عثمان
باز سالت تقدیم انصهار و هیت کرد و ترندی از جابر که عمر ابو بکر گفت یا خیر الناس بعد رسول
صلی الله علیه و سلم آنگاه ابو بکر گفت تو این سخن میگوئی و حال آنکه من شنیدم از رسول صلی الله
علیه و سلم گفت ما طلعت الشمس علی خدی من عمر آفتاب طلوع نکرد و بر کسیکه بهتر از عمر باشد
و قبل از بن مذکور شد اگر تو اتر رسیده از علی کرم الله وجهه که گفت بهترین هیت بعد از
رسول صلی الله علیه و سلم ابو بکر و عمر اند و آنچه گفت تفضیل مذکور بخش را ابو بکر و عمر فرمود مگر آنچه
اورا حد اقرار بنعم و اخراج این حدیث ابن عساکر کرده و انصهار و هیت ترندی و حاکم از عمر
گفت ابو بکر صدیق رضی الله عنه سید و بهترین هیت است بعد رسول صلی الله علیه و سلم و روایت
کرد ابن عساکر که عمر فرمود بمنبر برآمده گفت آگاه باشید بدینکه افضل این هیت بعد از جابر
صلی الله علیه و سلم ابو بکر است و هر کس که غیر این گوید آنکس اقرار کرده و بر روایت ابن حجر
کنندگان است حدیث هر قدر هم روایت کرد عبد الله بن حمید و رست خود و ابو نعیم و غیر
ایشان از چند طریق اسناد از ابو داود و که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ما طلعت
الشمس ولا غربت علی احد افضل منزله بکرا الا ان یکون نبی و فی لفظ
ما طلعت الشمس علی احد بعد النبتین و المرسلین افضل من الی بکر
طلوع و غروب نکرد و آفتاب بر پنج کس افضل باشد از الی بکر اگر آنکس که پناهنده باشد و لفظ و بکر
آنست که طلوع نکرد و آفتاب بر هجده بعد از پناهنده و رسولان علیه و علیهم الصلوٰه و السلام
بود از ابو بکر و حدیث جابر و لفظ آن آنست ما طلعت الشمس علی احد منکم افضل
منه و این حدیث را طبرانی و غیر او روایت کرده اند از چند وجه شواهد دارد که غیر صحت
و حسن آن میکنند و این کثیر اشارت بر صحت آن حکم کرده است حدیث هر دو هم روایت
کرد و طبرانی از سعید بن زراره که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان روح القدس
جبرائیل نبأنی ان خیر امتک بعدک الی بکر بدستی روح القدس که جبرئیل
علیه السلام باشد خیر دادم که بهترین هیت تو بعد از ابو بکر است رضی الله عنه حدیث
نور و هم روایت کرد و طبرانی و ابن عدی از سلمه بن اکوع که گفت رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر خیر الناس الا ان یکون نبی حدیث بیست

بروایت کرد عبد الله بن احمد در زواید الشرائع ابن عباس که فرمود ابو بکر صاحبی و مؤمنی
 فی الغار سدا و اکل خوخة فی المسجد غیر خوخة ابو بکر ابو بکر صاحب و مؤمن سنت و رغار
 همه در مایه کوچک یا در پیچهای که راه مسجد دارد سد و سازید و ببندید غیر در می که از جانب
 ابو بکر است حدیث بیست و یکم روایت کرد و بی از عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا که رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ابو بکر منی و انما منہ و ابو بکر اخ فی الدنیا و الاخرة ابو بکر از
 من است و من از ابو بکر و ابو بکر برادر من است در دنیا و آخرت حدیث بیست و دوم
 روایت کرد ابو داود و حاکم از ابو هریره رضی اللہ عنہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود انما
 جبرئیل علیہ السلام فلان ذبیحاً فارانی باب الجنة الذی دخل منہ ائمتہ
 فقال ابو بکر و ددت انی کنت معک حتی انظر الیک فقال ما انک یا ابا بکر
 اول من یدخل الجنة من ائمتہ جبرئیل آمد و دست مرا گرفت پس در می که است من از آن
 در و در پشت میر و ند من بنمود و نگاه ابو بکر گفت که میخواهم که در طاعت تو باشم تا آنکه ببینم
 در را بعد از آن رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود بدرستی که تو ای ابو بکر اول کسی که گویا بودی
 در پشت از است من حدیث بیست و سیوم روایت کرد و بطبرانی از سمرة که فرمود
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم ان ابا بکر یا اول الذویا و ان رؤیا الصالحة جزء من النبوة
 بدرستی که ابو بکر تاویل گویند خواب صالح او نصیبی است از انوار نبوت
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم که با و میرسد بوسط صدق و خلیفه و از سایر خطوط دنیا و اعراض او
 از نفس امارت خود در رضی اللہ عنہ حدیث بیست و چهارم روایت کرد و بی
 از سمرة که پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و احرث ان اولی الذویا ابا بکر ماورثتم
 با آنکه ابو بکر را اولی امر رویا کرد و من یعنی بوسط چهار تنی که امر تاویل گویند روایت کرد حدیث
 بیست و پنجم روایت کرد و ذ احمد و بخاری از ابن عباس که پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود و ند
 اند لیس فی الناس احد ائمتہ فی نفسه و مالہ من لای بکر بن ابی قحافة
 و لو کنت متخذ اخلیلا لا اتخذت ابا بکر خلیلا و لکن خلت الالاسلام فضل
 سدا و اعنی کل خوخة فی هذه المسجد غیر خوخة ابو بکر ترجمه حدیث در باب اول
 و بیان احادیث دال بر خلافت گذشت و تکرار صنف سیم که بوسط تعداد راوی باشد
 و الله علم حدیث بیست و ششم روایت کرد و ترمذی از عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا
 که با و بکر نام فرمود پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم انت عقیق من النادر تا و ای از آتش و در
 یعنی بوسط کثرت اعمال صالحه خدا تعالی ترا از او ساخت از آتش و در حدیث بیست و هفتم

مرویت از ابن عمر که ابو بکر رفته را فرمود پیغام بر صلی الله علیه وسلم انت صاحب علی الحوض
 و صاحب فی الغار تو صاحب زمینین من خواست بود بر حوض کوثر و صاحب من بودی در غار
 ثور و منی که از کبریا آمده بودند چنانچه گذشت در ترجمانی شریف از همان فی الغار حدیث است
 و ششم روایت کرد ابو یعلی در سند خود ابن سعد و حاکم صحیح که در آن روایت است که بدرستی که من
 در غار بودم روزی در رسول و صحاب او در صحن خانه بودند و بشتر در میان من و ایشان
 بود و درین اثنا ابابکر رفته آمد آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من ستره ان یبظروا عتیق
 من النار فلینظر الی ابی بکر یرکب یرکب خوشحال ساز و خود را آنکه نظر کند بسوی آنرا و در غار باشد
 که نظر کند بسوی ابو بکر صدیق رفته و ششم ابو بکر که از جانب پدرش می بود با کعبه عبد الله است بنا بر
 آن که رسول صلی الله علیه وسلم او را عتیق الله خواند بسبب تعلیب بر و اطلاق کردند حدیث
 بیست و نهم روایت کرد حاکم از عایشه صدیق رفته که پیغام بر علیه الصلوٰه و السلام فرمود ابو بکر
 را یا ابابکر انت عتیق الله من النار یا ابابکر تو آزاد کرده خدا هست از آتش و در غار را
 گوید که از آن روز که رسول صلی الله علیه وسلم آن حدیث فرمود ابو بکر را عتیق می نامند حدیث
 سی ام روایت کرد ثور و طبرانی بسندی و حذیب از عبد الرحمن بن الزبیر رضی الله عنه
 که گفت که اسم ابو بکر عبد الله بود آنگاه بنی صلی الله علیه وسلم او را گفت انت عتیق الله من
 النار از آن وقت او را عتیق میگویند تنبیه مستغفار میشود از نجات است از نجات است نزد علماء که اسم
 ابو بکر عبد الله است و لقب او عتیق الله حدیث سی و یکم روایت کرد حاکم بندی حید که
 مشرکان که نزد ابو بکر رفته آمدند و گفتند که صاحب تو یعنی رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید
 که مرا شب معراج به بیت المقدس بردند و ابو بکر گفت که تحقیق هست میگوید من تصدیق
 میکنم یعنی در هر یک صبح و شام از آن خبر میداد تصدیق میکنم آنچه او گفته است را و پس
 گوید از این حدیث ابو بکر را صدیق میگویند و آن حدیث دارد ایضا از طریق اش و ابو هریره و ابی
 سفيان رضی الله عنهم حدیث سی و دوم روایت کرد سعد بن منصور و حسن بن علی
 و هب مولى ابو هریره که گفت و تنبیه رسول صلی الله علیه وسلم از معراج بازگشت و چون وضع
 طوی رسید گفت یا جبریل علیه السلام قوم من تصدیق خواندند که حضرت جبریل علیه السلام
 ابو بکر رفته تصدیق خواهد کرد که صدیق اکبر است و طبرانی در او سطر آن حدیث را و اصل آن در ابی بکر
 روایت کرد حاکم از ابن عمر که علی را گرم الله وجهه گفتم ای پیغمبر من خبر ده من و پیغمبر
 که علی گفت ذاك امره سما الله الصديق على لسان محمد لا نه خيفة من الله
 صلی الله علیه وسلم رضی الله عنهما فوضیعت دلتان من روایت کرد پیغمبر

حدیثی است که در
 کتاب التوحید
 آمده است

حدیثی است که در
 کتاب التوحید
 آمده است

حدیثی است که در
 کتاب التوحید
 آمده است

تمام اوصدین کرده برسان محمد صلی الله علیه وسلم و خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم رسول الله
 صلی الله علیه وسلم با یو بکر خوشنود شد از براسک دین مایعنه اورا فرمود که در صلوٰۃ امانت
 قوم کند پس با خوشنود شدیم با او اگر از جهت دنیای و دین خود یعنی با م خلافت با و رضی شدیم
 و سنا و انجید شدیم حدیث است و صحبت رسیده از حاکم بن سعد که گفت شنیدم از ابو
 الهونین علی رضا که سوگند یاد کرد که تشبیه ابو بکر از آسمان نازل شد حدیث سی و سیوم -
 روایت کرد حاکم از انس که پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود ما صاحب النبیین و المرسلین
 اجمعین صاحب افضل من لدی بکر پیغامبران و مرسلان سابقان جمیعاً را
 اصحاب بودند لیکن غیبت بیکدیگر فضل از ابو بکر حدیث سی و چهارم روایت کرد در
 از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود ما لاحد عندنا یذک الا وقد کافینا
 ما خلیه ابی بکر فان له عندنا یذک ایکام فی الله یوم القیمه و ما نفغن مال خلیه
 ما نفغن مال ابی بکر و لو کنت متخذ احداً خلیلاً لا اتخذت ابابکر خلیلاً
 الا وان صاحبکم ای محمد صلی الله علیه وسلم خلیل الله بیکس را نزد من نعمتی و عطا
 بنود کرد اگر جزای آن دادیم او را و دل شادی حاصل شد مگر ابو بکر را که او را نزد ما عطای
 و نعمتیست که خدایتعالی تبارک و جزای سکافات روز قیامت با و عطای خواهد
 فرمود و نعمت از مال بیکس هرگز ندیدم بنقد و زینعت که از مال ابو بکر بمن رسیده و اگر خلیله
 یعنی دوستی فرمایم که مرا احتیاج با و بوده باشد غیر پروردگار خود هر آینه ابو بکر را دوستی
 فرمایم که بدستیک صاحب شایع محمد صلی الله علیه وسلم خلیل خداست عز و جل حدیث
 سی و پنجم روایت کرد در شیخان و احمد و ترمذی و نسائی از ابو هریره که رسول صلی الله علیه وسلم
 فرمود من افق زوجین فسیب الله نه دی من ابواب الجنة یا
 عبد الله هذا خیر من کان من اهل الصلوٰۃ و من کان من اهل الصیام
 دعی من باب الریان و من کان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد و من
 کان من اهل الصدقه دعی من باب الصدقه فقال ابو بکر و هل یدعی
 احد من تلك الابواب کلها قال نعم و امر جوان تکلون منهم هر کس که خرج کند
 و دوزخ انال خود از هر چیزیکه بوده باشد در راه خدایتعالی خوانده شود از برای بهشت که ای بنده
 خدای ازین درواری که این در بهتر است پس هر که اهل صلوٰۃ است از باب الصلوٰۃ خوانده شود
 و هر که اهل صوم است از باب ریان خوانده شود و هر که از اهل جهاد است از باب جهاد خوانده
 خواهد شد و ریان هم است و قبول رنج و شستن است از روئی یعنی میراب یقال جل بیان و

و عطا
 و ادوا نزد ما
 عطای و نعمتی
 است

دعی من باب الصلوٰۃ

و این حدیث را در روز دوازدهم از حضرت ابوبکر علیه السلام روایت کرده اند
 ایشان در این حدیث میفرمایند تا قبل از آنکه ایشان در حدیث از تنگی امین روایت کنند
 بخبریه تا قتل آن شخص در این حدیث که اول صدقه است و در این باب صدقه میفرمایند نگاه ابوبکر
 گفت ای کس باشد که از جمیع این ابواب خوانده شود در رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود نعم
 و در جوان تگونی منم یعنی این نوع کسان هستند و میدانستند که کار ایشان
 خواسته بود حدیث سی و ششم روایت است از عائشه صدیق رضی الله عنها که رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود که این سخن لغو است و این حدیث را در حدیث سی و ششم
 را که ابوبکر در میان ایشان باشد و در حدیث اول است ایشان کند و در حدیث رانیت ظاهر
 و تعلق نام چهارده حدیث مناقب و اله بر خلافت است یعنی در این حدیث در باب اثبات خلافت
 ادلی و اثبات بود حدیث سی و ششم روایت کرد و در حدیث سی و ششم روایت کرد و در حدیث سی و ششم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت کرد و در حدیث سی و ششم روایت کرد و در حدیث سی و ششم
 که بیرون آمده در غار ثور و آمدند و مشرکان بخواستند که در آنجا راه میگردیدند ابوبکر
 گفت یا رسول الله اگر کفار بزیور قدم خود نگاه کنند یا بخوبی دیدگاه رسول الله صلی الله
 علیه و سلم گفت یا ابابکر ما ظنک بالثین الله ثالثها اسے ابوبکر بیت گمان تو که بدست
 بگفته که سوم ایشان است خدا تعالی است یعنی هیچ خوف و اندیشه را باطن خود را ندیده که
 حق تعالی با یار است و معاونت ما خواهد کرد حدیث سی و ششم روایت کرد و در حدیث سی و ششم
 و این تعلق از بهر آن که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یا ایها الناس المحفوظ فی ابوبکر
 فانه لم یسوف من ذل حجتی ای مردان محافظت کنید مرا در باب ابوبکر بدستی که او بدست
 کرده است بمن از روزیکه صاحب بمن بکند حدیث سی و ششم روایت کرد و این
 عا که از عبد الرحمن بن عوف روایت کرد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اذاکان یوم القیامة
 نادے منادی یرفع احد من هذه الامة کتابه قبل بے بگو زانے
 که روز قیامت خواهد رسید از روز منادی ندا میکند و میگوید که یکس ازین است یعنی است
 محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم نامه اعمال خود را بلند سازد و پیش از ابوبکر رضی الله عنه مترجم
 این حدیث چنانکه دلالت بر کمال فضل و امتیاز ابوبکر از سایر صحاب میکند درین اشارت
 بتقدیم خلافت ارضی الله عنه است که لا یخفر علی من له سکه حدیث سی و ششم روایت کرد و
 طبرانی از ابوامامه که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله تعالی اتخذ فی خلیفه
 كما اتخذ ابراهیم خلیله و ان خلیلی ابوبکر و رضی الله تعالی عنه

بدرستی که خدا تعالی مرا بخلت یعنی بدوستی ظاهر می و باطنی و بیدم احتیاج بغير خود فرارفت بهیچا نمیکند
 ابراهیم علیه السلام را بخلت و دوستی فرارفت و بدرستی که ابو بکر خلیل است اگر گوئی این حدیث معارضه
 میکند بحدیثی سابق که گوشت تن خدا غلیظا لا تختذ ابابکر غلیظا زیر که لا تختذ یعنی خلت ابو بکر
 میکند و این حدیث اثبات خلت میکند پس این حدیث هر دو منافق و معارض یکدیگر باشند گوئیم ممکن
 است که حدیث سابق را عمل کمتر بکمال گفته خلت و این حدیث را عمل سبکتر بر اثبات نوع از خلت یعنی ابو بکر
 را بکمال خلت فرود گرفته ام زیرا که آن مخصوص بختاری تعالی است و آن نوع از خلت هر دو را ثابت است
 حدیث چهل و یکم روایت کرد در حدیث و طبرانی و ابن شامین از معاذ بن صفیه که پیغمبر صلی الله علیه
 سلم فرمود ان الله تعالى يكره فوق سمائه ان يخطأ ابو بکر في كذا و هذا بدستیکه خدا
 تعالی اگر و میدارد و در آسمان اگر ابو بکر رضی الله عنه در اقوال و افعال خطا کند در روی زمین
 و در رویت دیگر که رجال بناد آن همه ثقات اند چنین وارد شده که ان الله يكره ان يخطأ
 ابو بکر حدیث چهل و دوم روایت کرد و طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه که پیغمبر فرمود و صلی الله علیه و
 ما احب عندنا اعظم يد امن الي بکر و آسانی بنفسه و ماله و انكفي ابنته
 یحیی بن زید بن زکریا از روی یزید از ابی بکر که شریک ساخت در نفس خود و مال خود و خود
 خود را یعنی عائشه صدیقہ رضی الله عنها در نکاح من و را آورد و بهیچیک از محاب این توفیق و
 نداد که او را دست و او حدیث چهل و سیوم روایت کرد و طبرانی از معاذ بن صفیه که رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود ایت انی و جئت فی کفة فعدا لهما ثم وضع ابو بکر فی کفة
 و امتی فی کفة فعدا لهما ثم وضع عمر فی کفة و امتی فی کفة فعدا لهما ثم وضع
 عثمان فی کفة و امتی فی کفة ثم دفع المیزان و رواقه و یدم که مراد یک پل ترازو
 نهاند و دست مراد پل دیگر پس در وزن برابر آمدیم با ایت باز ابو بکر را و پل نهاند و دست
 مراد پل دیگر و برابر آمدند باز عمر رضی الله عنه را و یک پل ترازو نهاند و دست مراد پل دیگر نهاند
 مراد برابر آمدند و بعد از آن عثمان را و یک پل ترازو نهاند و دست مراد پل دیگر نهاند
 و دیگر مراد مقابل آمدند انگاه میزان را بر دست تن حدیث چهل و چهارم روایت کرد
 مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حاکم و بیهقی که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ارحم امتی
 با متی ابو بکر رحیم مهربان ترین است من با مت من ابو بکر است و تمنا این حدیث بعد از
 خواهد آمد انشا الله تعالی حدیث چهل و پنجم روایت کرد و زاهد ابو داود و ابن ماجه و ضیاء
 از سعد بن زید که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود عشق فی الجنة و النبی فی الجنة و
 ابو بکر فی الجنة تمنا این حدیث نیز خواهد آمد حدیث چهل و ششم روایت کرد و احمد و ضیاء

از سعد بن زید و زید بن محمد از عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر
فی الجنة و این حدیث طویل است که بعد ازین کتاب خواهد آمد ان شاء الله تعالی حدیث چهل و هشتم
روایت کرده ترمذی از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود رحم الله
ابا بکر رضی الله عنه و جنتی است و جنتی است که در آن هیچ کس نیست و اعتق بلا کافران مال و ماله و ماله
مال احدی الا سلام ما نفعنی مال ابی بکر رحمتی تعالی ایا بکر را که دختر خود را در نکاح
من در آورد و سوار کرد و مرا بر راحله از کوفه تا مدینه که در بخت است و آزاد کرد و مال را از مال خود
و نفع نرسید من از مال هیچکس الا مال ابوبکر یعنی نفع آن مال از همه الهامین نسبت بشیر بود چنانچه
بعد ازین خواهد آمد که زمانی که ابوبکر رضی باسلام و رأی صاحب چهل و نهم بود جمیع آنها را در راه خدا
و رسول او صرف کرد و هیچ چیز برای خود و فرزندانش خود نگذاشت اگر گوئید در حدیث بخاری
چنین مبین گشته که رسول الله صلی الله علیه و سلم راحله از ابوبکر بنزد گرفت که بقیعت و درین
حدیث از قولی که حلقی الی دار الهجرة چنین معلوم میشود که راحله بر رسول صلی الله علیه و سلم بنشسته باشد
و این تناقض است گوئیم که جمیع مبنی که پیشین بیان کردیم که در اول حال ابوبکر رضی الله عنه رسول
الله ساخته باشد از قیامت راحله و برین تقدیر و فقر تناقض میشود و تتمه حدیث بعد ازین چنین است
آمد حدیث چهل و نهم روایت کرد بخاری از ابوالدرداء رضی الله عنه که نزد رسول الله
صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم درین اثنا ای ابوبکر آمد رضی باسلام کرد و گفت که میان من و
عمر گفتگوی شدیدی در ایداد و سرعت نمودم باز مراد هست حاصلش از نگاه از خودمستم که از من عفو
کنند و از من عفو بگو و بنا برین بخدمت تو آمدم نگاه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و یغفر الله لك
یا ابا بکر یغفر الله لك یا ابا بکر یغفر الله لك یا ابا بکر را وی گوید باز عمر نیز از عفو کردن پشیمان
شده بمنزل ابوبکر آمد و او را بخانه خود نیاخت اینجا بخدمت رسول صلی الله علیه و سلم دید که روی
مبارک حضرت رسالت پناه متغیر شد بمرتبه که ابوبکر بنزد گفت رسیدم که مبارک ابا بکر عرض
فرماید نگاه آمده بدو از آنوقت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله یغفر الله لکم
فقلتم کذبت و قال ابوبکر صدقت و انسانی بنفسد و ماله فعل انتم تا و کونی
صاحبی بدرستی که خدا تعالی فرستاد مرا بسوی شما برسالت و در آنوقت که جمیع شهادت
میکردید و ابوبکر تصدیق من میکرد و نفس و مال خود را در راه من صرف نمود و مرا در آن نرسید
ساخت آیا صاحب یار مرا بمن نخواهید گذاشت و رعایت جانب من نخواهید کرد و در آنوقت
گوید بعد از وقوع این قضیه ابوبکر از هیچکس اینایه و آزار نیافت ابن عدی از حدیث
ابن عمر رضی الله عنه مانند این حدیث را روایت کرده و در آن حدیث است آیه رسول صلی الله علیه و سلم

لم يولدوا لله ولهم في صاحب فان الله يعطى بالهدى ودين الحق فقلتم كذبت و
 قال ابو بكر صدقت ولو كان الله ستماء صاحباً لا اتخذته خليلاً ولكن خذ
 الاسلام مراهم تجانيد ورياب و صاحب ويارين بدستی که خد تعالی مرا فرستاد که بابت
 خلق کنم و بابت حق خاتم در آنوقت شما گزید من کردید و ابو بکر تصدیق من کرد که حق بماند و
 او صاحب من فرموده و مرا اینها و را غلیل خود ساختم ولیکن میان ما و او برادری اهل امت
 حدیث جمل و نهم رویت کرد این غا اگر از مقدار که گفت میان ابو بکر عقیل بن اسیطالب
 نزاع و خصومت شد و ابو بکر مردی مد علم بود با تاساب یعنی کثیر العلم بود با تاساب مردم کثیر
 فلاحظه قرآنی عقیل بن قیس بن ابی عامر سلم بن مودان و امراض کرده شکوه او نزد رسول
 صلی الله علیه و سلم نمود و رسول بر غایت در میان مردم و فرمود الا تدعون لی صاحب
 ما شانکم و شانده فوالله ما منکم رجل الا علی باب بدیت ظلمت که ابابلی بکر
 فاجلی باید النور و لقد قلتم کذبت و قال ابو بکر صدقت و امسکتهم الاموال و
 جاء لی بمال و خذلتهم و انسانی و انتبعنی آیا نمیکند ازید برای من صاحب و یا
 مرا از و چه چیز بطلبید با و چه کار دارید بخواه سوگند که چه مردی از شما نیست مگر آنکه بر در خانه
 او ظلمت است غیر ابو بکر که بر او نور است شما را در و غلو می گفتید و ابو بکر مرا رست گو گفت شما را
 خود را انجمن شد و ابو بکر بمال خود بخش نمود مرا شما ترک نصرت و یاری من کردید ابو بکر سحر
 من نمود و مرا شریک ساخت و نفس و مال خود و متابعت من نمود و حدیث پنجاهم رویت کرد که
 از ابن عمر روایت کرد گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم من جز ثوبه خیاره لم یظفر الله الیه یوم
 القیامه هر که جامه خود را دراز میکند و بدست آنرا بالا میکشیده باشد از روی عجب و بکر خدا
 تعالی در روز قیامت بسوی او نظر کند انگاه ابو بکر گفت یک طرف جامه من دراز میشود و من
 از آنجا قطع میکنم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انک لست ذلک تصنع خیاره بدستی که
 تو نگاه داشتی جامه خود را از روی عجب و کبر میکنی حدیث پنجاه و یکم رویت کرد که سلم از ابو بکر
 که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که کیت از شما که تابع جنازه باشد درین روز ابو بکر گفت
 من شده ام باز گفت کیت از شما که عیادت مرخص کرده باشد درین روز ابو بکر گفت که من
 کرده ام از نگاه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود کیت که صبح که دارم و روز روزه دارم و طعام دارم
 مسکین ابو بکر که من روزه دارم و طعام نیز داده ام انگاه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ما
 فی امر الا دخل الجنة و فی دوائه عن انس لغ و جبت لك الجنة این خصال مذکور
 در یکس مجتبع نمیشود مگر آنکه در بهشت داخل شود و در روایتی از انس مگر آنکه در بهشت برای او

حدیث پنجاه و دوم روایت کرد و از ابی عبد الرحمن الی کریم گفت رسول صلی الله علیه و سلم
 صلوة صبح گذارده روزی مبارک خود جانبی اصحاب کرد و گفت کیمت از شما کم روز و روزه دار
 باشد عمرم گفت یا رسول الله در شب نیت روزه نکرده بودم بنابراین روزه دوازدهم نگاه
 ابو بکر گفت من شب نیت روزه کرده بودم حالاً روزه دارم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 آیا از شما کسی هست که عیادت مریض کرده باشد عمرم گفت یا رسول الله هنوز از مسجد بیرون نرفته
 ام چگونه عیادت مریض کرده باشم نگاه ابو بکر گفت بمن چنین رسید که برادرم عبد الرحمن بن حو
 مریض شده است بنابراین در راه آمدن مسجد از جانب او آمدم و احوال او را معلوم کردم باز
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود آیا امر و زکسی تمام میکنی کرده هست عمرم گفت یا رسول الله
 نماز گذارده ام و هنوز از مسجد بیرون نرفته ام چگونه تمام میکنی کرده باشم نگاه ابو بکر گفت رض
 زانی که در مسجد در آمدم میکنی را دیدم و درین اثنا کسی پارچه نان موجود در دست عبد الرحمن
 بود آن را گرفته آن میکنی را دیدم بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انت ابش بالجنة
 ترا شایسته می دهم بهشت باز نگاه گفت که راضی شدی آن و عمرم گفت هرگز اراده چیزی نکرده
 است مگر آنکه ابو بکر رضایت سابق شده است بدوران تصنف گوید لفظ حدیث در نسخه که دیدم
 اینچنین بود و فیه ما یحتاج الی للتأمل و ابوعلی روایت کرد از ابن مسعود که بودم
 در مسجد و نماز گذاردم و درین اثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و ابو بکر و عمرم با او بودند
 و زمانی که دعایم کردیم نظر مبارک او صلی الله علیه و سلم بر من افتاد و فرمود سل تحکم ثم قال من
 احب ان یقر القرآن غضا ط یا فلیقرأ بقرائة ابن ام عبد طلب کن و او را
 باز گفت هر کس که دوست میدارد که قرآن کند بغیر تصرف چنانچه نازل شده باید
 که بطریق این خود بخواند نگاه بمنزل خود باز گشتم و ابو بکر آمد و بشارت داد مرا با نبی شریف باز عمرم
 آمد و دید که ابو بکر سبقت گرفته و بیرون میرود از منزل من نگاه عمرم گفت ای ابابکر تسبیح
 بالخیر بد رستی که تو سبقت بروی بر من در افعال و اعمال خیر حدیث پنجاه و سوم
 روایت کرد و احمد بن حنبل و ابن ابی شیبہ و ابی یوسف و ابی داود و ابی حنبل و ابی بکر بن ابی
 نسبت من سخن گفت که من آنرا کرده همیشه هم فاذن سخن شیان گفت ای ابو بکر بن حنبل
 بن روکن تا قصاص کرده باشی من گفتم رد نخواهم کرد پس گفت ابو بکر بن حنبل بن روکن تا هر
 طلبی می کنی بر تو از رسول الله صلی الله علیه و سلم رجیفت نیست من که بگویم این سخن نگاه ابو بکر
 روان شد و درین اثنا چند شخص از قبیلکه سلم آمدند و مرا گفتند رحمت خدا بر ابو بکر باد و در چه
 باب است که زیادتی میکند بر تو و نسبت بخواهی نوع سخنان گویند من جواب ایشان دادم

ای یاران نبیه ایند که این کیست ابو بکر صدیق است ثانی چنین رسول الله صلی الله علیه وسلم و
شیخ بزرگ مسلمانان است پرینه کشید و ساکت شوید مبادا که باین جانب ملتفت شود و
بهیند که شما حمایت و نصرت من میکنید ازین سبب غضب کرده نزد رسول صلی الله علیه وسلم
بوده غضب ابو بکر بن غضب کند و خدا تعالی بوجه غضب ایشان برین غضب فرماید و باک
شوم گفتند چه فرمائی باینرا گفتند باز گردید آنکه ابو بکر از آن موضع رفت و من تابع او شدم تا آنکه
نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمدم حکایت چنانچه گذشت بود و بعضی رسالت پناه رسانید رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود ای بکر چه حدیث ترا با صدیق گفتم یا رسول چنین چنین بود ابو بکر صدیق
کلمه ثبت من گفت و من آنرا کرده و هشتم باز ایشان آئیده گفت آن سخن را بار دیگر نقل قصص
کرده باشی من ازین منی اما کردم آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اجل که از حد علیه
ولکن قل غفر الله لك یا ابابکر این سخن یاد رود مکن لیکن بخود تعالی ترا پیام زد و ای
ابو بکر بعد از آن گفتم حدیث پنجاه و چهارم روایت کرد و ترمذی و گفت اسناد آن حسن است
از ابن عمر رضی الله عنهما رسول صلی الله علیه وسلم گفت ابو بکر را انت صاحب علم الحوض و صانع
فی الغار و موبنی فی الغار حدیث پنجاه و پنجم روایت کرد و بعضی از حدیث گفت رسول
صلی الله علیه وسلم آن فی الجنة طیاره اکامثال الخفافیه بدرستی که در پشت مرغان
هستند مثال آنرا که درون بلند آنگاه ابو بکر گفت آنها که با من رسول الله گفت انعم
منها من یا کلهما و انت ممن یا کلهما انعم تر از آن مرغان کسی است که این مرغان را بخورد
و تو از آن کسانی که خورشید ایشان از آن مرغان است و این حدیث از روایت ابن خنیز
آمده حدیث پنجاه و ششم روایت از ابو هریره رضی الله عنه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
عرج بی الی السماء فمأهت بسماء الا وحدثت فیدلسمی محمد رسول الله صلی
الله علیه وسلم و ابو بکر صدیق خلیف زمانی که معراج من آسمان شد پس نگذشت مگر آنکه
یافتم ام در اینجا اسم خود را که نوشته شده است محمد رسول الله و ابو بکر صدیق عقیق من
و این حدیث ایضاً روایت از ابن عباس رضی الله عنهما و ابن عمر و انس و ابو سعید و ابو داود و ترمذی
و سنن ابویوسف و غیره روایت میکنند لیکن من حدیث پنجم و ششم روایت کردم و بعضی حدیث پنجاه و ششم
روایت کردند ابن ابی حاتم و ابو نعیم از سعید ابن جبیر که گفت نزد رسول صلی الله علیه وسلم
یا ایها النفس المطمئنة خذی من آنگاه ابو بکر گفت یا رسول الله ان هذا
لحسن آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اما ان الملک سيقولها لك عند الموت
بدستی که ملک الموت این کلمه را بخواند گفت در وقت وفات حدیث پنجاه و ششم

رویت کرد این بزرگوار از عاصم بن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الوہاب بن یحییٰ بن یزید بن ابی اسحاق
 انفسکم تا زایل شد ابو بکر صدیق نہ گفت یا رسول اللہ اگر امور بسیاری مرا بکافری خود را بقبول سازد
 خواهم کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود صدقت بہت گفتمی کہ غریبی کہ در حدیث پیغام
 و فہم رویت کرد و بفرمانی در کبر و این کشامین و رسنت از ابن عباس رضی اللہ عنہما موصوفا
 و ابو اٹھ اسم الغوی گفت خبر دادم عبد الجبار بن الورد از ابن ابی لیلیہ و متابعی و کعب از عبد الجبار بن
 الورد رویت کرد و ابن عساکر و نیز عبد الجبار ثقفی و شیخ اد ابن ابی لیلیہ امام بہت لیکن انجیت
 از بی طریق مرسل رویت کرد و گفت رسول اللہ بر قدیر غم آب آمدہ فرمود کہ ہر مردی بجانب
 صاحب خود سباحت کند تا زمانی کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم باقی ماند پس بطرف ابو بکر سباحت
 کرد و او را معاف نمود و فرمود لو کنت متخذ خلیلا حتی لا یخلف اللہ لاکتخت ابابکر
 خلیلا و لکن صبا حدیث شصتم رویت کرد ابن ابی دینار در سکارم الاخلاق و ابن عساکر
 طریقہ صد و ابن تیمیہ و القری شے از سلیمان بن یسار کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ
 خصال خیر رسید و شصت فصلت بہت ہر گاہ کہ حق سبحانہ و تعالیٰ غر جبل را درہ خیریت بندہ کرد
 یک فصلت ازین خصال عطا فرماید کہ آن سبب داخل بہت شود انگاہ گفت ابو بکر یا رسول اللہ
 چیزی ازین خصال من بودہ باشد رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود نعم جمیعاً ای ابوبکر تو موجود
 ابن عساکر از طریق دیگر رویت کرد کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود خصال ثلث و ثلاث مائتہ
 و ستون خصلتہای خیر رسید و شصت چیز است انگاہ ابو بکر گفت یا رسول اللہ ازین
 صفت این چیز است رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کلھا فیک فہذا لک یا ابابکر جمیعاً
 خصال در توبت خوشگوار و ترا ای ابو بکر حدیث شصت و یکم رویت کرد و ابن عساکر
 از طریق مجمع بصری از زید راہ گفت کہ گفت اصحاب در خدمت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در
 بی نشستند و آن مجلس حلقہ سوار میشد یعنی مثل دست بچن کہ در دست میکنند و با وجود بیجا
 جانی نشست ابو بکر فاش می بود و یارای کسی نبود کہ انجامی نشست وقتی کہ ابو بکر بی آمد بچہی خود
 می نشست و رسول خدا بجانب او توجہ می شد حدیث شصت و دوم رویت کرد ابن
 عساکر کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ حب ابی بکر و شکرہ واجب علی کل اقلی
 دوست داشتن ابو بکر و شکر او و حب جمیع بہت من و مثل من حدیث از سہ بن سعد رویت
 کردہ است حدیث شصت و سیوہم رویت کرد ابن عساکر از عارفہ بکر کہ گفت رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود انما من کلہم یحب سبوت ابی بکر جمیع مردان را احباب اند کہ در روز
 قیامت مگر ابو بکر را کہ بی حساب در بہت خود بد رفت حدیث شصت و چہارم

۹
 نسخہ
 کتاب

۱۳۹۹

رویت کرد احمد از ابوهریره که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما لنفعنی خط ما لنفعنی مال بل
 بکدر یح مال ما نفعنی نرسا ید هرگز مثل مال ابو بکر نه نگاه ابو بکر را گریه دست داده گفت آیا
 من شیتم مال من حیث مگر از برای تو یا رسول الله و ابوعلی از حدیث عایشه سه فرمود ما من
 حدیث را روایت کرده و این کثیر گفت که این حدیث مر وایت ایضا از علی بن طالب و ابن عباس
 و انس و جابر و عبد الله بن مسعود و ابی سعید خدری و روایت کرد خطیب این حدیث را از ابن مسعود
 و زیاد و کذا که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مال ابو بکر حکم فرمود چنانکه در مال خود و روایت ابن
 عساکر از چند طریق استناد از حضرت عایشه و عروه و سه که ابو بکر سه روز نیکه با سلام و راید چهل روز
 از مال خود دشت و جمیع آن مال را اتفاق نمود بر رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث شد نصرت
 و پنجم روایت کرد دنفوری و ابن عساکر از ابن عمر سه که گفت در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 بودم و ابو بکر نیز در آنجا بود عیای بر خود گرفته بود که خلالی از چوب در آن گذرانیده هر دو طرف
 از عیای هم دوخته بود و نگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد چه حال است ابابکر را می بینم که عیای
 بر خود گرفته که سینه از آن خجلان هم دوخت آورده است رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای جبرئیل
 ابو بکر مال خود را اتفاق کرد بر من پیش از فتح که جبرئیل گفت خدایه تبارک و تعالی او را سلام گویند
 و گفت یا ابابکر آیا درین فقر از من راضی هستی یا ناراضی از من نگاه ابو بکر گفت اع سخط علی
 رفی اناعن رفی دأض آیا بر پروردگار خود سخط کنم و ناراضی باشم چنین نیست بلکه از
 پروردگار خود راضی و شاکرم سنا این حدیث غریب است جدا و ابو نعیم از ابوهریره و ابن مسعود
 شل همین حدیث روایت کرده و سنا ایشان ضعیف است و ابن عساکر مانند ابن ربیع
 کرده از حدیث ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت جبرئیل آمد و طنفسه یعنی
 باطمی که بر بود و باریک بر خود پوشیده بود و طنفسه خود را خجلان هم آورده و نگاه من گفتم
 یا جبرئیل چیست این پوشیده جبرئیل هم گفت که خدایتعالی ملائکه را امر فرمود که در آسمان خجل
 خجلانی باشند ابو بکر در زمین گوید که این حدیث منکر است جدا و اگر چنین نبود که این حدیث و حدیث
 دیگر که قبل ازین است بیارست که از مردم متداول ساخته بودند اعراض از آن هر دو کردن
 اولی بود حدیث شد نصرت و ششم بصحت رسید از عمر سه که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 مرا امور ساخت که تصدق سازم در راه خدایتعالی و در آنوقت نزوسن مالی بود با خود
 گفتم که وقتی برابر ابو بکر سابق خواهم شد آن روز خواهد بود و نگاه نصف مال خود را نزد رسول
 صلی الله علیه وسلم بدم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که از برای اهل عیال خود چیزی گذشتی
 گفتم شل من مقدار که بخدست تو آوردم جهت اهل خود گذاشتم بعد از آن ابو بکر آمد با جمیع

در حدیث ابو بکر که در مال خود دشت و جمیع آن مال را اتفاق نمود بر رسول الله صلی الله علیه وسلم حدیث شد نصرت و پنجم روایت کرد دنفوری و ابن عساکر از ابن عمر سه که گفت در خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم و ابو بکر نیز در آنجا بود عیای بر خود گرفته بود که خلالی از چوب در آن گذرانیده هر دو طرف از عیای هم دوخته بود و نگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد چه حال است ابابکر را می بینم که عیای بر خود گرفته که سینه از آن خجلان هم دوخت آورده است رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ای جبرئیل ابو بکر مال خود را اتفاق کرد بر من پیش از فتح که جبرئیل گفت خدایه تبارک و تعالی او را سلام گویند و گفت یا ابابکر آیا درین فقر از من راضی هستی یا ناراضی از من نگاه ابو بکر گفت اع سخط علی رفی اناعن رفی دأض آیا بر پروردگار خود سخط کنم و ناراضی باشم چنین نیست بلکه از پروردگار خود راضی و شاکرم سنا این حدیث غریب است جدا و ابو نعیم از ابوهریره و ابن مسعود شل همین حدیث روایت کرده و سنا ایشان ضعیف است و ابن عساکر مانند ابن ربیع کرده از حدیث ابن عباس از رسول الله صلی الله علیه وسلم و گفت جبرئیل آمد و طنفسه یعنی باطمی که بر بود و باریک بر خود پوشیده بود و طنفسه خود را خجلان هم آورده و نگاه من گفتم یا جبرئیل چیست این پوشیده جبرئیل هم گفت که خدایتعالی ملائکه را امر فرمود که در آسمان خجل خجلانی باشند ابو بکر در زمین گوید که این حدیث منکر است جدا و اگر چنین نبود که این حدیث و حدیث دیگر که قبل ازین است بیارست که از مردم متداول ساخته بودند اعراض از آن هر دو کردن اولی بود حدیث شد نصرت و ششم بصحت رسید از عمر سه که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا امور ساخت که تصدق سازم در راه خدایتعالی و در آنوقت نزوسن مالی بود با خود گفتم که وقتی برابر ابو بکر سابق خواهم شد آن روز خواهد بود و نگاه نصف مال خود را نزد رسول صلی الله علیه وسلم بدم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که از برای اهل عیال خود چیزی گذشتی گفتم شل من مقدار که بخدست تو آوردم جهت اهل خود گذاشتم بعد از آن ابو بکر آمد با جمیع

مال خود رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ای ابوبکر برائے ال خود چیزے بخنداشے ابوبکر گفت
 خدایے و رسول خدایے صلی اللہ علیہ وسلم برائے ال خود گذشتہ انگاہ من ابو و گفت کہ ہرگز وہیچ
 چیز نا ابوبکر سبقت نخواہم کہ حدیث شمس صحت ہفتیم روایت کرد ابن عساکر کہ ابوبکر گفتند در
 میان جمع از صحاب کہ در زمان جاہلیت ہرگز شراب بخوردہ بودی ابوبکر گفت احوذ با السنۃ
 پناہ میگیریم از خوردن شراب باز پرسیدند کہ چرا پیچوروی گفت بچند اشتی عرض خود میکردم و حفظ
 مروت خود نمودم زیرا کہ ہر کس کہ شراب پیچورد توضیح عرض و کم مروت خود را بکنانہ این خبر
 بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم برسد فرمود و صدق ابوبکر و فرمود کہ ابوبکر ہمہ ہرگز شراب نخفت و در زمان
 جاہلیت و نہ در اسلام و ابوبکر و عثمان نیز ہر دو در زمان جاہلیت ترک شراب نمودن کردہ بودند و
 ابو نعیم مذکور روایت کردہ از عائشہ نہ کہ گفت ابوبکر شراب خمر بر خود حرام کردہ بود و در زمان جاہلیت
 حدیث شمس صحت ہفتیم روایت کردہ عائشہ و ابو نعیم و ابن عساکر از ابن عباس کہ رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ما کلمت فی الاسلام ادا الی علی و ما جفی الکلمہ لای علی
 تحافتہ فانی ما کلمتین ادا قبلہ و استقام علیہ و فی دعایت لابن اسحاق ما دعوت
 ادا الی الاسلام ادا کانت لعدوہ او تدد و نظر الی ابوبکر ما عمت ای تلبث عندہین
 ذکر تدد و ما تدد فی حق ہفتیم و باب عرض کردن اسلام بچکس مگر سہ از دیگران
 و در کلام مر اجبت و معاودت کردہ من ثر ابن اثیر کہ ہر چیز ہفتیم با و در بنیاب الا انک قبول نمودن
 ثابت بتقدیم اند و در روایت بن اسحاق چنین است کہ فرمود بچکس را اسلام خواندم الا انک تدبر و توقف
 و تدد و تفکر بینید و ابوبکر کہ او در تک نہ کرد و قنیک اسلام با و عرض کردہ ہر چیز تدد و تفکر نمود
 فی الحال با اسلام و در سبقتی گفت حد و رسین ام از ابوبکر بوسط این بود کہ قبل از مال نبوت رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم یا نہت و اما نبوت شنیدہ بود و قنیک رسول صلی اللہ علیہ وسلم اورا با اسلام دعوت
 فرمود چون قبل ازین و بنیاب فکر و نظر بردہ بود و در حال اسلام در ادبی تال انکلوکت چہ روایت
 کرد ابو نعیم از فرست بن السائب کہ گفت زبیر بن مہران پرسیدم کہ ہر المؤمنین بختلست نزد
 قویہ ابوبکر و عمر انگاہ از شنیدن بن سحی بن جصاصی او فتا و ہر تہ کہ و کش مبداح شد و عصا از دست
 مبارک او ساقط شد و گفت گتین بدشت تم نہ بقی ما نہ زمانی کہ دم ابوبکر و عمر ر غمی اللہ
 عنہما با و گیرست برابر و نہد خدیجی یا بن رنہر سیدہ کہ رس و میں اسلام و بنہ با نہ پرسیدم
 کہ سہم ابوبکر باقی بود و امیر بنوینہ گفت سجدے سوئندہ ابوبکر بیان پیچہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و در زمان ہجرا زب و قنیکہ بدشت و علی را اختلاف ست و رہے کہ میں و
 و فدیہ کچہ امونین بدشت زمانی نہ و کچہ فدیہ امونین و عشد و جمیع ابن قبل ز تولد میر نمود

کا
 جاہلیت و اسلام
 و در بنیاب
 و در کلام مر

اسماء بود و از زید بن ارقم صحبت رسید که دل لیکه نماز را بر رسول الله بگذارد ابو بکر بود و روایت
 کرد ترمذی و ابن جبران و صحیح خود از ابو بکر نقل گفت ایست ایست ایست ایست ایست اول
 من اسم الله الحدیث آیا نیست من ایست و اول خلافت آیا نیست من یک مسلمان شده تا آخر حدیث
 روایت کرد طبرانی و دیگر و عبد الله بن احمد در زید الزکری از شعبی گفت از ابن عباس رضی الله عنه
 پرسیدم که هلام کدام یک از صحابا نقل بود گفت هلام ابو بکر رضی الله عنه آیا شنیده قول حسان
 بن ثابت شعرا اذا تذکرت شیخا من اخی ثقة فاذکرا خالک بالکبر بما فعله
 خیر البریه اتقاها و اعد لها + الا النبی و اوفایها بما جملا + وللثانی الصادق المصداق
 مشهور + و اول الناس منهم صدق الرسول یعنی هرگاه که کسی را بخوانی و با فعال
 حسنه یا کفری بر او روئی خود ابو بکر را یاد کن که او بهترین مردم و اتقی و اعدل ایشان بود و زید و پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم ثانی و ثانی او صلوة الله علیه در هر موضع و مقام و اول کسی تصدیق کرد و پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم و ایمان آورد ابو بکر بود رضی الله عنه و از نجیب است که خلق کثیر از صحابا و بعد از
 و غیر ایشان برین رفته اند که ابو بکر نم اول کسی بود که در همام درآمد بلکه بعضی دعوی جماع برین
 کرده اند و جمع میان این حدیث و احادیثی که منافق نیست با نظریتی کرده اند که اول کسی که از عمر و
 با سلام درآمد ابو بکر بود و از زمان اول ایشان خدیجه بود رضی الله عنها و از صحبیاں اول ایشان
 علی مرتضی کرم الله وجهه و از مواسی زید و از بندگان بلال رضی الله عنهم و ابن کثیر خلافت
 انقول کرده و گویند که ظاهر نیست که ابن بیت رسول صلی الله علیه و سلم پیش از جهه میان آورده اند خدیجه
 زوجه رسول الله صلی الله علیه و سلم و مولی او زید و زوجه ام ایمن و حضرت امیر المؤمنین علی
 و در توفیق و تقوی اوست از محمد بن ابی وقاص صحبت رسید که پیش از ابو بکر نم زیاد
 از نجیب مسلمان شدند و لیکن گفتند که ابو بکر از ما بهتر بود حدیث شصت و نهم روایت کرد
 ابو علی و احمد و حاکم از امیر المؤمنین علی که رسول صلی الله علیه و سلم در روز بدر فرمود مرا ابو بکر را مع
 احد کما جبرئیل مع الاخذ انیک انیل با یک جبرئیل که با دیگری میکانیل حدیث
 مقتاوم روایت کرد تمام در فوائد خود و ابن عساکر از عبد الله بن عمر بن العاص که گفت از
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود اتانی جبرئیل فقال ان الله یأمرک ان تستشیر ابنا
 جبرئیل آمد و گفت که خدا تعالی امر میکند ترا تا که در کارهای شریعت با او بکمر کرده باشی رضی الله عنه
 فصل بیوم و روزی که فضال ابو بکر رضی الله عنه که بشارت عمر و عثمان و علی
 و غیر هم رضی الله عنهم اجمعین وارد شده و این احادیث از احادیث اول جدا ساختم بواسطه
 سوق کلام غیر اول است و اما باعتبار فائده فنیست ابو بکر و شرف او رضی الله عنه با کلام بقر

ایشان
 در بیان این حدیث
 از زمان خدیجه بود
 در صحبیاں اول
 و از زمان خدیجه بود
 و از زمان خدیجه بود

علیه السلام

از یک چیز است بنا بر اول بناده گفته حدیث یحیی بن یساف روایت کرده که در کوفه ایها و ابن
 عدی در کمال و خطیب و تاریخ نو از ابو بکر که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر و عمر خدیج
 الاولین و الاخرین و خدیج اهل السموات و خدیج اهل الارضین اهل النین و الله سلین
 ابو بکر و عمر بهر آنکه از کسانی که در اول و آخر بوده اند و بهترین اهل آسمان و زمین مگر یحیی بن یساف و
 فرستادگان از جانب حق تعالی حدیث یحیی بن یساف و دو و دو و دو روایت کرده و طبری از ابو بکر و در اوقات
 بالذین من بعد ابی بکر و عمر فانهما حبیل الله الحمد و من تمسک بهما فقد تمسک
 بالعهدة الوثقی لا انفصام لها پیشوای و مقتدای خود سازید و متابعت کنید این دو
 کس را که بعد از من خلیفه خواهند شد ابو بکر و عمر بن عبد الله بن ابی قحافة و ابی قحافة از ایشان
 در دین و استحکام ایمان بمنزل حبیل ثابت و حکم اند که از میان بلند فرود آمده اند پس هر گاه که
 بایشان کسی دست زده بقتل عینه یابد و این حدیث از چند طریق دیگر وارد شد چنانچه در احادیث
 خلافت گذشت حدیث یحیی بن یساف و دو و دو و دو روایت کرده ابو نعیم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 اذا انامت و ابو بکر و عمر عثمان فاذا استطعت ان تموت فمت فانیکم من ابوبکر و عمر
 و عثمان از دنیا انتقال نمودید اگر استطاعت مردن دارید بمیرید چون زنان ایشان بگذرد و در
 میان مردم فتنه و فساد و بدعتهای ظاهر گردد و در آنوقت بهتر حال هر کس آنست که زنده نباشد
 تا از فساد و آشوب فرسودن زمین باشد حدیث یحیی بن یساف و دو و دو و دو روایت کرده و بخاری و تاریخ
 نسائی و ابن ماجه از ابو بکر و عمر رضی الله عنهما که چنانچه فرمود نعم الرجل ابوبکر نیکو مرد است ابو بکر
 حدیث یحیی بن یساف و دو و دو و دو روایت کرده و در نزد رسول صلی الله علیه و سلم
 نبی الاول و وزیران مکن اهل السماء و وزیران من اهل الارض فاما وزیرانی من
 اهل السماء فخبیریل و میکائیل و اما وزیرانی من اهل الارض فابوبکر و عمر بن یساف
 نیست مگر او را و وزیران است اهل آسمان و وزیران زمین و اما اهل آسمان جبرئیل و
 میکائیل و وزیران زمین ابو بکر و عمر بن یساف یعنی در وزیر آسمانی افعالات سماوی برین سبک
 سازند و وزیر ارضی افعالات ارضی برین سبک سازند حدیث یحیی بن یساف و دو و دو و دو روایت
 کرده احمد و بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی و یحیی بن یساف و دو و دو و دو روایت کرده
 قبل ازین یعنی در زمان نبی اسرا چوپانی بود و کوفتند از دست اگر گداز خاص نموده و اگر گداز
 ای رایج امر وزیران را از دست تن خلاص کردی روز موت و فتنه که آن روز هر چوپانی نیست
 غیر از این نیست که او را خلاص سازد و مردی میگردد و میگوید که من از تو میگویم که آن گاو
 سوار گشت گاو بسخن در آمد و از دست من و سوارای خلق که زده اند ملک من را میبرد

حدیث یحیی بن یساف
 و دو و دو و دو روایت کرده
 ابو نعیم

شده ام حاضران مجلس گفتند سبحان الله اگر گویا و سخن میکنند نگاه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 فانی اوفین بذلك و ابو بکر و عمر بر سببیکم تصدیق انجکایت کردم و ابو بکر و عمر تصدیق
 آن میکنند و ایمان بان می آرند اگر چه در آن مجلس حاضر نبوده اند بعضی شما انجکایت را غریب میدانند
 و از آن تعجب می سازند اما من تصدیق میکنم و ابو بکر و عمر برین گواهی داد که ایشان ایمان با حق
 می آورند با آنکه در اینجا حاضر نبوده اند حدیث یسقا و در هشتم روایت کردند احمد و ترمذی و ابن ماجه
 و ابن جبران و صحیح خود و از ابو سعید و طبرانی از جابر بن سمره و ابن عساکر از ابن عمر از ابو هریره
 علیه السلام که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود ان اهل الدراجات العلیا هم من هو اسفل
 منهم کما تدرون الکوکب الدری فی افق السماء وان ابابکر و عمر منهم و انما بدر بر سببیکم
 جمیع که مرتبه ایشان عالی و بلند است هر آینه می بینند ایشان را که آنیکه پایین تر اند از ایشان پیا
 ایشان را پیشتر و نورانی را می بینید در آسمان و آن هر دو ابو بکر و عمر از مرتبه عالی اند و زیاده اند
 در درجه مرتبه ایشان بر صاحبان مرتبه علیا و بعضی گفته اند یعنی ابو بکر و عمر در نیم برشت داخل شوند
 حدیث یسقا و در هشتم روایت کردند ابن عساکر از ابو سعید که پیغمبر فرمود ان اهل علیین
 احدهم علی الجنة فیضی و جمیع اهل الجنة کما یضی القمر لیل البدر کما اهل الدنیا و ان
 ابابکر و عمر منهم و انما بدر بر سببیکم صاحب بلند می چون مشرف و ظاهر گردند برشت رو
 او از برای اهل برشت چون روشنی ماه شب چهارم از براس اهل دنیا شود و تحقیق که آن ابو بکر
 و عمر از اهل علیین خواهند بود و زائد اند بر ایشان در فضل و درجه حدیث یسقا و در هشتم روایت
 کرد احمد و ترمذی از امیر المؤمنین علیه السلام و ابن جریر از ابو جحیفه و ابو یعلی و سند خود و حنیفا و حاکم
 از انس بن طبرانی در او سطر از جابر و از ابو سعید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و فضل ابو بکر
 و عمر ان سید کھول اهل الجنة من الاولین و الاخرین الا النبیین و المرسلین ابو بکر
 و عمر فاضلین بکھول اهل برشت خواهند بود و از امم سابقه و این است که پیغمبران و مرسلان
 ایشان و کھول جمع که است از مردان کسی است که عمر او از سی سال یا ده باشد تا چهل سال و
 بعضی گفته اند از سی و سه سالگی تا پنجاه سال کھول است کذا فی نهایت الجزی حدیث هشتم
 روایت کردند ترمذی و حاکم صحیح که در عهد عبداللہ بن مظالم که رسول صلی الله علیه و سلم ابو بکر و عمر را دید
 و گفت هذان السمع والبصر یعنی این دو کس مثل سمع و بصر اند و عرضا که آنکه ایشان را
 سمع و بصر خواند بویطه شدت حرص ایشان بر شنیدن حق و مشاهده آفاق و انفس
 و طبرانی این حدیث روایت کرد و از حدیث عمر بن عمر ان حدیث ششتم و یکم روایت
 کرد ابو نعیم و علی بن ابی اسحاق و خطیب از جابر و ابو یعلی که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود

این حدیث را
 در مسند احمد
 و ترمذی
 و ابن ماجه
 و ابن جبران
 و صحیح خود
 و از ابو سعید
 و طبرانی
 از جابر بن
 سمره و ابن
 عساکر از ابن
 عمر از ابو
 هریره علیه
 السلام

این حدیث را
 در مسند احمد
 و ترمذی
 و ابن ماجه
 و ابن جبران
 و صحیح خود
 و از ابو سعید
 و طبرانی
 از جابر بن
 سمره و ابن
 عساکر از ابن
 عمر از ابو
 هریره علیه
 السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
از این میان که رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان الله تعالى ابدن باربعه و قد ابدن الله
من اهل السما و جبرائیل میکائیل انجیل من اهل الارض ان یکو و عمر بن الخطاب
و تقویت کرد و ابو بکر و زبیر و زید و ابی بنی اسلم و دو وزیر از اهل زمین جبرائیل میکائیل
السلام و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما حدیث شتا و وسوم رویت کرد و هر یک از این
میان این حدود که گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود ان کل یکساصد من اصحابی ایضا
من اصحابی ابو بکر و عمر بدرستی که هر یک از اینها از اصحاب خود باشد و مخصوص من ابو بکر
عمرست حدیث شتا و چهارم رویت کرد این عا که از ابو بکر که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود ان کل فی ذی زین و ذی ریح و صاحب ابوبکر و عمر بدرستی که هر یک از اینها
وزیر است و عمر و صاحب من ابو بکر و عمرست حدیث شتا و و پنجم روایت کرد این
عا که از حضرت امیر المؤمنین علی و زبیر رضی الله عنهما که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خدیجه امتی بعد
ابوبکر و عمر تبیین است من این از من ابو بکر و عمرست حدیث شتا و روایت کرد و خطیب بر تاریخ خود
سیدنا کمال اهل الجنة ابو بکر و عمر هان ابوبکر فی الجنة مثل النبی و ان السما و ارض من
ابوبکر است ابوبکر و عمر هم و ابو بکر در بهشت مثل ثریاست در آسمان و ثریاست در بهشت
شیر العدد است در آسمان حدیث شتا و و ششم رویت کرد این عا که از ابو بکر و عمرست که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود ما قدمت ابابکر و عمر و لکن الله قد ماها مقدمه ثم ابوبکر و عمر
بر دیگران و لکن فی کتابی مقدمه داشته است حدیث شتا و و ششم رویت کرد این عا که از ابو بکر و عمرست
از حجاج بن یوسف که رسول فرمود صلی الله علیه و آله من رایتهم یذکروا ابابکر و عمر کسوة فانتما یرون
هدم الاسلام هر که اینها را ببیند که ابوبکر و عمر کف را بپوشد یا بپوشد را ده او خبر خرابی اسلام خبر
دیگر نیست حدیث شتا و و ششم رویت کرد این عا که از ابو بکر و عمرست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
القائم بعدکم فی الجنة و لکن یقوم بعدکم فی الجنة و الثالث و الرابع فی الجنة یکد باقر فانت
قیام نماید بعد از من یعنی ابوبکر رضی الله عنه در بهشت است و اگر که بعد او قیام نماید یعنی عمر و سوم
یعنی عثمان و چهارم یعنی علی بن ابیطالب رضی الله عنهم در بهشت اند حدیث شتا و و ششم
رویت کرد این عا که از رسول صلی الله علیه و آله فرمود و اربع لا یجتمع جهنم
فی قلبیناف یحبهم الامم من ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم چهار
کس اند که دوستی ایشان جمع نمیشود و در دل منافق دو دوست نمیدار و ایشان را اگر میوز
و این چهار کس ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان الله تعالی عنهم و عن جمیع اصحابی صلی الله علیه و آله

وکل امت امین و امین هده الامت ابو عبیدة بن الجراح رحیم ترین است من است من ابوبکر
ست و سخت ترین است و در دین خدا تعالی عمر است و صفت ترین ایشان از روی حیاء عثمان است و
اعلم ایشان بعلم قرآن ابی بن کعب است و اعلم ایشان بجلال و حرام معاوی بن جابر و پهلوانی از هم امین
است و امین این است ابو عبیدة بن الجراح است رضی الله عنه امینین و طبرانی در اوسط آورده رحیم
ترین است من بر است من ابوبکر است و از حق تر ایشان از روی دین عمر است و صدق ایشان
از روی حیاء عثمان و اعلم ایشان بعلم قضا علی سدا و اعلم ایشان بجلال و حرام معاوی بن جابر
روز قیامت بشواس علماء خواهد بود و اعلم ایشان بعلم میراث زید بن ثابت است و داده
شده است عویم عباده یعنی ابو در وارضی الله عنهم از علم و فضل ابی نعیم و اقر محفوظ و در رویا
و غیر نزد ابن عساکر است که فرمود ارحم ترین است من با ایشان ابوبکر رضی الله عنه است و
خوش خلق ترین ابو عبیدة الجراح و بر است گزین ایشان ابو در و است و صلب ایشان در کلمه
حق گفتن عمر است و اعلم ایشان بعلم قضا علی بن بطایب و در روایت نزد غفیل است که فرمود
ارحم است با ایشان ابوبکر و طوی ترین در دین الله عمر و اعلم ایشان در علم فرائض زید بن ثابت است
و صدق ایشان از روی حیاء عثمان است و امین ترین است ابو عبیدة ابن الجراح است و اعلم
ایشان بعلم قرآن ابی بن کعب است و ابو هریره طرف مملو از علم است و سلمان عالم است که گمان بر آن
دی توانند کرد و معاوی بن جابر علم است بجلال و حرام و ساینده خلعت آسمان و برنده شست زینین و پیر لویه
که صدق است ابو در و رخ و در روایتی دیگر از ابو نعیم چنین است که فرمود و هر ان توین است من
ابوبکر است و صلب ترین ایشان در دین عمر است و صدق از روی حیاء عثمان است و قضا
است علی است و فرض ایشان زید بن ثابت است و اقربا ایشان ابی است و اعلم ترین ایشان بجلال
و حرام معاوی بن جابر است و پهلوانی را امین است و امین است ابو عبیدة بن الجراح است حدیث
نمود و پیغمبر روایت کرد و ترمذی از انس که گفت وقتی که رسول الله صلی الله علیه و سلم از منزل خود
بیرون نزول فرمود و صحاب مباحر و مضار نشسته بچاکم صحاب بجانب حضرت بنید کید و نظر
نیکو کرد و ابوبکر و عمر سرگه ایشان بسوی حضرت صلی الله علیه و سلم میدیدند و حضرت بجانب ایشان
نظر میفرمود و ابوبکر و عمر سرگه ایشان بسوی حضرت صلی الله علیه و سلم میدیدند و حضرت بجانب ایشان
و طبرانی در اوسط آورده که رسول صلی الله علیه و سلم روزی بیرون رفت و در مسجد و خلعت
و ابوبکر و عمر یکجانب رست و یکجانب چپ بود و حضرت صلی الله علیه و سلم دست بر زانو
گرفته بود و فرمود هکذا نبعث یوم القیامت بهمین طریق که دست یکدیگر را بر قیتم روز قیامت
بر آنجخته خواهیم شد حدیث نمود و هشتم روایت کرد و ترمذی و حاکم از ابن عمر رضی الله

در رسول صلی الله علیه وسلم فرمود: **انا اول من یثقی عنده الاصل ثم ابوبکر ثم عمر** اول کسی که میزن
 از شوکت خود باشد یعنی بزرگترین خود باشد روز قیامت منم باز ابوبکر و عمر منم حدیث نو و در هشتم
 روایت کرد و باز از ابی اروی الدوسی گفت روزی نزد رسول صلی الله علیه وسلم بودیم درین
 ثناء ابوبکر و عمر آمدند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود: **الحمد لله الذی ایدنی بکما سأل من خذرا** اگر
 نمانید و تقویت کردم را بشما و ایضا طبرانی در او یک طایفه حدیث از ابن عباس روایت کرده حدیث
 حدیث نو و در هشتم روایت کرد و عبد الله بن احمد در تواتر اندک منم فرمود: **انی لا جوا** لا متی فی
 جهنم کلابی بکر و عمر ما ارجوا لهم فی قول **لا اله الا الله** امید دارم از برای است خود در روز
 ابوبکر و عمر آنچه امید دارم از برای ایشان در گفتن **لا اله الا الله** توقع و خوار شست دست در وقت
 ایشان همین توقع و امید است که گفتن **لا اله الا الله** است حدیث نو و در نهم روایت کرد و در
 از عمار بن یاسر گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود: **اتانی جبرئیل انفا فقلت یا جبرئیل**
حدثنی بفضائل عمر بن الخطاب فقال لو حدثتک بفضائل عمر منذ ما لبثت نوح فی
قومه ما نفدت فخذ اهل عمر و جمیع حسنا عمر بما یقبله حسنة الی بکر آمد مر جبرئیل
علیه السلام باندک زمانی نزد من آمدنم اسی جبرئیل خبر ده مرا از فضائل عمر بن الخطاب گفت که اگر
بنمقدار که نوح علیہ السلام بیان قوم خود در رنگ نمود از فضائل عمر سخن گویم تمام نمیشود و جمیع
عمر بنیز از یک حسنة از حسنات ابوبکر است حدیث حدیث روایت کرد و احمد بن عبد الرحمن
بن نعیم که رسول صلی الله علیه وسلم مر ابوبکر و عمر را گفت لو اجتمعنا فی مشورة ما خالفناکما
اگر شما اتفاق کنید در امری و در شکورت بشما مخالفت نخواهم کرد و این حدیث را طبرانی اعاد
کرد و حدیث حدیث روایت کرد و یکم روایت کرد و طبرانی از سهل که چون رسول صلی الله علیه وسلم از حجة الوداع
بازگشت بر منبر آمد و بعد از حمد و ثنای خدا بیغالی فرمود یا ایها الناس ان ابابکر و عمر
بسوء قله فاعرفوا ذلک ایها الناس انی راضی عن ابی بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة
و ذبیر و سعد و عبد الرحمن بن عوف و المهاجرین الا و لی من فاعرفوا ذلک اللهم
ای مردمان بدرستی که ابوبکر هرگز نسبت بدی بمن نکرده باشد که این معنی را بدانید و او را بدرستی
بشناسید ای مردمان من شمام از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و زبیر بن عوام و سعد بن ابی
وقاص و عبد الرحمن بن عوف و جمیع مهاجرین سابق رضی الله عنهم بدانید این حالت را از
برائی ایشان حدیث حدیث روایت کرد و در این سخن و از بیطام بن سلم که رسول صلی
الله علیه وسلم ابوبکر و عمر را گفت لایتم امر علیکما احد بعدا بعدا من کسی بر شما امیر نخواهد بود
و نه و نه نخواهد شد بلکه دیگران اطاعت امر شما خواهند کرد حدیث حدیث روایت کرد و سوم روایت

رویت کرد این عساکر از انش فرمود حاجب ابی بلک و عمر ایمان و بغضها کفر دوستی ابو بکر و
 عمر ایمان ست و دشمنی ایشان کفر است یعنی بعد از تصدیق بوحیثیت الهی و تصدیق برسالت پنا
 مومن را در کمال ایمان لایست از محبت ابو بکر و عمر ازین حیثیت که ایشان کبار صحابه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم اند و اجتناب از بغض و عداوت ایشان نیز واجب است حدیث چهارم
 روایت کرد این طاکر ایضا که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود واجب ابو بکر و عمر من السنة و روایت
 ابو بکر و عمر از سنت است یعنی سنت از پیغامبر است ازین حیثیت که پیغامبر ایشان را دوست داشت
 و اما ازین حیثیت که امر محبت ایشان فرموده اطاعت آن واجب است حدیث صدر و پنجم روایت
 کرد از احمد و ترمذی از ابو بکر و حاتم از انش سم که گفت پیغامبر صلی الله علیه و سلم ابو بکر و عمر و عثمان را
 علی رضی الله عنهم بر کوه احد برآمدند و احد بجزکت و زلزله درآمد رسول صلی الله علیه و سلم با پی
 خود بر آن زد و گفت انذبت الحدا فان عليك نبي و صدیق و شهیدان ثابت
 و ساکن باش ای احد جز این نیست که بر تو پیغامبری است و صدیق و دو شهیدان اند و صدور
 این قول از رسول صلی الله علیه و سلم بواسطه این بود که ظاهر گردید که این زلزله مثل زلزله ایست که بر قوم
 موسی بواسطه تحریف کلمه تعشده زیر اگر آن رجعت و زلزله غضبه بود از حقیقتی و این حرکت
 طرب و نشاط جلیل است و بنابراین نص به تمام نبوت و صداقت و شهادت که موجب سرور و
 خوشحالی جلیل است فرمود چنانچه نقل فرار گرفت و در جای خود مستقر و ثابت اند و روایت کردند
 ترمذی و نسائی و دارقطنی از عثمان سم که گفت رسول صلی الله علیه و سلم بر کوه بقیع مکه بود ابو بکر و
 عمر و بن نیز حاضر بودند درین اثناء آن کوه بجزکت درآمد بمرتبه که سنگهای کوه خدر شده بر روی
 زمین می افتادند آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم مبارک بر کوه زد و فرمود اسکن یا شهیدان
 عليك نبي و صدیق و شهیدان و روایت کرد مسلم از ابو هریره که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 که بر کوه حرا برآمده بود با ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و آن کوه تحرک شد آنگاه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فرمود اسکن یا جراحان عليك نبي و صدیق و شهیدان
 و دیگر روایت سعد بن ابی وقاص از زکریا که روایت کرده و ترمذی نیز از ابی یث روایت
 کرده گفت صحیح است لیکن ذکر سعد رضی الله عنه نه کرده و یث روایت ترمذی است که عشره مشبهه
 جمیعاً بودند مگر ابو عبیده ابن الجراح رضی الله عنه این روایت متعدد است که وارد شده صحیح
 بر آنست که این وقایع گمر شده باشد و بر مرتبه موضعه بیست و نواصی و روایت نیز که عمر بن الخطاب
 بواسطه آنکه احادیث همه صحیح است پس تعیین است که صحیح است میان این روایت با پیغمبر
 و در صحیح مسلم از ابو هریره سم روایت کرده که میفرماید حدیث صدر و پنجم

ما یجب ان یحب
 ابی بکر و عمر

و ما یجب ان یحب
 ابی بکر و عمر

که و محمد بن یحیی خوشی در زبانیات از ابو ذر سئمه گفت روزی قبل از آنکه کس بخدایت رسول
 صلی الله علیه و سلم رفته بودم رسول صلی الله علیه و سلم از خانه خود بیرون آمده بود و انگاه از خادم پرسیدم
 خادم گفت در فلان خانه هست چون بآن خانه رفتم دیدم که رسول صلی الله علیه و سلم نشسته اند و یکس
 نزد او نیت در آنوقت فلن من این بود که وحی نازل شده بود و انگاه سلام کردم رسول جواب داد
 گفت چه چیز ترا آورده گفت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که نشین کن شد و در پیش من رسول
 عمر دم الا که از برای من بیا این آن فرمود چون اندک زمانه درنگ کردم دیدم که ابو بکر
 بنیاب آمد و سلام کرد بعد از رسول و سلام رسول صلی الله علیه و سلم فرمود چه چیز ترا آورد ابو بکر گفت خدا
 و رسول صلی الله علیه و سلم آورد و بعد از آن اشارت فرمود که نشین ابو بکر و من در مقابل رسول
 صلی الله علیه و سلم نشست بعد از آن عمر بنیاب آمد من طریق عکس خود به پیلوای ابو بکر نشست با عثمان
 شل من قبل آورد که پس لوی عمر بنیاب انگاه رسول صلی الله علیه و سلم سفت عدویان حد و نگر نزه
 یا قریب باین بدست مبارک گرفت و آن سنگ نزه در دست مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 تبسج می گفت که سبحان الله الحمد لله چنانچه آوازی مثل آواز زنبوری مثل از آن شنید میشد
 باز بدست ابو بکر داد آن سنگ نزه تبسج میکرد و انگاه از او گرفته باز بر زمین گذاشت آن سنگ نزه را
 ترک تبسج کرده بحال صلی خود رفتند انگاه آنرا بگرفته بدست عمر بنیاب و همچنین در کف عمر بنیاب
 میگفتند چنانچه در کف ابو بکر نم میگفتند و چون از دست عمر باز پس گرفته بروی زمین نهاد
 ترک تبسج کردند بعد از آن عثمان داد و در دست او مثل سابق تبسج میگفتند باز آنرا گرفته بروی
 زمین نهاد آنک بحال صلی خود که جادیت ست راجع شدند و برار و طهرانی در او سطر رویت
 اینجوریت از ابو ذر نم نیز کرد لیکن باین عبارت که رسول صلی الله علیه و سلم سفت سنگ نزه گرفت
 و در دست مبارک آنحضرت تبسج میکرد چنانچه من آواز آن شنیدم باز بدست ابو بکر داد
 همچنین تبسج میگفتند چنانچه من آواز شنیدم و طهرانی زیاده کرد و آنکه ابو ذر گفت تبسج آن
 سنگ نزه ما هر کس که در طلقه مجلس بود شنید باز چون بدست ما داد ما هیچکدام از ما تبسج
 پس نائل کن در رویت اول کمال قرب ابو بکر از آنجا معلوم میشود و بواسطه آنکه رسول صلی الله علیه
 از دست مبارک خود دست ابو بکر را اجنبی نداشت قبل از آنکه سنگ نزه ای را بر زمین نهاد
 و حیات آنها نازل کرد و بدست ابو بکر داد و عثمان بنیاب که بعد از آن که آن سنگ نزه را
 را بر زمین نهاد و اخذ نموده بایشان داد حدیث صد و ششم رویت کرد و ملا در سیرت
 خود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله تعالی افترض علیکم حب ابی بکر و عمر بنیاب
 و علی بنیاب و ما افترض علیکم الصلوة و الصوم و الحج فانکم من فضلهم فلن یقبل الله

تعالیٰ منه الصلوة ولا الزکوة ولا الصوم ولا الحج بدرتیک خدا تعالیٰ فرض کرده و بر شما
 دوستی ہو کر دے و عثمان و علیٰ بن مسعود چنانکہ فرض کرده است بر شما نماز و روزہ و حج و زکوة پس ہر کس
 منکر میشود از فضل ایشان نماز و روزہ و حج و زکوة از قبول نخواہد کرد حدیث صمد و نہم برآید
 کہ وہاں انس بن مالک از حدیث انس کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود حیات ابی بکر واجب
 علی امتی دوستی ابو بکر واجب است بہرست من حدیث صمد و دہم روایت کرد بخاری و
 مسلم و احمد و غیر ایشان از ابو موسیٰ اشعری کہ گفت روزے بمسجد فتم و رسول صلی اللہ علیہ وسلم را
 نیافتم کہ پسیدم کہ گجاست صلی اللہ علیہ وسلم گفت متوجہ فلان جانب شدہ انگاہ بر اثر رسول صمد
 صلی اللہ علیہ وسلم رفتیم تا وقتیکہ در آید پیرایہ را کہ چاہیبت مشہور قریب بمسجد قبا و مدینہ منورہ است ان
 حضرت رسیدم و رسول در آن جای محفوظہ وضو ساختن مشغول شد بعد از فراغ وضو ساختن
 در او سطر کہ سرچاہ بستہ بودند جلوس نہ نمودند و من نزدیک دروازہ کہ از خوب نخل ساختہ
 بودند نشستم و با خود گفتم کہ ام روز در بانی حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم خواہم کرد تا درین
 اثنائی دیدم کہ ابو بکر نہ آمد و در زکوة گفتم کہ گیت گفت ابو بکر گفتم اندک زمانے صبر کن تا رسول
 صلی اللہ علیہ وسلم را خبر کنم بعد از ان فتم گفتم یا رسول اللہ ابو بکر ہستادہ است اذن دخول میخواہد
 فرمود ایذن لد و ابشرہ بالجنۃ رخصت آمدن دہ اورا و بشارت دہ اورا بہشت انگاہ
 آدم و گفتم و اخلاشوا ای ابو بکر و بشارت باد ترا بہشت ابو بکر ہم آمد از جانب یمن رسول صلی اللہ علیہ
 وسلم در میان و نشست و پائی خود را در چاہ فرو آویخت و ساق مبارک را منکشف ساخت
 ہمنچنانکہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم کردہ بود بعد از ان من باز گفتم و در محل خود نشستم و چون در وقت
 بیرون آمدن من از خانہ برادر من وضو میساخت کہ من لمحق شکر و با خود گفتم اگر خدا تعالیٰ ارادہ
 خیر در حق برادر من دارد و در نیوقت خواہد رسید و تظارا و میکشیدم ناگاہ شخصی در زود چون
 باز کردم ہم خطاب دیدم کہ فتم زمانی توقف کن تا اذن از رسول صلی اللہ علیہ وسلم حاصل کنم چون کلید
 اذن کردم فرمود ایذن لد و ابشرہ بالجنۃ آدم و گفتم و اخلاشواے عمر کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 ترا بشارت داد بہشت انگاہ عمر آمد و در میان جای کرد کہ از جانب یسار رسول صلی اللہ علیہ
 بنشست و پائسے خود را در چاہ کرد و انگاہ بجائے خود آمدہ گفتم اگر خدا تعالیٰ در حق برادر
 من خیر خواہست باشد در نیوقت خواہد آمد باز شخص در زود گفتم کیت گفت عثمان بن عفان
 باز بہما نظر حق اورا موقوف ہستہ بعرض حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم رسانیدم کہ عثمان
 اذن میخواہد فرمود ایذن لد و ابشرہ بالجنۃ علی بلوی تصیبہ رضاے آمدن دہ اورا
 و بشارت بدخول بہشت برقی کہ باد خواہد رسید و این اشارۃ بشارت اوست عثمان را آمد

بدرتیک خدا تعالیٰ فرض کرده و بر شما دوستی ہو کر دے

وینکین حضرت ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام

چون در آن درگاه جای نشستن نبود و در آن درگاه که در میان آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود نشست پس عمریک
از سعید بن السیب نقل کرده است که گفت نشستن ابوبکر و عمر با پیغمبر نزدیکتر است نشستن عثمان با دورتر از
حضرت صلی الله علیه و سلم تا و این بقدر ایشان کردم که بهین طریق و قهقهه مصنف گوید تا و این قضیه بر
خلافت خلفای شش برترتیبی که آمده اند ممکن است بلکه این تا و این موافق است بحديث پیر که از
پیش گذشت یعنی حدیث نهم از احادیث و این خلافت ابوبکر نشستن عثمان از هر دو طرف آنحضرت
صلی الله علیه و سلم و جای نشستن عثمان تا آنکه مقابل رسول صلی الله علیه و سلم نشست اشارت است
بعدم خلافت شیخین و سلامتی از طرق فتنه بودن آن بر وجهی اتم و اکمل و آنکه احوال اهل اسلام در
زمان ایشان در رعایت سرور و خوشحالی است و امر ایشان در رعایت اعتدال است و اما خلافت
عثمان اگر چه صدق و حق و عدل بود لیکن چون تخریب احوال بعضی مسکین بنی امیه بود و از نهیت
که در وقت دشواری مسلمانان رسید و مویذ میگوید که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یعنی قول طایفه
بلوی قضیه زیر که این بلوی حاصل شد مگر از قضیه احوال بنی امیه چنانچه بسط این خواهد آمد در بحث
خلافت عثمان و ذکر فضائل و آثار او یعنی مدینه و دیگر بعضی روایت دیگر بطریق و قهقهه که
نوعی مخالف با بعضی از روایت سابقه دارد و چنانچه بود و روایت کرده از ابوبکر که از نافع ابن عبد
الحارث خواند که رسول صلی الله علیه و سلم ساجده از حوائط مدینه و خلافت و طالع را گفت مسکین
علی الباب یعنی در دروازه مرا محافظت کن که کسی بیگانه ورنیاد انگاه ابوبکر ستم آمده اذن حاج
و مانند این حدیث را مذکور ساخت و بطریق گفت در یک و قهقهه باشد البته مصنف گوید که
این قول بیکار و قهقهه نظر است از آنچه شیخ الاسلام ابن حجر العسقلانی رحمه الله گفت که صحاب
است که این حدیث واقع است که آنکه است که از نافع ابن الحارث بود و این روایت و کلام
میکنند بلکه این قصه مکرر و متعدد و بنوده و این روایت از ابوموسی اشعری است و قول غیر او
ویم است البته حدیث صد و یازدهم روایت کرد بخاری از ابوقتیاده سفا که گفت
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بغروه چنین بیرون رفتم و چون هر دو صف بهم طاق شدند
بعد از آنکه اهل اسلام در اول حال جامی خود را گذاشتند و تفرق شدند و درین اثنا دیدم که
یکی از مشرکان بر مسلمانان غالب شده میخواهد که او را بقتل رساند من پیشدستی کرده از قضای او
آدم و شمشیر بکف چنان زدم که زری که پوشیده بود قطع نموده در روی کار کشید و نگاه دار
گذاشته بجانب من اقبال نمود و مرا در بغل گرفت و بغیره و چنانچه بوی موت تشافت آید
و بهان لفظ جان بداد و مرا گذاشت باز پیش آدم و بعمر ابن الخطاب ملحق شده گفتم حال شما
چست عمر گفت امر الله عز و جل بازال اسلام مراجعت نمودند و بعد از فتح و خدشت آنحضرت

صل علیہ وسلم اندوختند آنحضرت فرمود که کافر بریان کشیده باشد و او بران قتل نماید
 باشد بران قتل که از آن قتل باشد مسلح و ثیاب از آن قاتل باشد آنکاه من برخاستم گفتند
 من در قتل انیکافم کیست بحکس جواب نه او باز رسول صلی اللہ علیہ وسلم حدیث خود را اعاده فرمود
 و من نیز دیگر باره برخاستم گفتم گواہ من کیست رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ای ابو قتادہ هیچ گواہ
 لقمم یا رسول اللہ فلان کافر را کشته آنکاه خصی در خدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نشسته بود گفت
 یا رسول اللہ ابو قتادہ رست میگویی یا این آن مقتول نزد من است او را از من راسته ساز
 ابو بکر حاضر بود گفت واللہ ان لا یعاهد ان اسد من اسد اللہ تعالی یقاتل فی سبیل
 و رسولہ فی عطیل سبیل یعنی بخداے روگند کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم این قضیہ نخواہد کرد
 کہ شیرازی از شیرازی خدایم می کشد و شیرازی در راه خدا و رسول خدا غر آورده باشد و سلاح
 ویرانی حق اوست بود آنکاه رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود صدق فاعطیہ فاعطیہ یعنی
 ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ رست گفت حق ابو قتادہ را باک و سید آنکاه یراق بمن داد و من باغ
 نخل باز خریدم و آن اول مالی بود کہ در سلام ملک آن شدم و دور و استی و دیگر از بخاری گشت
 کہ ابو بکر صدیق گفت کلا لا یعطیہ اخیب من قولیش ویدع اسد من اسد اللہ یقاتل عن
 و رسولہ و اخیب یبصا و یمل و عین عجم تصغیر اصغیر است و صف آن مرد و بر ذات لون یا بسا ہے
 لون کرده یا و صف اصغیر عجم کرده بنابر تشبہ او با صغیر کہ مرغی ضعیف است و بر رنگ و
 بضا و عجم و عین ممل و او شده برین تقدیر تصغیر اصغیر بر بیل شد و نو بنابر وصف آن شخص
 بضعف تشبہ کرده است او را بضعف کہ در فاسے گفتار گویند زیرا کہ ضعیف از میان سباع
 ضعیف تر میباشد یعنی رسول صلی اللہ علیہ وسلم سلاح و یراق این مقتول شخص از قریشین کہ
 باین صفات موصوف است نخواہد داد کہ ترک کند شیر را کہ در راه خدا تعالی و رسول صلی اللہ علیہ
 وسلم قتال کرده باشد و آدم ابو عبد اللہ محمد بن ابی نصر حمید الاندلیسی گوید کہ شنیدم از بعضی علم
 در قتل کیا انجیث مذکور ساخت گفت را از فضیلت ابو بکر رضی اللہ عنہ ازین چیز دیگر نباشد او را
 اکافیت زیرا کہ بشارت ب شدت فرست و غیر و قوت راس و صفات و صحت و قوت
 و صدق تحقیق بباد است کہ دشمن حق و زجر و منع نمود و حکم فرمود و مضار آن کرد و خبر داد ابو بکر
 پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در حضور آنحضرت بجزیر کہ تصدیق آن فرمود و بر زبان مبارک خود جاری
 کرد صلی اللہ علیہ وسلم و کسے دیگر از اصحاب را این فضیلت و حالت نبودین از خصوصیات
 ابو بکر رضی اللہ عنہ و دیگر فضایل ب نہایت دشت فصل چهارم در انچه از کلام عرب و
 صحابہ رضی اللہ عنہ و فضیلت ابو بکر رضی اللہ عنہ و رضی اللہ عنہما و رضی اللہ

گذاشت تحمل کرد و دنیا فتنه بد و داور خود را و فتح از او قاتل کرد که بدین وطاعت مشغول بودند و هیچ
 روز بگذشت مگر آنکه روزی رسول صلی الله علیه و سلم در وقت صبح و شام بمنزل عائشه بنت ابی بکر
 آورند و چون در اول سلام گفتن پیش بسلیمان سید آمدند ابو بکر رخصه الله عنه از که بیرون
 آمده بجانب حبشه هجرت نمود و آنکه که موضع بیک غار است که داوی است و قهصایم و جبر زدن
 او گفت و بقول غیر او که آن شهر است از شهرهای حبشه است رسید این دغنه که بزرگ آن
 موضع بود و طاقات نمود گفت که جایم روی ای ابو بکر گفت قوم من مرا بیرون کرد و میخواهم که
 در عالم دیگر روم و عبادت پروردگار خود کنم این دغنه گفت مثل تو کسی را بیرون نمیکند
 ابو بکر تو کطایفی کنی بگردم چهره را که نزد ایشان معدوم است و صلح رحم بجای آری و با هر چیزی
 هر کس مروت مینمائی و آنها داری بکنی و اعانت در نوک مینمائی من ترا در جوار خود در گذارم
 باز کرد و در عبادت پروردگار مشغول شود در شهر خود انگاه ابو بکر بفرمان گذشت و باتفاق این دغنه
 مشوجه که حظیرة الله شرفا و تعلیم باشد و این دغنه در میان قریش گردید این خبر به جاریست
 که ابو بکر در جوار من است و صفات مذکوره ابو بکر را تفصیلا که اول گفته بودند کورساخته و
 بیان نمود و گفت این نوع کسی که این صفات دارد او را بیرون نمیتوان کرد قریش مذنب
 این دغنه نکرد و جوار او را و معتبر دهشت چنانچه در بخاری انجیدیش بطوله مذکور است و اگر اهل
 در بخاریست کنی خصوصیات ابو بکر مثل هجرت او از که بدین در خدمت رسول صلی الله علیه
 سلم و کرامات و فضائل و آثار و مناقب که درین سفر او حاصل شد بر تو ظاهر خواهد شد
 ایضا باید که اهل کتب در آنچه این دغنه ابو بکر را در میان قریش را توصیف کرد و از او صفات
 حمیده جمیده که بسا و آن وصفی است که خدیجه الکبریٰ رضی الله عنها را بان موصوف
 می ساختند و اشرف قریش با آنکه کمال عداوت با ابو بکر بفرمان داشتند بسبب آنکه اسلام را
 بود و بانحال برین صفات ساکت شدند و نتوانستند که بیک کلمه در آن صفات طعن کنند
 و این سکوت ایشان اعتراف بر آنکه ابو بکر بفرمان مشهور بوده است در میان ایشان و باین
 صفت شهرت تمام داشته و الا بهر نوع که ایشان را ممکن بود در آن نزاع میکردند و انکار مینمودند
 بسبب دوستی و موالات و کمال مودت ابو بکر بفرمان رسول الله صلی الله علیه و سلم یا و نعم و منعم
 کفار از و صلی الله علیه و سلم چنانچه بعضی از آنها در بیان شجاعت ابو بکر بفرمان گذشت ایضا
 بخاری روایت کرد که عمر بفرمان گفت ابو بکر سید ما است و بیعتی از عمر بفرمان است که او گفت اگر
 یان ابو بکر با بیان اهل روزین و زین شدند ایمان ابو بکر را چهره بود ایضا عبد الله بن احمد
 ز عمر بفرمان است که گفت ابو بکر سابق و محسن عادل بود و من دوست میدارم که نزد

منه

موسیٰ با شرم و رسیته ابو بکر بنم ایضا ابن ابی الدینار و ابن عساکر روایت کرده اند از عمر بن خطاب
و دوست یکدیگر که در بیعت مراحله بوده باشد که از آنجا ابو بکر را نم سپیدیده باشم و روایت
که ابو نعیم گفت ابو بکر خوش بوی تر از شک بود و روایت ابن عساکر از امیر المومنین علی
بن ابیطالب که بر ابو بکر بنم داخل شد و در وقتیکه او را در ثوبی سپید و خوشل حاضر ساخته بودند و نعمت
بیج فروی از افراد انسان که بخدا تعلق واصل شود و یا اتصاف بصفت رسول صلی الله علیه
سلم داشته باشد نزد من دوست تر نیست از این شخص که در ثوب سپید شده است و روایت
که و ابن عساکر از عبدالرحمن بن ابی بکر بنم گفت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حدیثی عمر بن الخطاب
اند ما سابق ایا بکر الا سبقت ابو بکر خبر داد و عمر بن الخطاب که چنانکه سبقت و پیشدستی در
کار خیر ابو بکر نکرد و اگر آنکه ابو بکر بنم بر و سابق شد و آنکه یعنی هرگز قصد سبقت بر ابو بکر بنم در اعمال
خیر نکرد و الا آنکه ابو بکر پیشتر از آن عمل خیر کرده بود و آنرا بنم روایت کرده اند از امیر المومنین علی بن ابی
طالب بنم که فرمود و آن خدا که نفس من بید قدرت اوست هرگز طلب سبقت در کار خیر
بر یکدیگر نکرد و ایم الا آنکه ابو بکر بنم در آن کار خیر بر سابق شده و روایت کرده ابن سعد از هر
که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حسان بن ثابت را هلقا قلت لا بی بکر شیئا یعنی در مح
ابو بکر بنم چیزی که گفته گفت بلی مح کرده رسول صلی الله علیه وسلم فرمود قل انا اسمع بکرم
بشوم گفت شاعر ثانی اشین الفار المنیف وقد طاف العبد و بدا
صعد الجبل و کان حب رسول الله قد علموا من الهیة لم بعدال بهرجلا
یعنی ابو بکر ثانی رسول صلی الله علیه وسلم بود و غاری بلند که آن غار ثوریت و تنبیه دشمنان
یعنی کفار که در طلب ایشان بر آن کوه بالا رفت بفرق غار میر سید و میدان تنبیه که
ابو بکر بنم دوست پیغمبر است و چنانکه خلافت با او برابری نمیکند آنگاه رسول صلی الله علیه وسلم
خندید چنانچه نواجد حضرت ظاهر شد و فرمود صدقت یا حسان هو کما قلت است
گفتی یا حسان ابو بکر یحیی است که تو گفته و این حدیث اگر چه صحیح آن بود که در سلسله حدیث
سابق منتظم گردد اما چون مرسل بود از نجیبت و در بی مقام ذکر کردیم و ابن سعد از ابی نعیم
نسخی روایت کرده که گفت ابو بکر بنم را آواهی نامیده بود بطه را و کت و مهر بانی او بر خلافت و
ابن عساکر از بیج بن انس روایت کرده که گفت در کتب اول نوشته است که مثل ابو بکر بنم
مثل یاران است و هر یکانی که در عهد منفعت میرساند و گفت نظر کردیم در اصحاب انبیاء
علیهم الصلوٰة و السلام و نیافتم هیچ پیغمبری که مر او را صاحبی مثل ابو بکر باشد و روایت کرده ابن
عساکر از زهری که گفت از جمله فضائل ابو بکر بنم است که هرگز نیکاعت نینب و شک در خیر

که در و روایت کرد این عساکر ایضا که مناجات فرمود در شان ابوبکر مصاحبت الله فی صمد
 الا وقد صبت فی صمد ابی تحافه ایضا روایت از ابی حصین که در روایت حضرت آدم
 علیه السلام بعد از انبیا کسے افضل از ابوبکر متولد نشده و در روز ارتداد عرب ابوبکر بنی قریظ
 یکے از انبیا شده بنی ثواب علی از آن روز ثواب علی خابرسے بود و در تیوری و ابن عساکر روایت
 کرد از وی که گفت خدا تعالی ابوبکر را بجهاد خصلت مخصوص ساخت و غیر او بکس را باین خیال اختیار
 ندارد و اول آنکه او را صدیق خواند و کسے دیگر را صدیق نگفت و دوم آنکه مصاحف را بود
 بار رسول الله صلی الله علیه وسلم سیوم آنکه در هجرت رفیق بود چهارم آنکه رسول الله صلی الله علیه
 وسلم او را امر کرد باست حلوۃ و مسلمانان را بظفر بودند و دیگر بر امور ساخت و ابن ابی داود
 از جعفر روایت کرده که گفت ابوبکر صدیق کلمه مناجات جبرئیل رسول الله صلی الله علیه وسلم می شنید
 لیکن جبرئیل علیه السلام را نمیدید و حال آنکه از سعید بن المسیب روایت کرد که ابوبکر بنی قریظ
 رسول الله صلی الله علیه وسلم بود در جمیع امور با و کثورت میفرمود و ثانی او در غار و در غریب یعنی در
 روز بدر و همچنین ثانی که بود در قبر و رسول الله صلی الله علیه وسلم بکس را بر ابوبکر بنی قریظ تفصیل نمیداد و
 از سیرین بکار و ابن عساکر از معروف بن جریو روایت کرد که ابوبکر بنی قریظ از آن ده گن بود
 از قریش که شرف جاہلیت ایشان متصل شد بشراف اسلام و میان آن نسبت که قریش را پدر
 بنود که در جمیع امور با و رجوع مینموده باشند بلکه هر امرے از آن بر مغضوب بر آن نسبت قبیله از
 قبایل بود چنانچه امر سقایت که آب دادن حاجیان است و امر فادت که طعام دادن ایشان
 است در میان بنی هاشم بود و در اصل یعنی بقدر استطاعت هر کس را از او کرد
 مالی عظیم رسید و آن را صرف میکردند تا آنکه همانان طعام و شرابے که غیر ایشان باشند
 بخور و زند و همچنین امر حجابت خانه کعبه و امر لوائے بتن که علم جنگ است و امر شورت
 که در دایند و میشد و بنی عبدالدار بود یعنی بکس در خانه کعبه نمیکردند و بنی عبدالدار
 و بکس علم جنگ بست مگر یکدیگر از ایشان باشند و اگر بواسے مصلحت و شورتے جمع میشدند
 اجتماع ایشان واقع نمیشد مگر در آنکه در دار اندوه که از بنی عبدالدار بود کالی غیر ذلک چون امر
 دیات و غرامت که با ابوبکر بنی قریظ مینمودند ازین جهت گفته اند که او از کسانی است که شرف
 جاہلیت و شرف اسلام ایشان بهم متصل شد و امام نووی در تہذیب در میان تہجد صدیق
 بسیار اختصار اشارت بہ بسیاری از فضائل و مہم ابوبکر بنی قریظ را بر سبیل تفصیل بیان
 آن نمود از بجا جماع است بر تہذیب ابوبکر بنی قریظ شده زیرا که مبادرت مینمود و تصدیق رسول
 و پیغمبر جان و در فکرے دلائل و در ننگے در ایمان آوردن واقع نشد و در سلام اورا

ابوبکر بنی قریظ

اور ان سرحدات رفیعہ بود از انچه قضیہ روز شب معراج است و محبت قدم او و جواب کفار گفتن
 و قتی که گزید رسول صلی اللہ علیہ وسلم کردند در باب معراج و هجرت او بار رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 و عیال و اهل خال خود را گذاشتن و بودن او در ملازمت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و در راه
 مدینہ پشتر کلام ابو بکر بنم در روز بدر و در روز حدیبہ و قتی که امر باخیر و تحمل یک شبہ بر مردم
 حبشہ شدہ بود باز گریہ وی در قتی که رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بندہ را بخیر ساختہ و در دنیا
 و آخرت دیگر ثبات قدم بود و وفات رسول صلی اللہ علیہ وسلم و خطبہ از برای مردم خواندن و لیکن
 ایشان کردن باز قبول سلطت خلافت کردن از بہت صلاح کمال سلمان و دیگر اہل تمام لشکر آئینہ
 بن زید فرستادن آن بجانب شام بآنکہ جمیع مردم غیر ابو بکر بر آن متفق شدند کہ آن لشکر را باز گردانند
 و غیر قیام آوردن او در قتال اہل ردت و مناظرہ کردن باصحاب و ایشانرا از ہم ساختن و باز
 باب و منشرح شدن صدر ایشان با نچہ صدر ابو بکر بنم منشرح شدہ بود و از حق و آن قتال اہل ردت
 است و با نچہ کردن لشکر بجانب شام و باز ختم کردن بچہتری کہ از حسن مناقب و فضائل است
 و آن خلیفہ ساختن عمر بن سلمان و فضائل مناقب صدیق بنم لا تعد و لا تحصى است است
 و در تہذیب آوردہ کہ ابو بکر رضی اللہ عنہ کجی بود از جملہ کسانی کہ خطہ جمیع و تمام قرآن کرده بودند
 و جمعی دیگر غیر صاحب تہذیب نیز ذکر اینچہ کہ وہ اند و بعضی از محققین متاخرین بر بقول
 اعتماد کرده و گفتہ اند اما آنچہ انش روایت کردہ کہ در ملازمت رسول صلی اللہ علیہ وسلم چہاں
 بودند کہ جمیع قرآن کردند مراد او انت کہ از انصاری چہاں کہس بودند و اما آنچہ بود او و اشکی
 روایت کردہ کہ ابو بکر بنم فوت شدہ و جمیع قرآن نہ کردہ مدفوع است یا مول است یا بنظر حق کہ
 مراد او انت کہ جمیع در صحف باین ترتیبی کہ حالا موجود است نہ کہ در چہاں عثمان بنم یا بنظر حق ترتیب
 در صحف جمیع کرد پس از فضائل عظیمہ ابو بکر بنم جمیع قرآن است چنانچہ ابو بکر از حضرت علی روایت
 کردہ کہ مراد وہ کہ گفت عظم الاجر در صحف ابو بکر است زیرا کہ او اول کسی بود کہ جمیع قرآن
 کرد پس اللو کہین و روایت کرد بخاری از زید بن ثابت کہ گفت چون قتال اہل بیاد و تشدد ابو بکر
 کسی را بطلب سن فرستاد و زمانیکہ رفتہ صدیق و عمر بنم ہر دو پشت بودند آنکاہ ابو بکر بنم
 گفت ای زید عمر نزد من آمدہ میگوید کہ درین قتال بسیار از قرآن کشیدند و خوف آن
 انت کہ در غزوات دیگر مثل این و قمش و دسبیک از قرآن از میان ما برد و مرا از قرآن را
 اجمع کنیدی و بن جواب عمر بنم دادہ گفتہ کاری کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم نہ کرد چون بان کتب
 شوم عمر بنم قسم با و نمود کہ اگر این الفعل آید کہ این بہتر خواہد بود و بیشہ درین امر ما سن مرحبت میکرد
 و میگفت تا این زمان کہ صدر من منشرح شدہ را می من موافق را می عمر بنم گشت و توانی نہ

جوان مالتی و تنه سی در زمان رسول صلی الله علیه و سلم کاتب دی بودی حالیا ایضا باید که تسبیح قرآن
 کنی زین گفت سجد اگر مرا مکتف می ساخت که کوی از لباسی بدارم از جمع قرآن بهتر بود و نیز بفرما
 اشقل نبود انگاه گفتم کاری که رسول صلی الله علیه و سلم نکرد و چگونه می کنند ابو بکر بنی غنم گفت والله که جمع کردن
 قرآن بهتر است از جمع نکردن و همیشه تکرار این امر کفر بود تا وقتی که خدا تعالی مرا انشاء احد صدر کرد است
 فرمود و تسبیح قرآن که زه آنرا از رعنا و شاهنا و چو بهان خال دراز صدد در جال جمع کردم تا آنکه شیت
 از سورت توبه یعنی لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر نزد خرمین ثابت بود و نزد
 کسی دیگر غیر او نبود و آنرا گرفته متظم ساختم بعد از آن صحف که قرآن جمیع در آن پیش ابو بکر را حدیث یافت
 ابو بکر بود و بعد از نزد عمر بود تا ایام وفات او باز نزد محمد بن عتبه بن عوف بود و از جمله خواص ابو بکر
 است که او اول خلیفه بود که رعیت تعلیم الی بهیت خبیث الیوم او کرد و در و هیت که بخاری از
 عائشه فرم کرد گفت چون امر خلافت ابو بکر قرار یافت قوم این خلیفه هستند که یکدیگر میکردم (یعنی
 چون خلیفه نشده بودم) قبل ازین بیعت عیال و اطفال من و فامیکرد و حالیا که با من مسلمانان
 مشغول دارم و خوش ابو بکر این مال خواب بود کسب در خلافت از برای مسلمانان میگوید و
 و این سعد بن عطا بن سائب و هیت کرد که چون مردم ابو بکر سعیت کرد و در روز دیگر صباح
 مردم پسند را همراه خود گرفته بجانب باز میرفت انگاه عمر پرسید که کجا میروی ای خلیفه رسول
 صلی الله علیه و سلم صدیق گفت باز میرودم عمر گفت این زمان که والی امر مسلمانان گشتی ترا با ان
 چه کار است ابو بکر فرمود جواب داد که اگر در باز رجعت نکنم تمام عیال و اطفال من از کجا خواهد بود عمر
 گفت ای خلیفه نزد ابو عبیده باید رفت تا قوت عیال شما را تعیین کن پس رفتند نزد ابو عبیده پس
 او گفت که قوت یکم و از مهاجرین که نیست او کس و اکس ایشان عین کتم و لباس رستان
 و تابستان به گاه به بنه شود و اور بیت المال در کرده مبارک گیر و انگاه در روزی نصف
 او سپید تعیین کردند و از لباس آن مقدار ضروری باشد و الاضار و هیت کرد و ابن سعد بن
 که قیست بد خلافت بر ابو بکر رفت و رفت و درم در سالی هیت اخراجات او عین کردند
 انگاه ابو بکر نه گفت چیزیست زیاد و نه سیه که عیال من بسیار است و از امر تجارت خود باز ماندم
 ابو بکر شغال من خلافت بعد از آن با قصد مردم بر آن افزودند و و هیت کرد و طایانی از امام حسن
 بن خدمت علی فرمود ابو بکر فرمود وقت مرض اموت عائشه را وصیت کرد و گفت ای عائشه این
 شیعه که من در پیش میدهم و این قدح وین قطیقه کهنه و قتیقه والی امر مسلمانان بودم از آن
 خلیفه میمانم زه بنده دنیا رحلت نه اینها را نزد عمر فرست عائشه فرمود که ابو بکر و فاما
 کرد و این نه بکات را نزد عمر فرستادم عمر فرستاد و گفت رحلت الله یا ابابکر لقد اتعجت من

جاء من بعدك رحمت خدای تو بودای ابو بکر بر آید در عقب و شفقت مانع کردی کسی را که بعد از تو
 خواهد بود و بخیر بود مطهر تقوی و عفت و صلاح و در کار خود را دادی بتعب و شفقت گذراندی و سر که
 بعد از تو خواهد بود و متابعت تو خواهد کرد و انیز در عقب خواهد بود و اسیت کرد این آدینار از
 ابو بکر بن شخص که گفت ابو بکر بعد از وقت وفات با ایست گفت ای دختر من و کسانا تو هم
 و از آل سمانان و دیناری و درسی نگر فتم و لیکن از طعام ایشان خود دم و لباس شستن ایشان
 پوشیدم و هیچ چیز از مال سمانان نزد من نیست و قلیل و زکیر مگر ابن عبد شمس و این شتر
 آب کش و این قطیفه و قتیکه من رحلت کردم این موقوفات نزد عمر رخصه المدینه بفرست
 باب چهارم در خلافت عمر رخصه المدینه و در آن چند فصل اند فصل اول
 و حقیقت خلافت عمر رخصه المدینه بدانکه ما محتاج نیستیم و حقیقت خلافت عمر رخصه مدینه و
 حقیقی زیرا که از حقیقت خلافت ابو بکر رضی الله عنه که مخصوص کتاب و سنت و اجماع ثابت
 خلافت عمر رخصه نیز به ثبوت میرسد که حقیقت آن باجماع و نصوص کتاب و سنت است زیرا که ثبوت
 فرع بحیثیت فرعیت بطریق است که اصل بآن ثابت شده و درین هنگام هیچ یک از فضیله
 و شیعه را باین نزاع و حقیقت خلافت عمر رخصه نیست چرا که دلائل و فهم قطعی بر حقیقت خلافت
 متخلف او یعنی ابو بکر بعد از شت و بعد از ثبوت حقیقت اگر کسی نزاع در آن کند محض عناد
 و مبارزه و انکار ضروریات کند از روی عناد و تحقیق است که اعراض کنند از دبر باطل و
 و اکاذیب و التقات و اعتقاد کنند چون این مقدمه را دانست بدانکه از علم فضائل صدیقی است
 آنکه عمر را بر سمانان خلیفه ساخت زیرا که بسیار از بلاد اسلام بک اکثر بلاد در ایام او فتح شد و در آن
 وقت اسلام ظهور و تمام یافت چنانچه بعد ازین خواهد آمد و نیز و کثیر از احادیث خلافت
 صدیق مثل حدیث اقتدا و ابوالذین من بعدی و ابی بکر و عمر بطریق کثیر ازین گذشته
 و مثل حدیث رسول صلی الله علیه و سلم بوضع احباب بحسب یکدیگر قوله هو کاهل الخلفاء من بعدک
 و حدیث رویا پیغمبر صلی الله علیه و سلم بآنکه بدلول بکرة علی قلبی آخذه و حدیث ان اول
 دینکم بداء نبوة و رحمة ثم یلکون خلافة و رحمة و حدیث الخلافة ثلاثون
 تقریر بر خلافت عمر است و دلالت بر حقیقت او میکند بر تقدیر یک اجماع شده باشد خصوصا آنکه
 اجماع نیز منعقد شده است بر خلافت اوصی الله عنه فصل دوم در سبب تفویض امر
 خلافت بو صیت ابو بکر در مرض موت و سبب مرض ابو بکر بعد از وفات رسول الله
 حال ابو بکر متغیر شد و سفارقت رسول صلی الله علیه و سلم در و اثر کرده بینه و غر و ضعیف شد
 تا وقتیکه وفات یافت و بصحت رسید است از ابن شهاب که شخص جهت ابو بکر رخصه

حیره که نوعی از طعام است میرا آورده بود و اثر با اتفاق حادث متداول کردند حادث گفتند
 ای خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم از طعام دست باز دار که درین سم کرده اند من و تو و دیگران
 خواهم و نگاه ابو بکر بختش دست از طعام باز کرد و ایندیکین از همان روز بعضی گرفتار شدند و
 بعد تقضای یکسال به دو درم روز رحلت از عالم کردند و اگر کسی گوید که این حدیث منافات
 دارد با حدیث انبث یا الحد فاما علیک بنی کو صدیق و شهیدان چنانچه قبل ازین
 گذشت که رسول صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق را صدیق خواند و شهید خواند و اما عثمان و
 علی رضی الله عنهما شهید خواند و بیکم هر منافات نیست در میان این دو حدیث زیرا که ابو
 رضی الله عنه صفت صدیقیت و شهادت هر دو داشت و آنحضرت صلی الله علیه و سلم بصفت
 صدیقیت که اخلاص اوصاف است مکتفا نمود زیرا که صفت شهادت بیشتر بود و از
 جمیع ایشان و اینجهت بود که رسول صلی الله علیه و سلم تعبیر از نفس نفیس خود نکرد و بیکر بصفت
 نبوت که اخلاص صفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و با آنکه موصوف شهادت نیز بود چنانچه هر دو
 بروایت صحیح که رسول صلی الله علیه و سلم در مرض موت تصریح فرموده که سبب این مرض زهری است
 که در غیره آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلو بود و دعو و میگردد و هر سال تا وقتیکه همان زهر از عالم
 فنا رحلت فرمود و روایت از عایشه بروایت و اقدی و عالم که ابتدا مرض ابو بکر سفر روز
 و شب نهفتیم ماه جمادی الاخر بود که در آن روز غسل نمود و نگاهش شروع و بسیاری کرد و آنروز
 روز پنجشنبه که فوت آمدن مسجد جبهه او ای صلوٰه گذشت و در شب شنبه بیست
 و دویم همان ماه وفات یافت و سال سیزدهم از هجرت در شصت سالگی مرد و مرقد
 از و اقدی بخین طریقی است که ابو بکر چون مرض او شدت او یافت عبدالرحمن بن عوف
 را خواند گفت که عمر ترا چگونه می گفتم از حال سیک از من سوال میکنی تو عالمی بحال و
 از من ابو بکر گفت چنین است لیکن ابو و رین افرشوره میکنم نگاه خبیر الرحمن گفت که عمر سب
 افضل است از آنچه را تو و ر س و س قرار گرفته بعد از ان عثمان بن عفان را
 اطلب کرد و گفت ای عمر سبب مر خبر ده عثمان شگفت ای خلیفه رسول صلی الله علیه و سلم
 تو بحال و ما رخن کن که عیبه بحال او از اصدقین گفت چنین است که تو میگوی و لیکن بجهت
 حال او شکی نیست در باب اختلاف او بین لازم است عثمان گفت باز خدایا آنچه معلوم است
 آنست که عمر سبب او بهتر است از علانیه او مثل عمر که در میان انیت نگاه سعید بن زید
 سید بن خنیفه و غیره ایشان از مهاجر و انصار گفتند چنین میدانیم که عمر سبب بعد از تو بهترین است
 جان رضایه و چای سخطه ساخط تر و بهتر از علانیه است و یک قوت او نیز

از عمر نه باشد ولی امر خلافت خود را بعد از خلیفه است که یکی از صحابه هم نزدیک ابو بکر رفت و گفت ای
 خلیفه جواب خدایتعالی را چه نوا ہے داد و چه خوا ہے گفت که عمر را با خلیفه میازی و مال اگر شد
 و خلقت اورا میدانی ابو بکر گفت خوا هم گفت بار خدا یا بهترین اهل تربیتی بهترین مهاجرین یا بهترین
 صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم را ایشان خلیفه ساختند و این سخن از ابرارسان بجانانی که در خفا
 نیستند نگاه عثمان بن عفان رضی الله عنه را حاضر ساخت و گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
 هذا ما عهد الخ یعنی این عهد را هست از جانب ابو بکر بن تحافه بنو و آخر عهد او دنیا و دوازل
 عهد او با آخرت و در زمان گریبان می آرد و کافر و از غیر منتهی میشود و تو بیس کن فاجر و رست میگوید
 کاذب بد رستی که خلیفه ساختم بر شما بعد از خود و عمر بن الخطاب رضی الله عنه را یاد که سخن را شنوید
 و اطاعت او کنید و بچقیق که من که کار خدای و رسول خدای صلی الله علیه وسلم و دین
 او در حق خود و شما از چیزی تقصیر نکردم و کمال احتیاط مرا عیشتم اگر عدل و رست می کند
 گمان من در شان دو علم من با و هینست و اگر تغییر عدل نظلم و جور کند هر کس بعمل خود خواهد رسید
 و من اراؤ خیر کرده ام و علم غیبی و اتم و وسیع علم الذین ظلموا لایه منقلب یقلبون و الله
 علیکم و رحمته الله و بیکانند و بعد از آن امر فرمود تا عهد را بر او هر کرده بیرون بردند و مردم بیت
 کردند و بدان شدند و ابو بکر عمر را در خلوت طلب کرده و صحبتی چند فرمود و بعد از آن که عمر به وقت
 ابو بکر دست بردی بر دشته انت اللهم انی امدادید بذلك الاصلاح هم الی آخره
 یعنی اے بار خدا یا اراده کرده ام که خلافت عمر مگر صلاح حال بندگان تو و خوف فتنه و در دنیا
 عمل کردم تو علمی دین داده از من و نایست و اجتهاد را اے کرده بهترین و قویترین در بیعت
 ایشان از ابد است و رشد بر ایشان ولی ساختم که ام تو یعنی موت من نزدیک من حاضر است بار
 خدا یا عمر را در میان خلق خلیفه من گردان و از جلا خلفاء الرشیدین دان و صلاح حال عنیت او بزر
 که ایشان بندگان تواند و نواهی ایشان بید قدرت است و آن سعد و حاکم از این سحر
 رویت کردند که گفت اخذ من الناس ثلاثه یعنی اصدق ما سمعتم فیه است که پس بودند
 یکی ابو بکر بنو و قتی که عمر را خلیفه خود ساخت و دوم سعد اجبه موسی یعنی و خمر شعیب علیهما السلام
 و قتی که باید رخ و گفت استاجزه یعنی موسی علیه السلام را با جرت گیر سوم عزیز بنو و قتی که
 اقرس یوسف علیه السلام کرد و باز بنو و زینار گفت اگر می مثواد یعنی تو عهد یوسف
 علیه السلام میگوین و او را گرامی و بعضی از علما گفته اند که سلیمان بن عبد الملک بن
 کس ازین جبه که عمر بن عبد الله بنی و بعضی ساخت و قهرت بد و جحر طلاق و سنه یک
 اگر در قلوب اولیا خود و اتی بندگان در عالم باحوال بعضی دوم میشوند و بعضی در دست

وحدس و احسان و کرم اگر بدلال و محارب عالم باحوال بطنی مردم می شود که ندانی بهنایت الجور نرسد
و در هیت می کنند عساکر از یار بن حمزه که گفت چون مرض ابو بکر شد اشتداد یافت از رورنه
خود را بر دم نموده گفت یا ایها الناس اقد علمت ما بعد من ای مروان بن الحکم که ده ام ایما
به آن عهد شد گفتند بی رخه شدیم بعد که تو کردی ای خلیفه رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایما
بیر المؤمنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه را خواست گفت که از رخه الا ان یکون عمرار علی
مگر این عهد تو در حق عمر بوده باشد انگاه ابو بکر گفت فاند عمر بد رستیکه یکدالی عهد من است
عمر است روایت کرد ابن سعد از شد او که بعد از آنکه عمر رضی بام خلافت مقرر شده چون بمنبر برآمد
اول کلام که نکلم بان بنمود این بود اللهم انی شدید فلیتی فی ضعیف فیقونی و انی
جلیل ضحی بارکذا یامن تند مزاج غلیظ لیسک و نرمی آرم اوس ضعیف من قوی سازم اوس جلیل
سخی و کرم گردان مرا زهری گوید که در روز وفات ابو بکر عمر رضی بام خلافت قیام نمود و در ایام او
و عهد که در ایام خلیفه که بعد اوست واقع شده از انجلی فتح الکبر فتح اقصی شام و عراق و فارس
روم و مصر و سکنند و در مغرب بود رسول صلی الله علیه و آله و سلم اشارت بان فرمود و در حدیث معتبره
از احادیث و از برخلاف حدیثی که چنانچه گذشت و لفظ انجلی حدیث نزد بخاری و مسلم از بعضی طرف
از ابن عمر و ابو هریره است که گفتند رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و بیننا انا نالله و الیقینی علی
قلیب و علیها دلوفن زعت منها ما شاء الله ثم اخذها ابو بکر فنزع ذنوبا و ذنوبان
و فی نزع ضعیف و الله یغفر له ثم جاء عمر فاستسقی فاستحالت فی ید و غریبا فلما
عبقیرا من الناس یقری قریه حتی دوی الناس و ضربوا بطن و راثنای زمانه
که من در خواب بودم خود را بر سر چاه دیدم و دلولی بر سر آن چاه بود آب از آن چاه کشیدم
و بنفقد که خدا تعالی خواسته بود بوز ابو بکر رضی الله عنه آن دلو را گرفته یک دلو را دو و دو لگو کشید و دور آن
کشید و ضعیف یافت در خود خدا تعالی بیا مر ز او را بعد از آن عمر رضی الله عنه آب کشید و در دست او
آن دو نقل کشید بدلولی عظیم و ندیدم دی صاحبیت که عمل کند مثل عمل عمر رضی الله عنه چند ان
بشاید که دم سیر شدند و بنشین خود را سیرب کردند و در وطن که موضعی اقامت است بعد از
سیرب رفته است بنده علی غنه ند که در نجات اشارتی است بخلاف ابو بکر و عمر رضی الله عنهما
و اشارت است به اکثر فتوح و ظهور اسلام در فرمان عمر رضی الله عنه چنانچه گذشت فحصل
سوم و ذکر سبب وفات امیر بر عمر بن المؤمنین و عدم اطلاق اسم خلیفه رسول صلی الله
علیه و آله و سلم بر او است روایت کرد حبیب در و اس و طبرانی در کبیر و حاکم از طریق ابن شهاب
ن زمان بعد از بنده سوس و زیدیه ان بن ابی شمه در زمان ابی بکر رضی الله عنهما و در فرامین

رسول الله صلی الله علیه وسلم لے فلان می نوشند بچہ سبب اور تغیر داده اطلاق اسم امیر المؤمنین
 عمرؓ کرد و دکلہ شخص بود کہ اطلاق کنوت بچہ نوشت و ابو بکر بن سلیمان گفت خبردار مرا شفا
 کر کیے از زمان ہماجران است کہ ابو بکر بن عمر بن خلیفہ رسول الله نوشت و عمر رضی الله عنه
 خلیفہ خلیفہ رسول الله صلی الله علیه وسلم سید نوشت تا زمانیکہ عمر رضی الله تعالی عنہ عراق نامہ نوشت با
 مضمونش آنکہ و عمر صاحب و خوف نکر و بن نوشت تا از احوال عراق از ایشان سوال کنم تا
 حال عراق بسید بن اربعہ و بعد ابن جابر را فرستاد و ایشان چون آمدند رسیدند بجد
 و آمدند عمر بن العاص و رسیدند بجد و باطلاقات کردہ گفتند امیر المؤمنین عمر کجاست عمر بن العاص
 گفت و اندکہ شمار در اطلاق اسم صوبہ کردید انگاه نزد عمر رفتہ گفت السلام علیکم یا امیر المؤمنین
 عمرؓ گفت چہ نوع در خاطر تو رسید اطلاق این اسم عمرو بن العاص ازین معنی اورا خبر دادہ گفت
 تو امیری و ما مو منانیم را وی گوید از ان روزی در مکاتبات و غیرہ این اسم جاری شد امام خود
 در تنذیب آورده کہ اربعہ وعدی مذکور عمرؓ را سبے باین اسم ساختند زیرا کہ عمر بن العاص
 بنابر تقدیر ایشان این اسم را بلبان جویان داد و بعضی گفتہ اند او کسی کہ عمر را مبتلا باین
 اسم کردہ بغیرہ بن شعبہ بود و ابن عساکر از سعادیہ بن قمرہ روایت کرد کہ ابو بکر رضی الله عنہ
 خلیفہ رسول الله صلی الله علیه وسلم و چون زمان عمر رسید صحابہ ارادہ کردند کہ اورا
 خلیفہ رسول الله صلی الله علیه وسلم میگفتند بشنید گفت این لفظ طویلے دارد و یاران گفتند
 تو امارت نامیکنے و امیرانی گفت بلی شما موئن اید و بن امیر شما امام انگاه از ان تاریخ امیر
 المؤمنین نوشتند و این روایات مذکورہ منافات ندارد بآنچه مقرر شدہ کہ عبد الرحمن
 جعفی در سیرہ کہ در آن آیت ویشلوفک عن الشرحام نازل شد اورا امیر المؤمنین گفتند زیرا کہ
 آن تسمیہ مخصوص بود و کلام مادر تسمیہ خلیفہ باین اسم است پس عمرؓ اول کسی است کہ باطلاقت
 این اسم یاد کرد و ندش از حین خلافت باب پنجم در فضائل و خصوصیات عمرؓ
 و در آن چند فضیلت فصل اول در سلام و از فہمہ جنین روایت کہ عمرؓ در
 سال ششم زینبوت بشرن سلام مشرف شد و در آنوقت بیست و ہفت سالہ بود و عمرؓ
 اقربش بود و مر سغات و رسالت ایشان با رجوع بود و مر گاہ ارادہ حربے و شتر بود
 بجاختہ و در برکت میفرستاد و اگر منافقے و فخرے با ایشان میبردند و میفرستاد
 کہ منافقیت و مغارت بروے کنند و سلام و رضی الله عنہ و سلام و رضی الله عنہ
 یا بعد از پنج بود از و ان و یا زوہ کس و یا نرودس از زمان و در آن سجدہ خوش
 عجب دست و و بعد از آن عمرؓ در کہ سلام جنوبیہ است رواایت کرد و زوہ کس یا نرودس

امیر المؤمنین

سید

سید

سید

سید

سید

انما این سخاوتمند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اللهم اعز الاسلام باحب هذا من الجن والانس
 الیک بعمر بن الخطاب او بای جمل بن کثلم با رضایا عزیزه قوی گردان دین اسلام را بهر کدام
 که دوست ترویاری ازین دو عمر و بعمر بن الخطاب یا بای جمل بن شام و رویت گردانم از این
 عباس و طبرانی از ابو بکر سم و ثویان که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اللهم اعز الدین بعمر بن الخطاب
 خاصه یعنی با رضایا عزت و قوت ده دین و اسلام را بعمر بن الخطاب خاصه رویت گردانم
 از عمر سم که گفت بیرون زتم بقصد آنکه رسول صلی الله علیه و سلم را تفرض برسانم و دیدم که برین سبقت
 نموده در سجد آمد نگاه از عقب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و او صلی الله علیه و سلم را خواندن سوره
 الحاقه شروع نمود من تعجب از تالیف قرآن کرده با خود گفتم که این کلام شعریست چنانچه شعر قریب
 میگویند نگاه این آیت بر خواندانه لقول رسول کویسم و ما هو بقول شاعر قل لا
 ما اتقونون نگاه از سمع این آیت محبت در دل من افتاد و بجز تمام و این شیبیه رویت گردانم
 جابر که عمر گفت من شبی همیشه مرا وجع ولادت گرفت زینبیت از منزل خود بیرون آمده
 در استانه کعبه داخل شدم نگاه رسول صلی الله علیه و سلم تشریف آفرده در حجره داخل شد و نماز
 کرد و چندانی که خواست آتیه بود و چون بازگشت چنانچه شنیدم که مثل آن نشیده بودم
 بعد از آن بیرون رفت و من بجز او شدم فرمود و سبقت گفتیم عمر نگاه فرمود و من بجز او شدم
 ما را در هیچ وقت نه در شب و نه در روز ازین سخن ترسیدم که بر من دشمنی بکنند و گفتند ان
 لا اله الا الله و اشهد انک عبد الله و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود یا ایها السلام
 خود پنهان بیا رازی عمر گفت با نخواستی که من بخلق نرسد تا که سلام خود را آشکارا خواهم کرد و چنانکه
 شکر خود را آشکارا میکردم و رویت کرد و ابوعبید و جابر که در بیقه از آن سبقت گفت عمر رضی الله
 عنیه شمشیر خود را حمال گردانید و من آمد در آشنای راه خضم زینبیه و من و او شد گفت ای عمر
 قصد کجای داری عمر گفت میروم که محمد صلی الله علیه و سلم را بکشم آن گفت که اگر محمد صلی الله علیه و سلم را
 بکشی سالی چگونه از منی داشته و من زینبیه خواهم بود و دست آنها خلاصی خواهم یافت
 عمر گفت چنانچه منم میشوید که دین خود را ترک کرده و دین او را اختیار کرده آن سخن گفت و من
 ازین نماندم ترا خواهم بود و اما تو هر دو دین ترا گذشته نگاه بجز او خواهم بود اما و آمد در پیش
 خطاب از ایشان بود و قریب سوره طه سیکرد و بجز جت تباب را خوف بود و از عمر و خانه پنهان
 شد عمر گفت آهسته و زینبیه شنیدم چه چیز میخیزد اندیشه گفتد سخن در میان داشتیم گفت شنیدم
 در شما دین من گذشته دین دیگر اختیار کردید و ده رفت اگر نمیخواهید توحش باشد چه میتوان
 کرد نگاه عمر من زینبیه خود در جنت و در آشتی و بعد از او خواهم بشنود که شوم خود را

من
 در
 در
 در
 در

در
 در
 در
 در

خلاص کند بدست دیگر او را نیز زود دفع نمود و اندک بیت چنانچه در سوره او چون آلوده شد خواهرش
 چون این حالت دید و غضب شد و گفت اگر غیر دین از دین توحی باشد چه می توانی کرد و اشد
 ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشد ان محمد اکبره و هر سوره که
 گفت عمر بن چون این سخن بشنید از غضب باز ایستاد و گفت آن کتابی که نزد شماست بسیار
 تا بخوانم خواهرش گفت تو طاهر نیستی قرآن را در دست تو ندیم که ایستد الا الطهر و
 بر خیز غسل کن و وضو باز از نگاه برخاست و وضو ساخت و قرآن برداشت و سوره طه
 بر خواند تا وقتی که باین بیت رسید انی انا الله لا اله الا انا فاعبدکن واقم الصلوة
 لذکری گفت ولالت کنید مرا بر محمد صلی الله علیه و سلم چون خطاب این قول از عمر بن شنید از پسر
 پرده بیرون آمد و گفت ای عمر بن بشارت باد ترا که در شب پنجشنبه رسول صلی الله علیه و سلم در حق
 تو دعای کرده فرمود اللهم اعز الاسلام بعمر بن الخطاب ابی بکر جمل بن هشام امید آن
 دارم که دعای رسول صلی الله علیه و سلم در حق تو مستجاب شده باشد و چون در آنوقت رسول صلی الله
 علیه و سلم بودند در خانه اصل خود که واقعه بود در محل الصفا تشریف داشت عمر بن متوجه آنجا شد چون
 بآن منزل رسید دید که حمزه و طلحه و بعضی دیگر از مردمان بر در آن خانه نشسته اند حمزه گفت این
 عمر است که آمده اگر خدا تعالی در حق او خیر کرده مسلمان خواهد شد و الا قتل او بر ما آسان است و تو
 گوید در آنوقت وحی علیه السلام بر رسول صلی الله علیه و سلم نازل شده بود و بعد از فراغ از آن حجه بر
 آمده ملاقات عمر کرد و حامل سعادت او را گرفته فرمود آیا ای عمر ایمان نمی آری تا وقتی که خدا تعالی عزت
 و عقوبتی که بر ولید بن مغیره نازل ساخت بر تو نازل گردد اندک نگاه عمر گفت اشد ان لا اله الا الله
 و انک عبد و هر سوره و برویت طبرانی و زیار و ابوالخیر و بیعتی در دوا این اسلام مرویست
 که گفت مرا گفت عمر بن که من غلیظ ترین مردم بودم بر رسول صلی الله علیه و سلم اتفاقاً در روزی
 حاجرت اشتداد حرارت و خیر و زور بعضی از طرفت که مریدم دیدم گفت عجب است از تو یا ابن
 الخطاب که زعم تو هیت که مثل تو کسی نیست حال آنکه در خانه تو بعضی مسلمان شده اند چون از
 حقیقت آن حال از وی سوال کردم گفت خواهر تو به امام در آمده من چون این شنیدم غضب
 انان شده باز گشتم چون بخانه رسیدم در را زدم گفتند کجاست گفتم عمر چون آواز شنید همه را محبوظ
 که قرآن نزد ایشان بود و تلاوت میکردند نهان شدند و خواهر من برخاسته در خانه رفت و نگذاشت
 از بخانه با و گفت که ای دشمن نفسم خود دین خود را ترک داده بدین محمد در آمده و مشرک بر سر او زدم بر تبر
 که بخون از سر او روان شد و شروع دیگر که کرده گفت یا ابن الخطاب مسلمان شده ای من آنچه خواهم
 بر تو نفس آرد را بر تو ترک کردم نگاه بر سر یک که در آنجا نهاده بودیم ششم افتیم آن صحیفه را نزد

خواهم گفت تا اهل آن خیمه غسل جنابت کردند و این کسانیت که بغیر طهارت مس آن خیمه را
 کردند تکلیف بسیار کرده آن صحیفه
 را گرفته چون که اومدیم الله الرحمن الرحیم نوشته دیدیم چون بایستی از نمازها بعد گذشتیم و در بدو
 ما را از آنجا بر سر آمدیم و صحیفه را انداختیم باز رجوع بجهنم نمودیم و ده صحیفه را گرفته آیت کیسجه
 الله ما فی السموات فی سبیل خوف از آنجا آمدیم تا بایستی انصوا بالله و رسول الله رسیدیم
 انتم اشدان لا اله الا الله چون آنجا رسیدیم ایمن نشینید بهرعت نزد آنکه بشیر
 آواز کرد آوردند گفتند بشارت باد و ترا ای عمر که رسول صلی الله علیه و سلم روز و شب این دعا فرمود
 اللهم اعز الاسلام باحب التجلین الیک اما بنی حبل و اما عمو یعنی قوت ده
 اسلام را بهر کلام ازین دو مرد که دوست تو داری بنوی خدا یا ابو حبل یا عمر بنی نگاهم را بر رسول صلی الله
 علیه و سلم و نالت کردند و رفاه که سفل صفا واقع بود چون آتیا رسیدیم و در زدیم گفت کیت
 افتیم عمر و کنایه بر آن شدت و غلظت کردم بر رسول صلی الله علیه و سلم میبستند چو کلام از احباب بفرست
 رب اولیری کردند و وقتیکه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود افتخروا بالباب یعنی در از برای
 او بنامید تا او در آید نگاه در را نشان دادند و دو کس بر دو بازو میبستند و اگر فتنه زد رسول صلی الله
 علیه و سلم آوردند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود بکنید و را و مجامع قیصر اگر فتنه بخورد شنید و
 سنانیا ابن الخطاب اللهم اهدها سلمان شواهی پس خطاب بار خدا یا تو را بدست ده
 انگاه من کلمه شهادت گفته و سلمان بغیر پاوار بلند پا آوردند چنانچه مردمان در طواف کیه نشینند
 و قبل ازین سلام رخنه میشدند بعد از آن که بشرف سلام فایز گشت مسلمانان را میدیدم که گفت
 شایسته این بود بوسطه آنکه سلمان شده بودند و ایشان نیز بقدر و قوت خود کفار را میزدند و
 بکنج خض نرند و مکن غیبت که مدح و محاربت با کفار و دشمنان با شتم تا ثواب اخروی
 حاصل شود چون من بنی بو حبل بن شام که شریف و بزرگ بود بخانه او رفتم و در زدیم
 گفت که منی رفتم و دین خود را گذاشته دین اسلام گرفته مدح و دین خود را ترک کن
 بنشین فتنه ندرون خانه رفت و مرا انداخت با خود گفت که من پیغمبر و مقصود من ازین حال
 نه منی و نیز بدرفت انگاه من بخانه دیگر از عظمای قریش رفتم چون بیرون آمد چنانچه
 با منی بود و من رفتم و نیز جواب من بکمال و داد و در حجه خود داخل شد
 و مرا گذاشت فتنه ازینجا نیز فایده حاصل شد چنانکه ز مسلمانان را میزدند و من کسی را نیز نزد آخر
 شخص بنعت ابر خوئی که سه ماه شایسته بود و وقتیکه دم و دجوه مجتمه شوند سلام خود را
 بخانه عرض کنی و در ز سر کسی را بوشیده نزار و انگاه و در وقت اجتماع من بجه رفتم

و نزد یک آنزده شسته گفتیم من بدین سلام در آمدم آنزده گشت ای این امر واقع است و این کار کرده
 گفتیم بیک کرده ام برخاسته با و از بلند فریاد برآورد که عمر بن الخطاب از دین خود برگشته و بدین سلام در آمده
 گفتار چون این سخن بشنیدند بجانب من سیادت نمودند هر امیر و دین ایشان را میزدند و همه کثیر بمن گرد
 آمدند انگاه خال من گفت سبب گرد آمدن این جماعت چیست گفتند عمر از دین خود برگشته انگاه گفتن
 خود شارت کرد که خواهر زاده خود را بر بوار خود در آوردم بنابرین اشک را خوارم گذاشتند و دیگر حاضر
 بمن نرسانیدند باز چون سلاما نرا دیدم که رفعت و مصابرت گفتار میکردند من ازین صواب
 محروم مانده بودم نزدیک خال خود رفته تفحص جوی ترا در گردم بعد ازین همیشه کافر منازعت و مخالفت
 میکردم و ایشان را میزدند تا وقتیکه الله تعالی سلام را قوت داد و غالب گردانید فصل دوم در
 تشبیه عمر بفرار وین رویت کرد ابو نعیم در دلائل و این کار از ابن عباس میگفت از عمر پرسیدم
 که سبب فرار وین میگویند گفت بیان آن قصه نیست که روزی مسجد رفتم دیدم که ابو جهم و سب و بیزا
 رسول صلی الله علیه و سلم سرعت میل نماید و این خبر بحضرت عمر رسانیدند حمزه کمان خود برداشت و دنباله
 در حلقه قریش مقابل ابو جهم بر کمان خود تکیه استاده ابو جهم شاید اینجا حال نمود که حمزه غضبناک
 گفت چیست ترا ای اسب شماره دین سخن بود که حمزه رضی الله عنه کمان برداشت و بر گرد و
 چنان زد که بعضی از رگهای گردن گسته شد و خون جاری گشت انگاه قریش این بخت اند
 در میان نیت اند و صلاح در میان ایشان کردند و چون در آنوقت رسول صلی الله علیه و سلم
 از قلمین الارقم مخدومی محقق بودند و ازین جد توقع بین قضیه بخانه رفته مسلمان شدند
 از سر روز دیگر از تابانج اسلام حمزه مقامات برقه مخدومی کرده و عمر ترک دین پیرت بودند
 تابع دین محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم شده گفت من اگر انکار کرده ای که سبب حق تو برایت نیست
 است از من ایشان نیز ترک دین پیران خود کرده اند اگر میستویان ایشان را من کن ختم نهان
 نیست گفت خواهر و دادا تو انگاه بجانب ایشان متوجه شد و چون بخانه آمد همه همیشه شنیدم
 این همیشه بود و چه چیز میخواندید جوب و سوال میان من و ایشان بسیار واقع تا وقتیکه بر سر خود
 خود چنان زد که خون اوده شد و او نیز از ضربت سرم گرفت و گفت بر زعم تو مسلمان
 ایم حالیا چه خواهی کرد وین چون سر او را خون آلوده یافته شمرنده شد و انگاه شمر و شمره
 کتاب بمن نماند گفت لی طهارت تن بکتاب جائز نیست غسل کرده و حیضه را برفتو لبم به
 الحسن الخیریم یافتم گفت این اسامی طیبه است انگاه ما نزد لنا احلیات انقرا
 لتشقی قول الله انما اعطانی خودم بین میت دین من سبب انطیم نمودم و یاقوت
 زین گذشته بعد از آن سلاما میسر شد و در خبر از رسول صلی الله علیه و سلم از شمره گفتند

در خانه ارفتم است چون منزل را در فم اهل اسلام صبیح آنجا حاضر بودند حمزه پرسید که گیت گفتند عمر
گفت در یکجا آمدند و رسید اگر بجانب اقبال کنند و مسلمان شود و از قبول خواهم کرد و اگر از مار و
بکر و اند او را خواهم گشت آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم این گفت که راشینند از حیره بیرون آمد پس
باز در حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم کلمه شهادت گفتند و مسلمانان با او از بلندی گفتند چنانچه اهل
مسجد شنیدند بعد از آن گفتند یا رسول الله آیا ما بر حق نیستیم که از مومنان با بر حق هستیم پس دین خود را
چرا مخفی داریم آنگاه اهل اسلام را در وصف ساخته بیرون آمدیم در یک صف کن بودم و دور
و یکطرفه تا وقتیکه در مسجد الحرام داخل شدیم و چون نظر قریش برین و حمزه افتاد و از دوه و طرفین
برایشان رسید و در آن روز رسول صلی الله علیه و سلم را فاروق و فرقی شنیده بین الحق و الباطل
خواند و ابن سعد از ذکوان روایت کرد که از عایشه نقل پرسیدم که چه کسی بود که عمر بن خطاب را مسیحی
ساخت و وضع این اسم گیت گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم او را فاروق خواند و ابن ماجه و حاکم
از ابن عباس رفته الله عنهم روایت کردند که چون عمر مسلمان شد حضرت جبریل علیه السلام آمد و گفت
ای مصطفی صلی الله علیه و سلم اهل آسمان بشیر خوشحال شدند بسبب اسلام عمر رفته الله عنهم روایت
کردند و ابن سعد و حاکم صحیح کرده آنرا از ابن عباس نقل کردند که گفت در وقت اسلام عمر بن خطاب را
اقوی شدند که در کوشی غلظتی بنبت ایشان واقع شود جزای او خوانند و او فرمود که گشت
انحر بند کرد یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین در آن روز نازل
شده و بخاری و غیره از ابن سعد و عمر روایت کردند که گفت از وقتیکه عمر بن خطاب بشارت اسلام یافت
شد همیشه غایب و غریز بود و ابن سعد نیز از ابن سعد و عمر روایت کرد که گفت اسلام عمر بن خطاب
و جبرئیل نصرت بود و آقا قاضی اجماع بود و قبل از اسلام او هم استطاعت اقامت صلوة در ریت
عمر بن خطاب چون عمر بن خطاب را با ایشان کارزار میکرد و یکم تا وقتیکه اهل اسلام را بحال خود گذارد
و رویت از ایشان باز بهشتند و ابن سعد و حاکم از عذیقه بن عمر روایت کردند که گفت چون عمر بن
اسلام شد اسلام چون مردی مقبل بود که زیاد نمیشد و بگرفت و در زمانی که عمر بن خطاب را بشارت
که در روز قیامت بود و ضعیف شد و نقصان مییافت و بگزاران از ابن عباس عمر روایت
بروایتی است که گفت و آن سید سده که کار کرد و عمر بن خطاب بود و عمر روایت بر روایت ابن
سعد و سید بن طاووس و عمر روایت به اسلام کرد و یکم و حوالی خانه حبشه سه حلقه میزدیم و حوالی
میکردیم و در ریت باشد و غلظتی میکردند جزایشان در کنایشان می نهادند و فصل
سوم در حجت عمر رفته الله عنه بروایت بن عساکر از امیر المؤمنین امام متقی علی کرم الله وجهه
از عمر بن خطاب است که در حجت عمر بن خطاب را در ده بشد از عمر بن خطاب است که چون قصد

در خانه ارفتم است چون منزل را در فم اهل اسلام صبیح آنجا حاضر بودند حمزه پرسید که گیت گفتند عمر گفت در یکجا آمدند و رسید اگر بجانب اقبال کنند و مسلمان شود و از قبول خواهم کرد و اگر از مار و بکر و اند او را خواهم گشت آنگاه رسول صلی الله علیه و سلم این گفت که راشینند از حیره بیرون آمد پس باز در حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم کلمه شهادت گفتند و مسلمانان با او از بلندی گفتند چنانچه اهل مسجد شنیدند بعد از آن گفتند یا رسول الله آیا ما بر حق نیستیم که از مومنان با بر حق هستیم پس دین خود را چرا مخفی داریم آنگاه اهل اسلام را در وصف ساخته بیرون آمدیم در یک صف کن بودم و دور و یکطرفه تا وقتیکه در مسجد الحرام داخل شدیم و چون نظر قریش برین و حمزه افتاد و از دوه و طرفین برایشان رسید و در آن روز رسول صلی الله علیه و سلم را فاروق و فرقی شنیده بین الحق و الباطل خواند و ابن سعد از ذکوان روایت کرد که از عایشه نقل پرسیدم که چه کسی بود که عمر بن خطاب را مسیحی ساخت و وضع این اسم گیت گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم او را فاروق خواند و ابن ماجه و حاکم از ابن عباس رفته الله عنهم روایت کردند که چون عمر مسلمان شد حضرت جبریل علیه السلام آمد و گفت ای مصطفی صلی الله علیه و سلم اهل آسمان بشیر خوشحال شدند بسبب اسلام عمر رفته الله عنهم روایت کردند و ابن سعد و حاکم صحیح کرده آنرا از ابن عباس نقل کردند که گفت در وقت اسلام عمر بن خطاب را اقوی شدند که در کوشی غلظتی بنبت ایشان واقع شود جزای او خوانند و او فرمود که گشت انحر بند کرد یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین در آن روز نازل شده و بخاری و غیره از ابن سعد و عمر روایت کردند که گفت از وقتیکه عمر بن خطاب بشارت اسلام یافت شد همیشه غایب و غریز بود و ابن سعد نیز از ابن سعد و عمر روایت کرد که گفت اسلام عمر بن خطاب و جبرئیل نصرت بود و آقا قاضی اجماع بود و قبل از اسلام او هم استطاعت اقامت صلوة در ریت عمر بن خطاب چون عمر بن خطاب را با ایشان کارزار میکرد و یکم تا وقتیکه اهل اسلام را بحال خود گذارد و رویت از ایشان باز بهشتند و ابن سعد و حاکم از عذیقه بن عمر روایت کردند که گفت چون عمر بن اسلام شد اسلام چون مردی مقبل بود که زیاد نمیشد و بگرفت و در زمانی که عمر بن خطاب را بشارت که در روز قیامت بود و ضعیف شد و نقصان مییافت و بگزاران از ابن عباس عمر روایت بروایتی است که گفت و آن سید سده که کار کرد و عمر بن خطاب بود و عمر روایت به اسلام کرد و یکم و حوالی خانه حبشه سه حلقه میزدیم و حوالی میکردیم و در ریت باشد و غلظتی میکردند جزایشان در کنایشان می نهادند و فصل سوم در حجت عمر رفته الله عنه بروایت بن عساکر از امیر المؤمنین امام متقی علی کرم الله وجهه از عمر بن خطاب است که در حجت عمر بن خطاب را در ده بشد از عمر بن خطاب است که چون قصد

۱۴۹
 هجرت کردیست خود حمال کرد و گمان بردوش انداخت و چندان پیر از ترکش بیرون آورد و در دست
 خود گرفت و در وقتیکه اشرف قریش و فضای کعبه بودند بگفتند و بهفت نوبت طواف نمود و در
 مقام دور کعبه نماز کرد و در نزدیک اشرف قریش آمد گفت شهادت الوجه یعنی در
 روشوید هر گشتن او در شن خبر زند شود و در زندش تپم شود و در زندش بپوشد و باید که طافات کنید مگر او
 و ای این وادی آنچه بپیک از ایشان آید و از ایشان و از عقب او از فتنه و بر و بیت
 ابن عساکر از بزار که گفت اول کسی که آمد از ما جبرین بن صعب بن حمیر ابن نام که تو م بود بعد از آن
 عمر ابن الخطاب بابت سوار آمد و از وی سوال کرد و بیک حال رسول الله چه شد گفت بر اثر من
 تشریف فرما بود و در آنگاه بجز از عمر بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بنو زید بن ابی ریحان و بنو زید
 بر فاخت ابو بکر بن فضل بن حمیر و در فضائل عمر فاروق رضی الله عنه قبل از این سی و چهار
 حدیث مذکور شد و در این خلافت ابو بکر و فضائل او سن و حدیث سی و پنجم اللهم اعزل
 بعد من الخطاب حدیث سی و ششم لما اسلمه عمر بن زید بن اخیل علیه السلام فقال یا محمد
 قد استشر اهل البیت باسلام عمر رضی الله عنه حدیث سی و هفتم لما اسلمه عمر بن
 قال للشركون لقد انتصف القوم اليوم منا واتزل الله یا ایها النبی حیک
 الله و من اتبعک من المؤمنین خیر ما و زمین باب ترجمه این حدیث نیز مذکور شد حدیث
 سی و هشتم بروایت نجاشی و سلم روایت از ابو هریره رضی الله عنه که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 انما منی فی الجنة فاذا ائتمرت فتنوا الجانبیة فقلت من هذا القصر
 قالوا العمارات ان ادخلها فذکرت عیدتک فقلت من هذا القصر قالوا العمارات
 اغار یار رسول الله و قتی در خواب بودم خود را در بشت دیدم و در آنجا زنی بود و در
 قصری از قصر بشت و حضور بیاست پرسیدم که این قصر از کیست گفتند که از منم و بپوشتم
 که در آن قصر زنی که غیرت ترا یاد آوردم و بپشت رد ایندم و در فتنه بعد از آن عمر بن زید
 و من داد و گفت آیا تو غیرت بکنم یا رسول الله بنحو کم استفهام انکاریست یعنی سرور و منیت
 از من که غیرت کم رنور و خرمم کرد و حدیث سی و نهم روایت کرد از احمد و بخاری و سلم از بزرگ
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بینا انما نائم را یعنی دخل الجنة فاذا انما بالمرقبضا و لای
 الی الجنة و قد سمعت حنظلة امی و قلت ما هذا یا جبریل قال هذا لایل
 و رایت قصر ابیص بفنا که حارثه فقلت من هذا القصر قالوا العمارات
 فاردت ان ادخله فاقتطع الیه فذکرت عیدتک و در خواب دیدم خود را در بشت
 و بینا آن بودم که پیداشد و از پیش روی خود خشنی و در کتی شینم و گفت من کیست ای جبریل

گفت این ببال است و قصر بے سفید دیدم در قضای آن قصر دختر بے بود
گفتم از کیست ای جبرئیل گفت از عمر بن الخطاب انگاه خوبتر کرد آن داخل شوم چون غیرت تو
بجای رسید و فلان شدم حدیث چهارم روایت کردند بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود بینا انا انتم شریک ابغیة اللان حتی انظر الی الی فی انفرادی شدم
ناولت عمر قالوا فما اقلت یا رسول الله قال العلم در اثنای خواب بودم قدحی شیر
بمن دادند از آن شیر آشامیده سر شدم چنانچه دیدم که پیرایه و زانهای من باری شد باز آنچه
مانده بود به رضی الله عنه دادم صحابی گفت یا رسول الله تاویل آن خواب بچیز کرده فرمود بعلم
حدیث چهل و یکم روایت اسلام و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابو سعید خدری که روایت
کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم بینا انا انتم رایت الناس عرضوا علی و علیهم
قیض و منها ما یبلغ الشک و منها ما یبلغ دون ذلك و عمر بن علی و عمر بن علی
قیض حقه قالوا فما اقلت یا رسول الله قال الدین در اثنای زانیک در خواب دیدم که مردم
بر من عرض میکردند و بر هر یک از ایشان جامه بود بعضی از آن جامه ازین قبیل بود که پستان
ایشان بر سر سید بعضی پائین تر از پستان و عرض کرده شد بر من عمر بن و بروی جامه دراز بود که
در زیرین یکشیر صاحب گفت یا رسول الله تاویل آن چیست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود تاویل او
بدین کردم دو گیر روایت و ترمذی که گفتند علی ما ذاتا و اهذا ابرک تاویل که
این خواب را و درین روایت است اگر فرموده جامه بعضی از ثامات بود و بعضی تازانو و بعضی
آبصفاف بپای ایشان بر سر سید و در قول رسول صلی الله علیه وسلم الدین رفع و نصب
مرد و عاریت یعنی رفع بنابر اگر مبتدیت در جواب تفهام و خبر او محذوف است و نصب
اگر محذوف فعل محذوف است و درین روایت بدل دین بایمان تغییر میگردند و در وجه تغییر
قیض بدین گفت اند که قیض شرع حورت میکنند و در دنیا و دین شرع حورت میکنند و در آخر
و عجب میکند جمیع کرده است صاحب خود را و الاصل فیہ و لباس التقوی ذلک خیر
و معبران متفق اند بر تغییر قیض بدین و بر آنکه طول قیض دلالت بر بقای اثر صاحب قیض میکند
بعد از موت و این عربی میگوید تاویل قیض کرده اند که از برای آنکه دین حورت چهل را
می پوشد همچنانکه قیض بدن را می پوشد و غیر عمر رضی الله عنهما که قیض را به پستان رسید
اول خود را از کفر مستور داشته اگر چه عصیان او صادر شده باشد و آن کس که قیض را بر پیر
پستان رسیده فرج او ظاهر است پاسبان خود را از رفتن در عصیت پوشانیده و آن کس
که بپا او رسیده از جمیع وجه بجهاب تقوی مستور داشته و آن کس که طول قیض او زیاده

در این خواب تاویل آنست که هر کس که در دنیا و دین شرع حورت میکند و در آخر

از نیست چنانچه از پا گذشت آنکس قبل صلوات خود زیاده دارد و بر دیگران و عاقبت ابن ابی حمزه گویند
 مرد تپاش و بخیریت مومنان این است اندوم او از دین امتثال او امر واجبنا از نواهی است
 و عمره را درین مقام عالی است و انجیریش گرفته اند که اکثر جنس جاریه غیر جنس آن در خواب بند آنرا بیا
 دین لایب جاره نقصان آن بواسطه نقصان ایمان یا عمل و در حدیث آمده که اهل دین بر یکدیگر دیکو
 دارند و در قلت توانائی و کثرت و ضعف و در ازای جاره از جمله ثالهاست که موجب حدیث
 در خواب و سبب نوم در بیداری بحسب شش هر چه که وعید دارد شده در حق کسی که جاره دراز شود
 حدیث چهل و دوم روایت کردند بخاری و مسلم از سعد بن ابی وقاص که گفت پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم فرمود یا ابن الخطاب والذی نفسی بیده یل القیق الشیطان فحاطک الا سلاک
 فحاطک غیر فحاک ای سر خطاب آنحضرتی که جان من بید قدرت اوست که شیطان طاعتی تو نشود
 و بر هیچ راه گذری مگر آنرا راه گذشته بر راه غیر راه تو رود یعنی بواسطه ترس و بیم که از تو دارد و قطع
 راه میکند حدیث چهل و سوم روایت کردند بخاری از ابو هریره که گفت در روایت
 احمد و مسلم و ترمذی و نسائی از عایشه رضی الله عنها که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود لقد
 کان فیما مضی قسکم من الایام ناس یحذون فان یکن فی امتی احد فانه یحرم
 تحقیق که در ایام سابقه کسان صادق الظن بوده اند از ظاهر اهل علم بر شد و صوابی شدند پس اگر
 در امت من از آن قبیل کسی است آن عمر است بن الخطاب و در آن شرط با الوهیت همچنانکه
 میگویند که اگر مرد و دست است آن فطانی است و بخاری از ابن عمر روایت کرد که گفت عمر را
 مرکز نشینم که گویند من در فلان امر چنین است مگر آنکه جهان باشد که او ظن کرده باشد چنانچه
 وقتی نشسته بود و مردی جمیل یعنی سوادین قارب با و گذشت عمر رضی الله عنه گفت یا فطن
 خطا واقع شد یا اگر انیم و بر دین جا بلیت است یا کاسن ایشان بوده آنگاه سوادین قارب را
 طلب نموده این سخن با و گفت و او اول انکار این جنی نموده گفت کلمه شل امر و زمر و سنان
 طاتی من نشده باز عمره گفت بعد سیکویم ازین سخن مرا ازین جنی خبر دار کن آنگاه گفت من در ایام
 جا بلیت کاسن ایشان بودم بعد از آن عمره گفت نیکو ترین و عجب ترین چیز من که جتنیه تو
 اتیان بآن کرده باشد چیست گفت روزی در بازار بودم جتنیه آمد و من مشاهده فرخ از و کرد
 کردم و این شعر بخواند شد عر الم تر الحین و ابلا سیدها باخذه کما وقع فی العادی
 و باسها من بعد انکاسها و الحقها بالخیل و ابلها سیدها آنگاه عمره گفت سرت
 میگویند من نزد آن ایشان خوابیده بودم یعنی در زمان جا بلیت دین انسانی مردی آمد و بچه
 شتر داشت و بچه کرد و در نیوقت کسی فریاد بر آورد و با و از بلند که شل آن نشیند بودم می گفت

یا
 ایچ
 ایچ

یا جلیل و جل فیضه یقول لا اله الا انت انگاه تو مبرجاستند من گفتم نیز و هم ازین
 مقام تا این خبر و گیر با معلوم کنم درین اثنا باز مذاکره یا جلیل و جل فیضه و یقول لا اله
 الا الله انگاه استادم و پدر و بزرگ نکردم تا انگاه گفتند این خبر که خواهد بود حدیث جعل و
 چهارم روایت کرد و زاهد و ترمذی از ابن عمر و احمد و ابو واد و و حاکم از ابو ذر و ابو یعلی و حاکم از
 ابو هریره و طبرانی از بلال از معاذ بن عمرو که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ان الله تعالی جعل
 الحق علی لسان عمر و قلبه یعنی خدا تعالی را بدو که ده است حق را بزبان و دل عمر بن خطاب و عمر بن
 گفتند که درین لفظا شعاریست بآنکه جریان حق بر لسان عمر بن خطاب و خلق جمیع است نه عارضی
 مرویست از ابن عمر بن عمر که گفت بمردم امری نازل نشد که تویم در آن امر چیزی نیگفتند و عمر بن عمر
 گفت که آنکه قرآن بر اوست انقول نازل شد حدیث جعل و چهارم روایت کرد و زاهد و ترمذی و حاکم
 صحیح کرد و آنرا عقبه بن عامر و طبرانی از عصمت بن ابی الکاک گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود لو کان
 بعد نبی لکان عملاً لخطاب اگر بعد از من نبی می شد هر آنی عمر بن خطاب میشد و طبرانی
 روایت این حدیث از ابو سعید ترمذی و غیر او کرده و ابن عساکر از حدیث ابن عمر بن حدیث
 جعل و چهارم روایت کرد و ترمذی از عاتقه که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود لا یظفر الی
 شیطان الجن و الا نلن قد فر و امن عمر بن خطاب و عمر بن خطاب و عمر بن خطاب و عمر بن خطاب
 میگردانند ایضا ابن عمر بن حدیث روایت کرد که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود رأیت
 الجن و الا نلن قد فر و امن عمر بن خطاب و عمر بن خطاب و عمر بن خطاب و عمر بن خطاب
 ما و حاکم از ابی ابن کعب که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که اول من یصافح الحق
 عمر و اول من یسلم علیه و اول من یأخذ بیده فیلدخله الجنة و اول من یکلم حق
 یصافح کنه و اول من یکلم حق بروی سلام کند و اول من یکلم حق و اول من یکلم حق و اول من یکلم حق
 به ندم است و معاصی و در بنیام نایت است از مزید انعام و اقبال بر او اگر گوی فیصل ازین
 حدیث مذکور شد که ابو بکر رضی الله عنه و اول کسی است از امت من که داخل میشود در بهشت پس میاز
 این دو حدیث منافات است گوئیم منافات نیست و تطبیق میان این دو حدیث بانطریق است
 که اولیت بر حدیث نسبتی است یعنی اول کسی که در بهشت داخل میشود و بعد از ابو بکر عمر بن عمر است
 حدیث جعل و چهارم روایت کرد و زاهد و ترمذی و حاکم از ابو ذر که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم
 شنیدم که گفت ان الله تعالی وضع الحق علی لسان عمر و قلبه بدو استیک خدا تعالی تقار
 حق به زبان عمر بن عمر کرده و زبان انکلام میکند حدیث جعل و چهارم روایت کرد و زاهد و ترمذی و حاکم
 بهر سه روایت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله جعل الحق علی لسان عمر و قلبه

ایچدیث قبل ازین مذکور شد و این منبر و در سنه خود از امیر المومنین امام الشیخین اسد الله علیهما السلام لافشایان التکیه
 طالب روضه دیت کرد و گفت کذا اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم لافشایان التکیه
 ینطق علی لسان عمر و قلبه بودیم یا اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم و شکست داشتیم و ریش
 سبکینه بر زبان عمر فرمایند است شتر حمیری که میگوید که احوال علماء و تفسیر سبکینه بسیارست بعضی از ایشان
 معنی این حدیث چنین نموده اند که شکست در دینیم در آنکه عمر فرمود که سبکینه سبکینه که شتر است که نفوس آن
 ساکن شود و تلبس با آن ملین گردد و آنچه از غیبی که خدا تعالی با او افشا کند کذا فی حوائج مشکوه و بعضی
 گفته اند که مراد از سبکینه سبک جیب است که در کتاب عزیزی فرموده و بعضی غیر این نیز گفته اند که
 فی نهایت البرزخی حدیث پنجاهم روضه دیت کرد و از اربابین عمر فرمود و این عساکر از ابوهریره و مصعب
 بن جهم و غیره که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که عمر سواجر الحجتی غیر حجاج الیه است
 متحرک بود که این حدیث امیر المومنین اسد الله الفالک علی رضی الله عنه نیز از رسول صلی الله علیه و سلم
 که در تنویر نقیول آنکه در فصل الخطاب از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که در ایام خلافت عمر فرمود که در جمیع
 غنائیم مسجد رسول صلی الله علیه و سلم بر دوازده اول سبک سجده در آمد امام الحسین و الاثنی عشر حضرت امام حسن
 بن علی امیر المومنین بود و رضوان الله تعالی عنهما که با عمر فرمود گفت ای امیر المومنین از آنچه خدا تعالی
 مسلمانان فتح فرمود حق من بدو عمر تقطیع و تکریم و لای فرمود و هزار درهم ازان غنائیم با دواد چون بجای
 تشریف ازان فرمود امام طلق وادی بجای سید الشهدا امام حسین بن امیر المومنین حضرت علی
 کرم الله وجهه آمد و گفت ای امیر المومنین حق من از آنچه مسلمانان رافتم شده عطا کن عمر فرمود با رجب
 و اگر آفته هزار درهم دیگر بخدشت شایب الحجت امام حسین رضی الله عنه عطا کرد و نگاه عبد الله بن عمر فرمود و بدو
 حق خود طلب کرد و عمر فرمود آنرا پانصد درهم داد عبد الله گفت ای امیر المومنین من کبیر السن ام و در خدمت
 پنجاهم صلی الله علیه و سلم شیزده ام مرا پانصد درهم میدی و امام حسین و حسن رضی الله عنه عنهما
 که طفل اند و در کوچی می گذارند بازی می کنند هر یک را از ایشان هزار درهم و دی عمر فرمود گفت بی اختیار
 کردم تو بر پدری و مثل پدر ایشان بسیار و مادری مثل مادر ایشان و جدی مثل جد ایشان و جد
 مثل جد ایشان و عی مثل عی ایشان و عم مثل عم ایشان و خال و خاله مثل خال و خاله ایشان بسیار
 تا قدری که ایشان داده ام تو بهم میدانی که تو این نوعی کسانی آوردی که پدر ایشان امیر
 المومنین و امام التقیین حضرت علی را و مادر ایشان فاطمه الزهرا و جد ایشان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 و جد ایشان خدیجه الکبری و عم ایشان جعفر بن ابیطالب و خال ایشان ابهریم بن یسار الله
 صلی الله علیه و سلم و خاله ایشان رقیه و ام کلثوم و دختران رسول صلی الله علیه و سلم و چون این
 خبر بخبر حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه رسید حسین قول عمر فرموده گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم

نام
 ۱۷۴

در کتاب
 ۱۷۴

غنیمت گفت عمر سراج اهل الجنة في الجنة باز چون عمر بن الخطاب نقل آن حدیث از شاه مردان
 علی المرتضیٰ نمود و با جمعی از اصحاب که نزد وی بودند بر خاسته بمنزل امیر المومنین اسد الله علی بن ابی طالب
 آمده و در نزد وی بگفتند ای امیر المومنین صلوات الله علیه و سلم شنیدی علی فرمود که از
 رسول الله علیه و سلم شنیدم عمر بن الخطاب گفت که خطیبان بنی مومنین از جهت من انگاه امیر المومنین
 من نوشت بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما ختمت علی ابن ابی طالب لعمر بن الخطاب
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عن جبرئيل وهو عن الله تعالى ان
 عمر بن الخطاب سراج اهل الجنة في الجنة یعنی این خطبانه از امیر المومنین علی بن ابی
 طالب است عمر بن الخطاب رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جبرئیل علیه السلام و او از
 خدا تعالی که عمر بن الخطاب اهل بهشت است و در بهشت بعد از آن عمر آن خط را گرفته بلیک از
 اولاد خود پس در وصیت کرد که وقتیکه من بمیرم بعد از غسل و کفین این خط را در کفن من بنند بجز
 سائر تا نزد پروردگار خود بر م و چون بشید شد بنابر وصیت در کفن او منسج گردانیده
 و دفن گردند و در محلی سراج اهل بهشت بعضی از علما گفته اند مراد آنست که از چنگل تمامی سلام
 ایشان بسلام عمر حاصل شد جمیعاً اهل بهشت اند مثل جبرائی بود که سلام ایشان بسلام عمر قوت
 گرفت و در آنوقت اسلام آنها را کردند بعد از آنکه خلیف و محقق بودند همچنانکه راه را و بر کشتن
 پیغمبر چه است می باید که ذانی بنایه الجزیری رحمة الله علیه حدیث پنجاه و یکم روایت کرد و باز
 از قدس بن مطهون از عمر خود عثمان بن مطهون که گفت رسول صلی الله علیه و سلم اشارت بدست
 مبارک خود بجانب عمر بن الخطاب کرده فرمود غلق الفتنة و اشار بیده العسر که لایزال بینکم
 و بین الفتنة باب شداید الخلق ما عاش هذا بین اظهركم این مرداب و باب
 فتنة اسد و سازه همیشه میان شما و میان فتنة بلی سخت غلق است که با سالی گشاده نشود
 مادی که پیغمبر زینبی عمر بن الخطاب شاست حدیث پنجاه و دو و هم روایت کرد و طبرانی در
 اوسط خود و کثیر نوادر الاصول و ضیاء از ابن عباس نقل کرد که گفت جبرئیل علیه السلام نزد پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم آمد و گفت عمر بن الخطاب را از من بسم برسان و گوید که غضب تو عزت و در خوار تو
 حکمت و در ذلت و گوید که اتانی جبرائیل فقال اقراء عمر السلام و قل لسان دهنه
 حکم و ان غضبه عز حدیث پنجاه و سوم روایت کرد و ابن عباس که از عایشه صدیقه
 که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الشيطان یغزو من عمر بن الخطاب یغزو من عمر بن الخطاب
 عمر بن الخطاب و احمد بن حنبل در صحیح خود روایت کردند از طریق بریده که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم فرمود ان الشيطان لیغزو منک یا عمر بدستی که شیطان یگریزد و میترسد

من ذهب فقلت لمن هذا القصر قال الرجل من العرب فقلت انا عرب لمن
 هذا القصر قال الرجل من قريش فقلت انا من قريش لمن هذا القصر قالوا
 لرجل من امه محمد فقلت انا محمد لمن هذا القصر قالوا العمر بن الخطاب سم
 ای بلال بچہ چہ سابق شدی بر من و در بہشت من داخل نشدم در بہشت ہرگز نہ اگر شنیدم ہر
 حرکتی تو پیش خود پس در آمدم در قصری بچ کہ از طلا ساختہ بود و نہ پرسیدم کہ این قصر از آن
 کیست گفت کہ از عمر بن الخطاب حدیث شخصیت و کلمہ رویت ابو داود و رویت از
 عمر بن الخطاب کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ گفت لا تنسنا یا اخی من دعا
 فراموش کن ما را ای برادر من از دعای خود حدیث شخصیت و رویت ابو داود و رویت کہ رویت
 ابن ماجہ از عمر بن الخطاب کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود مرا در یا اخی اشہد کیکنافہ فی حالہ
 دعائنا و لا تنسنا شریک ساز ما را در دعا کہ صالح خود و فراموش کن ما را حدیث
 شخصیت و سندوم رویت کرد بخاری از ابن عباس کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
 الصدق بعدکم مع عمر حیث کان راستے و دورستے بعد از من در عمر است کہ چنان
 کہ باشد حدیث شخصیت و چہارم رویت کرد و نظر لے و ابن عدی از ابن عباس
 کہ روایت کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود عمر مع عمر و الحق بعدکم مع عمر
 عمر با من بہت و من با عمر لم و حق بعد از من با عمر است ہر جا کہ بودہ باشد حدیث شخصیت
 و پنجم رویت کرد و از احمد و ترمذی و ابن ماجہ و صحیح خود از انس و بخاری و مسلم از جابر و
 احمد از ابیرہ و از معاذ روایت کرد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود در بہشت داخل شدم ہا کا کا قصر
 از برب و دیدم پس دیدم کہ کسیت گفتند از آن جوانی کہ از قریش بہت گمان بردم
 کہ آن جوان من خواہم بود باز چون تحقیق دانم کہ درم گفتند عمر بن الخطاب اگر نہ این بودی
 کہ غیرت ترا بہت شد و آن قصر داخل شدم و کلمہ این حدیث از پیش گذشت حدیث
 شخصیت و ششم رویت کرد و ترمذی و ابوبکر رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم فرمود ما جعلت الشمس علی خیر من عمر طلوع نہ کرد و آفتاب بر کسی نہ بہتر
 از عمر کہ حدیث شخصیت و ہفتم رویت کرد ابن سعد از ایوب بن مویمر سگای کہ
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ان اللہ تعالی جعل الحق علی لسان عمر و قلبہ و
 ہر انقادون ذوق اللہ بہدین الحق و الباطل بدستیکہ خدا تعالی جلدی ساختہ و
 حق را زبان و باطن عمر و او را فرق است خداے تبارک و تعالی ابو فرق میان حق
 و باطل کہ حدیث شخصیت و ہفتم رویت کرد و ہر لے از عصمت بن مالک کہ رسول

شانی و دانی در باب غم و غم در بیت فکنا دل الله احسن الخالقین این بی غم و غم
 خود اذ این بیت کرده که عمر گفت در پناه چهره سوخت با پر در و دگر خود کردم نه که شد
 و چهارم آنکه چون این بیت و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین لایله
 تا شد کفر فکنا دل الله احسن الخالقین هفتم در قصه عبد الله بن ابی بنیاض و دیگران
 رویت کرد که چون عبد الله بن ابی وفات یافت رسول صلی الله علیه و سلم را خواندند که بروی
 نماز گذار و من پیش روی آنحضرت صلی الله علیه و سلم گرفته گفتم یا جدی من خدا که عبد الله بن ابی است
 بنیاض و در فلان روز چنین چنین گفت نماز خواستی گذارد و از روزی که آن شخص غم زانی و زاری
 بگذاشت که بیت و لا تصل علی احد منکم مات ابداً که نبی از صلوة بر منافقان
 نازل شد هشتم در قضیه تغفار طبرانی از ابن عباس نقل رویت کرده که چون رسول
 صلی الله علیه و سلم انکار استغفار بر قومی از منافقان فرمود گفت عمر بنه عنه رسول الله
 یعنی برابر است بر ایشان استغفار و عدم تغفار تو یا رسول الله نگاه است رسول الله
 استغفرت لهم لم تستغفر لهم ان یغفر الله ان الله لایهدی القوم الضالین
 نازل شد و نهم و مشورتی که بین سبک پدربیان آنکه رسول صلی الله علیه و سلم در حق
 بجانب بدر با اصحاب رضه این را بچشم جمیع مشورت فرمود و عمر اشارت بجزیره کرد
 نگاه است کما اخرجک ربک من بیتک بالحق وان فریقاً من المؤمنین
 لکاذبون که اشارت است بآنکه هیچ از مدینه بجانب بدر خواست و با هم خدایتعالی است
 نازل گشت و هم و مشورت و در قصه فات و در باب عایشه صدیقۀ عمر گفت که در آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم فرمود خدایتعالی کرد و عمر گفت آیا آن شما اینست که اگر نایب من این صفت بود
 که و صوفست خدایتعالی بنیان می کرد و او را لایق فرستد تا میریزد سبحان الله
 هتایان عظیم نگاه بره از آنکه بهین طریق نازل شد یا زیدیم و در قصه صوم بیا نش
 آنکه شبی در ماه میام عمر بن بعد از آنکه از خواب بیدار شد باز و به خود احتجاج نمود و چون
 در اوائل سلام حرام بود نزد رسول صلی الله علیه و سلم آمد و گفت از عیال کرده ام شکوه میکنم و
 خدایتعالی و رسول او نگاه است احل لکم لیلۃ الصیام اللفظ فی سنان که
 که حکم تحلیل مجامعت منکوحات در لیالی میام است نازل گشت مترجم میگونی در شرف
 آورده که چون عمر بن بیان اینحضرت نزد رسول صلی الله علیه و سلم کرد رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود بحال تو لایق بود که این امر از تو صادر نشود با عمر نگاه جمیع از حضرت مجله بنامه تحت

نماز
بنیاض
بنیاض

نماز
بنیاض
بنیاض

[illegible]

از جابر و قصه او مذکور است در باب نزول سنان و هم موقوف در بعضی از آن است
 و آن مردیست بر ویت ابن عدی در کمال از طریق عبد الله بن نافع لیکن باضعف از ابن عمر
 چون بلال بن رباح گفت اشهد ان لا اله الا الله متصل على الصلوة گفت عمر بن الخطاب
 ای بلال اشهد ان محمد رسول الله و عقب آن بگوید رسول الله علیه السلام فرمود
 یا بلال قل كما قال عمر بن الخطاب گفت عمر بن الخطاب که اثبات مشر و عیاذان در اول
 ام میکنید و تراخیدید بنماید روایت کرد عثمان ابن سعید دارمی از طریق ابن شهاب از سالم بن
 عبد الله که عجب الله جبار گفت و یا لسان الاذن من ملک السماء لانی با دم ملک ایضا
 از جانب ملک السماء نگاه می گرفت بعد از آن سبب نفی کسی که محاسن نفس خود کرده
 باشد بعد از آن که عجب الله جبار گفت که با نخواستی که نفس من بید قدرت اوست که چنین عمر
 گفت در تورست نگاه عمر بن الخطاب بعد از آن در فصاحت غمزه و زو که گرامات عمر بن
 وقتیکه دالی شد گرامات اول مردیت پر دیت بیست و یونیمه دالاکانی و ابن عمر
 و خطیب از نافع زاین مردی پسندادی حسن زکات که عمر بن الخطاب به شکر و بیجا نب تو به سخت
 و مردی ساریه نام امیر مردانیه بعد از مدتی که ایشان رفته بودند که در زور و قیامت عمر بن
 خطیب میخیزد سه وقت منادی کرد ساریه ساریه ساریه که تو جبرین و خود را قیام در بعد از
 رسولی از جانب شما بعد از خبر شکر پسید رسولی که از جانب شما آمده بود وقت که اسی میسر
 یونین میسر شده بود و دین شکی آوازی از اسی سه وقت شنیدید که بیفتی ساریه
 ساریه نگاه داشت بجانب بیرون و خود را قیام کردید خود تیغ و شمشیر از آنکه در سخت
 را و می گوید با عمر بن الخطاب بیست که ساریه در بنای خود در زمین غمزه و تو در بر می چکونه منادی
 ردی گفت بی اختیار که از آن مردیست و عجب بیفتی و سبب بن مردیه است
 حریف میمون بن هر بن از ابن عمر که است که عمر بن الخطاب بعد از مدتی که در زمین غمزه و تو در
 یا ساریه از بعد از آن که ساریه از مدتی که در زمین غمزه و تو در زمین غمزه و تو در
 امیر یونین ساریه از آنکه ساریه از مدتی که در زمین غمزه و تو در زمین غمزه و تو در
 شد از خطبه خواندن از آنکه ساریه از مدتی که در زمین غمزه و تو در زمین غمزه و تو در
 ساختند و بطریق نویسه مردانیه و قیامت که خود را بگویند رسانند و یکایک بیفتی و اگر
 از کوه تیغ و زکند باک نموده شد با این امیر خطیب رساند شد غمزه و تو در زمین غمزه و تو در
 شنیدید خبر نام بعد از آنکه از جانب شما خبر رسید فتنه داران در زور و غمزه و تو در
 و بنای بنی ساریه که بیست کردید و فتنه داران فتنه داران فتنه داران فتنه داران

چند

چند

چند

چند

[illegible]

[illegible]

نفسی
روانی
معنوی

25. 26.

پیشانی میں نقشہ آواز

من بعد رسیدن به این شهر در میان مردم بسیار شنیده بودم که در این شهر
کشتی من نهی خود را زان ایستاد زان منزل دلی تم ساخته ام اگر احتیاجی ندارم تم
نموده در آن تفری نیکنم و اگر محتاج شوم بقدری عروفت از ستاد آل میانه باز چون بمانی
هم رسد آنرا قضا میکنم و گفت من از برای ترا دلی بل محتاج دارم و در بیت آل بر
منکست اگر رخصت کنی بلی هر چه والا برین حرام است انگاه اذن دادند و گفت که
دلی صبر کرد و از بیت آل بیرون رفت تا وقتیکه حاجی و محتاج او را فرار گرفت انگاه بر حاجی
رضی الله عنه مشوره کرد که نفس من باین مال مشغول خواهد شد چه مقدار از آن مرصع باشد
بهره یمنین حضرت علی کرم الله وجهه گفت شمار قوت ثبات روزی مرصع است و بعد از این قوت
مهرم یمنین علی کرم الله وجهه و همچنین غنقه او در یک سال شانزده و بیار بود و منهدا
گفت که بهر آن که مردم درین مال و چون حصه بعد از اینان گفتند که اگر طعام خوب
تناول کنی قوت تو در کباب است من زیاده خواهد بود و گفت آیا شما هم برین اعتقاد دارید که طعام
خوب باید خورد و گفتند بلی گفت بقیعت خاص شمار میزند لیکن صاحبین خود را باین صفت
گذاشته اند اگر از جاده که ایشان قرار داده اند تجاوز کنیم و آنرا بگذریم منزل نگاه ایشان را بخواهم
یافت مرویت که سالی در مدینه نقطه و نعلی شد عمر رضی الله عنه آنسال چربی و قریبی نخورد و
نوبتی دیگری در باطعام خوردن با سخن کرد و گفت و یکبار آیا میگوئی که در حیات دنیا طبیعت
خوردن آنچه مردم و از آن متعجبم گویند روزی عاصم سپرد گوشت تناول میکرد و عمر بنی گفت
در بهر آن کافیت از برای مردم و آنکه تناول کند هر چیزی که طبیعت بآن تنهی باشد و در وقت
خلافت حبشه که رقهائمی از پوست بآن دوخته بودی پوشید و زره برگردن بیک
نموده در باز اطواف میکرد و بآن زره مردم را نادیده میفرمود باز سخنان خراب بر چید و
سنازل مردم میرخت تا از آن نهضت میکرد و گفتند نفس میگوید جانم عمر سفر را میدیدم که چهار بار چه
بر میان گفت آن زده بود و ابو عثمان فهدی گوید از آن عمر سفر را دیدم که بارها بآن پوست
بآن دوخته بود و در ایام حج که یا قطع بر درختی می انداختی و سایه او میخورد و از کثرت گرید
و در خط سیاه بزر چشمان وی کشیده شده بودی و در وردی که داشت گاهی که باقی میرفت
از در و باز می افتاد و چند روز آن آب را عادت میکرد و تدبیر و تفکر در آن میفرمود و از آن
زمین گاهی برگ گاهی بر میداشت و میگفت کاش که من چیزی نبودم که کسی او را درم آزاد
و در جراحت و نقیصات نتران دست میمالید و میگفت ترسم که از من بماند و بگویند که او را بخرید
واقع شده و گاهی شک آب برگردن خود می نهاد و چون مردم در نیاب سخن میگفتند بجا

[illegible]

باب ششم در خلافت عثمان رضی الله عنه درین مرتبه می گوید که هرگز نیست
 عمرت در حق عثمان رضی الله عنه و ذکر سبب و تقدیرات آن و شهادت عمر بن خطاب بعد از رجوع از
 حج بود چنانچه حاکم از ابن مسیب رضی الله علیه و هیت کرد که چون عمر بن خطاب از منابیرن آمد در ابلج
 اناحت فرمود و تشک با آسمان برداشت و گفت اللهم کبدت سنی و ضعفتم قوتی
 و انشرت دعتی فاقبضنی الیک غیو مضیع و لا مفرط راوی گوید که بنور سلم
 ذی الجوشده بود که ویرا شهید کردند و گفت که لعن الله ابی اربعه عمر را گفت رضی الله عنه که
 در توریت دیدم که تو شهید خواستی شد گفت در جزیره عرب می باشم چگونه شهید خواهم
 شد و تجاری از عمر بن خطاب رویت کرد که گفت با رخدا یا نصیب کن مرا شهادت در راه تو و
 بگردان موت من در بلده پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاکم رویت کرد که عمر بن خطاب خوانده گفت
 که در خواب دیدم گویا خروس مرا یک متقار یا دو متقار زد و گمان نیکم که اگر اجل مرا نزد یک
 شده و قومی مرا با او برسیا و ندیده اگر شخصی را خلیفه سازم و تحقیق خدا تعالی دین خود را فدا
 خود را ضایع نخواهد کرد و انید اگر امر بسبب تحصیل و اتشود و خلافت شوری باشد میان این شتر
 کس یعنی عثمان و علی المرتضی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص که رسول صلی
 الله علیه و سلم از ایشان را بفرستد و دو حال گوئی که از عالم رحلت فرمود و نقلست که مردی عمر را
 گفت رضی الله عنه که پیغمبر خود را خلیفه نیکو دانی عمر بن خطاب گفت قاتل الله و الله که درین سخن
 که گفتی ملاحظه جانب خدا نکردی مردی که زن خود را طلاق من نموند و او را چگونه خلیفه کردیم
 بر سلمان مرد ازین سخن این بود که عبد الله در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم زن خود را
 در ایام حیض طلاق داد و انگاه آنحضرت علیه سلام عمر را فرمود و بن عبد الله زن خود را رجعت نماید
 رویت کرد و غیره بن شعبه رضی الله عنه که عمر بن خطاب و کعبه بن ابی لویس رسید
 باشند در مدینه و زنند و اتفاقاً در آنوقت خیره بن شعبه بن عمرو امیر بوی و مکتوبه بر عمر بن خطاب نوشت
 در او خال کوه که بدیند که نه نیکو میداند که زان منفعت پس مانان میرسد مثل حدادی و
 نقاشی و تجارت و سیاستن و غیر ذلک انما آنکه و را اذن دخول مدینه و بند آن
 غلام مجوسی بود که سه و ابوالول بود جدا از دخول مدینه میر و زن و عمر بن خطاب آمد و از ثقل خراج
 خود که چهار درم بود شکایت نمود عمر بن خطاب گفت با این منبر که داری بیایست انگاه غلام خشم
 گرفت و رفت و گفت خدا و همیس رسیده است به زمین چون چند روزی ازین
 ایستاد که شت و در طلب نموده گفت چنین شنیدم که تو ابی توانی ساخت آنرا
 برسانان بن ابوالول و روی ترش کرده خصمانه بجانب عمر بن خطاب کرد و گفت ای پادشاه

درین مرتبه می گوید که هرگز نیست
 عمرت در حق عثمان رضی الله عنه و ذکر سبب و تقدیرات آن و شهادت عمر بن خطاب بعد از رجوع از
 حج بود چنانچه حاکم از ابن مسیب رضی الله علیه و هیت کرد که چون عمر بن خطاب از منابیرن آمد در ابلج
 اناحت فرمود و تشک با آسمان برداشت و گفت اللهم کبدت سنی و ضعفتم قوتی و انشرت دعتی فاقبضنی الیک غیو مضیع و لا مفرط راوی گوید که بنور سلم
 ذی الجوشده بود که ویرا شهید کردند و گفت که لعن الله ابی اربعه عمر را گفت رضی الله عنه که در توریت دیدم که تو شهید خواستی شد گفت در جزیره عرب می باشم چگونه شهید خواهم شد و تجاری از عمر بن خطاب رویت کرد که گفت با رخدا یا نصیب کن مرا شهادت در راه تو و بگردان موت من در بلده پیغمبر صلی الله علیه و سلم حاکم رویت کرد که عمر بن خطاب خوانده گفت که در خواب دیدم گویا خروس مرا یک متقار یا دو متقار زد و گمان نیکم که اگر اجل مرا نزد یک شده و قومی مرا با او برسیا و ندیده اگر شخصی را خلیفه سازم و تحقیق خدا تعالی دین خود را فدا خود را ضایع نخواهد کرد و انید اگر امر بسبب تحصیل و اتشود و خلافت شوری باشد میان این شتر کس یعنی عثمان و علی المرتضی و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص که رسول صلی الله علیه و سلم از ایشان را بفرستد و دو حال گوئی که از عالم رحلت فرمود و نقلست که مردی عمر را گفت رضی الله عنه که پیغمبر خود را خلیفه نیکو دانی عمر بن خطاب گفت قاتل الله و الله که درین سخن که گفتی ملاحظه جانب خدا نکردی مردی که زن خود را طلاق من نموند و او را چگونه خلیفه کردیم بر سلمان مرد ازین سخن این بود که عبد الله در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم زن خود را در ایام حیض طلاق داد و انگاه آنحضرت علیه سلام عمر را فرمود و بن عبد الله زن خود را رجعت نماید رویت کرد و غیره بن شعبه رضی الله عنه که عمر بن خطاب و کعبه بن ابی لویس رسید باشند در مدینه و زنند و اتفاقاً در آنوقت خیره بن شعبه بن عمرو امیر بوی و مکتوبه بر عمر بن خطاب نوشت در او خال کوه که بدیند که نه نیکو میداند که زان منفعت پس مانان میرسد مثل حدادی و نقاشی و تجارت و سیاستن و غیر ذلک انما آنکه و را اذن دخول مدینه و بند آن غلام مجوسی بود که سه و ابوالول بود جدا از دخول مدینه میر و زن و عمر بن خطاب آمد و از ثقل خراج خود که چهار درم بود شکایت نمود عمر بن خطاب گفت با این منبر که داری بیایست انگاه غلام خشم گرفت و رفت و گفت خدا و همیس رسیده است به زمین چون چند روزی ازین ایستاد که شت و در طلب نموده گفت چنین شنیدم که تو ابی توانی ساخت آنرا برسانان بن ابوالول و روی ترش کرده خصمانه بجانب عمر بن خطاب کرد و گفت ای پادشاه

تو سازم که مردم سالها از آن باز می گشتند چنان پشت کرد و عمر رضی الله عنه با صاحب گفت که این
 غلام مرا و عید بقتل او چنین بود که مدتی قتل او را در دل پنهان بود و در آخر تیر مسوم ساخته بود
 تا وقت صبح که هنوز تاریکی شب باقی بود که در زانوید از زوایای مسجد کین گردانید و با یک عمر میزد
 آمد و مردم را از باری نماز بیدار کرد و قبل از اتمام بصلوة مردم را بشوید صفوف امر فرمود و دیگر
 اثنا ابولو تو نزدیک آمد و دست از پنجه را بر کتف و خاصه عمر نه زد و عمر که بهمان ساعت افتاد و
 سیزده کس دیگر را زخم کرد که شش کس از آن گم شدند آخر مردی از اهل عراق جاسر بود وی اندک
 و چون نفس گیر شد خود را گشت و قریب بطول اقیاب بود که عمر نه را بجا خود برد و در زانو
 عبد الرحمن بن عوف نه است مردم کرده در نماز کوتاه ترین سورة خواند آنگاه عمر نه شپش
 بیاشامید از جراحات بیرون آمد بعد از آن بنیذ آشامید بعد از آن شپش بیاشامید آن نیز
 از جراحات بیرون آمد مردم گفتند باکی نیست عمر گفت اگر باکی هست من مقتول شده ام آنگاه
 اصحاب او را نشانگر دزد و گشتند تو در میان ما بودی که مثل تو کسی نبود و بیان او صاف
 نه میکرد و در جواب ایشان گفت والله که من دوست میدارم که از دنیا بیرون آیم که نه مر با
 و نه بر من صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر آسمان اندازد آنگاه ابن عباس خبری شنید که عمر نه
 گفت والله که اگر بری زمین و آب و آسمان فدی میگردم از بول قیامت و خوف عذاب مترجم
 میگویند شای این عباس نه به عمر نه بطریق که در که جاری از ابن مخوم رویت کرده است که گفتند
 چون عمر را زخم بخورد و دند و ستالم بود و جرح میکرد و ابن عباس گفت ای امیر المؤمنین به الله کن
 و جرح اگر امری و قحشو تو صحبت رسول صلی الله علیه وسلم یکدیگر و نیکو صحبت دشتی و
 رسول علیه السلام را مفارقت کردی حال گوی که از تو راضی بود و با هم صحبت نیکو کردی
 با او که به و مفارقت او کردی حال مقرر گویی در حالتی که تو راضی بود و در صحبت صحاب
 بودی بوجهی میل و اگر مفارقت ایشان کنی در حالتی است که ایشان از تو راضی و شاکر اند نگاه
 عمر نه گفت ای صحبت و رضا رسول صلی الله علیه وسلم ازین نیست لایستی نعمتی که خدا ارادت
 بر من داد اما آنچه گفتی از صحبت و رضا با او که به کند لگ و اما آنچه می بینی از جرح من نیست مگر
 جنت تو یعنی وقوع فتنه بر شما میترسم والله لو انی ملأه لک لرض ذهاب لا فتنه
 به من عذاب الله قبل ان اواده والله که اگر مرا مقدوری بری زمین چندی که ظلمت کند
 در وان کرد و در آب بود فدی میداد ما ز عذاب خدا تعالی پیش زانوید او را به بنیم عینی بود
 اگر خدا از آنم تخفیه است و من از عذاب خدا ایضا و میترسم و بعد از آنکه خلافت میان شش
 مذکور شورشی ساخت صهیب را امر کرد که با مردم نماز گذارد و دو توغ این قضیه در روز چهارشنبه

این حدیث در مسند احمد
 و مسند ابی یوسف
 و مسند ابی داود
 و مسند ترمذی
 و مسند ابن ماجه
 و مسند بیهقی
 و مسند حاکم
 و مسند ابی حاتم
 و مسند ابی نعیم
 و مسند ابی حنبله
 و مسند ابی یوسف
 و مسند ابی داود
 و مسند ترمذی
 و مسند ابن ماجه
 و مسند بیهقی
 و مسند حاکم
 و مسند ابی حاتم
 و مسند ابی نعیم
 و مسند ابی حنبله

این حدیث در مسند احمد
 و مسند ابی یوسف
 و مسند ابی داود
 و مسند ترمذی
 و مسند ابن ماجه
 و مسند بیهقی
 و مسند حاکم
 و مسند ابی حاتم
 و مسند ابی نعیم
 و مسند ابی حنبله

بیت و ششم شهر می چو بود و در روز یکشنبه مدفون شد و صحبت رسید که در روز شهادت
 عمر ستم آفتاب منکسف شد و جن و پری نوچه کردند و در دیگر روایت آنست که در وقت حلیت
 فرعون گفت شکر خدا را که موت من بدست کسی نبود که دعوی اسلام کند و با سپر خود عید افتد
 که حساب کن که دین با چندان است بعد از آنکه حساب کرد و شش هزار و دویست و یک سال
 بود آنگاه گفت اگر آل عمریان وفا کنند از آن مال را دو کن و اگر وفا نکنند پس سوال کن در پی
 عدی و اگر او هم وفا نکند پس در میان تشریش سوال کن و گفت ای عبدالله برو نزد عاصم
 رف و بگو که عمر ستم بکستوری میخواهد که نزدیک صاحبین خود مدفون شود و درین باب بهضار
 شام چونست او آمد و پیغام رسانید عایشه صدیقه نه گفت تا غایت من نه ایقام را از برای خود داشته
 بودم ازین زنان ایشان را که دم بر عمر چون عبدالله ز آمد و بیارت اذن عائشه رضی الله عنها را
 عمر ستم شکر خدا تعالی بجا آورد و آنگاه بعضی از حضار مجلس گفتند ای امیر المؤمنین وصیت کن یا کسی را
 بام خلافت مقرر فرمای گفت بچاکس نزد او را ازین شش که مذکور ساختم نیست و گفت عبدالله
 در مجلس ایشان حاضر شود و لیکن چنانکه بفر خلافت بامتق نباشد و اگر امر خلافت بدین حدیثی قاص
 برسد و ایت با این امر دارد و الا بعد از منم که خلیفه بوده باشد او را بدو گام چنین خود سازند چرا که من
 عزل زبوه طعنه و خیانت کردم بعد از آن گفت وصیت میکنم کسی را که بعد از من خلیفه خواهد
 تبعی و ترس از خدا تعالی و وصیت میکنم او را به باجه و رضا و باطل امصار بهترین و حتی
 راوی گوید چون وفات کرد و همراه جنازه رفتیم کنار وضه رسول الله صلی الله علیه و آله آنگاه عبدالله
 سلام کرد و گفت عمر ستم اذن میخواهد عائشه رضی الله عنها گفت بیا چون در حرم آورد و در آن
 مکان شریف با صاحبین خود مدفون شد بعد از فراغ از دفن جماعت مذکور یعنی صحاب
 شونی در یکی جمعه شد و عبدالله بن عمر بن عوف گفت امر خود را به کنیز گذارد و بزرگوار
 من به خدیجه بامیر المؤمنین امام جعفر علی گنداشتم و سعد گفت من امر خود را به عبدالله بن عمر
 بامیر المؤمنین رجوع امر خود را به عثمان کردم و چون ابن سبکس بیرون شد و عبدالله بن عمر
 بیرون رفت و من از او این امر خلافت ندارم هر یک از شما که تبری کنی من ازین امر خلافت
 بدست او میدهم و عهد خدای و عهد من و با او که و نفس خود و ملاحظه فضل کند و در حین شد بر صلا
 حال است آنگاه عثمان و امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما هر دو سکوت درین امر اختیار فرمودند
 و عبدالله بن عمر گفت اگر شما و من ام سکوت اختیار میکنید رجوع میکنم به خدا و خدا بدست من
 از تقصیر من از فضل ایشان هر یک گفتند بی تو رجوع کردیم بعد از آن عبدالله بن عمر بامیر المؤمنین
 حضرت علی علیه السلام کرد و گفت عهد و میثاق خدا تعالی از تو میکنم اگر ترا امیر سازیم طریقه علی

مرعیداری و اگر دیگری بر تو امیر گردانم اطاعت و انقیاد پیش آر می مگر من خود بی قبول دارم با
 عثمان رضی الله عنه خلوت کرد و پنهان گشت و بعد از عهد و میثاق بیعت کرد و عثمان و همسرش
 علی نیز بیعت با وی کردند و رضی الله عنهما و این بیعت سه روز بعد از فوت عمر بود رضی الله عنه آن شب
 رویت کرد که مردم درین ایام نزد عبدالرحمن مجتمع شده درین باب مشوره میکردند و چون مردم
 نیافتند که اهل خلافت عثمان را بفرستند بنابرین وقتی که عبدالرحمن بیعت بیعت محمد و
 تیار الهی سجاد آورد و در شامی سخن گفت مردم چینی یافتند که ابانیکر و از بیعت عثمان را دور و دور
 آنکه گفت انما بعثی لیسلمکم علی مردمان را دیدم که خلافت عثمان را مایل اند در ظاهر مبارک و در
 راه نیاید آنگاه دست عثمان را گرفت و گفت که بیعت میکنم با تو بر سنت خدا و سنت رسول
 خدای که تو سی خلیفه رسول الله صلی الله علیه و سلم و بعد از بیعت عبدالرحمان جمیع مهاجر و انصاریت
 کردند و عمر و دست برداشت این سعد از انس را گفت که عمر بیعت قبل از فوت شدن نزد ابوبکر
 انصاری کسی فرستاد و گفت باید که چاه کس از انصار را صاحب شوی همراه باشی که در خانه مجتمع
 خواهند شد و بدین خانه بایست با اصحاب خود و نگذاری که کسی برایشان در آید و نه گذاری که زایل
 از سر روز بگذرند تا وقتی که شخص را بر خط و امام گردانند و در سند امام احمد از ابی و اهل مرویت گفت
 عبدالرحمان بن عوف را گفت من بیعت عثمان کردید و حضرت علی را که نه تنید عبدالرحمن گفت
 آنگاه من بیعت حضرت علی خلوت کرد و گفت با تو بیعت میکنم بشرط کتاب الله تعالی و سنت رسول
 صلی الله علیه و سلم اگر سیرت ابوبکر و عمر بداری و بطریق ایشان عمل میکنی گفت که ندارم پس عثمان
 را گفت من علی ابوبکر و عمر بروی خود قبول داری گفت قبول دارم در آنچه مطاع است آن کشته
 باشم بر آن خواهم رفت همین چینی را بیعت عثمان را عرض کرد و عثمان را گفت بی قبول کرد
 و مرویت که عبدالرحمان و خلوت عثمان را گفت اگر با تو بیعت میکنم راسه و صلاح تو
 کیست گفت عثمان با علی باز علی را گفت که اگر با تو بیعت نکنم مشورت تو در باب کیست
 گفت در عثمان باز بر راطب نموده با او گفت اگر با تو بیعت نکنم صلاح و مشورت تو در باب
 کیست گفت با علی یا عثمان باز سعد بن ابی وقاص را طلب نمود و گفت من و تو چه کردیم
 خلافت نه داریم صلاح تو چیست سعد گفت صلاح من عثمان است باز عبدالرحمن با عیان
 شهر مشورت کرد و اکثر ایشان از ایافت که مایل اند عثمان را مرویت برداشت سعد و حکم از ابن
 سعود که بعد از بیعت عثمان را گفت ای سرنا ختم بهترین سی را که باقی مانده بود از صاحب
 وثیق عمر را و با جمله صحابه بیعت عثمان علیه السلام نمودن ثابت شد و چون شکست از آن
 نیست در آن ایضا ثابت شد که علی را نیز بیعت خلافت و رضی شد چنانچه تفصیل

میان کردیم و اگر بر خلافت عثمان نمی بزارفت و اقامت حد و در حضور او ایضا احادیث
 کثیره بنابر خلافت عثمان نم و بر آنکه بعد از خلافت عمر نم خواهد بود مذکور شد احتیاج با عاده و در مقام
 ایضا واضح شد که خلافت عثمان نم فرع خلافت عمر نم است که آن فرع خلافت صدیق است نم
 و اجماع صحابه اول که کتاب سنت بر حقیقت خلافت صدیق نم قائم است پس لازم است ازین اقامت
 آن اول بر حقیقت خلافت عمر نم پس بر حقیقت خلافت عثمان علیه الرکوعان پس بحسب عثمان بنی صحیح
 است و خلافت او خلافتی حق و صدق است و هیچ شک و شبهه و قدحی طعنی در آن نیست البته
 بعد و الحمد لله باز بدانکه درین چند فصلت **فصل اول** در بنام و هجرت عثمان نم و غیر آن سلام
 و بی علی علیه الرضوان قدیم بود و از جمله کسانی است که صدیق رضی الله عنه ایشانرا دعوت کرد و با سلام
 و دو هجرت کرد و هجرت او آن یکشنبه و هجرت ثانی به مدینه و رسول صلی الله علیه و سلم قبل از نبوت و دختر خود
 رقیه را با و تزویج نمود و در لیالی غریب در رقیه فوت شد و بنا بر آنکه او در مدینه بود و عثمان علیه الرضوان
 باذن رسول صلی الله علیه و سلم از غزو بدر فرستاد لیکن در سهم و اجر با اهل بدر شریک بود و در
 اهل بدر معدود و بشارت نصرت مسلمانان در روزی که دافن رقیه می نمود با و رسید و در
 مدینه و بعد از وفات رقیه رسول صلی الله علیه و سلم خواهر او را ام کلثوم بنام که عثمان علیه الرضوان
 در آورد و در سال نهم از هجرت او نیز وفات یافت علما گفته اند معلومست که غیر از
 عثمان کسی دیگر دو دختر بهر بزرگی گرفته باشد لقب او ندی النورین بنابر این است پس او دختر
 الله عنه از جمله سابقین اولین و اول مهاجرین است و یکی از غیر مبشره است و یکی از مختارین
 رسول صلی الله علیه و سلم است و یکی از جاسمان قرآن مبین است و قبل ازین مذکور شد که
 صدیق رضی الله عنه ایطنا حج قرآن کرده و اما تمیز عثمان رضی الله عنه جمیع قرآن بواسطه آنست
 که او جمیع در صحف تبریزی که این زمان معروفست نمود و از جمله فضایل عثمان نم آنکه رسول صلی
 الله علیه و سلم او را بر مدینه خلیفه خود ساخت و در وقت غزوه ذات الرقام و خطا آن گفت ابن
 اسحق که عثمان نم اول اندر وی سلام بود بعد از ابوبکر و امیر المؤمنین علی و زید بن حارثه
 الله عنهم و با صاحب جمال بود و آن ها که از اسامه بن زید روایت کرد که گفت رسول
 صلی الله علیه و سلم فرشت و با کاسه که در آن گوشت بود بخانه عثمان نم و وقتیکه خانه او را دیدم
 دیدم که رقیه دختر رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بود و بنشین بر وی عثمان نم نگاه میکردم و
 نوبت دیگر نه خنده و سه رقیه می نمودم چون باز گشتم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و هل بیت
 و یا حسن منم آیا زوجی سیدترین ازیشان دیدی گفت ندیده ام بجز بی ایشان کسی
 یا رسول الله صلی الله علیه و سلم بیروت بن سعید مرویت که چون عثمان نم نبوت

این حدیث صحیح است
 و در این حدیث عثمان بنی صحیح است

این حدیث صحیح است
 و در این حدیث عثمان بنی صحیح است

اسلام نمايز شد تا اين ابوالعاص بن ابی که علم او بود و بر گرفته بطناني سخن گشت و گفت و الله که ترا اخلاص
نمازيم از بنده و فقيهي که از دين محدث برشته بدین آياتي و احاديث خود باز آئي عثمان نم گفت و الله که هرگز
ازين دين رويي سيم و منم و مقامت اين تناسيم انگاه چون حکم صلاحيت او دين مشاهد نمود و او را از
و ابوبکر از انس روایت کرده که گفت اول کسی که اهل خود بجانب حبشه هجرت نمود عثمان بود و من رسول
صلی الله علیه و سلم او را گفت صحبه ما الله ان عثمان الاول من هاجروا الى الله باهله بعد
لوط خذت اهل توفيق رفيق و همراه زود و او نم کرد که بتحقيق عثمان اول کسی است که اهل خود هجرت
بنوفی خدا تعالی نمود بعد از لوط علیه السلام و ابن عمر از عائشه رضی الله عنها روایت کرده که گفت چون
رسول صلی الله علیه و سلم دخر خود ام کلثوم را بعثمان نم فرستاد که او ام کلثوم را گفت ان بعليك اشبه
الناس بجديك ابراهيم عليه السلام و ابي عبد الله محمد صلي الله عليه وسلم فصل دوم
در فضائل عثمان نم و باب خلافت و فضل ابوبکر فضل عثمان نم نیز مذکور شد و اين نیز مذکور شد
که خلافت او نم بعد خلافت عمر است و از جمله احاديث که دال اند بر فضل عثمان نم اين است که
تحقيق او وزن کرده باشد باست بعد از نبي پس برابر شد است را پس بر دشته شد ميزان
حديث اول مرويت برويت سلم و بخاري از عائشه صديقه نم که گفت فتي عثمان نم بود
پنجمين نم و زبني صلي الله عليه وسلم اند خطرت صلح ثياب خود را جمع فرمود و گفت الا يستحي
من رجل يستحي منه المملكته اياكم نم كنتم اذ هم و ساكنا لانه اذ هم رمي كنند حديث
و هم روایت کرد و ابونعيم در جليله از ابن عمر که رسول صلي الله عليه وسلم فرمود اشهد امتي حيا
عثمان بن عفان ختم ترين است من از روي حيا عثمان است حديث سيم و ياد
که و خطيب از ابن عباس و ابن عساكر از عائشه صديقه رضی الله عنها که رسول صلي الله عليه
سلم فرمود ان الله اوحى الى ان اذبح كذمتي من عثمان بتحقيق خدا تعالی وحي کرد و
بموی من که تزويج كنم دخر خود را يعني ام كلثوم نم را بعثمان نم حديث چهارم برويت احمد
و سلم از عائشه نم مرويت که رسول صلي الله عليه وسلم فرمود ان عثمان رجل حبي او حبي
ان اذنت له بالدخول و لما على تلك الحالة ان لا يبلغ الى فحلجة تحقيق عثمان
مرويت شرمين تحقيق ترسيدم که اگر بنحالت يعني برعالتی که کشف فخذ يا ساقين خود کرد و او را
ان زن دخول و هم بجايه که در روز نرسد و بايد و باز کرد و از ثمايت شرم حديث پنجم برويت
احمد و سلم از عائشه نم ايضا مرويت که رسول صلي الله عليه وسلم فرمود الا يستحي من رجل
يستحي منه المملكته حديث ششم ابن عساكر از ابوبکر برويت کرده
ان عثمان حبي يستحي منه المملكته حديث سيم و ياد مرويت کرد و ابونعيم

ما
ان الله
يحب

ان ابن عمر کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود عثمان (احی) امی و الوہا عثمان شہر طبرستان است
 و گوئی ترین است من است حدیث ہشتم روایت ابو نعیم از امام کہ رسول فرمود صلی اللہ علیہ
 وسلم اشدا ہذہ الاثم بعد نذیرا حکما عثمان ابن عفان اشدا حیا و رین است
 بعد از پنجاہ صلی اللہ علیہ وسلم عثمان بن عفان است حدیث نہم روایت کرد ابو یعلیٰ از عائشہ
 صدیقہ رضی اللہ عنہا کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ان عثمان حتی یستریضی منہ
 للسلکۃ یحقیق عثمان شکر مین است کہ شتر و حیا دارد و شتر مین کند از و ملاکہ حدیث
 دہم روایت از انس روایت کرد کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ان عثمان الاکول
 من کما جربا ہلہ الی اللہ بعد لوط ترجمہ این گذشت حدیث یازدہم روایت
 بروایت ابن عدی و ابن عساکر از ابن عمر کہ گفت رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ان عثمان
 تشبہ بابا و ابواہیم جز این نیست کہ تشبہ میکنند عثمان را بہ پدر خود و ابراہیم علیہ السلام حدیث
 دوازدهم روایت کرد طبرانی از امام عیاشی کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود متنا
 ذوجت عثمان ام کلثوم الا بوحی من السماء تزوج عثمان بام کلثوم نہ کہ وہ ام مگر
 بوحی آسمانی حدیث سیزدہم روایت کرد ابن ماجہ از ابو ہریرہ کہ رسول صلی اللہ علیہ
 وسلم فرمود یا عثمان یا عثمان ہذا اجبرئیل یخبرنی ان اللہ ذو جبار
 ام کلثوم بمثل صدقہ و قیترہ علی مثل صحبتہا ای عثمان این جبرئیل است و خبر
 میدہم کہ خدا تعالیٰ تزویج کردہ است ام کلثوم را بہ تو مثل مہر قیترہ و مثل صحبت او حدیث
 چہار دہم روایت کرد احمد و ترمذی و ابن ماجہ و حاکم از عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا کہ گفت
 رسول صلی اللہ علیہ وسلم عثمان را گفت یا عثمان ان اللہ مقصک قینصافان داد
 لك المنافقون علی خلعہ فلا تخلعہ حتی تلقانی ای عثمان بدرستی و درستی کہ خدا
 تعالیٰ ترا قیص یعنی جامہ خلافت پوشانید پس اگر ارادہ کنست اہل ثفاق کہ انجام ترا کہ از خود و
 کنی تو آزاد و مکن و قیترہ مذاقات کنی بن و این جملہ احادیث و ضخیمہ ظاہر اند و خلافت ابو نعیم
 اللہ عنہ و ابیہ و لالتی و ضخیمہ بر حقیقت خلافت او میکنند زیرا کہ در حدیثی کہ کما یتہ از خلافت
 است نسبت بمقیمہ کہ خلعت خلافت بہت بخدا تعالیٰ کرد و کہ گفت ان اللہ مقصمات
 حدیث پانزدہم روایت کرد ابو نعیم و ابو یعلیٰ از جابر بن سم کہ پنجاہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
 عثمان بن عفان ولی ہے فی الدنیا و ولی ہے فی الاخرۃ عثمان محب و ناصر من
 و دنیا و آخرت حدیث شانزدہم روایت ابن عساکر و روایت از جابر بن سم
 رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم عثمان مکی فی الخبت عثمان غم با من در پشت خاند

حدیث میفرماید برویت این عساکر از ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 کل نی خلیل فک امتد وان خلیل عثمان بن عفان به پیغامبری را برویت خود
 خلیل است یعنی صدیقی و دوستی که در باطن و قلب جا گرفته و خلیل بن عثمان بن عفان است
 مصنف گوید و فضائل صدیق و حق صدیق مثل انجیر است که ذکر شد و در آنجا نشان
 کردیم اینجاست که انجیر است منافاتی با حدیث مشهور که دلالت بر نفی خلیه است ندارد زیرا که مراد
 از حدیث مشهور کمال غایت است حدیث میفرماید برویت که در ترمذی از طلحه و ابن اوجیه
 از ابو هریره که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم کل نی فی الجنة و فقیه فیها عثمان
 بن پیغامبر را در بهشت رفیق است و رفیق من و بهشت عثمان بن عفان است حدیث
 نو و هم برویت که در ابن عساکر از ابن عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و لی خلیل
 بشفاعت عثمان بن عفان سعدون الفا کلهم استوجب النار الجنة بعد حساب
 بر آنکه در آن شوق شفاست عثمان بن عفان و هر که کس هیچ ایشان استوجب دوزخ نباشد و بهشت بی آنکه ایشان را
 صاحب حدیث میفرماید برویت بر آنکه از زیرین ثابت که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود ماکان بین عثمان و دقت و بین لوط من مهاجر بوده میان عثمان و دقت
 رضی الله عنهما و میان لوط و هم هیچ که در راه خدیجه ای کرده باشند یعنی بعد از هجرت لوط و هم اهل خود
 عثمان با اهل خود هجرت کرد و با فاضل کس دیگر با بنی نضر هجرت کرد و حدیث بیست و یکم
 برویت که در بخاری از عبد الرحمن بن علی که گفت ز من که عثمان را در خانه خودش محاصره کرده بودند
 بر آنکه مشرف شده گفت که از شما سوال دارم و سوال اینست که از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله وسلم
 آیا شما نمیدانید که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من جنحیث العرة فله الجنة فجزاهم الله
 فعملون ان رسول الله قال من حضره يومئذ فله الجنة فحضرته فاضل قوه
 بما قال که هر کس که بیرون رود کند مراد بهشت جنت و من او را حاضر کرد و نگاه اصحاب گفتند
 است که میگوی و من میدانم که تو قبول رسول صلی الله علیه و آله وسلم نمودی و مراد از این بیست
 لشکر است که در خدمت رسول صلی الله علیه و آله وسلم برای تو کفشت و عیش و عشرت زربان
 این گفتند که مراد از آن جنگ تنگی و قحط و لغت از محرمات و زاد و دم که بخود بیاورد
 شد چنانچه در کتاب سیر مذکور است و بیرون روم چای است در مدینه که عثمان را خدمت نمود
 سبیل نموده حدیث بیست و دوم برویت برویت ترمذی از عبد بن جابر
 جابر که گفت حاضر بودم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که ترغیب میفرموده و آن را بخانه پیش
 عسرت آنکه عثمان بن عفان گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بین بهشت و دوزخ

در حدیث میفرماید برویت این عساکر از ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود کل نی خلیل فک امتد وان خلیل عثمان بن عفان به پیغامبری را برویت خود

خلیل است یعنی صدیقی و دوستی که در باطن و قلب جا گرفته و خلیل بن عثمان بن عفان است مصنف گوید و فضائل صدیق و حق صدیق مثل انجیر است که ذکر شد و در آنجا نشان کردیم اینجاست که انجیر است منافاتی با حدیث مشهور که دلالت بر نفی خلیه است ندارد زیرا که مراد از حدیث مشهور کمال غایت است حدیث میفرماید برویت که در ترمذی از طلحه و ابن اوجیه از ابو هریره که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم کل نی فی الجنة و فقیه فیها عثمان بن پیغامبر را در بهشت رفیق است و رفیق من و بهشت عثمان بن عفان است حدیث نو و هم برویت که در ابن عساکر از ابن عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و لی خلیل بشفاعت عثمان بن عفان سعدون الفا کلهم استوجب النار الجنة بعد حساب بر آنکه در آن شوق شفاست عثمان بن عفان و هر که کس هیچ ایشان استوجب دوزخ نباشد و بهشت بی آنکه ایشان را صاحب حدیث میفرماید برویت بر آنکه از زیرین ثابت که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ماکان بین عثمان و دقت و بین لوط من مهاجر بوده میان عثمان و دقت رضی الله عنهما و میان لوط و هم هیچ که در راه خدیجه ای کرده باشند یعنی بعد از هجرت لوط و هم اهل خود عثمان با اهل خود هجرت کرد و با فاضل کس دیگر با بنی نضر هجرت کرد و حدیث بیست و یکم برویت که در بخاری از عبد الرحمن بن علی که گفت ز من که عثمان را در خانه خودش محاصره کرده بودند بر آنکه مشرف شده گفت که از شما سوال دارم و سوال اینست که از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله وسلم آیا شما نمیدانید که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من جنحیث العرة فله الجنة فجزاهم الله فعملون ان رسول الله قال من حضره يومئذ فله الجنة فحضرته فاضل قوه بما قال که هر کس که بیرون رود کند مراد بهشت جنت و من او را حاضر کرد و نگاه اصحاب گفتند است که میگوی و من میدانم که تو قبول رسول صلی الله علیه و آله وسلم نمودی و مراد از این بیست لشکر است که در خدمت رسول صلی الله علیه و آله وسلم برای تو کفشت و عیش و عشرت زربان این گفتند که مراد از آن جنگ تنگی و قحط و لغت از محرمات و زاد و دم که بخود بیاورد شد چنانچه در کتاب سیر مذکور است و بیرون روم چای است در مدینه که عثمان را خدمت نمود سبیل نموده حدیث بیست و دوم برویت برویت ترمذی از عبد بن جابر جابر که گفت حاضر بودم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که ترغیب میفرموده و آن را بخانه پیش عسرت آنکه عثمان بن عفان گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بین بهشت و دوزخ

در حدیث میفرماید برویت این عساکر از ابو هریره که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود کل نی خلیل فک امتد وان خلیل عثمان بن عفان به پیغامبری را برویت خود خلیل است یعنی صدیقی و دوستی که در باطن و قلب جا گرفته و خلیل بن عثمان بن عفان است مصنف گوید و فضائل صدیق و حق صدیق مثل انجیر است که ذکر شد و در آنجا نشان کردیم اینجاست که انجیر است منافاتی با حدیث مشهور که دلالت بر نفی خلیه است ندارد زیرا که مراد از حدیث مشهور کمال غایت است حدیث میفرماید برویت که در ترمذی از طلحه و ابن اوجیه از ابو هریره که پیغامبر گفت صلی الله علیه و آله وسلم کل نی فی الجنة و فقیه فیها عثمان بن پیغامبر را در بهشت رفیق است و رفیق من و بهشت عثمان بن عفان است حدیث نو و هم برویت که در ابن عساکر از ابن عباس که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و لی خلیل بشفاعت عثمان بن عفان سعدون الفا کلهم استوجب النار الجنة بعد حساب بر آنکه در آن شوق شفاست عثمان بن عفان و هر که کس هیچ ایشان استوجب دوزخ نباشد و بهشت بی آنکه ایشان را صاحب حدیث میفرماید برویت بر آنکه از زیرین ثابت که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ماکان بین عثمان و دقت و بین لوط من مهاجر بوده میان عثمان و دقت رضی الله عنهما و میان لوط و هم هیچ که در راه خدیجه ای کرده باشند یعنی بعد از هجرت لوط و هم اهل خود عثمان با اهل خود هجرت کرد و با فاضل کس دیگر با بنی نضر هجرت کرد و حدیث بیست و یکم برویت که در بخاری از عبد الرحمن بن علی که گفت ز من که عثمان را در خانه خودش محاصره کرده بودند بر آنکه مشرف شده گفت که از شما سوال دارم و سوال اینست که از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله وسلم آیا شما نمیدانید که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من جنحیث العرة فله الجنة فجزاهم الله فعملون ان رسول الله قال من حضره يومئذ فله الجنة فحضرته فاضل قوه بما قال که هر کس که بیرون رود کند مراد بهشت جنت و من او را حاضر کرد و نگاه اصحاب گفتند است که میگوی و من میدانم که تو قبول رسول صلی الله علیه و آله وسلم نمودی و مراد از این بیست لشکر است که در خدمت رسول صلی الله علیه و آله وسلم برای تو کفشت و عیش و عشرت زربان این گفتند که مراد از آن جنگ تنگی و قحط و لغت از محرمات و زاد و دم که بخود بیاورد شد چنانچه در کتاب سیر مذکور است و بیرون روم چای است در مدینه که عثمان را خدمت نمود سبیل نموده حدیث بیست و دوم برویت برویت ترمذی از عبد بن جابر جابر که گفت حاضر بودم نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که ترغیب میفرموده و آن را بخانه پیش عسرت آنکه عثمان بن عفان گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بین بهشت و دوزخ

چهار باب و آيات در راه خدا تعالی بدو هم باز رسول الله صلی الله علیه و سلم تحریر و در غیب فرمود
 دیگر بار عثمان بن عفان آمد و گفت یا رسول الله بنی ستم و دیت نمیکردن با سبب آن بدو هم
 در راه خدا تعالی کرت سوم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم تحریر و عثمان بن عفان گفت
 یا رسول الله سه حدیثی که از پیغمبر دارم که هر کس که در راه خدا تعالی کنی انگاه رسول
 صلی الله علیه و سلم در حالت فرود آمدن از منبر فرمود و با علی عثمان بن عفان مافعل بعد از این
 حدیث است و سلو هم رویت از ترمذی و حاکم و صحیح که در آن از عبد الرحمن بن سمره
 که گفت و گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم تبیه پیش از عسرت میکرد عثمان آمد با هزار و
 طلا و از این که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بحیث و حضرت صلی الله علیه و سلم آن دنیا را
 قبول فرمود و گفت ما حاضر عثمان مافعل بعد از این حدیث است و حضرت نمیزد عثمان را آنچه
 بعد از این کند حدیث است و چهارم رویت از ترمذی از ابن عمر که گفت
 چون رسول صلی الله علیه و سلم آمد فرمود بیعت رطلان در آنوقت عثمان بن عفان بیعتی رسالت
 از جانب رسول در که رفته بود و جمیع مردم بیعت کردند انگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود عثمان بن عفان فحاجت الله تعالی و حاجت رسول الله عثمان بن عفان حاجت خدا و رسول خدا
 رفته بود و دوست مبارک خود را بر یکدیگر زد و بیعت کرد پس رسول صلی الله علیه و سلم
 که عرض دست عثمان بن عفان و در بهتر بود و از آنها که دست خود را آوردند بیعت و نسبت
 حاجت که در حدیث سجده اتبارک و تعالی کرده بطریق استعاره و تمثیل است چنانچه مقرر
 است در علم بیان حدیث است و صحیح رویت که در ترمذی از ابن عمر که گفت رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود که بعد از من فتنه واقع خواهد شد که هر خدا نارت عثمان بن عفان بنظر کرده فرمود و
 هذا مظلوم ما یبغی ذلک آن فتنه کشته خواهد شد حال گوی که مظلوم شده باشد حدیث
 است و شش رویت که در ترمذی و ابن جریر و حاکم و صحیح که در آن از قره بن کعب
 که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دو فتنه درین نزدیکی واقع خواهد شد درین اثنا
 مردی جامه بر سر کشید و میگفت انگاه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و هذا ایوب میزند
 علی هذا این شخص در آن روز بر بیت و دلالت نمیکند چون ابراهیم دیدم که آن شخص
 عثمان بن عفان است باز پرسیدم که این شخص فرمودی حدیث است و حدیث است و حدیث است
 که در ترمذی از عثمان بن عفان که در روز محضر گفت فرمود این رسول الله صلی الله علیه و سلم حدیث
 و حدیث فانا صاحب علیه یعنی رسول علیه السلام عهد و وصیت فرموده است
 مرا و من بران نمیکند و عرض عثمان بن عفان این حدیث است که حدیث است که فرمود

این حدیث در کتب اربعه و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره و در کتب معتبره

بنظر انداخته
 بنظر انداخته

خدا تعالی تمییز خلافت تر خواهد بود شاید اگر منافقان اراده قطع آن کنند قبول کن و صبر کن نما
و تئیکه بمن ری حدیث بیست و ششم روایت کرده ام از ابو هریره که عثمان بن عفان روایت
نموده است را از رسول الله صلی الله علیه و سلم خریداری نمود و در وقت خمر میر کرد و در وقتی در وقت
شبهه جزیش عشرت حدیث بیست و نهم روایت کرد و ابن عساکر از ابو هریره نقل کرد که رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود عثمان من اشبهک اصحابی بخلق عثمان شبهه ترین صحابه است
بن از روی خلق حدیث سی ام روایت کرد و طبرانی از عصمت ابن مالک گفت در وقتیکه ام
کلثوم دختر رسول صلی الله علیه و سلم را در وجه عثمان سفوف شده بود رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
اذ وجع عثمان لو كان لي تالفة لزوجته و ما تزوجته الا بالرحمة و دختران خود را
نکاح کرده و پسید عثمان اگر مالشی غیر آن دو دختر بودی بنکاح آوردمی عثمان و این تزویج
نیست مگر بوجی از جانب خدا تعالی حدیث سی و یکم روایت کرد و ابن عساکر از حضرت علی
که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که عثمان بن عفان میگفت که لو ان لی دبعین من
لذی جنتک و لحد و لحد و لحد لا یتقی منهن و لحد اگر چهل دختر مرا بود
تزوج با تو میکردم یکی بعد از یکی تا اگر یکی از اینها باقی نماند حدیث سی و دو هم روایت
کرد و ابن عساکر از زید بن ثابت که گفت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که گفت مرا بای
عثمان یعنی عندک مملک من المملکة فقال هذا شنیدم یقتله قومه و انا انجی
منه عثمان را بجانب من مرد و واقع شد در وقتیکه فرشته از فرشتگان نزدیک من بود
انگاه آن فرشته گفت این مرد شهید خواهد شد قوم وی و بر او خدا کشت تحقیق که با فرشتگان
از و شرم میکنیم حدیث سی و سه هم روایت کرد و ابن عساکر از ابن عمر که فرمود صلی الله علیه و سلم
فرمود ان المملکة تنقیه من عثمان کما تنقی من الله و رسول که ماکه شرم
میدارند از عثمان بن عفان شرم میدارند از خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم روایت
کرد و ابن عساکر از حسن که نزد او ذکر حیا عثمان میکرد و ند و میگفت اگر اندرون خانه بودی
و در خانه محکم بستی و جامه خود دور کردی که آب بر حضار ریزد و حیا او را منع میشدی که پشت
خود را برهنه کردی تا آن بجهت حضار حدیث سی و چهار هم روایت کرد و ابن عساکر از
حدیث انشور فرمود روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله سیف
مغمود و ان غده ما دام عثمان حیثا فاذا قتل عثمان جردک لک السیف فلم
یغمدا الی یوم القیامة تحقیق که هر خدایت شمشیری که در غلاف است و همیکه عثمان
در حیات است و زمانی که مقتول شود آن شمشیر از غلاف بیرون می آید و باز و زنده شود

در حدیث بیست و ششم

در حدیث بیست و نهم

در حدیث سی و یکم

وقت بار و زفاست عمر بن ثابت با پیچیدگی مغرورست و مر اور انگریز جندست فصل بیستم
در بعضی دیگر از آثار و بقیه فضائل عثمان رضی الله عنه و در بیان شهادت که خدا تعالی او را یار
گرامی داشت و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و هو الصادق المصدوق و آن وعده
فرمود و خبر داد که عثمان بن مظنون کشته خواهد شد و آنوقت او بر پایت و طریقی حق باشد قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم یقتل هذا المظلوم ما و اشاد العثمان کشته خواهد شد
شد انیر و یعنی عثمان بن مظنون کشته خواهد شد و این حدیث بغوی روایت کرده و در بعضی
و از جمله احادیث حسن شمرده و ترمذی نیز روایت کرده و گفته که حدیث حسن غیرست و احمد حنبل
ابن حبان نیز تصحیح کرده و راوی گوید پنجمین صلی الله علیه و سلم فرموده بفعل را آوردند و او را
بنخاند او شهباز بردند و در حالتیکه مصحف در کنار داشت و چون آیت فسیفیکم الله
و هو التبع العظیم رسید خون چکید و در شفا آورد و عثمان بن مظنون کشته خواهد شد و در حالتیکه
قرآن میخوانده باشد خدا تعالی او را یار خواهد پوشانید و بعضی مردم اراده خلع آن خواهند کرد
این سبب خون او اینست فسیفیکم الله خواهد چکید و مر ویت بر ویت حاکم انان عباس بن
این فضا از رسول صلی الله علیه و سلم عثمان تقتل و انت تقرأ سورة البقرة فتقع
من دملک عافسیفیکم الله تحقیق که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ای عثمان تقتل
خوئی شد و در حالتیکه سورة بقره میخوانده باشی و قطره خون تو بر فسیفیکم الله چکید لیکن در بعضی
گفت که این حدیث موضوعست یعنی قول انت تقرأ سورة البقرة آخر موضوعست و اما اخباری
اقتل تحیرست چنانچه در بسیاری از احادیث اشاره و تغییر و تشدید از جمله در حدیث سیر که در
خبر فضائل ابو بکر بن مغزله آورده از این حدیث صحیحست که رسول صلی الله علیه و سلم ذکر فتنه
رو و درین اثنا مردمی را میبرد و در حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و تشدید فرمود که خبر
در آن فتنه مظلوم کشته خواهد شد و این عمر گفت چون نظر کردم در آن که دیدم که عثمان بن
بود شهادت عثمان در سنه ثانیین بود و در وسط ایام التشریق و زبیر بن عوف کما گذارد
بنابریک روایت کرده بود و در خش کوکب در بقیع مدفون شد و او رضی الله عنه و آن کسی بود
که در آن موضع مدفون شد و بعضی گفته اند که شش روز از شهر ذوی الحجة مانده بود که شهید عمر
عثمان بن مظنون بود و در سال بود به بخندان میفرمود و آن واقعه است روایت کرد ابن عساکر
زبیر بن عوف عثمان مردمی بود و از زرق و شمر زمره که نام و حمار بود و ام احمد رحمة الله علیه زخیر
این زبیر روایت کرده که گفت نزد عثمان بن مظنون در وقتیکه محصور بود و با او افتخار تو امیر عامه بخندان
او در آن وقت بقیعتی نازل شده بنام بر تو عرض میکنم بچه ازین سه اختیار کن که یکی آنکه

بیرون رود و بایشان مقابل کن زیر که قوت و شوکت و دبدبه و لشکر داری و تو برستی و بیا
 بر باطل اندیا اگر دوی دیگر از عقب خانه بجشاد و از آن در بیرون برو و بر اهل نشین و متوجه که مغفله شود
 همچون آنجا روی پنجمت محارب با تو در آن موضع حلال نمایند و تو سالم خواهی ماند یا اگر بجانب
 شام توجه نمائی چرا که این جماعت که ترا محاصره کرده اند از اهل شام اند و معاویه در آن جانب است
 عثمان بن عفان جواب داد اما آنکه میگوی که مقابل کن میخوابم کسی نباشم که در پشت رسول الله صلی الله
 علیه و سلم مخالفت کرده باشم بخواری و سلمانیان و اما آنکه میگوید که بیرون شو بجانب کتب یا نحو
 از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود یلحد رجل من قریش بمكة یكون علی نصف
 عذابی العالم فلن اكون انا خاذا به و درم دس از قریش که در کربلا و از بدین و نصف عذاب عالم
 مرا و را خواهد بود و نخواهم که نکس من شایم و اما آنکه میگوید که با اهل شام محاربت نشو میخوابم که در حضرت
 و محاربت بنشینم که درم و بشام روم و ایضا ابن عساکر از ابی نوری گفته روایت کرده گفت
 نزد عثمان بن عفان رفتم و قتیله را در محاصره کرده بودند گفت ده خصلت را نزد پدر و گمار خود
 ذخیره کرده ام یکی آنکه رابع اربعام یعنی بعد از کسی با سلام در آمده ام و دیگر آنکه رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و خیمه خود را با من نگاه کرد و دیگر آنکه رسول صلی الله علیه و سلم جوان او و فاش و خیمه
 دیگر در نکاح من آورده بے آنکه من تمنا کنم دیگر آنکه دست رست خود بر فرج خود نهادم و از آن
 روز که بیت کرده ام بعد رسول صلی الله علیه و سلم و دیگر آنکه از وقتیکه شربت اسلام فایز شده ام هیچ روز
 جمعه برین نگذشته است مگر آنکه در آن روز بنده آزاد کردم چنانکه مر و است که عثمان بن عفان
 بدو هزار و چهار صد بنده آزاد کرده و دیگر آنکه در اسلام و جالبیت زنانه کرده ام و دوزی نیز
 نگرفته ام نه در اسلام و نه در جالبیت هرگز و قرآن مجید را هیچ کرده ام و در عهد رسول صلی الله علیه
 و سلم و مر و است بر روایت ابن عساکر ایضا از یزید بن ابی حبیب که گفت بن رسیده که جمیع مردم
 که بر عثمان رضی الله عنه رفتند همچون شدند و خیانت و خطا از ایشان و قتل عثمان و مر و است
 بر روایت ابن عساکر ایضا از خدیجه گفت که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود او را قتل عثمان
 عثمان بود و آخر قتلها خروج و جلال و با آنکه آن که قتلش بید قدرت او است که هر س که در
 او مقدار حبه خردلی از دوستی قتل عثمان رضی الله عنه باشد از دنیا نرود و در بیت نبوت
 اگر بیاید و اگر در ایام حیات او را کد و اگر در قبر باو سه یمن خواهد خورد و مر و است
 از ابن عساکر که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود اگر مر دم طلب خون عثمان بن عفان
 سنگ میبارید بنابر آن معاویه و عایشه رخ و رین باب و در طلب خون عثمان شتاب کردند و
 ابن عباس ایضا از امام الحنفی و الانس حسن بن روایت کرده که گفت در وقتیکه عثمان مقتول

این روایت از
 ابن عباس است

ساختند حضرت علی کرم الله وجهه غائب بود و بجزر مدینه رفت رفته بود چون این خبر باورس گشت
اللهم انی لمدائن و لمدائن مال بار خدایا من را بنمودم لقب عثمان و مساعدت و معاونت نکردم
و دیگر بر او قتل او و روایت کرد و حاکم و صحیح نمود و آنرا قیس بن عباده که گفت در روز جل از علی
شنیدم که گفت اللهم ابرأ الیک من دم عثمان و لقد طاش عقلی یوم قتل عثمان
و انکرت لنفسی جازا فی البیعة فقلت و لله انی لا استخیر قوم اقتلوا عثمان و انی
لا استخیر من الله ان ابا یحیی عثمان لم یدفن بعدی فانصر فوالله ما رجع الناس
فسالونی البیعة فقلت اللهم انی مشفق مما اقدم علیه ثم جاءت عن عذرة فبیت
فقالوا یا امیر المومنین فکما ناصدع قلبه و قلت اللهم حدثنی لعثمان حتی
بار خدایا من بری ام و پاک ام از خون عثمان نه و در روز قتل عثمان مرا چیزی دست داد و
نفس من سبک بود و چون بهیئت نرسیدم اندک گفتم بار خدایا بدرستی که من شرم می‌دارم
از آنکه سعیت کنم با قومی که عثمان نه را کشته اند و شرم می‌دارم از خدا که با من بهیئت کنند و حال
آنکه هنوز عثمان نه مدفون نشده و چون عثمان را دفن کردند و مرا بهیئت نمودند باز آمدند و گفتند
که در دین چو ن گفتند ای امیر المومنین گو یا که دل من شکافته شد گفتم بار خدایا مرا بگریز این را از من
عثمان نه را خشنود و باشه مر ویت بر ویت ابن عساکر از ابی طلحه الحنفی که گفت شنیدم از
علی کرم الله وجهه می‌گفت ان بنی امتیذ یحسون انی قتل عثمان لا والله الا الله
الا هو ما قتل و لا مالیت و لقد طغیت فقصونی بحقیق که بنی امیه عمر کرده اند که عمر
عثمان را کشته ام و حال آنکه چنین نیست بآن خدا که غیر او خدا نمی‌توانست که عثمان نه را مقتول
نماختم و مساعدت و معاونت کس را بر قتل او نکردم و بر این منع کردم قتل عثمان را لیکن از
من شنیدند و با من عصبیان و رزیدند آیتنا ابن عساکر از قمر و روایت کرده که گفت اسلام در
حصاری بلند و غلبه بود و قاتلان عثمان در آن رخنه کردند که شد آن رخنه نخواستند تا روزی
مر ویت از عبد الرزاق که گفت عبد الله بن سلام نزد جمیع عثمان نه را محاصره کرده بودند آمد
گفت ای مسلمانان عثمان را نه مقتول می‌باید بخدا که سوگند که مقتول نشا و او را یکی
از شما که گوی روز قیامت قطع الید نزد پروردگار آید و تحقیق شمشیر است و غلاف است
همیشه و از غلاف یک شمشیر خدایتعالی او را از غلاف بیرون آورد و بزرگ غلاف جز و دار و رویت
و چون پیوسته است و قاتلان یک خنجر خدایتعالی مبادله آن پیغام بفرستاد و هر کس را ساخت و
خیف و خفا و نه بگویند که اگر بعضی آن خیفی و نه زکس مقتول نشا و قبل از آنکه
نزد آن کس که از عبد الرحمن بن ابی رومیت کرد که گفت مر عثمان را و خنجر حاصل

من شیخی من الله ان ابا یحیی عثمان لم یدفن بعدی فانصر فوالله ما رجع الناس
فسالونی البیعة فقلت اللهم انی مشفق مما اقدم علیه ثم جاءت عن عذرة فبیت
فقالوا یا امیر المومنین فکما ناصدع قلبه و قلت اللهم حدثنی لعثمان حتی
بار خدایا من بری ام و پاک ام از خون عثمان نه و در روز قتل عثمان مرا چیزی دست داد و
نفس من سبک بود و چون بهیئت نرسیدم اندک گفتم بار خدایا بدرستی که من شرم می‌دارم
از آنکه سعیت کنم با قومی که عثمان نه را کشته اند و شرم می‌دارم از خدا که با من بهیئت کنند و حال
آنکه هنوز عثمان نه مدفون نشده و چون عثمان را دفن کردند و مرا بهیئت نمودند باز آمدند و گفتند
که در دین چو ن گفتند ای امیر المومنین گو یا که دل من شکافته شد گفتم بار خدایا مرا بگریز این را از من
عثمان نه را خشنود و باشه مر ویت بر ویت ابن عساکر از ابی طلحه الحنفی که گفت شنیدم از
علی کرم الله وجهه می‌گفت ان بنی امتیذ یحسون انی قتل عثمان لا والله الا الله
الا هو ما قتل و لا مالیت و لقد طغیت فقصونی بحقیق که بنی امیه عمر کرده اند که عمر
عثمان را کشته ام و حال آنکه چنین نیست بآن خدا که غیر او خدا نمی‌توانست که عثمان نه را مقتول
نماختم و مساعدت و معاونت کس را بر قتل او نکردم و بر این منع کردم قتل عثمان را لیکن از
من شنیدند و با من عصبیان و رزیدند آیتنا ابن عساکر از قمر و روایت کرده که گفت اسلام در
حصاری بلند و غلبه بود و قاتلان عثمان در آن رخنه کردند که شد آن رخنه نخواستند تا روزی
مر ویت از عبد الرزاق که گفت عبد الله بن سلام نزد جمیع عثمان نه را محاصره کرده بودند آمد
گفت ای مسلمانان عثمان را نه مقتول می‌باید بخدا که سوگند که مقتول نشا و او را یکی
از شما که گوی روز قیامت قطع الید نزد پروردگار آید و تحقیق شمشیر است و غلاف است
همیشه و از غلاف یک شمشیر خدایتعالی او را از غلاف بیرون آورد و بزرگ غلاف جز و دار و رویت
و چون پیوسته است و قاتلان یک خنجر خدایتعالی مبادله آن پیغام بفرستاد و هر کس را ساخت و
خیف و خفا و نه بگویند که اگر بعضی آن خیفی و نه زکس مقتول نشا و قبل از آنکه
نزد آن کس که از عبد الرحمن بن ابی رومیت کرد که گفت مر عثمان را و خنجر حاصل

۱۹۹
 می آید که نفس خود را جبر فرمود و تا وقتی که کشته شد دویم اگر چه هیچ مردم را با یک صحبت هیچ نمود و آب و
 نیم در دلائل از این عمر نه نقل کرده در وقتیکه عثمان بن خطبه بن ابی جهل بخاری برخواست و
 عصا از دست او بر گرفت و بزبانوی خود نهاده آن عصا را شکست و آوی گوید بنو زبیر
 زبیده که مرضی آنکه در پا او پیدا شد و بهمان مرض مرد و باب هفتم در فضائل خلافت امیر المومنین
 و امام القمین فضل البشر بعد محمد صلی الله علیه و سلم و بعد الایمه الثلاثه رضوان الله عنهم علی الهی
 کرم الله و به این بهطالب باید که قصه قتل عثمان را شنیده اند و در آن مقدمه داریم زیرا که اهل
 حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه بر قتل عثمان نه مترتب است بواسطه متابعت اهل حل و عقد
 و آنوقت چنانچه خواهد آمد انشاء الله تعالی و از حمزه مرویت بردیت ابن سعد از زهری که
 عثمان بن دوانه دو سال و کم از خلافت بود و تا شش سال مردم ناشکری از وی بداشتند و
 نزد قریش دوست عثمان بود و از عمر رخصه الله عنه زیرا که عمر نه شدت و غلظت با ایشان میکرد
 چون عثمان بن عفان بن ابی طالب و زمری سلوک می نمود و طریق موصالت و موقوف
 پیش گرفته بود و لیکن در سال آخر فتور و قصور در قریش پیدا آمد و اهل بیت و اقارب خود را
 پیش کشید و ایشان را بر عده و عمل میداشت و عطا مالی مینمود و تا وایل قصیده که حضرت امیر المومنین
 بان هم فرموده و میگفت ابو بکر و عمر نه چیزیکه حضرت امیر المومنین عثمان بن عفان را نیکو داشتند و ترک
 کرده بودند و من میگفتم و به اقارب خود تقسیم میکنم بنابرین امور مذکوره مردم بر او انکار کردند
 و ابن عباس را از زهری مرویت کرد که گفت بنی کلب را گفت خبر ده مرا از کیفیت قتل عثمان بن عفان
 چه بود و درین امرشان او و عثمان مردم و چرا اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم ترک نصرت او کردند
 ابن سبیت گفت که عثمان بن عفان غلو گشته شد و کینه او بر اهل بیت ظالم بود و هرگز ترک نصرت و اعانت
 او کرده محذور بود و گفت حقیقت آنرا بیان کن گفت عثمان بن عفان و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت
 ولایت و امارت او را کرده چند داشتند بواسطه آنکه قوم خود را دوست میداشت و نگاه بود که یک
 از بنی امیه را که به محبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم زبیده بود و اهل امر میبایست و هر یک میبایست که آن بودند
 از و صادر میشدند چون امر دالی را بجهان بنه عرض میکردند آن کس را عزل نمیکردند و از آن منصب سزا
 آخر بنی امام خود را و اهل امور ساخت و دیگر از عزل نمود ایشان را بتقوی امر فرمود و از بنو عبد الله
 بن ابی سرح را و اهل امر ساخت و چند سال در آن شهر دالی بود و وقتی اهل مصر آمدند بمکه و از
 عبد الله مذکور شکوه کردند که بر ما ظلم میکنند و قبل ازین نیز میان عثمان و عبد الله بن مسعود و بنو
 و عمار بن یاسر نزاع و تشدد بود و بنو بکر و بنو زهره آنرا در دل خود داشتند و بنو مخزوم
 بواسطه عمار بن یاسر از عثمان دل تنگ آمدند و چون ابن مسعود بن ابی سرح کردند

بنظر تو و حکایت بفرست من آید و راجس کن تا او قشک خبر جو رسد ان شاء الله تعالی نگاه محمد بن ابی
 بکر و اصحاب فارغ شدند از خواندن کتابت آنرا بهر محلی که هر او بود و در رسانیدند و کسی این پسر
 و بجانب مدینه مراجعت نمودند و در مدینه حضرت امیر المؤمنین علی و طلحه و زبیر و سعد و غیر ایشان از
 اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بجا آمدند و برضمنون کتابت و قصه غلام اطلاع یافتند و بجا
 اهل مدینه ماندند مگر اگر بر عثمان دستگیری داشتند نمودند و جمعی که بواسطه این سعود و ابودر و عمار و عقیب
 بودند غیظ و غضب ایشان زیاده گشت و اصحاب محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم جمیعاً غنا گشتند
 بمنزله ابراهیم و رفتند و جماعه مذکور عثمان را محاصره کردند و محمد بن ابی بکر بجامعت بنی قریظ
 بروی لشکر کشیدند و چون علی مشاهده این امر نمود طلحه و زبیر و سعد و عمار را بمن و جمعی دیگر را
 را که جمیع ایشان از اهل بدر بودند طلب نمود و نزد عثمان رفت و دست و کتابت مذکوره نگاه
 بجانب عثمان رفت و التفات نمود و گفت این غلام ملک شماست گفت بل باز گفت این شتر شماست
 عثمان رفت گفت بل باز گفت این کتابت شما نوشته است ای عثمان رفت قسم یاد کرد و بجانب علی کتابت
 من نوشته ام و کسی را از من ندیده ام بنوشتن آن و این غلام را من علی گفت هر که برین کاغذ
 مهر شماست عثمان رفت گفت بل هر من است باز علی رفت گفت چگونه غلام شما باشد و کتابت که هر
 سکه شماست بیرون میرود و شما خبر ندارید باز عثمان رفت قسم بخدا یاد کرد که این کتاب نوشته ام و
 بنوشتن آن امر کرده ام و من غلام را بجانب هر روانه کرده ام مگر از نگاه معلوم صحابه رفتند که این
 کتابت بنظر من و آن است و در امر عثمان رفت شکوه کردند گفتند امر و آن را با تالیکن و مردان چون
 در خانه عثمان بود از تالیکن نمودن او متعلق نمود و اصحاب بواسطه امتناع از تسلیم مردان شایسته
 از منزل عثمان مغیرون آمدند و نزد ایشان ظاهر و وضع بود که عثمان رفت ساکنند و دروغ یار
 نمیکند و ازین معنی خبر ندارد و لیکن جمعی گفتند که ابراهیم عثمان رفت نمیشود و مگر آنکه مردان را با
 تسلیم نماید و با و مباحه میکند و بدانیم که چون امر نموده است بقبول روم و از اصحاب مصطفی صلی الله
 علیه و سلم بغیر حق از دو حال بیرون نیست اگر عثمان رفت نوشته باشد او را غرض سکینیم و اگر مردان از زین
 عثمان نوشته در امر مردان نظر خواهیم کرد و بعد از حکایت اصحاب از خانه خود بیرون
 عثمان مردان را نزد ایشان نفرستاد و از قتل او اندیشیدند باین آن گروه محاصره
 عثمان رفت کردند و آب از وی منع نمودند و آوی گوید عثمان روزی در بام محاصره بر آن
 گروه حاضر شد و گفت آیا علی در میان شماست گفتند آری سعد در میان شماست
 گفتند نگاه ساکت شد و بعد از لحظه دیگر گفت آیا کسی است که من خبر رساند صی مضرا که
 آبی از جهت ما فرستد چون خبر بفرست علی رسید و شک آب فرستاد و چون اهل محاصره اند

در کشتن میفرمودند بابرین هیچ از موالی سبب با شرم و بی امید بیرون آمدند تا وقتیکه از دست تمام ارباب عثمان
 رسانیدند با خنجر رسیدند و علی را که ایضا بخت را داده قتل عثمان دارند علی فرمود که ما نیز خواهم از عثمان
 الامر وان و ما قصد عثمان نکردیم نگاه قره العین سبط رسول صلی الله علیه و سلم امام حسن و حسین
 را فرستاد و وقت ششمی خود را بر وارید و در وازه عثمان بپشتید و گذارید که آنکه عثمان
 مرا حمت رساند و طلحه و زبیر نیز سپهر خود را فرستاد و همچنین جماعتی از اصحاب حضرت محمد صلعم
 بپسران خود را فرستادند که منع مردم کنند از دخول بر عثمان نه و طلب اخراج مروان از و
 نمایند و برین اثنا جمع که محاصره کرده بودند شروع در تیر اندازی و محاربه کردند چنانچه در و
 حضرت حسن بن علی الشکری خون آلوده شد و مروان که اندرون خانه بود تیر خورد و محمد بن طلحه نیز
 خون آلوده شد و سر قنبر مولی شاه مردان علی شکسته شد و چون محمد بن ابوبکر رضی الله عنه را نظر
 این بام فرمود ترسید که بخواشم بوسطه امام حسن و حسین غضب کنند و فتنه ظاهر گرد و بابرین دست
 آن دو کس که مردان قبل ایشان اشارت کرده بود بر نشت و گفت اگر بنوا ششم ازین جنی خرابیند
 که روی حضرت امام حسن بن علی خون آلوده شد و فی الحال مردم را از حوالی خانه عثمان دور کردند
 و آنچه اراده است اطلع خواهد شد پس باید که شاه امر آهن باشد تا از دیوار خانه او بالا رفته مروان را
 قتل رسانند قبل از آن که کسی وقت این اثر انگاه محمد آن دو مرد و از طرف خانه مردی از انصار
 بدیو عثمان بالا رفته بموضع که عثمان بود آمدند و غیر از زوجه که پیش او بود زیر اگر مردی
 که با عثمان نم بودند هیچجا در پشت بام بودند و بکس ازین مردم را این محرم مطلع نشد انگاه محمد آن
 در شخص گفت چون زوجه عثمان با دوست شما درین مقام باشد تا من بیشتر مردم و او را مضبوط
 ببندهم چون شما را طلب کنم در آید و او را بنید تا کشته شود و انگاه داخل شد و محاسن عثمان بگریخت
 عثمان گفت والله اگر پدر تو بمیدید این جور و تیر که تو بحال من میکنی هر آینه چنین نیکردی و کی سید
 محم چون نام پدر بشنود و تها و دست شد بعد از آن آن دو مرد را و مقتول ساختند و رو
 بگریز نهادند از آن بجا که آمده بودند و زوجه عثمان نه فریاد آور و لیکن بوسطه خانه و کثرت مردم
 بیرون کسی فریاد او شنیدند نه زانیکه بام خانه برآمد و گفت امیر المومنین عثمان کشته اند چون
 مردم آمدند دیدند که او را رضی الله عنه نه بوج ساخته اند و چون این خبر بحضرت علی و طلحه و زبیر
 سعد و آل مدینه رسید از اتع این خبر عقل از سر ایشان برفت و تیر کشتن خانه عثمان نه آمدند
 دیدند که مقتول شده و بعد از دستر جاع علی نه با سپهران خود عتاب فرموده گفت امیر المومنین
 چگونه کشتند و حال آنکه شما در وازه خانه مضبوط می نمودند و حسن بن علی و الطیر و دو بر سینه
 حبیب زو محمد بن طلحه و عبید الله بن زبیر را و شام داد و غضبنا کشته به تیرل خود تشریف

و
 جبران و خوس
 جبرفت

ایشان را بقل رسانید و فرمود که رسول صلی الله علیه و سلم خبر داده بود و در میان کشتگان پدید آمد
و این واقع در سن شان و ثلثین بود و در شعبان چنین سال که بوجبت عده اجتماع مردم در موضع آورج
واقع شد و سعد بن اودقاص و عبد الله بن عمر و غیر ایشان از مهاجرات و از مقام حاضر بودند و نگاه
عمر بن العاص کمری نموده با ابو موسی شمش گفت که از من فضلی و بزرگتره باینکه در تکلم درین امر
مقدم شمای و ابو موسی فریب جزده پیشدستی نموده حضرت علی را از امارت خلع نمود و چون
نوبت عمر بن عاص رسید معاویه را امیر ساخت و با او بیعت کرد و عمر بن نجف متفرق شدند
و علی بن خنیس خلافت اصحاب ماند و از کثرت غیظ و ستمای مبارک میگزید و میگفت انحصار
و اطعام معاویه مردم بن حبیبان و زیدند و اطاعت معاویه میکنند این بود خلاصه قانع که
بیان کردیم و تفصیل این مناسب این کتاب نبود با آنکه لایق با این مقام اختصار است زیرا که رسول
صلی الله علیه و سلم اطعام بوقوم این واقع داشت بنابرین فرمود اذاکوا اصحابی فامکوا انما یکم
ذکر صحابین که در شکوه و در باب ایشان زبان خود نمیدارید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از واقع
جمل و واقعه صفین قتل نایب و زیر بار علی کرم الله تعالی و چه جمیع خبر داده بود چنانچه بطریق
از حاکم و بیہقی از امام سلمه رضی الله عنہم که رسول صلی الله علیه و سلم ذکر خرد و اموات بنشین کرد و نگاه
عائشہ بنجر بنی نموده بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انظری یا حمیران لا تکنی انت
ای حمیرانظر کن که تو نباشی باز بجانب علی ملتفت شده گفت ان ولایت من امہا شیشا
خارفت بها اگر در چیزی و والی مرا عایشہ کردی با و رفیق کن ایضاً و چنین مذکورین از ابی الاسود
روایت کرده اند که گفت من حاضر بودم که زیر بیرہ زن آمد علی را بیعت نگاه علی میگفت ای زیر
سجده سوگند میدهم ترا که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده که فرمود تقالک و انت لا ظالم
ای زیر ترا بجز حضرت علی قاتل خود بود و در آنوقت تو ظالم خواهی بود چون زیر بیرہ بنشین شنید باز
گردید و در روایت ابو یعلی و بیہقی اگر زیر بیرہ گفت علی شنیدم و لیکن فراموش کرده بودم
و برابر و ابو یعلی بن عباس مر فو غار رویت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از و اج طهارت را
خطاب فرموده گفت که کدامیک از شما که صاحب محل امر باشد خرد و چه کند در موضع خواب سگ
ان موضع بآنکه نند و در حوالی او بیک از مردم که نموند تنبیه معلوم شد از احادیث
سابقہ کہ متخی خرافت بعد از آنکه ثلاثہ علم مرتفع و دوسے مجتہات باتفاق اہل علم و محدثان
علو و زیر و ابو موسی و ابن عباس و خزیمہ ابن ثابت و ابو البشیر بن الہیاب و محمد بن سلمہ
رحمہم بن یاسر و در شرح مقاصد از بعضی متکلمین نقل کرده که اجماع بر خلافت حضرت علی منعقد
بود و وجہ انعقاد اجماع در زمان شورے بر خلافت حضرت علی آن بود که اگر عثمان بنورے

و در بعضی از اینها در این

در بعضی از اینها در این

خلافت حق طر بود رضی الله عنهما و چون بسبب قتل عثمان خارج شد از میان اهل علم و بر خلافت عمر
 باقی ماند و ازین جهت است که امام الحرمین گفته که اعتد او و مقتبای نبی نیست بر قول کسی گفته است پس امام
 بر امامت علی نقی شده زیرا که پیکار امامت و ارث الانبیا علی ذکر دین فتنه و فساد است که انبیا
 ایشان و آتشده بود و دیگر امور بود و بسبب است او بابت حق و در اثر و فضل و فضائل و بعضی
 از احوال صاحب اکرم شیخ الجود و العظم دارنده لوا الهی علی کرم الله وجهه و در آن چند فصل است
 فصل اول در سلام و محبت او و گفته اند تعالی عن قدسیت که امیر المومنین حضرت علی اکرم الله وجهه
 در سده سالگی بود که بشراف سلام فایز شد و بعضی گفته اند در هشت سالگی بود و بعضی که در دوازده
 نیز گفته اند و او رضی الله عنه قدیم الاسلام بود و پیکار ابن عباس و زید بن ارقم و انس و سلمان و ابی بکر
 و جمعی دیگر بر آنند که سلام علی بن مقدم است بهر کس در خور و سالگی و بعضی که هر سه اجماع برین
 کرده اند و جمیع میان این اجماع اولیست ابو بکر و دو وجه توفیق آن پس باین ذکر شد تا بوسیله آن
 علی کرم الله وجهه روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم روز دوشنبه سجدت شد و من بر
 شنبه به سلام در آمدم و ابن سعد از امام حسن بن زید بن الحسن روایت کرده که فرمود حضرت
 بر گزین عبادت من نه کرده چرا که در حال طفولیت شرف اسلام یافت و درین باب ابو بکر نیز روایت
 شریک است چرا که گفته اند او نیز عبادت من نه کرده و امیر المومنین صاحب کرم علی نه سجدت
 عشره مبشره است و رسول صلی الله علیه و سلم گواهی داده است بکفر ایشان در حین آنکه او
 برادر رسول صلی الله علیه و سلم است بعقد موافقه و او اما در رسول صلی الله علیه و سلم است بر حضرت
 خیر النساء فاطمه الزهرا رضی الله عنها که سیده النساء عالمیست و یکی از زبان بیای امام است
 و یکی از قلمکاران نبیست و یکی از نجایان مشهور است و یکی از زهاد و خطیبان معروفین است
 و یکی از جامعان قرآن مدین است و یکی از نجایان ظاهرین است و یکی طاهر از ظلمت ان است
 مرویت که ابوالاسود کلدی و ابو عبد الرحمن بن ابی بکر علیه قرآن را بر امیر المومنین قرائت کرد و در آن
 علی بر رسول صلی الله علیه و سلم عرض میفرمودند و آورده اند که چون رسول صلی الله علیه و سلم
 مدینه هجرت فرمود امیر المومنین اسد الله علی بن ابراهیم و وزیری در کنگرشت تا نجات و در میان
 که نزد رسول صلی الله علیه و سلم سپرده بودند به صاحبان آنها باز و در میان خود و عقب رسول
 صلی الله علیه و سلم مدینه آمد آنگاه فرمود رسول صلی الله علیه و سلم علی بن ابراهیم که در میان خود
 و رعیت رسول صلی الله علیه و سلم میدو و از آن حضرت جدا نشد و در غزوه تبوک و بعضی
 صلی الله علیه و سلم و در مدینه خلیفه خود ساخت و فرمود که من این تو را زمین بسپارم
 هستی از موسی علیه السلام چنانچه آن بیان گذشت و در مش مدینه غزوات و در مدینه و در مدینه

یعنی معونه صادر شده چنانچه مراد است که در روز احد شانزده ضربت بوی رسانیده بودند و رسول
 صلی الله علیه و سلم در بیابان از دهنم حکم بوی سپرده و مخصوصا در روز خیمه که رسول صلی الله علیه و سلم خبر داد
 که خیمه خیر بدست امیر المؤمنین صاحب الکرم و علم خواهد شد چنانچه در صحیح بخاری و کلم مراد است که
 در آن روز در آن قلعه را بر پشت مبارک خود حمل نمود تا مردم بالا رفته فتح کردند و بعد از آنکه خیمه
 که در راکشایه بحسب کس آنرا حمل نمود و در راه است و دیگر است که در روز یک قلعه قناره
 بود و آنرا بر پشت سپه خود ساخته مقابل سینه و خدا تعالی قلعه را مفتوح ساخت پس آن روز را بنام
 بعد از آن که در آن شهرت کس بر آن شد که در روز از خود برگردانند نتوانستند و از بزرگواران حاضر شدند و بعد
 اعظم فصل دوم در فضائل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در گذشته و با همیمل قلعه و در
 و ابوعلی علیه السلام که گفته اند که این مقدار احادیث با سانیه حسنه که در حق حضرت علی دارد و
 در حق دیگران اصحاب وارد نشده و سبب کثرت ورود احادیث در حق وی نه بعضی از مستان
 از ذریه است نبوی و الله اعلم القه اند که خدا تعالی خبر خود را مطلع ساخت بر آنچه بعد از مرگ
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مبتلا خواهد شد از اختلاف است در ایام خلافت وی و این حق حقیقت است
 که است را نصیحت فرماید با بیطرفی که فضائل و حالات علی المرتضی علیه السلام بیان نماید این خبر که بر کس از
 است رسد ترک بآن احادیث جسته سبب نجات نکند که در دو و اینها چون این اختلاف و خروج
 بر وی نه در آن ایام و آنست که هر یک از صحابه که از فضائل امیر المؤمنین علیه السلام میگویند و شنیده بودند
 بنا بر نصیحت است از آنکه شتر ساختند باز چون این امر شد ادیانست برتر که طائفه از بنی امیه قد علم الله
 شرم و در تحقیق است وی نه در منابر و مساجد کردند و از خروج لعنهم الله با نطایفه فتنه
 نمودند بلکه بالا رفته بکفر و قائل شدند بنابرین این محدثین و حفاظ و آل سنت بر انتشار و استکثار
 فضائل و کمالات علی علیه السلام متعال نمودند از جهت نصیحت است و نصرت حق و باز بدانکه فضائل
 اطمینت بسیار از احادیث فضائل علیه صاحب الکرم خواهد آمد انشاء الله تعالی و قبل ازین نیز در فضائل
 ابو بکر رضی الله عنه در بسیار که از احادیث محلی از فضائل علیه السلام و در تحقیق بحسب
 حدیث اختصار کردم که اهل او عمده است در بیابان حدیث اول مراد است بر و است
 بخاری و غیره از سعد بن ابی وقاص و بر و است احمد و بنی از ابو سعید خدری و بر و است
 از هسانت قیس و ام سلمه و حبیب بن جناد و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمره و علی و بار
 ابن طرب و زید ابن ارقم و رسول صلی الله علیه و سلم و در تحقیق بفرات و بک میرفت علی را در رینه
 خیمه سارنت علی نه گفت یا رسول الله بر زنان و کودکان خلیفه میسازم رسول صلی الله
 علیه و سلم فرمود ما تره فی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی لا انا

در این حدیث که در روز احد شانزده ضربت بوی رسانیده بودند و رسول صلی الله علیه و سلم در بیابان از دهنم حکم بوی سپرده و مخصوصا در روز خیمه که رسول صلی الله علیه و سلم خبر داد که خیمه خیر بدست امیر المؤمنین صاحب الکرم و علم خواهد شد چنانچه در صحیح بخاری و کلم مراد است که در آن روز در آن قلعه را بر پشت مبارک خود حمل نمود تا مردم بالا رفته فتح کردند و بعد از آنکه خیمه که در راکشایه بحسب کس آنرا حمل نمود و در راه است و دیگر است که در روز یک قلعه قناره بود و آنرا بر پشت سپه خود ساخته مقابل سینه و خدا تعالی قلعه را مفتوح ساخت پس آن روز را بنام بعد از آن که در آن شهرت کس بر آن شد که در روز از خود برگردانند نتوانستند و از بزرگواران حاضر شدند و بعد اعظم فصل دوم در فضائل حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و در گذشته و با همیمل قلعه و در ابوعلی علیه السلام که گفته اند که این مقدار احادیث با سانیه حسنه که در حق حضرت علی دارد و در حق دیگران اصحاب وارد نشده و سبب کثرت ورود احادیث در حق وی نه بعضی از مستان از ذریه است نبوی و الله اعلم القه اند که خدا تعالی خبر خود را مطلع ساخت بر آنچه بعد از مرگ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مبتلا خواهد شد از اختلاف است در ایام خلافت وی و این حق حقیقت است که است را نصیحت فرماید با بیطرفی که فضائل و حالات علی المرتضی علیه السلام بیان نماید این خبر که بر کس از است رسد ترک بآن احادیث جسته سبب نجات نکند که در دو و اینها چون این اختلاف و خروج بر وی نه در آن ایام و آنست که هر یک از صحابه که از فضائل امیر المؤمنین علیه السلام میگویند و شنیده بودند بنا بر نصیحت است از آنکه شتر ساختند باز چون این امر شد ادیانست برتر که طائفه از بنی امیه قد علم الله شرم و در تحقیق است وی نه در منابر و مساجد کردند و از خروج لعنهم الله با نطایفه فتنه نمودند بلکه بالا رفته بکفر و قائل شدند بنابرین این محدثین و حفاظ و آل سنت بر انتشار و استکثار فضائل و کمالات علی علیه السلام متعال نمودند از جهت نصیحت است و نصرت حق و باز بدانکه فضائل اطمینت بسیار از احادیث فضائل علیه صاحب الکرم خواهد آمد انشاء الله تعالی و قبل ازین نیز در فضائل ابو بکر رضی الله عنه در بسیار که از احادیث محلی از فضائل علیه السلام و در تحقیق بحسب حدیث اختصار کردم که اهل او عمده است در بیابان حدیث اول مراد است بر و است بخاری و غیره از سعد بن ابی وقاص و بر و است احمد و بنی از ابو سعید خدری و بر و است از هسانت قیس و ام سلمه و حبیب بن جناد و ابن عمر و ابن عباس و جابر بن سمره و علی و بار ابن طرب و زید ابن ارقم و رسول صلی الله علیه و سلم و در تحقیق بفرات و بک میرفت علی را در رینه خیمه سارنت علی نه گفت یا رسول الله بر زنان و کودکان خلیفه میسازم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ما تره فی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی لا انا

لا نبی من بعدی ایامی نبی که باطنی از من بمنزله بارون از موسی علیهما السلام الا که بعد از
 من خمیر خراب بود و قبل ازین بدو رشتبه دو از دهم از سبب بیان اینچیز پیشه بود که در حکم حدیث
 و دهم روایت کردند بخاری و مسلم ایضا از سهل ابن سعد و طبرانی از ابن عمر و ابی لیلی و عمران
 بن حصین و برادران ابن عباس که رسول صلی الله علیه و سلم در روز خیمه فرمود که اغنین لواء
 غزاة رجلا یفتح الله علیه یدیه یحب الله و یرسله فکرمه اصباح علم کے را کیسے خواہم
 داد کہ این قلعه بدست افتد شود و دوست دارد و خدا می داد و رسول آورد و دوست دارد
 آنکاه صحابہ و رشتہ با یکدیگر می گفتند و در فکر بودند کہ آیا یکدیگر یک از انخواہد داد و روز دیگر صبح
 جمیع صحابہ نزد رسول آمدند و دو و شصت تن بایستادہ علم ایشان عطا فرماید رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود کہ علی ابن ابیطالب کجاست گفتند در چشم دارد فرمود کہ او را طلب نمایند چون علی غم حاضر شد
 رسول صلی الله علیه و سلم آب و سن مبارک خود پیشان و مالینہ و کافرموئی الحال آن در و بر طوت
 شد گویا کہ مرکز نبود و علم را با عطا فرمود و نزدی از عایشہ سفر روایت کرد کہ حضرت سیدۃ النساء
 العالمین فاطمہ نزد رسول صلی الله علیه و سلم دوست ترین زنان بود و زوج حبیبی حضرت امیر المومنین
 علی دوست ترین رجال بود حدیث معلوم مسلم از سعد بن ابوقاص روایت کرد کہ چون آن
 قل تعالوا ندع ابنائنا و ابناکم نازل شد رسول صلی الله علیه و سلم علی و فاطمہ و حسن و
 حسین را طلب فرمود و گفت اللهم هؤلاء اهل بارخدا یا ایها النبی اهل من اند حدیث
 چهارم در روز غدیر خم رسول صلی الله علیه و سلم فرمود کہ من کنت مولا فاعلی مولا
 اللهم وال من و لا و کعاد من عاداه من کیکن مولا او اوم علی مولا او دوست بارخدا دوست
 دار کسی را کہ دوست دارد علی را و دشمن دار کسی را کہ علی را دشمن دارد و تا آخر حدیث چنانچہ
 شبہ یازدهم مذکور شد و ایضا مذکور شد کہ سی صحابی بخیمہ راروایت کردہ اند و سیار
 از طرق امیجہ یکسہ است و در معنی این حدیث نیز کلامی مستوفی بیان کردہ ایم از بیہقی روایت کردہ
 کہ حضرت علی غم از دور پیداشد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و هذا استید العکب
 این شخص کی آید سیعرب است عایشہ غم حاضر بود و گفت یا رسول اللہ یا تو سید عربی
 فرمود انا سید العالمین و هو سید العرب من سید عالمین نام و این سید عرب
 و عالم این حدیث را در صحیح خود از ابن عباس با حفظ انا سید ولد آدم و علی سید العرب
 روایت کردہ و حکم بصحت آن نمود و حال آنکہ بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجہ و احمد و حنبل
 و ازند کہ ضعیف است چنانچہ بعضی از محققین محدثین بیان کردہ و گفت باب زبانی حکم بدست
 این حدیث کردہ و بر فرض محتمل حدیث بیاضت علی یا از زنجیر نسبت بہ اندان پس مستلزم

در حدیث رسول

اقطاب بر خلفا بنا نه نیست چنانچه دلائل صریح ذکر کردیم حدیث پنجم روایت کرد ترمذی و حاکم
 میگویند که آنما از بریده که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله تعالی امرنی بحبک بعث
 واخبرنی انی جهم تحقیق علیه تعالی امر که در حبیب چار کس و خبر و آدم اگر این چهار کس را دوست
 میدار و الله تعالی او را شازا اصحاب گفتند یا رسول الله این چهار کس چه نامند که بدرستی ما دوست
 داریم هر یک او را شازا انگاه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ابو بکر و عمر و عثمان و علی بنهم و علی ازین
 است چند مرتبه این لفظ را فرمود و بر زبان را ند باز گفت و ابو ذر و مقداد و سلیمان و علی حدیث
 ششم روایت کرد احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از حبشی بن جبان که گفت پیغمبر صلی الله علیه
 سلم علیه السلامی و انما حبیبی و لا یبغضنی عنی الاصله علی ازین است و من از علی و امای امانات
 کنند از جانب من مگر علی نه حدیث ششم روایت کرد ترمذی از ابن عمر که گفت رسول
 صلی الله علیه و سلم میان اصحاب عقد مواخات فرمود و انگاه علی بنهم آمد و شک از چشم بارید فرمود
 یا رسول الله میان اصحاب عقد مواخات شد و برادر دینی یکدیگر گشتند و ما را هر چه یک از اصحاب
 برادر و تساختی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود است اخی فی الدنیا و الاخره یعنی تو برادر دینی
 در دنیا و آخرت حدیث ششم روایت کرد ترمذی و نسائی و ابن ماجه از حبشی بن جبان که گفت پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم علیه السلام لا یبغضنی الاصله یعنی الاصله یعنی الاصله یعنی الاصله یعنی الاصله یعنی الاصله یعنی الاصله
 الاصله یعنی الاصله یعنی الاصله یعنی الاصله یعنی الاصله یعنی الاصله یعنی الاصله یعنی الاصله یعنی الاصله
 که پیغمبر صلی الله علیه و سلم عهد و وصیت فرموده است بمن که دوست ندار و مرا اگر مونی و مونی
 ندار و مرا اگر منافقتی مرویت کرد ترمذی از ابو سعید خدری که گفت منافق را با این ختم
 که امیر مومنین علیه السلام از من میداشت حدیث پنجم روایت کرد ترمذی و نسائی و ابن ماجه از
 بن عبد الله و روایت کرد ترمذی و نسائی و ابن ماجه از ابن عمر و حاکم و ترمذی از
 امیر مومنین علیه السلام که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انما مدینه العلم و علی بابها
 من ینبذ علی و علی درستی اوست و در روایت دیگر آمده که فرمود من اداد العلم فلیات
 الباب هر کس که علم خواهد باید که از در درآید و در روایت دیگر ترمذی از امیر مومنین علیه السلام
 مرویت کرد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود انما دار الحکمة و علی بابها من ینبذ علی و علی
 و ان دور در روایت دیگر ترمذی و نسائی و ابن ماجه از ابن عمر و حاکم و ترمذی از
 علماء را و بخیر حدیث فخر سب و تحیری است جبهه که از آن جمله ابن جونی و امام نووی و جهم الدین
 رفته اند که امیر مومنین علیه السلام در کوفه است و کوفی است و حضرت ابن جونی و امام نووی در حدیث و در
 عرف او چندین حدیث تحقیق در حدیث روایت کرده اند که جهم از امام نووی کسی نیاید که در علم حدیث

مثل او باشد خصوصاً مسامحتی بوده باشد با دو عالم حیاتی عادت و طریقه دوستی حکم صحبت او
 کرده و بعضی از متاخرین و محققین طبعی از این حدیث اندک صحبت آن کرده و بعضی گفته اند حدیث
 حسن است و کلامی که در بنیام دارد و شده مذکور شد حدیث و هم روایت از عالم و گفت صحیح
 است از علی المرتضی که گفت رسول صلی الله علیه و آله مرا برین نرستاد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاده
 و حال آنکه من جوایز و علم قضا نمیدانم که در میان ایشان حکم کنم نگاه رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست
 مبارک خود را بر بید من زد و گفت اللهم اهد قلبی و ثبت لسانه با خدا یا دل او را
 بهیئت ده و زبان او را ثابت دار امیر المومنین علیه السلام وجه گوید خداے سوگند که بعد از آن
 در پی حکم مرا شک و اطمینان نشد و بعضی از علماء گفته اند سب قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم افضا که علی
 که در احادیث ابو بکر صدیق بنی سابقان مذکور شد آن بود که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه از حاکم
 نشسته بودند درین انسانی و شخصی که باید گیر دعوی و دشمنی نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 یکی از آن دو گرفت یا رسول الله مرا خبری بود و این مرد را گوی بود و در حدیث آنکه کلام
 یکی از حضرات مجلس گردید و گفت بر ما ماضی است بعد از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که
 علی المرتضی حکم کن میان ایشان امیر المومنین علیه السلام از آن دو کس پرسید که آیا این دو جیدان هر دو
 بسته بودند یا یکی بسته و دیگری کشاده بود و چه حال داشتند گفتند خدایت بود و کشاده و
 صاحب آن گاه همراه بود حضرت علی فرمود بر صاحب گاه و ضمانت باید که تاوان مرا بکشند
 بدید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن حکم مقرر داشت و آن قضا را نافذ گردانید یعنی در آن روز
 افضا که علی فرمود و الله علم حدیث یازدهم روایت کرد ابن سعد از امیر المومنین علی که گفت
 با و گفتند که بیست که روایت حدیث شما از رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر است از باقی اصحاب گفت
 من هر گاه که ساکت میشدم رسول صلی الله علیه و آله و سلم بنفش نفیس خود را بر دوشم و در تکلم برین مینمود
 حدیث و دوازدهم روایت کرد طبرانی در او سبط بندی ضعیف خود را بر بن خدیجه
 که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الناس من فجور شتم و ناد علی من فجور و لاحق
 مردمان از درختان مختلف اند و من و علی از یک نیت حدیث یازدهم روایت کرد در بار
 از سعد که رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی المرتضی را گفت لا یحل لأحد ان یجنب فی هذا
 المسجد غیری و غیر حلالت میت مرکے را که جنب باشد و برین مسجد غیر من و تو نباشد
 راه ایشان از مسجد بود و الله علم حدیث چهاردهم روایت کرد طبرانی و حاکم و گفت صحیح
 است از ام سلمه بنت ابی بکر که حضرت امیر المومنین علیه السلام غضب فرمود بر یکدیگر و یکدیگر را که
 نظر کند بر امیر المومنین علیه السلام وجهی که در آنوقت با حضرت نظر می نمود حدیث یازدهم

مردیت بر دین طهرانی از عالم به ستادی حسن این خود رسم که بنابر صلی الله علیه وسلم است
 فرمود والنظر الى عبادته دیدن روی علی عبادت شجره گوید و دیگر در سخن این حدیث در
 بنابر جوزی رحمة الله علیه از بعضی علمای نقل کرده است که وقتی علی مرتضیٰ پیدا شد مردم بروی
 مبارک او نظر میکردند از شرافت نسب و حب علم و زهد و تقوی و شجاعت وی منتظم
 کرده میگفتند لا اله الا الله چه شریفیست این جوان لا اله الا الله چه عالم است این جوان
 لا اله الا الله چه شجاعت دارد این جوان پس بنابرین روایت علی کرم الله وجهه باعث نظم
 بکلمه توحید بود فرموده که نظر بروی علی کردن عبادت است لیکن این چه جاریست در هر
 کسانی که در وقت نظر شکل این کلمات شده باشند و در حق جمیع ناظران زیرا که میتوان بود
 که بروی علی نظر کرده باشد و این کلمات صادر نشده باشد مگر اگر تعظیم مقام کنیم و گوئیم از آن ناظر
 نکلمه کرده باشد باین کلمه در آنوقت یا در خاطر گذرانیده باشد و درین هنگام بیان و بعد از
 ستیکمست حدیث شریفتر و هم روایت که در ابوالوعلی و بنابر وسع این ابی قاضی
 که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من اذنه علیا فقد اذنه بر کس علی را بر بخاند حق
 مرا بخاند حدیث هر قدر هم روایت کرد طبرانی روایت با سند حسن از مسلم از امام از رسول
 صلی الله علیه وسلم که گفت من احب علیا فقد احبنی ومن احبته فقد احب الله
 ومن ابغض علیا فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله هر کس که عداوت
 را دوست دارد و مرا دوست داشته و بر کرم را دوست داشت پس تحقیق خدا را دوست
 داشت و هر کس که علی را دشمن دارد و مرا دشمن داشته است دشمن خداست از کجایت
 که در حاکم و احمد و کتب صحیح است از امام مسلم شنیدیم که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود من سب
 علیا فقد سبنی هر کس که علی را سب کرد پس تحقیق مرا سب کرده حدیث نیز در صحیحین
 کرده اند احمد و حاکم بنده میجو از ابی سعید خدری نقل که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود انزل
 تعال علی القرآن کما قاتلت علی بنزله بدستیک تو کاذا از خولای که او حکم قرآن هم
 چنانکه کارزار برانندل شدن قرآن کردی حدیث مستحکم روایت بر از
 ابی یحیی و حاکم از علی بن ابی حمزه که گفت رسول صلی الله علیه وسلم قال لا یصلو من لم یصل
 علیه السلام است که یابود و ابی عثمان دهشت اند بر تبه که بستان و در حق ما و گفتند و نصار
 ابی بر تبه دوست دهشت اند که منتر لیت که دهشت اند ما و قرار دادند باز علی گفت
 ایها باشد که دو طایفه ملاک خواهند شد و ریاب من یکی و دوست مغرط که مع و وصف کند
 من از پیوسته که در غایت و دیگر که که از دشمنی برین بهتان بند و حدیث بنابر

به تشکوا علیاً عن الله انما خلقنی فی ذات الله او فی سبیل الله مکره از حضرت علی کنید
 بنده سوگند او اخیست است در ذات خدا یا در راه خدا تعالی در پیش تصغیر خشیست از خشی بخشی کذا
 فی الهیات حدیث بیست و چهارم مرویت برویت احمد و ضیاء از زید بن ارقم که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرموده انی امرت انکم هذا الباب فیداب علی فقال فیه فائلمکم
 و انی والله سکت دلت شیدا و لا فحقت و لکنی امرت بشی فانتبهنه بدستیک
 من امر کرده شده ام بعد از آنکه مفتوح بود در مسجد غیر باب پس یکی از شما درین سخن گفت و حال آنکه
 من و الله که سید و خطیبی زکرم لیکن بخیر بگویم و شد من متابعت آن نمودم و شکل نشود و انچه
 بعد از آن که در باب خلافت ابو بکر رضی الله عنه گذشت که بعد جمیع خویشانی یعنی در کوفه ای که چاک امر
 فرمود و غیر غوغا ابو بکر رضی الله عنه که در آن حدیث تصریح امر بدست و در ایام موت مرض بوده
 و درین حدیث تصریح آن نیست پس اصل انچه حدیث بر امری میکند که بر مرض مقدم باشد و ازین جهت
 است که حدیث سابق در ایام مرض الموت بوده و علی گفته اند در آن اشارت است بخلافت ابو بکر
 با آنکه آن حدیث احمد و شهر است از انچه حدیث حدیث بیست و پنجم رویت کردند ترمذی و حاکم از
 عمران بن حصین که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که تزییون من علی ان علیاً امنی و اما لکن
 و هو ولی کل من امن بعد منی چه امید از علی سه نوبت تکرار این لفظ کرده گفت بدستیک
 علی از من پس از وی ام و او ولی هر مومن است بعد از من بیان انچه انچه حدیث و آنچه در دست
 یازدهم مذکور ساختیم حدیث بیست و ششم رویت کرد طبرانی از ابن جریج که رسول
 صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله امرنی ان ازوجه فکا ائمته من علی بدستیک خدا تعالی امر
 ساخت مرا که از تو بگویم فائمه از هر اربعی ابن ابی طالب که حدیث بیست و هفتم روایت کرد
 طبرانی از جابر و خطیب از ابن عباس که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله تعالی جعل
 ذذیه کل نبی فی صلیه جعل ذذیه فی صلیه ابن ابی طالب بدستیک خدا تعالی کرده
 ذذیت هر پیغمبری را در صواب او و کرده اند ذذیت را در صلیه ابن ابی طالب حدیث بیست
 و هشتم روایت کرد طبری از عایشه رضی الله عنها که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم خذوا اخواتی علی و خذوا
 اعمامی حمزة و ذکر علی عبادته نیک برادران من علی است و بهترین اعمام من حمزه است
 و ذکر علی عبادت حدیث بیست و نهم مرویت بروایت طبری از عایشه رضی الله عنها و ابن مردویه
 از ابن عباس که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود لا تتبوا ثلاثه فالسابق الی موسی بن جعفر
 بن نون و السابق الی عیسی صاحب الین و السابق الی محمد علی بن ابی طالب
 سبقت گیرندگان سه نفری یوشع بن نون که پیشتر از همه کس بجانب موسی علیه السلام سابق شد

دوم صاحب ابی اسین یعنی حبیب بخاری که بجانب رسول صلی الله علیه و آله سابق شد سیوم علی بن ابی طالب که بجانب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله سبقت نمود بایمان و تصدیق حدیث سی و دوم بروایت بخاری از ابن عباس که گفت رسول صلی الله علیه و آله الصد یقون ثلاثه ثم یقول یقون آل فدعون وحبیب الصاد صاحب ال یا سیدین وعلی ابن ابیطالب صلی الله علیه و آله حدیث سی و یکم بروایت ابو نعیم و ابن مساکر از ابی سید که رسول صلی الله علیه و آله فرمود وقلنا کس اندیکه حبیبی که مومن آل کس است که یا قوم اتبعوا المرسلین آقا قوم متابعت پیغمبر یا رسولان ایشان که از ابن عباس و کعب الاحبار و دویب بن بنیر روایت که حبیب مرد بخاری یا ثعالب بود و در فارسی که نزدیک بقریه انطاکیه است عبادت میکرد و مردی کثیر الصد بود چون شنید که قوم مقتدر سل که عیسی مسمی و یونس و شعرون باشند که ده اند از آن غایب بودند و قوم خود نصیحت کرد و نصرت عیسی و رسولان نمود و ملک آن قریه و اکثر مردم اعیسی ایمان آوردند بعد از ظهور و قوم خذ قیل مومن آل فدعون الله کمال تقتلون رجلا ان یقول ربی الله یعنی نصیحت فدعون و قوم او کرد و نصرت نمود و از جمل نصایح او یکی این بود که چون فدعون با قوم خود خطاب کرده گفت بگذارید مرا تا موسی را بقبل رسانم او گفت بیکشمر مرد که بیکو بد که پروردگار من خداوند است و پس سیوم علی بن طالب حدیث سی و دو و سوم روایت که در خطیب از انوش که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و عنان صحیفه النور من علی ابن ابیطالب حدیث سی و سوم مردیت انعام که گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود و علی اصام البدوة و قاتل الفجرة منصور من نصره و محذول من خذله علی مشوامی ابرار است گوشنده کفار است کیک او را یاری کند و نصرت داد او را یاری کرده شد و کیک ترک نصرت داد عانت او کرد و محذول و مترک گشت حدیث سی و چهارم روایت که در طبرستان و دارقطنی و افراد از ابن عباس که پیغمبر فرمود و صلی الله علیه و آله علی باب حطه و من خذل منذکان مومنا و من خرج منذکان کافرا علی باب مغفرت و حطه نوب است اگر ازین در و آمد و متابعت او کرد و مومن است و هر کس از ویردن رفت و پشت گردانید و عصیان و رزید کافر است حدیث سی و پنجم مردیت بروایت بیهقی و یثی و علی از انوش که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود علی منی بمنزلة الدار من بدک علی من بمنزلة سرست زین من حدیث سی و ششم مردیت بروایت بیهقی و یثی از انوش که پیغمبر فرمود و صلی الله علیه و آله سلم که علی نورانی خواهد بود و در یکث مثل ستارهای صبح از بر سبزه این دنیا حدیث سی و هفتم مردیت بروایت علی که رسول صلی الله علیه و آله فرمود و علی عیوب المؤمنین

وللعلی صوب المناظیرین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن علی بن ابی طالب
ایشان است که مع مال نمایند و اگر بر هر چیز و به کس مقدم و رنند و پیش آن کنند و زبان حال
ایشان الحقیقت است با اگر مال هرگز زوال نخواهد یافت و هر چه گوید ملک صاحب کثافت و تفسیر آیه قال
ما اظن ان تبید هذه ابدا آورده اند که اگر فضا یا اهل اسلام اگر چنان ایشان بعد
افتاد و زوال الالحاق نیست لیکن حال ایشان بان است و منادی میزند بر آن حدیث شریف
مر ویت بر وایت بنار انان که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود علی نقیضی دینی علی نقض
دین من است و خواهد کرد و حدیث شریفی و تهم بر وایت ترمذی و سنائی و حاکم مر ویت که
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان الجنة ثقیات الا ناله قتل علی و عمار و سلمان بدرستی و اگر
که پشت مشتاق و دیدار کس است علی و عمار و سلمان فارسی بخاری و سلم روایت کرده اند از
سهل که رسول صلی الله علیه و سلم علی را در مسجد دید که در مسجد بخوابفته بود و در دای او یک طرف
رفته بعضی از حضای او نمه خاک آلوده شده بود و انگاه رسول صلی الله علیه و سلم آن خاک را از
انحضای وی پاک کرده گفت قم یا اباتواب بر خیز ای ابوتراب و از محبت بود که علی کثرت
از جمیع کنیتها و شرف و شرف بر او است اگر از جانب رسول صلی الله علیه و سلم کنی باین کنیت شد بود
و قبل ازین مذکور ساختیم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که چهار کس اند که محبت من میشود و دوستی ایشان
در دل منافق و دوست نمیدارد و ایشان را اگر مکنی ابو بکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام رضوان و
حاکم از علی سفر روایت کرده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر پنجابری را سخت رفیق به
جنت عطا کرد و بعد علی و فاطمه و حنین و حسن و جعفر و حمزه و ابو بکر و ابن الدینار از ابو سعید
روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم در ایام مرض و فاقه روزی بیرون آمد و فرمود در حالی
نادر نماز صبح بود و میگفت الحی تو کت فیکم کتاب الله و سنتی فاستنطقوا القرآن
و بسنتی فانه لن اتقی الجبار کم و لن تنزل اقدامکم منی تا اخذتم بها ثم قال
اوصیکم به ذین خیر و اشد الی علی و العباس لا یکف عنهما الحد ولا یحفظ
علی اعطاه الله نور لحتی یرید به علی یوم القیامت بدستیکر من از دنیا تمثال
کرده میگذازم در میان شما قرآن و سنت خود پس طلب انطق از قرآن کنید نسبت من یعنی از او
تفسیر قرآن از حدیث من بجز نبید تحقیق که چشهای بصیرت شما نابینا خواهد شد و قدمها
شما خواهد لغزید و دستهای شما کوتاه خواهد شد و ادویه که دست بقرآن و سنت من زنید
و فرگیرید آنرا بعد از آن فرمود پس یک وصیت میکنم شما را در حق این دو کس علی و عباس است
و زبان خود را باز نذار و از ایشان و حفظ سیرت و حرمت من بکنند احدی مگر اگر حق سبحانه

در حدیث علی

در حدیث علی

در حدیث علی

و تعالی او را توفری عطای فرماید که بان نور زنده من آید روز قیامت و ابن ابی شیبہ از عبد الله بن عمر بن خطاب روایت کرد که چون رسول صلی الله علیه و سلم تشریف فرما شدند و بجانب طایف خنان غمریت متعلق گردانید انگاه خطبه بفرموده حمد و ثنای خدا تعالی بجا آورد و گفت اوصیکم بعقل خیر و ان موحد که الحوض و الذی نفسی بیدار لتقیمن الصلوة و لتقون الزکوة او لا یبعثن الیکم رجلاً یضاهوکم نفسی یضرب اعناقکم ثم ینخذ بید علی ثم قال هو هذا وصیت میکنم شما را بیک اهل بیت و ذریت من و وعده شما در حوض است که نزد من بیایند آن خدایتکه نفس من بیدار قدرت اوست که بر آینه اقامت صلوة و ادای زکوة خواهم دید که و یا اگر مردی از من یا همچون نفس من بر شما مسلط یسازم یا شما را گردن زند بعد از آن دست علی را گرفته فرمود آنمزد که گفتم نیست و رجال این حدیث جمیعاً از ثقات اند که یکی از ایشان که علما در تصنیف او اختلاف کرده اند که در یک روایت آمده که رسول صلی الله علیه و سلم در مرض متوفی فرمود گفت یا ایها الناس نزدیک آن رسید که مقبوض میشود و انصهار شما بیرون روم و قبل از آن بر شما گفته بودم این زمان نیز میگویم تا هدی نیارید بدانید که من کتاب پروردگار و اهل بیت خود را در میان شما خواهم گذاشت انگاه دست علی را گرفته بلند ساخت و فرمود و هذا اعلی مع القدران و القدران مع علی لا یفترقان حتی یرد اعلی الحوض فاستأما کیف خلقت فیهما این علی و قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نخواهند بود تا وقتی که وارد شوند بر من بر حوض پس از حال خواهم پرسید که با ایشان چگونه سلوک کردید بعد از من و امام احمد در مناقب از علی ابن ابی طالب روایت کرد که گفت پنجاه مرتبه صلی الله علیه و سلم مرا حبس در حایط دیوای مبارک بر من زد و گفت قم فوالله لا یمینک انت اخی و ابوالدین فتقاتل علی سنتی من مات علی عسک فموت فی کذا الجنة و من مات علی عسک فقد قضی غمیه و من مات بحبک بعد موتک ختم الله له بالامن و الایمان ما طلعت الشمس او غربت بر خیز خدا سوگند که تر خوشنود خواهم گردانید باین حدیث که تو برادر منی در دنیا و آخرت و پدر فرزندی منی این حسن و حسین و بر سر من استخوان خواهم کرد و هر کس که بر عهد من بمیرد یعنی ایمان بر سالت من آورد و وصیت مرا قبول کند او در بهشت خواهد بود و هر کس بر عهد تو بمیرد بدیستیک و عهد خود نموده باشد و هر کس بعد از موت تو نجیب و دوستی تو میرد خدا تعالی ختم کار او با من ایمان خواهد کرد و روز قیامت و بر تو دار قطنی مرویت که علی باشن تن که از اهل شوری بودند حدیثی طویل گفت و از بجز بود که در نزد از شما سوال میکنم آیا در میان شما غیر من کسی هست که رسول صلی الله علیه و سلم در مرض متوفی فرمود

انت هیتام النار یوم القیامت تو قسمت کنست که در روز قیامت انجمت غیر تو
 کنی هیت در میان اگر این هفت موصوف باشد و مرد از قسمت شایسته که اینان و در وقت
 خواهد شد فرقه که با تو دوستی کنند او را تو اند ایشان بر پست اند و فرقه که دشمن تو اند از تو دور اند
 ایشان بر ضلالت اند پس بغیر با تو در پست خواهد بود و آن نصف دیگر که با تو دشمنی و مقاتله خواهند
 یعنی خوارج و بغات و اشال ایشان در روز قیامت خواهند بود که اقال فی النهایه و در هیتی نه حدیث
 ست حدیث که از علی بن موسی الکافه امام الحن و الانس مرویت که رسول طلع علیه السلام و علم علی بن
 را گفت انت قیم الجنة و النار یوم القیامت یقول النادهذا الی و هذا الک
 تو قسمت کنست بهشت و دوزخی و دوزخی با تو خواهد رفت در روز قیامت که این گروه نیز
 اهل دوزخ حصه من اند و آن گروهی اهل بهشت حصه تو مریت از این سبب که ابو بکر و علی گفت
 از رسول خدا صلی علیه و آله و سلم شنیدیم که میگفت لایحیتر احد الصراط الا من کتب له علی الجواز
 بر صراط نیکو زد و دیگر کسی که علی بن ابیطالب گفت او را بنویس ترجمه میگوید در فصل الخطاب و غیر آن
 از کتب در نظر رسید از قیس عازم سفر که گفت ابو بکر و علی با یکدیگر عاقبتی شدند و علی با بکر گفت
 باعث آمدن تو در روی من چیست ابو بکر گفت باعث آنست که از رسول صلی علیه و آله و سلم شنیدیم
 که میگفت هر که بر صراط نیکو کسی که علی بن ابیطالب او را بنویسد نگاه علی سفر خندید و گفت که اگر
 دهم ترا ای ابو بکر که رسول صلی علیه و آله و سلم گفت که هر که بر صراط منویس مگر از برای کسی که بگوید
 را و دستار داشته بر ویت بخاری از علی بن نقولت که گفت انا اول من یقع علی لیسینه
 بین یک الرحمن المخصوص من یوم القیامت من اول کسی خواهم بود که روز قیامت به روزانو
 و یاده نزد خدا تبارک و تعالی انجم خود و دوست کنم قیس گوید هذان خطمان اختصموا فی یوم
 در شان علی و حمزه و عبید بن الحارث که در روز بدر با شیب بن یحیه و ولید بن عتبیه مبارزت
 نمودند و نازل شد فصل سلوم در بیان صحابه یسلف بر علی اسد الله القسی ضنی الله عنه ریت
 که و ابن سعید از ابو هریره که عمر سفر را هیت که در گفت علی اقضانا لی یعنی علی نه حال من است
 بعلم قضا و حاکم از ابن معمر سفر روایت کرد که گفت اهل المینه بعلم قضا علی است روایت کرد و ابن
 سعد از ابن عباس سفر که گفت هرگاه که شخص فقه و مسئله فتوی علی را نزد و نقل میکرد از آن تجاوز
 نمیکردیم و از سعید بن السیب روایت کرد که گفت عمر بن الخطاب بنجدی بنایه میگرم از مشکلی که
 ابو الحسن یعنی علی المرتضی بر آن حاضر باشد ایضا از سعید بن السیب روایت کرده که گفت حکام
 از جواب سنونی نه گفتند که از ما سوال کنید آنچه خواهید کرد که ابن عباس را از ابن معمر سفر روایت
 کرده که گفت اهل المینه بعلم خود ایض و علم قضا یعنی عالترین اهل مینه

از رسول خدا صلی علیه و آله و سلم شنیدیم که میگفت

انا اول من یقع علی لیسینه

بین یک الرحمن المخصوص من یوم القیامت

من یوم القیامت

بعلم و ایضا و قضا علی است نه و ذکر عند العاید نه فحالت انه اعظم من نعمی بالسنه و قال سرور انجو
 علم اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم الی عمر و علی و ابن مسعود و گفت عهد بعد این عباس و ابن جعفر
 که مرگ علی را خبر سی قانع بود و در علم نه - هر چند که خواست پیچیده بود و تقوی و مهارت او در
 سائل قطع و فیصل مهمات یناید و مکر او ناقد است و نفس هم یکی از دنا نها است که بسبب تجارت
 در ین مقام استعمال کرده اند کذا فی النهایه و مر او را قدم در مقام و دادادی رسول صلی الله علیه و سلم
 بر بنیت آنحضرت و شجاعت در حروب و وجود و سخاوت و اموال حاصلست در و هیت که در دگر
 و ابن ابی حاتم از ابن عباس گفت نازل نشد پیغمبر هیت یا ایها الذین آمنوا اگر آنکه علی امیر و شریعت
 بود که خدایتعالی در چند مکان اصحاب محمد را صلی الله علیه و سلم معاتب ساخته و ذکر علی نه کرده مگر
 بخیر و خوبی و ابن عساکر از ابن عباس ایضا روایت کرده که قرآن نازل نشد و بحکم این مقدار که
 در شان علی نازل شد ایضا ابن عساکر از ابن عباس روایت کرده که گفت میسر است در شان
 علی نازل شده و ایضا بر و هیت طبرانی از ابن عباس روایت کرده که گفت علی نه را شریعت و هیت
 بود که چنان از هیت بود و ایضا بر و هیت ابوعلی از ابوهریره منم روایت کرده که گفت عمر بن الخطاب
 را رخصت است که حاصل شدند او را اگر یکی از اینها من میسر است احب الی من ان یخطی ختم
 یعنی دوست تر بود نزد من از آنکه شران سخن موی من دهند و این شلی است که در بیان
 نقاست ایشان میگویند زیر که عرب را شتر سرخ بهترین اموال است از ابوهریره منم میسر
 که آن رخصت است گفت یکی از بزرگ و فخر رسول صلی الله علیه و سلم دوم رکن شدن و در عهد
 چنانچه حال نیست برین آنچه بروی حال است یعنی لعین در آمدن سیدم عطای لوی روز شنبه
 و اکام احمد بنبل از و لیدی از ابن عمر را شتر سرخ روایت کرده و ایضا از ام محمد رحمة الله
 ابوعلی بنی صحر از علی روایت کرده اند که گفت از آن روز که آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرا
 مسخر فرمود و آب دین مبارک خود بخش من الید و در وقت عطای نوی خیر و رو چشم نه
 دیده ام و نیفتاد و ایضا من روایت کرده که علی وقتیکه در کوفه نزول اجول فرمود و حکیم از عوب
 نزد وی آمد و گفت و آمدی امیر المؤمنین خلافت نریت از تو یافته اند که تر از نیت و او نه
 آنکه از وی یافتی و هیت سیاح خلافت تو بیشتر بود از هیت تو بخلافت ایضا من روایت کرده است
 سیفی در طبریات خود از عبید الله بن احمد بن حنبل که گفت از حال علی نه و معاویه از پدر
 خود سوال کردم گفت علی نه همان اکثر اکا خدا و ففتش له اعداء و
 شینا فلم یجد و انجاء الی رجل قد حارب و قاتله ناظره و کید منهم له
 به آنکه علی نه کثیر الاعداء بود و اعدا او ففتش کرد و در شاید که خدا در جبهه دینا منقصی و در

انگاره اندکگاه نزد وی آمدند که با دوحار بر کرده بود و مبالغه در روح آن مرد کرد و بدینچه می که در وقت
تبر و فصل چهارم در بعضی کرامات علی بن صاحب کرم مولای امیرالامم و فضایل و صفات
وی و کلماتی که در حالات میگذرد بر قدر و علم و حکمت و معرفت وی بخدای تبارک و تعالی این بعد
روایت کرد از علی بن مغ که گفت و اینچه از اینک نازل شده مگر آنکه بدست من که در باب نازل شد و در
کجا نازل شد و بر که نازل شد بدست من که خدا تعالی مرا قلبه سلیم و عقول و دانی تالین بخشید است
ایضا ابن سعد و غیره از ابو طیفل روایت کرده که گفت علی بن ابیطالب فرمود سوال کنید
مرا از کتاب الله بدست من که چه آیت نیست مگر آنکه میدانم که شب نازل شده یا بر وزیر یا بر
نازکده یا در جبل ایضا ابن داود از محمد بن سیرین روایت کرده که گفت وقتیکه رسول الله
صلی الله علیه و سلم از دنیا رحلت فرمود علی بن ابی طالب در بیعت ابو بکر و افتخار و چون ابو بکر
طاعتی شد گفت ای امارت مرا کرده دشتی علی بن مغ گفت کرده پنجاه شتم و لیکن سوگند بخدای کرده ام
که ردای بر دوش من بگذارم که بر کس صلوة تا وقتیکه قرآن را صحیح کنم و از من حیث بزم کرده اند که
قرآن را بر وفق تمیز نوشت ایضا محمد بن سیرین گوید که اگر آن کتاب اندر سیدم علم
در آن بود و از جهات کرامات ظاهره علی بن مغ است که وقتیکه سر مبارک حضرت رسالت پناه و در کنار
او بود و بر آن حضرت وی نازل شد و علی بن مغ را غمگزارده بود و از خدمت پیغمبر فارغ نشد تا وقتیکه
آفتاب غروب کرد و انگاره آن حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود اللهم انک ان علیا فی طاعتک
و طاعت رسولک فاذا ذل علیک الشمس فطاعت بعد ما غابت بار خدا یا علی اگر در آن
بر داری تو بوده و در فرمان بر داری رسول تو بوده آفتاب را از براس او باز کرد و آن انگاره آفتاب
طلوع کرد و بعد از آنکه غروب کرده بود ایضا طحاوی و قاضی در شفا گوید که حدیث رو آفتاب
میجویت شیخ الاسلام ابو ذر غفاری گوید که حدیث است و غیره از علماء متابعت او نموده و در کوفه
اند قول جمیع گفته اند این حدیث موضوع است زیرا که وقت فوت شد غروب آفتاب در محل صلوة
مانع شد فایده در روان نیست مصنف گوید بلکه جواب قول آنجا است میدهم چنانکه از
خصوصیتی و کرامتی است ادراک عصر در بنوقت نیز خصوصیتی و کرامتی است با آنکه در دنیا یعنی
در آنکه غروب کند یا زود کند یا با عادت آفتاب وقت باز میگرد و بیانی تردوی است بیان
آنچه بر آن متوجه شود در شرح غیاب در اوایل کتاب الصلوة ایضا سبط ابن جوزی گوید
درین باب حکایتی عجیب است که بعضی از مشایخ ما خبر داده اند در عراق که ایشان ابو منصور نبط
ابن زبیر بن عیسی و اعطی را دیدند که بعد از عصر انجیرش را مذکور ساخت و با الفاظ متین و تزیین
میده و در فضایل طبیعت نموده و درین اثنا قطعه از ظاهر شد و عیالی آفتاب گشت چنانچه مردم

فصل در فضایل و کرامات علی بن ابیطالب

در بیان

فلن غروب آفتاب کردند پس کار خود بر بنبر این شعر انشا کرد **نشد محسوسا غیبی یا شمس**
حتی یبنتی . مدحی **لال المصطفی ولجله** . و اشعری **عنانک ان ادت شناعهم**
انسیت اذ کان الوقوف لاجله . انکان للمولی وقوف فلیکن . **هذالک**
 محسوسه و سجده . خطاب آفتاب کرده میگوید غروب کن آفتاب شمس تا زمانی که روح از برای آل
 مصطفی و اولاد تمام شود و عنان خود را بازگردان اگر ثنائی ایشان خواست شنید که فراموش
 کرده که وقوف در جرم تو در آنوقت از برای من چه کس بود اگر در آنروز و وقت باز گشتن و
 ایستادن تو از جهت من بود باید که در آنوقت از برای من دوستان و یک جنتان و دوستان
 کن و دروغ منهای را وی گوید بعد از تمام انشا شعر آفتاب از تحت سیاحت برآمد و در وقت
 که در عهد الله و عهد الرزاق از حجر بدری که گفت علی بن محمد بن خراسی بود در وقتیکه تمام امور
 سازند با کبر بر سر لعنت بکنی نعمت آیا این امر بود قوم خود را اینجا مید علی بن گفت بی واقع خواهد شد
 گفت علاج کار من در آن وقت چیست گفت لعنت کن لیکن تبر از من کن بعد از آن در
 وقتیکه محمد بن یوسف برادر جراح برین امیر شد مرا امر کن علی بن فرمود من نعمت ان اکلمه یوم
 امرنی ان العن علینا فالعنوه بدرستی که امیر یعنی محمد بن یوسف امر کرد و با کبر علی بن
 را لعن کن پس لعن کن یار ایضاً امیر را لعنه الله سرگرمی گوید به کس از حضرات مجلس یعنی
 بر آنکه من امیر را لعن کردم علی بن را که در وقت غفلت نشد که کبر و از آنجا دین از کرامات علی بود که از
 امور آینده خبر داد و ایضا از جمله کرامات علی بن آنکه در وقت سخن گفت و قصه دیر نگذیب کرد امیر
 المؤمنین گفت اگر دروغ میگفته باشی بر تو دعای کنم گفت بی دعا کن چون علی بن دعا کرد
 از جانی خود و جنبید و وقتیکه کور شد و این آئینی از جهم رویت کرده که گفت علی بن بیت المال
 را پاک ساخت و در آنجا ناز میگذاشت و تا گوسه و بهر آنکه در وجیل اموال از مسلمانان نگرفت
 تقاضاست که دوم و با کبر گیر طعام بخور و ند بایک از آن دو کس سحر کرده انان بود و دیگر سحر کرده
 در آنجائی خود و در آن روزی دیگر ثالث ایشان شد و از پشت عدوان با اتفاق تناول کرد
 هر سه با کبر گیر وقت رفتن آنروز ثالث بهشت درم نزد این دو کس از بهشت بروض طعام یکد خورده
 بود انگار بیان این دو کس نزاع شد صاحب پنجم عدوان گفت پنجم درم از بهشت و سیم
 از صاحب سه عدوان را و میگفت که نصف بهشت درم که چهار عدوست نیم چون من محاکمه
 نزد علی بن فرزند صاحب عدو را فرمود که سه درم که سیم به پنجم به شصت بهای تو خوبست
 او گفت راضی نمیشوم مگر آنچه حق من باشد از روی حساب می گفت حق تو خیر کبر و نیم بهشت
 اندوی حساب آن شخص از بیان آن سوال کرد و فرمود که این بهشت عدوان را سه عدوست

بیت و بهار ثلث است و چون زیاده و کم خوردن شما معلوم نیست عمل بر بناوی میکنم چنانچه
 تو به ثلث خورده باشی و حال اگر نه ثلث حق تو در میان است و صاحب نخود و فلفل ثلث
 ثلث خورده است و حق او پانزده ثلث است پس او به ثلث باقی مانده در رم عوض آن یک گرو
 و یک ثلث باقی مانده یک در رم عوض آن یک گرو چنانچه این به ثلث در رم یک در رم حق تو باشد و به ثلث در رم
 دیگر حق صاحب تو انگاه آن خطم گفت این زبان رضی شدم تو ولایت کردی که دو کس نزد علی نه آمدند
 یکی گفت اینم در علم آن دارد که با درین محکم شده و در باره او چه حکم میفرمائی علی گفت او را در آفتاب
 باز و آروسیا و او را برین و از جمله کلام علی مگر آنکه الناس نیام اذ اما کذا انتهم و اینچه مردمان
 در خواب غفلت اند درین فکر آخرت و احوال قیامت نمیکند پس چون مردند عذاب و نکال
 غفلت دنیا با ایشان رسید از آن خواب بیدار میشوند و میدارند تشبیه فرموده است بخوابی
 را بخت و چه تشبیه که همچنانکه حواس خشکمان اورگ بدرکات ظاهری و درونیت محلول و دنیا
 پرستان از معرفت حقایق اشیا بجهل و فرمود الناس بنو صاظم اشبه صمما بانام
 مردمان بر و زکار تشبیه اند از ایشان به پدران خود یعنی مردمان بی روز اند و روزگار میگذرانند
 و از متابعت آباء بامی نمایند فرمود لو کشف الغطاء میا اذ ددت یقینا یعنی چندان
 معرفت خداست باین علم بچنانی اشیا حاصلست که اگر پرده از روی چیزها دور شود و زیاده
 نمیشود از روی دانش یا زیاده نازم دانش را و صمما لم اعبد و بآله و سالوفا
 مادیون العرش و فوقها که از حضرت علی کرم الله وجهه روایت رو شده اند که برای
 این معنی فرمود ما هلك اهل عرف قد ده لاک تشبیه لاک میا و انگاه اندازد خود را
 بشاخصت و جاوید از لاک صوری بخت یافت و بخت جاوید یافت و فرمود و قیمته کل
 امر ما یحسند ای شی میهن معرفت از باب فعل بغیر و معنی آمده یعنی دانش و معنی نیکو
 و دانش یعنی بهای هر مردان چیز است که از امید اندام از آنکه نیک باشد یا بد چیز است که از نیکو
 میداند و فرمود من عرف نفسه فقد عرف دبه هر کس که شناخت نفس خود را شناخت
 پروردگار خود را باینکه بعد از آنکه بنود پیدا شد شناخت شناختن پیدا کننده ذات جلت
 عظمت لازم آید بیکلام نسبت علی بن داود اندکین مشهور است که کلام می بن معاوی است
 و الله اعلم و فرمود الله و محبت تحت لسانم مرد و پوشیده شده است در زیر زبان خود
 بیت تمام و سخن نهفته باشد عیب و نهش نهفته باشد و فرمود من عذ لسانه
 فقد کثر لسانه هر کس که خوش شد زبان او بسیار گشت بزاوان او یعنی هر کس که قول
 او فعل و نیکو باشد و از روی تو ذبح و خلق با خلق خدا سلوک نماید خلاق و میرانیز دوست دارند

سازمان عرفان نفس نقد علم و ادب

و بادبی برادران معاصر کنند بیت بشیرین زبانی و لطیف و خوشی و توانی که سلیقه بومی کنی
 و فرمود بالبدیست بعد الحمد اگر بصیغه مجهول خوانیم معنی کلام نهنت که بسبب نیگویی و بندگی
 گرفته میشود و آزاد و تواند بود که معروف بخوانیم پس معنی کلام نهنت که به بندگی بنده میگردد و آزاد
 مرد یعنی بومیست بیج و شرار مرد را با احسان ملازم خود میازد و فرمود بشر مال الجنیل و عباد
 او ظلم او وادش مژده رسان مال الجنیل را با احداثات جهان مثل نهب و غارت و ظلم و ستم
 و سرقه و غیر فلک و یا سیراث خواران و در نیکی که فعل بشارت را واقع گردانیده اشارت است
 که مال از صحبت جنیل ملول و پشیمان است و از مفارقت او خرم و شادان و فرمود که منظور الی
 من قال و انظر الی ما قال که منظور نمی حاضر است و انظر صیغه امر حاضر است و انظر یعنی
 فکر بکن یعنی فکر نیز آمده و ممکن است که در مقام در صیغه نهی و امر هر دو معنی نگزین باشد و شاید
 که هر دو معنی فکر باشد و شاید که در نهی امر او نگزین باشد و در امر معنی فکر یا عکس آن یعنی قسم بدم
 اقرب است چنانچه در مثل واره است منکر که گوید منکر که پیش گوید و فرمود و اجزع عند البلاء
 تمام الحمد جنع یعنی بی صبری کردن در وقت آزمائش حق تعالی بنده خود را تمام محنت است
 چرا که به بلائی را التوا بے مقرر است و بر بی صبری را عقابی پس اگر مبتلا بصبر نباشد بآن عقوبت
 نزدیک شود و فرمود که اخضر مع البغی فی روزی نخواهد یافت کی که ظلم و ستم کرده از خود
 در گذشت بیت هر که او از خود پاسبیکشد و بید و بر جانیش تاسیکشد و فرمود که
 ثناء مع الکبر انیک و دخیال دارد و بی اگر متکبر شانی مردم بر زبان نیند و غیر خود را قابل
 ستایش نمیداند و معنی دیگر آنکه مردم متکبر را ثنا نیگویند و از صحبت او کناره می کشند که اخیر مع
 الشحر یعنی نیت نیگویی با جنیل حریص که رف کند و صرف نماید در راه خدایتالی بلکه تمام
 بهت او سبب اموال است و همیشه غلبه زیدتی میکنند بی غیر الهیای بیت تحت چشم تنه
 دارد و یا تناعت پر کند یا خاک گور و فرمود که اخضر مع البغی و حق و کاشف مع
 سوء الادب یعنی نیت تذرتی یا بی گشتی طعام و سحر فعت و بندی بانی
 ادبی نیت بلکه هر کس آنچه یافته از ادب یافته بیت بے ادب مرد که شود و بتره و هر چه
 او را جلالت و نبست و فرمود که اخضر مع البغی و اخضر مع البغی و اخضر مع البغی
 که زیادتی مع ذغادتی یعنی آسایش در حد بردن بر فدیق نیت بلا و رانر و قات
 حد بخیر عید منازعات عظیم میشود و بچه بزرگ و دکن کشیدن نیت زعیبی صلوات
 غایب و صنیع منقذ است که فرمود که احسان است که بی گنی در حق سبک بدی کند و در حق تو
 و نعم قال الشاعر از سر جرایم خلقان گذشته ایم و در غفرت نیت که در انتقام نیت

و از لایق بالحق و شکر برادر خرمی و تندی سستی یعنی زیاد کردن نماز و یاد خرمی و دیگر اوقات
 ست با کمالین زشت خرمی و طمع گوی با بهمان نباید کرد تا ویرا نفس در گس و از در گس حاصل نشود
 و فرمود که اصواب مع ترک الشوم و غلاصی از خطایست با ترک شورت یعنی در بر امری
 که اراده و وقوع آن دارد باید که با دوستان خود کسانیکه امانت و دیانت داشته باشند صلح
 و مشاورت نماید و خود را سه و خود بینی نسا زد که بالاخرت اذان ضرر می بیند چنانچه خدا تعالی
 بهترین خلق خود محمد مصطفی علی الله علیه و سلم آمر فرمود که با اصحاب در امور مشاورت نماید قال
 الله تعالی و شاورهم و چون آنحضرت صلعم با علو مرتبه مخاطب این خطاب شد و در امور مشاورت
 نمود باید که متابعت آنحضرت نماید و نسبت آنحضرت محل نایم تا از خطای در عمل غلاصی یا سیم و فرمود
 که اگر در لغت و ادب یعنی نیت مروت مرد و عکوی را و در دست خود و عکوی و در قرآن و
 احادیث بسیار است و درین مختصر جای آن نیست که بیان کنم الا که تم اعظم من التقی و هر چه
 مردی از صند و پادشاه تر از پیر بزرگاری نیست چنانچه خدا تعالی فرمود ان اکرمکم عند الله
 اتقیکم بدستیکه گرامی ترین شما نزد خدا تعالی پیر بزرگترین شماست و فرمود که اکثر
 اعلی من الاسلام و هر بزرگتر از اسلام و اطاعت امر خداست تعالی نیت و فرمود
 لا شفیع الا من التوبه و خیر شکر می فرمود و شادمان کننده تر از بازگشتن به خداست
 تعالی نیت و فرمود که لباس اجمل من السلامه پوشیدن عزیمت از سلامتی نیت
 بر کس که لباس از تندرستی باید که از تنگدستی تا لاد او اعیاء من الجمل و در وی و شوا و
 و کو قنناک کننده تر از جمل و ادا نیت و فرمود که امرض اضنا من قلة العقل بیک
 لاغر کننده تر از کم خردی نیت فرمود و امرض و لما جمل مرد و دشمن است هر چه بزرگتر
 فرمود و رحم الله امرض عرف قداده و لم یبعد طوده به بخشناد خدا تعالی مرد و اگر کشت
 اندازد خود را و از حد تجاوز نکند اعاده الاعتدال و تذکره الذنوب معذرت خوا
 یا و دادن گناه است النصی بین السلامه و تقوی و بند و اوان در میان مردم سرزنش
 ست نعمت الجاهل که و خند علی مذبله ال نادان چون امر غزاری است اگر سرگز
 یعنی نعمت و مال و معرفت کمال و بل است الخزع اعقب من الضرب فی خبر
 به خاتمه تر است از صبر بیش که صبر کنی به بزرگ + دولت نبواید اندک اندک فاضل
 کما صبر اول العزم من الرسل و فرمود که رسول حتی بعد کسی که از و چیز
 میخوابد از اوست تا نوید نداده است و چون وعده داد نمونی بر خود و نهاد و سائل را در جمع
 اندخت و در زیر خود حتی نیت ساخت و فرمود که اگر الاعداد او اخفاهم مکید که بزرگتر

صفت با آن نعمت زیاده خواهد خدا بر اسے تمام راه بر دشمن قدرت یافتی پس گردان در
گذشتن را از گناه شکرانه آنکه بر دے قوت یافتی و فرمود ما اخذنا شیئا الا ظهروا له فی
فلا تیات لسانه و علی صفحات و جهر یعنی در دل خود پنهان نکر و بکس چیزی را نگو آنکه
ظاهر شد در اشای آنکه سخنان بی اندیشه بر زبان میراند و علامت از روی وی ظاهر گشت آنجا که نشا
ضرب عشق است از مهره او چون نور پدیدت و فرمود الغیل یتجمل الفقر و یعیش فی الدنیا
حیش الفقراء و یحاسب الابرار حساب الاغنیاء ایل اشد الاغنیاء یعنی
بخیل شتابنده است بر روی زبیتن او در دنیا مثل زبیتن در دنیایان است لیکن در آخرت
در شمار تو لگران است و حساب و عقاب مثل ایشان خواهد بود بگو سخت از آن بود بخیلی که
ورزیده است لسان العاقل و در او قلب و قلب الاحمق و دماغ لسانه زبان خود
در پس دل است و دل نیز در پس زبان است یعنی هر کس بهوش و خردست در او دل عال تل در
سخنان میکند و بعد از آن بر زبان می آرد و بچیز و نادان طس آنست که مال ناگرده سخن میگوند
بسمیت سخندان پرورده هر کس بدیندیشد آنکه بگوید نحن العلم یرفع الرذیلع و الجهل
یرفع الرفیع العلم خیر من اللال لان العلم یرسک و انت تحرس المال العلم
حاکم و المال محکوم علیه علم نیست را بلند میازد و جهل ناوان بلند راست میازد و علم
از مال بهتر است زیرا که علم محافظت میکند مر ترا و محافظت مال میکند و علم حکم کننده است و
مال محکوم علیه است و فرمود قعم ظهري عالم متعنتك و جاهل متعنتك هذا یفتر
و یفتر لک بعتک و هذا یضل الناس بتنسک شکست ایت مر او آگاهی باک
فنا و ان متعبد کن کی بوسطه تنسک یعنی پرده در می مردم را در رفتن می اندازد و منتظرین
و این بسبب جهل در عبادت مردم باطاک و کمر انگیزد و فرمودوا قل الناس قیمة اقل هم
علما و القیمة کل امر ما یحسن یعنی کید علم او کمتر باشد از مردم بهای او نیز کم خواهد بود
از مردم زیرا که بهای هر وی چیز است که آنرا امیدند و کلام حضرت علی کریم الله وجهه درین آیه
برین زیارت از خوف طاعت اختصار نموده و فرمود و کلام علی رضی الله عنه است که فرمود و کوف
بین الناس که یخلفه فی نهیر و اندر لیس الطبیعی لا وهو مستضعفها و العلم
الصوره مافی اجزا منها من البرکة ثم یفعلوا ذلک بها ایشید در میان مردم همچون تو
نخل در میان مرغان که مرغان او را ضعیف و حقیر میدانند و این بود بخل است که خیر و برتر گشت که
در جوف آنست مرغان نمیدانند و اگر میدنستند حقیر و ضعیف و فرمود و خالطوا الناس
بالسنتکم و اجسادکم و ذایلهم باعمالکم و قلوبکم فان المرء ما انتسب و هو

و در این آیه که

یوم القیمة مع من احب با مردم ملاقات و همکار کنید و با شما وجید با خود و مخالفت ایشان
کنید با اعمال و قیامت خود نیز اگر از مصاحب و محال علی میسور شود که خدا و رسول خدا با آن رشتی
نباشد اگر قدرت دارید منع و زجر کنید تا از آن عمل بازاید و اگر بر منع قادر نباشید باید که با ایشان
مخالفت کنید و عمل و در باطن خود بدستگیر مردم را از آنچه میکنند خواهد یافت و آنچه دوست
میدارد و در قیامت مصاحب خواهد بود و فرموده که و انما یقبل العمل اشد اهما ما منکم
بالعمل فانه لن یقبل عمل مع التقوی فكيف یقبل عمل متقبل باید که اتمام شما قبول
عمل نایده باشد از عمل بدستگیر تقوی قبول قلت نمیکنند یعنی در کیفیت عمل پوشیده که باید در هر
قبول رسد و فرمود یا حمید القدان اعلموا بانه العالم من عمل بما علم و وافق علیه
عمله و سیکون اقوام یحملون العلم لایجاد و زتر اقیام مخالفت سر بر حق علیه
و مخالفت علم علم یجلسون خلقا فیما هی بعضهم بعضا حتی ان الرجل
یغضب علی جلسیه ان یجلس الغیبه و یدعوا و لکن لا تصعد اعمالهم
فی مجالسهم ثلاث الا الله تعالی اسی مالان قرآن بقرآن عمل کنید چرا که عالم کسی است که علم
خود عمل کند و علمش علم موافق باشد و بعد ازین قومی خواهد بود که عال علم باشند و لیکن علم از اعلای
صدور ایشان تجاوز نکند و مخالفت باشد نیز ایشان با علانیه و عمل ایشان موافق علم نباشد و حلقه زنی
بنشینند پس با یکدیگر تفاخر و مباهات کنند و گاه باشد که مردی غضب کند بر پیشانی خود اگر او را
گذشته با یکدیگر نشینند آن مردی که باین صفت باشد عمل ایشان که در آن مجلس که در آن باشد
نزد خدا تعالی نخواهد رفت یعنی جاهل عمل ایشان خواهد شد و ثواب و جزای آن نایز خواهد شد
با واسطه حد و مباهات با یکدیگر و از آنجا که فرمود لا یخاف احد منکم الا ذنبه و لا یجور
الا ذنبه و لا یتحیی منکم الا یعلم ان یتعلم و لا یتقی من یعلم اذا سئل عما لا یعلم ان
یقول الله اعلم الصبر من الایمان بمنزلة الیاس من الجسد تریب یکی از شما
از کس مگر از گناه خود و امید ندارد کسی مگر از پروردگار خود و هر یک یک از شما علم خوانده باشد از هر حق
علم شرمین نشود و بر کس از شما که عالم باشد و او را از چیزی پرسند که آنرا نداند شرم نکند از آنکه
گوید الله علم و صبر از ایمان بمنزله مرست از جسد و فرمود الفقیر کل الفقیر من لا یقنط
الناس من رحمة الله تعالی و لم یرخص لهم فی معاصی الله تعالی و لم یمنعهم
عن ذناب الله تعالی لم یدع القرآن رغبته عند الغیبه لا خیر فی عبادا
لا علم فیها و لا تقی علمه لا فهم معه و لا فی قسوة لا تدبر فیها عالم کسی است
که مردم را از رحمت الهی امید نهد و در معصیت رخصت ندهد و مردم را از نندیدن ایشان

این نهاد و دگر آن را از دست نگذار و که بجزیرے دیکمیل کند که تحقیق چیزے در عبادت نیست که
 آن علم نباشد و همچنین چیزے در علم نیست که بآن فهم معانی نباشد و چیزی در قرآنی نیست که قاری
 توبه و تکرور آن بخند و فرمود ابد الکلوم علیک بما اذا سألته عما لا اعلم ان اقول
 الله اعلم یعنی دوست ترین اقوال بر کبد من یعنی نزد من تو تکیه سوال کنے مرا از چیزے که ندانم و گویم
 السلام و فرمود ومن اراد ان ينصف الناس من نفسه فليحب لهم ما يحب لنفسه
 بر کس که خواهد انصاف و دهم دم را از نفس خود باید که دوست دارد و بر ایشان آنچه از برای نفس
 خود دوست میدارد و فرمود و سبع من الشيطان شدة الغضب و شدة العطاش
 و شدة التناوب و العی و الدعاع و الخوی و النوم عند الذکوبت چیز نیست که از
 شیطان است یکی شدت غضب دوم شدت تشنگی بر تبه که هر چند آب می آشاید سیر نشود و واکر و
 سیم شدت فازه و فازه فتره و کالهی است که در اعضا پدید می آید بوسه کثرت اکل چهارم
 کثرت قی پیچم خون منی ششم راز دل گفتن به قلم خواب در وقت ذکر و فرمود الحزم سوء الظن
 معنی حدیث است و لفظ این حدیث ان من احزم سوء الظن احتیاط کردن بدگمانی است
 التوفیق خیر قائد و حسن الخلق خیر تدین و العقل خیر صاحب و کلاذب خیر
 مبدات و کلا و حشدا شد من العجب توفیق یعنی بودن اسباب عاقل مطلوب بهتر
 راه برست و خوش خلقی بهترین فیت است و عقل بهترین مصاحب است و ادب بهترین ارنی است
 و سیم و حشمت تحت تراز عجب نیست مروت است که شخص از اهل الزینین حضرت علی کرم الله وجهه از
 مسئله قدر پرسید در جواب فرمود طریق مظلم کاشک و بحر عمیق کاشک و سراسر الله تعالی
 قد خفی عليك فلا تغش لها السائل ان الله تعالى خلقك كما يشاء و
 قال بل كما يشاء و قال فيستعمل كما يشاء الله راه بزرگ تاریک است بآن راه
 و دریای بی پایان است در آن غوطه خور و سر خدای بر تو پوشید است افشای آن کن
 سائل خود خدا تعالی تر مخلوق ساخته است از برای آنچه خود خواهد یا برای آنچه تو خواهی گفت بلکه از
 براسے آنچه خود خواهد پس میشود و آنچه میخواهد فرمود پس ترا بعل میبارد چنانچه خود خواهد و فرمود و جواد
 و مصائب را نجاتی است اگر کسی را حادثه پیش آید بستمته منتی خواهد شد پس سزاوارست
 که عاقل و فقیه که اورا نمیبست و حادثه روی دهد صبر نماید و بر همان باقی ماند تا وقتیکه مدت او کسر آید
 و اگر قبل از انقضای مدت در دفع آن کوشش نماید سبب مذبح گردد بکروا ت آنرا زیاد میگردد
 و روایت از ابیه الزینین حضرت علی مفر که پرسید در تنهاییست فرموده میبایست صبر کند
 نه بکند نه مستند به فحیاء و نکند نه سنا که روزی در آن بماند و بعد از آن

[illegible]

چون تمام کلام خیر انجام امیر المومنین علی بن ابی طالب نمود فی الحال سلمان شد نقیضت کرد و غیر از
 زری از علی کرم الله وجهه گم شده بود و آنرا نزد یهودی یافت و محاکم آن بجانب قاضی شیخ که از
 جانب علی بن ابی طالب قضا منسوب بود در دین و علی بن ابی طالب و قاضی بنیشت گفت اگر خصم من
 یهودی نبودی بر این خصم می نشست و لیکن از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود که شکوفای
 بدینهم فی المجلس بالیه و بر این بنیشت با یهود و در روایتی دیگر فرمود احدی و هم من حیث
 اضعدهم الله تعالی ذلیل و خوار سازید ایشانرا از بنیشت که خدا تعالی ایشانرا ذلیل و خوار گرداند
 راوی گوید بعد از آنکه با دعوی قیام نمود یهودی منکر شد قاضی گواه طلبید امیر المومنین علی بن ابی طالب
 چنین و قنبر را گواهی آورد قاضی شیخ گفت گواهی پسر را پذیر و گواهی بنده برای مولی جایز است
 آنگاه یهودی گفت امیر المومنین حاضر اند قاضی خود آورد و برین دعوی کرد که قاضی بحق بود هر چه
 قاضی گوید قبول دارم قاضی یهودی حکم کرد اشمس دان لا اله الا الله و اشمس دان محمدان
 عبده و مرسله را قرا خواند که زره مال امیر المومنین است و آقادی از ابن عباس روایت
 کرده که گفت چهار درم نزد امیر المومنین علی بن ابی طالب بوده غیر از این چیز دیگر نداشت یک درهم در
 تصدق نمود و یک درم در روز یک در ستر یک در علانین بیت نازل شد که الذین
 ینفقون اموالهم باللیل والنهار ستر و علانین کسانیکه تفاق می کنند در راه خدا
 تعالی مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا خاتم اجرهم عند ربهم و لا خوف
 علیهم و لا یحزنون مرا ایشانست من و اتفاق ایشان نزد پروردگار ایشان یعنی ایشانست
 بهشت با تمام نعمت جاوید و هیچ خوفی و اندوهی نباشد ایشانرا نقیضت کرد رسول صلی الله علیه
 و سلم از امیر المومنین گفت پرسید که ترا برین چه چیز داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که
 طریقی حلد قد را برین چهار صورت ندیدم هیچ آنها را التزام کردم تنبائی آنکه می آید آنها را
 قبول یافته بمواظقت رساندم و نیست که معاویه بن ابی سفیان را گفت که علی بن ابی طالب را از
 من صفت کن خوار گفت که از من در گذر و حضور ما باز معاویه را سوگند داد که علی بن ابی طالب را و صفت کن
 گفت و الله امیر المومنین علی بن ابی طالب غایت عز و تقوی داشت شدید القوی بود قول او فصل بود و
 حکم او عدل بود علم او ظرافت وی منجز میشد و حکمت لسان و کلمات می گشت و توحش و متعجب بود
 از دنیا و زینت آن و او را بس بود بیلیات و وحشت آن و بهنار اشک بسیار از چشمان بنیشت
 و فکر و تدبیری نمود و بطعام و لباس خویش قناعت میفرمود و خود را یک از ما میبست اگر می بینم
 اجو بجا و اگر میخواندیم جانب میفرمود و مثل او را بعد از وجود و قرابت که بوسه دهیم نزد یک آن بود
 آنکه از بهیبت بوی نکند بخیر اهل دین را تعظیم میداشت و بسا کین نزد وی میشد قول او اطل گوی را

اطاعت میکرد و طعنه انداخته و این میگفت و من در بعضی از امور هستم که بکس حاضر نمودی در
شب به تاریک ملاحظه کردی که در دست محاسن مبارک خود بیایید و گریه زمین میفرمود و میگفت
ای دنیا من بتو مغرور و غرور شدم و فریب از تو خواهم خورد و دیگر کسی غیر مرا مقدر گردان تو زمین حق
داری و من از تو بیزارم سبب سبب محبت تو از من دوست و ترسانه طلاق و ادم بطلاق بان
که جسمی ندارد و عمر تو کوتاه است و خطر تو بسیار آه آه از قلت زاد و دوری سفر و محنت راه نگاه
معاویه را گریه دوست داد و گفت خدایتالی رحمت کن و برادر الحسن و اله که او این صفت موصوف بود
و آنچه گفتی بیان دهمست آورد که علی رضی الله عنه برادر خود عقیل را هر روز مقداری جو که قوت سال
و اطفال و پیرا و فاکند میداد اتفاقا اولاد او و حرم و عیال و خدمت کاران و خدایان از آن جو که
میشموندند بنابرین هر روز قلیله از جو ذخیره کردند تا این مقدار جمع شد که خردا در دهن بان خرید نموده طعام
میسپاردند امیر المومنین را نیز طلب نمودند که از آن تناول فرماید چون طعام حاضر کردند علی بنم فرمود که این
طعام از کی بهم رسیده گفتند از قوت خود هر روز مقداری ذخیره میکردیم تا قیامت این طعام مجبش
علی بنم فرمود که این مقدار که از قوت خود باز گرفته اید بان صبر تو نیستید نمود گفتند بی انگاه این مقدار
جو از آنچه هر روز میداد که دو گفت چون شما این مقدار می توانید که و حال نیست که من زیاد و ازین
بشمارم چندان هم زیادتر کرده بود عقیل ازین سخن در خشم شد روزی علی بنم قطعه از آن گوشت کرد
در تومی عقیل بخواب محفلت بود و پیشانی وی نزد یک سخت عقیل چون بیدار شد امیر المومنین
بنم گفت باین مقدار چیزی خرج می کنی و حال آنکه میخوابی که مرا آتش چشم گرفتار سازی باینکه حق
دیگران بتو دهم عقیل گفت اگر تو ندی نزد کسی میروم که مرا طرطلا و تفرقه غیر شکوک و بد و مفرودند
این محبت و بجا و بی محنت شد فحسبت که روزی معاویه بنم گفت اگر عقیل و عمر عالم نبود
باینکه من از برادر او بهترم میگفتم امیر المومنین علی را که نزد من آید عقیل گفت برادر من در دین
بهتر بود از برای من و تو در دنیا بهتری از برادر من و الحال من اختیار دنیا کردم بر پروردگار خود
جست از عمر تو اله امید میدارم که ختم کار من بخیر میگردد اندم ویت برویت ابن عباس که عقیل بنم
گفت من فقیرم و محتاجم ازین مال مرا چیزی عطا کن علی بنم گفت صبر کن تا وقتیکه عطا
مسلمانان از بیت المال بیرون آید همراه ایشان ترانیر عطا کنه عقیل صبر نکرد و الحال نمود و امیر المومنین
علی بنم در دین فرمود که عقیل را بسیار بر تاضل و کاهنهای بازار بشنند و آنچه در کاهنهای نبو
باشد بگیرد عقیل گفت میخوابی که مرا بدزدی باینکه منم فرمود و همچنین است اگر اهل مسلمانان
بتو دهم و ایشان را ندیم عقیل گفت من نزد معاویه بنم خواهم رفت علی بنم گفت تو میدانی انگاه
نزد معاویه بنم آمد و از او عطا نمود معاویه بنم صدقه از او بهم با عطا کرد و گفت بالا

و اینست از حدیثی که در کتاب
تاریخ طبرستان
در باب
عقیل بن ابی طالب
در حدیث
معاویه بن ابی سفيان

میفرمود و طریقی که علی بن ابی طالب را برگزید و او را پیش از نبوت بر او فعل آورد و مردی میان کنجیل چون بنی
 برآمد بعد از محمد و ثنائی خدا تعالی گفت ایها الناس بهنید که من خواهم که علی مرا بر دین خود اختیار
 کند و مرا برگزیند و من خواهم که معاویه بن عمر مرا بر دین خود اختیار کند و مرا اختیار کرد و بر دین خود قنصلت
 که معاویه خاند بن عمر را گفت سبک محبت تو با علی کردم الله وجهیت گفت بواسطه سهصلت علی را
 دوست میدارم بعل او در وقت غضب و بصدیق او در نظم و بعد او در وقت حکم و دوست
 وقتی معاویه بر علی کردم الله وجهیت فاخر کرده بود چون این بعلی کردم الله وجهیت سید بخلانم خاک گرفت
 که جواب او بنویس و در همان وقت این ابیات انشا فرمود و در آن کتاب مندرج نمود و شاعر
 محمد بن ابی و صهره + و حمزه سید الشهداء عی و جعفر بن الذی عی + یضی
 بطیوم مع اللیلک ابنه + و بنت محمد سکنی و عری + منوط لهما ابد و محی
 و سبطا احمد بناینها + فایکمله سهم کسهی + سبقتکم الاسلام طوا
 غلاما ما بلغنا اوانک + فواجب رسول الله + ولا یبند عند الاغدی رخمی
 و اوصانی النبی علی اختیار + لا متدخی منکبک + الا من شاء فلیمن بهذا
 و لا فایمت کتبنا یغی + انا البطل الذی لا یتنکر + لیوم کدیته و لیوم سلی
 یعنی ترا تیسرید که تفاخر کنی بر من و اگر من فخر کنم بر تو مرا میرسد و جای آن دار و چرا که بهترین خلق خدا
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم برادر زنی و پدر زن کن است و حمزه بن عبد المطلب که سید شهادت
 عم من است و جعفر بن ابی طالب که چون شهید شد خدا تعالی عوض و دوست او را که کفار قطع نمودند
 دو جناح بدو عطا فرمود تا بالا نگیرد و از زمینت بجعفر طیار موسوم و مشهور است برادر زنی
 و فاطمه بنت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم جلیده من است و حسن و حسین رضی الله عنهما که سبطین سیدان
 اند مرد و پسران من اند از فاطمه الزهرا پس انصاف دهید که نسبت کدام کس را از شماست چون
 مثل نسبت من که بر من فخر میکنی آنکه من گفته ام از عمر نسبت بود و در آن روز که رطب با وجود کثرت فضل
 سبقت اسلام بر تمام دارم و اسلام من قبل از او ان بلوغ بود که هنوز طفل معصوم بودم و دیگر نسبت
 عبادت او ثان باشد که تم پیچید که یک حفظ این اشعار و حبست بر هر کس که در اعتقاد او
 قصور و فتور نسبت علی کردم الله وجهیت تا معاخر و ماکر ویرا در هلام بداند و عقاوش و حق
 دی قوی گردوانته فضال و مناقب علی زیاده از نسبت که عدو و صفا آن تواند کرد و امام شاهر
 رحمه الله علیه در مناقب امیر المومنین علی کردم الله وجهیت بخان بسیار آورد و این ابیات از کمال
 شعر اذ اخذ فضلنا علیها فاننا + و افضن بالفضل عند ذی الجلال
 و فضل الجبرک اذ ما ذکرته + و منیت بنصب عند ذکر الفضل

این بجز آنجی که اور صاحب شمر کرد و انید و یا خود موافق ساخت و چون شب جمعه بخیر می فرستایند
 اربعین از حیرت نبوی رسید علی کرم الله وجهه در وقت صبح از خواب بیدار شد و با سپهر خود حسن بن
 گفت اشب رسول صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم و از آنجا از هست بارسیده بود و گفتم فرمود
 بر ایشان دعای کن اللهم ابدلنی بهم خیر لی و منهم و ابدلهم لی شرا لهم منی یا رب العالمین
 ایشان چنانکه من بدیدم که از ایشان بهتر باشد و بدل من بجای ایشان گماشت گردان که از من بدتر
 باشد بنیت ایشان و در آنوقت بطهار روی مبارک و صیحه زدند فرمود که بگذارید ایشان را
 که برین نوع می کنند و مودون نزد وی رفته اخبار بوقت صلوة نمود چون انقضاء میرون آمد در خانه
 منادی کرد و ایها الناس اهل صلوة درین اثنا شبی غایب میسر روی اندخت میسر او بدر و
 خانه خور و انگاه ابن لجم خذ الله میسر بر پانی و سر مبارک آنحضرت زو چنانچه بخیر رسید چنان
 قضیه واقعه شبی غایب میسر آمد منزل که بنیچه رفت و یکجای ازین میسر از پی او رفتند و او را قبل رسید
 و اما ابن لجم مردم او را در میان گرفته و مردمی از بعد از آن قطیفه او را بر روی اندخت و او را
 بر زمین زد و میسر از دست او گرفت او را نزد علی الرضی آور و امیر المؤمنین چون او را دید فرمود
 ان النفس بالنفس اگر من فوت شوم او را قاتل سازید و اگر حیات من باقی ماند آنچرا می من قتل
 کند در باب وی عمل خواهم نمود و در کبر و کبر است که فرمود و انجدوح قصاص
 پس او را محاکمه نگاه داشتند و مر ویت که امیر المؤمنین علی روز جمعه و شب جمعه حیات بود و در شب
 یکشنبه از عالم رحلت فرمود و حسن و حسین رضی الله عنهما و عبد الله بن جعفر با غسل قیام نمودند
 و محمد بن الحنفیه آب میسرت و در سه اواب که آن قمیص بنو ویرا کفن کردند و امام حسن فرمودی
 بنماز گذارد و هفت تکبیر گفت و شب در دار الاماره در کوفه یاد قرقری که موغنی است از و خف که
 الحال مردم زیارت می کنند و یا در این منزل وی صف و جامع عظیم علی اختلاف الاقوال
 مدخون گشت بعد از آن اطراف ابن لجم را قطع ساخته او را در قفسه کرد و سوختند و بعضی
 گفته اند او را فرمود و اگر دل او زدند و او را بکشتن با اسود و لاشه مر و او را بسوخت و نقل گشت
 که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در ماه رمضان المبارک شهید شد و شب نزد امام حسن بن طاهر فرمود
 و شبی نزد عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما و زیاده از سه لقمه تناول نمی نمود و میگفت دوست
 میدارم که بخدا اتمالی واصل شوم در حالت جوع و در شبی که صبح شنب زخم بوی رسید و خون
 بسیار بیرون آمد نظر بجانب آسمان میکرد و گفت والله ما کذبت و لا کذبت و معا اللیله
 التي وعدت بنجی سؤ گند که دروغ نگفتم و با من دروغ نگفته اند شبی است که وعده
 قتل من است و چون تریب بصبح شد ابن لجم زخم مر و خود را ساند چنانچه گذشت در بیان آن

بنماز گذارد و هفت تکبیر گفت و شب در دار الاماره در کوفه یاد قرقری که موغنی است از و خف که
 الحال مردم زیارت می کنند و یا در این منزل وی صف و جامع عظیم علی اختلاف الاقوال
 مدخون گشت بعد از آن اطراف ابن لجم را قطع ساخته او را در قفسه کرد و سوختند و بعضی
 گفته اند او را فرمود و اگر دل او زدند و او را بکشتن با اسود و لاشه مر و او را بسوخت و نقل گشت
 که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در ماه رمضان المبارک شهید شد و شب نزد امام حسن بن طاهر فرمود
 و شبی نزد عبد الله بن جعفر رضی الله عنهما و زیاده از سه لقمه تناول نمی نمود و میگفت دوست
 میدارم که بخدا اتمالی واصل شوم در حالت جوع و در شبی که صبح شنب زخم بوی رسید و خون
 بسیار بیرون آمد نظر بجانب آسمان میکرد و گفت والله ما کذبت و لا کذبت و معا اللیله
 التي وعدت بنجی سؤ گند که دروغ نگفتم و با من دروغ نگفته اند شبی است که وعده
 قتل من است و چون تریب بصبح شد ابن لجم زخم مر و خود را ساند چنانچه گذشت در بیان آن

انضال و قهر وی منظر ظاهر ساختند از خوف اگر مبارک و احوال و میراث و غیر بیرون آورند و از شکر یک
منقول است که امام حسن علیه السلام در خود را کرم الله وجهه به درین طبع نقل فرمود و مر و کسیت از این
عسا که چون علی بن ابی طالب شد و بر ابراهیم شتری باز کرد و ند که بدین آورده بنزد یک بزرگوار علیه
سلم و نخل نمایند در آن راه شتر قانبل شد و ند که دستند که بکدام طرف رفت و چاکسری آن شتر
نیافت بنابر این است که اهل عراق میگویند که او در سحاب است و بعضی دیگر میگویند که آن شتر
بیاد اطمینان است و در آن بلاد و میراثی الله علیه و غفر له ساختند و در سه شصت سالگی بود که در شتر
شهادت پیش و بعضی گفته اند شصت و پنج سال بود و بعضی چاه و وقت برشت و گفته اند مر و کسیت
که در وقتیکه بر بنبر کوفه از آیه من المؤمنین و جال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فممن
من قضیه غلبه و منهم من یبغضون و ما بدلو ان تبدلوا از وی سوال کردند و جواب فرمود
که باز خدا یا این است ربایا مرز این آیت نازل شده است در شان من و در خان عم من حمزه و ابی
عم من حبیبته بن الحارث بن عبد المطلب اما حبیبته است او بر آمد و بنزد خود و فکر و زیانیکه
شاید شد روز احد و حمزه و بنبر روز احد شهید شد و من نیز شتر اشتی الاخریم یعنی بن حمزه
المد که سر و محاسن مرا بخون تر خواهد کرد و چنانچه حبیب من ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و
سلم از این یعنی خبر داده است نقل است که چون ابو الحسن را از کربلا رسید پس از خود حسین
شباب الجنة که در وقت وصیت میگفت شما را تقوی و طاعت خدا تعالی و اگر دنیا طلب بکنید از
چه شما را طلبد و گریه و زاری بکنید بجز آنکه اگر رفتند و بعضی نمودند از شما و من حق گوید و بیتیمان
رحم کنید و در حال ضعیفان بنامید و کار آخرت را بازید و در ظاهر خصوصت بنامید و مظلوم را یاری
دست و آنچه خالصا لوجه بکنید و در راه خدا تعالی از چه کلمات نند و ترید باز بجانب محمد بن
القاسم نمود و فرمود که چندی برادران تو که درم حفظ نموده گفتی باز فرمود که از وصیت یکم مثل
آنچه برادران ترا وصیت کردم و با آنکه تعظم و توقیر برادران خود نمایی به سبب آنکه تحقیق غنیمت بدو
دارند و با آنکه اعتمادی نمی بری که غیر ایشان باشد باز بجانب حسن بن علی علیه السلام گفتات
نموده گفت وصیت میکنم شما را بوی زیر که او برادر و پسر شماست و میداند که پدر شما و
دوست میداشت و بعد از این وصیت نکند و مگر با او اما الله و قتی که حالت بخیر بود و مر و کسیت
و چه علی بن ابی طالب و انا الیه رجعون مر و کسیت که بن حمزه و بنی زید و طحان و بن
طلبید که حل ما محتاج خود نماید ابو الحسن کرم الله وجهه است و زیاده ابد زمان این بیت است
فرمود شد هر ارید حیات و یزید قتل عذریه من خنیل من قتل
من حیات او را بخوابم و او قتل من بخوابم و من زنیل عذریه من است و اعمتین

در وقتیکه بر بنبر کوفه از آیه من المؤمنین و جال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فممن من قضیه غلبه و منهم من یبغضون و ما بدلو ان تبدلوا از وی سوال کردند و جواب فرمود که باز خدا یا این است ربایا مرز این آیت نازل شده است در شان من و در خان عم من حمزه و ابی عم من حبیبته بن الحارث بن عبد المطلب اما حبیبته است او بر آمد و بنزد خود و فکر و زیانیکه شاید شد روز احد و حمزه و بنبر روز احد شهید شد و من نیز شتر اشتی الاخریم یعنی بن حمزه المد که سر و محاسن مرا بخون تر خواهد کرد و چنانچه حبیب من ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از این یعنی خبر داده است نقل است که چون ابو الحسن را از کربلا رسید پس از خود حسین شباب الجنة که در وقت وصیت میگفت شما را تقوی و طاعت خدا تعالی و اگر دنیا طلب بکنید از چه شما را طلبد و گریه و زاری بکنید بجز آنکه اگر رفتند و بعضی نمودند از شما و من حق گوید و بیتیمان رحم کنید و در حال ضعیفان بنامید و کار آخرت را بازید و در ظاهر خصوصت بنامید و مظلوم را یاری دست و آنچه خالصا لوجه بکنید و در راه خدا تعالی از چه کلمات نند و ترید باز بجانب محمد بن القاسم نمود و فرمود که چندی برادران تو که درم حفظ نموده گفتی باز فرمود که از وصیت یکم مثل آنچه برادران ترا وصیت کردم و با آنکه تعظم و توقیر برادران خود نمایی به سبب آنکه تحقیق غنیمت بدو دارند و با آنکه اعتمادی نمی بری که غیر ایشان باشد باز بجانب حسن بن علی علیه السلام گفتات نموده گفت وصیت میکنم شما را بوی زیر که او برادر و پسر شماست و میداند که پدر شما و دوست میداشت و بعد از این وصیت نکند و مگر با او اما الله و قتی که حالت بخیر بود و مر و کسیت و چه علی بن ابی طالب و انا الیه رجعون مر و کسیت که بن حمزه و بنی زید و طحان و بن طلبید که حل ما محتاج خود نماید ابو الحسن کرم الله وجهه است و زیاده ابد زمان این بیت است فرمود شد هر ارید حیات و یزید قتل عذریه من خنیل من قتل من حیات او را بخوابم و او قتل من بخوابم و من زنیل عذریه من است و اعمتین

در وقتیکه بر بنبر کوفه از آیه من المؤمنین و جال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فممن من قضیه غلبه و منهم من یبغضون و ما بدلو ان تبدلوا از وی سوال کردند و جواب فرمود که باز خدا یا این است ربایا مرز این آیت نازل شده است در شان من و در خان عم من حمزه و ابی عم من حبیبته بن الحارث بن عبد المطلب اما حبیبته است او بر آمد و بنزد خود و فکر و زیانیکه شاید شد روز احد و حمزه و بنبر روز احد شهید شد و من نیز شتر اشتی الاخریم یعنی بن حمزه المد که سر و محاسن مرا بخون تر خواهد کرد و چنانچه حبیب من ابو القاسم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم از این یعنی خبر داده است نقل است که چون ابو الحسن را از کربلا رسید پس از خود حسین شباب الجنة که در وقت وصیت میگفت شما را تقوی و طاعت خدا تعالی و اگر دنیا طلب بکنید از چه شما را طلبد و گریه و زاری بکنید بجز آنکه اگر رفتند و بعضی نمودند از شما و من حق گوید و بیتیمان رحم کنید و در حال ضعیفان بنامید و کار آخرت را بازید و در ظاهر خصوصت بنامید و مظلوم را یاری دست و آنچه خالصا لوجه بکنید و در راه خدا تعالی از چه کلمات نند و ترید باز بجانب محمد بن القاسم نمود و فرمود که چندی برادران تو که درم حفظ نموده گفتی باز فرمود که از وصیت یکم مثل آنچه برادران ترا وصیت کردم و با آنکه تعظم و توقیر برادران خود نمایی به سبب آنکه تحقیق غنیمت بدو دارند و با آنکه اعتمادی نمی بری که غیر ایشان باشد باز بجانب حسن بن علی علیه السلام گفتات نموده گفت وصیت میکنم شما را بوی زیر که او برادر و پسر شماست و میداند که پدر شما و دوست میداشت و بعد از این وصیت نکند و مگر با او اما الله و قتی که حالت بخیر بود و مر و کسیت و چه علی بن ابی طالب و انا الیه رجعون مر و کسیت که بن حمزه و بنی زید و طحان و بن طلبید که حل ما محتاج خود نماید ابو الحسن کرم الله وجهه است و زیاده ابد زمان این بیت است فرمود شد هر ارید حیات و یزید قتل عذریه من خنیل من قتل من حیات او را بخوابم و او قتل من بخوابم و من زنیل عذریه من است و اعمتین

این شخص را که من خواهد بود شخص از موالیان نیز را بر او حسن طے کرم الله وجهه بود گفت ای امیر المؤمنین
 چه اقبال اور امیر ایمنی مالی تا اور اقبال اور کم گفت اگر او قتل اور کم گیت که اقبال اور در اور قودت کرب
 از سدی منقولست که گفت ابن عجم لعنه الله علیه بنی از خوار چه کرام او قطام بود کعبه الله علیها
 عاشق بود و او را نکاح کرد و بهر سه هزار کرم و قتل ابو تراب علی الله وجهه و در میان فرزدق چند
 بیت گفته است شعر فلما دخل ساقه ذو سملحة - کمر قطام بین عرب
 ما عجم - ثلاثة آلاف وعبد وقینة + وضرب علی بالحسام المصمم +
 فلا رعدا علی وان علا + ولا فیتک الا دون فتک ابن ملجم + یلین
 ندیم هر مجلس مثل هر قطام در میان عرب و عجم و ابن ملجم که سه هزار درهم و غلامی و کنیزک خوانده
 بود و قتل علی ابو الحسن بشیر برنده یاشمشیر زهر آلوده چرا که در کمر داشت بالسیف السمر بالبدین
 الله واد شده پس هر گران تر از علی الولی نم نیست بر چند که گران بها باشد هر چه گران
 از گناه ابن ملجم نیست باب پنجم در خلافت امیر المؤمنین امام حسن و الانس امام حسن و فضایل و آثار و
 و کرامات وی که درین باب چند فطمت فصل اول در خلافت امام حسن و آن آخر خلافت
 الرشیدین است نبض جد و رسول صلی الله علیه و سلم و بعد از شهادت پدرش بیابیت اهل کوفه و آن
 ام خلافت کشت و مدت شش ماه و چند روز آن امر قیام نموده خلیفه رحمت و امام صدق و اعدل
 بود و تحقیقا بلیل قول جد و رسول صلی الله علیه و سلم هو الصادق المصدوق لقبوله
 خلافت من بعد کثکون سنت خلافت حق بعد از من سی سال خواهد بود پس چون خلافت
 وی شش ماه تمام و مکمل سه سال بود مخصوص علیه بود و اجماع جمیع مذکور و نیز بر آن قایم شده و
 در حقیقت آن هیچ شک نیست بنا برین معاویه بن تمیم ناب بود از وی و معاویه بن ابی سحر قرظی
 نموده بود و چنانچه بعد ازین خواهی دانست در خطبه حضرت امام حسن رضی الله عنه که فرمود معاویه
 نزاع میکند بمن و رحمتی که از من است و ویرا در آن غلی نیست معاویه بن تمیم درین امر ساکت
 شد و نیز در صلح نامه که نوشت و از خلافت تارک گشت و بمعاویه سپرد معلوم تو خواهد شد
 بعد از آن که شش ماه و سام خلافت قیام نمود و با هلمز کس بجانب معاویه توجه نمود و معاویه
 نیز بانگری تمام در شام بیرون آمد و چون ملاقی فریقین دست داد امام حسن رضی الله عنه
 دانست که ازین دو فرقه کیجی غالب نمیشود و مگر آنکه اکثر آن فرقه دیگر لقب آئند و فتنه عظیم در
 میان و دشمن و بنا برین معاویه بن تمیم نوشت و ویرا خبر داد و آنکه امر خلافت و امارت بمعاویه
 باز گذارد بشیر و طیکه بعد ازین خواهد آمد در صلح نامه و شرط دیگر آنکه دیون ویرا تمام او کند
 و اهل عراق و حجاز مطالبین بهر چه نماید معاویه در جواب نوشت که مطالبی غیر عشر از ایشان

بایست
 بنابرین
 بنی

امام حسن بن علی را در دعای خود میگوید و تا در میان معاویه ایستاده شد و ورق آیهین را نزد امام حسن فرستاد
 که هر چه دعا داری و صلوات بخویش که من قبول دارم و التزام آن میگیرم آیتین روایت که بیان کردیم در
 کتب سیر و کورست و آثار و آیتیه که در صحیح بخاری از حسن بصری رضی الله عنه ایستاده و در
 آنست که گفت امام حسن بن علی را شکری تمام بنویسد که در مقابل معاویه در آنگاه عمر بن
 العاص بن معاویه گفت شکری می بینم که پشت خواستند و او تا وقتیکه امثال او قرآن خود را
 بقفل آرد معاویه او گفت و او بیعتی عمر و داند که خیر الرعیلین بود که اگر این دو گروه یکدیگر
 را بقتل آرند کسی نخواهد ماند که با مردم مسلمانان قیام نماید و محافظت نماید و متعلق ایشان گشت
 بنابرین دو کس را از قبیل قریش از قبیل نخی عبد الشمس یکی عبد الرحمن بن سمره و دیگری
 عبد الرحمن بن عامر نزد امام حسن فرستاد و گفت بروید و آنچه من بگویم برین هر دو عرض کنید
 و مرا و را سخنان نیکو گویند که طلب حاجت من از وی نمایند و او را رعیت و سید و رسل
 چون آن دو شخص آمدند و از هر باب سخنان گفتند و عرض داشت نمودند امام حسن فرمود در جواب
 ایشان گفت که ما بنوعی المطلب ازین مال فرار داریم و در میان این است خوشنود
 فساد و قحطه ازین نوع سخنان عذر آینه گفت آن دو شخص گفتند معاویه چنین چیز
 بر شما عرض میکند و حاجت خود بشما القای می نماید و از شما سوال میکند آنچه گویند قبول نماید
 امام حسن فرمود گفت یکست که از عهده این اختلاط و شرط وی بیرون آید گفتند از عهده آنچه
 گویم بیرون آیم و قبول داریم و از عهده آنچه گویم بیرون خواهیم آمد بعد از آن امام حسن فرمود چیز
 از ایشان طلب نکرد و اگر گفتند قبول داریم و از عهده همه بیرون خواهیم آمد و برین فرمود
 قرار یافت و گفتی و مکن است که جمع میان روایت کتب سیر و روایت بخاری با نظری که
 در او اطل سلولان خود را نزد حضرت امام حسن فرستاده باشد بعد از آن حضرت فرمود
 حسن بن علی کتاب معاویه نوشته دعوات خود را از وی طلبید و باشد و الله اعلم و چون مصالحت
 قرار یافت حسن بن علی صلوات نوشته با بیعت است بسم الله الرحمن الرحیم هذ
 ما صالحه علیه الحسن بن علی رضی الله عنهما معاویه بن ابی سفیان اشجی ان
 یسلم الیه و لایة المسلمین علی ان یعمل فیم بکتاب الله و سننه و رسول الله و سیرته
 الخلفاء الراشدین المهديين و ليس بمعاوية بن ابی سفیان ان یعهد و حد من
 بعده عهدا بل یكون الاثر شور بین مسلمین و علی ث الدس ممنو حیث
 كانوا من ارض الله تعالی فی شیه و عرقهم و مجازهم و مینه و علی ان اصحاب
 علی و شیعتهم منو علی انفسهم و مواضعهم و نساءهم و ولادهم حیث كانوا

در صحیح بخاری

واصل معاویہ بن ابی سفیان بذلک الحمد للہ و میثاقہ و ان لا یقتضی الحسن بن
 علی و الاخیہ الحسنین رضی اللہ عنہما و لا ائحد من اهل بیت رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم غایبہ ستر و لا یجمل و لا یخفی احد منہم فی ائحق من کائنات
 ائشهد علیہم فلان بن فلان و کفی باللہ شہیداً یعنی این صلحا بیت بیان از
 بن علی بن معاویہ بن ابی سفیان مصالحت نمودند بر آنکه ولایت امر مسلمانان بمعاونت یکدیگر بشیر یا اگر
 عمل نیک و در میان ایشان بکتاب اللہ و سنن رسول اللہ و سیرت خلفا الرشیدین و شرط دیگر
 آنکه معاویہ یا بنیہ سید کہ بعد از وی کسی را ولی عهد خود سازد و یک امارت مفوض بکند مشورت مسلمانان
 بوده باشد هر کس را که خواهند بر خود امیر گردانند و شرط دیگر آنکه امین باشند از وی مردم در هر مکان
 کہ باشند از ارض اللہ تعالی در شام و عراق و حجاز و یمن و صحاب و شیعی علی بن ابی طالب و جاک باشند
 بر نفس و مال و اولاد خود پس باشند او بر معاویہ بن ابی سفیان و عهد و میثاق خدا تعالی است برین
 پنج کہ نسبت بحدیث علی رضی اللہ عنہ و بر او روی حسین بن علی کلمه و بچ کس از اہلبیت رسول اللہ صلی اللہ
 وسلم غایب و کد و رتبه و در ستر و در جہر و شہادت باشد و ظلم نرسانند احدی از ایشان را و در ہر ناحیہ
 و نواحی کہ بوده باشند بشہادۃ فلان بن فلان و کافی سبب بشہادت حق سبحانہ و تعالی و بعد
 از اتمام صلح معاویہ از حسن بن التماس نمود کہ در حضور جمعی از مردم بگوید کہ امر امارت بمعاونت یکدیگر
 و با وسعیت نمودم حسن بن التماس او را اجابت نمودہ بر بنبر برآمد و بعد از شنای حق تعالی و درود
 بر محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت ایہا الناس یعنی ای مردم من ہست کہ تقوی و پرہیزگار
 دار و ائحق ترین مردمی ہست کہ فحور و معاصی میکنند و بسیار از مواعظ و حکم بیان فرمودہ است
 باین مقام رسانید کہ گفت میدانید کہ خدا تعالی شما را بہت داد و از نعم ہے و کمالت آزاد گردانید
 بسبب جلدین محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعد از ذللت و خواری شما را عزیز گردانید و بعد از قلت
 شما را کثرت گردانید بدانید کہ معاویہ نیز اعراض کرد با من و چیزیکہ حق من بودہ او و من در صلاح است
 نظر کردم و فتنہ را منقطع ساختم و حال آنکہ شما با من بہت کردہ بودید کہ صلح کنید با کسی کہ من با او
 صلح نمایم و حرب نمایند با کسی کہ من حرب نمایم با او حالیا را سے من باین قرار یافته است کہ با
 معاویہ صلح کنم و جنگہ کہ میان من و او واقع است بر طرف نمایم زیرا کہ مردم از کشتن خلاص یافتند
 و محافظت خون ایشان نمودن بہتر است از خون ایشان ریختن و از اوہ اگر مردم با من صلح نکرد
 صلاح و بقای شما و ان ادیری لعلہ فتنہ لکم و متاع الحین و نمیدانم کہ شاید
 ازین صلح آزمائشی بشد شما را و شاید کہ بر خور داری باشد شما را تا هنگام اجل موعود و بسیار کد و بہت
 کہ انشراح صد ائم حسن بن علی و معاویہ و سلم از این ہذا استید و سیح صلح اللہ بہ

صلح معاویہ بن ابی سفیان

بین فتنین عظیمین من المسلمین دعاه الفجادی بحقیق این پسر من سید
 وز و باشد که خدایتعالی بسبب اوصالح میان دولشک عظیم از مسلمانان خراشیده چه گوید و در نهایت جز
 آورده که بعقم از علما گفته اند که سید در نجی ریش نجی حکیم است بقرینه تفسیر حدیث که صلح بین کین
 که نشان آن علم و وقار امام حسن بود و وفیه بعد من حیث السنط والله اعلم و دو کلام
 روایت کرده از امام حسن که فرمود جمال العرب سبک صاحب خون من صالحت و عیاد بون
 من حاجت فترکها انتفاع لوجه الله تعالی و حق ماو المسلمین یعنی ماوات و غیر
 عرب در حکم من بود صلح میکردند با کس که میخواستند و حرب نبودند با کسی که من حرب نیامدیم یکبار
 امارت کردم از برای طلب خدای تعالی و از نسبت نگذاشت خون مسلمانان و نزول امام
 حسن رضی الله عنه از امر خلافت در سال پنجم هجری است بود در ماه ربیع الاول و بعضی گفته اند روز
 ربیع الآخر و جمادی الاول نیز گفته اند و صحاب کرام رضی الله عنه گاهی میگفتند یا عابد المسلمین
 حضرت امام حسن و جواب ایشان میفرمود العار خیه من ان ارعایتمین است از این دو نفر
 مرویست که مروی امام حسن نفر را گفت سلام علیک یا ابا بنین و جواب او فرمود که من
 مومنان نیستم پس که در ده هشتم که بر سر ملک شمار افتد او دم و بعد از وقوع صلح از کوفه حلیت
 فرموده بدرینه رفت و در اینجا اقامت فرمود و فصل دوم در بیان امام حسین و درین فصل دو
 حدیث مذکور خواهد شد حدیث اول مرویست بر روایت بخاری و مسلم از برابن عازب که گفت
 رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم در حالتیکه حسن بر زلف مبارک آنحضرت بود و فرمود اللهم
 احببه فاحببه یا بنی من را دوست میارم پس تو ویرا دوست دار حدیث دوم
 مرویست بر روایت بخاری از ابو بکر بنی که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله در حالتیکه زینب
 و امام حسن و علی و پهلوی آنحضرت نشسته بودند یکبار بوی از نظر میکرد و یکبار بچهره میبافت آن
 انبی هذا اسید الله ان یصلح به بین فتنین من المسلمین
 این حدیث گذشت حدیث بیوم مرویست بر روایت بخاری از ابن عمر که گفت رسول
 صلی الله علیه و آله فرمود هار یحیی بنی کلنا یلعنه حسن و حسین و کل خوشتر می سن ام
 ز دنیا و ریحان بخنی رزق نیز آمده است یقین سبحان الله بهر چنانی سبی و استود
 حدیث چهارم بر روایت ترمذی و حاکم از ابو حنیفه مرویست مرویست بر روایت
 صلی الله علیه و آله فرمود الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة حسن و بن برکت
 جوانان اهل بیت خواهند بود حدیث پنجم مرویست بر روایت مسلم از زید بن اسلم
 علیه السلام روایت کرد که حسن و حسین بر سبب آنحضرت بودند و فرمود هذان ابنا منی و اما

کلام
 روایت
 بخاری
 و مسلم

بَقِيَ اللَّهُمَّ اجْتَمَعَا فَاجْتَمَعَا وَلِحَبِّ مَنْ يَحِبُّهُمَا إِنَّ هَرْدَوَسْرَانَ نَحْنُ
 مِنْ أَنْدَرِ خَدَايَا دُوسْتِ مِيدَارِ اِیْثَانِ رَاسِ تَوَایْثَانِ رَاوِ دُوسْتِ دَارِ دُوسْتِ کِی رَا کِی اِیْثَانِ
 دُوسْتِ دَارِ دُوسْتِ شَدِشْ رُوسْتِ کَرِ دَرِ غَدِی اَز اِیْثَانِ مَقْرُورِ کُفْتِ اَز رَسُوْلِ صَلِی اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ
 سَلَامٌ پَرَسِیْدَنْدِ کِه کَدَمِ یَا اَز اِیْثَانِ کُودِ دُوسْتِ مِيدَارِی کُفْتِ خَشِیْنِ چُوْشِ رَاوِ دُوسْتِ مِيدَارِ
 حَدِیْثِ مَقْتَمِ رُوسْتِ کَرِ دُحَاکَمِ اَز اِنْ عِبَاسِ کُفْتِ رَسُوْلِ صَلِی اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ سَلَامٌ اَدْرَا لَیْکَ
 حَسْبُ رَا بَرِ کَرِ دُنْ خُو دُ سُوَارِ کَرِ دِه بُو دَرِیْنِ اَنَاسِ مَرِی طَاقِی اَنْخَرْتِ شَدِ کُفْتِ اِیْکُو مَرِی سَتِ
 غَلَامِ کَبَانِ سُوَارِی مِکِنِی بِسِ رَسُوْلِ صَلِی اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ سَلَامٌ فَرَمُو دَرِ غَمِ اَلْکَلْبِ وَای اِنْ نَسْرِ نِیْکُو
 سُوَارِی مِتْ حَدِیْثِ مَقْتَمِ رُوسْتِ کَرِ دِه اِنْ سَعْدِ اَز عِبْدِ اَللّٰهِ بِنِ رَا بَرِ کُفْتِ شَبِیْہِ تَرِیْنِ اِیْثَانِ
 رَسَالَتِ پَنَاهِ صَلِی اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ سَلَامٌ اَبَا حَسَنِ بُو دَرِیْدِمِ کِه دَرَا دَرِ حَالِیْکَ رَسُوْلِ صَلِی اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ
 سَلَامٌ مَسْجِدِ بُو دَرِ کَرِ دُنْ سَبَّارِکَ اَنْخَرْتِ یَا بَرِیْثِ اَنْخَرْتِ سُوَارِ شَدِ اَنْخَرْتِ اَوْرَا پَانِیْنِ بِنَاوَرِ
 تَاوَقِیْکَ خُو دُ پَانِیْنِ اَدْرَا وَتَحْقِیْقِ رَسُوْلِ صَلِی اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ سَلَامٌ دَرِ کُوعِ بُو دَرِ پَانِیْنِ سَبَّارِکَ شَاوِ
 کَرِ دَانِیْدِ تَا حَسَنِ اَز مِیْثَانِ اَنْخَرْتِ مَرِی دُنْ رَفْتِ حَدِیْثِ نَهْمِ مَرِیْثِ بَرِ دِیْتِ اِنْ سَعْدِ
 اَز اَبِی سَلَمِ بِنِ عِبْدِ الرَّحْمَنِ کُفْتِ رَسُوْلِ صَلِی اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ سَلَامٌ مَبَّارِکَ خُو دَرِ اِچَنِ اِیْچَنِ مَرِی
 دُچَنِ اَنْ کُو دُکِ سَرِخِ زَبَانِ رَا مَاشَا دِه مِیْکَرِ دَن شَا طِی وَخُو شَا لِی مِیْکَرِ دُ حَدِیْثِ وَهْمِ
 رُوسْتِ کَرِ دُحَاکَمِ اَز زَیْدِ بِنِ اَرَقَمِ کُفْتِ حَسَنِ بِنِ رَضِی اَدْرَا عِنَا بَرِ خَاسْتِ کِه خَطِیْبَ خُو دَرِیْنِ اَنَاسِ
 مَرِی اَز اَز دُکَانِ نُوْرَةِ بَرِ خَاسْتِ وَاَلِی رَسُوْلِ صَلِی اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ سَلَامٌ رَاوِ دَرِ کَرِ حَسَنِ رَا بَرِ دِشْتِ
 بُو دَرِ حَالِیْکَ کُفْتِ مَن اَحْبَبْتَنِی فَلَیْجِبُ لَیْبُغِ الشَّاهِدُ الْعَاطِلُ بَرِ کَرِ مَرِی دُوسْتِ
 دَارِ دُیَا بَیْکَ حَسَنِ رَاوِ دُوسْتِ دَارِ دُیَا بَیْکَ اِنْ خَبَرِ خَا ضَرِ بَغَابِ بَرِ سَا نَدِ رَاوِی گُو یَا اَرِکَرِ کَرِ مِتْ
 پَخَا مَرِ بُو دَرِ اِیْچَنِ حَدِیْثِ رَا نَزِ وَتَحْقِیْقِ نَقْلِ نِیْکَرِ دَمِ حَدِیْثِ یَا زُ وِهْمِ رُوسْتِ کَرِ دُ اَبُو نَعِیْمِ وَحَدِیْثِ
 اَز اَبُو کَبْرِ رَضِی اَدْرَا کُفْتِ رَسُوْلِ صَلِی اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ سَلَامٌ بَا نَا مَزِ مِیْکَرِ دَرِ دُ وَقِیْکَ سَجْدِ فَوْتِ حَلِیْنِ
 چُوْنِ طُغْلِ بُو دَرِ دُ بَرِیْثِ اَنْخَرْتِ مَشْتِ اَنَکَا اَنْخَرْتِ صَلِی اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ سَلَامٌ وِیْرَا بَرِ فَوْتِ وَتَشْکِی
 بَرِ دِشْتِ وَچُوْنِ اَز نَا مَزِ فَا رَغْ شَدِ اَصْحَابِ اَغْتَدِ یَا رَسُوْلِ اَللّٰهِ لُوکِ بَا یَنْ کُو دُکِ کِه مِیْکِنِی بَا اِیْچَامِ
 مِیْکِنِی رَسُوْلِ صَلِی اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ سَلَامٌ فَرَمُو اَنْ هَذَا رَحِیْمَانِیْ وَ اَنْ هَذَا اَبُو سَیْدِ وَ عَسَى اَنْ
 یُصَلِّیَ اللّٰهُ تَعَالٰی بِهٖ بَیْنَ فِئَتَیْنِ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ بِتَحْقِیْقِ اِنْ کُو دُکِ مَثَلِ سَیْمَانِ مَن اَسْتِ
 کِه اَوْرَامِی بُو یَنْدِ وَا یَنْ پَسَرِ سَیْدِ مِتْ وَنَزِ دِیْکَ شَدِ اَسْتِ کِه اُنْتِ دَمِ خُذَا اِیْغَالِی سَبِیْبِ
 دِی مِیْثَانِ دُوشْ کَرِ عَظِیْمِ اَلْاِسْلَامِ حَدِیْثِ دُ وَا زُ وِهْمِ مَرِیْثِ بَرِ دِیْتِ بَرِ دِیْتِ نَجَارِی دَرِ غَمِ اَز
 اَبُو بَرِیْرَ مَقْرُورِ کُفْتِ کِه پَخَا مَرِ فَرَمُو دَرِ صَلِی اَللّٰهِ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ سَلَامٌ اِنْ اَحْبَبْتَنِی وَ اَحْبَبْتَنِی مَنْ یَحْبُبْکَ

گفت ای سلطان حق سوال تو عظیم گردانید نزد من معرفت با چهره تو واجب است از انقیاد و دست
 من بجز دست از رسانیدن چیزی که تو اهل آن و کثیر در ذات حق بجان و تعالی قلیل است و من
 باک اینقدر زیسته که بگرگ زاری تو وفا کنم اگر آنچه میباید بشد قبل سبکینی و نوبت اتمام و تکلف از من
 میداد با خبری خواهم رسانید آنرا و گفت ای پسر دختر رسول صلی الله علیه و سلم من اقلیل از قبل دارم
 و عطار اشکر گذارم و برکنج عطا عذر میگویم آنگاه حسن بن وکیل خود را طلب نمود و حساب از او کرد و
 بعد از حساب پنجاه هزار درم فاضل شد گفت این فاضل حاضر ساز و وکیل چون پنجاه هزار درم
 نقره حاضر گردانید و حسن بن گفت آن پانصد و نینار طلا که نزد تو بود و کجاست گفت نزد من است
 آنگاه با حضار آن امر فرمود چون بحضور آورد آنرا با پنجاه هزار درم منضم ساخته آن مرد داد
 نقاشیست که عجزی همایی کرد حسن بن و عبد الله بن جعفر طیار را راضی الله عنهم حسن بن را
 و نینار طلا و نینار گو سفند نینار عجزه داد و امام حسین مثل همین عطا فرمود و عبد الله بن جعفر طیار
 و نینار و نینار گو سفند عطا می نمود و مر و کیت بر ویت برادر و غیر او که چون امام حسن بن را
 خلافت قیام نمود در اثنای ایاد صلیوة و قنیک بسجده رفت مردی زخم خنجر بوی زد و بعد از آن برخاست
 و خطبه خوانده گفت ای اهل عراق تبرید از خدا تعالی در حق ما امر و صیغای شناسیم و از ازل بشیریم
 خدا تعالی در حق ایشان فرمود انما یرید الله لیدن هب عنکم الذو جیل اهل البیت
 و یطهرکم تطهیرا و هثال ابن سخنان میگفت تا سچکس از اهل مسجد ماند که اگر کبره افتاد و
 ابن سعد از عمر بن اسحاق روایت کرد که گفت هرگز کلمه نخش از امام حسن بن نشنیدم مگر کنبوت
 که میان وی و عمر بن عثمان بن عفان بواسطه زنی خصومت و اقل شد گفت ایس که عندنا
 الاما دغم نقدی عمر را چهره نزد ما نیست گردانده و خواری به یکدیگر مر و ان عامل مینه بود و رسول
 نزد وی فرستاد که ویراست کرد و هر چه امیر المؤمنین شیر بر و در گار علی کریم الله وجهه را بر بنبر
 میکرد حسن گفت که ای رسول مردان را بگو که من ترسب نیکنم که گناهی را از تو بگویم و لیکن عده
 او تو روز قیامت است نزد خدا تعالی اگر آنچه میگوئی درست خواهد بود خدا تعالی جزا بصدق تو
 خواهد داد و اگر دروغ گفته غذاب و نعمت خدا تعالی سخت تر است از همه چیز روزی مردان
 بینی خود را بدست رست خود پاک کرد حسن او را سر زدنش کرد و گفت ائت لک انیقدن
 نمیدانی که دست رست از باس و دست چپ از برای فرج است چون مردان
 را بجا می نمود ساکت شد نقاشیست که حسن بن را با طلاق میداد و بچه زن را مطلق
 نمود مگر آنکه حضرت عیسی علیه السلام را دوست داشتی و بنود زن رسیده بود و ابن سعد از علی کریم الله
 وجهه روایت کرد که گفت که ای اهل کوفه عقد و من و حبس با حسن بن کنید که او کثیر الطلاق است آنگاه

نقاشی
 میفان
 آن نقاشی
 بنی خنجر

حسن بن را با طلاق میداد و بچه زن را مطلق نمود مگر آنکه حضرت عیسی علیه السلام را دوست داشتی و بنود زن رسیده بود و ابن سعد از علی کریم الله وجهه روایت کرد که گفت که ای اهل کوفه عقد و من و حبس با حسن بن کنید که او کثیر الطلاق است آنگاه

انگاه مردی از اهل بهمان حاضر بود گفت ما در میان را بوی نریزیم میگویم اگر آن رهی مست نگاه
 میدارد و اگر کرده طبع است طلاق میدهد نقلاست که مردان بعد از فوت حسن میگرفتند و بنگ
 در جنازه او برقت حسین گفت ای مردان بروی گریه کنی و حال آنکه در ایام حیات چه مقدار از ازار
 وی کردی و چندان بجنج عضض مینمودی و از تو مردان گفت اینها که من کردم بکنج بیکر دم که
 علیم تر ازین کوه بود و اشارت کرد بدست خود بسوی کوه و این عسا که رویت کرده که کسرا
 را گفتند که ابوذر رحمة الله علیه میگوید فقر نزدیک من دوست ترست از غذا و مرض نزدیک من دوست
 ترست از صحت حسن گفت رحم الله با ذر اما من میگویم هر کس توکل کند بر حسن خیار خدا تعالی
 برای او تمنا نمیکند بد رستیک او در غیر حالتی است که خدا تعالی برای او اختیار فرمود فقل
 ست که عطا شد از بیت المال پس سید هر سال صد هزار درم بود و در بعضی سالها معای
 از او منع نمود و حسن ازین محرومی و تنگی می گشت و می گفت وقتی قلم و دیوات طلبیدم که رقه درین باب
 معاوید می نویسم باز خود را نگاه داشتم و آن داعیه بر طرقت کردم چون خواهم در راجه رسد الله
 صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم که مرا گفت ای حسن چه حال دارد که گفتم ای پدر حال من نحیه است
 و شکوه تا خیر الی آنحضرت کردم فرمود آیا دیوات طلب نمودی که بخوابی مثل خود و درین باب بنویسم
 گفت می یار رسول الله من چه کار کنم فرمود که این دعا بخوان اللهم اقدر فی قلبی و جلال
 واقطع رجائی عن سواک حتی لا ارجو الا خیرک اللهم و ما ضعفت عنه
 قوتی و قصر عند علمی و لم تنته الی غیبتی و لم تبلغ مسئلتی و لم یحترس لیا
 ما اعطیت احدا من الاولین و الاخرین من الیقین فخذ به یا ارحم
 الراحمین حسن گوید و الله که هفت روز باین دعا ای الهی و دوست نمودم معاوید هر
 هزار و پانصد هزار درم جنت من فرستاد من فتم الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره
 و لا یحرم من دعائه کسر و شنای هر خدی را که فراموش نکند کسی را که بیست و دو روز یا نهار و
 محروم نمیدارد کسی را که او را بخواند و در همان شب صل الله علیه و سلم را در خواب دیدم
 فرمود ای حسن چون گفتی بخیریت مقرون است یا رسول الله و حمایت ز زعفر شادان معاوی
 با آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفتم آنحضرت فرمود یا بنی هکذا انی بیع الی النبی و لم یج
 المخلوق اے پسر من چنین است کار کسی که امید از خالق دارد و از مخلوق تمنا نمیکند و روده
 اند که چون حسن بحالت نزع رسید برادر خود حسین را گفت ای برادر چه تو با مر خدایت نترس
 شده بود و خدی تعالی از وی صرف نمود و ابو بکر صفه و الی آن آمده شده و شرف بان اشت
 و صرف شد از بسوی عمر بن و بعد از عمر و قتیکه شوری شکست داشت در آنکه زوی تو و ز غلام

لا یحرم من دعائه

کرد از آدمی در گذشت به عثمان رضی الله عنه در رسید و بعد از قتل عثمان با پدر تو بیعت کردند و
 بعد از بیعت مردم با تو ترا ع کردند و خمر آن شد که شمشیر از غلاف بیرون آورد و دزد چند انگه سعی فرمود
 از که و رت صاف زدشتند تا آنکه شربت شهادت چشید من و الله که گمان ندارم که خلافتی بجای
 کند در مابین و خلافت و هر آینه میدهم که سنبهای کوفه استخفاف تو خواهند نمود و ترا بیرون خواهند
 برد و دیگر آنکه قبل ازین عایشه صدیقہ رضی الله عنها طلب کرده بودم که با رسول الله بنفون بشوم او
 قبول نمیکنی از من کرده بود باید که بعد فوت من با از اذن اعاده کنی چنانکه گمان اینست که قوم ترا
 منع خواهند ازین امر اگر منع کنند ببالند درین امر کن و چون علت فرمود حسین نزد عایشه حاضر
 الله عنها آمد عایشه نه گفت نعم و امر کرد و بیاید و بیرون لیکن مروان بن حکم و حسین بنی الله بنی الله باک ایستاد
 وی بودند سلاح پوشیدند که با مروان قتال نمایند آنکه ابوهریره رضی الله عنه در میان افتاد و بنابر صلوات
 وقت و بیرون رفت پس کوه را درش و شن کرد و در رضی الله عنها و سبب وفات حسن رضی الله عنه
 آن بود که نزد پسرید ولی رحم ولی حیا باز و دیو حیده بنت اشعث بن قیس کندی قرار
 قرار داد که حسن را بمسموم سازد که من ترا زنی خواهم کرد و صد هزار و دهم تو خواهم داد و چون زهر در
 طعام وی کرد حسن چهل و زیبا بود و بعد از چهل روز بجا آمد تقارعت نمود و آن زن کسی نزدین زهر را
 که بشیر خود و فاکند نزدین گفت من ترا از بیعت ازمایش گرفته بودم و نه بقتل حسن رضی الله عنه بنودم پس
 رفتی شوم ترا از مهر نفس خود بموت حسن بگو که زهر مقتول سازتی و از بس که از مقتولین مقتول
 مثل مقتولان و ابو بکر بن حفص از متاخرین مثل زید العرقی که در مقدمه شرح تقریب آورده با
 که وفات وی رضی الله عنه در ستمه احدی چنین بود و درین قولها بسیار است و اکثر بقول ثانی
 رفت اند چنانچه جمعی بجهنمی قایل شده اند و غلط کرده است و او را اقدی که قول اول را ترجیح
 داده خصوص کسیکه ببت چنین و کسیکه بسج چنین قایل شده باشد نقلاست
 که برادرش حسین جدی بسیار نمود که ویرا اخبار کند که چس است که ویرا زهر داده است حسن قبول
 این معنی نمود و ویرا خبر کرد و گفت اگر آن شخص است که ظن من در حق وی است عقاب خدا تعالی است
 ترست از عقاب شما و او را بخدا تعالی گذارم و اگر آن شخص نباشد بسبب من کسیکه بگین است چرا
 شسته شود و در یک بیت قول است که فرموده ای برادر من ایام وفات من رسیده است که از
 تو مخافرت نمانم و پیور و کار خودم وصال شود و می یایم که جگر من بریده شد و به تحقیق میدهم که از
 گمان آمده است لیکن نزد خدا تعالی با او محاصرت خواهم کرد پس بگفتی که مرا بر تو ثابت است درین باب
 تخم کن چون مدت کنم غسل و تغین من و بر سر سبلی حل کرده بفرجدم رسول الله صلی الله علیه
 نزد یک روان تا تجدید عهد کنم نگاه مرا قبرستان خود فامریت اسد نقل کن و در مقام مذکور

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و سوزند بید هم ترا بخدا بختیالی که در امر من یک کج خلقی و نریزی و در دیگر و هیت از عبد البر الی امی برادر
سه نوبت زهر بن داده اند و این نوبت از بهر سخت تر است حدیث گفت کیت اگر ترا زهر داده است
گفت که میخواست که با ایشان مقاتله کنی من امر ایشان را بخدا بختیالی باز گذشتم و بهر هیت دیگر گفت
چند دفعه مرا زهر داده اند هرگز مثل این دفعه نداده اند گویا که باز بهر جگر مرا انداخته اند چنانچه من بخاطر
میرسد که خوب و بد را باز گردانم حدیث گفت ای برادر کیت که ترا زهر داده است گفت که میخواست که
که او را بقتل آری گفت بلی حسن گفت اگر آنکس است که گمان من در حق او است او را بخدای گذاشتم که
عذاب خدا بختیالی سخت تر است و اگر غیر او باشد بگینا ہی را بسبب من قتل ساز نقیض است که حسن
در خواب دید که در پیشانی او قتل هو الله نوشته اند با بخواب خود و او هیت خوشحال شدند و مردم
را باشارت دادند چون نزد ابن مسیب این نقل کردند وی گفت اگر رویا صادقه است از اهل بیت
تعلیل نده است بعد از چند روز دیگر از نجف کایت از عالم حلت فرمود و سعید بن العاص که در آن
ولا از جانب معاویه والی مدینه بود بروی نماز گذارد و در بزرگ قاضی بیت اسد در قبه که مشهور است
دفون داشت و عمر وی چهل و شش سال بود و از بجزیه سال رسول الله بود وی سان با پدرش
اکرم الله وجهه بود و شش ماه خلیفه بود و در میان او نیم در مدینه طیبیه اوقات گذرانیده رضی الله عنه
و بعد از آن بقتل باب و هم در فضائل و یا اثر اهل بیت نبوی صلی الله علیه و سلم
و در آن چند فصاحت فصل اول در آیات قرآن که در شان ایشان در شده اند
آیت اول انما یرید الله لیکذب عنکم لرجل اهل البیت و یجهدکم
تکلف برا جز این نیست که سخوام خدا بختیالی تا بسرو از شما گناه را ای اهل بیت خیر فرستد از خدایتان
شما را از معاوی پک گزید اینک اکثر مفسرین بین گفته اند که این آیت نازل شد در شان امیر المؤمنین
علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و بعضی گفته اند که این آیت نازل شد در شان از اجماع است
پنجاه صلی الله علیه و سلم بدلیل قوله لغالی و اذ کون ما یتلی فی بیوتکمن دین توکل
نسبت باین جاسخ داده اند و از بخت بود که مولانا ابن عباس مکرر در بازار منادی میفرمود و اینکه
این آیت در شان زنان رسول الله صلی الله علیه و سلم آمده است و بعضی گفته اند که در رسول الله
صلی الله علیه و سلم است تنها و جمعی نیز گفته اند که در شان زنان پیغمبر است زیرا که در بیت سوز
رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند بدلیل خطاب و اذ کون ما یتلی فی بیوتکمن و در شان اهل بیت
نسبت آنحضرت و آن کسی که صدقه بروی حرام است بعضی مفسرین بر تفسیر این آیه کرده اند و ترجیح این است
داده اند و ابن نیز تقویت این قول کرده که ایشان سبب نزول اند و رسول الله صلی الله علیه و سلم که می است
جزا تنها اوست بقیول یا غیرش یا بقیول صحاح و حدیث بیار درین قول وارد شد بعضی سبب

آن دارد که دلیل اول شود و بعضی صلاحیت دلیل ثانی دارد و این اگرست بنابرین
 معتقد علیه است چنانچه مقرر شد و باید که بعضی ازین احادیث را مذکور سازیم روایت اول
 مرویست بروایت احمد از ابو سعید خدری که این آیه در شان پنجگن نازل شد پناه بر صلی الله علیه وسلم
 و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم و ابن جریر مرفوعاً باین لفظ روایت کرده است نزلت هذه
 الآية في خمسة في النبي صلى الله عليه وسلم و فاطمة و في علي و حسن و حسين و
 طهرانی نیز روایت کرده و مسلم باین طریق روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را در زیر کانی
 یعنی عبا می کرد و روی بود و در آور و این آیه بر خواند و صحبت رسید که رسول صلی الله علیه وسلم
 عبا را برین چهار کس پوشانید و فرمود اللهم هؤلاء اهل بيتي و حاجتي اے خاصیت
 انذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا بار خدایا اجتماعت اهل بیت من اند بر ایشان از
 گناه را پاک گردان پاک گردانیدی انگاه ام سلمه رضی الله عنها گفت من نیز ایشان ام جوا
 صلی الله علیه وسلم فرمود انك على خير یعنی تو نیز بر جای خود نیکی هستی و در روایت دیگر اگر بعد
 از تطهیر گفت انا حارب لئلا بهم و صلح من صلحهم و سالم من سالمهم
 و عد و لمن عاداهم من جنگ میکنم با یک با ایشان جنگ کند و صلح میکنم با یک با ایشان صلح کنی
 کند و دشمن خواهم شد با یک با ایشان و دشمن میکنم و در روایت دیگر عبا بر ایشان انداخت و دست
 خود بر ایشان نهاد و گفت اللهم ان هؤلاء محمد فاجعل صلواتك و برکاتك
 علی محمد انك حمید مجید و در روایت دیگر اگر این آیه در خانه ام سلمه رضی الله عنها
 نازل شد در رسول صلی الله علیه وسلم ایشان را طلبید و عبا بر ایشان پوشانید و دعا کرد و در حق ایشان
 بچیزه که مذکور شد و در روایت دیگر اگر چون ایشان آمدند و مجتمع شدند این آیه نازل شد
 پس این دو روایت هر دو صحیح باشد معمول بر این است که دو بار این آیه نازل شده است و در
 روایتی نشت که سه نوبت فرمود اللهم هؤلاء اهل بيتي انذهب عنهم الرجس و طهرهم
 تطهيرا اگر ام سلمه رضی الله عنها گفت یا رسول الله آیا من طیبیت تو نیز تم فرمود بلی و او را در عبا
 داخل کرد و بعد از آن دعا بایشان کرده بود و در روایتی صحیح وارد شده که و انك گفت من
 نیز داخل در طیبیت تو ام یا رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم انت من اهل بیتي تو از اهل منی و آنکه
 میگوید امید به آنچه در حدیث آمده چنانچه زیاد و درم و بیعتی گوید که و انك را در حکم اهل گردانیده و بنا بر تشبیه
 بکسی که استحقاق بر این اسم است و این مطلق از آنرو می تحقیق فرمود و در روایتی مقدم دیگر اگر
 چون ایشان را جمع کرد و دعای طولانی تر از آنچه گذشت در حق ایشان فرمود و انك گفت و علی
 یا رسول الله پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود و علیک یعنی بر تو نیز و محب طبری اشارت کرده

نکته
 بیست و یک

که این فعل از رسول الله صلی الله علیه و سلم مکرر واقع شده و در خانه ام سلمه صلی الله علیها و آلها و سلمه و در خانه فاطمه الزهراء
 رضی الله عنهما و در غیر این دو موضع نیست و بانی قول جمع در میان روایات مختلفه مدینه اجتماع ایشان
 و ملاحظه و معادعا بد لهم و جواب و انك و ام سلمه می تواند کرد و می تواند اینست روایت دیگر که
 رسول صلی الله علیه و سلم در خانه حضرت بللی بی فاطمه الزهراء پیش حسین و عانی از برای اجتماعت تکلم فرمود
 و در وایت صحیح اگر بقیه و نظران و قارب و از و اج خود را پنجاه کس متظم ساخته و صحبت رسید
 از ام سلمه رضی الله عنهما که گفت رسول صلی الله علیه و سلم را گفتم که من از محبای اهل بیتیم فرمودی انك و ام سلمه
 و ثعلبی برین رفته که مراد از طهیت درین آیت جمیع نبی ها ششم است و می تواند دست و دست حسن بن
 که رسول صلی الله علیه و سلم عباس و پسران او را ثوبی پوئانید و گفت ای پروردگار من این هم
 سن است و این فرزندان او از اهل بیت من اند سوره و ارشاد انك و ام سلمه و در و اج پنجاه کس متظم
 ام ایثان از این ثوب انگاه چو بهای استانه و دیوارهای خانه امین هستند سر ثوبت و در و اج
 که از جمله روایت او کسی است که ابن حنین او را ثقه دانسته و غیر ابن حنین او را ضعیف دانسته است
 که ثقه جل القبال می توانا فجع لنی فی خیرهم بیاخذ انك و ام سلمه و علی بن ابی طالب و
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و از قبایل را بیوت ساخت و گردانید مراد برترین بیوت ایشان و بیوت
 اقوله تعالی انما یرید الله لیتذهب عنکم الرجس اهل البیت و لیطهرکم تطهیرا
 و حاصل کلام اگر اهل بیت سکنی داخل اند در بیت زیر که ایشان مخاطب اند و چون سخن بود او را ده
 اهل بیت نسبت از بیت نبایین رسول صلی الله علیه و سلم بین ساخت انك و ام سلمه و قول خود با کلام
 قولی که گذشت که مراد اهل بیت و بنی قریه نام است میان اهل سکنی مثل از و اج و میان بیت
 نسبت جمیع نبی ها ششم و نبی مطلب اند از حسن بن از چند طریق بسناد که بعضی از آنها سن است و
 شده که فرمود انما من اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
 و من از جمله اهل بیت که خدا تعالی برده است انما من اهل البیت الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
 که در بی پس از بیت نسبت مراد است درین آیت همچون اهل سکنی که مسلم از زید بن قثم روایت کرده
 که چون از وی پرسیدند که آیا از و اج پیغامبر صلی الله علیه و سلم است و گفت که در وجه پیغام
 صلی الله علیه و سلم طهیت اند بلکه طهیت حضرت صلی الله علیه و سلم است که صدقه بی حرم است هر
 اشارت کرد با کلام انك و ام سلمه از اهل بیت نسبت می کنند و این نسبت در کسی صدقه بر وجه است
 با کلام این آیت منیع فضائل طهیت نبوی است و هر کس از اهل بیت است بجز انك و ام سلمه و علی بن ابی طالب
 ایشان ازین حیثیت که ائمه اند و انما که پیغامبر صلی الله علیه و سلم است و در و اج و بیوت
 که آن هم است یا شک نیستی که ایشان بن و سبب است ایشان از پیغمبرین رسالت است

از سوره نازیک است که خواهد آمد در بعضی طرق تحریر اهل بیت بر آنش و این فایده غایت لطیف است
 زیرا که الهام است بحقیقانه و تعالی داد است احوال و اعمال صالحه از جمله تطهیر است و ازین جهت بود
 که چون خلافت ظاهره از دست اهل بیت رفت بر سطره که ملک است تعالی یافت لهذا حسن و با تمام نرسید
 و عوض آن خلافت ظاهره با ایشان خلافت باطنه دادند چنانچه قومی برین رفته اند که قطب الاولیا در
 زمان نباشد مگر از اهل بیت و بعضی رفته اند که قطب الاولیا از غیر میباید اند که باشد استناد ابو العباس
 است چنانچه شاکر دوی تلج بن عطاء نقل از وی کرده از جمله اهل تطهیر اهل بیت تحمیم صدقه فرض است
 بلکه صدقه غفل نیز نزدیک الگ بر ایشان زیرا که صدقه چرکهای مردم است و گرفتن آن بجای
 ایشان لایق نیست با اگر دال است بر ندانست کسی که از آن گیرد و بر عزت یکمید بد عوض صدقه خمس
 و عقیمت که دال است بر عزت که زده و بر ولت رسیده با ایشان عطا کردند و ازین جهت معتقد در
 دخول اهل بیت و بنا برین اختصاص یافته اند بشاکت رسول صلی الله علیه و آله در تحمیم صدقه
 فرض زکوة و نذر و کفارت و غیر اینها و بعضی از متاخرین مخالفت کرده گفته اند که نذر احکام نقل دارد
 لیکن همچنین است که ایشان گفته اند که بخشش مگر فرض است و رسول صلی الله علیه و آله ممتاز است که تحمیم
 صدقه داخل ایضا اگر چه بر وجهیم باشد یا نباشد بر وجهیم صحیح و ما در وی اختیار کرده است جلالت
 صلاوة آنحضرت صلاوة الله علیه و آله بر سجد و شرب از سقایه زهرم و بر روم و دستمال
 کرده است شاهی که بجا نیست نقل از اهل بیت قبول امام باقر علیه السلام وقتیکه معاتب شده شد و اب
 از سقایانی که در میان که و درین جنبه و است گفت حرام شده بر این سقایان سقر و خمر و شکر و غیره
 بقول وی پسند سال نمود و چشمش را بر منظر امام محمد باقر علیه السلام میبویان گفت که تپش زدن خود
 این سقایان بر این کرده زیرا که این سقاه بخصائص تعلق دارد پس حدیث سر سقاخو بدو و چنانکه
 امام محمد باقر علیه السلام با تاجعین خود و آنکه مرسل و بقول الله علیها السلام علم نیز توت یافته است و این
 تحمیم عام است میان بنی هاشم و بنی مطلب و دوات ایشان و بعضی گفته اند و از واج پنجام بر آن ضعیف
 است اگر چه عید بر حکایت بیان کرده و از زوم نفقه از واج مطهرت بعد از وفات آنحضرت و حرم
 سازد و صدقه مگر از جهت دستگست خلافت خدا نیست و نیز مثل همین و یا سفری چنانکه مقرر
 در نفقه و در حدیث آمده که صدقه طلال است که بنی هاشم زکیر گیر گرفته باشند لیکن آن حدیث ضعیف و
 مرسل است پس درینجهت حجتی نباشد و اما شرب رسول صلی الله علیه و آله از سقایه زهرم احتمال
 دارد که آب در آن بوده رسول صلی الله علیه و آله برین آورده باشد پس متحقق است که از صدقه
 عبادت بوده و محبت و در ختم نهیت تطهیر مبارک است در رسیدن اهل بیت بر تباغی از تطهیر و دفع
 تجوز و توفیق تطهیر برای فیض و تبر و عجاب است فایده اینجی میکنند که این تطهیر از جنس شفاعت

مستقیم

نسخه

و مولف بیان مردی است باذکر کید کرد و رسول صلی الله علیه و سلم آنچه در بیت است تمام آن و مکر ساخت
بقول خود اللهم هو لاهل بیتی تا آخر حدیث و نفس خود را در تحت عباد و دود و داخل خشت
تا برکت اندراج آنحضرت با ایشان عاید کرد و بگوید در روایتی دیگر چنین وارد شده که جبرئیل میکائیل
علیهم السلام با اهل بیت مندرج ساخت تا اشارت باشد بعلو قدر ایشان و اینضا مگر که ساخت
بطلب صلوة بر ایشان بقول خود فاجعل صلواتك تا آخر حدیث و بقول خود انا حوین
حار بهم تا آخر حدیث و در روایتی دیگر وارد شده که بعد از آن فرمود و الا من اذی فی قلبه
فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله تعالی آگاه باشید هر که بخانید قربت مرا بختی
مرا بخانیده و هر کس مرا بخانید خدا بختی را بخانیده و در روایتی فرمود و الذی نفسی سید و لا
یؤمن بعد حتی یحیی و لا یحیی حتی یحب ذوی قرابتی فا قامهم مقام نفس
با خود اینک نفس من بید قدرت اوست مؤمن نیست بچ نبیه تا اگر مر اوست دارد و دوست دارد
مرا تا اگر دوست دارد ذوی القربی اهل بیت مرا پس ایشان را قایم مقام نفس خود ساخت و ازین بیت
ست که بصورت رسید از رسول صلی الله علیه و سلم که فرمود ای تا دل فیکم ما ان تمسکتم
لن تفسدوا کتاب الله و عذرتی بدستی و کفایتی که میسگند از میان شما چیزی که اگر دست
آن زمیند که او نخواهد شد و بخیر قرآن مجید است و اهل بیت من و در تفسیر بسیار فضل قالوا
ندع انبائنا و انباءکم الی آخره که رسول صلی الله علیه و سلم حق را در برگرفت و دست حسین گرفت
و ظاهر آنکه عقب رسول الهی آمد و علی بن ابی طالب رضی الله عنهما می آمد و از اینجاست اند زبیت
چنانچه از جمله کسانی که مراد است انما یرید الله لهم است پس مراد بعبیت دین بیت و هر جا که ذکر
فضل ایشان و فضل آل ذوی القربی شده باشد جمیع آل بنام بر صلوات که نمونان نبی ششم و بی
عبد طلبت و اما حدیث آن کل مؤمن تقی ضعیف است و اگر بصورت رسید موی قدس سیست که هر
میان احادیث کرده باشد بطریق که در دعای و مثل صلوة شامل هر مؤمن تقی است و در بخیر صد و
ایشان مخصوص است بمیان نبی ششم و بی مطلب قانید و او اند این شمول را بخیر نبی که بخاری روایت
کرده که فرمود ما شیع ال محمد من خیر ما دظلم اللهم ذق ان محمد قوتای
سده و در قولی است که مراد اهل ازواج و ذریت است فقط و الله اعلم و در آیات
فضائل اهل بیت ان الله و ملکته یصلون علی النبی و آله نذین صنود
صلوات علیه و سلم و تسلیم ابرئیکه خدا تعالی در و میگوید و فرشتگان پذیرد و در و میگوید
بر پیغمبری بخت اینکه بخدا و رسول او صلی الله علیه و سلم بیان کرده و در صلوة فرستید بر او و در و میگوید
یا انقیاد و کنید مراد را انقیاد که در صلوة از حق تعالی رحمت است و از غیر طلب رحمت بصورت

[illegible]

فہرست

از شیخ بر شامی رحمه الله علیه کرده و انقیاض بیان این معنی کرده ایم که شافعی بر بایستقیل منفر دست و شافعی
 نیست بلکه قبل از وی جماعتی از صحابه امثال بن مسعود و ابن عمر و جابر و ابی مسعود البکری و غیر ایشان
 مثل اسحاق بن یحیی و امام احمد بن حنبل بر وجود صلوة و بقیل امام مالک و موافق قول شافعی جمعی از
 اصحاب مالک ترجیح بقول کرده اند بلکه شیخ الاعظم خاتمه الحفاط شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که نزدیک کسی
 از اصحاب و تابعین که تغییر بعد از وجود صلوة کرده باشد نقلی که از ابی هریرة نقلی کرده اند اگر شافعی
 این معنی کرده که غیر او قایل است بر وجوب پیش از چون ظاهر شد که قول شافعی موافق قول اصحاب و تابعین و
 علماء سلف است زعم آنکه شافعی بر بقیل منفر دست و مخالفت فقهای مفسر کرده زعم بطل و دعوی
 فاسد است بقولت الیه معتبر علیه نیست و از حیث این تمیم گفته که اجماع است بر شرف و عید صلوة بر محمد
 الرسول صلی الله علیه و سلم و در تشدید اختلافی نیست که در وجوب و احتیاط یکیکه و جب نیست انداختن
 سلف متمسک میشود و برین تمسک او نظر است زیرا که در نماز صلوة بر رسول صلی الله علیه و سلم میفرستاد
 و اگر اراده کرده شود و عمل سلف و عقاید ایشان حسیاج میشود و بجانب نقل صحیح بعد از وجوب صلوة
 که وارد شد باشد از ایشان و آن نقل هرگز یافته نخواهد شد و آنچه قاضی عیاض گفته که مردم در دنیا
 یعنی در سیر بر امام شافعی تشبیه کرده اند این گفتن معنی ندارد و چرا که امام شافعی بر معنی مخالفت بعضی
 یا اجماع یا قیاسی یا مصلحت یا حتی کرده که موجب تشبیه بوده باشد بلکه بنقول از مخالفین بسیار است و
 چنین که گفته است شاعر در بیتاب شعور و اذا احسن اللالی اذل لها + صادت ذنبا
 فقل لی کیف اعتذر + یعنی زمانیکه نیکبای من که بان استندای سید و مانه باشد با من بگو که چگونه
 عذر خواهی کنم از آن که خود و بد آنکه امام نووی رحمه الله علیه از علما نقل کرده که کرده است جدا
 ساختن صلوة از سلام و بر عکس و یکی از حفاظ حدیث گفته که کتاب حدیث میگردم و چون در نوشتن بر نام
 رسول صلی الله علیه و سلم میبردیم صلوة فقط می نوشتیم و ساء نتمی نوشتیم از نگاه رسول صلی الله علیه و سلم
 در خواب دیدم گفت ای فلان چرا صلوة بر تمام نمیکنی بعد از آن که هرگز صلوة را بی سلام ننویسم
 و آنکه سابقا مذکور شد که رسول صلی الله علیه و سلم بغایت صلوة تعلیم اصحاب فرمود و بعد از سلام آن
 حجت نمیشود و بواسطه آنکه چون کیفیت صلوة در تشدید بیان فرمود پس هرگز او صلوة در حدیث حجت
 نباشد و ذکر صلوة مقررین بسیار از مواضع آمده و از آنجمله در وقت سوار شدن بر ابراهیم
 چنانچه طبرانی او را فرمود و بیت کرده در روی و غیر روی و در بعضی مواضع بنا بر خضار عذف کرده و چنانچه
 عذف آل بنا بر خضار است و نویسی رفته رفته که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دعا بخوان
 و وقتیکه صلوة بر پیغمبر و الهیبت او فرستاد اللهم صل علی محمد و آل محمد و ظاهر حدیث
 است که میگوید بر او فرستاد اللهم صل علی محمد و آل محمد و ظاهر حدیث

آن بعضی از صحابا علیه السلام را بنقل آورده اند و بعضی باین نقل شده و کسی که دعوی اجماع بر عدم
 وجوب کرده تحقیق سهوا از واقع شده لیکن بقضای صاحب شافعی چون بدین که اختلاف این روایات ازین
 جهت است که در قایع متعدد است بنا برین وجوب نمائند که از آنچه طرق روایتش متفق است
 و آن صلوة بر غیر صلی الله علیه و آله و زاید بر آن از قبیل کمال شمرده اند و بنا برین استدلالات کرده
 بر عدم وجوب کما اصلیت علی این ایهیم باقی در بعضی طرق ثابت شده و ادام شافعی
 را درین مقام قطع است شعریا اهل بیت رسول الله حبکم + فرض من الله
 فی القدر انزل + کفاکم من عظم القدر انکم + من لم یصل علیکم لا صلوة
 له + یعنی اسی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله دوستی شما فرض شده است از جانب حق تعالی
 و در قرآن مجید نازل شده است از حق جل و علا در سوره انفک از تحت شما اتفقند برین است که هر یک که بر
 شما صلوة نفرستد نماز او صحیح نیست و این عبارت احتمال دیگری دارد یکی آنکه هر کس که بر شما
 صلوة نفرستد نماز او صحیح نیست و این معنی موافق بقرآن است در وجوب صلوة بر اهل بیت
 آنکه نماز او کامل نیست و درین هنگام موافق است با قول انصار و عدم وجوب آیت میوم
 سلام علی الیاسین جمیع از غیر آن ازین عبارت نقل کرده اند که او از آلین سلام
 بر آل محمد است همچنین کلمی و جمعی دیگر بن فرستادن صلوة بر رسول الله صلی الله علیه و آله و بر سلام بر آل
 او و بن است بطریق اولی یا بنص صحت آن در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح
 اوست لیکن اکثر مفسرین برین گفته اند که در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح
 اسلام در شکل این حدیث است و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح
 خدا تعالی در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح
 باین از نفس خود زیرا که سلام او تعالی شانده بیج بگماشتن ثواب میشود و محال نیست که طیب نفس خود
 متصفین باین سلامی بگوید سلام بر شما زیرا که آن حسب شریعت تعالی است و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح
 حاصل کلام آنکه خدا تعالی از نفس خود سلامی بگماشتن ثواب میشود و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح
 و تقیید خدا تعالی را در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح
 قدیمند امام فخر الدین زهی آورده که اصلیت برسان صلوة بر نبی و بر پیغمبر و بر آل
 در سلام خدا تعالی که در حق رسول فرموده السلام علیک یا ائمة الهدی و حق مرتبت فرموده است
 آن پس آنکه در صلوة بر آنحضرت در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح
 از حدیثی ظاهر در باب اهل بیت فرموده و بعد از آنکه تمام از تحمیر صدق بر رسول است
 علیه السلام و بر اهل بیت در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث صحیح

لا املككم على اجزائكم الا المودة في القربى ايت چهارم از آيات محضات الهييت و
 قفوا هم انهم مسئولون چنان ال دوزخ . دوزخ آرند گویند باز او را دیدار و دوستی یا
 در سوی دل گرایش سوال کرده شدگان خواهند بود یعنی عقاید و اعمال از ایشان خواهند پرسید
 از برای زیاده ای توجیح و سرزنش ایشان از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله
 علیه و آله فرمود و قفوا هم انهم مسئولون یعنی از ولایت علی بن ابی طالب و همچنین است مراد و حد که درین
 آیت گفته از ولایت و اهلیت سوال کرده شد خواهند بود زیرا که خدا تعالی پیغمبر را فرمود که خلق
 را بگو که بتسلیم رسالت اجری و خردی از شما نخواهد بود مودت و دوستی خویشان من بنا برین از ایشان
 خواهند پرسید که آیا حق مودت و دوستی چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را وصیت کرده بود بجا
 آورده اند یا بصواب آن برساند یا اگر او ضائع کردند و در آن امر اجمال نمودند تا عقاب و وبال آن
 اجمال در قیامت بایشان عاید شود و آیهی و در قول واحد یعنی در آنچه گفت چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 ایشان را وصیت کرده اشاره است بحدیثی که درین باب وارد شده و در فصلی که خواهد آمد از جمله
 حدیث مسلم است که از زید بن ارقم روایت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر ناست در میان
 و منبر و خطبه کرد و جد و جدای باری تبارک و تعالی گفت آما بعد از مردان جزین نیست
 من مثل شما تنهر ام و نزدیکان شده که رسولان پروردگار بطلب من آیند و من اجابت کنم
 تحقیق که من در میان شما میگذرم تعلین یعنی دو پیغمبر عظیم در میان شما میگذرند هم تنهر است
 نور و است درشت باید که آن تمسک جویند و قمر گیرند و دیگر است اهل بیت سر اصل
 اذکبر الله تعالی همل بیعتی ثلث حرمت یعنی می ترسانم شما را بامید که اجابت تعالی را بخواهید
 و بابت بیعت من و این لفظ را سه نوبت تکرار فرمود نقل است که زید رضی الله عنه را بعد از آنکه
 بابت بیعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیت آیا از واج آنحضرت از اهلیت نیتند گفت بل ایان
 من الله و بیعت من حاتم علیه السلام الصدقة بعده یعنی زمان اهل بیت نیستند لیکن بیعت
 اوست که حد و بر روی حرام است بعد از او و گفت و آن ال علی و آل جعفر و آل عباس و آل عقیل
 من بعد من بعد و جمیع ایشان حرام است گفت بل روایت کرد و ترمذی و گفت حدیثی
 در این باب از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود تحقیق میگذرند در میان شما و چنانکه آن تمسک
 بر حد از من نهاده بجهت بیعتی ازین دو عظم است از و غیره و آن کتاب الله عز وجل است
 و جسد آن پیمان بنشیند است و دیگری عمرت و اهل بیت من اند حکم ایشان نزدیکتر جدا
 نخواهد بود و قتی که وارد شوند بر حوض من بظن کنید که بعد از من در عظیم و کرم ایشان چگونه عمل
 کنید براه من و در سند خود به حدیثی روایت کرده و لفظ آن اینست انی او شل

صلی الله علیه و آله و سلم که در واقعه کربلا در روز دوشنبه از بن عمر شمر و در و شده که آن حضرت
که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بان کلمه را این بود که فرمود محافل و در رعایت جانب من کنسید در اهل بیت
من در و است نیز و طریقه آنکه فرمود خدا تعالی عزوجل را به حرمت است هر کس محافل و طریقه
حرمت کند محافل و طریقه دینی و دنیاوی خود کرده باشد گفتم آن چیست گفت حرمت آملام و حرمت من
در استصلح جمیع من و در یک دین بخاری از قول صدیق کلمه دیت که گفت ای مردمان مرا نفقت
کنید محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در اهل بیت آنحضرت و ایشان را در بنیامید از بن سعد و ملا در سیرت اوم و دیت
که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که هر کس در چنین صیبت کنسد با الهیبت من تحقیق که نمر و اس از جانب من
باشد خصوصیت خواهم کرد و هر کس که من خصم او شدم با او خصوصیت کردم بدو و فرخ خواهد رفت و هر کس
انگیزشتی من در حق الهیبت من کرده تحقیق که اگر گفته است عبدی از خدا تعالی و آن سعد و دیت کرد
که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انا و اهل بیتی شجرة فی الجنة و اعضاها فی الدنیا فمن شاکوا
اتخذ الله من سببنا من یک شجرة ایم در شیت و شاخهای آن شجرة در دنیا است پس
بر سر آن بنو بدر که در یثرب آفریدگار خود را به بنجر و طاعت گو فرگیرد و دامن الهیبت مرا و کلام در سیرت
روایت که و این که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی کل خلف من امتی عدو من اهل بیتی فسینفون
عن هذه الیدین تحریف الضالین و اتغال البطلین و تاویل المجاهدین لا و ان ایست که
و قد استخرجنا من النظر و امن لوقد و ن در بر عقی از است من عدو من الهیبت من خواست
که در و شند زین دین تحریف زین لمران الهیبت بخود و دامن سلطان و مغن و دامن سلطان
و به سبب این امانات شایسته شنیدن شایسته خدی عزوجل پس باید که در حال و فد خود نظر کنسد و تقطیر
بجای آن که آورید و ایشان تسک جوئید کام احمد و دیت که این حدیث که محمد الله الذی
جعل فینا حکمة اهل البیت شایسته و ستاین هر خدی است که عمر و حکمت با کمال الهیبت نبی و عطا
فرمود و در حدیثی که من و در و شده لا ان عیفتی و مرا سی اهل بیتی و الا فضا رفا قبل و امن
محسنهم و تحا و نروا عن مسیئهم برانکه که موضع سر چشم من خواص من الهیبت اند و الضالین
پس باید که فوائد اقوال انیکان ایشان قبول کنسد و از زبان ایشان در گذر نهد تنبیه
باینکه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرآن و حرمت خود را که بمعنی آن و نسل و در مطهر است نقلین خود فریز که
به چیزه نفیس عید ایشان محفوظ است و حرمت طاهر و همچنین حال و از نذر که هر یک از ایشان
مصدور و دینی و شایسته سرار و حکمت علی و حکام شرعیه مذنبان برین ترغیب فرمود و قد استخرج
که ایشان گفت محمد الله الذی جعل فینا حکمة اهل البیت و بعضی گفته اند
که از نذر که هر یک از ایشان به نذر که هر یک از ایشان ترغیب باقیه و تسک

ایشان واقعه شده از ابلهت می بیند که آنرا که عالم اند و عارف اند کتاب الله و سنت رسول الله
صلی الله علیه و سلم درین جامعیت مخصوصه اند که تا وقت در دو پرچم و در کتاب الله تا وقت
و حدیث سابق که فرموده اند لا تعلموهم فانهم اعلم منکم مودعه ایست در پیوست
از بقیه علماء ممتاز اند زیرا که خدا تعالی برین دگناه ایشان برده است که به بزرگواری
ایشان از شرعیت داده است بکرات باره و در ایام شکاثره چنانچه بعضی از آنها بگویند
از ان انجیدیت در شان قریش خواهد بود که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده اند منم فیهم
اعلم منکم از قریش علم فرمایید که ایشان اتم اند از شما هر گاه که این اعلیت بر شما
شد پس ابلهت از ایشان اولی اند در آن که اهل بیت بخصوصیات کثیره ممتاز اند از بقیه
بسیار که ام از ایشان دران با ابلهت شریکیت در احادیث ترغیب بسبک ابلهت است
است آن که همیشه کسی که ابلهت آن در و که در تمسک شوند از ان بیت است و بقیه نیستند
قیامت چنانکه قرآن اقطاع بنیسا به ابلهت آن اهل زمین اند چنانچه خواهد بود
که وفی کل خلف من امتی و من اهل بیت نبوت من است و از ان اهل بیت است
ترین کسی که اوست که جویند نام و عالم ایشان علی بن ابیطالب است بوسطه و در ان
مستطاب روی چنانچه گذشت و ازین جهت است که ابو بکر رضی الله عنه خدمت رسول الله
صلی الله علیه و سلم فرموده است که آن تمسک شود پس بقیه در پیروی با برین صفت پذیرد
علیه السلام در و زخم غدیر و در مخصوص بنده و مراد حبیب و درش در حدیث سابق است
سر و دانات و محدثان حدیث آنحضرت اند زیرا که هر یک از عید و درش موضع است
توأم و صلاح آنست و اول موضع عز و متاعی نفیس است و ثانی استقر قدم است
آن است و بعضی گفته اند که عید و درش مشی است از برای جنصاص ابلهت به و درش
آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیرا که مظهر و درش باطن است و مظهر و عید نبی
از انجیدیت بغایت اقطف و دره باطن ابلهت ظاهر شود و معنی تجا و در و درش
حدود و حقوق مردم و در و راسته الاحد و در و در شده و این محال خبر می بیند
ذوی الهیات عشر اتهم قبول کنید از ذوی الهیات عشرت ایشان و در
الهیات کسانی اند که هیت و حالت حسه ایشان لازم ایشان است و در بیت
ویر افعال نمی یابد و اویم بکلیه حق اند که انانی بنایه الجوزی و شایعی رحمت الله علیه
ایشان از انکه شکر نمیدانند و قریب است ببقولت آنچه دیگران گفتند و در و در
صغایر اند و کبار در بعضی گفته اند کسی است که چون گناه کرد و توبه کند و الله

و در و درش
و در و درش
و در و درش

آیت پنجم از آیات فضائل الهیبت قوله تعالی واعتصموا بحبل الله جمیعاً چنانکه در حدیث
 اسی مهابر و انصار که تمام شایرین خدایتعالی را بعد خدایتعالی باقرآن یا متابعت رسول الله صلی الله علیه
 یا ابا بکر بیت چنانچه تعلیمی در تفسیر خود از امام الحنفی و الاثر امام جعفر الصادق علیه السلام نقل کرده و تفسیر آیت یا
 یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین بر سبیل دعا طولانی که شق بود و بطلب حق
 بر وجه صادقین بخواند و ذکر افعال و اقوال و اعمال اهل بدعت که سفارت آینه دین و شجره بنویسند و در
 آنگاه دیگران نیز تفسیر کردند و در امر ما و مشایبات قرآن را حجت خود ساختند و برای خود تائید کردند و خیار
 با شوره و مذهب ساختند تا سخن بیاورید که گفت پس نیست بلکه سبب این است بعد ازین با تفرغ
 شوند و حال آنکه اعلام ملت مندرس شدند و تفرقه و اختلاف در میان است افتاد و دیگر را تفسیر کردند
 بلکه حقیقتاً و تعالی بیفزاید و لا تكونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم
 البینات و من بعد اسی سلمانان باشند و اگر متفرق شدند بعد از آنکه یکدیگر چون پیرو و انصار
 که در هر یک فرقائی پیدا شد چون عنادیت و سامیه و مویشکانیه از پیرو و ملکانیه و نظوریه و حقیقیه
 از انصاری و دشمن یکدیگر انداختند و اختلفوا و اختلاف کردند و درین پیرو بعد از انصاری از موسی
 علیه السلام و انصاری بعد از یسعیال از نوح علیه السلام من بعد ما جاءهم البینات
 بعد از آنکه حجت بر او روشن بایشان و در کتاب بی ایشان آمده بود و گفت پس کیت که موثوق بیا
 بر ابلغ حجت تا و کست الا اهل قرآن و انبیا و انبیا و صلی علیهم و آله و سلم که خدایتعالی ایشان را برندگان
 حجت ساخته و حق را اهل و بی حجت نگذاشته و نمیتند که از فروغ شجره مبارکه و خلاصه ایشان
 و صفات الهیبت که خدایتعالی برده است از ایشان و کتب و پاکیزه گردانیده است ایشان را
 و مبر ساخته است از حق و در غرض اگر چه در وستی و مودت ایشان را در کتاب آیت
 ششم از آیات فضائل الهیبت قوله تعالی ام یحسدون الناس علی ما اوتیهم الله
 من فضله بلکه حسدی برندی و دان بر مردان یعنی بر بیع قبایل عرب با آنچه خدایتعالی داده است
 ایشان را از فضل خود که آن بحث رسول الله صلی الله علیه و سلم است یا مردان از ناس رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و صحاب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مردان از فضل نبوت و کتاب و نصرت و اعزاز است
 چنانچه در تفسیر سبغی و جامع البیان آورده است یعنی حسدی برندی بر نبوت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و سلم و بر اهل از و نصرت صبی بر رضی الله عنهم و ابوعن منازلی از امام محمد باقر رضی الله عنه روایت است
 که گفت و الله ما ناس و این آیت تا می که بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم ایم آیت سبغی از ناس
 فضائل الهیبت و ما کان الله ليعذبهم و انذرت فیهم و نیست که خدایتعالی عذاب
 کند و استیصال نماید ایشان را یعنی قریش را و انت فیهم و حال آنکه تو پیغامبری در میان ایشان

اگر چه خدای را سرست نمی کنند و به حال می نمایند چرا که سنت الهی بران جاری شده که متاصل نکرمانند قومی
 را که پیغمبر ایشان در میان ایشان است مخصوصا که توحید و توحید علما بین سستی و در بسیاری از احادیث وارد است
 که از رسول صلی الله علیه و سلم اشارت یافته است که چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم امان الی ارض است
 طبیعت آنحضرت نیز امان الی ارض اند و از جمله احادیث وارد است اگر جماعتی از ایشان بسبب
 ضعیف مدیت که در آنجا امان الی ارض است امان اند و طبیعت آن است اند و اینها در دینی ضعیف
 وارد شده که طبیعت من امان الی ارض اند زمانی که طبیعت من پاک شوند خواهند رسید آمانی که امان
 ارض بان وعده کرده شده اند و دیگر مدیت از احمد چنین وارد شده که زمانی که خود وقت الی ارض
 نیز خواهند رفت و درگاه که طبیعت فتن الی زمین خواهند رفت و در دینی که حاکم از ابی شریح
 و سلم صحیح کرده است که بخود امان الی ارض اند از غرق و طبیعت من امان است اند و اختلاف نیز
 بهرگاه که قبیل از غرق الفتن طبیعت که در جنگلی در میان است و قشده و از جمله شکر طبیعت است
 و از جمله طرق متعارفه که بعضی از آن حقوقی بعضی است حدیث وارد شده که مثل طبیعت من زیان
 شما مثل گشتی نوح علیه السلام است هر کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و در مدیت مسلم است
 و من تخلف عندها غرق و هر سیکه تخلف کرد غرق شد و در دلیته دیگر هر که با برود و در کشت
 و جز این نیست که مثل طبیعت در میان شما مثل باب خط است در میان هر کس که بر آن
 باب رفت آفریده شود و بعضی از علمای گفته اند که احتمال دارد که مراد بابی است که امان الی ارض
 اند علمای ایشان باشند زیرا که علمای ایشان مودین راه حق اند که مثل بخود مردم با ایشان است
 می یابند و زمانی که مغفوق شوند علمای که موجود الی ارض است ظاهر خواهد شد و این در وقت
 نزول عیسی خواهد بود چنانچه در احادیث مبدی خواهد آمد که عیسی علیه السلام نبی قمت که کند و از
 و در آنوقت کشته شود و بعد از آن علامات قیامت بی دینی ظاهر گردد و در سلم و مدیت که
 بعد از آنکه عیسی مجال را مقتول سازد مردم هفت سال دیگر سکونت کنند بعد از آن حقیقی باب
 سر از جانب شام بفرستد و در دمی زمین احدی که در دل او متحدا رجه از خیر یا ایمان باشد
 نهدارد و هر که قبض کند و تمام در سلم است که با قیامت بعضی از شرارتها در منازل طبع و مساکن
 باع که مسلمانان جحرف کنند و در آنجا و انکار شکر سه نمایند و احتمال دیگر که از بعد از من است
 است که مراد از اهل بیت باشد و چون حقیقا و تعالی دنیا بطبیعی حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم آفرید و اوم دنیا را به و اوم آنحضرت و طبیعت آنحضرت فرود و نیز که طبیعت
 چند چیز یکی از امام رازی بعضی از آن روایت کردیم مسعودی آنحضرت فرود و دیگر که در حق
 ایشان فرمود اللهم انهم متقی و ناصحهم با و خدایا اهل بیت از من نه من زین

چشم و دیگر اگر چون فاطمه زهرا علیها السلام در ایشان است بقدرت معنی یعنی چهره از رسول الله
 صلی الله علیه و سلم است ایشان نیز جزوی از رسول الله صلی الله علیه و سلم یاربین فایده مقام حضرت اندر آن
 نسبت و اما در شبیه الیه است بیخ انت که هر کس که الیه پیغمبر را دوست دارد و تقیلم ایشان کند و پیرو
 علماء ایشان نماید و شکر نعمت خدا در رسول او را بجا آورد از ظلمت مخالفت نجات خواهد یافت و
 هر کس که ازین پیوسته مخالفت کند در بحر کفران نعمت غرق خواهد شد و در میان طغیان طاک خواهد گشت
 بقیل حدیثی که قبل ازین مذکور شد هر کس که محافظت حرمت اسلام و حرمت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و حرمت رحم حضرت کند خدا تعالی در دین و دنیا او را محافظت خواهد کرد و هر کس که محافظت
 ایشان نمیکند خدا تعالی محافظت دین و دنیا او نگذارد و حدیثی دیگر که دارد است که الیه است
 ایشان بر حوض کوثر وارد خواهند شد مثل این دو سبابة و آن دو شبیه الیه است بیاب خط انت
 که خدا تعالی در محل باب اینجایا بیت المقدس یا توضع و استغفار سبب مغفرت بنی اسرائیل است
 چنانکه مدین است دوستی ایشان سبب آمرزش ایشان گردانید چنانچه مغفرت خواهد آمد است
 هشتم از آیات فضایل الیه وانی لغفاد من تاب و امن و عمل صالحا هتدا
 و در سستی که انیک آمرزنده ام هر کس را که توبه کرد و ایمان آورد و عمل نیک کرد یعنی فریضه او
 بجا آورد و تعالی او را توبه و آمرزش را در راه رست یافست و در تفسیر حسینی آورده است که بر بدست پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم سوط الیه بنمود و یا طریق سنت و جماعت رباعی راه سنت گیر که خواهی هر طریق
 که منن را بود سوطی رضا، ذوالمنن، هر مژه در چشم وی همچون سنان نیزه باد و زندگی هر کس
 خواهد یک زمانه بی سن، ثابت بنیانی گفته یعنی ابدیت بولایت الیه است رسول الله صلی الله علیه
 و سلم ایت و آن ابو جعفر باقر بن ربهت وارد شده و ویلی مرغوار ربهت کرده که فرمود و بن
 نیت که نام دختر من فاطمه زهرا است بوسه ای که خدا تعالی او را دوستان او را از آتش منقطع
 و جدا کند و قطع میباید قطع است در لغت میگویند قطع الصبی یعنی او را از شیر باز گرفته اند و شیر
 منقطع ساخته اند و الله روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم دست امام حسن و امام حسین را گرفته
 فرمود که هر کس مرادوست دارد و این دو فرزند مرا و پدر و مادر ایشان را دوست دارد و او را من
 در درجه من خواهد بود و در قیامت و نزد منی باین خاطر روایت کرده و کان می فی الجنة و لغت
 حدیثی من غریب است و معنی معیت قرب و شهود است نه معیت مکان و منزل و الله اعلم
 و ابن سعد از علی کرم الله وجهه روایت کرده که گفت رسول صلی الله علیه و سلم مرا خبر داده است که او
 کسیکه در بهشت و جنت و من خواهم بود و بعد فاطمه و حسن و حسین رضی الله عنهم انگاه گفت پس در روز
 من در بهشت خواهند بود و قبل ازین در فضایل ابو بکر مذکور شد که او اول کسی است که در بهشت

در حدیث عمر بن زبیر مذکور شد که طریقی جمع میان این احادیث همان است که قبل ازین در احادیث
 انضال عمر بن زبیر گفتیم یعنی اولیت نبوت است و الله اعلم در دفع و شیعه تو نمی گفتند از حدیث که ایشان
 از جبران اهل بیت اند زیر که ایشان انکار کرده اند و محبت بر تبه که منکر شده اند بکفر می خوانند
 علیه السلام جمیع تفصیل است و الکسبیت بنو است ازین محبت با افراد بیزارند و موجب کار ایشان است
 چنانچه علی کرم الله وجهه فرمود که ملاک خوانند شد و ذاب بن کسی که دوستی و محبت با افراد با من
 داشته باشد و وصف کند هر چه می بیند که در من نباشد ایضا فرمود که هیچ نیستی و محبت من با بعضی از بزرگان
 در دل سپردن و لفظی از حدیث قبل ازین مذکور شد و این گروه گران و دهقان افراد که دند محبت با من
 و در محبت اهل بیت او پس اگر دید محبت ایشان را بر ایشان و ملاک پس ملاک کند شایسته تعالی از ملاک با
 گروهانیده شوند و کبر است لبندی ضعیف رویت کرده که در روز جنگ بصره زری یکی چند نزد
 علی بن ابی طالب نزد و سیم خطاب کرده گفت ای در بزم و دنیا سرخ و سفید فریخته شود و در نظر تو دل شام
 ایشان را مغرور سازد که من تو مغرور نشوم چون امشب او این سخنان شنید و شو را درین قول
 او بر ایشان و این حال نزد علی بن مذکور شد پس ایشان از اطلبید گفت بدستیک خلیف من صلوات
 علیه و علیه السلام مرا گفت که ای علی زود باشد که نزد خدا تعالی خواهی آمد شیعه خود در محبتیکه من
 و مرضی بشیر و دشمنان تو مغضوب باشند و متنب و سه با پ ایشان را به امانه و حبیب می فرستد
 باشند از غلبه غلبه من دستهای خود را بر گردن خود جمع آورده پس به قتل می رسد خود را می دهد
 شیعه علی اهل سنت و جماعت اند زیر که ایشان علی را دوست میهند و محبت می کنند و خود را خدا می دانند
 و رسول او بان امر کرده و انجیل اهل سنت و جماعت که خود را محبت می کنند و حقیقت دشمنان و اند
 زیر که محبتی که حاجت است این شرع و در غل غیبت در سنت بدی و طریق نبی و در سنت است
 نیت و حقیقت آن عداوت کبر است و لهندین محبت با افراد است و است چنانچه
 اکنون حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله درین باب مذکور شد و این بین پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرموده که دو کس در باب من ملاک خوانند شد یعنی دوستی که در حق من و پیغمبر
 در من نباشد و یکی دشمنی که عداوت من او را بدین و بدین است و بدین است و بدین است
 مذکور شد از امام زین العابدین علیه السلام که فرموده است که دوستی با من و پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و این دوستی با افراد از شما بر تبه رسید و بدین است و بدین است و بدین است و بدین است
 که با بستی و مبارزه امشب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که اینان خیرت نزد خداست

در حدیث عمر بن زبیر
 مذکور شد که طریقی
 جمع میان این احادیث
 همان است که قبل ازین
 در احادیث انضال عمر
 بن زبیر گفتیم یعنی
 اولیت نبوت است و الله
 اعلم در دفع و شیعه
 تو نمی گفتند از حدیث
 که ایشان از جبران
 اهل بیت اند زیر که
 ایشان انکار کرده اند
 و محبت بر تبه که منکر
 شده اند بکفر می خوانند
 علیه السلام جمیع
 تفصیل است و الکسبیت
 بنو است ازین محبت با
 افراد بیزارند و موجب
 کار ایشان است چنانچه
 علی کرم الله وجهه
 فرمود که ملاک خوانند
 شد و ذاب بن کسی که
 دوستی و محبت با افراد
 با من داشته باشد و
 وصف کند هر چه می
 بیند که در من نباشد
 ایضا فرمود که هیچ
 نیستی و محبت من با
 بعضی از بزرگان در
 دل سپردن و لفظی از
 حدیث قبل ازین مذکور
 شد و این گروه گران
 و دهقان افراد که
 دند محبت با من و در
 محبت ایشان را بر
 ایشان و ملاک پس
 ملاک کند شایسته
 تعالی از ملاک با
 گروهانیده شوند و
 کبر است لبندی
 ضعیف رویت کرده
 که در روز جنگ
 بصره زری یکی
 چند نزد علی بن
 ابی طالب نزد و
 سیم خطاب کرده
 گفت ای در بزم و
 دنیا سرخ و سفید
 فریخته شود و در
 نظر تو دل شام
 ایشان را مغرور
 سازد که من تو
 مغرور نشوم چون
 امشب او این
 سخنان شنید و شو
 را درین قول او
 بر ایشان و این
 حال نزد علی بن
 مذکور شد پس
 ایشان از اطلبید
 گفت بدستیک
 خلیف من صلوات
 علیه و علیه السلام
 مرا گفت که ای
 علی زود باشد که
 نزد خدا تعالی
 خواهی آمد شیعه
 خود در محبتیکه
 من و مرضی بشیر
 و دشمنان تو
 مغضوب باشند و
 متنب و سه با پ
 ایشان را به
 امانه و حبیب می
 فرستد باشند
 از غلبه غلبه
 من دستهای خود
 را بر گردن خود
 جمع آورده پس
 به قتل می رسد
 خود را می دهد
 شیعه علی اهل
 سنت و جماعت
 اند زیر که
 ایشان علی را
 دوست میهند و
 محبت می کنند
 و خود را خدا
 می دانند و رسول
 او بان امر کرده
 و انجیل اهل
 سنت و جماعت
 که خود را
 محبت می کنند
 و حقیقت
 دشمنان و اند
 زیر که محبتی
 که حاجت است
 این شرع و در
 غل غیبت در
 سنت بدی و
 طریق نبی و در
 سنت است نیت
 و حقیقت آن
 عداوت کبر است
 و لهندین
 محبت با افراد
 است و است
 چنانچه اکنون
 حدیث از پیغمبر
 صلی الله علیه و
 آله درین باب
 مذکور شد و این
 بین پیغمبر
 صلی الله علیه و
 آله فرموده که
 دو کس در باب
 من ملاک خوانند
 شد یعنی دوستی
 که در حق من و
 پیغمبر در من
 نباشد و یکی
 دشمنی که عداوت
 من او را بدین
 و بدین است و
 بدین است و
 بدین است مذکور
 شد از امام
 زین العابدین
 علیه السلام که
 فرموده است که
 دوستی با من و
 پیغمبر صلی
 الله علیه و آله
 و این دوستی
 با افراد از شما
 بر تبه رسید و
 بدین است و
 بدین است و
 بدین است و
 بدین است که
 با بستی و
 مبارزه امشب
 رسول الله صلی
 الله علیه و آله
 و سلم که اینان
 خیرت نزد خداست

از اهل شام نه معاویه و نه هاشمی و از اصحاب نیز که ایشان را بی بدست بود و چون در جهاد ایشان خطا
 را قیاس بر اهل ایشان یک اجر است آن اعلی که مفسد و جبهه تباع او را در اجر است زیرا که در اجتهاد و
 نصیب بودند که حق بجانب بود و نمود آنچه مذکور شد که در انقض و هاشمیان از شیوه علی و ذریت
 رسی هستند بلکه اهل ایشان اند حدیثیست که صاحب مطالب عالی از علی فرمود است که در آنجا که است
 که علی بن ابی طالب و ایشان چون واقف شدند بر فاسق و فاسقه بجهت وی می افتادند و انقوم
 بهم آمده اسلام علیکم کردند علی کرم الله وجهه بعد از رسول و سلام سوال کرد که این قوم چه کسانی هستند گفتند ما شیعیان
 شما ایم اسے امیر المؤمنین انگاه بایشان تواضع کرد و در محبت فرمود و بنیوخت و بعد از آن فرمود
 چه حالت است که خلافت مجیدان و طایفه شیعیان خود در شما کنی بنیم انقوم ساکت شدند و حیایان ایشان از
 شد که در جواب چیزی که بپرسید گفتند که هر یک که همراه او بود و سوال میکنیم تا با بذات که بزرگتر
 ترا اسی الهیت و خاص کرد شمارا در برگزیده شمارا خبر ده ای امیر المؤمنین که علامات شیعیه شما چیست علی
 فرمود که شیعیه طارقان آنند بخدا و طبیعان آنرا در اعز و اعلی فضل و کمالات طاریات صفت
 ایشان است نطق بصوبه کنند که اول ایشان قوتی است طلال و طوبوس ایشان شیوع است اهل و
 ایشان بتو اتم و ابتهاج و شوق و متابعت پیغمبر علی صلوة و سلام میکنند از برای خدا تعالی در
 طاعت و خضوع و تذلیل می نمایند از برای او در جوارت و چشم می پوشند از محرمات خداوند
 آنرا زگار و گوش میدارند بر علم برورد و گارناز کشده است از آن با نفسها و شان در بلاد و بچنان که
 نازل شده از ایشان در آسانی او در رضا داده اند بقصاحت علی و علا و گرد اهل ایشان مقرر بودی
 یک لحظه ارواح ایشان در حیا و قریب نیافت بنابر شوق لقاء حق و ثواب و نیا بر خوف و بیم از
 ایم خدا که خدا خالق تزد ایشان عظیم است و اسما و در نظر ایشان صغیر و حقیر است و ایشان
 در حجت باشد مثل چنان کسی که آزادیده پس ایشان بر تخته ای آن یکدیگر کنار باشند و دشمنان ایشان
 در دوزخ مثل آنکه باشد که آنرا دیده پس ایشان در آن عذاب داده شوند و خبر کرده اند در محنت دنیا
 و اعی قلیل پس متعاقب خواهد رسید ایشان را راحتی طویل و دنیا ایشان از آن است و ایشان ویرا
 نمیشوند و آنرا مجرده انگاشتند شب گاه بی در مقام عبودیت استاده تلاوت قرآن تحریر
 می کنند و نفس خود را بآیات قرآن بند داده شغای در و از آن میجویند و گاه پیشانی و زانوئی
 خود را خراش ساخته شک از پیشهای میریزند و تحمیه میار عظیم کرده با وی می نالند و برای فکرت
 رقب خود تصرف و ناری کشیده و اندر روز پس ایشان طایم اند و عظیم و نیکو کار و برین کار که اند
 خون باری تعالی ضعیف و خفیف شده اند چنانچه بعضی پنداری ایشان را احوال آنحضرت می نالند و گاه
 می باری که در محفل ایشان خست ملاطی پیدا کرده و ملائکه چنین نیست بلکه عظمت چو در و گاه در شرف

سلطان اجل و علا ایشان بهوش ساخته و بنا بر عزم مختار مبادت کرده اند با حال صالح و دهر
 زاکیه و از آن رهنی نمیشود بقیل و جزل آنرا نمیدانند کثیر کل نفسانی خود هم میسازند و از حال خود
 همیشه خالی اند نمی بینی که هر یک از ایشان دست قوه دروین و جزم در لین و آیمان و یقین و حزم
 در علم و قهر در فقه و علم در علم و کیمیاست در علم میانه بروی و اعتدال در فضا و کمال در فاعله و قهر در فقه
 مشقت و خشوع در عبادت و رحمت بر آلتوان و کیش در راه نردان و رفیع در کسب و
 طلب حلال و نشاط در بدست و انتقام در شهوت نغمه اودا آنچه ندانست از او میگذارد و در
 آنچه عمل کرده است از استبطا نمیکند نفس خود را در عمل نیک چرا که از حال صالح خود اندیشه میبرد
 و در صبح شغال او در ذکر هست و در شام محبت او شکر و شب در بیم است از خواب محفلت و صبح
 خوشحال با آنکه او در سینه است از فضل او رحمت و رحمت او در دار بقا است و زما هست او
 در دار فناست مقررین ساخته است عمل را با علم و علم را با حلم و حلم را با عزم و عزم را با قهر و قهر را با
 قزین است عمل او و قلیل است زلل او و تنوع است اجل او و عاشق است قلب او و اولشگر بر دروگاه
 است و شکر میکند و نفس خود را منع میکند و دین خود را محفوظ میسازد و قهر و قهر خود را بر د
 بهمانه او از دامن است و کبر و عجب از وسع و مظاهر است صبر او بسیار است ذکر او چیز
 را از اعمال و افعال خیر بر نیامیکند و ترک خیر از روی جلیان یا نگاه شیعه و دوستان مالک و
 از او با اندولایت اند که از ایشان این نوع کسانند که شوق دیدار ایشان را از حیران ساختن اند نگاه
 بهام بن عمار بن خیشم که از جمله متعبدان بود میخیزد و بر زمین بهوش نیست و چون او را متحرک
 ساختند از دنیا رحلت کرده بود و او را غسل کردند نگاه امیر المؤمنین (ع) خود بر وی نهاد گذارد
 پس تامل کن و تفکر اند تعالی بطاعت درین اوصاف جلیله رفیع باهره کامله نیاید بدان که آن صفات
 یافته نمیشود مگر در اکابرین عارفین و همه دارندین و ایشانند که شیعه علی و کسبیت وی اندیشی مینماید
 و امتار و نفس شیعه و مثال ایشان که اخوان شیاطین اند و اعدای دین و دشمنای عقول
 و مخالفان فرود و اصول و سخنان ضلال و سخنان عظیم خدای و نکالند پس ایشان شیعه یحیی
 که مبر از حبس و طهر از نوب نقص و بدش اندیشند زیرا که ایشان افراط و تفریط کرده اند و در
 امر خدا تعالی و بنا برین حق آن شده اند که در مالک ضلال و شایعه تیره و سرگردان باشند بکه ایشان
 شیعه الطبر لعین و خلفا و اولاد و عوالم تهر دین وی اند پس بر ایشان باو لعنت خدا و فرشتگان و
 مردمان همه و چگونه دعوی محبت کسانی میکنند که هرگز خطی از اخلاق ایشان نعلق نشده اند
 و در جمیع عمر خود نقول از اقوال ایشان عمل نکرده اند و متعجب فعلی از افعال ایشان در زمانه خود
 ننموده اند و خود را از فهم چیزی از حالات ایشان گنند و دینوی بین محبتی که از روی حقیقت

حجت نیست بگو. ملا و دست نزد ائمه شریعت و طریقت زیرا که حقیقت محبت اطاعت مجوس است
 و ایشان محبت در محضات خود بر محبت مرخصات او و تادیب با دیاب و اخلاق او و در آن قوم محکم
 از اینها نیست و از نیت است که علی المرتضی بن فرموده که محبت من اهداوت البرکة و عمر بن قتیض گفت
 اند و اتجلی فیضین محال است آیت ختم از آیات فضائل الهیست قوله تعالی فمن حاکم فیه
 من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا لنذبح انبائنا و انبائکم و نسلنا و نسا و کمل و
 النفسا و انفسکم ثم نبتل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین پس هر که خصومت و محاربه
 نماید با تو ای محمد صلی الله علیه و سلم در حق عیسی علیه السلام بعد از آنکه معلوم تو شده که عیسی علیه السلام رسول
 و نبی است پس بگو ایشان را بیا بیا از مبارکه بخوانیم پس آن از ما و پیش آن از شما و زمان او و زمان شما
 را و تو و یگان ما را و تو و یگان شما را پس بگویم لعنت خدا بر دو عالم یان یعنی نفرین بر مل کذب کنیم شمر
 گوید در تفسیر جاح البیان آورده که مراد با لعن رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی بن ابی طالب
 زیرا که عرب ابن عم خود را لعن می گویند و مراد با بنی ناسر و حسین و مراد از انما فاطمه و سبب
 نزول این آیت آن بود که و قد یجران در باب عیسی و معجاده که در بعضی گفته اند که او خدا تعالی است
 و بعضی گفته اند که پسر خدا تعالی است و بعضی گفته اند از قوم نصاری که ثالث ثلاثه است انگاه حق تعالی
 صدور این سورت تا بهشت و جهنم نازل ساخته و رسول صلی الله علیه و سلم سرون آمد و علی و فاطمه
 و حسن و حسین رفیع با حضرت بودند و نصاری را مسایط خواندند و ایشان گفتند تا را عملت ده تا
 مشورت کنیم و چون با بزرگ قوم مشورت کردند او گفت هیچ قوم با شما بر سر مبارک نکرده اند مگر آنکه
 ملاک شدند و من بعد ازین اگر از خدا تعالی در خواستید که او بهای از موضع خود زایل گرداند آنگاه صلوات
 کار خود در صلح دیدند و بخدمت آمده جزیه قبول کردند که در هر سال دو هزاره جدید رقه سی زره
 نسیم سلمان کنند صاحب کشف گوید هر دو سیلی قومی ازین دلیل نیست بفضل اصحاب عبا
 یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین زیرا که چون این آیت نازل شد رسول صلی الله علیه و سلم اینها را طلب
 فرمود و حسین را در برگرفت و دست حسن برگرفت و فاطمه از عقب آنحضرت حمی آمد و علی هم از
 عقب فاطمه بیا یا آمد پس ازینجا معلوم شد که ایشان مراد ازین آیت و ایضا معلوم شد که اول
 فاطمه و ذریه ایشان فرزندان سپاه الله اند و آنحضرت منسوب اند به نسبت با صبیحه نافع در دنیا و
 آخرت و از جهت یتیم فایده حدیثی چند مذکور خواهیم ساخت با متعلقان آن حدیث اول صحبت
 رسید که رسول صلی الله علیه و سلم بر منبر فرمود صحبت حال قومی که میگویند رحم و قرابتی رسول
 الله بود نمیدهد قوم او را روز قیامت بی و الله که رحم و قرابتی من متصل و پیوند شده است در
 دنیا و آخرت و من یا ایها الناس شمس از شما خواهیم بود بر جوش و در روایتی ضعیف که هر چه

تفسیر
 حجت

[illegible]

اسلامی

و لیکن از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که هر سببی که منسوب به من است انقطاع میاید بطریق سبب
و نسبت من و هر بنی و نسبت و نصیب من به پدر خود رسید منبذ غیر ولد فاطمه رضی الله عنها که من پدر
و عصبه ایشانم و در روایتی که از بعضی و در اقلنی مرویست بسند ضعیف که رجال آن اکابر نسبت اند
که علی بن ابی طالب خود را از نسبت اولاد برادر خود جعفر گذشته بود و عمر را دی ملاقات نموده گفت
ای ابو الحسن نکاح کن بمن دختر خود ام کلثوم که از فاطمه نسبت رسول الله صلی الله علیه و سلم است علی بن
گفت همه دختران خود را از براسه اولاد جعفر کنیا رفتند پس شد ام کلثوم گفت و الله در دینی زمین
بسوگند این مقدار انتظار من بهت آن کشیده که من کشیده ام پس بمن نکاح کن او را ای ابوالحسن پس
گفت علی بن ابی طالب که اگر بخواهی منم پس باز آمد عمر بن ابی طالب و در وقت مجلس مهاجرین
و انصار و ایشان را گفت ز فاطمه بنی بهت تزویج من بگوئید بالفواد و البنین و عادت من
این بود که چون یکی از ایشان تزویج میکرد با برادر فواد و البنین می گفتند یعنی صاحب جمعیت خاطر و ذکر
اولاد باشد گفتند ای عمر منم که خواسته گفت ام کلثوم نسبت علی را شده انگاه بیان این خبر شد نمود که از
رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که فرمود کل صهر و سبب و نسب ینقطع یوم القیامه متکلا
صهری و سبب و نسب بر سبب و نسبت و صهره انقطاع خواهد یافت و در روز قیامت هر
سبب و نسب و صهره نیز نبوده باشد منقطع گوید این حدیث که از اکابر اهل بیت مرویست
زیاده تعجب کنم از انکار جماعتی فاطمان اهل بیت زمان که انکار تزویج عمر بن ابی طالب با ام کلثوم نموده اند لیکن
عجیبیست از ایشان که چرا این جماعت با علما و فضلا و کرام و مدعیان ذلک جمله از انقضای عقل ایشان
استیلا یافته در رفض آورده اند پس پیروی ایشان کرده اند و نیافته اند که انکار این تزویج دروغ است
چرا که هر کس که با علمای مجاورت کرده باشد و مطالعه کتب احادیث و سنن کرده باشد بالفرض ویت
میداند که علی بن ابی طالب تزویج ام کلثوم با عمر بن ابی طالب کرده و انکار چنین از نقض
عقل فساد و درین است لغو ذلکه منشاء و نسبت بعضی چنین آورده شد که چون عمر بن ابی طالب گفت که دوست
میدارم که سببی از رسول صلی الله علیه و سلم نبوده باشد علی بن ابی طالب رضی الله عنهما گفت که خواهر خود
را با تزویج کنید ایشان گفتند از زنی است از زنان بهت خود هر کس را که خواهد اختیار کند انگاه علی بن
غضب نموده از پیش چنین نه برخواست حسین بن ابی طالب را ملاحظه نموده و منش گرفت و گفت ای
پدر ما را طاعت بچرا این شکایت آنچه فرمودی بر آن عمل کنم انگاه عقد تزویج بوقوع انجامید و در روایت
دیگر که عمر بن ابی طالب گفت یا ایها الناس و الله که الحاح بر علی بن ابی طالب بهت خواستگاری
دختر بنی دین منم که منم که نسبت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود بر سبب و نسب
صهریت منقطع شود و در روز قیامت هر سبب من و نسب من و صهر من و پدر من و سبب و نسب

و لیکن از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که هر سببی که منسوب به من است انقطاع میاید بطریق سبب و نسبت من و هر بنی و نسبت و نصیب من به پدر خود رسید منبذ غیر ولد فاطمه رضی الله عنها که من پدر و عصبه ایشانم و در روایتی که از بعضی و در اقلنی مرویست بسند ضعیف که رجال آن اکابر نسبت اند که علی بن ابی طالب خود را از نسبت اولاد برادر خود جعفر گذشته بود و عمر را دی ملاقات نموده گفت ای ابو الحسن نکاح کن بمن دختر خود ام کلثوم که از فاطمه نسبت رسول الله صلی الله علیه و سلم است علی بن گفت همه دختران خود را از براسه اولاد جعفر کنیا رفتند پس شد ام کلثوم گفت و الله در دینی زمین بسوگند این مقدار انتظار من بهت آن کشیده که من کشیده ام پس بمن نکاح کن او را ای ابوالحسن پس گفت علی بن ابی طالب که اگر بخواهی منم پس باز آمد عمر بن ابی طالب و در وقت مجلس مهاجرین و انصار و ایشان را گفت ز فاطمه بنی بهت تزویج من بگوئید بالفواد و البنین و عادت من این بود که چون یکی از ایشان تزویج میکرد با برادر فواد و البنین می گفتند یعنی صاحب جمعیت خاطر و ذکر اولاد باشد گفتند ای عمر منم که خواسته گفت ام کلثوم نسبت علی را شده انگاه بیان این خبر شد نمود که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که فرمود کل صهر و سبب و نسب ینقطع یوم القیامه متکلا صهری و سبب و نسب بر سبب و نسبت و صهره انقطاع خواهد یافت و در روز قیامت هر سبب و نسب و صهره نیز نبوده باشد منقطع گوید این حدیث که از اکابر اهل بیت مرویست زیاده تعجب کنم از انکار جماعتی فاطمان اهل بیت زمان که انکار تزویج عمر بن ابی طالب با ام کلثوم نموده اند لیکن عجیبیست از ایشان که چرا این جماعت با علما و فضلا و کرام و مدعیان ذلک جمله از انقضای عقل ایشان استیلا یافته در رفض آورده اند پس پیروی ایشان کرده اند و نیافته اند که انکار این تزویج دروغ است چرا که هر کس که با علمای مجاورت کرده باشد و مطالعه کتب احادیث و سنن کرده باشد بالفرض ویت میداند که علی بن ابی طالب تزویج ام کلثوم با عمر بن ابی طالب کرده و انکار چنین از نقض عقل فساد و درین است لغو ذلکه منشاء و نسبت بعضی چنین آورده شد که چون عمر بن ابی طالب گفت که دوست میدارم که سببی از رسول صلی الله علیه و سلم نبوده باشد علی بن ابی طالب رضی الله عنهما گفت که خواهر خود را با تزویج کنید ایشان گفتند از زنی است از زنان بهت خود هر کس را که خواهد اختیار کند انگاه علی بن غضب نموده از پیش چنین نه برخواست حسین بن ابی طالب را ملاحظه نموده و منش گرفت و گفت ای پدر ما را طاعت بچرا این شکایت آنچه فرمودی بر آن عمل کنم انگاه عقد تزویج بوقوع انجامید و در روایت دیگر که عمر بن ابی طالب گفت یا ایها الناس و الله که الحاح بر علی بن ابی طالب بهت خواستگاری دختر بنی دین منم که منم که نسبت از رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمود بر سبب و نسب صهریت منقطع شود و در روز قیامت هر سبب من و نسب من و صهر من و پدر من و سبب و نسب

و نه و انداخته اند

و احادیث دیگر که پنجاه مرتبه صلوات علیه وسلم ترتیب اول بیت کرد و بجهت خدا تعالی و اطاعت او عزوجل
را که قرب حضرت حق تعالی حاصل میشود و اگر تقوی و از آنچه است حدیث صحیح که چون است و اندو
عش بدتک الا قد بین نازل شد رسول صلی الله علیه وسلم قریش را طلب فرمود و چون نزد آنحضرت
مجموع شدند بر سبیل عموم و خصوص با ایشان گفت که بغض من خود را از آتش و دوزخ دور سازید
و ایشان را پند داد و در حدیثی فرمود و اسحق بن عمار ساند که گفت یا ذا طهر بنبت محمد یا صاحبیت
نبت عبد المطلب یا بنی عبد المطلب لا املك لكم من الله شيئا غير ان لكم زحما
سأبكم ما بلاء ابي فلان بن فلان من املك ثم ابي من شيئا يمنع منكم من الله شيئا غير ان
غير انكم شأيت قرايتي با من و من و در نیاصله رحم نگاه میدارم و قطع آن نمیکند و کمال جمع ملات و
عرب اطلاق می کنند بل و ندادت را که تربیت بر وصله و میس را که خشکی است بر قطع بر سبیل
استعاره بود بلکه اگر قطع بعضی شایا واقع میشود بسبب پیوستن کذا فی الهنائه الجزی و
رهیت کرد و ابو شیبہ بن عمار بن حبان که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یا بنی هاشم
لا یاتین الناس یوم القیامة بالآخذة یحملونها علی ظهورهم و یاتون بالامیة
ظهورکم لا استنی عنکم من الله شیئا اے بنو هاشم آئیدم و می آیند روز قیامت
ای عمل خیرت ایا که در ده باشند بر شتمانی خود و شما آئید در راه لشکر دنیا بر لشتمانی شما باشد
این چیز نسبت به بنی سینه در روز قیامت با بنی قریظ در موقوف حساب حاضر شوند که هر
اعمال خود را و سیاهی خات خود میساخته باشند و شما خواهید که نسبت قریظی که در دنیا است
آنها و سیاهی صمی خود سازید بلی اگر در دنیا عمل آخرت کرده باشید و حال آنکه من منهم نمیکند از شما
چیز را از حکم فیه تعالی را و تجاری در ادب خود و رهت کرده ان اولیاء الله یوم القیامة
للتقون و انک ان انساب اقرب من نسب الا یاتین الناس بالاعمال و یاتون بالامیة
و یحملونها علی رقابکم فتقولون یا محمد فاقول هکذا هکذا و اعرض متنی که غلط نیست
بدست که ادیبای خدا در روز قیامت بر سبب کارانند اگر چنانچه بنی نزدیکتر از بنی دیگر بوده باشد
پسین باشد که در میان بلیان بعلهای خود کنند و شما ایشان پسند دنیا کنید و بر گردن
خود براه بین گویند یا محمد من چنین خواهم گفت آنحضرت اعراض نمود و بر جانب خود
و طبرانی روایت کرد که فرمود ان اهل بیتی هکذا یرون انهم اولی الناس
وله تلك ان اولیای منکم المتقون من کافوا و حدیث کافوا بدستیکر ان
اهل بیت من نیست که اقرب و لاحق باشند بن از دیگران و حال آنکه این چنین نیست که اولاد از
پسین کارانند هر کسی که باشد و هر جا که باشد و تجاری رسول روایت کرد و از عمر بن العاص

اگر گفت از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که ایشان را گفت ان الی بنی فلان لیسوا
 باولیا منی انما ولی الله وصاله للومنین بدستیکر ال بنی فلان که عمری قریبی من نیستند
 ولی من نیستند جز این نیست که ولی من خدا تعالی است و مومنان مصالح و مایه های زیادتی که در اکثر
 طعم رحم سائلها بلاطه یعنی لیکن ایشان است خویشی و قریبی با من و من مصلحت و قریبی را نگاه
 خواهم داشت و قطع نخواهم کرد و وجه عدم منافات احادیثی که دال است بر آنکه نسبت بر رسول صلی
 الله علیه و سلم نفع میدهد با ما در شئی که دال بر عدم نفع است بطریق که محب طبری و غیره از علماء گفته
 اند است که رسول صلی الله علیه و سلم را آنکه نسبت که چیزی از نفع و ضرر یکی رساند مکن خداوند عز و جل
 مالک گرداند و او را برای نفع اقارب وی بلکه برای جمیع است وی شفاعت عامه خاصه پس
 آنحضرت مالک نیست شود و گریستن خدا تعالی چنانچه اشارت کرد و قبول نمود غیر آن لکن هر جا سائلها
 همچنین است قول رسول الله صلی الله علیه و سلم لا اغنی عنکم من الله شئنا یعنی بجز و نفس خود
 مستغنی نمیشا از شما از حکم خدا تعالی چه نیز را غیر از شفاعت و منفعت که مرآت آن را می شود است
 و اقارب خود را و اول پنج حدیث مخالف با شفاعت بنا بر رعایت مقام تحولیت و ترغیب بر عمل و ترک
 بر آنکه ایشان بتقوی و ترس از خدا تعالی از باقی است اولی و ثانی و الیق اند و ثانی الحال و است
 فرمود بحقوق رحم و نفع انتساب ایشان از نوعی از طمینان قلب حاصل گردد و در رداة از علماء
 گفته اند که صد و سی و یک حدیث تحریف و عدم نفع از رسول صلی الله علیه و سلم نباشد از علم بر انتساب
 بوز و قبل از علم بیکه قومی از نسبت بی حساب شفاعت آنحضرت و غافل میشوند در جنت و نوبه دیگر
 درجات و مراتب ایشان بلند میشود و قومی دیگر را از دوزخ به دوزخ خواهند آورد و بعد از آن که
 عالم شده به در مذکور نفع انتساب بیان فرمود و چون طریق جمع بین الاحادیث مذکور میشود به
 بعضی از علماء بنا برین حمل حدیث کل نسب نسب برین کرده اند که مراد نیست که است پیغامبر صلی الله
 علیه و سلم در روز قیامت آنحضرت منسوب خواهد بود بخلاف است باقی انبیاء که منسوب با ایشان
 نمیشود و آن حمل بعید است اگر چه در روشنه و صبیحی امیر او کرده که بهمنیغنی دلالت میکند بر آنکه
 در صغیر بر تزیین و مجامع منسوب سلف این حدیث و اقرا علی من و جمیع مهاجر و انصار را بخندید و
 قبول ایشان و ذکر صهر و حسب یا سبب و نسب و حسب رسول صلی الله علیه و سلم بحسب
 گفته بود که قرابتی آنحضرت متعلق نمید به جمیع این مذکور است و قول بعضی می نمایند که در حدیث
 بخاری و غیر آن وارد شده که نوح علیه السلام با است خواهد آمد در روز قیامت انگاه حق سبحانه و
 تعالی نوح علیه السلام را گوید هل بلغت یعنی رسالت بروی نوح علیه السلام نمید یا دلت نعم
 ای پروردگار ادا می رسالت کردم باز است و بر اسوال نماید هل یأبیکم لی سحر سحر بیت

و اینست مقتضی آنست که بقیه اسم را نیز باقیاء خود نسبت دهند پس توجیه آن عصبه بعینه بدو اگر از
 حدیث پنجاه صلی الله علیه و سلم که سابقا مذکور شده اولیای من متقیان اند و باین نیست که ولی از
 خدا تعالی و صلی الله علیه و سلم اند متکلفا میشود که نفع رحم و قرابتی رسول صلی الله علیه و سلم و شفاعت آن
 حضرت اگر چنانچه نیست لیکن منتفی میگردد و از ایشان بیکب عصیان ایشان و کفر آن نعمت نسبت
 باین حکایت نقلی که رسول صلی الله علیه و سلم اعراض خواهد کرد از کسی که در روز قیامت خواهد گفت از
 اقربای من حضرت م که یا محمد چنانچه در حدیث سابق مذکور شد نقلست که حسن ابن حسن سبط رضی
 الله عنهما با بعضی از غلاة شیعه گفت و یحکم احبونا لله فان اطعنا الله فاحبونا و ان عصینا
 الله فابغضونا و یحکم لو کان الله فافعاً بقرابة من رسول الله صلی الله علیه و سلم
 خیر عن اطاعت لنفع ذلک من هو اقرب الیه منا و الله الخ اخاف ان یبغضنا
 الله معاصی منا العذاب و ان یولی الحسن منا اجره خیرین و یحکم اگر چه
 با کسی میگردد که در مملکت فدا شده باشد و تحت آن غیبت یعنی ایرومان شاطری محبت ماکه اهل بیت
 امید دارند جایی نیست که ترجم کند خدا تعالی بجال شاد دوستدارید بایان را خالصا پس اگر اطاعت
 الله تعالی کنیم با دوستی کنید و اگر عصیان در رژیم بخدا تعالی بماند تنی کین اگر خدا تعالی نفع رساند
 بقرابتی رسول الله صلی الله علیه و سلم بغیر عمل و اطاعت هر آینه کسی را نیز رساند که نزدیکتر بود با حضرت
 از ما و بعد از من می ترسم از آنکه عاصی و بدکار داری که از ما بوده باشد عذاب او چنانچه دیگران باشد و نیکوکار
 که از ما باشد اجر او و بار خواهد بود گویا که اینهمه را از تهیت یا نساء النبی من زیات من کن
 بفا حشده مبتینه یضاعف لها العذاب ضعفین چنانچه بدو اگر از حدیث سابق
 معاد شده که آنچه صاحب تمییز از اصحاب گفت که از جمله خصایص پنجاه مرتبت که در دنیا است آنحضرت
 منسوب اند با دور کفاره و غیر آن اما اولاد بناه و دیگران با جدا داری منسوب میشوند بر کفاره
 و غیر ذلک قول او موجود است و تقال رحمة الله علیه انکار این معنی کرده میگوید که هیچ خصوصیتی
 در مقام نیست بلکه اولاد نباتات هر کسی منتسب بجد داری میشود ولیکن حدیث سابق که فرمود منی آدم
 منسوب بعصبه خود میشود و اگر اولاد فاطمه رضی الله عنها که من پدر و عصبه ایشانم و تو بنی تقال استیند
 یعنی انت ب رسول الله صلی الله علیه و سلم که از خصوصیات آنحضرت است که میتوانست که
 آنحضرت پدر ایشان است و ایشان پسران آنحضرت اند تا در کفاره معتبر باشد چنانچه با شمیسه کفو
 مردی غیر شریف نیست و اما آنچه گفته که لاشی و مطلبی گفتید بگردد محل آن غیر اینصورت است
 چنانچه بیان او بنظری که در آن است در فتاوی سلو مرت و فائده دیگر از اینیه منساب نبوت
 و ابوت آنحضرت و قن بر اولاد آنحضرت م و در وصیت و خل شوند بکین اولاد نباتات

غیر که این احکام در ایشان نسبت بجهاد و جداری نیست بل جهاد و جداری و پستی و برآفتاب از هر مذهب
 مطلق ذریت و نسل و عصب و سیاهی اند پس مراد صاحب تخصیص خصوصیت احکام سابقه است و مراد مطلق
 بعد من خصوصیت این حکم مطلق است چنانچه حقیقت خلافی میان ایشان نیست و از جمله فرایند این کتاب
 است که مبتدیان گفت که حقی و وحیث پسران رسول الله صلی الله علیه و سلم و آنحضرت پدر ایشان است
 اتفاقاً و جداری و دیگر حکم قول ضعیفی که گفته اند جاری نیست اگر گویند رسول الله صلی الله علیه و سلم پدر مومنان
 و بیع اعتباری نیست لیکن بعضی از بنی امیه که منع این طلاق کرده اند حتی در باب حدیث و دلیل کتف عدم
 اعتبار ایشان حدیث صحیح را که در باب حسن بن فرمود که این پسر من سید است و اما معاویه اگر چه این نقل صحیح
 جواز طلاق از او می کرد و لیکن نقل دیگر است از وی که مقتضی آنست که او رجوع ازین قول کرده و اما
 آنست که کان محمد الاية صح قولها آنست که سبق این آیت به قطع حکم شکی نیست یعنی در زمان حالیت
 پسر خداوند را حکم اصلی میدادند در احکام شرع خدا تعالی این آیت است اگر منقطع ساخت نه اگر سبق
 آیت به منع این طلاق است زیرا که مراد ازین طلاق آنست که توان گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سلم پدر مومنان است و احترام آیت و سهم از آیات فضائل الهیت قوله تعالی و لسوف
 یعطیک دینک فخری زود باشد که عطا کند ترا آفریدگار تو ای محمد مرتبه شفاعت و باره
 گفته گاران است فقره پس تو خوشنود شوی یعنی چندان بهوشد که گوی کس است و در غیبت
 و از ابن عباس من برویت الی جبر و ابن الی حاتم مرویت که خدایتعالی بهر اقص در شیت آنحضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم عطا فرمود که در هر یک ازین قصور از واج و خدم باشد چندان که بایز
 کذا فی التفسیر جامع البیان و قرطبه از ابن عباس رویت کرده که از مجله رضائی محمد صلی الله علیه و سلم
 آنست که یکچکس از الهیت او در دوزخ زود و تسدی نیز بهین نقل کرده و حاکم نیز رویت کرده است بعد
 از حکم بصحت حدیث که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود و عده کرده است هم او پروردگار من که کس
 که از الهیت من اقرار کند بوجدنیت خدایتعالی و با دای رسالت من ویرا عذاب نکند عذاب الهی
 کرده که پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت در خواستم او پروردگار خود که یکچکس از الهیت من در دوزخ
 زود پس در خواست مرا قبول فرمود و احمد بن حنبل رحمه الله علیه در مناقب آورده که رسول الله صلی
 فرمود ای معشر بنی هاشم با خدای که مرا بخت خلق فرستاده که دقیقه حلقه در شیت گیرم امتد بکنم
 مگر شما و طبرانی از علی مرتضی رویت کرده که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می
 گفت اول کسی که وارد میشود بر جوض الهیت من خواهند بود و کسی که دوستد ایشان باشد
 از هست من و این حدیث ضعیف است و آنچه بصحت رسیده آنست که اول کسی که بر جوض وارد شود
 فقره مهاجر خواهند بود و اگر حدیث اول نیز بصحت رسد همان نموده بعد از فقره مهاجر رویت

از خواهم که در ازل است من است من خواهم بود و باز نزدیک بر نزدیک از تو من از انصاف باز
 کسی که با این من آورده و من شده از ازل من بعد از آن سایه عرب بعد از آن اهل عجم و هر کس
 که من اول شفاعت او کنم او فصل است و در وقت نیاز و طربانی اگر اول کسی که شفاعت او خواهم شد
 است من اهل عرب خواهم بود و بعد از ایشان اهل که با ازل طایفه و جمیع میان این دو طایفه
 است من است که ترتیب در ازل از پیشیت قبایل است و در شان این پیشیت بدان است پس
 احتمال دارد که مراد باشد از قریش است و اهل مدینه باشد که از طائف و همین قبایل است
 و بنابر و کسی که بعد از ایشانند و احتمال دارد که مراد آن که آمدند از ازل مدینه تقریب کنند و از آنها
 باز کسی است که بعد از ایشانند و از اهل که همچنین من ترتیب و از ازل طایفه که از یک و بر وقت
 تمام و بنابر است و ابو نعیم مرویست که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که این فاطمه احصنت
 خودیها آخر من الله ذریهها علی النبی و بعد از آن حضرت فاطمه رضی الله عنها حرام ساخت خدا
 تعالی ذریه او را با آتش و فرخ و در دیگر روایت است که فرمود و حرام ساخت او را و ذریه او را بر
 آتش و حافظ ابوالقاسم شافعی روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ای فاطمه میدانی
 که چه سبب نام تو فاطمه کرده ام علی گفت یا رسول الله میان کن فرمود ان الله قد فطمها
 و ذریهها من النار از برای آنکه خدا تعالی دور ساخته است او را و ذریه او را از آتش
 و فرخ و در است روایت کرده که فرمود این فاطمه جوهر آدمیت لم یخض و لم یظلم
 انما سماها فاطمه لان الله تعالی فطمها و جیهها عن النار فاطمه رضی الله عنها سفید بود
 اهل بزرگ گندم گون بر است از حیض و خون و در تشبیه و بفاطمه که خدا تعالی او را و ذریه او را
 دور از آتش و فرخ و دور ساخته است و در است روایت کرده که رجال او لقاه اند که رسول صلی
 فاطمه را گفت که خدا تعالی یکس را از اولاد تو عذاب نخواهد کرد و در روایت دیگر آنکه عباس رخ را گفت
 تحقیق خدا تعالی ترا و یکس را از اولاد تو عذاب نخواهد کرد و وصفت رسیده که فرمود ای نبی طلب
 و در روایتی ای نبی هاشم بر سببیک از خدا تعالی در خواست نمودم که شمار اهرابان و دشمن سازد
 و فاضل و منی گر داند و در خواستم که گمراه شمارد بهت و در که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که سازد
 اهل بیت خواهم بود من و حمزه و علی و جعفر بن ابیطالب و حسن و حسین و مهدی که بنو عبدالمطلبیم
 و در حدیث ضعیف از علی بن عمر روایت که گفت شکوه کردم نزد رسول صلی الله علیه و سلم آنکه
 خدمت مردم من رسول صلی الله علیه و سلم را گفت ایاراضی هستی که آن تکون رابع ادب
 باشی یکی از چهار کس که در آیند در پیش من خواهم بود و تو و حسن و حسین و ذریهات آنرا

این روایت از ابوالقاسم شافعی است

این روایت از ابوالقاسم شافعی است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

گنید و بدل بنمایید بآدم قیامت و انتحون و پیروی می کنید مگر رسول مرا هتلا
 مستقیم اینست راه رست هر طری که کسی گمراه نمیشود مقال بن سلیمان و اتمام او از مفسرین گفته اند
 که این آیت در شان مهدی نازل شده و بعد ازین احادیث مخرج خواهد آمد که مهدی از طایفه نبوی خواهد بود
 و این هنگام این آیت است بر برکت و کثرت در نسل فاطمه علی رضی الله عنها و دست بر انگیزان ایشان
 مفتاح حکمت و معدن رحمت است و ستر اینست که رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه و ذریه او را
 در پناه خدا تعالی داشته است از شر شیطان رجیم و از جهت علی بن ابی طالب همین دعا کرده است چنانچه
 این از سیاق احادیث آینده معلوم خواهد شد مگر یکیت بر دیت نسائی بسندی صحیح که جمیع اخبار
 علی بن ابی طالب را گفتند که اگر فاطمه زهرا باشد باید که ویران گنج گشته خوب خواهد بود و نگاه علی نزد رسول صلی الله علیه و سلم
 تا حوسه گمانی کند چون سلام کرد رسول صلی الله علیه و سلم بعد از در سلام فرمود که حاجت ابن ابی طالب
 چیست علی گوید نام فاطمه بر دم نگاه رسول فرمود و مر حبا و ابا چون از خدمت رسول صلی الله علیه و سلم
 بیرون آمد انصار که در بیرون ایشان میکشیدند پرسیدند که رسول صلی الله علیه و سلم در جواب چه
 علی بن ابی طالب گفت نه است که چه گفت الا همین قدر فرمود و مر حبا و ابا انصار گفتند این قدر بگفتی است ترا
 از رسول صلی الله علیه و سلم که عطا کردی که ازین دو لفظ تحقیق و او ترا بل و او ترا حبش فرماید بعد از آنکه تریز
 کرد و فرمود ای علی در غرس ناچار است که ولیم باشد سعد حاضر بود گفت نزد من خوبی است و بعضی از
 انصار چند صاع ارز آورده اند از آن ولیم نموند و در شب عروسه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 علی شتاب کن تا وقتیکه من ملاقات تو کنم بعد از آن رسول صلی الله علیه و سلم نزد ایشان رفت و اطلب
 نموده وضو ساخت و آب وضو بر علی و فاطمه اسپید و گفت اللهم بآدم فیها و بآدم علیها
 و بآدم طهاف فی سلمها و در یک رویت فی سلمها و او ر شده و مثل تحریک بجزاعت و در یک رویت
 بشلمها آمده و بعضی گفته اند که این رویت تصحیف است اگر بصحت رسیده مثل و لا رسیده و بنا برین
 ارجح است کاشفات و اطلاعات آنحضرت بوده باشد که از علی بن ابی طالب متولد خواهند شد و حال اگر بنا برین
 شلین بودند و ابو علی حسن بن شاذان رویت کرده که جبرئیل علیه السلام نزد رسول صلی الله علیه و سلم
 و گفت که خدا تعالی امور ساخته است بآنگاه فاطمه را با علی بن ابی طالب و زوج گشته نگاه رسول صلی الله علیه و سلم
 جمعی از اصحاب را طلب فرمود و خطبه که مشهور است خواند بعد از آن تزویج علی کرد و او هم غایب بود
 چون حاضر شد آنحضرت تنبیهی فرمود و گفت خدا تعالی امور ساخت مرا که تزویج کنم فاطمه را و تزویج چهار
 صد سال نقره نگاه علی بن ابی طالب گفت رضی شد مابین یا رسول الله بعد از آن سرساف بر زمین نهاد
 سجده شکر تقدیم رسانید چون سر از سجده برداشت رسول صلی الله علیه و سلم گفت بآدم الله
 لکما و بآدم فی کما و اعز جمل کما ان من من گوید و الله که اخرج کثیر از نسل ایشان کرد و این حدیث

این حدیث در
 مسند احمد
 و مسند ابی یوسف
 و مسند ابی داود
 و مسند ترمذی
 و مسند ابن ماجه
 و مسند بیهقی
 و مسند حاکم
 و مسند ابن کثیر
 و مسند ابن عساکر
 و مسند ابن کثیر
 و مسند ابن کثیر

این حدیث در
 مسند احمد
 و مسند ابی یوسف
 و مسند ابی داود
 و مسند ترمذی
 و مسند ابن ماجه
 و مسند بیهقی
 و مسند حاکم
 و مسند ابن کثیر
 و مسند ابن عساکر
 و مسند ابن کثیر
 و مسند ابن کثیر

این حدیث در
 مسند احمد
 و مسند ابی یوسف
 و مسند ابی داود
 و مسند ترمذی
 و مسند ابن ماجه
 و مسند بیهقی
 و مسند حاکم
 و مسند ابن کثیر
 و مسند ابن عساکر
 و مسند ابن کثیر
 و مسند ابن کثیر

فرمودی الهی که روحیت کرده و عقد انکاح باکر علی کرم الله وجهه غائب بود احتمال دارد که کسی از حاضران
 باشد و احتمال دارد که رسول صلی الله علیه و سلم این را از اعلام کرده باشد چنانچه که خواهد کرد و قول علی
 دحضیت یعنی راضی شدم احتمال دارد که خبر داده باشد از آنکه وی راضی شده است بعد سابق که
 وکیل که کرده بود و او را و سحبتانی رویت کرده که ابو بکر خواستگاری فاطمه کرده بود و رسول
 صلی الله علیه و سلم از وی اعراض کرد و باز عمر بن الخطاب خواستگاری نمود و همچنین اعراض نمود و نگاه ابو بکر و عمر بن
 هر دو نفر و علی کرم الله وجهه آمدند و دیر اتمینه نمودند که خواستگاری فاطمه گیت بعد از آن علی بن ابی طالب
 رسول صلی الله علیه و سلم آمده و بر او خواستگاری نمود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که با تو چیزی هست
 گفت بپس و زنه من اباسر هست گفت که بپس برکت تو ضرورت است ولیکن زنه خود را بفروشد و
 قیمت آن نزد من آواز نگاه زنه چهار صد و هشتاد و دو درهم بخر و حنت و در پیش رسول صلی الله علیه
 سلم ریخت آنحضرت شش از آن لایال داد تا خوش بوی خرید نماید و امر فرمود که جهات فاطمه هم بیا
 کند بعد از آن سر بر سر دوساده از پوست که حیوان از لایف بود از جهت وی رست کردند
 بر یک خانه را ترتیبی داد و که این را فرمود که بپس فاطمه و رضی الله عنها و علی را گفت تعجیل کن
 تا وقتیکه من نزد تو آیم چون نزد ایشان رفت ام ایمن را گفت برادر من اینجا هست ام ایمن گفت
 برادر شماست و حال آنکه دختر خود بپس داده آید رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و این نگاه فاطمه
 بایستاد و آب طلب نمود فاطمه بنو قدحی پر از آب آورد و رسول صلی الله علیه و سلم آب کهن بر آب
 را در آن انداخت و از آن آب بر سر او کرد و میان ثنیدین فاطمه پاشید و گفت اللهم انی اعید
 بک و ذریه من الشیطان الرجیم بعد از آن علی بن ابی طالب را گفت آب بیا علی بن ابی طالب گوید دستم که مراد
 آنحضرت چیست آن قدح را پر از آب کرد و نزد آنحضرت آورد و آنحضرت از آن آب بر سر و میان
 گفتین من پاشید و گفت اللهم انی اعید بک و ذریه من الشیطان الرجیم
 بعد از آن فرمود این زمان نزد اهل خود و بنام خدا تعالی و برکت او و احد و ابو حاتم نیز همین
 رویت کرده که برکت دعای آنحضرت و شل ایشان برکت ظاهر شد از آنها که گشتند و آنها که
 بعد از این خواستند بود اگر چه از اینندگان کسی دیگر نباشد مگر امام محمد مهدی و بیاید در فصل ثانی آنحضرت
 از احادیث که در آنها اشارت باین معنی باشد از جمله حدیثی است که سلم و ابو داود و نسائی و ابن
 ماجه و بیهقی و غیر ایشان رویت کرده اند که محمدی از حضرت من خواهد بود و از اول فاطمه و در روایت
 کرده اند ابو داود و ترمذی و ابن ماجه که فرمود اگر باقی نماند از هر مگر مگر و زهر آینه بر آنگیزند خدا
 تعالی مراد از حضرت من و در دیگر روایت آنکه فرمود منی از بپسیت من و دنیا را از عدل مملوب نزد
 چنین نماند زهر بپس بماند و در دیگر روایت از احمد و ابو داود و ترمذی است که دنیا نخواهد

چهار فاطمه

کتاب

تفسیر

و منقطع نخواهد شد تا زمانی که مالک دنیا شود و مردی از اهل بیت من که اسم او موافق اسم من باشد و در
روایتی از ابو داود و ترمذی اگر فرمود اگر باقی نماند از دنیا اگر یک روز خدا تعالی آن روز را در آن روز
و بر انگیز اند مردی را در آن روز از اهل بیت من که اسم او موافق اسم من باشد و اسم پدر او موافق اسم پدر من
باشد زمین را پرازد عدل سازد و چنانکه از ظلم و جور بر شده باشد و آلوده و غیر او رویت کرده اند که فرمود
مهدی از اهل بیت است خدایتعالی اصلاح او کند در یک شب و قطره ریزه رویت کرده که مهدی از ما
خواهد بود ختم دین باشد و چنانکه فتح دین باشد و در صحیح خود آورده که فرمود برت من فرود خواهد
آمد در آخر الزمان بای سخت از سلطان ایشان که سخت تر از آن جلای نباشد چنانچه حکیم طبرانی
انگاه حقیقی بر انگیز اند مردی را از اهل بیت من که روی زمین را معلوم سازد و از عدل و انصاف چنانکه
معلوم باشد از ظلم و جور دوست دارد و از ساکنان ارض و ساکنان آسمان و در زمان او آسمان
باران بار و زمین گیاه برویاند و هیچ چیز در نفس خود نگذارد و این هفت سال است سالیکه
سال در میان ایشان زیست نماید نبوی که زندگان مردگان تمنا کنند بسبب خیریکه بابل زمین
رساند و قطره ریزه رویت کرده اند که مانند در ایشان هفت سال است سال و از زیاده
ماند سال و در یک دهت از ابو داود و عاکم است که هفت سال خواهد بود و در یک دهت ترمذی
انگاه دهت من مهدی خواهد بود و هفت سال است سالیکه سال زنده خواهد بود و در آن ایام
عدل و فراخی و وسعت چنان باشد که مردی آید و گوید ای مهدی مرا عطا کن من مهدی تقدار
که تواند برداشتند و مال بهرین او بریزد و در یک دهت آنکه در یک کند و در دنیا شش سال است
سال است سال باین سال و بعد ازین خواهد آمد که آنچه امارت بر آن تحقق است هفت سال است
بلاشک و در رویت احمد و مسلم است که آخر الزمان کسی غلیظه خواهد بود که مال نزد مردم نیست -
سیر خفته باشد بآنگه بشمار او را و آنگه این ماجم فرغار ویت کرده که نصفه مردم از جانب مشرق خروج
خواهند نمود پس مهدی سلطان خود خواهد ساخت و صحبت رسیده که اسم مهدی موافق اسم من
صلی الله علیه و سلم و اسم پدرش موافق اسم پدر حضرت است و این ماجم رویت کرده که بقیه طبری
نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند درین آنمائی بعضی از جوانان بنی هاشم آمدند چون رسول الله صلی
ایشان را دید اشک از چشمان مبارک میریزید و رنگ آنحضرت تغییر یافت راوی گویند
یا رسول الله چه حال است که بر روی مبارک تو چیز می بینیم که آنرا کرده میدادیم رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود که ما اهل بیت ایم اختیار کرده است خدا تعالی بر ما آخرت را بر دین
و برستی که انبیت من در بلا و سخت و پراگندگی خواهند افتاد این که قومی از جانب مشرق
بیایند و ایشان علیهای سیاه باشند انگاه طلب خیر کنند و کسی ایشان را چیزی ندید بعد

کتاب
تاریخ
چهارم

پس او مهدی آخر الزمان که موعودیت علی از جمله مهدیین است چنانچه احمد و غیر او تصریح کرده اند با کرم مرید
 العزیز از ذکرین است در قول رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بسنتی و سنت خلفاء الراشدين
 اللهم دایم من بعدک یعنی بر شما باد که سنت من است خلفاء الراشدين هم بین که بعد از من عمل کنند
 باز بدانکه تاویل حدیث کلام الله صلی الله علیه وسلم نیست مگر بر تقدیر ثبوت آن حدیث و اما حکم چنین گفته اند که
 این حدیث مجهول است و در سهناد خود مختلف است و بنا بر تعجب این حدیث آورده اند از برای محبت در
 پیروی گفت که محمد بن خالد با بخیریت منفرد است و تالی تصریح کرده با آنکه آن منکر است از غیر ایشان از خلفاء
 حدیث جزم کرده با آنکه احادیث مخصوص علیه السلام که مهدی از اولاد فاطمه است اصح سهناد از این حدیث
 و این عساکر از علی کرم الله وجهه روایت کرده که وقتی که بر پاشو و قائم آل محمد صلی الله علیه وسلم بر خیز
 خدا تعالی اهل شرق و مغرب را جمع کند اما رفقا را از اهل کوفه باشد و اما اهل انزال شام یعنی جماعت
 از اهل کوفه زیاد و عبا و اهل شام بادی سویت کنند چنانچه صحبت رسید که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 در وقتیکه خلیفه از خلفاء پیروز و غلبه افی در میان مردم دید آید آنگاه مردمی از مدینه بیرون آمده بیجا
 که گریز پس جمعی از اهل کوفه و اهل مدینه آمدند در میان مقام با سویت کنند و آخر سویت را آگاه
 بود بعد از آن از جانب شام لشکر بر روی نامزد کنند و چون آن لشکر تا موضع پیدا که در میان
 کوفه و مدینه دو قسمت برسد خدا تعالی جبرائیل علیه السلام را بفرستد و ایشان را طاع گرداند و چون
 مردم این خبر را شنیدند شاید که بگریزند اما اهل شام و عبا و اهل عراق یعنی جماعتی از نواد و عبا و از
 اهل شام و عراق و عرب با سویت کنند باز مردی از قریش که حشم و اتباع او از قبیل بنی مطلب شد
 ظاهر شود و لشکری از آن قبیل بر سر وی فرستند و آخر و اول که عبارت از مهدی بوده باشد
 برین قبیل غالب شود و غنیمت بسیار بدست آید پس نصرت یابد گش که در غنیمت بنی مطلب حاضر
 شود آنگاه احوال قهت کند در میان ایشان عمل کند بسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم
 و در آنوقت اسلام بر وی زمین قرار یابد بطر آن روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 با فاطمه رضی الله عنها گفت که پیغمبرترین پیغامبران است و آن پدر تو هست و بهترین شهیدان
 شهید است و آن عم پدر تو هست حمزه و ازماست کس که دو جناح دارد و در بیست پرواز میکند
 هر جا که خواهد و آن ابن عم پدر تو هست جعفر طیار سف و ازماست سبطین رضی الله عنهما و آن دو پسر
 تو اند و ازماست اگر در شان او کافیه کلام الله صلی الله علیه وسلم است و کافیه کلام الله صلی الله علیه وسلم
 تو هست و شوهر است و ازماست مهدی نه و آن ماجد روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم
 و سلم گفت که از دنیا باقی نماند مگر وزیر آن خدا تعالی آزاد از ساز و کام وی از بهیست من
 خلیفه میشود و مالک جبل و علم و قسط طینه گردد و در ذاکم بصحت رسیده ذات ابن عباس

ک
ج
ج

که گفت ای مایه اذابل بیت چهارم است و سفاخ از ما خواهد بود و منند ما را ما خواهد بود و تصور از ما خواهد بود
و مهدی از ما خواهد بود پس اگر اراوه کرده است ابل بیت حسین که شال حبیب بنو هاشم است و کس اول از
نسل عباس اند و چارمی از نسل فاطمه است من و در صورت چهره شکانی نیست و اگر اراوه آن کرده که این
چار کس هم از نسل عباس من خواهند بود و ممکن است که حمل کنیم مهدی را در کلام او بخلیفه سوم از خلفا یعنی عباس
زیر اگر او را ایشان مثل عمر بن عبد العزیز است و بنی امیه بکامله عدل تام و کسیرت خوب و خلاق بنیکو
که داشت و از برای آنکه در حدیث صحیح نیز وارد است که هم مهدی موافق اکرم من است و هم پدرش موافق
اسم پدر من است و این توفیق مهدی عباسی صادق است زیرا که هم و محمد بن عبد الله بود و خداوند سبحان
الله است محمد و ولد العباس است محمد بن عبد الله و تقوی بنی قول است لیکن کسی گفته که باین حدیث محمد بن اوس
مولی بنی هاشم مفر دست و او وضع حدیث می نمود و منافی این حمل نیست کلام ابن عباس من و در حدیث
مهدی که زمین را مملو سازد از عدل همچنانکه از جور مملو شده باشد بهایم و سباع در زمان او این باشد
و زمین گنجائی خود را امثال ستونهای طلا و نقره بیرون اندازد زیرا که این اوصاف ممکن است
که تطبیق میند او را بر سید عبا و چون ممکن است حمل کلام ابن عباس من بر آنچه مذکور ساختیم منافات
ندارد باین حدیث با حدیث صحیح سابقه که مهدی از ولد فاطمه باشد زیرا که مراد مهدی درین احادیث
مهدی آخر الزمان است که عیسی علیه السلام بر او اقتدار خواهد کرد و مهدی عباسی داماد و بیت کرده
که بعد از مهدی دو دوازده کس امیر خلافت خواهند شد شش کس از اولاد حسن و شش کس از اولاد حسین من
و یکی دیگر غیر از ایشان و این روایت واهی است چنانچه شیخ الاسلام و حافظ مثل شیخ ابن حجر عسقلانی
رحمه الله تعالی گفت یعنی با آنکه مخالفت احادیث صحیح است که او در آخر الزمان خواهد بود و عیسی علیه السلام
بر وی قیامت خواهد نمود بدلیل حدیثی که طبرانی گفته که در روز قیامت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که زود باشد که
بعد از من خلفا خواهند بود و بعد از آن امر خواهند بود و بعد از امر اهل ملک خواهند بود و بعد از آن
ملوک جبار خواهند بود و باز من و من از اهل بیت من خروج خواهد نمود که روی زمین را پر از عدل سازد
و چنانکه پیشده باشد از جور و ظلم الی آخر حدیث و در ثانی کلام ابن عباس من بر آن حمل کنم که مراد از آن مهدی
مهدی عباسی است بنا برین ممکن است که حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که ملائکه آید
شدستی که من اول آن باشم و عیسی بن مریم آخر آن باشد و مهدی در وسط آن حمل کنیم بر آنکه مراد ازین
مهدی نیز مهدی عباسی است زیرا که موعود آخر الزمان است نه در وسط و بعضی از علما گفته اند که مراد از
وسط و نزدیک است و سابقا قبل آخر است مترجم میگوید از احادیث سابقه چنین ظاهر شد که اول مهدی در
خواب کرد و نزول عیسی بعد از خروج مهدی خواهد بود و در صنف نیز در تنبیه آینده تفسیر صحیح این معنی کرده
که ظاهر اینست و چون چنین باشد حجت یا حجت نیست که حدیث را تاویل نمایم یا حمل بر مهدی عباسی

این حدیث صحیح است

کنیم زیرا که میراث است اگر گویم خروج مهدی در وسط بعثت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نیز دل علیه
 علیه السلام و حدیث بر ظاهر خود است با تکیف و آئند ما در وی روایت کرده اند که رسول صلی
 الله علیه و سلم فرمود بشارت بادشمار مهدی که مردی باشد از قریش از عترت من خروج خواهد کرد
 در وقت اختلاف و نزاع را پس مملو سازد روی زمین را از عدل و انصاف چنانچه از نظم و ستم مملو شده
 باشد و رضی و خوششند باشد از وی اهل آسمان و زمین و مال را قسمت نماید بشعوب و دلهای مسکین
 صلی الله علیه و سلم اغنیاء سازد و عدل او همیشه ایشان را فرماید و چنانچه منادی را فرماید تا ندانند
 گشت یک که احتیاجی بکن دار و نزدیک آید پس بیک را احتیاجی نباشد و بنیادیزد و دیگر یک مرد آید تر و داور
 کند او را مهدی گوید نزد خادم خازن رود و آنچه خواسته بگیر چون نزد خادم آید بگوید که مرا یک تو فرستاده
 که مالی بمن بی خادم گوید بگیر و چندان در دهن او نیز در که نتواند بدست بدهد اقل پس بعضی را از آن اکارا
 رد کند بر روی خادم مهدی گوید یا چیز را بخواه که دیم باز نیکیگر پس هشت سال یا هفت سال
 یا شش سال یا نه سال از بیت نماید بعد از آن فوت شود بعد از وی بیج چیز را خوشی در زندگان
 نباشد تنبیه بد اگر انحراف است که خروج مهدی پیش از عیسی علیه السلام خواهد بود و بعضی از علماء
 گفته اند که خروج مهدی بعد از نزول عیسی علیه السلام خواهد بود و آیتو حسن انبوی گوید که اخبار تواتر رسیده
 از محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که مهدی خروج خواهد کرد و اینکه او از اهل بیت من است و اینکه او با دنیا
 گشته هفت سال و اینکه او بر کن زمین را بعد از اینکه او خروج کند همراهی عیسی علیه السلام باری و بد او را بر
 اقل و جهان بیابان و زمین فلسطین و امامت این است خواهد کرد و عیسی علیه السلام پس است و
 احادیث صحیح برین معنی و زالت میکند چنانچه دوستی و اما آنچه علامه ثقات ازانی مع تصحیح کرده که عیسی علیه السلام
 افضل است از وی و امامت افضل است پس چه شایدهی برین معنی مدار و نیز که قصد با امامت مهدی
 از بنای عیسی م نیست بلکه از جهت آنکه ظاهر شود که نزول او بعد از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 و حکم بر بعثت پیغمبر میکند پس از شریعت خودش متقل نیست و ائمه آنحضرت متبعین
 ازین است با آنکه افضل است این امام که ائمه او میکنند از جهت از جهت و اظهار است که مخفی نیست
 با آنکه من است که حج نیم تو لیر با بنی برین که عیسی علیه السلام در اول حال از جهت اظهار این غرض نیست
 کند مهدی پس بعد از آن مهدی آنحضرت اقتدا کند بنا بر قاعده اقتدا بفضول فاضل و این حج
 شوند بر و قول و آباء و دودرسن خود روایت کرده که مهدی از اولاد حسن خواهد بود و سر این سخن
 آنست که حسن ترک خلافت خالصانه کرد و بنا بر شفقت این است پس از نجیب خدا تعالی در وقت
 حاجت قایمقام بام خلافت حق با ولادوی بگردانید که از عدل او روی زمین مملو شود و آنچه
 روایت کرده اند که از اولاد حسین رضی الله عنه خواهد بود آن روایت وای است و مع این در علم

کلیله

بزرگوارانی را برادرش درون دنیا خلافتشان که

آنرا بداند و بگوید و درین ازین سخن نماند

کتاب

و انقض است که مهدی امام ابو القاسم محمد محبت بن الحسن العسکری است رهت است و در است بنیو و چرا که صحبت
 رسید از رسول صلی الله علیه و سلم که اسلم پدر مهدی ۴۰ موافق است با اسم محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و حال اگر اسم پدر محمد محبت موافق اسم پدر رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست و ایضا قول امیر المؤمنین علی
 مولد الله ملک بالمدینة یعنی ولادت مهدی در مدینه خواهد بود و زعم ایشان میکنند زیرا که مولد
 محمد محبت بنو و در رستم راسی در سن خمین و خمس و دین ایشان پس زعم ایشان که وی مهدی خواهد بود
 فاسد باشد و از جملة جهالات بعضی از روافض است که زعم کرده اند بر وایتی که مهدی از اولاد حسن
 خواهد بود و در وایتی که اسلم محمد موافق اسم پدر رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد مرد و و هم است
 ایضا زعم کرده اند که اجماع است شد بر آنکه مهدی از اولاد حسین خواهد بود و حال اگر محض کذب و
 بتان است و از کجای ایشان را میرسد که توهم روان می کنند و نقل اجماع بجهر و گمان و تخمین مینمایند عاونا
 الله مناه و جمعی از روافض که گمان اند که محمد محبت ابن حسن عسکری نه مهدی خواهد بود و میگویند که از پدر او
 غیر این پسر نمانده و در وقتیکه پدر او فوت شد عمر او پنجاله بود و خدا تعالی او را فهم و حکمت ارزانی داشت
 همچنانکه یحیی علیه السلام را فهم و حکمت ارزانی فرمود و در حالت طفولیت و ویرانگاه ساخت و صغیر
 همچنانکه عیسی علیه السلام را امام دینی ساخت و در سن صغیر پدرش در رستم راسی و وفات یافت و خود
 در مدینه پنهان شد و او را در اقصیت است یکی صغری که از زمان ولادت است تا انقطاع سقراط
 میان او و میان شیعه او و دیگر کبریه و در آخر آن خواهد برخاست و غائب شدن او و در
 جمعه است و تخمین و دین ایشان بود که بر نفس خود ترسیده در همان روز غائب گشتند که کجا
 رفت و آن خلکان که شیعه یحیی محمد محبت را امام منتظر و مهدی میدانند و زوایشان او صاحب
 سر و اب است و سخنان ایشان درین باب بسیار است اظهار خروجه او می کنند و از آخر الزمان
 از سر و لب که در رستم راسی است میگویند در خانه پدرش در آن سر و اب رفت و در رستم
 متین و امین در حالتی که مادرش میرا وید و از آن سر و اب بیرون نیامد و در آنوقت چهار ساله
 بود و بعضی دیگر گفته اند که پنج سال و شش و بعضی گفته اند پنجاه سال و شش و اینها و اینها
 از شیعه برین رفته اند که عسکری و ولد نهشت زیرا که جعفر الثانی بر او وی طلب میراث از ترک وی
 کرد و این طلب او دلیل است بر عدم ولد اگر ولد میداشت میراث با و نمیرسد و یکی حکایت کرده
 از جمهور روافض که ایشان قایلند با کیک عسکری را فرزند نمانده و از نسل وی کسی نیست و جهنم
 قومی دیگر از ایشان از روی تعصب اثبات فرزند از بر او میکنند قایل اند با کیک جعفر میراث
 او گرفته و فرقه از شیعه تضلیل جعفر می کنند و نسبت کذب بوی میدهند و در دعوی او میراث بر او
 خود را و باین جیب از رسمی بزدان باختند و فرقه دیگر نوشته اند اثبات امامت از برای او میکنند حال

۱۰۰

فان لا يظن
الشيخ ابو عبد الله
ابن ابي ابي

۱-۲

حاصل سخن آنکه شیده بعد از وفات عسکری به بیت خرقه متفرق گشته یا که بکربلا رفته و در آنجا
 و جبهه و غیره امیر بن رفته اند که مهدی غیر محمد حجت است زیرا که مدتی دید که غیر شخص بوده باشد جز
 عادت است و دیگر آنکه اگر او مهدی بودی پس با بر علی علیه السلام و او را این صفت که طول مدت است
 و صفت دیگر و نه غیر این زیرا که در صفت او باین صفت اظهر و از وصف او بصفت دیگر که قبل
 ازین مذکور شد در صفت مهدی دیگر آنکه در شریعت مطهره مقرر است که ولایت معصومین است
 پس چگونه اینجا است اصحت غافل تجویز است کسی کرده اند که چنان بود که باشد یا گاهی او را عطای است
 که در ذمه حالت کوکی با آنکه بنی صلی الله علیه و سلم این صفت خبر نداده است و در این قوال و فعال
 ایشان غیر خرافات و جرات بر شریعت غرضی که دیگر نیست تبصیر از ولایت نبوت گفتند
 کاش که می دانستیم که غیر باین خبر نیست و از کجا این خبر بایشان رسیده و منش این چیست پس بنیک
 ایشان باین خبر و باین ایشان پاسبان بین سرداب با آنکه در آن ایشان بر او که بر آن
 آید خود در محکم عقله ساخته و چنین گفته است شاعر درین باب شعر ما ان الله لیسر ذلک
 لک الحمد کلمه و جمله ما اننا فعلی عقولکم الخفاء فانکم تشنوا العناء و
 العیالانا یعنی ما این سرداب است که بزرگواران را که شایسته کنید و اثبات آن می کنید پس
 جمل و عنادی که در اید پس بدانید که عقلمای شامخ و مندرس گشته است که در اثبات این نوع
 مهدی که معلوم بود دنیا یقین پیدا کرده آید و الله علم و فرقه دیگر از شیعه زعم کرده اند
 که مهدی ابوالقاسم محمد بن علی بن عمر بن حنین بطاعت معتقل که یکی از سایر خلفا عباسی بود
 او را محبوس ساخته بود و شیعه و اتباع او لغت زده او را از حبس خلاص کردند و او را بر و نه و چهارم
 نشد که گجاردند و کجارت و فرقه دیگر زعم کرده اند که امام مهدی محمد بن حنفیه است و بعضی میگویند
 بعد از برادر خود حسن و حسین رضی الله عنهما که شهادت شد و بعضی دیگر میگویند قبل از ایشان و میگویند که از
 زنده است و در جبال رضوی در و نفق زید بن علی بن الحسین علیه السلام حلیل بود و از طبقه سیوم از
 تابعین از کمال طهارت بود و از جلاله نبی شمرند اما آنکه دعوی است که در و پنجاه گس از این کوفه با و جواب
 کردند و در وقت حجت بعضی از بنی عباس با وی گفتند که ای پسر عم مغرور رضوی باین جانست که
 ایشان با تو وفاداری نخواهند کرد و باید که عبرت گیر از آنکه ایشان با پدر این بیت
 شما کردند و ترک نصرت ایشان کردند همان ترا کافی است که با تو نیز چنین خواهند کرد و بنید
 از آن سخن ابا و متنازع نمود و خروج کرد و درین اثنا ای و انقض با او گفتند که تو از ابو محمد و عمر رضی الله
 عنهما تبرکن تا نصرت دریم دیدیم گفت من از ابو محمد و عمر رضی الله عنهما تبرک خواهم کرد و بگویند
 دوست میدارم و دوستی فرار گرفته ام و و انقض گفتند اذ الله ترفضه ما پس پدر این بیت

دفعند آن ترک تو خراسیم کرد و زیارت اذھبوا فانتم لرافضتہ بریدید کہ شمار افتد خواہید بود
 و از آن روز ایشان را رخصت میگنید و رخصت یعنی ترک است پس چون ایشان ترک دین و ایمان
 خود کردند ایشان را از رخصت خوانند بعد از آن همه دیگر کہ بیعت کرده بودند ایشان نیز از خدمت و
 تعاضد استند و گفتند جعفر الصادق کہ برادرزادہ اوست امام است و با او یکس نماز کرد و دست
 و بیعت کس از نگاه حجاج بن یوسف بالشکرے در مقابل می آمد و چون زید رضی اللہ عنہ قوت
 متقاوست نہشت منہرم شد و در اثنا جنگ تیر بر پشانی مبارک وی زدند بہمان تیر شربت
 شہادت چشید اناللہ وانا الیہ راجعون و در زمین نہروان ویران کرد و آب بر قبر
 آن جاری کرد کہ علامت قبر زایل شود و از نگاه حجاج ازین مہنی خبر یافت و آن قبر را پیدا کردہ اورا
 بیرون آورد و در سردر بریدہ نزد ہشام بن عبدالملک کہ والی او بود فرستاد و وجہ او را بر دار
 آویخت در سنہ احدی یا اثین و عشرين و آتہ چہینین بدیدہ او بخیمہ بود و از بانیکہ ہشام بن عبدالملک
 و ولید بن یزید بن عبدالملک بہر دو و گید بن یزید بن عبدالملک بجای او بیست جتہ زید
 شہید را دفن کرد و بعضی گفتہ اند کہ ولید بجال خود نوشت عَدُوْلِي فَاَقْتَصِدْهُ وَاَدْبِ
 اِلَى عَجَلِ اَهْلِ الْعَدَا فَيُخَوِّقْهُ ثُمَّ اَنْفَعْهُ فِي السِّمَةِ فَنَفَاذُ شَمْنِ مَرِئْتٍ لِيَرْقُصَ بِنُورِ
 کین و برود بجانب کوسال ال کوفہ و بوزن او در وریای پراگندہ سازان عال بہین عمل کرو
 و قہاست کہ در زمانیکہ زید را مہ او بخیمہ بود و رسول صلی اللہ علیہ وسلم را در خواب دیدند کہ بر ساق
 خنجر کہ ویران بخیمہ بود و نگاہی زدہ پشت بود و ما دم نمیگفت ہکذا يفعلون بولک یعنی این
 چنین میکنند بفرزند من و جمع از زوات بہیت کردہ اند کہ زید را بہینہ ساختہ او بخیمہ بودند و در جان
 زید شکایت بہ عورت ادا رورہ نمید تا ظم دم در آن غنیمت و روفض ایضا اسحاق بن امام
 جعفر الصوفی عنہما بنیادند کہ عمر بن قنبر در رخت او بہر تہ بود کہ سفیان بن عیینہ قتی کہ
 زوی ر بہیت یزدی نیست تفتہ لوضعی و ثمر تہ از شعیبہ بامست وی قایل شدہ اند و از
 عجایبات تناقض و فضیلت است کہ سید بن کہ بر س کہ از ملیت دعوی امامت کند و خوارق عاد
 از وی سرزند کہ بر صدق او دہ ست ہستند دست از برای وی ثابت است و این سلسلہ از قوا اشد
 سند و مجتہد زید کہ اسحاق را بہ بنید اندہ بانکہ دعوی امامت کرد و محمد بن جتہ را امام منتظرے
 اند کہ از دعوی کند و بر عمر ایشان بسبب غیبت او از پدر خود در صغریا بسبب محضی
 از زید بہید کہ در در انگر بر پیش کرد و در روست او را نکند کہ دایا از اغیر ایشان بود
 از انکہ در زمانہ دینچنانکہ بہین کردیم بہین کن کہ بجز دامکان وجود دیگر نہ اورا امام میکنند
 و قیاس بہینہ را در باب عقاید کافی است باز بہر تقدیر یکہ موجد بہ باشد بد کہ تصور کافی کرد

در اثبات اوست از برای کسی که عاجز باشد از ان اقامت بان چه چیز است و با این طریق مثبت
 چیت اگر است بمعنی ولایت خلق است که هر یک از آنها مذکورین دعوی ایلست این نیستند
 و اظهار خوار می نمودند برین با آنکه کلمات ثابت از ایشان دلست بر آنکه ایشان از آن دوری
 میجویند اگر چه ایل آن بودند و دعوی آن نمیکردند بیان این معنی که اگر دریم بعضی از ایلست بنوی کرد
 کرده اند که خدا تعالی قلوب ایشان را قطع و ضلالت آنک ساخته است و عقول ایشان را از سفاست
 و ناقض نموده است است زبان ایشان را از کذب و بهتان عظیم الرحمة و الغفران است نیز دریم
 از نیات فضایل ایلست توله تعالی و عملی از اعراض دجال بیرون کلا کسب احم و بر معرفت که جواب است
 مثل حصا بشهر در میان ایلست و در نز و قبول احم زاید علی باشد از شک سفید رجالی بیرون کلا
 بیجا هم مردان باشند شرف شده پرستند و در نز و کلا باشند هم ایلست و در نز و کلا باشند
 ایشان از پیش ایشان که سفید و در نز و کلا باشند و آن موضع را اعراف میگویند و در سطح
 آنکه ساکنان اعراف اند باحوال فریقین و آن رجالی انبار باشند یا نشیند یا افاضل و مغان یا پادشاه
 بر صورت مردان و بدون ایشان بر اعراف دلیل فضل و کرم است ایشان باشد چنانچه از انعام
 در پشت می بینند و از آن تشکد و میشوند و عذاب و در نز و کلا باشند و در نز و کلا هستند
 می باشند یا طایفه از موحدان باشند که در عمل تقصیر کرده تا برین مجبور شده اند در میان پشت
 و در نز و کلا هستند یا در ماده ایشان از هر چه که فرایند آنی تقصیر السببادی و در تفسیر جامع البیان
 آورده که اجماع صحیح است که آن جال قومی باشند که حنات و سیات ایشان سیاتی بود
 باشند و در تفسیر نقی از ابن عباس هم نقل کرده که اعراف موضع طند است از هر طری که
 عباس و علی بن ابی طالب و جعفر طیار رضی الله عنهم می باشند و در میان خود
 می باشند و در دشمنان خود را برتر گویند و سیاه روی میباشند و بر روی و کلاه
 بی سندی که علی کرم الله وجهه گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الله به
 و اعداء اهلیتی کثرة المال و العیال کفاهم بذلک ان یکثر ما لهم بهون و ه
 وان یکثر عیالهم فیکثر شیا هینهم از خدا یا روزی گردان مرد دشمنان مرد دشمنان نیست
 مرد بسیار می مال و عیال که کفایت است باین عداوت با کمال ایشان بسیار گردان و تیره و قیامت
 حساب ایشان بطول انجام و اولاد بسیار گردان و شایطین ایشان بسیار باشند و کثرت در راه
 بر ایشان کثرت مال و عیال است که اعدای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اعدای اهل بیت خود است
 هیچ با عتبه بر عداوت نیست غیر محبت مال و اولاد و عیال و میل دنیا که محبت است و این
 پس از محبت آنحضرت بهین کثرت مال و عیال بر ایشان است و فرموده است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

در این کتاب
 در بیان
 در بیان

و عیال از برای ایشان نعمت نباشد که نعمت و وبال باشد بوجهی که آن نعمت کسی بدست او بدست
یاخته اند پس رسول الله علیه و سلم خلافت کبیرة حضرت از برای او دعا کرد و کبریت ال عیال مثل ابن مری
المدینه چه قصد آن حضرت بود که این مال و عیال وسیله امور اخروی و امور دنیوی که نعم سازد و آیت چهارم
از آیات فضایل است قل لا اسئلكم علی اجر الا المودة فی القربی و من یقاتل حسنة
نزد له فیما احسن الی قوله تعالی و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفو عن السيئات
و یعلم ما تفعلون و ربیان از ابن عباس نقل کرده که چون رسول صلی الله علیه و سلم مدینه آمد
اکابر انصار بخدمت آمده گفتند شما پسر خواهر ما نید و در راه دین بر سر پانصد اخراجات شما بسیار است
و بدخل کم است اگر فرمانی قدری از اموال بطیب نفس جمع کرده بیاوریم تا خدمت تو در ضرورت خرج کنند
النگاه ابن آیت نازل شد قل لا اسئلكم علی اجر الا المودة فی القربی بگو ای محمد من بختی
بلیکم از نامبر برسانیدن پیغام اجر یعنی مزدوری مگر اگر دوست دارید مرا در حق خویشی من باشما یا
دوست دارید بقرابت خویشان مرا و من یقاتل حسنة نزد له فیما احسن و هر کس که ب
کند یکی را یعنی طاعتی را زیاد کنیم مراد از آن یکی شکری را یعنی تضاعف سازیم ثواب آن یکی را آن الله
عفو به بشکور بدرستی که خدا تعالی امر زنده است مرگنا بکاران را بشکر پذیرنده است
اخراجت فرمانبرداری را ثلجی در تفسیر خود آورده از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت قل لا اسئلكم
علیه اجر الا المودة فی القربی نازل شد در شان قومی که در دل آن قومی افتاده شد که آن حضرت
اراده نکرده است ازین آیت مگر آنکه ترغیب کند ما را بدوستی خویشان خود بعد از آن جبریل علیه السلام
پیام بر علی علیه السلام را خبر داد که در ایشان ترا ششم و هشتند بعد از آن این آیت نازل شد ام یقولون
انتریب علی علیه السلام با لک میگویند که افغان بر می باند و بر می بند و محمد دروغ را بر خدا تعالی دروغی بگوید
یا نزول فان یشاء الله یختم علی قلبک پس اگر خود خدا تعالی مهر بند بر دل تو اگر اقرار میکنی و قرآن
به تو فرمودش که و انما مهر بند بر دل تو و صبر و شکیبایی و دعا تا از ایدانی و جنائی کفار ضرر گردی و
یحواله اباطل و مجاهد خدا تعالی بچی و مانده ای را و حجت الحق بکلماته و شکارا کند حق را بجنان خود
یعنی بوحی یا بکلمه تضاعف یکس دفعه آن نتواند رواند علیم بذات الصدود بدرستی که خدا تعالی آیت
بهر چه بگوید که با است و ضمیر تو و ضمیر ایشان را می داند بعد از نزول آیت ام یقولون انما یقولون تو به
که و از آنجا این آیت نازل شد و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و او است آن محس که بجهنم
قبول میکند توبه را از بندگان خود یعنی و توبه را بگو با او باز میگردد آن بازگشت را در پذیرد و یعفو عن السيئات
و فر دکنزد و بدینا ایشان و یعلم ما تفعلون و میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه و بد اگر این آیت
قل لا اسئلكم علی اجر الا المودة فی القربی بر چند مقصد و چند تاج مقصد دل و تفسیر این آیت

این آیت مرویست بدو بیت امام احمد و طبرانی و ابن ابی حاتم و عاکم از ابن عباس نقل کرده چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله خویشان تو که در حبس است برادر و سگتی ایشان چه کسانست رسول صلی الله علیه و سلم فرمود علی و فاطمه و میر دو پسران ایشان یعنی حسن و حسین رضی الله عنهم در سندانید شیعیه عالیست لیکن به شکومی است و ابو بکر شیخ و غیر از علی بن ابی طالب روایت کرده اند که فرمود در شان اهل علم آتی نازل شده و حفظ مودت باکنند مگر موسی بن جندازان این آیت خواند قل لا اسئلكم علیه اجوا اکال الودعة فی القربة و نیز طبرانی از حسن بن روایت کرده اند چند طریق اسناد که بعضی از آن اسناد حسن است که وی رضی الله عنه خطبه خوانده و از آن جمله این بود که گفت من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا الحسن بن محمد صلی الله علیه و سلم هر کس که مرا می شناسد می شناسد و هر کس نمی شناسد پس من جن بن محمد ام صلی الله علیه و سلم بعد ازین این آیت بر خواند و انجبت مله ابائی ابراهیم الایة و گفت انا ابوالشیر و انا ابواللندی و من پیر آن کس که کتاب رسیده و بیم کنند بود و من اذان اهل بیت که خدا تعالی فرض ساخته است مودت و موالات ایشان از زیر آتش بر محمد نازل شده قل لا اسئلكم علیه اجوا الا المودة فی القربة و در روایت دیگر گفت من اذان اهل بیت که خدا عز و جل فرض ساخته است مودت ایشان بر هر مسلمانی و در شان ایشان نازل گردانیده است قل لا اسئلكم علیه اجوا الا المودة فی القربة و من یقترف حنة نزوله فیها عنا و اقتراف حنات دوستی با اهل بیت اسلام است و طبرانی از امام سجاده سادات امام زین العابدین روایت کرده که چون بعد از واقعه پدیش حسین و میر السیر کرده بجا نبشام برودند شخصی از اخلاف شام در شهر بادکوفه ملاقات کرده گفت الحمد لله که خدا تعالی شما را قتل و شامصل گردانید و قطع فتنه شد امام زین العابدین مر آن شخص گفت آیا خوانده قل لا اسئلكم علیه اجوا الا المودة فی القربة آن شخص گفت قریب درین آیت شما اید گفت بل مرا و زین قریب الیم و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند تفسیر حسن بقره من حنة نزوله فیها عنا گفت اکتساب حنة درین آیت مودت آل محمد است صلی الله علیه و سلم و قرطبی و غیره از زبیدی نقل کرده اند در تفسیر قوله تعالی ان الله غفور شکور گفت غفور است مگر نه اهل آل محمد را که در است مرحمت ایشان را و ابن عباس قریب را در آیه قل لا اسئلكم علیه اجوا اصل بر محرم کرده چنانچه در تفسیری و غیر آن مرویست که سعد بن جبیر چون تفسیر قریب بآل محمد کرد و ابن عباس و میر گفت که کتاب کردی و میر که هیچ بطنی از بطون قریش نیست اگر رسول صلی الله علیه و سلم را با ایشان مراست و خویشی نیست پس ابن عباس تفسیر چنین کرد که آنچه شمارا دعوت میکنم مژدی کو اجر بی نیوا به مگر آنکه صلح رحم که میان او و شماست بجا آید و در روایت دیگر از او سالت که گفت بگو ای محمد صلی الله علیه و سلم مگر قوم خود را آنچه شمارا میجوایم مژدوری نمیجوایم مگر اگر مرا دوست دارد بسبب خویشی که میان او و شماست و محافاتی

سر کنسید درین غرضی و در هر واسطی دیگر از ابن عباس هم اگر گفت چون قریش را بدین معنی نمودند
 از آنکه بار رسول الله صلی الله علیه و سلم بعیت کنند خدا تعالی عزوجل این آیت نازل گردانید نگاه رسول
 الله علیه و سلم فرمود و انقبوهم اگر شما با او امتناع نمائید از آنکه با من بعیت کنید باید که حفظ خویشی کرده مرا
 مرنجانید و علامه درین تفسیر تابعیت ابن عباس را کرده گفت قریش در زمان جاهلیت قطعاً محافظت
 صلح جمعیکنند و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم ایشان را دعوت کرد و خلافت عادت نکرده قطع جمعی کردند
 بنابرین رسول الله صلی الله علیه و سلم ایشان را امور ساخت بصلحی که میان آنحضرت و ایشان بود اگر در آنچه
 شما را دعوت میکنم محافظت نکنید پس بقیه قریبی که مرا بر شماست محافظت میکنند و در
 تفسیر قتاده و سدی و عبد الرحمن بن زید بن ارم و غیر ایشان نیز برین پنج بابی شده و موی این قول
 اگر ابن آیت در که نازل شده و اما روایت نزول این آیت در مدینه در قضیه انصار مفاخرت بر
 عباس و بر سرش میگردد آن روایت ضعیف است و بر فرض صحت میثبات بود که دو نوبت این آیت
 نازل شده باشد و مع ذلک جمیع این روایات منافاتی ندارد و بتخصیص قرع بآل چنانچه ابن
 جریر برین رفته زیرا که او اقتصار بر اخص افراد قرع کرده و بیان این حتی نموده که تا کی در حفظ و
 اطمینت متفق میشوند و حفظ مودت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق اولی است چرا که حفظ مودت
 اطمینت بعیت آنحضرت است پس آنحضرت این خط اولی و آخری باشد از ایشان و نهایت تفسیر
 ابن جریر با ابن عباس رضی الله عنهما منافاتی ندارد و بنا برین بن عباس سه نوبت خطاب با من پس کرده
 بلکه نسبت سرعت در تفسیر بودن کرده و گفته که در قصد عموم این روایت مودت آنحضرت است
 اولاً الذات اتم است از مودت اطمینت و موی این آنگه میان تفسیر ابن عباس مکیونیت تفسیر
 بنیظریق کرده و نوبت دیگر با نظریق تفسیر کرده و ازین فهم میشود که هر دو تفسیر صحیح است و در روایت
 دیگر موافق تفسیر ابن جریر است که قبل ازین مذکور شد و در حدیثی که نقل شد آن شیعه غالی است انصار
 جمیع این تفسیر منافات ندارد با آنچه از ابن عباس جمع کرده است و روایت کرده اند و غرض از تفسیر
 چنین نگرد که گویا محمد بن بائجه شما اندوم از بنیات و بدی فردی نیز اهم مگر آنکه خدا تعالی را دوست
 دارید و بطاعت قربت با وجودید و وجه علم منافات است که از جمله مودت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و اطمینت وی و ذکر بعضی از معانی لفظی نفی پذیر که صند او نباشد از آن معنی نمیکند خصوصاً آنچه
 در آن بعضی اشارت و ایما بر بقیه معانی بوده باشد و بعضی گفته اند که این آیت منسوخ
 است زیرا که آیت در که نازل شد و در آنوقت مشرکان انبای رسول الله صلی الله علیه و سلم میکردند
 بنابرین خدا تعالی فرمود و ایشان را بدستی آنحضرت و صد رحم و چون بدین هجرت نمود و انصار
 آنحضرت را با جای دادند و نصرت نمودند خدا تعالی آنحضرت را با خوان خود اندانید با محقق ساخته

این آیت در ستاد قل است که علیہ اجر الا للود فی القربے یعنی ہر مردی جو اپنے
 شمار ادا کرے رسالت پس شمار است یعنی ہر مردی کہ ہر ادا ہی رسالت بخیر تمام آن شمار بہت مثل
 میگویند اگر عطایا بہن کردہ باشد بیکر آنرا پس مراد نفی سوال است یعنی ہر مردی جو ہر مرد کے بخیر تمام نہایت مرد
 و دعوت من مگر بر خدا سے غرور مل و بخیر ہی سے قول قائلین بخیر زد کردہ است یا نہایتی کہ دعوت
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم باز و دشمن آنرا و انیلا از آنحضرت و دعوت اقارب آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم و قرب خدا تعالیٰ اطاعت و عمل صالحہ از فراموش دین است و باقی است ایند این جائز نیست
 نسخ آیت کہ دل بہت برین یعنی فاللا اودہ فی القربے استثناء منقطع است یعنی لیکن یاد میدہم شما
 را کہ دوست دارد قرابتی کہ میان من و شما است پس این مردی نشد کہ در مقابل ادا ہی رسالت
 باشد با آیت مذکورہ کہ آن استلال بخیر کردہ اند و تعلیٰ مبانی کہ وہ است در رد و قائلین ہر نسخ
 و گفتہ کہ در قبح قول ایشان کافی است کہ میگویند کہ بقرب بخدا تعالیٰ اطاعت فرمودہ پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم و طبیعت پیغام صلح منسوخ است اینتی و صحیح است آنکہ گردید الا اللود فی القربے استثناء
 متصل است بدلیل حدیثی کہ ملا در سیرت آورده کہ پیغامبر فرمود تحقیق کہ خدا تعالیٰ گردانید اجر
 مرا بر ایشان یعنی بہت دعوت در قربے من خواہم رسید حوال شمارا ابے طبیعت و اقارب
 من و بولگی کہ شما کردہ اند از ایشان در روز قیامت و شہید این دعوت با جبرین تقدیر حوال
 مقصد دوم این آیت متضمن اینست بر طلب جو طبیعت نبوت و اگر این محبت از کمال ایمان
 است و باید کہ انکساح این قصد بآیت دیگر کنیم و بعد ذلک احادیثی کہ در میناب آورده
 ایراد نمائیم قال اللہ تعالیٰ ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیمجعل اللہم الرحمن و خا
 بدرستی کہ گمانیکہ ایمان آوردند و عمل پسندیدہ کردہ اند زدودہ است کہ پدید آید از ہر اسباب
 خدا تعالیٰ دوستی در دل خلق یعنی محبت ایشان در دل آنکند بے اسباب و وسایط چنانچہ در
 صحیح مسلم آورده است کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید ہر گاہ کہ خدا تعالیٰ بندہ را
 از بندگان خود دوست دارد و جبرئیل را گوید کہ من فلان را دوست میدارم تو نیز او دوستدار
 پس جبرئیل علیہ السلام اورا دوست دارد و منادی کند در میان اہل آسمان انگاہ محبت او و خود
 کند در اہل زمین نیز اورا دوست دارند و آیت کہ حافظ سلفی از محمد بن حنفیہ نقل کردہ کہ اورا تہ
 آیت گفتہ کہ باقی نمازد موشی یعنی ہر موش نیست مگر آنکہ در دل او دوستی علی طبیعت پس در
 عنہم است و بجهت رسید کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود دوست درید خدا تعالیٰ را بشکر
 نعمت کہ شمار دادہ است و مراد دوست داید در زمین کہ خدا تعالیٰ فلان دوست در دشمن
 اورا دوست دارد پس اہل آسمان اورا دوست دارند ہاے دوستی خدا و خود دوست

المصیبت هر ابراسه دوستی من و ایراد این جزوی انجیدیت را در عمل متناهی و هم هست و بعضی
 و ابو شیح و دویلی روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت مؤمن نیست هیچ بنده تا آنکه من
 دوست ترا بشم نزد او از نفس و دهرت من دوست ترا باشد نزد وی و اهل بیت من
 دوست ترا باشد نزد وی از اهل بیت او و باشد ذات من دوست ترا و او از ذات او و دویلی روایت
 کرده که آنحضرت فرمود تا ویب گنید او را و خود را به خصالت او که بدستی پنجه خود و دوم دو
 المصیبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوم بقرات قرآن بصحت رسیده که عباس شکوه کرد از قرآن
 و در وقتیکه ملاقی ایشان میشود و در و سکه از وی در هم میکشند چون سخن میگویند و قتیکه او برسد تک
 سخن میکنند رسول صلی الله علیه و سلم از اجتماع این سخن غضب فرمود غصبی شدید چنانچه رنگ آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم رخ شد و رنگ پیشانی آنحضرت برآمده گشت و گفت بدانند ای که جان من
 بید قدرت اوست که داخل میشود و ایمان در دل هر مومنی تا از من نماند که دوست دارد شمارا
 بهت خدا و رسول و در و ر و ایست دیگر که آن بصحت رسید و دارد شده که فرمود و صحبت
 حال قومی که سخن میکنند چون شفع از المصیبت رسد قطع سخن مینمایند و الله که ایمان در دل هیچ
 مؤمن داخل نمیشود تا وقتیکه دوست دارد و خویشان را از مبهت خدا تعالی و از مبهت خویشی و قریبت
 که با من دارند و در و ر و دهرت دیگر گشت که فرمود و باشد آنکه جان من بید قدرت اوست و در و ر و ر
 در میان یعنی هست وقتی که ایمان آورند و ایمان نیارند تا وقتیکه دوست دارند شمارا یعنی المصیبت
 و از مبهت خدا و رسول و آیشا امید شفاعت من چنان دارد که بنوعی المطلب امید آن ندارد
 و در و ر و دهرت دیگر آنکه فرمود که ایشان بچیز نخواهند رسید تا وقتیکه دوست دارند شمارا
 خویشی من و در و ر و دهرت دیگر آنکه فرمود مؤمن نیست احدی از ایشان تا وقتیکه دوست دارند شمارا
 بجهت دوستی من آیشا امید دخول بهشت دارد بشفاعت من که بنوعی المطلب امید ندارد
 و طرق انجیدیت بسیار است تمام آنها را بیان نکردیم نقلست که دختر ابوالطلب هجرت کرد
 به مدینه آمد بعضی از مردم ویر گفتند که این هجرت تو بمو فایده ندارد زیرا که تو نبوت طلب ناری
 آگاه دختر این سخن را بعد از آن حضرت رسانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم از اجتماع این سخن غضبناک
 شد و زمانی که بر منبر بود گفت به قصه و قصه هست قومی را که مرا میرنجایید در باب خویشان و
 قراتبان من بدانید که هر کس خویشان و قراتبان مرا رنجانیده است گوید که مرا رنجانیده است و هر کس
 که مرا رنجانیده خدا تعالی را رنجانیده است روایت انجیدیت ابن ابی عاصم و طبرانی و ابن مسعود و
 بعضی با الفاظ متقارب کرده اند و نام من دختر دیگر و دهرت و ر و ر و دهرت و دهرت و دهرت و دهرت
 سخته پس بید دهرت که هر دو هم یک شخص است یا آنکه یکی از این دو لقب است و دیگری

ایک اسم و زمان باشد کہ این قضیہ متحدہ باشد و مر ویت بر ویت احمد و ابن عبد البر
 عمر اسے کہ صحاب حدیثیہ بود و بر فاقیت علی بن ابی طالب رفته و از وی غلطی دیدہ چون چہ
 آمد شکوہ او فاش گرد و نزد موم نگاه پنجم بار ہی گفت کہ و امید تو مرا بخانیدی گفت عمر سلمی کہ پناہ
 بخدا میکنم از آنکہ ترا بر بخانم یا رسول اللہ فرمود بچہ ہر کس کہ علی را ایذا بدہد پس مرا ایذا میدہد و ہر کہ ایذا
 بدہد مرا پس خلق ایذا میدہد و خدایتا یا و زیادہ کرد ابن عبد البر و گفت کہ ہر کہ علی را دوستدار و
 او را دوست داشته است و ہر کس کہ علی را بخانیدہ مرا بخانیدہ و ہر کس کہ مرا بخانیدہ است مرا خدا
 تعالی را بخانیدہ است و چنان بریدہ را این قضیہ و قعشہ کہ دین حق علی بن ابی طالب بود چون بعد ازین امر
 بر علی بن غضنک بود و میخواست کہ شکوہ او ظاہر سازد و بسبب کینہ کے کہ اہل جنس گرفتہ بود و
 بعضیہ ویرا گفتند کہ از بخانیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را خبر کن و عرض ایشان بود کہ علی
 از دو چشم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بغیبت اتفاقا رسول اللہ از درانے باب انجکایت شنید و
 غضنک کہ بر دن آمد و گفت چہ حالت است تو سے را کہ تفتیص علی بن کینہ ہر کس کہ تفتیص علی
 کردہ است مرا تفتیص کردہ است و ہر کس کہ مفاہرت علی کند مفاہرت کردہ است کہ ہر کس
 علی از من است و من از علی ام و علی بن از من مخلوق شدہ است و من از طیت ابیہم مخلوق
 شدہ ام و من بفضل از ابیہم قول تعالی خیرۃ بعضہا من بعض اللہ سمیع علیم
 یعنی برگزیدہ اولاد پیکار بران را از ابیہم برگزیدہ ایشان بعضیہ از بعضیہ و خدا سے شنو اے
 است با قول ایشان و دانا است باعمال ایشان اسے بریدہ نمیدانے کہ تقسیم علی بن خیر ازین
 کینہ کہ بود کہ گرفتہ است الی آخر الحدیث اندی رواہ الطبرانی و در سند انجید حدیث حسن
 است و قبل ازین گذشتہ است کہ وی شیعی است غلو دارد و در حدیث ضعیف وارد شدہ
 کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت کہ لازم داید بر خود مودت ما کہ اہلبیت نبوت ایم بدستینیکر کر
 کہ بخدا سے وصل شود و حال کوئے کہ در دستہ بابودہ باشد در بہشت داخل خواہ شد
 بشفاعت ابان خدا سے کہ جان من سید قدرت اوست کہ عمل بندہ ویرا سود نمیدہد مگر آنکہ
 بمعرفت حق ما موافق انجید حدیث است آنچه گفت کعب الاحبار و عمر بن عبد العزیز آفتہ اند کہ اہل
 یک اہلبیت نیست مگر آنکہ او را شفاعتی است و ابوشیخہ و علی روایت کرد کہ رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم فرمود کہ ہر کس کہ حق عشرت بن حق انصار و عرب نداند پس او کی از ہم چیز است یا
 منافق یا ولد الزنا یا مر ویت کہ مادرش بغیر طہر بوسے حاملہ شدہ است و او طہر روایت کردہ
 است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہر کس کہ خدا تعالی را دوست دارد و قرآن را دوست
 دارد و ہر کس کہ قرآن را دوست دارد و ہر دوست دارد و ہر کس کہ مراد دوست دارد و صاحب و

و قمر است مرادوست دارد و در روایت هشتم بسیاری از احادیثی که تعلق بیاختن بنده دارد گذشته
باید که رجوع کنی بآن آیت و ابوبکر خوارزمی روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم روزی بیرون
آمد و روی مبارک آنحضرت نورانی بود مثل واره میخی تیشیه و خوشحال بود انگار که عبد الرحمن بن
از سبب آن پرسید رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بشارت بمن رسیده است از جانب
پدر و در گذار من و در باب برادر من و ابن عم من و در باب دختر من که خدا تعالی عزوجل تزیین فرمود و علی
را یفاطری رضی الله عنهما و رضوان خاندان جهان را امر فرمود تا درخت طوبی را چنبدانید انگار که درخت
طوبی خورشید چنبدار آورده و در دوستان الهیت و وزیر آن درخت فرشته‌های از نور
آفریده و بدست هر فرشته یکی از آن نوشته‌ها را و پس چون قیامت قائم شود آن نوشته‌ها
در میان خلایق منادی کنند و یکس از دوستان الهیت نامد مگر اگر آن نامه ازادی از پیش تو
بدست او بدست نگیرد برادر من و ابن عم من و دختر من باعث خلاصی بسیار از خلایق مردان و زنان
است من نخواهند بود از آتش و دوزخ و روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دوست من
مراد ال بیت نبوت مرا اگر موتی متهم و دشمن ندارد مرا اگر منافق شقی و بدیث الحمد و ترندی قبل
ازین مذکور شد که فرمود هر کس که مرادوست دارد و این دو کس را بغیر حسن و حسین و پدر و مادر
ایشان دوست دارد یا من خواهد بود و در بیست و دیگر روایت و در رجوع من خواهد بود و زیاده
که او بود اگر فرمود و تابع سنت من باشد بداند که ازین روایت معلوم میشود که محرم و محبت الهیت
بے آنکه تابع سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد و اجتناب از معاصی تا بدینجا که شیعه در دفع نفع
محبت دارند و از سنت آنحضرت اجتناب اینها نمایند این نوع محبتی است که فایده بر آن مترتب
شود بلکه موجب عذاب و نکال الیم است در دنیا و آخرت و در نهایت تمام ادبیات فضایل است
در صفات شیعه آمده که محبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و الهیت ایشان را سکودید بدین بیان کرد
باید که رجوع بان اوصاف کنی تا حکم کنی با کفر اینجاست که دوستی الهیت را بخود نسبت میدهند
و مخالف سیرت ایشان نمایند نهایت غبارت و شقاوت و جهالت و حماقت دارند و فقط
الله تعالی و کام محبتهم و اتباع هدایم امین یارب العلمین اما انجیث کفر
کرده اند از علی رضی الله عنه ان اهل شیعتنا یخرجون من قبورهم یوم القیامت علی
ما فیهم من الذنوب و العیوب و جوههم کالقمر لیلۃ البدر حدیثی مخصوص
است و بسیار از مثال انجیث ابن جوزی در موضوعات شمرده و نقل کرده تفسیر کل اسلم که
علیه احزاب الا المودة فی القربی حدیثی طویل با این طریق بیان کرده غیر الاسلام و الحفاظ
این محرم باید که آثار وضع بر این حدیث ظاهر و هویدا است و باز دارد از ما و حدیث دیگر که است

گفته اند که حضرت علی علیه السلام فرمود هر کس که بدل ما دوست دارد و بستان و دوست احانت میکند
او با من و عیالین خواهد بود و هر کس که دوست دارد ما را بدل و احانت کند زبان و دست
دار پس او در وجه که نزدیک عیالین است خواهد بود و هر کس که دوست دارد ما را بدل و لسان و
خود را باز دارد آن کس در وجه که نزدیک ما است خواهد بود و در سینه بخیر است هر دو
را فضیلت است که در فرض فلو دارد و مردی دیگر که متروک است رویت مقصد سلوم آنچه درین است
اشارت است آن از تخمیر و تحریف و منی البیت چنانچه بصورت رسید که رسول صلی الله علیه و آله
سلم فرمود آن خدا که نفس من بید قدرت دوست که دشمن ندارد و او نیست ما را هیچکس مگر
اگر خدا ایتجالی او را در دوزخ و ما در دوزخ و امام احمد مر فو غار رویت کرده که گفت توستی تنگنای بیت
مگر منافق و رویت کرد امام احمد و ترند که از جابر بن گفت منافقان و پیشانی خنجر گردن ایشان
با علی تم و حدیث من ابغض احدا من اهل بیت فقتلهم علیه شفاعتی موضوع
است و همچنین حدیث من ابغض اهل البیت حشره الله یوم القیامة یهودی و ان
شهادان لا اله الا الله موضوع است چنانچه ابن جوزی و غیر گفته اند و او حدیثی که قبل ازین گفته
و بعد ازین خواهد آمد و کفنی میا ز و ما را ازین و حدیث موضوع و دیگر گفته اند شیعیان از حسن بن
مر فو غار رویت کرده که دشمن ندارد ما را و احد نور ز و با هیچکس مگر اگر روز قیامت او را منع کنند از
حوض کوثر بتا زمانه ای که از آتش دوزخ باشد و در رویت ضعیف از وی از جمله قدح طریقه آنکه شخصی رویت
که تو علی تم را سبب کنی و الله اگر بر حوض دارد دشواری و همید این ندارم که دارد دشواری علی تم را بیانی که در آن
بر میان زده باشد و دستهای بالای برده منع کفار و منافقین می کرده باشد از حوض رسول صلی
الله علیه و آله و نهقیل صادق و صدوق محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است

و دیگر گفته اند رویت کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
یا علی روز قیامت با تو عصای از عصای است بوده باشد و بان عصای نقان یا عیون
منع میکرده باشد و امام احمد بن حنبل رویت کرده که آن حضرت فرمود عطا کرده شد مردی که
چیز که نزد من دوست تر است از دنیا و ما فیها کی که اگر او نزد خدا تعالی باشد روز قیامت
او قیامت از حساب فارغ شود یعنی در موقع حساب از اول تا آخر حاضر خواهد بود و در آن اگر او ای
حمد و در دست او باشد آدم و اولاد او همه در زیر او باشد سیوم اگر نزد حوض خواهد ایستاد
که هر کس که از بهت مرانشه ویران و دلالت حدیث و حدیثی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده
و که بر حوض دارد شوند حال آنکه تشنه باشند و غلی در گردن و دستهای ایشان باشد قبل از آنکه
نزد حوض و ویلی مر فو غار رویت کرده که فرمود بعضی بنی هاشم و انصار کفرست و بعضی عرب

اور ازیرا که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر چه بچند و سه مرتبه بوده باشد و ابو حمید و غیره حضرت
 النبوت و این شمی روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ای فاطمه بدرستی که یکم خد چکا
 غضب میفرماید بر اے غضب تو در خوشنود می شود برای خوشنودی تو پس اگر ایذای یکی از اولاد
 فاطمه رضی الله عنها کند متعرض خطری عظیم که سبب غضب اوست شده باشد و هر کس که دوست دارد
 ایشان را متعرض ضایعی او شده باشد و غیرا که هرگاه که علی را تضرع کرده اند که سزاوارت است که اگر ارام گمان
 بلده رسول الله صلی الله علیه وسلم کند اگر چار ایشان بیتی یا مثل آنچه بر سر صا در شده باشد بنا بر
 رعایت حرمت جوار شریف آنحضرت پس اگر ارام و محبت در بیت آنحضرت که مگر گوش آنحضرت
 اند بطریق اولی خواهد بود و روایت که در قوله تعالی و کان ابوها صالحا نسیان غلامین متیمین میان
 پدر صالح ایشان که محافظت آن کرده است پدر یاز پدر بوده و اینجست جعفر الصادق غم فرمود
 احفظوا فینا ما حفظ للعبد الصالح ذی التیمین و ما انقذ ذریقه محمد صلی الله علیه وسلم
 مقصد چهارم در آنجا اشارت است بآن از ترغیب بصلوة البیت و مسوره و تحقیق ایشان
 و یکی مرفوعه روایت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر کس که میخواهد که بن مسود شاد و دودیه
 نعتی نزد من باشد که سبب آن در روز قیامت از برای او شفاعت کند باید که با او بیت من
 پیوندد و ایشان را خوشحال سازد و از عمر سفر از چند طریق است و او را در شده که در سیر لم گفت بیایا
 یکدیگر بے عیادت حسن بن علی بن مبروریم و زبیر راکشی در آمدن و اقصا در نگاه عمره نعت ابانجید
 که عیادت بنی هاشم فرض است و زیارت ایشان نافله یعنی تاکید میبخشد و ایشان زیاده است
 غیر ایشان و حقیقت فرضیت اراده کرده است پس انقیول از وی بر بدین رسول صلی الله علیه وسلم
 و سلم است که فرمود غسل جمعه و حجت خطیب مرفوعه روایت کرده که در دم از برای او دم پیچیدند
 بنی هاشم که ایشان را پیچیدند از برای اے کس و یکدیگر مرفوعه روایت کرده که در کس که وی شمشیر خطابی بر
 یک از اولاد عبدالمطلب کرده باشد و در دنیا خیر و مکافات نیافته است زمین است که از او
 قیامت و بر امکافات دهم زمانیکه ملاقی من شود و لعن کنی یا ده کرده گفت چه دم است بهشت بر
 که یک ظلم که در بن در باب البیت من در بخانید مراد باب حضرت مرگین در سند پیچید روایت
 کرده که اے بے است و در حدیث ضعیف وارد شده که گفت پیغمبر چارس اند روز قیامت من
 شفیع ایشان خواهم بود اول کسی که در بیت مرا گرامی دارد و دوم کسی که در حب این بر آور و سوم
 کسی که سعی در امور ایشان کند و فیک مضطر باشند چهارم کسی که در بن محبت ایشان باشد
 و کار و همت کرده که رسول صلی الله علیه وسلم بود در فرستاد و اهل بیت و چنان خوانده می آید و برگزیده
 میگرد و دو بان چاکس چدن بیرون آمد رسول صلی الله علیه وسلم و در آنوقت بیاید و بگوید

ای فاطمه
 ای زهرا
 ای سحره

ای فاطمه
 ای زهرا
 ای سحره

رسول صلی الله علیه وسلم فرمود آیا نمیدانید اسی ابو ذر که خدا تعالی را امرش نشان اند که سیاحت میکنند
 در روی زمین و در کل اند بر مونت آل محمد صلی الله علیه وسلم و ابو شیحخ روایت کرده از جبریل علیه
 السلام که ایها الناس بدستیک شرف بمنزلت و ولایت مر رسول الله است و ذریه آنحضرت صلوات الله
 علیه و آله و سلم و از آنجا اشارت بآن از مزید توقیر و تعظیم و تاملی است
 و از جهت است که سلف تعظیم و توقیر الهیت بسببیا میگردند بنا برتقدیری بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 که بنواشتم را بسیار اگر امنیم و چنانچه گذشت و خلفا و پیشدین و کسانی که بعد از ایشان بوده اند برین تخر
 عمل نموده اند چنانچه بخارکے در صحیح خود آورده و از ابو بکر رضی الله عنه روایت کرده که گفت بآن خدا
 که جان من بید قدرت او است که خویشان رسول الله صلی الله علیه وسلم و دستر اند از من از آنکه خویشان
 خود میوند و دیگر روایت و دستر اند از من از قربانان و دیگر روایت است که گفت و الله که اگر بر شما پیوندم
 و احسان و در حق شما کنم و دستر است از من چه اگر قرابت و الهیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ایست
 و از جهت آنکه حق است تعظیم که خدا تعالی است و ملازم گردانیده است از برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر
 هر ستم و بیگانه از ابو بکر رضی الله عنه صادر شده که فاطمه رضی الله عنها نیست که از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 گفته یعنی بنابر حدیث یحیی بن معاش و الا نبیاء که انور است ما بگویند که حمد قد چنانچه در ذکر شهادت
 مبطل سخن و درین باب مذکور شد و بخاری ایضا از ابو بکر رضی الله عنه روایت کرده که گفت محافظت کنید محمد
 رسول الله صلی الله علیه وسلم را در باب الهیت آنحضرت و صحبت رسید بر روایت بخاری از ابو بکر
 که او بر دشت حسن را بر گردان خود و بزرگ علی بابی شدیت بالنبی لیس شنبه با بعلی و علی فیصله
 یعنی پدرم فدای تو باد که مطلقا شایسته بر رسول خدا و شایسته پدر خود نداری و علی بستم میگرد و
 موافق این حدیث است قول انس بن خنیسه در بخاری از وی روایت کرده که گفت یکس شبیه تر از
 حسن رسول صلی الله علیه وسلم نبود لیکن بشیقل از انس و بسبب این چنانچه نزدی و ابن حبان از وی
 روایت کرده اند که گفت حسن از جانب سر نایند به شبیه بر و انبیاء است و در حین با اعضا که
 از سینه اند با و شبیه است و ایضا وارو شده در باب جماعه از بنی اشهم و غیر آن که ایشان بر رسول شای
 بودند و در شرح شمایل و نزدی که از مصنف اند در آنها نوشته است تعداد جماعه و در قطع روایت
 زده در وقتیکه ابو بکر رضی الله عنه بر منبر رسول بود حسن آمد و گفت فرو و از جانی پدر من ابو بکر گفت راست
 گفتی و الله که این جائے پدر کوست یا اگر ابو الحسن آمد و گفت و الله که صد و این من برائے من و
 قرار من نبود بلکه بخاطرش چنین رسیده و من گفته بودم و را ابو بکر گفت اسی ابو الحسن و الله که من شهم
 نساختم درین امر میکنم اجماع مسلمانان چنین پسندیده اند با منی پس نظر کن و در محبت ابو بکر و تعظیم
 و توقیر بر حسن را حسین را که در کنار خود نشاند و گردید و حسین را همین واقع با عمر واقعه شده

این حدیث از ابو بکر رضی الله عنه روایت شده است و در بخاری و ابن حبان و دیگر کتب معتبره آمده است و در این حدیث از ابو بکر رضی الله عنه روایت شده است که او را در حق رسول الله صلی الله علیه وسلم و در حق خویشانش تعظیم و توقیر واجب است و این حدیث از جهت بیان این امر که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در حق خویشانش تعظیم و توقیر واجب است و این حدیث از جهت بیان این امر که رسول الله صلی الله علیه وسلم را در حق خویشانش تعظیم و توقیر واجب است

و اشارت بقبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم کرد که این پس عمر و سیت و اندک باین ندرست کنی بر خانی گنجینه
 اگر درین قبرست و در کبریه است اگر گفت اگر علی بن ابی طالب و حسن و حسین سیدان این دنیا صلی الله علیه و سلم کرده باشد
 در قبر و سندانین روایت ضعیف است و این صبیحه روایت کرده که عمر بن خطاب گفت باید که محبت و
 سواد شرافت داشته باشد و پیر پیروز از جلالست سفل و از ایشان اعراض نسید و بلانید که عمر
 تمام نشود و مگر بولایت و محبت علی بن ابی طالب و در بخاری آورده که عمر در وقتیکه قحط و کم بارانی میشد عباس توجه
 مینمود و می گفت اللهم انک انتوسل الیک بنبتنا محمد اذ اخلقنا فخلقنا و اهلان انا
 ستوسل الیک بهم بنبتنا فاستقنا فنیسقون بار خدایا قبل ازین بنیامبر محمد رسول الله صلی
 علیه و سلم در ایام قحط بیست شفاعت آنحضرت باران عطا فرمودی با و الحال عمر بن خطاب خود عباس را وسیله
 میسازیم و امید عطا فی باران بدرگاه تو داریم بعد از آن خدایتعالی رحمت بی نهایت میفرمود و در
 تاریخ زشتی آورده که در سال هفدهم از هجرت در مدینه طبع قحط و کم بارانی و قحط و مردم گریه میکرد
 و استقامت در رفتند و باران نیامد عمر بن خطاب گفت فردا کسی است که خدا را بخواند و خدا را بخواند
 دعای او را قبول میفرماید و باران رحمت بفرستد چون وقت صبح شد عمر بن خطاب گفت و گفت
 التماس اینست که همراه اینها استقامت و ن آئی عباس گفت نشین و کسی را نزد بی هاشم فرستاد
 که همراه کرده جاها پاک بپوشند و بیایند چون آمدند عباس بن هاشم را طلب فرمود و
 خود را طلب کرد و بیرون آمد و علی بن هاشم پیش دی میرفت و حسن بن عباس را دست و حسین
 از جانب چپ و باقی بنو هاشم از عقب و کعبه بودند و گفت ای عمر دیگر از ابا ما مخلوط ساز چون
 بنا آمد بایستاد و حمد و ثناء خدا را بخواند و دعا بخواند اللهم انک خلقتنا و لم
 نوجدنا علمت ما نحن عاملون قبل ان تخلقنا فلم يمنع علمک فینا و ذقتنا
 اللهم فکتنا بفضلک علینا فی اوله ففضلک علینا فی اخره بار خدایا ما را از کتب مردم
 بوجود آوردی بی آنکه ما را در آن تصرفی و قدرتی بوده باشد و تو باعمال عالم بودی پیش از آنکه
 ما را بیا فریزی و این هم تو باعمال ما منع رزق ما کرد و خدایا چنانچه در بدایت خلقت ما را بافضل فرمود
 در آخر آن نیز بافضل فرما جا برگشت هنوز ترفته بودیم که باران ببارید چنانچه بناتل خود
 در میان آب میرفتیم از نگاه عباس بن خطاب گفت انا المستغنی بن المستغنی بن المستغنی
 بن المستغنی خمس مراتب یعنی من خود دعای باران کردم و خدایتعالی دعا
 مرا قبول فرموده باران فرو فرستاد پس آنکس که ویرا همین صفت بود و اینکلمات را
 است تا که در روایت که عبدالمطلب پنج نوبت دعا را استغاث کرد و با حاجت مقرون شد و حاجت
 رسید که در جوانی بنو هاشم استغاث نمود و خطبه خواند و گفت یا ایها الناس یا ایها الناس یا ایها الناس

این دعا را
 در وقت قحط
 بخواند

رسول صلی الله علیه وسلم عباس را چنان میدید که دله دال خود را می بندید و تعلیم می نمود و سگند
آورست میداشت ای مردان باید که شما اقتدا کنید بر سواصلی علیه السلام که در شان عمر حضرت عباس
دویر او سیله خود سازید و درین کفیتی که بشما نازل شده است و ابن عبد البر چند وجه از عمر سر رویت کرد که
چون عباس استقامت نمود گفت بار خدایا ای سبب عمر خیر تو بودی تو تقرب می جویم و در پیش تو می آیم هر
محافظت می فرمایم پس خود چنانکه حفظ غلامین شیمین فرموده بلب صلاح پران ایشان
و ماروی درگاه تو آورده ایم و طلب آمرزش میکنیم یا مر زارا و در رویت ابن قتیبه است و قول تو
حق است که گفت ای بار خدایا ما تقرب تو می جویم و میجویم بوسیله عمر خیر تو بودی بقیه بدو که در وقت
رجال دی چرا که تو در قرآن مجید فرموده و اما الحداد فکان لغدا کمین شیخین فی المذبح
و کان تحت کذلهما و کان ابوهما احد الحما پس چنانچه حفظ غلامین بلب صلاح پران ایشان
فرمودی محافظت فرمائی عمر خیر خود را صلی الله علیه وسلم و اگر است خیر میجویم عمر حضرت را شفیع خود
ساخته رویدرگاه تو آورده ایم و آن سعد رویت کرد که کعب الاحبار عمر را گفت نبی بر سواصلی علیه
که در میان ایشان قطعی است ای بر قرابت پیامبر از بران خود را به استقامت میکرد
عمر گفت عباس حاضر است یا نه ای رویم انگاه عمر سر رویت کرد و عباس آمد و گفت ای ابو الفضل
می بینی که مردم چه بدیتی گرفتار شده اند و دست عباس نه گرفته اند و بپس لونی خود بر منبر نشاند و
گفت بار خدایا بسو تو متوجه شده ایم بوسیله عمر خیر تو باز عباس نه دعا کرد و عمر رویت کرد
ابن عبد البر که عباس میگذاشت بر عمر و غلامان و فقیه که سوار میبودند که اگر فردی آمدند تا زمانیکه
از پیش ایشان می گذشت بعد از آن سوا میشدند بنا بر آن که ده میداشتند که هم رسولی پیاده
باشد و ایشان سوا روند و زیر این بکار از ابن شهاب رویت کرده که ابو بکر و عمر و در زمان
خلافت عیسی که از ایشان سوار در راه طاقی عباس نشدند مگر فردی آمدند و عمر کعب خود را
بکس داده که میگذاشت و خود همراه عباس آمدند تا منزل و عباس و بعد از آن غارت
میدادند و آن کعب رویت کرده که فقیه عمر سر اراده که نیز قنایم و تعینات مردم میکرد گفتند
که ابتدا انقض خود کن عمر باو انتاع نمود و دست در باقرب پس اقرب که سوا انقض نمود و تیار بقتیل
خود نمیکرد و مگر بعد از پنجاه قبیل و از بران سوا بریان پنجاه مقرر داشت از یک کسانیکه در سلام
مسک و ایشان بودند و در جنگ بدر حاضر بودند و پنجاه درم مقرر داشت و از پاسبان عباس
و دوازده هزار قرار داد و از پاسبان حمیران مقرر نمود که از جهت پدر ایشان مقرر تعین کرده
بود و ازین جهت است که ابن عباس گفت که عمر بن حنین را ده دست میداشت زیرا که در تعین
عطاد اموال ایشان را بر او و لا خود تعضیان او و او فکونی رویت کرده که عمر ناظر عمر گفت که از

از اهلان کسے ما دوست تر از پدر تو نمیدانم و بعد از پدر تو نزد ما دوست تر نیست الا تو ایضا
 و او طعنی رویه کرد که روزی عمر بن خطاب را پرسید که علی کجاست گفتند بجانب صحرا رفته است بنی کرکک
 ویت عمر گفت بیا نیکه که بجانب او توجہ نمایند چون فرستند و دیدند که علی در آن زمین بکار میکند ایشان
 نیز مشغولت نمودند و ساعتی افکار کردند بعد از آن نشستند از هر جای سخنان میگفتند علی گفت ای امیر
 المؤمنین اگر قومی از بنی اسرائیل نزد شما آیند و یکی از ایشان گوید که بنی اسرائیل موسی ام یار او را بر باقی
 اصحاب اختیار کردند و عظیم ذکریم وی از جمیع ایشان بیشتر نمایند عمر گفت بل علی را گفت پس من را الله
 که برادر رسول صلی الله علیه و سلم و پسر عمر حضرت ام را وی گوید انگاه عمر سر را درازد و دوش خود بر دوش
 عمر انداخت و تکلیف تمام علی را بر دوش انداخت و گفت داد که در همین مقام خوابی نشستی و قتیکه
 از نیکه گردید شوم علی بنی بر بالا ر و دانشش بود تا وقتیکه متفرق شدند و بعد از آن علی بنی که از نیکه لازم آید
 جست کرد که بر حضار مجلس اعلام کرد و اندک این آمدن عمر بن نزد وی در آن زمین و کار کردن در زمین بر
 اتفاق علی بنی با آنکه عظیم و امیر مؤمنان بود جمیع اینها بوجهی قرابتی است که از رسول دارد و الله اعلم
 چون سخن از علی بنی فرمودند و عظیم ذکریم وی میفرمود و دوش بر دوش خود نشانید ایضا و از طعنی
 کرده که عمر بن نزد علی بنی سوال کرده و جواب داد انگاه گفت پناه بخدا میگیرم از آنکه من زنده باشم
 در میان قومی که بگویند میان نباشد ایضا و طعنی رویه کرد که عمر را گفتند که تو با علی بنی سلوک
 نمی کنی و با باقی اصحاب این نوع سلوک نمی کنی خدای تعالی عمر بن گفت بدستیکه علی بنی مولا می است چنان
 قبل از این گفت ایضا و از طعنی رویه کرد که روزی که امام حسن بن نزد عمر بن رفته اذن دخول نموده است
 و هنوز اذن حاصل نشده بود که عبداللہ بن عمر رسید و اذن خواست و هنوز اذن وی حاصل
 نشد انگاه امام حسن بن باز رفت و بعد از آنکه عمر بن بیعتی و توف شد که امام حسن بن میخواست که اندرون داخل
 شود چون عبداللہ را اذن دخول نشد از خجست باز رفت که اذن برایش نیست دیگر را که اذن
 نخواهد شد عمر امام حسن طلبید چون آمد عمر را سبب باز رفتن پرسید حسن گفت ای امیر المؤمنین چنانچه
 دیدم که عبداللہ را اذن حاصل نشد و خودم که مرا نیز اذن نخواهد شد از خجست رفتم عمر گفت تو نزد او
 تری یا از آن عبداللہ که پسر من است و یار و یارید موعی در سر خود بعد از خدای تعالی که دیگر
 غیر از شما یعنی رفعت نیافته ایم بعد از خدای تعالی مگر از شما و در رویه و دیگر از در قطع انکه گفت ای
 حسن و قتیکه که ایضا اذن نخواهد شد که شما را احتیاج با اذن نیست ایضا و از طعنی رویه کرد که دو نفر
 با یکدیگر منازعت میداشتند و مدافعت آن نزد عمر بن کردند عمر بن علی بن را اذن داد که میان ایشان
 حکم کند چون حکم کرد یکی از آن دو گفت اینرو میان ما حکم میکند حکم و سے قبول نداریم
 انگاه عمر از جاکے خود بر جست و در دایه او از هر طرف او در گردن او می شید و می گفت

۱- عفت علی و از کس است

فطنت که جعفر بن سلیمان عباسی را نیکو دانی بدین بود از جانب ابو جعفر منصور عباسی مالک رشتی آمد
 عنه یحیی بن زید و چنانچه پیشش شد او را بدو شستند از مجلس چون باز پیشش آمد گفت شما را
 گواه ساختم که من زنده و خود را حلال کردم بعد از آن از وی سوال کردند سبب چه بود که جعفر را
 حلال کردی با آنکه از ارسا بسیار از وی بتورسید مالک رشتی مدینه گفت ترسیدم که بمیرم و
 شرم می آید که بخیرت پیغام برستی الله علیه و سلم بنظر حق که بجای از طبیعت آنحضرت صلوات الله علیه
 به من رخ زد چون منصور خلیفه بمدینه آمد با وی گفت که قصاص خود را از جعفر بگیر مالک گفت
 پناه بخدا میگرم از آنکه از وی قصاص طلبم چنانکه از بن بر بن نداشت مگر آنکه طالع کرده ام او را
 از جهت قربت به وی بر رسول صلی الله علیه و سلم و مر ویت که عبداللہ بن حسن ثنی ابن حسن صلی
 رضی الله عنهم که در حد صخر بن بودم او را و قهره بود و یعنی سوری وی تا بنا گوش رسید بود و نزد عمر
 ابن عبدالعزیز آمدن چون دید او بمجلس خود را به مزده استقبال می نمود از نگاه قوم دیگر مالک
 که دزد سبب حد و را به بنح و این فعل از وی عمر ابن عبدالعزیز در جواب قوم گفت که از
 ثقات روایت من خبر داد و چنانچه گویا از زبان رسول صلی الله علیه و سلم شنیدم که انما فاطمه
 ابضعة منی لیستونی ما یسنه اجز این نیست که فاطمه عضو من است از کن خوشحال
 میازدم را آنچه و بر اشد از تعظیم و تکریم که نسبت بسو و سجا آوردم و تعظیم و ایت کرده که امام
 احمد بن حنبل گفت هرگاه که سرک یا اجرا کنی از قریش یا از ثلث سادات نزد وی ر می آید
 ایشان پیش خود ساخته بیرون می آید امام ابو حنیفه رشتی مدینه تعظیم و توقیر سادات و
 این بیت بسیار مینمودی و اتفاق بسیار بنانی که طعن بود و کسانیکه ظاهر بود و دیگر و سچانکه
 مر ویت که مینویست و دوازده هزار درم به یک از طبیعت که حق بود فرستاد و صحاب خود را
 بدین امر ترغیب و تحریص مینمودی و امام شافعی راضی مدینه بنابر مبالغه در تعظیم و توقیر
 و دوستی طبیعت مردم نسبت رفیع شایع بوی کردند بنابرین در جواب ایشان آنکه شایع
 انشاء کرده که قبل ازین مذکور است در فضایل علی کرم الله وجهه این بطالب این شعر نیز از شافعی
 است در بح طبیعت رضی الله عنهم آل النبی ذریعته و هم الی و وسیلته و ادجن
 بهم اعطی عندا و بید الیمین صلی الله علیه و سلم یعنی طبیعت پیغامبر صلی الله علیه و سلم است
 و وسیله من خواهند بود و نزد صلی الله علیه و سلم و میان دارم که بسبب ایشان در روز قیامت
 نامه اعمال مرا به دست بهت من دهند و حساب من بتان بگذرد و نقل طبیعت که زهره
 رحمة الله علیه زدی گناهی صادر شد بنویسند برک این خود کرده حیران میگشت از نگاه دیگر
 العابدین و دیگر گفتند که نا امید شدن تو از رحمت واسعه الهی که بزرگتر است از گناه تو خوبه

المعتمد بن عباد

نثار و زهری گشت الله اعلم حیث یجعل رسالت خدای و نثار است انجائی بنده پناهها
خویش را بعد از آن رجوع بابل و مال خود نمود و خاتمیه و آنچه پناه بر صلی الله علیه و سلم از آن
خبر داده است هرگز ال و الهیت من بدگم که در دنیا و آخرت بهر اس خود خواهد رسید و در
آداب چند غیر آن قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اهل بدی سیاقون بعد
من امتی قتلاً و شریداً و ان اشد قومنا لانا بعضنا بنو امیه و بنو العذیر و
بنو مخزوم پناه بر صلی الله علیه و سلم فرمود بد رستیکه با طبیعت من خواهد رسید از دست قتل و
نا فرمان برداری تحقیق که دشمن ترین قوم ما برای ما از روی بغض تباه شده و بنو مغیره و بنو مخزوم
و حاکم گوید این حدیث صحیح است لیکن در مسناد ابن حنیث یعنی یکی از راویان این حدیث اسماعیل
کذاب است و جمهور بر آنند که روایت وی ضعیف است زیرا که قوت حافظه در دست و از آن گشت
که او را سخاری ثقه دانسته است و ترمذی نقل کرده است که اسماعیل ثقه و مقارب الهی است
و حدیثی دیگر قبل ازین در احادیث مهدی ایراد کرده ایچ که رسول صلی الله علیه و سلم گفته
از جوانان بنی هاشم را وید اشک از چشمان مبارکش ریخت و متغیر شده بود و بعد از آن گفت ما
که اهل بیتیم که خدا تعالی خستیار کرده است آخرت را برای ما بر دنیا و بد رستیکه اهل من بعد از من
بیار و تفرقه خواهند رسید و این عسا که روایت کرده که فرمود او لکیا که از مردم بیگانه است
افند طبیعت من خواهند بود و و کبر است و ابو قلعه است این حدیث روایت کرده اند که ناگفته وارد
در حق طبیعت بر پس خصوص که رعایت چند امر نمایند اول آنکه تمام جمعی علوم شرعی نمایند
زیر که نسبت بمن که بغیر علم نبوده باشد فضل نمید و دلایل و غنچه و به تمام این انگ بگویم و تفسیر
بر آن و آداب آن و از علایق آن و تعلیم آن و بهیج تقفیان آن در کتب از هر دو آن و مشبه به است
و تعلیل مینمایم بزرگان دوم ترک افتخار بپدران و عدم اعتقاد بآن نسبت زحیر کتب خود بعلوم
با اعمال محمد صلی الله علیه و سلم قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقوا الله و در بخاند
و غیر آن از کتب حدیث مذکور است که پسیدان از رسول صلی الله علیه و سلم که اگر دانا گشت فرمود
که مردم با ناس نزد خدا تعالی کسی است که اتقی باشد و این جریر و غیر آن روایت کرده که رسول صلی الله علیه
و سلم فرمود بد رستیکه خدا تعالی بنده پرستد شمارا از حب و لبها شما در روز قیامت لیکن از عا
پرسد آن اکرمکم عند الله اعقبکم و امام حمزه رحمت الله علیه روایت کرده که رسول صلی
الله علیه و سلم فرمود و انظر فانک لست بحیوة من احسن کما یدیک لای فضل تقوا
در حال خود نظر کن در بین که تو بهترینی مگر اگر بر پیروی جاری بودی آن نای بعضی از مردم است
کرده است که از جمله عیبه آخرت که در مناخره این بد که فرمود یا آھا الناس ان رکعتم

وان اباکم و احدا فضل العربی علی محمد و آله و اسود کالابلق تقسمه
 خید که عند الله اتقیکم پدر سیکر و رور و گار شامی است و پدر شامی است یعنی از
 نسل آدم و ام آید و عربی بر عجم بیج زیادتی نذر و مگر تقوی و پرستگاری بهترین شامز و خلیفای
 پرستگارترین شاست تقوی و تقاضی در غیر آن رویت کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 من ابطالت به عمله لم یسع به نسب کسی که پس اندخت و او را عمل سینه با کار تاخیر کرد و در عمل نکند
 و در و زیات است شرافت نسب نفی با و خواهد رسانید و او را پیش نخواهند اندخت و در سلم این
 حدیث از جمله حدیثی است که طولانی ایراد کرده و در همین قبل ازین مذکور ساختیم که پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم شخصیت و ادب اهل بیت خود را بر غیب تقوی و خشیت خدا تعالی و تحذیر فرمود ایشان را
 که هیچ یک از ایشان در روز قیامت با خضرت نخواهد بود و مگر تقوی و اگر اختیار نکنند دنیا را
 بر اسمی آخری بغیر در نسب خود و اگر اولیا و خضرت متقیانند هر کس که باشد و هر کجا که باشد و در
 کتب سیر آمده که زید بن حضرت امام موسی کاظم رضی الله عنه بر اسمون که یکی از خلفای بنی عباس بود
 و خروج کرد و اسمون بر وی نظر یافته و اگر گفته بود و برادرش علی ابن موسی الرضا فرستاد و علی را
 موسی ویران تو بخیر و سرزنش کرد که از بخلا این بود که گفت که آیا اگر تو خون مردم بریزی و راهبها را محو
 سازی و اهل مردم بناحق کنی سر فرود قیامت پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم چه جواب خواهد داد
 اگر احمقان اهل کوفه ترا مغرور ساخته دیگر اگر رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه را گفت ان فاطمة
 احصنت فدیها فخرها الله ذریتها علی السناد یعنی بوسط طهرت و پاکدامنی فاطمه خدا
 تعالی حرام گردانید و ریت ویرا با تش و این در باب حضرت امین شریفین طهین جن و حنین است
 که از بطن مبارک و بیرون آمده اند و مخصوص ایشان تنها است نه از برای من و تو و مجرای هو کنند
 که ایشان مرتبه نیافتند مگر بطاعت خدا تعالی و اگر تو چنان خواهی که بصیبت حاصل کنی آنچه ایشان
 بطاعت حاصل کردند پس قوم کبدام و جز نزد خدا تعالی از ایشان گرامی تر باشد نهستی پس مثل کن و یز
 کلام غلیظ الموضع که از نهنگان ابلیت مکرر صادر شده تا مغرور نشوی بر نسب و باز گردی بخدا تعالی
 از آنچه بد ران و بزرگان ابلیت بر آن بوده اند و زهد و تقوی و عبادت و تحصیل علوم سینه
 و تزکیه نفس و احوال و خوارق علیه اقتدار آیهنا کن تا نجات یابی اللهم احشنا فی ذرعه المصلحین
 باخلاصهم و التادین باد ابهم امین یارب العلمین و ابو نعیم از محمد جواد ابن موسی
 علی الرضا رضی الله عنه روایت کرده اند که ویرا سوال کردند از حدیث ان فاطمة احصنت فدیها الخ
 که حالا مذکور شد گفت از پدر خود شنیدم که گفت این حدیث مخصوص بحضرت امام حسن و حسین رضی الله
 عنهماست و هر ویست که زید بن علی بن حسین زمان که اراده خروج داشت به پدر خود علی زین العابدین

نسخه
 از کتاب
 تاریخ
 اصفهانی
 در
 تاریخ
 اصفهانی
 در
 تاریخ
 اصفهانی

مشورت کرد و پدر و برادرهایش کرده گفت پیشتر هم گشته شوی و در هر کج و خوشتر از این روز نماند
 که هر یک از ولد فاطمه خرج بخند بریک از سلاطین قتل از خروج سفیان کرد اگر گشته شود آخر الامر چنان
 شد که پدرش گشت بود چنانچه در همین باب قصه ادبایان کردیم و امام احمد و غیر آن روایت کردند
 مدیخی که حاصل آن حدیث آنست که بنابر صلی الله علیه و سلم وقتیکه از سفری آمد بنجانه حضرت فاطمه تشریف
 می برد و کشتی تمام نزد وی می نمودند و کشتی فاطمه هم دو دوست برین باز نقره و گردن بند و دو گوشواره
 ساخته بود و پرده بر در خانه آویخته بود چون رسول صلی الله علیه و سلم از سفر آمد نزد فاطمه رفت باز میزدن
 آمد و آنرا غضب بنامید که گشاده شده شد تا وقتیکه بر پیشتر نشست آنگاه فاطمه دریافت که غضب
 آنحضرت بوسطه علیست بنابراین جمیع آنها را نزد آنحضرت فرستاد که در راه خدایتعالی صلوات
 کند آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که و آنچه می بایست کرد پدر و مادر فدای او باد و سهرت باین لحظه را
 مکرر ساخته پس گفت دنیا از کج و دلال محمد نیست اگر دنیا در خیر برایی با جناح پشه میگردند و خدایتعالی
 شربت از آب کافوری نمی آشامید آنگاه برخواست و نزد فاطمه آمد و ایضا امام احمد در روایت
 خود یاد کرده اند که رسول صلی الله علیه و سلم ثوبان را فرمود که این جلیله بدست یعنی از صاحب و قلاده
 از عصب و دو دوست آنجن از جناح صفت فاطمه خرید نماید و فرمود که اینچاهت ابلت من اندیشه
 خواهم که ایشان طریبات خود را در حیات دنیا بخورند و سرجم گوید که در لفظ عصب که در تفسیر و تفسیر
 شده چند قول است و در نهایت جزئی نقل آنها کرده ام که خطابی در معالیه آورده که اگر عصب
 بر دیوانی نباشد دیگر نمیدانم که چه خواهد بود و گمان آن ندارم که قلاده از بر دستانی کرده باشند و آنچه
 گفته که نزد من آنست که روایت عصب است بفتح صاد و آن اطنافه حاصل حیوانات است احتمال
 دارد که عصب از بعضی حیوانات طاهره قطع کرده و متشابه جواهر ساخته باشند بعد از آنکه خشک شده
 قلاده از آن میگردانند و هرگاه که جایز میدانند که از استخوان سلحفاه که دایره است اسوده می ساخته
 باشند ممکن است که از عصب امثال آن قلاده سازند باز ابو موسی گفته که بعضی از این من پس گفتند
 که عصب از دایره میگردانند که از آن فرس و چون میگردانند از امثال جواهر ساخته و در قلاده میگردانند
 کار و غیره از آن بسیارند و رنگ آن سفید است و الله تعالی علم بحقیقت است تا کن در حدیث
 مذکور تا بر تیر روشن گردد که این کمالات و حالات کسی را میسر نمیشود مگر آنکه متحلی گردد و در بد و روح و
 تقوی و تقرب و مشقت و طاعت و عبادت و متحلی شود از سایر ذلالت و زلات و در جمیع
 اموال و محبت دنیا و ترغیب بدان فایده نیست مگر نهایت متاع و فائز و کمند قبل ازین از
 علی بن روایت کرده ایم که وی دنیا را سه طلاق داده بود بے آنکه دیر ارجعت نماید چنانچه از سه
 رضی الله عنه روایت که گفت این را دو اگر پوشیده ام رفته بر رفته چندین دوخته ام که مرا از آن

خدای عز و جل و شرم آید که در کلام بر دهنش آن تمامیم بی خودیم و توفیق صاحب معصیت صلعم
 زیر کافیه شریعت بهترین اسم سابقه بشهادت قوله تعالی کنتم خیر املة اخذت للناس بهتیر
 این است بشهادت قول اخیر القدوس قدی دورا و این کتا ای دیت و اله بفضل و کمال
 و موجب محبت ایشان از جمیع نقائص و جلالات مذکور شد و اگر خدا تعالی ارباب و توفیق بدیت کس
 دار و بمطالعان احادیث چشمهای او را روشن ساخته عقاید فاسد و او را در باب اصحاب کبار
 بصحت و سدا و مبدل میگردد و متناهی است سواد عظم این است که اهل سنت و جماعت اندینیا
 و مخالفت اهل بدع و ایهوای حق و جهالت بر خود لازم و موجب نمیدانند هر چه از آن در روز
 عاشور بر کسین بن کثرت رسید چنانچه تفصیل آن بعد ازین خواهد آمد بنود دیگر شهادت آنست که اهل سنت
 بر فرید رتبت و رفیع درجه حضرت صلی الله علیه و سلم نزد پروردگار و الحاق وی در بر جبار و ولایت
 مطهر خود پس باید که اگر کسی آن روز مصیبت را در یاد ندارد از آنست که در آن روز مشغول نشود و
 مگر بصوم و طاعت و عبادت و استرجاع یا بر تنهال او امر و طاعت الهی تا مترتب شود بر آن
 مغفرت و رحمت نامناهی کما قال الله تعالی و فیشر الصابین الذین اذا اصابهم
 مصیبت قالوا ان الله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوة من دهم ورحمة
 واولئک هم الممتدون و بشارت ده صبر کنندگان را تا اگر چون برسد ایشانرا حادثه و
 بیتی از جرم و خوف نقص اموال و انفس قالوا ان الله وانا الیه راجعون آن صابران وقت وقوع
 مصیبت گویند ما بنده از آن خداوند چنانیم و ما بسوی حق گردنگانیم و این اقرار است بانقیاد و علم
 قضاء و اعتراف است بمصیبت روز جزا و اولئک علیهم صلوة من دهم ورحمة واولئک
 هم الممتدون و آن گروه که در مصیبت رجوع بکلمه استرجاع نمایند بر ایشان است مغفرت و از
 پروردگار ایشان و رحمتی که بهشت و نعيم بهشت است و اولئک هم الممتدون و آن
 کسان ایشانند غیر ایشان راه یافتگان بر خدا و تیلیم بلکه استرجاع موجب ثواب عظیم است
 از هر مغم و رست که در وقت خواندن این آیت نغم العبدکان و نعم العباد و
 یعنی صکوة و رحمت نیکو و هم شکیب و همتداس نیکو یاریست آنچه و ایضا سزاوار است که
 هذر نماید و بر سیر و ناگزیر روز عاشور مشغول شود به نیاحت و خزن و اندوه که بدعت و روافض و
 امثال ایشان است زیرا که این شیوه اخلاص مومنان نیست و الارز و وفات پیغامبر صلی الله
 علیه و سلم اولی و نهیب بود باین اعمال و باید که پیغمبر و خدرا کند از آنکه در آن روز مشغول شود
 به بدعت نوحب و تعصب به البیت نبوت و جهال که متقابل کنند فاسد را بفاسد و بد
 را به بدعت و اخبار از رحمت و سرور مینمایند و آن روز عید خود عیسا زنده و اظهار نیت مینمایند

در روز عاشور
 باید که پیغمبر و خدرا کند از آنکه در آن روز مشغول شود

و جاهای نومی پر شدند و خطاب کردند و سر می کشیدند و توسع و رنقانات و طبعی و جوبلی که خارج
از عادات یومی ایشان است نصب مینمایند و متعاقبا ایشان اینست که سنت عمل مینمایند و حال آنکه
سنت ترک جمیع اینهاست زیرا که درین باب از چند معتقد علیه حدیثی صحیح صلا دار نشده چنانچه
گردد از بعضی دیگر حدیث و فقه که در باب غسل و حنا و طبع جوب و لبس حریر و انگار سرور
روز عاشورا چه گویند جواب دادند که درین باب اصلا حدیثی دار نشده از رسول صلی الله علیه و آله
و از سچیک اصحاب آنحضرت معلوم نیز چیزی بنظر نمی رسد و چه یک از ائمه مسلمین و نه از ائمه اربعه
و نه از غیر ایشان اعمال داشته اند و در کتب معتبره نیز حدیثی صحیح و نه ضعیف صلا امر از کفر
اند و آنچه روایت کرده اند که هر که روز عاشورا سر می کشد تا سال آینده روید نخواهد و اگر غسل کند
مریض بخوابد تا تمام و اگر توسع بر عیال کند خدا تعالی بوی توسع فرماید و مثال این مثل فضل
دین روز و آنکه تو با دم علیه السلام درین روز بودی و استوای کشتی نوح علیه السلام بر جودی و نجات
ایستاد و آنکه قرآن را با علی بن ابی طالب بخواند و روزی سست بر یقوب علیه السلام و علی جمیع ائمه
و اهل مسلمین و علی بنی محمد و آل و صحابه و ائمه و دین روز و جمیع اینها که مذکور ساخته شد موضوع است
توسع بر عیال لیکن در سند این حدیث کسی است که علماء در باب او سخن دارند پس جماعت فاضل
بوسطه حمل و تعصب این روز را عید و موسمی دانسته اند و جماعت رو فضی سبب رفض و مکاب
و عناد این روز را نامحرم میدانند و حال آنکه هر دو فرقه عظم اند و مخالف سنت اند که از هر جمیع بعض
الحفاظ و حال تعصیر کرده است که سر می کشیدن در روز عاشورا بدعت است
من الکحل با کشیدن و عاشورا را می رسد عید نباید روایت کرد و لیکن گفته اند که این حدیث منکر
است و کند ابن جوزی از غیر این طریق در موضوعات شمرده محمد الدین بنوی از حاکم روایت کرده
است که سائر احادیث در فضل عاشورا مثل فضل صلو و در آن روز و اتفاق و حنا تادان و در خون الیه
و سر می کشیدن و فوج جوب و غیر ذلک تمام موضوع است و معتبرتی غیر حدیث فضل صوم الیتا ابن شیم
تصیر کرده است با آنکه حدیث سر می کشیدن و در خون یمن و خوشبو بکار بردن در روز عاشورا از
وضع گذارین است و کلام در باب کسی است که این روز را از روزها مخصوص سازد و سر می کشیدن
و غیر ذلک و آنچه قبل ازین گفته ام که حدیث توسع در روز عاشورا اصلا دارد و واقع است زیرا که
شیخ الاسلام زین الدین عراقی در امالی از طریق بیته روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت
هر که توسع را بل و عیال بخرد کند در روز عاشورا خدا تعالی در تمام سال در او توسع و فراخی در
رزق کند است فرماید و عراقی بعد از روایت حدیثی گفت این حدیث است که در سنن ابی یوسف است
لیکن آن حسن است بر رای ابن جناب و هر آن حدیث را طریقی دیگر است که ما فاضل و الفضل محمد بن

درین باب

درین باب

درین باب

درین باب

از آنکه هیچ کرده لیکن در دینیت او زیاده منکره است و ظاهر کلام سنی و اهل بیت بر آنکه حدیث توسع من
است برای خیر این جهان نیز زیرا که از چند طریق از جماعتی از اصحاب مرقا روایت کرده بعد از آن
گفته که این سنان اگر چه ضعیف اند لیکن هرگاه بعضی از این اسانید با بعضی دیگر منضم سازیم احداث
تو تے میکنند اما آنکار این قیم که در باب توسعه روز عاشور را خبر از پیغامبر صلی الله علیه و سلم دارد و نیز
در هم است چنانکه دانسته و آنچه امام احمد گفت که این حدیث ضعیف است یعنی لذاته ضعیف است پس
بیمانی نمیکند بغیر من باشد و من بغیر صلاحیت دارد که عبت باشد چنانکه در علم حدیث مبین است
سزاوار نیست که هر کس را بر نسب شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم غیر تے بوده باشد بقدر وسع
و طاقت ضبط آن نماید تا مردم بغیر حق خود را با آنحضرت صلی الله علیه و سلم منسوب سازند اگر چه انساب
بیت نبوی علیه السلام همیشه مضبوط بوده است تطاول بایم انساب ایشان که بان تمیز اند از
عوام الناس محفوظ بوده است از آنکه دعوی کنند و ایام و محدثی الی و در هر زمانی کسی را هم ساخته
از بولای ایشان که با تمسح انساب فیما فیصل انقیام نماید مخصوصا انساب العباسین و طلبین و آنند
اصطلاح چنین و قشده است که مخصوص سازند در میت فاطمه طاهره و از میان شرافت مثل عباسین و
جواهره با آنکه لباس سبزی پوشیده باشند از جهت اظهار فرزند شرف ایشان بر باقی شرافت و سبب
این چنانچه بعضی از علماء گفته اند که مامون عباسی میخواست که ام خلافت را بر سی فاطمه مقرر دارد و چنانکه
بعد از این در ذکر علی خواهد آمد که مامون اراده آن داشت که علی بن ابی طالب را و الی عهد خود سازد و بنا بر
علامت سبز از برای ایشان قرار داد و لباسی سبز از برای ایشان قرار داد و لباسی سبز بر ایشان
پوشانید زیرا که لباس سیاه شعاری بنی عباس بود و لباس سفید شعار دیگر مسلمانان بود که در ایام
جهالت و جماعات و مانند آن می پوشیدند و لباس سبز در تحریم آن اختلاف بود و در او اخراج
زرد و شعاریه پوشیده بود و باز مامون از این عزیمت خود را بر طرف ساخته و خلافت بر بنی عباس
کرد و علامات سادات فاطمه و آل خود باقی ماند لیکن ختم قرار کرد و از پوشیدن سبز بقطع از نو جانم
سبز که عامه خود می بستند باز آن بر طرف شد تا اواخر قرن ششم و در ستم ثلاث و سبجین و سبجیه
سلطان شرف سفیان بن حسن بن ناصر بن محمد بن قلاوون باز نام کرد که سادات ممتاز باشند از
مردم بآنکه عصاب سبز بپوشند بر عامه پس کرده شد این را در اکثر شهرها مانند مصر و شام و غیره و این
چابرا ند و لسی در میناب شعر جگنو و کینا و الرسول علامه از العک
شان من لم یستس + نور النبوة فکدیم و جهم + یعنی الشریف عز الطراز
الاحقر + یعنی قرار نشانه و علامتی است فرزندان پیغامبر صلی الله علیه و سلم نباده اند که آن
از سایر سادات ممتاز باشند و حال آنکه علامت از برای کسی ضرورت نیست که مشهور نبوده باشد و اولاد

پنجاه مرتبه علامت احتیاج نیست و نه باین علامت سبز زیرا که بواسطه نور نبوت که در روی
 ایشان است از همه کس منزه و ممتاز اند و همین علامت ایشان را کافی است باز بدانکه در حدیث نبوی
 صلی الله علیه و سلم مذکور است که از شهاب بغیر آباء و اجداد خود وارد شده و اگر کسی این عمل کند کافراً و کون
 است چنانچه در صحیح بخاری مذکور است از ابن عباس که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده من تشب
 العذیرابیة او تولى غایر مولیه فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعین
 هر کس که خود را نسبت دهد بغیر پدر خود یا اگر بنده فرگسیرد مولای غیر مولای خود پس برویت لعنت
 خدایتعالی و ملائکه و جمیع مردم و درین باب احادیث بسیار و مشهور است و اگر ذکر آنها کنم سخن بطول انجامد
 خدایتعالی هر بار در بناه خود محمد را در اذکذب بر فتنه خالی و بر جمیع نسیب او اولیا و معشور کس از دارا از
 زمره این اهل بیت معظم و کرم زیرا که از دوستان آن استان ایم و هر کس که قومی را دوست دارد
 امید آن است که مشرک و با ایشان باشند بنص صریح الله جل جلاله جعلنا منهم محب محمد و آل محمد
 و احبوا به العظام کما انعمت علينا بمحمد و آل محمد و در فصل دوم در ذکر احادیثی که در
 فضل اهل بیت وارد شده و اکثر این احادیث در فصل اول تقریب یک است مذکور شده لیکن
 میخیزد که احادیث فضائل اهل بیت در یکجا بیاید ایراد نماید تا حفظ استحضار آن آسان گردد
 بنابراین بسبیل تکرار و توالی درین فصل ایراد احادیث می نماید حدیث اول مرویت بروایت
 و بی از ابو سعید رزمی که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود داشت غضب الله تعالی علی من اذ
 فی عتقی تحت ترخا و بدش رذاب خدایتعالی کسی که مرا بر بخاند در باب اهل بیت و اقارب من
 و ایضا وارد شده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر کس که دوست دارد و درازی عمر را خواهد
 که بر خود راری یابد از نعمت که خدایتعالی بوی عطا کرد باید که بعد از من در باب اهل بیت من سلوک کند
 کند و ایشان را دوست دارد و چنانچه من ایشان را دوست میدارم و اگر در باب ایشان بعد از من
 سلوک نکند و سخن من نشنود و عمر او کوتاه گردد و از عقب او هیچ نماند و روز قیامت خوار
 شود بر حال من گوی که روشی او سیاه باشد حدیث دوم مرویت بروایت حاکم از ابو
 رضی الله عنهما که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان مثل اهل بیتی فلیک کمثل سفینة
 نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها هلك مثل و شان اهل بیت من در میان شما مشا
 کتے نوم ست علی بنیا و علیه صلوة و سلام که هر که بران کتے سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف
 در زید و تقاعد حبست از آن طاک شد و در روایت حاکم از ابو ذر نیز وارد شده با این مضمون که
 اهل بیت مثل کتے نوح است هر که بران سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف در زید غرق شد
 حدیث سیوم بطرانی از ابن عمر فرمود است که در کتے پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود اهل بیت

در حدیثی که در حدیث
 از ابو سعید رزمی
 از رسول صلی الله علیه و سلم

له يوم القيمة من اهل بيته ثم لا تقرب فاما قروب من قروب ثم لا تضاد
 ثم من امن بنى واتبعتى من اهل اليمين ثم من سائر العرب ثم لا عاصم
 ومن اشفع له اوله افضل اوله شفاعت ايشان روز قیامت اهل بیت من اند
 پس کسانیکه نزدیک تر اند من از قریش باز نصار با آنکه با یک ایمان آورده اند و تابع برین
 اند از این من باز سائر عرب باز اهل عجم و هر کس که اول شفاعت از برای وی کنم او افضل است
 حدیث چهارم روایت کرده ام از ابو هریره رفته که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و خود را
 خیر اکامهلی من یک بهترین شما کسی است که بهتر باشد با اهل من بعد از من و زیاده
 حدیث پنجم طبرانی و حاکم از عبد بن ابی اوفی روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم فرمود سالت ربی ان لا اتزوج الا احدا من امتی و لا یتزوج الا احدا من
 امتی الا کاتع فی الجنة فاعطانی ذلک طلب کردم از پروردگار خود که بخت
 شوم با کسی از امت خود و بخت نشود با کسی از امت من مگر اگر با من در بهشت باشد پس
 خدا تعالی آنرا عطا فرمود پس و دعای من با جاست مقرون گشت حدیث ششم روایت
 بروایت شیراز و در القاب از ابن عباس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 سالت ربی ان لا اتزوج الا من اهل الجنة و لا اتزوج الا من اهل الجنة
 و در خودم از پروردگار خود که بخت نکیرم کسی را مگر اگر از اهل بیت باشد و با کسی بخت
 شوم مگر کسی که اهل بیت باشد حدیث هفتم روایت بروایت ابو القاسم بن بشر
 و راوی غوث از عمران بن حصین که رسد اصل صلی الله علیه و سلم فرمود سالت ربی ان لا یتزوج
 احد من اهل بیته الا من اعطانی و در خودم از پروردگار خود که بخت نکیرم کسی را
 بیش و در نزد پروردگار من استجاب فرمود و او را آنچه در خواسته بودم حدیث
 هشتم روایت بروایت ترمذی و حاکم از ابن عباس که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و احبنا
 الله لما یغذو کم به من نعمته و احبنا فی حب الله و احبنا اهل بیته
 دوست دارید خدا را از جهت نعمتی که بر شما از زانی فرمود و دوست دارید مرا از جهت دوستی
 خدای من و دوست دارید اهل بیت مرا بدوستی من حدیث نهم روایت ترمذی و
 حاکم از ابن عباس روایت که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من صنع الی اهل بیتی
 کافاته علیها یوم القیامة پس کس که بخت اهل بیت من احسان و عطای کند در روز
 قیامت من جز آن را بگذاشت خواهم رسانید حدیث دهم روایت بروایت خطیب
 از عثمان بن عفان که گفت رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من صنع صنیعة الی احد

من خلف عبد المطلب في الدنيا فعله مكافاته اذا ايقيني هر كس عطائي و هسان
بسوے يكی از اولاد عبد المطلب پس منبت که جزا هسان او سید هم و قشیک طاقی بن شود
روز قیامت حدیث یا زوهم مرویت که رویت کرد ابن عساکر از علی رضی الله عنه که
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من اذا اذی شعرة اهل بیتی فقد اذانی و من اذا اذی
اذی الله هر كس بر بخاند کسی را که من نسبت دار و حتی که سر موی من داشته باشد تحقیق مرا بخانیده
و هر كس مرا بخانیده است خدا بر بخانیده است حدیث و و ازوهم رویت کرد ابو جلی بن
الاکوع که بخامبر صلی الله علیه و سلم فرمود انعم امان لاهل السما و اهل بیتی امان لامة
ستار امان و حافظ اهل آسمان اند و طبیعت من محفوظ است من اند حدیث سین زوهم
رویت کرد حاکم از انس رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود بعد دلیخ اهل بیتی
من اقوامهم بالتحید ولی بالسلامة ان کا بعد بهم و عده که و پروردگار من من
و رباب طبیعت من هر كس که از ایشان اقرار بوحدنیت الهی و بر سالت من نماید و یا عذاب
نفراید حدیث چهارم ابن عساکر و و علی از علی بن رویت کرد و اندر بخامبر صلی الله علیه و سلم
فرمود اثبتکم علی الصراط المستقیم که حبلا اهل بیتی و احصا ائمت ترین شایع
کے ست که اهل بیت و صحاب مراد است دارد حدیث یا زوهم مرویت بر رویت
ترند من از حدیث من که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان هذا ملک المیزان لادخل
قط قبل هذا الیلة استاذن دتبه ان یسلم علی و یتشرنی بان فاطمة
ساء اهل الجنة وان الحسن والحسين سید اشباب اهل الجنة من فرقت
است که پیش ازین گاهی از آسمان بر کوزین نازل شده و نیز پروردگار خود را نازل فرماید
آمد که سلام کند بر من و بشارت دهد مرا با آنکه فاطمه سیده زنان اهل بیت است و حسن
حسین هر دو سید جوانان اهل بیت اند حدیث شایع و زوهم مرویت بدیت ترند
و ابن ابی حمزة و ابن حبان و حاکم که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ان احب الی من
لمن سلمهم من جنگ خواهم که و با یکدیگر با طبیعت من جنگند و صلح نموده
من سلم کند حدیث هفتم ابن ماجه از ابن عباس بن عبد مطلب
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود ما بال اقوام اذا جلس لیه من حد من سبیه فقد
حد یتهم والذي فیهم سید کاید خل فی قلب امرئ الا یموت حتی یقتله
لقرابتی چیست قومی را که چون یکدیگر با طبیعت من با ایشان می نشیند و یقتل
خود می کشند یا بخدا که جان من سید قدرت او است که من در آن سبیه

داخل نشود تا وقتیکه البیت مرادوست دارد از بیت خداست و از بیت قرآنست
 حدیث شریف و هم احمد و ترمذی از علی بن روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود
 من احبته واحب کھذین واباھما و اقمماکان می فرود جنتی یوم القیامۃ
 ہر کس کہ مرادوست دارد و این دو کس را یعنی حسن و حسین را دوست دارد و پدر و مادرش را
 را دوست دارد و باشد با من در درجہ در روز قیامت حدیث نو و ہم ابن ماجہ از اشرف
 روایت کرده کہ پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود بخن و ولد عبد المطلب سادات اهل الجنة
 انا و حمزہ و علی و جعفر و الحسن و الحسین و اہل بیت حدیث بیستم طبرانی از فاطمہ زہرا
 روایت کرد کہ پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود کل منی اثنی عصبۃ یتقون العصبۃ
 ولدا فاطمۃ فانی انا و لیھم و انا عصبۃم و انا ابوہم ہر کس را از پیغمبر عصبیت کہ نسبت
 با و درست میکند مگر ولد فاطمہ ولی ایشان و عصبہ ایشان ہم حدیث بیست و یکم
 ایضا طبرانی روایت کرد از ابن عمر کہ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود کل منی اثنی فانی
 عصبۃم لا یمم ما خلا ولد فاطمۃ فانی انا عصبۃم و انا ابوہم حدیث بیست
 و دو ہم مرویت بروایت احمد و حاکم از مسور کہ پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود فاطمۃ
 بضعت منی یقبضنی من یقبضھا و یبسطنی من یبسطھا و ان الاشیاء تنقطع
 یوم القیمۃ غیر ذلکی و سببی و جھری فاطمہ عضو و جزو بیت از من مراد من شدہ
 است ہر کس کہ در او من دارد و مراد او شحال ساختہ است آنکہ او را خوشحال ساختہ است و جمیع
 و سبب انقطاع می یابد در روز قیامت گرنہ و سبب من حدیث بیست و
 سوم بروایت ابوعلی و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده اند کہ پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم فرمود ان فاطمۃ حصنت فوجھا فخرھا اللہ و ذریتھا علی النار تحقیق کہ فاطمہ
 پرہیزگار و پاکدامن است پس حرام گردانید خدا تعالی او را و فریت او را بر آتش و دوزخ و اما
 احادیثی کہ در باب قریش دارد شدہ شال البیت و جمیع خلفاء از بعد است کہ ذکر ایشان
 گذشت زیرا کہ شام ایشان از اولاد نصرین کنانہ اند و آنچه از برائے اہم ثابت است از ہر
 اخضر نیز ثابت است بنا برین آن احادیث را مؤخر شدہ در بنیام ذکر کردم و بنا بر آن
 برین تعداد نہادہ گفتم حدیث بیست و چہار ہم مرویت بروایت شافعی و احمد از
 عبد اللہ بن خطاب رضی اللہ عنہم کہ گفت روز جموع رسول صلی الله علیه و سلم خطبہ خواند و گفت
 یا ایھا الناس قد تمواتہ و کانت مہما و تعلمونھا و لا تعلمونھا ایہم و ان قد مریر
 قریش را و برایشان تقدم کنید نفیس ہر یاران بچہ یہ ایشان را فیہم کتب

حدیث بیست و پنجم بیعت از جبرین مسموم روایت کرد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
یا ایہا الناس لا تتقدموا قریشا فہم ملکوا ولا تتخلفوا عنہا فمفضلوا ولا تفلحوا
وتعلموا منها فانہم احلم منکم لولا ان تبطل قریشا لاخبرہا بالکفر علیہم
نعالی ای مردمان تقدیم بر قریش مکنید کہ ملک خواہید شد این سبب مخالفت با ایشان منیہ
کہ این سبب گمراہ شوید کہ تعلیم ایشان مکنید بکہ از ایشان تعلیم سیرید چرا کہ ایشان علم اند از
شما و اگر خوف این نبودی کہ قریش بکبر و تفاخر کنند بر آئینہ ظہر میدادند از آن مرتبہ کہ ایشان
نزد خدا تعالی است حدیث بیست و ششم بخاری و مسلم از جابر بنہ روایت کرد کہ پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم فرمود الناس تبع لقریش فی هذا الشأن مسلمہم تبع لمسلمہم و
کافرہم تبع ککافرہم والناس معادن خیادہم فی الجاہلیۃ خیادہم فی الاسلام
اذا افقحوا مردمان تابع قریش اند و در بین مسلمانان تبع مسلمانان قریش اند زیرا کہ قریش در
اسلام بر ہمہ کس مقدم اند و کفار قریش تابع کفار قریش اند زیرا کہ قریش اول کے است کہ بر دین دعوت
کرد و تکلیف و وجود انسان مثل کائناتی طار و انقرہ است یعنی چنانچہ کہ ہوتا اگر چہ سبب ہر است
بحیث نہانید اما از یکے یا قوت و از یکے لعل و از یکے ابن بیرون ایشان خاص افراد
نیز ہمچنین چند وق اسرار بربوبیت اند لیکن ہر چہ سبب است مطلقہ است و ہر شخص مطلقہ کے
ست کہ در وجہی عدل بخند و نہ میزان عقل آزار بخند یعنی بند نفس و ہر چہ ہوا و بعضے در بند
وہم و دانہ و دنیا و بعضے فریفتہ اند غیب کے بقید خدا ن بقید و یکے در بند عرفان ہوید
امید کہ ہمین قبائل این تعمیر را بارگاہ عز و جل سازند نہ وجوہ حدیث بیست و ہفتم
بخاری روایت کرد از معاویہ کہ پیغمبر فرمود ان هذا الاخر فی قریش لا یعادہم
احدا الا کتبہ اللہ علی وجہ فی النار الذابہ برستی کہ این امر خلافت و در میان قریش است
عداوت با ایشان مکنید چنانکہ اگر خدا تعالی او را بروی در دوزخ اندازد حدیث بیست و ہشت
و ششم طبرانی از ابن عباس روایت کرد کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اما ان لا یصل
الارض من الغرق القوس و اما ان لا اهل الاارض من الاختلاف الموالاة
لقریش قریش اہل اللہ فادخلوا القبلۃ من العرب صادوا و اخذوا بلبس
انے برائے اہل زمین از غرق قوس است و اما ان دیگر از پرانے زمین از اختلاف قوس
و دوستی قریش است و قریش اہل اللہ اند پس نہایت قبلیہ از عرب مخالفت ایشان بغیر اللہ
شیطان خواہد بود و قوس شہر بقوس قوس قوس است و دوزخ تہیہ بقوس قوس قوس است کہ
اول چیزے بود و در جاہلیت کہ بر قوس ارتقاء جبلت بجزو لغو ویدہ شدہ اگر قوس شوق اند

یا ایہا الناس

یعنی تعزین یا سبیت از اسرار شیطان زیر اگر شیطان معاندین دشمن و دشمن
 میداند در نظر مردم و از تعزیت است که علی بن ابي طالب گفت قوس تو فرخ گوید زیر که فرخ شیطان است
 ولیکن گویند قوس الله و این قوس علامتی است میان خدا و تعالی و میان نوح علیه السلام
 و این امان اهل زمین است از غرق حدیث نیست و نه هم این غرقه اعیان است و رویت
 کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود واجبوا قریباً فان من اجبهم احب الله دوست و
 قریش را بدینست که هر که ایشان را دوست دارد و خدا تعالی او را دوست دارد و حدیث سی ام
 رویت کرده اند مسلم و ترمذی و غیر ایشان از وائل که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود ان الله صلی
 کنانه من بنی الماعیل و اصطفی کنانه قریباً و اصطفی من قریش بنی هاشم
 و اصطفی من بنی هاشم و فی ذواته ان الله اصطفی من ولد ادم ابراهیم و لقحاً
 خلیلاً و اصطفی من ولد ابراهیم اسماعیل ثم اصطفی من ولد اسماعیل نزار و من
 ثم اصطفی من مضر کنانه ثم اصطفی من کنانه قریباً ثم اصطفی من قریش
 بنی هاشم ثم اصطفی من بنی هاشم بنی عبد المطلب ثم اصطفی من بنی عبد المطلب
 بدینست که خدا تعالی برگزید کنانه را از اولاد اسماعیل
 و برگزید قریش را از بنی کنانه و برگزید بنی هاشم را از قریش و برگزیدم از بنی هاشم دو رویت دیگر
 اگر فرمود بدینست که خدا تعالی برگزید از اولاد آدم ابراهیم را و از اولاد ابراهیم خود را و از اولاد ابراهیم
 از اولاد اسماعیل را و از اولاد اسماعیل برگزید نزار را و از نزار برگزید مضر را و از
 از مضر کنانه را برگزید باز از کنانه قریش را برگزید باز از قریش بنی هاشم را برگزید باز از بنی هاشم
 عبد المطلب را برگزید باز برگزیدم از بنی عبد المطلب حدیث سی ام رویت کرده اند
 بنی هاشم از عباس بن علی علیه السلام گفت سخن از مردم بیع شریف صلی الله علیه و سلم رسید پس
 بر منبر گفت کیستم من گفتند تو رسول خدا ای بنی هاشم و من محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
 ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیر خلقه و جعلهم فرقین فجعلنی فی خیر
 فرقته و خلق القبائل فجعلنی فی خیر قبیلته و جعلهم بیوتاً فجعلنی فی خیرهم
 بیوتاً فانما خیرکم بیتاً و انما خیرکم نسباً بدینست که خدا تعالی آفرید خلق را و او بهترین خلق خود
 را ساخت و اگر و ایند ایشان را دو فرقه و مرا در نیک فرقه گردانید و ایشان را ساخت قبیله را
 مرا در نیک قبیله گردانید و اگر و ایند ایشان را دو بیتای و مرا در نیک بیت بیا فرید پس من بهترین
 شما باشم از روی بیت و از روی نسب حدیث سی و دو و هم احمد و محلی و مجلس
 دس و غیر ایشان از عایشه صدیقہ فرمود روایت کرده اند که گفت رسول صلی الله علیه و سلم

این حدیث در
 مسند احمد
 و ترمذی
 و غیر ایشان
 آمده است

اگر چه من گفت: قلبت مشاوق الا دض و مغاد بها فلهما جده رجلا افضل من محمد
 و قلبت الا دض مشاوقها و مغاد بها فلهما الجده نجا افضل من خواشتم مشرق و
 مغرب عالم را هم بزدوم و تفحص نمودم پس نیافتم و در روزین امر و افضل از محمد صلی الله علیه و سلم و
 همچنین مشرق و مغرب را تقلیب کردم نیافتم کولا و هیچ پسر که افضل از بنی هاشم و در وی زمین
 حدیث سی و سیوم احمد و ترمذی و حاکم از سعد روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم
 فرمود من یؤدی اهان قلدریش اهان الله کبجانه و تعالی هر کس که اهانت و خودی قریش
 خواهد خدا تعالی او را اهانت فرماید حدیث سی و چهارم احمد و مسلم از جابر بن عبد الله روایت کرده
 اند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر مردان تابع قریش اند و خیر و شر
 حدیث سی و پنجم احمد از ابن مسعود روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود اما بعد
 یا معشر قریش فانکم اهل هذا فیهما المتعصون الله فاذا عصیتوه بعث الله
 علیکم من یحبکم کما یلحی هذا القضیب من هذه الشجرة ای گروه قریش
 شما اهل امر خلافت و ریاست اید ادا مردم که عصیان نمودند بید خدا تعالی و هرگاه که عصیان در دید
 پس برنجیکر اند خدا تعالی بر شما کسی که پوست از هضوا و شما جدا کنند چنانچه پوست از این شاخ
 جدا شده یعنی مختصرت و مجاوله کند با شما و ملک اکثر اسم نماید از دست شما حدیث سی و ششم
 احمد و مسلم روایت کرده اند از معاویه که پیغامبر صلی الله علیه و سلم فرمود ان هذا الاثر فی حق من
 لا یعاد یلهم احدا الا اکبت الله ما اقاموا الذین بدرونیکیه این امر خلافت و در میان
 قریش خواهد بود و بیکس از ایشان عداوت نورزد و اگر آنکه خدا تعالی او را محو بنا بدو بخ اندازد
 و او بیک قریش دین خود را بر پا کند و از حدیث سی و هفتم احمد و نسائی و
 ضیاء از انس روایت کرده اند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم الا ممة من قواش و لهم
 علیکم حق و لکم مثل ذلک ما ان استرحموا و رحموا و ان استرحموا و اعدوا
 و ان عاهدوا و اوفوا من لم یفعل ذلک منهم فعلیه لعنة الله و الملائكة و الناس
 اجمعین و لا یقبل الله منه صرفا و لا عدلا اما ان از قریش اند و ایشان زیست بر شما
 حتی و مر شما است مثل این مادامیکه طلب محمد از ایشان کنید رحم آرند و اگر حکم از ایشان طلب کنید
 عدل نمایند و اگر عهد کنند بحد خود وفا کنند پس اگر کسی از ایشان باین که دوستی عمل نکند
 بروی لعنت خدا تعالی و فرشتگان و آدمیان جمیع و خدا تعالی از او فریضه و نافله نبوی بخواد
 که حدیث سی و هشتم مرویست بروایت طبرانی از جابر بن سمرة که پیغامبر صلی الله علیه و سلم
 فرمود یکون من بعدک اثنا عشر امیدا کلمهم من قویش جدا من و دانه و هر

خواهند بود که هر ایشان از قریش باشند حدیث سی و نهم مرویت برده است حسن بن سبیان
 و ابو نعیم که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم اعطیت قدیش ما لم یعطوا الناس اعطوا ما
 امطرت به السماء وما جرت به الانهار وما سالت به السیوال این حدیث
 جعل است و تفصیل و ترجمه آن در حدیث چهل و چهارم بعد ازین خود بدانشا و الله تعالی حدیث
 چهل و نهم خلیل و ابن عساکر از ابو هریره سمرودیت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود
 اللهم اهد قدیشا فان عالمها یسلم و طباق الارض علما اللهم کما اذا
 عذابا فاذا قهرتم نوا لا عذابا بهیت و قریش را بدرستی که عالم قریش پر سازد و روی زمین را
 از علم بارتد یا همچنانکه عذاب خود چشایند و ایشان را نعمتهای خود و ایشان بیشان و این عالم
 شافی بهیت چنانچه احمد و غیره از علمای گفته اند زیرا که کسی نماند از قریش که علم دیگر کسی از قریش مثل
 علم شافعی در آفاق منتشر شده حدیث چهل و نهم مرویت برده است یحیی و عالم که پیغمبر
 صلی الله علیه وسلم فرمود لا محنة من قدیش ابدانها اهلها ابدانها و فجاءها اهلها فجاءها
 و ان اخرجت علیکم قدیش عبد حبشیا محمدا عافاه عواله و اعلی عواله
 یعنی احدی که بدین اسلامه و ضرب عنقه فان خیر بین اسلامه ای
 نکه و ضرب عنقه فلیقده و عنقه اما ان از قریش اندر ایشان قریش امیران اند بر
 هر یکان ایشان و بدان قریش امیران اند بر بدان ایشان و اگر امیر سازند بر شما عبید
 حشمتی مطلق الاطاعت را باید که سخن او بشنوید و اطاعت او نمائید اما هر یک که محض از وی که را
 از شما در میان ترک اسلام و گردن زدن خود پس اگر اختیار کند ترک اسلام و گردن زدن
 خود پس باید که گردن خود را پیشین دارد حدیث چهل و نهم مرویت برده است احمد
 و غیره که بنی ماضی الله علیه وسلم فرمود انظروا قدیشا فخذوا ما لکم قولهم و ذروا
 من فعلهم مرقبت جانب قریش کنید پس فرمایید از قول ایشان و بگذارد از فعل
 ایشان یعنی اگر موافق شرع نباشد حدیث چهل و نهم مرویت برده است بخاری
 و عالم که یحیی از امام ثانی نو که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود فضل الله تعالی قدیشا سبع
 خصال لم یعطها احد قباهم ولا یعطها احد بعدهم فضل الله قدیشا انی
 منهم و ان النبوة فیهم و ان الحجابة فیهم و ان السقاية فیهم و نصرهم علی الفیل
 و عبدا و الله عشر سنین لا یعبده غیرهم و اتل فیهم سورة من القرآن
 لم ینکد فیها احد من غیرهم و هی لا یلا ف قدیش فضل الله تعالی قریش را
 بر دیگران بهت خصلت که پیش از ایشان و بعد از ایشان نداده تفصیل قریش

این حدیث
 در حدیث
 چهل و نهم

باین داد که سن از ایشانم و نبوت در میان ایشان است و حجابت حرم کعبه و سقایه چاه زمزم
 در میان ایشان است و نصرت و ادای ایشان از ابرہہ فیل و وہ سال ہندگی خدا تعالیٰ کردند و در
 شان ایشان سورۃ از قرآن مجید نازل ساخت کہ ذکر کہے دیگر در آن سورت نغمہ و بیٹے
 سورۃ لایلاف قریش و در روایت طبرانی است کہ خدا تعالیٰ تقضیل قریش را بر دیگران بہت
 خصلت داد با گذر سال عبادۃ خدا تعالیٰ کردند و غیر ایشان درین سال سے دیگر عبادت نکرد
 و با گذر نصرت ایشان اور روز فیل در حالتیکہ مشرکان بودند و با گذر سورۃ از قرآن مجید در
 شان ایشان نازل ساخت کہ ہر کس از عالمیان داخل بنود در آن و آن سورت لایلاف
 قریش است و با گذر نبوت و خلافت و حجابت و سقایت در میان ایشان است فصل سوم
 در احادیثی کہ وارد شدہ اند در شان بعضی از اہلبیت مثل قاضی محمد اولادوسی قدس سرہ
 و چون اکثر احادیث مذکورہ درین فصل قبل ازین مذکور شد گفتا تہر جہنم و حدیث اول
 روایت کرد ابو بکر از عیلامانیات از ابی ایوب کہ سچہ فرمود کہ زانیکہ قیامت قائم شود سنا
 مذکورند از بطنان عرش یعنی از اواسط عرش کہ اسی ال قیامت تمام جمیع سرہای خود در پیش اندازد
 و چہا بہم بندید تا کہ فاطمہ بنت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بر خطرات گذر کنند انگاہ و دیدن
 ہزار جایہ از کونوا لعین گذرند مثل برین حدیث و و ہم ایضا از ابو ہریرہ مفر روایت کرد کہ شہاب
 فرمود کہ در روز قیامت منادی ندا کند: اذ وسط عرش کہ ایہا الناس ہستم ہم کتبنا فاطمہ بنت
 محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گذر و دو سوخت رو و حدیث سیوم مرویست بروایت
 احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی از سہ بن محمد بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ نبی اکرم
 ابن خیرہ اذن از من طلبید کہ دختر خود را علی بن ابیطالب نکاح کنند و حالاکہ من این اذن نہ
 دہم گر مگر آنجا جن ابیطالب ارادہ آن کند کہ دختر مرا طلاق دہد و نکاح دختر ایشان کنند پس
 فاطمہ رضی اللہ عنہا از من است و روایت من بہ شہیہ اندازد مرا آنجا اورا بہ شہیہ اندازد و می بخاند
 مرا آنجا اورا می بخاند حدیث ہمارم مرویست بروایت بخاری و مسلم از فاطمہ رضی اللہ عنہا
 صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ جبریل علیہ السلام مرا سالیکبار معارضہ و مقابلہ قرآن بہ من سجد
 و درین سال دو بار مقابلہ قرآن با من ہنگام گذارم این را ذکر کرد اجل بن سیدہ است و در تفسیر
 توالی کے ازال بیت من بمن لم یحق خواہے شد پس بہر نیز وجانب خدا را احمد را و صبر کن
 کہ من نیکو سلف خواہم بود از برائے تحدیث سچ احمد و ترمذی و حاکم از ابن زبیر رضی اللہ عنہ
 کردہ اند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ فاطمہ رضی اللہ عنہا الکت از من اندر یہ کہ مذکور آنجا و را
 اندامیر ساند و در نصب اندازد مرا آنجا اورا در نصب اندازد حدیث ششم بخاری و مسلم

روایت کرد که فاطمه زهرا علیها السلام را پیغمبر فرمود و صلوات الله علیه و سلم بر او ای فاطمه چرا غمی نیستی و
 باینکه خواسته شد سر او را بر زمین برسان
 و هشتم مرویست برده است نزدی و حاکم از اسامه بن زید بدستیکه پیغمبر صلوات الله علیه و سلم فرمود
 و دهم ترین من ابوی من از اهل من فاطمه است حدیث هشتم مرویست برده است حاکم
 از ابو سعید که پیغمبر فرمود و صلوات الله علیه و سلم فاطمه سیده نسا جنت است لامرکم منبت عمر ان
 حدیث نهم مرویست ابی هریره که پیغمبر صلوات الله علیه و سلم فرمود علی را من که فاطمه دوست
 تر هست نزد من از تو و تو از غرضی بر من از وی حدیث و دهم مرویست برده است احمد و
 ترمذی از ابو سعید و برده است طبرانی از عمر و از علی و از جابر و از ابو هریره و از اسامه
 بن زید و از جابر بن عازب و برده است ابن عساکر و ابن سعد و رضوان الله عنهم که پیغمبر فرمود و
 صلوات الله علیه و سلم که حسن و حسین سیدان جوانان اهل جنت اند و خواهند بود که حدیث یازدهم
 مرویست برده است ابن عساکر از علی و از ابن عمر و برده است ابن ماجه حاکم از ابن عمر و برده است
 طبرانی از زفره و از مالک بن حویرث و حاکم از ابن مسعود که پیغمبر فرمود و صلوات الله علیه و سلم
 که این دو پسر حسن و حسین سیدان جوانان اهل جنت اند و پدر ایشان بهتر از ایشان است
 حدیث دوازدهم مرویست برده است احمد و ترمذی و نسائی و ابن حبان از حذیفه بن
 که پیغمبر صلوات الله علیه و سلم فرمود براسه او که آیا ندیدی آن شخص را که قبل ازین عارض من شد و فرشته
 بود از فرشتگان که قبل ازین شب هرگز بر زمین نیامده بود و اذن از پروردگار خود خواسته
 بود که ملائکت بر من و بشارت دهد مرا باینکه حسن و حسین سیدان جوانان اهل بهشت اند و آنکه فاطمه
 سیده زنان اهل بهشت است حدیث سیزدهم طبرانی از فاطمه زهرا مرویست کرد که پیغمبر فرمود و
 صلوات الله علیه و سلم که اسیر هر او است هیت تن و کس و داری من و اما حسین پس چه او است
 جرات من و جود من حدیث چهاردهم ترمذی از ابن عمر زهرا مرویست کرد که نبی محمد رسول الله
 صلوات الله علیه و سلم فرمود که حسن و حسین دو بریکان من اند و در دنیا حدیث پانزدهم مرویست
 که ابن عساکر و ابن عساکر از ابی هریره که پیغمبر صلوات الله علیه و سلم این دو پسر من و دو گنجینه
 از دنیا حدیث شانزدهم مرویست برده است ترمذی و طبرانی از اسامه بن زید که فرشته و صلوات
 علیه و سلم هذان یعنی حسن و حسین پس از من اند و پس از من انبار خدا من ایشان را دوست
 دارم پس دوست در ایشان را دوست داری را که ایشان را دوست دارد حدیث هجدهم مرویست
 مرویست احمد و ابی حاتم بن ربه و ابن حبان و حاکم از زبیده که پیغمبر فرمود و صلوات الله علیه و سلم حدیث
 الله اما الله الکرم و الاکرم فقلند خلیفای است گفته که جز این نیست که اموال و اولاد و شرافت

من نظر کردم این دو صبیان یعنی حسن و حسین را می آیند و پاشی ایشان می افتد و پس صبر می فرمایند که در آن
اگر حدیث خود را قطع نموده بر دهم شان از حدیث هر دو هم ابو داود و از مقدم بن حدیث روایت
کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود و هذا آتني يعني الحسن والحسين من علي يعني من ابي
وحسين از علی حدیث نور و دهم روایت بروایت بخاری و ابویعلی و ابن حبان و طبرانی و حاکم
ابو سعید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که من حدیثی است که ثواب آن جنت است و هر کس که این حدیث را
خاکه بکشد یا از عیسی بن مریم بخورد یا از زکریا علیه السلام و فاطمه سیده النساء جنت است الا امر به
حدیث هشتم احمد و ابن عساکر از مقدم بن حدیث روایت کردند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
هر کس که این حدیث را از حسن و حسین از علی حدیث روایت کند و هر کس که این حدیث را از علی حدیث
عام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که من حدیثی است که ثواب آن جنت است و هر کس که این حدیث را
روایت بروایت احمد و بخاری و ابو داود و ترمذی و نسائی از ابی بکر و عیسی بن مریم روایت کند
است و امید آنست که خدا تعالی بسبب او صلح اندازد میان در لشکر عظیم از سادات کانی حدیث
هشت و سی و هم روایت بروایت بخاری و ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و ابویعلی و ابن جریر
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حسین از من است و من از وی ام خود را دوست داشته است هر کس
که حسین را دوست داشته است حسن و حسین و دو سبط اندازد اسباط قال فی النجاة سبط من اسباط
یعنی از من است در غیر دو حدیثی دیگر حسن و حسین دو سبط رسول صلی الله علیه و آله و سلم اند یعنی دو طرف
اند و دو قطعه اند از آنحضرت بعضی گفته اند که اولاد نبات است حدیث نهم روایت بروایت
ترمذی از ابن ابی شیبہ که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود دو دوست ترین من است زهرا و من و علی و
است حدیث دهم روایت بروایت احمد و حاکم و ابن ماجه و ابی داود و ترمذی و نسائی از
صلی الله علیه و آله که هر کس حسن و حسین را دوست دارد و مرا دوست داشته است و هر کس را یاران
و دشمنان او مرا دشمن داشته است حدیث یازدهم روایت بروایت احمد و حاکم و ابن ماجه و ابی داود و ترمذی و نسائی از
صلی الله علیه و آله فرمود هر کس که خوشحال می باشد از داود که نظر کند بنسب جوانی که جنت پس باشد که نظر کند
بجانب حدیث دهم روایت بروایت احمد و حاکم و ابن ماجه و ابی داود و ترمذی و نسائی از پیغمبر
فرمود صلی الله علیه و آله که هر کس که حسن و حسین را دوست دارد و مرا دوست داشته است و هر کس را یاران
و دشمنان او مرا دشمن داشته است حدیث دهم روایت بروایت احمد و حاکم و ابن ماجه و ابی داود و ترمذی و نسائی از
صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس که حسن و حسین را دوست دارد و مرا دوست داشته است و هر کس را یاران
و دشمنان او مرا دشمن داشته است حدیث دهم روایت بروایت احمد و حاکم و ابن ماجه و ابی داود و ترمذی و نسائی از

فہرست کتب

حضرت بعد از آن حال آنکه زمین نزوین آورد و جگر داد مرا که در آن زمین خوابگاه و او خواب گشت.
 حدیث شریف و پنجم روایت برده است ابو داود و مسلم از امام فضل سنت جابر که پیغمبر فرمود
 صلی الله علیه و سلم جبرائیل بن نزوین آمد و جگر داد مرا که هست من پس من جبرائیل را خواهم بکشت و خاک سرخ
 از آن زمین که متعلق حسین است نزوین آورد و او جگر رویت کرد که پیغمبر فرمود فرشته درین شب
 نزوین آمد که قبل ازین زمین نیامده بود و گفت که این پسر تو حسین کشته خواهد شد و اگر خوابی
 که خاک آن زمین که متعلق رویت بشما بنمایم را وی گوید بعد از آن خاک سرخ بیرون آورد و حلقه
 سسی ام بخونی و پنجم خود از حدیث ابن مسعود روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که فرشته
 که موکل با آن است از ملک تعالی اذن خواست که زیارت پیغمبر بیاورد و آن روز نوبت ام سلمه بود و در
 آنوقت بود که در وازه خانه بر من محافظت کنید که سحاس در میان ما نیاید پس ام سلمه بنور بر در وازه بود
 که حسین آمد و خود را بر در جسته بر رسول الله علیه و سلم انداخت و آنحضرت او را نشانیده بشیر رقبه
 او را بوسه داد و انگاه فرشته گفت یا رسول الله دست داری حسین آنحضرت فرمود بلی او را دست
 میدادم آنحضرت موکل گفت که زد و دست که هست تو او را خواهد کشت و اگر میخواهی نزد ما مکان متعلق
 او بنمایم و بعد از آن آن مکان را بنمود و شقی را با خاک سرخ آلود ام سلمه آنرا در جامه خود روایت
 پس ثابت گوید که در آنوقت میگفتیم که آن زمین که بلاست ایضا ابو حاتم حدیث در صحیح خود
 روایت کرده و عبید بن حمید و ابن احمد نیز حدیثی مثل این روایت کرده اند لیکن درین روایت
 است که آن فرشته جبرائیل بود پس اگر بصحت رسید متعلق است که در واقع بوده باشد که آن فرشته
 و یکشت خاک آورد و آنحضرت داد و در روایتی ایضا مذکور است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم آن خاک
 بنویسد و گفت یک کربلا ازین خاک آید و در روایتی ملا و ابن احمد در زیاد آید که آنرا آورد و آن
 سگفت پس کفی از تراب احمد بن داود و گفت که این خاک آن زمین است که در آن کشته خواهد شد
 و گفت هرگاه در این شب خاک بخون متعلق شود یا اگر کشته شده است ام سلمه گفت آن خاک را
 در قاروره کرده و نزد خود نگهدارم و با خود گفتم روزی که این خاک متعلق بخون میشود روزی
 عظیم خواهد بود و دیگر که است آنکه ام سلمه گفت روزی که قتل حسین آنجا که یافتیم که بخون خاشاک بود و در روایت
 دیگر آنکه جبیل گفت خاک متعلق حسین بنمایم تو گفتم بلی اگر سگریزه چند آورد و رسول صلی الله
 سلم او را در قاروره کرد و چون شب قتل حسین کرد رسید شنیدم که قاتل میگفت شد عسر
 ایها القاتلون جهلاً بحسیناه ابشر یا العذاب والتذلیل + قد لعنتم
 علیسان ابن داود و موسی و حامل الاخیل یعنی آنکه آنیکه از روی حمل و عاصی حیدر
 مقتول سازید بشارت با دشمار عذاب و عقاب الیم و ملعون کشتید برسان ابن داود و غیر

سليمان و موسی و عیسی پس گریتم نگاه کردم و آن قاروره را کشادم نگاه دیدم که ستر زده خون
بود و آن سعد از شعبی دہشت گردہ کہ حضرت علی قلی بن صفین برینت زمین کر بلاور گذشت و چون
مجاہزی دنیوی کہ دیہہ بر لب فرات است بر سید بنا و از نام زمین پرسید گفت این کہ ربات
انگاہ گریہ بسیار کرد و چنانچہ زمین از شک پشمان آنحضرت تر شد و بعد از آن گفت وقتی کہ نزد رسول
صلی اللہ علیہ وسلم رفتم دیدم کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گریہ میکرد گفت گریہ از چیست یا رسول اللہ
کہ بر بنی علیہ السلام حال از توین آندہ خبر دادم کہ ولدین حسین در حالی فرات در موضع کہ آنرا بلا گویند
کشتہ خواهد شد و جبرئیل قبضہ خاک آن زمین گرفتہ بن داد کہ بگویم بعد از او را بگویم بے اختیار
از چشم من بر جنت و احمد مختصر از علی آندہ گفت کہ داخل شدیم بکلی صلی اللہ علیہ وسلم آنرا حدیث و
ریہت کرد و ملاک علی بن ہر موضع قبر حسین گذشت و گفت لشکرے اذال محمد درین عمر کشتہ خواهد
کہ آسمان و زمین برایشان اگر کینند و صاحب خود را نمود کہ نہی موضع جای خوابیدن فتران ایشان
خواہد بود و این مقام جا رجال ایشان است و ہنظام جا ریختن خون ایشان است و ایضا ملاور
کرد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در جہرہ حایثہ رخ غرقہ داشت کہ وقت ملاقات جبرئیل بآن غرقہ تشریف
میں فرمود و جان بآن غرقہ تشریف برد و حایثہ رخ را فرمود کہ بکس نشاندار کرد کہ نزد آنحضرت رود و انگاہ
حسین آنکس را خبردار سازد و با موضع وقت جبرئیل گفت این شخص کیست آنحضرت فرمود صلی اللہ علیہ وسلم
کہ این پسر من است پس او را گرفتہ بران نشانید جبرئیل گفت زود بآید کہ است تو این را قبل آرد
پس آنحضرت فرمود ہست من جبرئیل گفت بل و اگر خواہی آن زمین متعلق سے بنامیم ترا پس جبرئیل
اشارات زمین طع کہ یعنی کر بلا کہ در کوفہ وقت دست دراز کرد و شتی خاک سرخ از آن زمین
گرفت و با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نمودہ گفت این خاک آن زمین است کہ مکان قتل ہے خواهد بود
و تمندی رویت کردہ کہ ام سلمہ خیمہ را بر صلی اللہ علیہ وسلم در خواب دید کہ میگردد و سر و لوحیہ سبک خاک
است پرسید کہ سبب پیست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ الحال حسین ہستند و یحیی بن علی
آنحضرت را در نیم روز در خواب دید کہ سرور دی آنحضرت خاک آلودہ است و قارورہ در دست
دارد کہ پرازد خون است انگاہ ابن عباس سؤل کرد کہ درین قارورہ چیست فرمود کہ خون حسین
اصحاب دایت را وی کوید بعد از آن آنحضرت دند در بہان روز شہید شدہ بود و احوار رویت کرد
کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ملکہ مشججہ من آیدہ کہ قبلین بنیامہ بود و نزد من بخت پیر
حسین کشتہ خواهد شد و اگر میخواہی خاک زمین متعلق سے بنامیم ترا و قبضہ سبب بر دین او
و بنمود پس حسین چنانکہ از آن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم خبر دادہ بود و کر بلا زمین عراق در لواء
کوفہ کہ لطف نیز مشہور است شہید بدست نان بن شعی خند را لعلی بعضی خندہ نزد قاس و

عایشہ غمرا
خبر شود

عراق

بنام حسین
بن علی

تاریخ طبرستان

غیر سنان ابن اشل لسته اعلی بود در روز جمعه و هم محرم سده احدى و پنجم از هجرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم عمر مبارکش پنجماه و شش سال و چند ماه رسید بود و چون نسی الله عنه
را شهید کردند کشته کردند و سر مبارکش نزد یزید فرستادند و در بیت برویت منصور بن عمار
که در راه شام جمع که سر حسین ایستاده بودند در مرحله اول که نزول کردند و بودند که عمر نوشی میکرد
بسر مبارک از دیوار دستی بیرون آمد و قلم از آهین بآن دست بود و نگاه بخون سطری نوشت
ان تجرامه قتلت حسینا شفاعة جده يوم الحساب یعنی آیا هستی که حیدر
مقتول ساختید در روز قیامت شفاعت جدی بخوانی صلی الله علیه و سلم امید میدارید
چون مشاهده ایخال نمودند سر را که دهمشته روی بگریز نهادند و رویت که این بیت سه صیال
قوانیمت حضرت رسالت پناه کور زمین روحم در کینه برنگ نوشته شده بود و کتاب
از کسی نیست که گویست و ابو نعیم حافظ در کتاب دلائل النبوة از مفسران دیده رویت کرده که
گفت در وقت شهادت امام حسین بن علی از آسمان خون بارید و چون وقت صبح رسید
دیدیم که با مسک و بویها و کوزها آب بر از خون بود و همچنین در احادیث دیگر غیر اینجاست
بر از جمله اعلاما تا آنکه در روز شهادت حسین اخبار شد که در آسمان سیاه بظیم بدید چنانچه در
روز است از آسمان دیدند و هیچ سنگی را بر نداشتند که گرد زیر آن سنگ خون تازه بدید آمد
و ابو شیبہ روایت کرده که قافلہ از یمن در آنوقت بجانب عراق میرفت و چون لشکر یزید رسید
اتجاه بفرست با ایشان مراقت نمود و بجز زمین فاققت بعضی از شتران اهل قافلہ که درس در آنجا
میشدند تا آنجا که شتر متقلب گشت و این علینیه از جد خود روایت کرده که بعضی از شتران
که درس ایشان در آن قافلہ خاکستر شده بود و میر ازین منی خبر دادند و در آن لشکر شتر می کشند
گوشت آن تغییر یافته بود و بعد از آنکه بچشم تلخ بود مثل علقم که گویا پوست در غایت تلخی و آسمان
در آن روز سرخ شده بود و آفتاب منکسف شده چنانچه در وقت نیمه روز ستارها دیدند و مردم
ظن آن کردند که قیامت قایم شده و در شام هیچ سنگی بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن خون
بود و عثمان بن ابی شیبہ روایت کرده که بعد از قتل حسین هفت روز آسمان گریه کرد و گریه او سرخ
بود و بمرتب که زشتی سرخ آسمان و دیوارها عمارت و زمین شبیه طحافهای حصه شده بود
و اشتهب و کواکب از آسمان چندان نازل میشدند که بیکدیگر می افتادند و آبن جوی
از این سیدین رویت کرد که گفت دنیا سه روز تاریک بود بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر
و آب و بیه رگفت که در دنیا هیچ سنگی بر نداشتند و ایام قتل حسین مگر آنکه در زیر آن سنگ خوار
تازه بود و در آن روز آسمان خون بارید و اثر آن خون در جاها باقی ماند و تا اعطام

یافت رویت کرد و ثعلب و ابوعبید بن جراح قبل ازین مذکور ساختیم که خون بارید و ابوعبید فریاد کرد و اگر گفت چنان
وقت صبح بیدار شدیم دیدیم که جامه‌ها و نظایر آن بر خون افتاده و در و دروازه بسته اگر گفت با ما بارید و بیرون
و دیوارها و درختان و شام و کوفه از خانه‌ها مانند خون روان و ایضا ثعلب گوید آسمان گرفت
گرید و سرخ بود و از غیر آدم رویت که بعد از قتل حسین علیه السلام اتفاق آسمان شد شاه سرخ بود و همان سرخ
ست که الحال ازین بقیت برطرف نمیشود و این سیرین میگوید که خبر با چنین رسید که سرخی آسمان که
بشق میباشید قبل ازین نبود تا وقتیکه حسین را شهید کردند بعد از آن ظاهر شد و این سعد بن کورث
که این سرخی قبل از قتل حسین رخسار می نمود و این جویری میگوید که گشت دیدن آنست که از اثر غضب
از سرخی و ظاهر میشود و چون خدا تعالی منزه است از عیب است اثر غضب خود بر قاتلان حسین در سرخ
افق ظاهر ساخت از جهت اظهار کردن اینکه از کتاب این امر خیانتی عظیم و گناه بی بزرگست و گفت
از آنجا که قیاس کنید که روزی عباس را سه بر سه برودند و در جنگ بدرالاکا و منع خواب پنهان کردند
پس چگونه باشد حال آنحضرت بنا به حسین و دیگر آنکه جوشی که قاتل حمزه بود و چون مسلمانان با آنکه اسلام
قطع و نوبایام کفر میکنند پناه میبردند و بر آنکه گفت که قاتل من میا که دیدن قاتلان و در میان
و دست نمیدادم پس چگونه باشد دل آنحضرت صلی الله علیه و آله که میباید که در ذبح حسین را میباید که بگوید
و کسی را که قتل وی کرده باشد و اطمینان او را خوار کرده باشد و با سیر کرده باشد و با اطمینان
بند الافعال بدانکه قبل ازین رویت کرده ایم که در شام شش نبرد داشتند و در زیر آن سنگ
خون تازه بود و در روز قتل علی علیه السلام که قتل شده بود و چنانچه بهیچ از زهری رویت کرده که چون سحاب
شام نیت باراده اگر بغیر او و در نزد عبدالملک و بر آنکه گفت که در روز قتل علی علیه السلام جوی در بیت المقدس
مگر دزدان که خون در زیر آن یافتند بعد از آن گفت که باقی نماند که این جنی را و انداخته آن جنین و تو
باید که این خبر بکنی بگوئی زهری گوید که رازان خبر ندادم مگر بعد از موت عبدالملک و ایضا
از زهری رویت کرد که خبر عبدالملک و یا خبر داده بود ازین جنی بقیه گویند آنچنان روزی بصحبه
آنست که وقوع این امر در حین قتل حسین بوده و شاید که نزد قاتل ایشان هر دو این امر واقع شده باشد
لستے کلام و ابولشیر رویت کرده که جمیع با یکدیگر گفتند که چاکس قاتل امام حسین اعانت کرده
مگر آنکه خدا تعالی او را اسلامی مبتلای ساخت قبل از موت اتفاقا پیر در میان آنجا عت بود
گفت من اعانت بر قتل او کردم و بهر تابین ز سید درین اثنا برخاست که صلاح چنان کند
در حال آنکه در وی افتاد هر چند فریاد میکرد و سوگند داشت انگاه خود را در آب فرات انداخت
و من و فلک از آن خلاصی نیافت تا وقتیکه مرد و منقوبین عمار رویت کرد و در سینه جیفه از
معاذنان قتل حسین بودند که برضی لشکر گرفتار شدند بمرتبه که هر چند که آب میخورند سیر نمیشوند

کایت

بیت

بیت

در روز قتل حسین

و حضرت که از ایشان دراز شد بطریق که در وقت سواری مثل لیسان بر گردن خود می بستند و سبط
ابن الجوزی از سندی نقل کرده که مردی در کربلا بر اخصیانت که جمیع درختان بودند می گفتند که بچاکس
خون چنین شریک نشد که آنکه یا قبح می بود آن شخص همان دارانکار این می کرد و به اجتماعت را
نگذیب نمود و گفت من از بنده در آن شکر حاضر بودم انگاه آخر شب برخواست که صلاح چراغ کند
و فی الحال آنرا در جسد او نهاد و سوختند و رحمة الله علیه گوید و الله که جسد او را دیدم مثل نعم شده بود
و از زهری مرویت که گفت از قاتلان حسین بچاکس بنمازگر در آنکه در دنیا خدا تعالی ایشان را
عقاب کرده و قبل از عتاب آخرت قبل از پامینانی یا سیاه رویا بر وال ملک در اندک روزها
چنانچه سبط ابن الجوزی از واندی روایت کرده که مردی پیرو قتل حسین رضی الله عنه حاضر بود
بے آگاهی معاونت بر قتل و کین یا دخی در آن دشت باشد بجز در همین حضور درین ایام نماند باشد انگاه
مردم از سبب آن پرسیدند گفت پیغامبر را در خواب دیدم که دستهای مبارک خود را بالا
بود و میسر در دست داشت و نزدیک کوفته افتاده بود و ده کس بر آن از قاتلان حسین مقتول
ساخت که نزد حضرت افتاده بودند چون نظرش برین افتاد و مرهت و احسن کرد و بواسطه آنکه کار
بر قاتلان حسین شده بود و میل از خون حسین در چشمش کشید چون روز شد عجم گشته از خواب
برخاستم و ایضا روایت کرده اند که شخصی از قتل حسین سر مبارک او را در بالکان است پس خود
او سخته بود و بعد از چند روزی روی او سیاه شد مثل قیر باوی گفتند تو در میان تنگسکوری و
تا زه نظر بودی ترا چه فحش گفتم از آن روز که حسین را بر دوشتم بهر شب برین نگذشت
مگر اگر دو کس آمده بازوی هر یک را در میان آتش افروخته می اندازند باز بیرون می آیم
باینجالی که مردی بیند بعد از آن و آخر آن شخص بقیع و جرم و ایضا روایت کرده که مردی پیر
پیغامبر را در خواب دید که طشتی پر از خون نزد حضرت نهاده بود و مردمان را بر آن عرض میکردند
و ایشان را با خون آلوده می ساخت تا وقتیکه نوبت من رسید گفتم یا رسول الله من در قتل حسین حاضر
بنوادم و آنرا دوست میباشم آنکه بچشت خود اشارت بمن کرد و چون بیدار شدم تابینا گشته بودم
و قبل ازین مذکور شد بهر بیت الحمد که شخص گفت بود که خدا تعالی فاسق بن فاسق حسین بن
را گشت انگاه خدا تعالی از آسمان دو کوب انداخته بر چشم وی زد تا او را نابینا ساخت و بار رس
از منصور روایت کرده که در شام مردی را دیدم که روی او مثل خنجر بود و انگاه از سبب سخر او
سوال کرد و گفت عادت من این بود که هزار بار هر روز با فرزندان خود علی از سبب کردم و در روزها
جمعه یا چهار بار انگاه پیغامبر در خواب دیدم و خواب طولانی مذکور ساخت از آنجمله این بود که
حسین از کوفه که در نزد پیغامبر صلی الله علیه و سلم و حضرت آن مرد را لعنت کرده و آتشی

خود بر روی وی انداخت و آنجا که ایستاد بن گفت رسید و خبر شد این علامت بروی ما برسد
مردم تا وقت موت و تلافی از ام سلمه رضی الله عنها نقل کرده که وی شنید که بنیان جبرئیل که میسر کردند
عاقبت سعد آورده که ام سلمه بن جبرئیل چندان گریه کرد که بیوش شد و تجاری در صبح آورده و ترندی
از ابن عمر که مردی او را پرسید که خون پشه پاک است یا نه گفت که تو از کجائی گفت از کوفه و مردی
گفت به منید که این مرد از خون پشه سوال میکند و حال آنکه ایشان پس از پیغمبر صلی الله علیه و سلم را کشته اند
و من از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که حسن و حسین را کشتند و در دنیا و سبب خروج حسین
آن بود که یزید یکسوی چون در تخت بنده حکومت نشست رسول خود را از محال خود که در مدینه بود
فرستاد که بعیت وی از حسین بگیرد و حسین بن جبرئیل اطلاع یافت بر نفس خود و رسید و بجانب کوفه
نمود و اهل کوفه چون از قدم حسین خبر یافتند که از کوفه میروند و التماس نمودند که بجانب کوفه
رنگه فرمایند تا ما بر بعیت وی تکیه کنیم و جو رو خونی که ایشان شده همه را ملاقی کنیم چون این صاحب
از عمر بن خطاب بن جبرئیل گفت شد و در آنجا که دو بیان خود را اهل کوفه قتل بدش طعنه و تکرار نصرت
برادرش حسن نمود و چون حسین از نصرت خود باکره بن عباس گفت پس اهل بیت خود را برادر
از آن نیز با نمود و آنکه ابن عباس بگریست و گفت و آه حسنا و این عمر بن خطاب را مثال اسفند خان گفت
و حسین باکره و ابن عمر گریه و زاری نمود و بر و کا و بوسه داد و گفت شما را سزاوارست که برادر من از قتل
و این زبیر نیز از پیغمبر ویرانهی کرد و در جواب گفت بدم خبر داده که در کربلا کشتی خواهند بود
که بیدار و حلال و اندر حرمت انتقام راپس دوست نمیدارم که من آن کشتی را شمر و قتل حسن بن جبرئیل
گفت تبرس از ستمانی کوفه که نگاه ترا اغوا می کنند بر خروج و بقول خود وفا کنند و موخت
و پریشانی تو کرد و و از آن پشیمان شوی و نباشد آنوقت که گریه گاه قبل ازین مذکور ساختیم چنانچه
حسین در شب قبل خود را بخوابانید کار نموده گفت رحمت خدا بر او باد و من حسن را با او که با شما بود
گفته بود رسیدم برادر او محمد بن حنفیه چون خبر تو چه حسین بجانب کوفه شنید چندان گریه کرد
که طبعی که جبهه وضو ساختن پیش و کنهاده بودند از آب چشم بر ساخت و دور که چاکس نبود که بر رفتن
حسین محزون و غمناک شد و با همه مسلم بن قیل و قیل از خود را و آن کرد که اندر دم بعیت نکرد و او چون
آنجا رسید و از ده هزار کس اهل کوفه و بقول بیعت با او کرد و در ویزید چون بر تخیال
واقع شد و امارت کوفه با بن زیاد داد و او بلشکر خود بکوفه درآمد مسلم بن قیل را بدرجه شهادت
رسانید و سر او را نزد یزید فرستاد و او را از مدینه بخبر نمرد و چون حسین از کربلا بداعیه کوفه فرود
آمد در شهر راه طائی فرزوق شده که از جانب کوفه می آمد و با وی گفت خبر دم بعیت فرزد
گفت بل علی الحنیف سقطت یا ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم و هم مردم با شماست و بنی هاشم

ایشان بانی بیت همت و قضا نازل شد و از آسمانها و اقدار تعجیل یافتند و چون بقا و سیه نزدیکی
رسید میل شد بنوعی قتل مسلم را و رسید بود که درین اثنا و آخرین یزید بنی طائی وی شد گفت باین
رسول الله باز گرد و رسید خبر از جمیع کس من ایشانرا گذشت اما مدد و خبر آمدن این زیاد و کوفه و دست
وی قتل مسلم بن عقیل را و رسانید حسین چون ازین خبر آگاهی یافت بیخوابت که باز گرد و دیگر گفت ابرار
برادران مسلم و الله که باز گردیم تا آنکه عوض خون برادر خود باز یافت کنیم با خود کشته سراسیم شد حسین
گفت مرا هم حیرت بعد از شمار و حیات نخواهد بود روان شد عبد الله بن زیاد چون شنید که حسین
بحوالی کوفه رسید بیت همت هزار کس که اکثر مردم در کثابت بکسین و کشته بودند و بادی بعیت کرد
لیکن نیار بار آخرت اختیار کرده بعیت این زیاد و یزید را نمودند ایشانرا بهجت محارب؛ تنقیال و
فرستاد و حسین بن چون طائی او را لشکر این زیاد شد بجانب کربلا بعد دل نمود و بیستم محرم نه اهد
و ستین جماعت تعاقب نمودند چون طائی فریقین دست داد و جماعت از حسین التماس کردند
که بجز این زیاد نزول کن بتا بعیت یزید علیه السلام پیوسته شد حسین بن ازین معنی ابا و تنای نمود و با آنکه
زیاده از هشتاد و دو تنه کس از اهل بیت و برادران خود همراه وی بودند آن لشکر گشایر محارب نمودند در آن
موقع ثبات قدم و رزید و از کثرت سهام در لایح ایشان حمل اندیشیدند بظاهر مبارک را که راه نداد و حمله
بر ایشان نمود و یکبار از جماعت را بد فرسخ فرستاد و در اثنا محارب این شهر میخواند شعر
انا ابن عبد المطلب الخیر من العالمتهم + کفانی هذا مغر لحین اغتد + و جد رسول الله
اکدم من قثم + و نحن سراج الله فی الناس نزهید + و فاطمة امی سلاله احمد
و عی بدی عذ و الحناحین جعفر + و فینا کتاب الله اتول صادقاً + و فینا
الله الحامی و الخیدید کد + یعنی من پسر علی بن ابرهه طالب بهترین آل شمام بعد از رسول
الله صلی الله علیه و سلم و در وقت مغافرت کافی است مرا این نخر و شرف که بدین رسول الله صلی الله
علیه و سلم است که بهترین خلق خداست و با حکم جلیغ نورانی داریم و در میان مردم و ما درم فاطمه است
خلاصه و زبده آل محمد صلی الله علیه و سلم و نعم من کعبه طیار که لقب پدر و انجمن است و ما همه کس را
داویم و راه رست نمودیم بسبب آن قرآن و وحی بر ما نازل شده از آسمان گویند اگر زاین بود که
که آن ظلم میان حسین و آب جلال شده بودند و منع اشامیدن آب از وی میکردند هرگز بروی
قدرت بنیافتند بوجه کثرت شجاعت و مردانگی که داشت نقیضت که در و منع آب از
حسین و اصحاب او کردند و در آن ایام شخص از لشکر اعدا ویر گفتند بنیید که خود را چنان میداند
که گویا جگر گوشه آسمان است و قطره آب از آسمان نمی چشتد تا پیشانی خواهد مرد و حسین گفت اللهم
اقتله عطشاً بار خدا و او را پیشانی بکش بعد از آن آن شخص بر چند آب میخورد و از آب میرفتد و پیشانی

بحر و ایضا مرویت کہ حسینؑ آب طلب نمود کہ شاید انگاه مروی مایل شد میان او و حرم
 آب پس تیر انداخت و بر خاک کوز حسینؑ افتاد و عابد کہ دبار خدا یا اورا برض شکی گرفتار ساز
 فہرگز آب سیر نہ شود انگاہ حرارت و شکم او پدید آمد و بر دوت بپشت او بمبر تہ برف و یخ و باد بزن
 و پیش او و کافور در پس او نہادندی و ہمیشہ او را چندان تبرید میسر نہ آمدی کہ از گفت شنود زیاد
 الوصف بود لیکن حرارت او را ہمیشہ دتن اندرون و بیرون می افزود و از عجب اقبال چون تہور
 آتش بود و فریاد العطش العطش می زد و سوز و گشایر چند مقدار نزد او آوردند کہ اگر نجاس
 میخور و نہایش ترا کافے بودے شخص تمام آن خورد و فریاد العطش می زد و تا وقتیکہ تشکش منقش شد
 و ہمہ القصد انقوم غدار تا بکار آتش جنگ افزوخت و الہیت جیلن بیکے بعد از یکے شہید کرد
 تا وقتیکہ زیادہ از پنجاہ کس از ایشان بدرجہ شہادت رسیدند بعد از آن حسینؑ صیوہ زد و گفت
 در میان شما کسی بہت کہ منع شتر اش را از حرم رسول اللہ میکنند چون یزید بن عاصم یا جی
 این سخن شنید از لشکر اعداء ہر بجانب حسینؑ تارکنت و گفت یا بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 من اول کسے بودم کہ بجنک نوازدہ ہجوم و الحال از میلہ معاویہ ان تو ام با شجاعت جد تو رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کشتن اہل حال من کرد و این گفت و شروع در محار بہ نمودہ بسیار از لشکر اعداء
 بکشت تا آنکہ بدرجہ شہادت رسید و تمامی اصحاب حسینؑ شہید شدند و خود تہنا ماند بر انجماعت
 حملہ آورد و بسیار از ایشان کہ بشجاعت مشہور بودند قتل آرد و بعد از آن جمعی کہ سربک فوج حملہ آورد
 و میان دو حرم محترم و محال شدند امام حسینؑ با صیوہ زد و گفت سہما خود را منع کنید و از اہل حال
 و نسا من دور شوید چون منع آن کردند بالجہ شروع در مقاتلہ فرمود تا زانیکہ از ہر طرف زخمی
 باورسانیدند و از ہر ہر کوز زمین افتاد و سربار کش از تن جدا کرد و اما اللہ و اما اللہ حیوان در
 روز عاشورا در ماہ محرم شدہ احدی تہتین و چون سربار کش را نزد عبد اللہ زیادہ بردند یک
 مرکب ابن فل شنیوہ شدہ بود این شعر اشاکر وہ نزد عبد اللہ خزانہ شد اما لا
 دکا بی فضتہ و ذہبا فقد قتلت الماک الحبا - ومن یصل القبلتین العبا
 و یذیرہم اذ اندکرون النساء - فقتلت خیر الناس امرا و ابا - فیہ طشت من
 از طلا و نقرہ باز کہ من کجے معظم و کرم را کتہ ام کسی کہ نماز میگیرد روی بہ وقبلہ در حالت کبود
 بہترین مردمان ست از روی لب و حسب از روی مادر و پدر انگاہ ابن زیاد ازین سخن غضب
 کرد و گفت اگر میدانی کہ اورا این قرب بود چرا اورا قتل آوردی و اللہ زمین خیر بتو بخور
 رسید و ترا لہی با خواہم سامنت انگاہ کردن او بزدہ مرویت کہ با حسینؑ نوزدہ کس نہر شتران
 و پسران و پسران بر او شش جن و اولاد و جگر و عقیل شہید شدند و بعضی کہتہ اند نہایت دیک

در بیان قتل کردہ ترین مردم را

حسن ابروی گوید که در روی زمین مثل آنکه در کربلا شهید شدند گنج و تترندی و غیره و دست کرده که چون
 سر حسین نزد این زیاد آورده اند از لورستی نباده و چوبی و در دست و دشت دندان مبارک او را
 چوب میزد و غضب و میگردد و ایند او را درین ایام میگفت نیکو روی مثل این ندیده ام چه دندان نیکو
 و این نزد وی حاضر بود او گریه کرد و گفت حسین بنی هاشم ترین مردم است بر رسول صلی الله علیه و سلم و
 ابن ابی دینار و دست کرده که زید بن ارقم نزد وی حاضر بود و گفت ای ابن دیا دیا چوب خود را
 بردار که بسیار اوقات دیده ام که سید الکونین میان این شقیین ویران و سید ایا بعد از آن
 گریه بسیار نمودن زیاد و اینچنین بگم بر آید و گفت ایکی الله تعالی عینیک اگر نه این بودی که
 پیر شده و خورفته ترا گردن میزد و زید بن ارقم از مجلس برخاست و گفت ای مردمان از هر دو
 شما بنده و ذلیل خواهم بود که پسر و دختر رسول گشته اید و این مرغان را بر خود میگردانید و
 آن نیکان شما را خورفته است و بدان شما را بنده و ذلیل خود خواهد نمود و پاک است تا که باین مذلت و عا
 بر می باشد باز گفت ای ابن زیاد ترا چیز می گویم که غیظ تو ازین زیاده کرد و بد اگر رسول الله صلی الله
 علیه و سلم را دیدم که حسنی را بران دست و حسین را بران چپ نمایند و دست مبارک خود بر سر ایشان
 نهاده و فرموده باری خدا یا ایشان بر دو را بنده و پسر دم و بوم منان صالح پس زمین که دو بیت و اما نش
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد تو چگونه است ای ابن زیاد و نقلسست که در اندک زمانی خدا
 انتقام اعمال از این زیاد کرد چنانچه نصبت رسیده نزد تترندی که وقتیکه سرهای این زیاد و مجا
 او در کوفه آورده در مسجد نصب کردند و ماری سپید شده در میان آن سرهای رفته بسوی رخ نی سر
 ابن زیاد و رفت و زمانی که کش نمود و بیرون آمد از نو تنه و دیگر آمده همان فعل جا آورد و و قال ابن
 زیاد و مختار ابن ابی عبیده بود بیان این سخن آنکه طایفه از شیعه یثیمان شدند از ترک نصرت یحیی و
 امام حسین بنی هاشم و گفتند که این عمار را از خود دور سازند و فرقه از ایشان متابعت مختار ابن ابی
 عبیده گفتی نمودند و مالک کوفه شده کشتن هزار کس را از مقاتلان حسین بنی هاشم و آوردند با قح
 و بیس ایشان عمر سعد خذ که اندک گشتند و شمر بن ذی الجوشن را که بیک قول مبارک قتل حسین بن
 شده بود مخصوص ساختند بنزد نکال و حجاب او را ویریناب و دست و پای او بسته و پیراه
 اسبان انداخته و مالک گردانیدند چرا که با حسین بنی هاشم کشته بود و دم ازین بر گذر شکر مختار
 ابی عبیده بسیار کرد و لیکن آخر الامر عمل پیغم از دوسر زد که و حو می کرد و حو بوی ناز و
 آنکه محمد بن حنفیه است مهدی و این زیاد است هزار کس و در موصول نزول کرده بود و لشکری عظیم از
 جانب مختار بر سر آورفته او را با جمیع اصحاب او در روز عاشورا در کینا و فرات بقتل آوردند و سر
 ایشان را نزد مختار فرستادند و مختار همان محل که ابن زیاد سر مبارک حسین را نصب کرده بود

این مختار بنی هاشم است

سر ابن زیاد و لصب کرد و بعد از آن او را بجا نقل کرد و بجا سوار کرد و باین گزشت در اینجا و درین وقت
داخل شد و از جمله اتفاقات عجیب اینست که عبد الملک بن عمر نقل کرد که بدار الامانت کو فرستم زمو این
زیاد و دم زد و او صفت زده بودند و سر حسین بر سر شعله بود و از دست رست او بعد از ایامی فر
مختار فرستم در همان موضع دیدم که سر ابن زیاد و نزد وی نهاده و دم و هم بهمان طریق صفت زده بودند
باز بر صعب ابن زبیر داخل شد و دیدم که سر مختار در همان موضع نهاده و باز نزد عبد الملک بن عمر
فرستم سر صعب محنان دیدم در همان موضع انگاه عبد الملک بن عمر و آن را ازین حال خبر دادم که در
و گفت خدای تعالی نوبت پنجم ترا نشاند و امر کرد که آن خانه را خراب کنند و آنجا چون سر مبارک را
را نزد ابن زیاد و آوردند آنرا با کبابی آل مدین جمیعاً نزد یزید فرستاد و بعضی گفته اند که یزید منکر
ابن زیاد و شد ازین عمل قبیح که او بالفعل آورده و دعای رحمت و مغفرت کرد و در حق حسین و سر مبارک
اورا با بقیاد و لاد بعدینه فرستاد و سبط ابن جوزی و غیره گفته اند که مشهور است که یزید اهل شام را
ممنوعه خبر کرده و سر حسین را در میان مجلس نهاده و عصا از چوب خیزران که در دست داشت
در آن می کوفت و جمع میان ابن و دو قول با نظر حق کرده اند که احتمال دارد که یزید بحسب این کار بر ابن
زیاد و ترجمه حسین کرده و او را در غلوت مثل کشته از وی صادر شده بقرینه آنکه مبالغه شام و تقطیع و
ترفع ابن زیاد کرد حتی آنکه ویران درون خانه خود که زنان می بودند طلب نمودن آن جوزی گوید که هیچ
تعبی از قتال ابن زیاد نیست که عجب از خدایان یزید و چوب زدن یزید یکتا یا حسین یا شاخ و رخت و
بستن آل بنی صلی الله علیه و سلم مثل سب یا بر نتران و سران و رویه یا ایشان برین و ظاهر است
و غیر ذلک از خصال قبیحه و بلکه بگویم مبارک حسین در خزینه یزید نیز اگر سلیمان بن عبد الملک
از لوط بنی امیه بود و پیغمبر را در خواب دید که طاعت و طاعت بوی می نمود و خوشتر بود
اورا و تعبیر خواب از حسن بصری پرسید حسن گفت شاید که حسا و حق اهل بیت تنخیر است که در ده
عبد الملک گفت بل حسین را در خزینه یزید یافتیم انگاه آنرا در حج جابر حمیده با جمعی از اهل بیت
بر وی نماز گذاردم و دفن کرد و حسن بصری بعد از آنکه علی بن فضل تو بخت پیغمبر است از تو بعد
از آن سلیمان بن عبد الملک حاضر و نیکو بیت حسن بصری فرستاد و نقل است در حدیث
یزید نسبت به سر مبارک حسین این ادبی که مذکور است ختم فعلی آورد و اتفاق شخصی از جانب تعبیر
نزدیک یزید آمده بود ازین حال تعجب تمام کرده گفت در بعضی امیران و فرج حارسی عظیم نامه
دیری مدفون است و ما رسال از راهها و در زیارت آن حاضر میرویم و ندوزد و ندوزد غنیمت بر
و تقطیع آن می کنیم بطریق که شما تقطیع کعبه کنید و شما بفرزندان پیغمبر خودین فتح سلوک
مینمایند و ما می بینیم که شما براهین اید و همچنین مردی گفت که من زلس را و او علیه السلام

و میان بن و او ہفتاد و پست است و یہود فانیست و عظیم رحمت میں بجای سے آوردند و شما پست و خوار
 و سید خود بر حقول میازید و ایضا مروی است کہ گجاشتی کہ در راہ محافظت حسین بن علی گردید
 چون بہر سترلی نزول میکردند سر را بر سر نیزہ نموده با سپر آن دہشتند و بعضی از منازل را سے
 از ویر خود اینچنینی مشاہدہ نموده بر سید کہ این گسرت گفتند کہ حسین بن علی اطالب لطف
 اندونہ است رہب گفت شاید تو عالم کرمی علیہ السلام را فرزند بودی ہر تہ زندہ اورا و چشم خود جا
 میلد و ہم شہادہ دمان اید کہ فرزند رسول خود را مقتول اینسانیدہ ہزار دینار از من بگیری و
 ہشب گذارید کہ این سرزدن باشد تجماعت قبول اینچنینی کردند رہب آن سربارک گرفتہ
 غسل داد و خوشبوئی الید و در کنار خود ہنادیل بجانب آسمان دہشت و تادم صبح نشسته گریہ
 میکرد و انگاہ سلمان شد باین باب کہ نوری دید از آن سر بیرون آردہ بجانب آسمان سالخ شد و بعد
 از اسلام از ویر بیرون آردہ بقیعہ عمر خود بجمہت اہیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نقلست
 کہ تجماعت سر حسین را بردہ دہشتند و دیناری چند از آن لنگر کہ غارت کردہ بودند بدست ایشان
 افتاد و در آتش راہی خواہستند کہ زہر قہمت نمایند چون سر کیہا کشادند تمام خرف و سفاکہ شدہ
 بود و در یک طرف آن نوشتہ بود کہ لا تحسبن اللہ تعالیٰ یعمل للظالمون و بر جانب دیگر و یعیلم
 الذین ظلموا انی منقلب ینقلبون و در خامتہ کتاب جملہ آمد کہ لعن زبیر جا نہت بہشتی
 است آوردہ اند کہ چون حرم حسین را سے بردند بوعی کہ اسیر از اہل بے برند باین وضع بگویند
 رسول اللہ کو فیر حال ایشان ترحم نمودہ گریہ میکردند انگاہ زین العابدین بن حسین گفت ایچھا
 بر حال امیگر بنید پس کہ ام کہ و سب آبار و احدا و طبیعت القہیل آمدند و حاکم از طرق متعددہ
 روایت کردہ کہ پیغام صبر علیہ السلام و ہم فرمود کہ جبرئیل علیہ السلام گفت کہ حق سبحانہ و تعالیٰ سفیر یابد
 کہ بعض خون کشتی پیچھا و ہزار کسرا کشتہ و بعض خون حسین بن علی شہقا و ہزار کس و ہفتاد و ہزار
 کس را خواہم کشت و این جو زری کہ حکم بوضع اینچنینی کردہ در موضوعات شمرودہ در خارجہ قضیہ
 و قتل اینچند و حسب بن ہشتم از من نیست کہ بقدر عدد اقا تالان وی باشد زیرا کہ فتنہ بمکمل و
 منجر شدہ بحصبات و مقاتلائے کہ وفای بن عدو میکرد و آقام زین العابدین بن حسین ہر
 کہ خلف صدق آبار و احدا و خود بود از روی حلم و زہد و علم و عبادت چنانکہ وقتی کہ وضو بہریت
 از براے اداے صلوٰۃ زنگ کو مبارک و زور میداد اورا از سبب این سوال کردند
 گفت آیا نمیدانید کہ من نزدیک خدا تخیالی خواہم ستاد و نقلست کہ در شہار دود
 ہزار رکعت نماز میکرد و در آبن احمد از زہری روایت کردہ کہ گفت عبدالملک قید آنہن در
 پاسی زین العابدین بن علی بن حسین نہاد و مغلول گردانید و از مدینہ بیرون آوردہ چند کس را

تہا من اور اسی قلم سے دفعہ کعبہ وصل و حرم صبیح اور اسی ششنامہ و سیدانہ کہ این فرزند بہترین بندگان
 خلقی است این صاحب قبیعی و طہارت و حسان و مروت بہت و وریان تفریش محروفت بکارم خلاق
 است و گاہی کہ ویرای بیستند قایل اند با کرم منتہی بکارم او میشود و عزت و بزرگی او در درجہ اہلیت
 کہ ز عرب و عجم بکارم با نیر و جہیز سد و قاصر اند از اورا کہ آن وار جملہ بین قصید بہت اگر گفت شہر
 ہذا بنف طلت الکنست جاہلہ + یجذہ اندیاء اللہ قد ختموا + فلیس قولک من
 ہذا لہ صائوہ + العرب تعرف من انکوت والجم + من معشر حہم دین و بغضہم
 کفر و قریبہ من مخرج معتصم + لا یستطیع جہاد بعد عائتہم + ولا یدانہم
 وان کوموا + ہر گاہ کسی است کہ تنہم پیغام بران بجا آورده است و اگر در معرفت او تجاہل ثلثی در سال
 او کسرے نخواہد شد صبیح عرب و عجم ویرای داند و او از گوی است کہ دوستی ایشان دین بہت و
 دشمنی ایشان کفر بہت و قرب ایشان سبب است بہت و کرم ایشان نہایت چنانچہ درین باب ہر قوی
 مثل ایشان نیست آورده اند کہ چون ہشام ابن قصید شنید کہ در تافرزوق رہجو سناختند و وہاں
 یعنی در مکان عفونت و امام زین العابدین دوازده ہزار درم جایزہ بفرزوق داد و عذر خواہ
 نمود کہ در نیوقت چیزے حاضر نبود و الا زیادہ ازین میدادم فرزوق در بدو حال قبول نہ کرد و
 گفت من حج شام از برای خداے کردم نہ از برای عطا امام گفت ما لہ تمیم کہ آنچہ بخشیدیم باز نہ
 ستانیم نگاہ فرزوق آن عطا قبول کرد و در دایام حبس ہشام را بجا کرد ہشام چون واقف شد باین
 کسے فرستاد تا اورا بیرون کرد و امام زین العابدین عجب بسیار سیفہ نمود از کسانیکو با وی خصومت
 و بے ادبی میکرد چنانچہ مریت کہ شخصے ویراست کرد و متعاف نمودہ اورا بر کوفہ و بنیاد
 و از وی اعراض نمود آن شخص بنا بر از روی گفت تراست کہ دم امام فرمودن نیز از آن اعراض دم
 و این اشارہ است بقول نہ تعالی خدا العفو و امر بالمعروف و اعراض عن الجاہلین و از
 سخنان بوسیت کہ گفت اگر مذلت و خواری بیایم از کسی شادی و مسرت من بیشتر است از آنکہ ستران
 سرخ سوی بیایم وفات وی رضی اللہ عنہ بود در و تیک پنجہ و ہفت سال از نہ شریف
 وی گذشتہ بود از آنچہ دو سال بعد خود علی ہلال بود و درہ سال بعد خود حسن دیانہ سالانہ پدید
 حسین بن حنین گفتہ اند کہ ولید بن عبد الملک است علیہ السلام میرا زمر داد و در بقیع مدفون است خودم خود مر
 چہار دختر دیانہ پسر از وی و از جملہ پسران او ابو جعفر و محمد باقر و وارث علم و عبادت و زید
 بود و اما ان اثنی عشر بود و باقر در لغت از بقر الارض گرفتہ اند یعنی سخافت زمین را و خجاست
 از امیرون آورد و ظاہر ساخت و او را باقر ازیمت میگویند کہ اہلار خجاست کنوز معارف و حقایق
 احکام و لطایف حکم فرمود چنانچہ مخفی نیست گر ہر کسے کہ بصیرت و تفہیم و سریت و فاضل بود

حقیقت
 است

و از غیبت و دشمنان وی گفته اند که وی باقر و جامع و ظاهر و رافع علم و صفات علی و کلام بود و طهارت
 نفس و شرافت خلقت داشت و عمر خود را در اطاعت خدا و تعالی صرف نمود و در مقامات عارفین چندین
 رسوخ داشت که از ده هفتادین از دو صفت آن انگار و لال است و در سلوک و معارف سخنان بسیار
 دارد و که این مجاله اب بیان ندارد و همین شرف و برکاتی است که ابن ابی اذ جابر روایت کرده
 که ابو جعفر باقر را گفت در وقتیکه صغیر بود که پیغام جبر بر سلام میبازد حضار مجلس گفتند ای جابر بن
 از برای ما و چشم کن چارگفت نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودم و حسین در کنار حضرت بود
 مرا گفت ای جابر حسین را بپوشه خواهد شد که نام او علی باشد و چون روز قیامت در آید منادی ندا
 کند باید که سید علی بن ابی طالب بر خیزد پس حسین که نام او علی است بر خیزد باز فرمود که ابن ابی طالب را بپوشه
 نام او محمد خواهد بود و اگر زمان او را در یابی سلام من با وی کنی وفات وی در سنه سی و شش
 و نایه از هجرت بود و سن شش و پنجاه داشت سال بود و ویران بود و مثل پدرش دوی طلوی بود
 از جانب پدر و مادر هر دو در قبه حنین و عباس که در بقیعه است مدفون شد و شش فرزند از او
 ماند و افضل و کلثم ایشان امام جعفر بودند از نسیبت و بر او حسن خلیفه خود ساخت و در علوم ظاهر و باطن
 کامل بود و در علم او در جمیع بلاد انتشار یافت و اکابر علمای مثل یحیی بن سعد و بن جریج و مالک و سید
 و ابو حنیفه و شعبه و ابوبکر بن عثمان رحمهم الله تمام ایشان نقل علم از امام جعفر صادق رضی الله عنه و از
 مادرش فروه بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر است چنانکه قبل ازین بیان کردیم گفت است که جابر
 منصور است که یکی از خلفای نبی عباس بود و باریت بیت الله آمد خصم به گوید و نامی جعفر صادق
 نزد منصور کرد چون صادق و آن خصم هر دو در مجلس حاضر شدند صادق نه گفت که سوگند من که آنچه
 گفتمی راست است چون شروع در سوگند خوردن کرد و با الله عظیم گفت صادق نه
 ای ابی تراب من بطریق من میگویم و میرا سوگند و منصور گفت بهر تو که که خرابه بیان کن صادق
 با شخص گفت بگو بیعت من حول الله و قوته و القات الی حق و قوله فقد فعل جعفر
 کذا و کذا و قال کذا و کذا یعنی بگو که بیزار شدم از حول و قوت الله تعالی و التاج حول و قوت
 خود آوردم که جعفر چنین چنین کرد و چنین چنین گفت آن شخص در او اطلال با کرد باز در زمانی حال
 بهین طریق قسم یاد کرد و هنوز تمام کرده که در جای خود بنیاد و بمر و انگاه منصور خلیفه امام جعفر
 الصادق نه گفت تو متبر و متشرانی از آنچه در حق تو گفته اند و میرا عذر خواهی تمام کرده و در حق
 رفتن بپنج که خادم خلیفه بود و خلعتی فاخره و جایزه نیکو بر پوشته همراه امام جعفر الصادق آمد و ساما
 و غنائم بمبتل خود شریف آورد و این حکایت را تئمه است بنا بر خوف تطویل نیاوردیم و
 نظیر این حکایت عمر یحیی بن عبد الله المحض ابن حسن النعمانی بن حسن سبط را واقع شد چنانچه

این حدیث از
 شیخ ابی حمزه
 محمد بن یحیی
 نقل شده است

این حدیث از
 شیخ ابی حمزه
 محمد بن یحیی
 نقل شده است

۲۳
 از شخصی بر سیرے سعایہ و بدگوی بھی نزد ہارون الرشید کر دیا تا کہ وہ اس کو بھی خود متوال
 آن مرشد و پیر اہل حق و سید عالم کر دے کہ ہنوز قسم تمام کر دے ہو کہ مضطرب و بیگ پہلو افتاد و چون
 پای او کشید ہارون آوردند مردہ بود و ہارون الرشید سر این شخصہ ای بھی پسید بھی گفت محمد
 و تقسیم خدا تعالیٰ در قسم منع تعیل عقوبت میکنند و در تصویرت چون تعالیٰ باز تقسیم است عاجل و عقب
 میفرماید و تسعوی روایت کرده کہ این قصد بر برداری کہ طبع بموی الحون بود و آن قصد کہ زیر
 سعایت وی نزد ہارون رشید کرد و سخن میان ایشان بطول انجا رسید پس طلب کرد موی تخلیف
 اورا و قسم داد اورا بمثل آنچه گذشت پس ہر گاہ قسم خورد و بعد از آن موی گفت اللہ اکبر خبر داد ہر اہل حق
 از جدم و اجداد خود و از جد خود علی بن ابی طالب کہ پیغمبر فرمود کہ سچا کہ قسم یاد میکنند یا نہ حید یعنی از محل فوت
 خدا تعالیٰ میشود و در محل و قوت خود در آید و در آن قسم کاذب باشد مگر اگر خدا تعالیٰ و عقوبت
 او تعیل فرماید پیشتر از سر روز و اندک کہ من دروغ نگویم و دروغ با من نچفتہ اند و درین فعل کبریا
 للمؤمنین کہے را بر من ہو کل سائر روز گذرد و حادثہ پیشین زبیری نیاید خون من بر تو طالع
 است اگر ہارون کسی را بروی گماشت و منور وقت عصر ہا روز گذشتہ بود کہ زبیری ہر خبر
 جوام گرفتار شد و مضای او و رم کرد و شکی کہ پرازا باد کردہ باشد و در اندک وقتی فوت شد
 چون اورا در قبر نہ اندازد قبر او فرو رفت و آنجا مضطرب التین از ان بیرون نی آمد آنگاہ چند
 خبردار از خس و خاشاک آوردہ در آن قبر انداختند باز در مرتبہ ثانی فرو رفت چون این خبر
 ہارون رشید رسید تعجب و زیادہ شد و ہزار دینار طلا بہت موی فرستاد و از سر آن سو
 پرسید موی بن عبد اللہ بنی از جد خود علی بن ابی طالب کہ فرمود ما من احد یخلف بعین
 محمد اللہ فیہا الا استبحی من عقوبتہ و ما من احد یخلف بعین کاذبہ نازع اللہ
 و فیہا جوہلہ و قوتہ لا یحفل اللہ و لہ العقوبۃ قبل ثلاث نیت کی کہ سوگند یا پسند
 و در آن سوگند محمد و تقسیم خدا تعالیٰ نماید مگر اگر شرم دارد کہ ویرا خدا ب نماید و سچا کہ نیت کہ
 سوگندی و دروغ بچند و در آن سوگند محل و قوت خدا تعالیٰ را مگر اگر خدا تعالیٰ اورا عقاب
 فرماید قبل از سر روز نقلاست کہ کے از طایفان مولیٰ امام جعفر را قبل سائید امام
 تمام کتب نماز گذارہ در وقت سحر بروی دعا کرد و ہمان لحظہ فریاد بر آوردند کہ آن شخص وفات
 یافت ہر گاہ رسید اورا قول و حکم ابن عباس علی و عثمان عمو وی زید بن عاصم این شجر گفتہ
 شعر صلبنا لکم زیگا علی جذع خلة + ولم یز مہدی علی الجذع یصلب
 چون امام جعفر الصادق شنید گفت اللهم سلط علیہ کلکلام من کلابک بار خدا یا
 کے از سنگان خود بروی سلط گردان بعد از آن در ہمان روز شیری اورا دوا کرد

و از جمله کاشفات امام جعفر الصادق علیه السلام اگر ابن عمر وی عبد الله بن عمر بن ابی اسلم بود پس
 دشت محمد بن قیس بنی امیه در اواخر دولت بنی امیه در مدینه ایشان بنی امیه می شدند و
 و برادر وی بهیئت کنند و از جعفر الصادق التماس جیت کردند و او بیعت ایشان آید که دو مرد و دو
 بهیئت بوی کردند که از وی حدیث شنیدند امام جعفر الصادق گفت و الله که خلافت من خواهد بود
 و نه با ایشان بلکه خلافت بر من صاحب بی بی خواهد بود که عیسان و فلان ایشان بآن با بی
 میگردانند و منصور عباسی در آن روز حاضر بود و قیاسی نزد پوشید بود چون این از امام جعفر الصادق
 شنید همیشه اینچنین در خاطرش بود تا وقتیکه خلافت ایشان رسید و الله امام جعفر امام محمد طریقی
 عنهما نیز قبل از وی از بنی امیه خبر داده بود که منصور عباسی ملک شریقی و عرب و رومین خواهد شد و
 او بطول خواهد انجامید منصور گفت قبل از شما ملک خواهم شد گفت بی باز منصور گفت که کسی از او
 من ملک خواهد شد گفت بی باز پرسید که مدت بنی امیه زیاده باشد یا مدت گفت مدت شمار
 عیسان شما این ملک خواهند بازید چنانکه اگر کسی باز ند و این خم عیسی است که از پدر خود یاد دارم
 راوی گوید چون نوبت خلافت منصور عباسی رسید از قول محمد بن قیس که در ابوالقاسم طریقی
 از طریق ابی و بب رویت کرده که از لیث بن سعد شنیدم که گفت در سنه ثلاث و عشر او
 مایه از هجرت باراده که از او ن چشم که منظره فتم روزی نماز عصر و کسی که از او بگوید بنی امیه
 دیدم که شخصی نشسته بدعا مشغول است و یارب یارب یارب چند آیه از کف و منقطع است
 باز احیای ای حی قیوم چندان گفت که نفس و انقطاع یافت باز گفت ای شهبازی الهی
 بپیشان مرا و این در و بر که پوشیده ام مرد و کهنه شده بپوشان مرا لیث گوید که بنو زکام و
 تمام شده بود که شکر را گویید با آنکه در رومی زمین در آن روز آلوده بود و دیگر دیدم که مثل
 آن در و ندانیده بودم بعد از آن شروع در خوردن آلوده کرد و گفت من شیر یک تو ام گفت
 بهیئت گفت بر من آلوده را که وی من این کردم گفت پیشانی او تناول خانی چون پیش
 زخم آلوده را دیدم که بر کز لبت آن آلوده بخورده بود که من و او هر دو سیر شدیم و هنوز سحر
 خود بود که مرا گفت چنانکه این ذخیره کن پنهان سازد نگاه آن یک مرد را گفت و یکی از آنها
 من و او هر دو گفتیم احتیاجی باین ندارم بعد از آن یکی را از او خود ساخت و دیگر را رد و آن دو
 گفته که بر و پوشیده بود و بر دشت و از آن کوه فرو آمد و آنها در دست او بودند چون
 می رسیدم و طاقی وی شده گفت بپوشان مرا با این رسول الله زنجیر خدیجه علی بن ابی طالب
 چرا که بر من و عریان نگاه هر دو را بوسی و او من سوال کردم از آنکه که اینچنین است گفت امام
 جعفر الصادق است باز چون شخص وی بنمود که چیز نیست بنمود قدرت بر دست نیافتیم

و از جمله کاشفات امام جعفر الصادق علیه السلام اگر ابن عمر وی عبد الله بن عمر بن ابی اسلم بود پس

[illegible]

کلام معنی بود و گفت السلام علیک ایها رسول الله من ارسلک الله فی حق و در هم شد و همین سبب او را هم از خود
 بیدار کرد و در آنجا مجوس ساخت و بیرون نیامد و تا وقتیکه وفات یافت در همان قید بود
 او را در جانب غربی بغداد دفن ساختند بدینکه ظاهر حکایت با یکدیگر منافات دارد و اگر آنکه
 بر تئید و حبس محل کنیم و اولاد او ذکر و اثاث او در آنوقت سی و هفت بود و نذاز بجلال امام ابو الحسن
 علی الرضا اعلم و الله و اجل قدر بود از یاقی اولاد و ازین جهت بود که مامون خلیفه تعظیم و اجلال
 بسیار نمود و او را دوست میداشت و دختر خود را در نکاح دے آورد و در مملکت خود
 شریک ساخت و توفیق حاصل یافت بوی که و چنانچه در سندها حدیث و اثبتین است خود عهدنامه
 نوشت که علی الرضا اهل عیدین است و شهادت جمیع کثیر بر آن نوشت لیکن تئیل از
 وفات یافت و مامون تا نصف بسیار خور و از اینجمله نقل است که قبل از فوت خود خبر
 را گوی و آثار زیر آلوده خواهد خورد و بهمان فوت شود و ایضا خبر داد و مامون بخوابید که او
 در عقب بارون رشید دفن کنند لیکن استطاعت آن نداشت آخر از جمیع آنچه خبر داده بود
 آنچه باقی بود معروف کردی که استناد سیری مخطی است بهست او سلبا شکر و از جمل موالی او بود و حکم
 را بهست کرد که بامری گفت ای بنده رخصی شو با آنچه اراده خدای است و مستعد شو که از آن ناچار
 و بعد از سه روز آنکه وفات یافت ایضا حاکم روایت کرده از محمد بن عیسی از ابی حذیفه گفت
 خوابم را در خواب دیدم در منزلی در بلده که حجابم را در آنجا تزیین کرد و نگاه بان حضرت سلام کرد
 لحظه دیدم که از بزرگ نخل که برین ساخته بودند پیش آنحضرت نهاده و خرابی میجانی در آن بودند که
 آنحضرت تسلیم شده و بخوابیدم و از آن بیدار شدم و از آن اول کردم که بعد از این خواب زنده خواهم ماند چون
 بیست روز ازین حکایت گذشت ابو الحسن علی الرضا از مدینه آمد و در همان منزل نزول فرمود
 و مردم شتاب روی می نمودند و بسلام می آمدند چون بخدمت وی رفتم دیدم که در همان
 موضع که رسول صلی الله علیه و سلم را در خواب دیده بودم نشسته و آن طبع تذکره همان نوع از خواب
 نزد وی نهاده چون سلام کردم ابشتی از آن خواب من و او شمار کردم همان قدر بود که رسول صلی
 الله علیه و سلم در خواب بمن داده بود که منم زیاد کن ازین امام علی الرضا گفت اگر رسول صلی الله علیه
 سلم زیاد کرده بودی من نیز زیاد میکردم در آنجا پیشاپوری آورده که حضرت امام علی بن موسی
 الرضا چون پیشاپور آمد جمیع ضایق زیارت وی بیرون آمدند و امام بهست رفع آفتاب پر
 بر سر کشیده بود که سحس و برانید و از جمل اکابر علماء و محدثین دو حافظ ابو ذرعه رازی و محمد بن
 اسلم طوسی در آن شهر بودند با خلق بے نهایت از طلبه علم و احادیث بجزرت آنحضرت متافقه
 اتمام نموده که روے مبارک خود را بایشان نماید و حدیثی از آباء و اجداد خود بهست

ایشان رویت کند بعد از تخرج بسید امام محمد بن اسماعیل فرموده است که بان سجاد بود با و پشت
و غلامان را فرمود تا پرده از روی مبارکش برداشتن و چشم خلائق را بر رویت طلعت مبارک خود
روشن ساخت و نظر مردم چون بدو گیسوی وکی افتاد که بدو شهابی خود انداخته بود تبصره و قرار
در آمد بعضی گریه و فریادی نمودند و بعضی خود را در خاک انداخته بودند و بعضی ستم استنش را بر سر خود
انگاه علماء فریاد برآورده گفتند ای معاشرناس زمانی ساکت باشید چون ساکت شدند شیخ ابوذر
و محمد بن اسماعیل باز احادیث الثمانيه نمودند امام گفت خبر داد مرا بر خود موسی الکاظم رحمه الله الصادق از پدر
خود و محمد بن قزازی و وزیرین العابدین علی بن حنین از پدر خود و حمزه از داد پدر خود و علی بن ابی طالب از جد
صلی الله علیه وسلم گفت خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام که گفت از رب العزت علی بن ابی طالب شنیدم که
میگفت لا اله الا الله حصه من فضله دخل حصه من فخره دخل حصه من امنه من غیره
لا اله الا الله کلمه توحید است بمنزله حصاریت از جانب من هر کس که انیک را خلاصه انگشت و حصه
من فخره و هر کس که در حصه من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد از ان امر فرمود تا پرده برد
انده ختم در ولایت شد مرویست که در جمعی که قلم و دوات آورده این حدیث را نوشتند زیاد و از
بیت هزار شده و در روایتی که حدیثی که در آن وقت رویت کرد این حدیث بود که ایمان و معرفت
بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالکفایان و احتمال مراد که دو واقع بوده باشد و از آن حدیث
منقول است که گفت اگر این بنام و بر محبوبی میخواند بود بر آن زمان مرض طالع نمی شد در آن ماست
و بعضی از آن حدیث رویت کرده اند که نوشته در ایام متوکل عباسی و عمری که در آن مکتوب شد
شماره اول گفت بخیر اسم که تحقیق این معنی از وی کند انگاه که او را ولایت کردند بر امام رضا ضی علیه
چون در مجلس خلیفه حاضر کردند خلیفه ویرا بر تخت نشاند پس وی خود را التماس نمود که از این
زن سوا نکند امام فرمود که خدا تعالی حرام ساخته است گوشت او را حسین بن علی علیه السلام اگر است
میگوید بی ملاقات سبع کس چنان پیغمبران زن عرض کردند فی الحال بکذب خود در عترت بنده
و بعد از آن بچند روز با خلیفه گفتند که شجر بن ابی امر باید نمود خلیفه امر کرد تا سبع آورده و در مجلس
و سه را کردند و کس بطلب امام رضا فرستاد چون امام تشریف آورد و در آن قصر داخل شد
در وازه قصر ایستاد و تن سباع قبل از آمدن امام فریادی که میزدند گوش مردم را که ساختند و چون
امام آمد نزدیک و رفتند و خود را در وی مالیدند از آن لغوه و فریاد سس ساکت شدند و
حضرت امام بهترین خود ایشان را سس نموده بالا رفتن ساخته و بر متوکل خلیفه نشست و سخن
گفت سس چون باین آید به ان طریق اول سس به محل نمود و باین رفت و متوکل باین سس
از جهت وی فرستاد انگاه بعضی از حضار مجلس بنی بنی گفتند که همچنان باین شریعت نیست

این حدیث در کتاب
توحید و توحید
نقل شده است

صل او در بیداری که تو نیز بغض او دے متوکل بر آن امر جرات نمود و گفت اگر میخواهید که مرا قتل آرید و
امر کرد که این را زیا کس گویند و مسعودی نقل کرده که صاحب این قصد علی رضا بود که علی مکرر
باشد و علی را قتل او را صواب دانستند و چون که علی رضا در ایام خلافت مامون فوت شده بود و
نجاح و تفرش باو اتفاقا شده بود و زمان متوکل را در سیاحت و تسبیح مبارکش پنجاه و پنج سال شد
پنج پسر و دختر از وی ماند و ابل و ملا و او محمد جواد بود و لیکن حیات او بطول نینجامید و آورده اند بعد از
پای سال از کوفت پدرش و بین نه سالگی در بعضی از کوهها بیدار شده بود و طفلان بازی میکردند
درین آثار مامون خلیفه آن کوچه گذشت بمسج الطفال چون شوکت او دیدند که بختند و جواد و بچه
خود همستار خدایتعالی محبت او در دل مامون انداخته بومی نزدیک شد و گفت ای پسر عیث چه چیز
بود که همراه کوکان رفتی جواد نهی الحال بی تامل گفت ای امیر المؤمنین راه نشن شناسانگ بود
که من از راه بیرون روم تا کشاده گرد و دگنهای مذکور که ترسم و خود را بنار که شمر وطن شما نیکو
میشد شمر که بیکناهی کسے حاضر رے نمیرساند مامون ازین کلام و حسن ملامت او تعجب نمود و گفت
نام تو چیست و نام پدر تو چیست گفت نام من محمد است و نام پدر من علی الرضا مامون گفت رت
خدا نے بر پدرت باد و پسران زده از شهر بیرون رفت و بازی چند از جهت شکار همراه او بود
اتفاقا بانی رابرتاج اندخت و از نظر غائب شد چون باز آمد از میان آسمان ماهی کو چاک
که حیاتش باقی بود در منقار دشت مامون از دیدن ماهی تعجب تمام کرد و باز گشت چو بهمان
موضع باز رسید کوکان را بحال خود دید که بازند و محمد جواد نیز از ایشان استاده است
چون مامون را دیدند که بختند که جواد که بجای خود بود مامون نزد وی آمد و گفت ای محمد این چیست
که در دست من است گفت اے امیر المؤمنین خدایتعالی و بجز بقدرت خود مایان کو چاک
آفریده که از این طوک و ظلمت صید میکرد و باشد و آل مصطفی را بآن امتحان می نموده
باشد مامون گفت هستی تو پسر علی الرضا حق و یقینا و او را همراه خود بخانه برد و در تعظیم و تکریم او
مبالغه بسیار نمود و با وجود صغر سن سرور مزید علم و فضل و کیاست و عقل و بر مامون ظاهر میشد
و ده فغان او دے افزود و آنکه عمریت نمود که دختر خود را مفضل در نکاح دے در آورد و لیکن بسیار
او رنج میکرد از ترس آنکه شاید که او را ولی عهد خود ساخته باشد مامون هر چند بیگفت که سن
او را باین واسطه اختیار کردم که ظلم و معرفت او از جمیع اهل فضایل زیاده تر است ایشان را
نمیگرداند آخر مقرر برین شد که شطرنج از علماء را و بحث کند و امتحان او نماید و عباسیان
اکثر را بیدار کرده و عده سوال بسیار نمودند که او را ملزم سازد و بعد از آن جمیع اکابر و عیال
و مجسبن حاضر شدند و خلیفه عمر نمود تا فرشتها بیایند و نیکو از جهت محمد جواد نفر انداختند و او را

تنظیم نمایند در آنجا بجای بنی اتم چند سال از جواد پرسید و جواد به بیایه خلیف
 و ضم جواب سبب سبب و او وظیفه ازین معنی بی نظیر شوال شد گفت حسنت حسنت یا اباعبهر اگر
 تو نیز سوال از من بکنی اگر چه یک سال باشد بی خوب خواهد بود و امام محمد جواد گفت ای یحیی چه
 میگوئی و در حق مردی که نظر کرد در زن نه نامحرم در اول روز با زاین زن در وقت اقبال
 آفتاب بر کوه حلال شود باز هنگام ظهر همان روز بروی حرام شود باز در وقت عصر حلال شود باز
 هنگام غروب بر حرام گردد باز در اعیان روزی حلال گردد و بایه در نصف شب حرام شود باز در
 وقت صبح حلال گردد بروی یحیی بن اتم گفت نیندازم نگاه محمد جواد گفت تصویر این مسئله چنانست
 که مردی بهی نظری که کند بشوئ نظر بروی حرام است باز در وقت اقبال آفتاب
 او را خیزد و در وقت ظهر او را آزاد کرده نزدیک با و نمود و در وقت عصر در وقت غروب ظاهر گرد
 با و در عشاء کفارت داد و در نصف شب او را طلاق جوی داد باز در وقت صبح او را رجعت
 نمود و امامون خلیفه را ازین تقریری اعتقاد زیاده شد با عباسیان گفت آیا دوستید آنچه گفت
 آن میگردید و در همان مجلس دختر خود امام الفضل را در نکاح و سوره آورده و هر دو را بدرینه طنبه
 فرستاد و بعد از مدت زوجه و سوره خطی نزد پدر خود فرستاد و شکوه کرد از جواد که او سبب
 کرده است بر سر من پدرش در جواب گفت که تزویج تو با وی از برای آن کرده ام که حلال
 بروی حرام سازیم باید که دیگر امثال این خندان بخوبی باز جواد در سینه عشرین و یائین و بیت
 و شتم محرم در زمان مختصم به بعد از آمد و از وی مطالبه نمود و در آخر وی عقود و رنج و زحمت
 یافت و در مقابل قریش عقیق جد خود موسی کاظم مدفون گشت سن مبارک شصت و پنج سال
 بود و بعضی گفته اند او را نیز زهر داده اند و از وی دو کاسه و دو دختر ماند و اجل او را وی علی بن ابی طالب
 بود و در آن علم و سخاوت پدر شده و وجه تسمیه عسکری آنست که او را از بنه سوره و در جبهه
 بروند با مژگون عباسی و در آنجا ساکن و آن شهر بهیگر معروف بود و بنام هر عسکری بنامند
 و قلعت است که عربی از اعراب کوفه نزد وی آمد و گفت من از جمعی که با او بودند
 جد توجه اند و دینی برگردن من سوار شد گفت وین تو چند است جواب داد که ده هزار و در هر
 عسکره نم گفت اندیشه کن نفس خود را خوش بدار که حق ضعیف وین تو چند خواهد شد گفت ده هزار
 بعد از آن شکسته نوشته بدست اعراب داد که این مبلغ از مال اعراب در نزد و است و
 اعراب را گفت که در مجلس من بیا و این مبلغ از من طلب و غنچه شدت من میگرد
 باش اعراب بپنچین کرد و عسکره سوره روز از وی جهانت خواست چون این خبر
 بمشکل رسید هزار ورم از جهت او فرستاد و عسکره تمام آن زر را با عباسی و انوار

[illegible]

- کوہستان و تاجکستان

پیرون رفتند و خاک و زبالان بیاد بیداران نهادی که در شهر بود و پیرون رفتند و با همه
همراه ایشان بود که چون بکلیت آسمان دست بردستی بیداران فرو ریختی باز در روز و قمر از
علی نمودن باین شکلی در دل بعضی سلسله افتاد و بعضی از زمین سر کشیدند و این امر بخلیفه و شوالیه
کسی را بطلب صریح العریضه نماند و گفت است حد خود را و بایست که از آنکه ملک شود من
گفت انشاء الله تعالی صبح پیرون خواهم رفت و از این شکست از مردم نماند شد و بخلیفه
گفت که احباب و برادران من پیرون از بخلیفه تمام ایشان را از منس آنا و که دوازده است
پیرون رفت چون بهب با نظریت بهبود است بکلیت آسمان بر دست ایسی در آسمان
دیدند و درین اثنا حاجی خالصه گفت نماند است بهب بخیر و آنچه در دست و دوازده و بیست
بیارند چون او را آوردند و دیدند که استخوان آدمی است انگار بهب را گفت و عاقل چون گفت
پیر و پشت از آسمان و طرف شد و آنرا طبع شد و مردم را از خیال نجات تمام دست و بخلیفه
از صریح خالصه سید که کیفیت این قصه است من فرمود این استخوان پیکار است که است
این بهب افتاده و قهر است که هرگاه استخوان از پیکار در زیر آسمان بدارند بایان بدارند
چون استخوان این استخوان که در دین جهان شد که وی گفته بود و در دست مردم زایل شد و صریح خالصه
عزیز و محترم بنیاده خود شریف آورد و از آن تاریخ صبلوه و عطا نامی خلیفه در وقت بوسی پیر
تا زمانیکه در همان شهر سمرقند را وفات یافت و نزد پدر علی نقی مدفون گشت عرش بیت و
شست سال بود هیچ فرزندی نداشت غیر ابو القاسم محمد حجت که در وقت وفات پدرش پنج ساله
بود لیکن در آن سن خدا تعالی حکمت بکار زالی و شکست و او را قائم و منتظر نیز میگویند بعضی گویند
بوسطه آنکه در آن شب غریب شد و کس ندانست که کجاست و قول شایعه که درین باب گفته اند که
است و در وقت روز و غرض و جواب از آن محبوب طاعت است دوازدهم از آیات دال بر فضایل
الطبیست مذکور ساختم باید که رجوع کنی بآنکه امری بهم ضروریست خاتم و رحمت اواب
سنت و جماعت و رکت آن صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و در قتال معاویه با امیر المؤمنین
حضرت علی علیه السلام و در حقیقت خلافت معاویه بعد از آنکه امام حسن بن علی رضی الله عنهما خلافت بوسی نمود
با و سلم کرد و در میان اختلاف و کفر نیز بدو اختلاف در جواز لعن و در تنافی که مشغول
ست بان و استدای این کتاب ختم این کتاب به بیان اصحاب رضی الله عنهم که در تمام اشعار
آنکه مقصود بالذات ازین البیعت تشریه و تبری به اصحاب از مقرر است که اهل ضلالت و شقاوت
از دین پیرون رفته تابع ماعده شده اند و بنابرین مستحق عذاب عظیم و نکال عقاب الیم کشته
در چاه و بابل و ضلال افتاده اند و اما انما الله علی محبت الاسلام و الاصحاب و حشر نافی زهر تهم